ترجمه

کشف الیقین فی فضائل امیر المؤمنین ع

نگارش: حسن بن یوسف بن مطهر حلی

ترجمه: حمید رضا آژیر

تحقیق: حسین درگاهی

علم



بسم الله الرحمن الرحیم

ترجمه کشف الیقین فی فضائل امیرالمومنین علیه السلام

نویسنده:

حسن بن یوسف بن مطهر علامه حلی

ناشر چاپی:

وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

ترجمه کشف الیقین فی فضائل امیر المومنین

مشخصات کتاب

سرشناسه : علامه حلی، حسن بن یوسف، ق ۷۲۶ - ۶۴۸

عنوان قراردادی : [کشف الیقین. فارسی]

عنوان و نام پدیدآور : ترجمه کشف الیقین فی فضائل امیرالمومنین/ نگارش حسن بن یوسف بن مطهر حلی؛ تحقیق حسین درگاهی؛ ترجمه حمیدرضا آژیر

مشخصات نشر : تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات، ۱۳۷۹.

مشخصات ظاهری : ۴۹۶ ص.نمونه

فروست : (معارف اسلامی)

شابک : ۹۶۴-۴۲۲-۱۰۱-X۲۲۰۰۰ریال ؛ ۹۶۴-۴۲۲-۱۰۱-X۲۲۰۰۰ریال

وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی

عنوان دیگر : کشف الیقین. فارسی

موضوع : علی بن ابی طالب(ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ق ۴۰

شناسه افزوده : درگاهی، حسین، ۱۳۳۱ - ، محقق

شناسه افزوده : آژیر، حمیدرضا، ۱۳۳۷ - ، مترجم

شناسه افزوده : ایران. وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. سازمان چاپ و انتشارات

رده بندی کنگره : BP۳۷/۳۴/ع ۸ک ۵۰۴۱ ۱۳۷۹

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۵۱

شماره کتابشناسی ملی : م ۷۹-۳۷۴۲

پیشگفتار

اشاره

سپاس از آن اللَّه، پرونده جهانیان و درود خدا بر آقای ما محمّد و خاندان پاکش، به ویژه بر ذخیره خدا، و نفرین الهی بر تمامی دشمنان ایشان.

۱- اندیشه درست برای پایایی دین و دور کردن تحریف از آن و استواری امّت و به کنار داشتن انحراف از آن، اقتضا دارد خلیفه ای گمارده شود و جانشینی قرار داده گردد که در علم و عمل، از گناه و لغزش، پاک باشد، و اگر این عصمت و پاکی در میان نباشد آن جانشین یا خلیفه، ستم پیشه خواهد بود، چرا که خداوند می فرماید: وَ مَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ، «۱»- لا يَنالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ «۲»-.

بر این اساس از قرآن استفاده می شود که امامت، پیمانی خدایی است که خداوند کسی را که این پیمان بر دوش او نهاده می شود به پیامبر معرفی می کند، چونان دیگر

اوامر و احکام که به آگاهی پیامبر می رساند و این چنان است که مکتب اهل بیت بدان باور دارد.

خداونـد تبارک و تعالی در حقّ پیامبرش می فرماید: وَ ما یَنْطِقُ عَنِ الْهَوی، إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْیٌ یُوحی، «۳»- و در حق اهل بیت می فرماید: إِنَّما یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً «۴»-.

عبـد اللَّه بن جعفر بن ابی طالب در روایتی می گویـد: «چون پیامبر اکرم (ص) فرود آمدن آیه را نزدیک دید، فرمود: «بخوانید به سوی من، بخوانید به سوی من»، صفیّه عرض

---

(۱) بقره/ ۲۲۹؛ ستمکاران از حدود خدا تجاوز می کنند.

(۲) همان/ ۱۲۴؛ پیمان من ستمکاران را در بر نگیرد.

(۳) نجم/ ۳ و ۴؛ و سخن از روی هوی نمی گوید. نیست این سخن جز آن چه بدو وحی می شود.

(۴) احزاب/ ۳۳؛ همانا خداوند می خواهد هر گونه پلشتی را از شما اهل بیت دور کند و پاک، پاکتان گرداند.

کرد: چه کسـی را یا رسول اللَّه؟ حضـرت (ص) فرمود: «اهل بیتم: علی، فاطمه، حسن و حسین را.» آن ها آورده شدند و پیامبر اکرم (ص) کسای خویش بر آن ها افکنـد و سـپس دست به آسـمان برد و فرمود: «بار خـدایا! اینان خاندان من هسـتند، پس بر محمّـد و خانـدان محمّـد درود فرست»، و خداونـد این آیه را نـازل فرمود: إِنَّمـا یُرِیـدُ اللَّهُ لِیُـذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْـلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً. «۱»-

در روایت دیگری امّ سلمه می گوید: عرض کردم: یا رسول اللَّه! آیا من از اهل بیت نیستم؟ حضرت (ص) فرمود: «تو بر خیر و خوبی هستی، تو از همسران پیامبری». «۲»- پس آشکار می شود که خداوند تبارک، پیامبر و اهل بیت او را

از هر گونه پلیدی بر کنار داشته و پاک، پاکشان گردانیده است.

۲- پیامبر اکرم (ص)، جانشین و وصیّ پس از خود را تعیین کرد و این در نخستین روزی بود که پس از نزول آیه: وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ «۳»- نزدیکان خود را به اسلام دعوت کرد.

طبری و جز او همین خبر را از علی بن ابی طالب (ع) چنین نقل می کنند: علی (ع) می فرماید: «چون این آیه بر پیامبر (ص) نازل شد: وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ، مرا بخواند و فرمود: ای علی! خداوند به من دستور داده است به خویشان نزدیک خود هشدار دهم و این کار بر من گران است و می دانم هر گاه این مهمّ را بیاغازم آن بینم که ناخوش می دارم، لذا در بیان آن خاموشی گزیدم تا آن که جبرئیل نزد من آمد و گفت: ای محمّد! اگر آن چه را مأمور آنی به جای نیاوری خدایت تو را به عذاب خواهد کشید. پیامبر (ص) فرمود: برای ما یک صاع طعام فراهم آور و در آن پاچه ای قرار ده و قدحی شیر آر پیش آر و

---

(۱) احزاب/ ۳۳؛ همانا خداوند می خواهد هر گونه پلشتی را از شما اهل بیت دور کند و پاک، پاکتان گرداند.

مستدرک الصحیحین ۳/ ۱۴۷، و روایت دیگری در صحیح ترمذی ۱۳/ ۲۴۸، و مسند احمد ۶/ ۳۰۶، و اسد الغابه ۴/ ۲۹ و ج ۲/ ۲۹۷، و تهذیب التهذیب ۲/ ۲۹۷، و جز آن، چنان که به تفصیل در معالم المدرستین ۱/ ۱۹۸- ۱۹۹ نیز آمده است.

(۲) تفسیر سیوطی ۵/ ۱۹۸ و ۱۹۹.

(۳) شعراء/ ۲۱۴؛ خویشاوندان نزدیکت را بترسان.

سپس فرزندان عبد المطلب را

گرد آور تـا بـا ایشان سـخن گویم و آن چه را مأمورم بـدیشان برسانم. من نیز آن چه را پیامبر (ص) به من دسـتور داد به جای آوردم و آن هـا را نزد پیـامبر (ص) خوانـدم. آنـان در این هنگـام، چهـل مرد بودنـد، یکی بیش یـا کم، در میـان ایشـان بودند عموهـای او: ابو طـالب، همزه، عبّاس و ابو لهب. پس چون نزد او گرد آمدنـد به من فرمود: خوراکی را که برای ایشان ساخته بـودم بیـاورم که من نیز آن را حاضـر کردم. چـون خوراک را بنهـادم پیـامبر (ص) قطعه ای از گوشت را برگرفت و بـا دنـدان هایش آن را تکّه کرد و آن را در گوشه بشقاب [دیس] نهاد و سپس فرمود: با نام خدا بخورید و حاضران آن قدر خوردند که گرسـنگی شـان برطرف شـد و من تنهـا نشان دست آن ها را بر ظرف خوراک می دیـدم. سوگنـد به خـدایی که جان علی در دست اوست همه آن ها خوراکی را خوردند که برای یک مرد بود. سـپس پیامبر فرمود: جماعت را سیراب کن و من قدح شیر را آوردم تا همگی از آن نوشـیدند و سـیراب شدند و به خدا سوگند هر یک از آن ها به قدر دیگری از آن شـیر بنوشـید. پس هنگامی که پیامبر (ص) خواست با آن ها سـخن بگوید ابو لهب پیشدستی کرد و گفت: یارتان چه شگفت افسونتان کرد! پس جمـاعت پراکنـده شدنـد و پیـامبر (ص) بـا آن هـا سـخنی نگفت و فرمود: ای علی! فردا را دریـاب که این مرد بـا آن چه از او شنیدی بر من پیشدستی کرد و جماعت پیش از آن که با ایشان سخنی بگویم پراکنده شدند.

برای فردا نیز همان طعامی را برای ما آماده کن که امروز آماده کردی و سپس آن ها را نزد من گرد آور. علی (ع) می فرماید: چنین کردم و آن ها را گرد آوردم، سپس پیامبر از من خواست طعام آورم و من هم طعام، نزد ایشان بردم، و حضرت (ص) چنان کرد که در روز قبل. پس آن قدر خوردند که دیگر میلی به طعام نداشتند. حضرت (ص) سپس فرمود: سیرابشان کن. من نیز آن ظرف را آوردم و آن ها به قدری از آن نوشیدند که همگی سیراب شدند. سپس پیامبر (ص) سخن گفت و فرمود:

ای فرزندان عبد المطلب! به خدا سوگند من در میان عرب جوانی را نمی شناسم که برای قومش ارمغانی بهتر از آن چه من برای شما آوردم آورده باشد. من خیر دنیا و آخرت را برای شما به ارمغان آورده ام و خداوند سبحان به من دستور داده است شما را به سوی آن فراخوانم. کدام یک از شما مرا در این امر یاری می رساند تا هم برادر من باشد و هم وصیّ و جانشین من؟ علی (ع) می فرماید: همه جماعت از دادن پاسخ خودداری کردند و

ترجمه کشف الیقین ،ص:۶

من زبان به سخن گشودم در حالی که جوان ترین آنان بودم که چشمم بیش از دیگران ریمناک بود و شکمم سترگ تر و ساق پایم باریک تر. ای پیامبر خدا! من یار تو در این مهم خواهم بود. پس حضرت (ص) گردن مرا گرفت و فرمود: این برادر، وصیّ و جانشین من در میان شماست، پس سخنش را بشنوید و از او فرمان برید. علی (ع) می گوید: جماعت در حالی برخاستند که می خندیدند و به ابو

طالب می گفتند: به تو دستور می دهد که سخن پسرت را بشنوی و از او فرمان بری». «۱»-

مسأله امامت پس از پیامبر اکرم (ص) از امور مهمّی بود که پیامبر (ص) بدان می اندیشید و از آغاز تبلیغ تا اندکی پیش از مرگش بدان می پرداخت- آن گونه که پیش از این نیز یادآور شدیم- ابن عبّاس در روایتی می گوید: «چون پیامبر (ص) در بستر مرگ افتاد در خانه مردانی بودند از جمله عمر بن خطّاب. حضرت (ص) فرمود: «بیایید برای شما نگاشته ای نگارم که پس از آن هرگز گمراه نگردید.» عمر گفت: درد بر پیامبر چیره شده است، و الّا قرآن که در میان شماست و کتاب خدا هم که ما را بسنده است. حاضران در خانه به اختلاف کشیده شدند و برخی سخن عمر را می گفتند، پس چون هیاهو و اختلاف افزون کردند حضرت (ص) فرمود: «از من دور شوید که نزد من، کشمکش نه کاری است سزامند». «۲»-

در روایتی نیز آمده است: «ابن عبّاس آن قدر گریست که اشکش ریگ ها را خیساند.

پس گفت: درد پیامبر (ص) فزونی یافت و فرمود: «برای من صفحه ای آورید تا بر آن نگاشته ای نگارم که پس از آن هرگز گمراه نگردید»، پس جماعت به کشمکش پرداختند و حال آنکه کشمکش، نزد پیامبر (ص) کاری شایسته نیست. آن ها می گفتند: پیامبر هذیان

---

(۱) تاریخ طبری، چاپ اروپا ۱/ ۱۱۷۱- ۱۱۷۲، و تاریخ ابن اثیر ۲/ ۲۲۲، و شرح ابن ابی الحدید ۳/ ۲۶۳، و سیره حلبیه ۱/ ۲۸۵، و تفسیر طبری ۱۹/ ۷۲- ۷۵، و البدایه و النهایه ۳/ ۳۹- ۴۰، و مسند احمد ۲/ ۳۵۲، ح ۱۳۷۱، و الدّر المنثور سیوطی ۵/

۹۷، و النور المشتعل حافظ ابو نعیم اصبهانی/ ۱۵۵- ۱۶۰، و خصائص وحی المبین ابن بطریق/ ۸۹- ۹۰ و کنز العمّال ۶/ ۳۹۷.

(۲) بخاری/ ۱، کتاب العلم/ ۲۲، و طبقات ابن سعد ۲/ ۲۴۴، و مسند احمد، حدیث ۲۹۹۲.

می گوید.» «۱»-

در روایتی ابن عباس می گوید: «اوج مصیبت، اختلاف و هیاهویی بود که مانع از آن شد پیامبر (ص) نگاشته ای برای آن ها بنگارد.» «۲»-

۳- به علاوه آن چه بیان داشتیم که چگونه جماعت، از سخن گفتن پیامبر (ص) جلوگیری کردند و در خانه حضرت (ص) از پذیرش دعوت او خودداری ورزیدند و نگذاشتند حضرت (ص) در واپسین لحظات زندگی نگاشته ای بنگارد:

۱- ۳- آن ها کوشیدند پس از رحلت پیامبر (ص)، احادیث ایشان نیز نوشته نشود و چنان که از برخی احادیث پیداست در زمان تندرستی پیامبر (ص) نیز چنین بوده است، سبحان اللّه.

عبد اللّه بن عمرو بن عاص می گوید: «من هر چه را از پیامبر (ص) می شنیدم می نگاشتم، ولی قرشیان مرا از این کار بازداشتند و گفتند: آیا تو هر چیزی را که از پیامبر (ص) می شنوی می نویسی و حال آن که پیامبر نیز انسانی است که هم به گاه شادی سخن می گوید و هم به گاه خشم؟ و من از نوشتن دست کشیدم و آن را به عرض پیامبر رساندم. پس با انگشت به دهانش اشاره کرد و فرمود: «بنویس که سوگند به آن که جان من در ید قدرت اوست از این دهان جز حق بیرون نیاید.» «۳»-

---

(۱) بخاری/ ۲، کتاب جهاد، باب جوائز الوفد/ ۱۲۰، و کتاب جزیه، باب اخراج الیهود من جزیره العرب/ ۱۳۶، و صحیح مسلم ۵، کتاب الوصیه، باب

ترک الوصیه/ ۷۵، و مسند احمد، حدیث ۱۹۳۵، و طبقات ابن سعد ۲/ ۲۴۴، و تاریخ طبری ۳/ ۱۹۳.

(۲) بخاری/ ۴، کتاب الاعتصام بالکتاب و السنه، باب کراهیه الخلاف/ ۱۸۰ و کتاب المرضی، باب «قول المریض قوموا عنّی»/ ۵، و جلد ۳ کتاب المغازی، باب مرض النبی/ ۶۲، و صحیح مسلم ۵، کتاب الوصیه، آخر باب ترک الوصیه/ ۷۶ و مسند احمد، حدیث ۳۱۱۱، و تاریخ ابن کثیر ۵/ ۲۲۷- ۲۲۸، و تیسیر الوصول ۴/ ۱۹۴، و تاریخ الذهبی ۱/ ۳۱۱، و تاریخ الخمیس ۱/ ۱۸۲، و البدء و التاریخ ۵/ ۹۵، و تاریخ ابی الفداء ۱/ ۱۵۱.

(۳) سنن الدّارمی/ ۱، باب «من رخص فی الکتابه من المقدّمه/ ۱۲۵، و سنن ابی داود/ ۲، باب کتابه العلم/ ۱۴۶، و مسند احمد ۲/ ۱۶۲ و ۲۰۷ و ۲۱۶، و مستدرک الحاکم ۱/ ۱۰۵- ۱۰۶، و جامع بیان العلم و فضله از ابن عبد البر ۱/ ۸۵، چاپ دوم، چاپ العاصمه در قاهره، سال ۱۳۸۸.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۸

ذهبی روایت می کند که ابو بکر پس از وفات پیامبر (ص)، مردم را گرد آورد و گفت:

«شما احادیثی از پیامبر (ص) را نقل می کنید که در آن اختلاف دارید و مردمان پس از شما اختلافی بیش تر خواهند داشت، پس حدیثی از پیامبر نقل نکنید و هر که از شما پرسشی کرد بگویید میان ما و شما کتاب خداست، پس حلال آن را حلال و حرام آن را حرام شمارید.» «۱»-

از قرظه بن کعب روایت است که گفت: «هنگامی که عمر ما را به عراق برد تا صرار همراهی مان کرد و سپس گفت: آیا می دانید چرا شما را همراهی کردم؟ گفتیم:

خواست ما را مشایعت کنی و گرامی داری. گفت: از این کار هدفی داشتم. شما به سوی روستایی می روید که در قرآن آوازه ای دارند بسیار، پس آن ها را با احادیث پیامبر از قرآن باز ندارید و من در این کار شریک شمایم. قرظه می گوید: دیگر پس از آن از پیامبر (ص) حدیثی نگفتم.»

در روایت دیگری آمده است: چون قرظه بن کعب آمد گفتند: ما را حدیث کن. پس او گفت عمر ما را از این کار بازداشته است. «۲»- امّا عثمان این کار را تقریر کرد، چه، بر منبر گفت: «بر هیچ کس روا نیست حدیثی را روایت کند که در زمان ابو بکر یا عمر شنیده نشده است.» «۳»-

۲- ۳- این جلوگیری همچنان ادامه یافت تا عمر بن عبد العزیز اموی به حکومت رسید.

او به مردم مدینه نوشت: «به حدیث پیامبر بنگرید و آن را بنویسید که من بیم آن را دارم

---

(۱) تذکره الحافظ بترجمه ابی بکر ۱/ ۲- ۳.

(۲) همان ۱/ ۴- ۵، و جامع بیان العلم و فضله ۲، باب «ذکر من ذمّ الاکثار من الحدیث دون التفهّم له»/ ۱۴۷.

(۳) منتخب الکنز با حاشیه مسند احمد ۴/ ۶۴، بنگرید به «تفصیل منع کتابه الحدیث علی عهد الخلفاء الثلاثه:

طبقات ابن سعد ۵/ ۱۴۰، تذکره الحفّاظ ۱/ ۷، کنز العمّال، چاپ اوّل ۵/ ۲۳۹، و منتخب کنز العمّال با حاشیه مسند احمد ۴/ ۶۱، تاریخ ابن کثیر ۸/ ۱۰۷.

دانش پوسیدگی یابد و اهل آن از میان بروند.»

ابن شهاب زهری نخستین کسی بود که در سال صد هجری به دستور عمر بن عبد العزیز حدیث نگاشت و پس از آن کار تدوین

و تصنیف فزونی گرفت. «۱»

۳- ۳- در راه جلوگیری از این کار، نفس بسیاری از ناقلان حدیث و صحابه و تابعان را گرفتند؛ کسانی همچون ابو ذر که روزی در جمره وسطی نشسته بود و مردم گرد آمده بودند و از او نظر می خواستند. پس مردی کنار او ایستاد و گفت: آیا از نظر دادن و فتوا صادر کردن بازداشته نشده ای؟ ابو ذر سرش را بلند کرد و گفت: آیا تو مرا زیر نظر داری؟! اگر شمشیر بر این جا نهید- و به پشتش اشاره کرد- و من بر آن باشم تا پیش از اجازه شما سخنی را بر زبان آورم که از پیامبر (ص) شنیده ام هر آینه آن سخن را بر زبان خواهم آورد. «۲»-

ابو ذر به سبب مخالفت با دستورهای حکومت از شهری به شهر دیگر تبعید می شد تا آن که در ربذه تنها و رانده، مرگ را در آغوش کشید. حجر بن عدی و یاران او با شکنجه کشته شدند «۳»- و رشید هجری «۴»- و میثم تمّار «۵»- به قتل رسیدند و به صلیب کشیده شدند.

۴- ۳- در هنگامی باب خواندن احادیث رسول اللّه (ص) بر مسلمانان بسته شد باب جعل حدیث گشوده گشت و احادیث بسیاری در بزرگداشت و تکریم آن ها انتشار یافت که از جمله آن ها سخن پیامبر (ص) است پیرامون وصیّ و جانشین خود «۶»-. آن ها این احادیث را در مجموعه های روایی خود با عنوان فضایل، جای دادند و در کنار احادیث صحیح پیامبر (ص) در فضایل جانشین پیامبر، علی بن ابی طالب (ع) و ویژگی های او گذاشتند و اگر چه مسائل وابسته بدان بسیار فراوان بود امّا

آن ها مقدّمات، لوازم و نتایج

---

(۱) فتح الباری/ ۱، باب کتابه العلم/ ۲۱۸.

(۲) سنن الدّارمی ۱/ ۱۳۲، و طبقات ابن سعد ۲/ ۳۵۴.

(۳) عبد اللّه بن سبأ ۲/ فصل «حقیقه ابن سبأ و السبئیه.»

(۴) رجال کشی/ ۱۳۱.

(۵) همان/ ۱۳۴.

(۶) الغدیر ۵/ ۲۹۷- ۳۷۸، و اضواء علی السنه المحمّدیه/ ۱۱۸.

عقلی آن را بیان نکردند و تنها به ذکر «کرّم اللّه وجهه» بسنده کردند تا جایی که برخی از آن ها می گفتند: «سپاس خدایی را که در کمال بی همتاست ... و به اقتضای تکلیف مفضول را بر افضل مقدّم داشت.» «۱»-

۵- ۳- او جانشین پیامبر (ص)، بل خود پیامبر بود و این چنان است که آیه مباهله بدان دلالت دارد: فَمَنْ حَاجَّکَ فِیهِ مِنْ بَعْدِ ما جاءَکَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَکُمْ وَ نِساءَنا وَ نِساءَکُمْ وَ أَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَکُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَی الْکاذِبِینَ. «۲»- مفسّرانی همچون زمخشری، طبری، ثعلبی، فخر الدین رازی، بیضاوی، نسفی، سیوطی و ... همگی همداستانند که مراد از «أبناءنا» حسن و حسین (ع) و مراد از «نساءنا» فاطمه (س) و مقصود از «انفسنا» علی بن ابی طالب (ع) است که خداوند تبارک او را نفس پیامبر (ص) قرار داده است. «۳»-

زمخشری می گوید: «روایت شده است هنگامی که آن ها را به مباهله دعوت کردند گفتند: برگردیم و در کار خود بیندیشیم، پس نزد پیامبر (ص) آمدند. پس حضرت (ص) به راه افتاد در حالی که حسین را در آغوش داشت و دست حسن را گرفته بود و فاطمه پشت او حرکت می کرد و علی پشت سر فاطمه و پیامبر (ص) می گفت: هنگامی که من دعا کردم

شما آمین بگویید. اسقف نجران گفت: ای گروه مسیحیان! من چهره هایی را می بینم که اگر خدا بخواهد کوهی را برای این چهره ها زیر و زبر کند خواهد کرد، پس با آن ها مباهله نکنید که هلاک شوید، به گونه ای که تا روز رستخیز دیگر یک مسیحی بر زمین باقی نخواهد ماند.» «۴»- بگذریم از این که خود پیامبر (ص) نیز تصریح دارد که علی (ع)، جان او «۵»-

---

(۱) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۱/ ۳.

(۲) آل عمران/ ۶۱؛ از آن پس که به آگاهی رسیده ای هر کس که در باره او با تو مجادله کند بگو بیایید تا حاضر آوریم ما فرزندان خود را و شما فرزندان خود را، ما زنان خود را و شما زنان خود را، ما خود و شما خود. آن گاه دعا و تضرّع کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان بفرستیم.

(۳) مراجعه کنید به: احقاق الحق ۳/ ۴۶- ۶۱.

(۴) کشّاف ۱/ ۴۳۴.

(۵) بنگرید به: احقاق الحق ۶/ ۴۴۹- ۴۵۸، و ج ۱۷/ ۱۵- ۲۰.

و همسنگ و همسان و برادر اوست. «۱»-

۶- ۳- از همین جا روشن می شود که چرا پیامبر اکرم (ص) علی را با پیامبران و رسولان (ع) قیاس کرده است چنان که می فرماید: «هر که می خواهد دانش آدم و فقه نوح را ببیند به علی بن ابی طالب نظر کند»، «۲»- و «ای علی! تو در میان این امّت همچون عیسی بن مریمی.» «۳»-

نیز از همین جا آشکار می شود که چرا پیامبر (ص)، علی را به یکی از مردم، مانند نمی کند، چه، در حدیث ازدواج زهرا (س) می فرماید: «شوهر تو با هیچ یک از مردم

به سنجه درنمی آید. «۴»- همچنین می فرماید: «هیچ یک از آحاد این امّت با خاندان محمّد قیاس نمی شود». «۵»-.

۴- فضایل علی (ع) بسیار است و فراوان تا جایی که ابن ابی الحدید می گوید: «چه بگویم در باره مردی که دشمنان و ستیهندگان او هم به فضلش اعتراف دارند و نمی توانند بزرگواری های او را انکار کنند و بر فضایلش پرده نهند. همه می دانیم که بنی امیه حکومت اسلام را در شرق و غرب زمین به دست گرفتند و با هر نیرنگی کوشیدند نور وجود او را به خاموشی کشانند و مردم را علیه او تحریک کنند و برای او عیب و نقص بتراشند و بر همه منبرها بر او لعن می فرستادند و ستایشگران او را تهدید می کردند و آن ها را به زندان می انداختند و می کشتند و مانع از نقل حدیثی می شدند که فضیلتی را برای او بازگو می کرد یا آوازه اش را فزونی می بخشید، حتّی مانع از آن می شدند که کسی نام او را ببرد، ولی تمامی این ها جز والایی و منزلت بر علی نیفزود، و او چونان مشکی بود که هر چه پنهانش می کردند باز بوی خوشش انتشار می یافت و هر چه پرده بر او می نهادند باز بوی مشام نواز او فضا را در بر می گرفت. او به خورشیدی مانند بود که با

---

(۱) بنگرید به همان ۶/ ۴۵۸- ۴۸۶.

(۲) مناقب علی بن ابی طالب، ابن مغازلی/ ۲۱۲، و احقاق الحق ۴/ ۳۹۲- ۴۰۵.

(۳) احقاق الحق ۷/ ۲۹۲.

(۴) همان ۷/ ۳.

(۵) نهج البلاغه/ ۴۷، خطبه ۲.

کف دست نمی توان آن را پوشاند و همچون پرتو روز بود که اگر یک چشم آن را نبیند چشمهای بسیاری آن

را خواهند یافت». «۱»-

[اوصاف آن حضرت از لسان مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله در کتب عامه]

۱- ۴- اکنون در این زمینه بخشی از ستایشها و اوصافی را پیش روی می نهیم که پیامبر (ص) در حق آن حضرت (ع) در کتب عامّه بدان تصریح کرده است: «۲»- ۱- علی، آقای مسلمانان.

۲- علی، پیشوای پرهیزگاران ۳- علی، جلودار سپید چهرگان حجله نشین ۴- علی، رئیس مؤمنان ۵- علی، دوست پرهیزگاران ۶- علی، رئیس دیـن ۷- علی، امیر المـؤمنین «امیر همـه مؤمنـان» ۸- علی، آقـای فرزنـدان آدم «جز پیـامبران» ۹- علی، نگین انگشتری در میان اوصیا ۱۰- علی، نخستین کسـی که به روز رسـتخیز پیامبر را خواهـد دیـد ۱۱- علی، نخستین کسـی که در قیامت با پیامبر مصافحه خواهـد کرد ۱۲- علی، صدّیق اکبر ۱۳- علی، جداکننـده حق و باطـل در میان امّت ۱۴- علی، آن که میان حق و باطل تفاوت می نهـد ۱۵- علی، نخستین کسـی که پیامبر را تصـدیق کرد «به پیامبر ایمان آورد» ۱۶- علی، نخستین کسی که به خدا ایمان آورد ۱۷- علی، جلودار مسلمانان ۱۸- علی، جانشین رسول اللَّه «پس از پیامبر در میان امّت» ۱۹- علی، رئیس قریش ۲۰- علی، بهترین کسـی که پیامبر خـدا او را به یادگار نهاده است ۲۱- علی، آقای عرب ۲۲- علی، سرور دنیا و آخرت ۲۳- علی، سرور مؤمنان ۲۴- علی، وزیر پیامبر خدا ۲۵- علی، همراه پیامبر خدا ۲۶- علی، نخستین کسی که با پیامبر،

---

(۱) همان ۱/ ۱۶- ۱۷.

(۲) اگر جایگاه هر یک از این ها را طالبید بنگرید به: احقاق الحق ۴/ ۳- ۳۸۹.

خدا را یکتا دانست ۲۷- علی، برآورنده پیمان پیامبر خدا ۲۸- علی، جایگاه سرّ پیامبر خدا ۲۹- علی، بهترین کسی که

پیـامبر، پس از خود به ارمغـان نهاد ۳۰- علی، داور دین رسـول اللّٰه ۳۱- علی، برادر پیـامبر خـدا «در دنیا و آخرت» ۳۲- علی، ظرف علم رسول اللّٰه.

۳۳- علی، دری کـه پیـامبر از آن می آیـد ۳۴- علی، وصـیّ رسـول اللّٰه ۳۵- علی، پردازنـده به امر پیـامبر ۳۶- علی، امـام امّت رسول اللّٰه «امام الامّه» ۳۷- علی، جانشین خدا در زمین «پس از پیامبر» ۳۸- علی، امام مردمان خدا «بریه» ۳۹- علی، سرور مردم ۴۰- علی، وارث علم پیامبر ۴۱- علی، پدر نسل پیامبر «فرزندان پیامبر» ۴۲- علی، بازوی پیامبر «یاری رساننده» ۴۳- علی، امین پیـامبر در وحی اش ۴۴- علی، سـرور هر کـه پیـامبر سـرور اوست ۴۵- علی، پرچمـدار پیـامبر به روز رسـتخیز ۴۶- علی، داور دشمنان پیامبر ۴۷- علی، حـامی حریم پیامبر ۴۸- علی، پـدر این امّت ۴۹- علی، صـاحب حریم پیامبر ۵۰- علی، کشنده پیمان شکنان، سـتم پیشـگان و بیرون رفتگان از دین ۵۱- علی، یـار مؤمنـان «هر مؤمنی» پس از پیامبر ۵۲- علی، برگزیـده پیامبر ۵۳- علی، دوست پیامبر ۵۴- علی، آقای اوصیا ۵۵- علی، برترین اوصیا ۵۶- علی، نگین انگشتری در میان اوصیا ۵۷- علی، بهترین اوصیا ۵۸- علی، پیشوای پرهیزگاران ۵۹- علی، وارث پیامبر ۶۰- علی، شمشیر خدا ۶۱- علی، هدایتگر ۶۲- علی، پدر امامان پاک ۶۳- علی، با پیشـینه ترین مردم در اسـلام ۶۴- علی، وزیر پیـامبر «در آسـمان و زمین» ۶۵- علی، محبوب ترین اوصـیا نزد خدا ۶۶- علی، شریف ترین «بزرگترین» مردم

ترجمه کشف الیقین ،ص:۱۴

در پاک گوهری ۶۷- علی، گرامی ترین مردم در مقام ۶۸- علی، مهربان ترین مردم نسبت به زیردست ۶۹- علی، دادگرترین مردم نسبت به زیردستان ۷۰- علی، بیناترین مردم در

امور ۷۱- علی، یار خدا ۷۲- علی، همراه پیامبر خدا «در دنیا و آخرت» ۷۳- علی، یار مؤمنان پس از پیامبر ۷۴- علی، پردازنده از سوی پیامبر ۷۵- علی، پیشوای هر زن و مرد مؤمن ۷۶- علی، یار هر زن و مرد مؤمن ۷۷- علی، فراستان سنّت پیامبر ۷۸- علی، مدافع آیین رسول اللّه ۷۹- علی، شایسته ترین مردم پس از پیامبر ۸۰- علی، نخستین مردم «مؤمنان» در ایمان ۸۱- علی، برآورنده ترین مردم «مؤمنان» در پیمان الهی ۸۲- علی، ایستاترین مردم در پیمان خدایی ۸۳- علی، به عدالت قسمت کننده ترین مردم «مؤمنان» ۸۴- علی، مهرورزترین مردم «مؤمنان» نسبت به زیردستان ۸۵- علی، عادل ترین مردم نسبت به دیگران ۸۶- علی، سرّ نگهدارترین مردم ۸۷- علی، با مزیّت ترین مردم نزد خدا ۸۸- علی، سرور اوّلین و آخرین جز پیامبران ۸۹- علی، قبله عارفان ۹۰- علی، نخستین مسلمانی «صحابی» که اسلام آورده است.

۹۱- علی، قدیمی ترین امّت در پذیرش اسلام «ایمان» ۹۲- علی، داناترین امّت ۹۳- علی، شکیباترین «بافضیلت ترین» فرد امّت و برخوردارترین آن ها در صبر ۹۴- علی، خوش اخلاق ترین مردم ۹۵- علی، آگاه ترین مردم به خدا ۹۶- علی، نخستین کسی که به کوثر درآید.

۹۷- علی، پایاترین مردم به پیامبر ۹۸- علی، نخستین دیدارکننده پیامبر ۹۹- علی، پردل ترین مردم ۱۰۰- علی، گشاده دست ترین مردم ۱۰۱- علی، قسمت کننده بهشت و دوزخ ۱۰۲- علی، سالم ترین مردم در دین

ترجمه کشف الیقین ،ص:۱۵

۱۰۳- علی، برترین مردم در یقین ۱۰۴- علی، کامل ترین مردم در شکیبایی ۱۰۵- علی، درفش هدایت ۱۰۶- علی، نشان ایمان ۱۰۷- علی، امام اولیای خدا ۱۰۸- علی، پرتو هر که فرمان خدای برد ۱۰۹- علی، پرچمدار رسول اللّه به روز رستخیز ۱۱۰- علی، امین پیامبر

«مورد اعتماد رسول اللَّه» در کلید گنجینه های رحمت الهی ۱۱۱- علی، بزرگ مردم ۱۱۲- علی، نور اولیاء اللَّه ۱۱۳- علی، پیشوای هر که اطاعت خدا کند ۱۱۴- علی، امین رسول اللَّه در روز قیامت ۱۱۵- علی، حریم دار پیامبر ۱۱۶- علی، دوست قلب رسول اللَّه ۱۱۷- علی، جایگاه میراث پیامبران ۱۱۸- علی، امین خدا بر زمین او ۱۱۹- علی، حجّت خدا بر مردم ۱۲۰- علی، پایه ایمان ۱۲۱- علی، رکن اسلام ۱۲۲- علی، چراغ تاریکی زدا ۱۲۳- علی، نشان هدایت ۱۲۴- علی، پرچم برافراشته مردم دنیا ۱۲۵- علی، راه روشن ۱۲۶- علی، صراط مستقیم ۱۲۷- علی، کلمه ای که خداوند پرهیزگاران را بدان ملزم داشته است ۱۲۸- علی، داناترین مردم به ایّام اللَّه ۱۲۹- علی، پرمصیبت ترین مؤمنان ۱۳۰- علی، غسل دهنده رسول اللَّه ۱۳۱- علی، به خاک سپرنده پیامبر ۱۳۲- علی، پیشگام در همه شداید و امور ناخوش ۱۳۳- علی، ایستاترین مردم در امور الهی ۱۳۴- علی، مردم نواز ۱۳۵- علی، آه در سینه ۱۳۶- علی، شکیبا ۱۳۷- علی، با منزلت ترین مردم ۱۳۸- علی، نزدیک ترین مردم در خویشاوندی ۱۳۹- علی، بی نیازترین مردم ۱۴۰- علی، حجّت پیامبر خدا ۱۴۱- علی، در خدا ۱۴۲- علی، دوست خدا ۱۴۳- علی، دوست رسول اللَّه ۱۴۴- علی، شمشیر پیامبر خدا ۱۴۵- علی، راه به سوی خدا

ترجمه کشف الیقین ،ص:۱۶

۱۴۶- علی، نبأ عظیم [مهمترین خبر] ۱۴۷- علی، الگوی والا ۱۴۸- علی، امام مسلمانان ۱۴۹- علی، سرور صدّیقان ۱۵۰- علی، راهبر مسلمانان به بهشت ۱۵۱- علی، پرهیزگارترین مردم ۱۵۲- علی، برترین مردم «این امّت» ۱۵۳- علی، داناترین مردم ۱۵۴- علی، شایسته مؤمنان ۱۵۵- علی، آگاه مردم ۱۵۶- علی، راهنما ۱۵۷- علی، عابد ۱۵۸- علی، هادی

۱۵۹- علی، مهدی ۱۶۰- علی، جوانمرد ۱۶۱- علی، برگزیده امامت ۱۶۲- علی، یاور رسول اللّه در جایگاه پسندیده ۱۶۳- علی، سلطان آخرت ۱۶۴- علی، رازدار رسول اللّه ۱۶۵- علی، امین اهل زمین ۱۶۶- علی، امین آسمانیان ۱۶۷- علی، زنده کننده سنّت پیامبر ۱۶۸- علی، دیدارکننده خدا از نزدیک ۱۶۹- علی، به یقین رسیده ترین امّت ۱۷۰- علی، برپاکننده حجّت ۱۷۱- علی، حجّت پیامبر بر امّت به روز داوری ۱۷۲- علی، بزرگ مهاجران و انصار ۱۷۳- علی، گوشت و خون و موی پیامبر ۱۷۴- علی، پدر دو سبط ۱۷۵- علی، پدر دو ریحانه ۱۷۶- علی، غمگشای پیامبر ۱۷۷- علی، شیر خدا در زمین ۱۷۸- علی، شمشیر خدا «بر دشمنان» ۱۷۹- علی، دوست خدا ۱۸۰- علی، در دست دارنده پرچم رسول اللّه ۱۸۱- علی، پرچمدار حمد و سپاس ۱۸۲- علی، نخستین کسی که به بهشت درآید.

۱۸۳- علی، اوّلین کسی که در فردوس بکوبد ۱۸۴- علی، ناخدای این امّت ۱۸۵- علی، حسابرس عرب ۱۸۶- علی، حسابرس امّت ۱۸۷- علی، کاردار بهشت ۱۸۸- علی، برتر اصحاب رسول اللّه ۱۸۹- علی، امیر نیکوکاران ۱۹۰- علی، کشنده تبهکاران ۱۹۱- علی، کشنده کافران ۱۹۲- علی ناسازگارترین، خشن ترین و

ترجمه کشف الیقین ،ص:۱۷

بیمناک ترین در امور خدایی ۱۹۳- علی، داماد پیامبر ۱۹۴- علی، بهترین بشر ۱۹۵- علی، بهترین مردم ۱۹۶- علی، بهترین مردان ۱۹۷- علی، بهترین این امّت پس از پیامبر ۱۹۸- علی، بهترین خلایق ۱۹۹- علی، بهترین انسانی که خورشید بر او تابیده و از او غروب کرده است «پس از پیامبر» ۲۰۰- علی، همراه پیامبر در بهشت ۲۰۱- علی، پدر امّت ۲۰۲- علی، امیر آیات قرآن ۲۰۳- علی، صاحب لوای رسول اللّه در این سرا

و آن سرا ۲۰۴- علی، پیشوای نیکوکاران ۲۰۵- علی، دوست پیامبر در بهشت ۲۰۶- علی، دوست ترین مردم نزد خدا و رسول ۲۰۷- علی، در دانش ۲۰۸- علی، محبوب ترین مردم نزد پیامبر ۲۰۹- علی، نزدیک ترین مردم به رسول اللّٰه ۲۱۰- علی، بخشنده ترین مردم ۲۱۱- علی، تلاشگرترین مردم نزد خدا ۲۱۲- علی، نفوذ ناپذیرترین مردم نزد خدا ۲۱۳- علی، جلودار مردم به سوی بهشت ۲۱۴- علی، حجّت خدا بر مردم پس از پیامبر ۲۱۵- علی، امین رسول اللّٰه ۲۱۶- علی، نکوکار ۲۱۷- علی، گواه ۲۱۸- علی، نزدیک ترین مردم به بهشت ۲۱۹- علی، جلودار مؤمنان به سوی بهشت ۲۲۰- علی، رهیاب ۲۲۱- علی، پدر یتیمان و بینوایان ۲۲۲- علی، همسر بیوه زنان [بسان همسر بیوه زنان در همدردی] ۲۲۳- علی، پناهگاه هر ضعیف ۲۲۴- علی، امنگاه هر هراسان ۲۲۵- علی، ریسمان استوار خدا ۲۲۶- علی، گره سخت ۲۲۷- علی، کلمه تقوا ۲۲۸- علی، چشم خدا ۲۲۹- علی، زبان راستگوی خدا ۲۳۰- علی، رسنده به خدا ۲۳۱- علی، دست گشاده خدا در مغفرت

ترجمه کشف الیقین ،ص:۱۸

و رحمت نسبت به بندگانش ۲۳۲- علی، باب حطّه ۲۲۳- علی، نخستین کسی که پیامبر خدا را تصدیق کرد ۲۳۴- علی، اولین کسی که خدا را یکتا دانست ۲۳۵- علی، در دانش رسول اللّٰه ۲۳۶- علی، در شهر علم ۲۳۷- علی، پدر خاندان پاک هدایتگر ۲۳۸- علی، وارث دانش پیامبران ۲۳۹- علی، داورترین مردم ۲۴۰- علی، حجّت خدا در زمین، پس از پیامبر ۲۴۱- علی، امین رسول اللّٰه در کوثر ۲۴۲- علی، سرور هر مرد و زن مؤمن «مسلمان» ۲۴۳- علی، سرور هر که پیامبر سرور اوست ۲۴۴- علی، جانشین خدا بر بندگانش ۲۴۵-

علی، رساننده پیام خدا و رسول ۲۴۶- علی، درهم شکننده دشمنان پیامبر خدا ۲۴۷- علی، یار دمساز رسول اللّه

ترجمه کشف الیقین ،ص:۱۹

۲ - ۴- بر پژوهشگر پی گیر است که علّت فراوانی احادیث را در فضایل علی (ع) باز شناسد و از آن ها حکم الهی را نتیجه گیرد. با کم ترین درنگ بر او آشکار خواهد شد که دلیل این امر، عنایت فراوان پیامبر اکرم (ص) به ابلاغ دین و تکمیل و اتمام آن و آگاهی آن حضرت (ص) به این نکته بوده است که پس از رحلت او امّت، اختلاف خواهد یافت و این چنین است که ابن حجر هیثمی از پاره ای متأخران از ذریّه اهل بیت نبوی نقل می کند که نصّ آن چنین است: «دلیلش- و خدا آگاه تر است- این است که خداوند تبارک، مشکلات علی و اختلاف های برخاسته از امر خلافت را که پس از رحلت حضرتش (ص) ظهور می کرد به آگاهی پیامبر رساند. این، خود، اقتضای آن را داشت که پیامبر (ص)، علی (ع) را به این فضایل مشهور گرداند تا بدین ترتیب هر که خبر این فضایل بدو رسد و به حضرتش (ع) توسّل جوید نجات یابد. سپس هنگامی که این اختلاف ظهور کرد و بر حضرتش (ع) خروج کردند هر یک از صحابه که این فضایل را شنیده بود برای خیرخواهی امّت خبر آن را انتشار داد و پراکند. در پی آن هنگامی که مشکل بالا گرفت و گروهی از بنی امیه بر منبرها به کاستن از مقام آن حضرت (ع) و دادن دشنام به او پرداختند و خوارج نیز با ایشان همراهی کردند و حتّی قائل به کفر حضرت (ع) شدند

حافظان دانشور اهل سنّت به پراکندن فضایل حضـرتش (ع) روی آوردند تا جایی که این فضایل در مسیر خیر خواهی امّت و یاری رساندن به حق، فزونی گرفت.» «۱»

۵- امّا جماعت، احادیث مربوط به فضایل علی (ع) را روایت می کردنـد و در کتاب هایشان می آوردنـد ولی مفهوم این احادیث و لوازم عقلی و نتایج عرفی آن را عرضه نمی داشتند و در این که هر صفتی- فضیلت باشد یا رذیلت- یک ویژگی از ویژگی هـای صاحب آن و نشانی در شناخت دارنـده آن می باشد خود را به تجاهل و تغافل می زدنـد و حتّی می کوشیدند معانی صفاتی را که پیامبر (ص) در حقّ آن حضـرت (ع) تصـریح فرموده بود تحریف و احتمالاً آن ها را پوشیده بدارند یا از شمار بیرون افکنند. یکی از این نمونه ها مناقشه آن هاست در واژه «مولی» در حدیث غدیر، «۲»- و پوشاندن مفهوم «وصیّ» و

---

(۱) الصواعق المحرقه/ ۱۲۱.

(۲) بنگرید به: الغدیر ۱/ ۳۵۰.

«جانشین» در حق امام علی (ع) و تبدیل مفهوم آن به ... «۱»-

شایـان گفتن است که آن هـا به تحریف و سـرپوش نهـادن بسـنده نکردنـد، بلکه شیعه را مورد یورش قرار دادنـد و در کتاب هایشان می کوشیدند آن هـا را خراب کننـد، «در نیمه نخست سـده سوم کتـاب «عثمانیه» جاحظ رخ نمود که در آن شیعه را مورد تهاجم قرار داد و ضـروریّات را انکـار کرد و از بـدیهیّات روی برتـافت، چنـان که کوشید بر دلاوری امیر المؤمنین (ع) سرپوش نهد. «۲»-

این یورش ها در گستره همه سده ها تا زمان ما همچنان ادامه یافت تا جایی که علّامه سیّد عبد العزیز طباطبایی می گوید: تمام فرو گرفتن این نکته چندین جلد را به خود اختصاص

می دهـد و چه بسـا آن چه به سـده مـا اختصـاص دارد به تنهـایی مجموعه ای را از آن خود سـازد، چه، اخیرا تنها در پاکسـتان نزدیک به دویست جلد کتاب انتشار یافته که شیعه را مورد تهاجم قرار داده است، و ما شکایت نزد خدا بریم.» «۳»-

آن چه در این زمینه برای مـا اهمیت دارد این است که بـدانیم بیش تر این حملات متوجّه نـتیجه گیری هـای عقلی و فطری از احـادیث مربوط به فضـایلی است که علمای مکتب اهل البیت (ع) در امامت علی و فرزنـدان معصوم او و وصایای ایشان بـدان استدلال کرده اند. فتأمّل.

۶- موضع امـامیه در این میـان، همـان موضع دفـاع و جلوگیری از حمله هـا و برپاداشـتن امامت بلا فصل علی (ع) پس از پیامبر (ص) و پراکنـدن فضـیلت هـای او و محسّـِنات خیره کننـده اخلاقی حضـرتش (ع) بـوده است و در پی آن ظهور کتـاب هـای ارزشـمندی از دانشوران شـیعه می باشـد که در آن به ردّ مهاجمان می پردازنـد و روایت های صـحیحی را عرضه می دارنـد و امامت خانـدان پیامبر (ص) را از آن ها نتیجه می گیرنـد و از حقّ آن ها و موجودیت مکتبشان به دفاع برمی خیزند، خداوند به آن ها پاداش نیک دهاد.

اینک نمونه هایی از علما و تصانیف ایشان در این زمینه:

---

(۱) بنگرید به: معالم المدرستین ۱/ ۲۴۳- ۲۹۰.

(۲) تراثنا، شماره اوّل، سال دوم/ ۳۴

(۳) همان/ ۳۶.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۲۱

سید هاشم بن اسـماعیل بن عبد الجواد توبلی کتکانی بحرانی، در گذشـته به سال ۱۱۰۷، در دائره المعارف شـگفت خود «غایه المرام و حجه الخصام فی تعیین الامام من طریق الخاصّ و العام».

علّامه تهرانی می گوید: در این کتاب احادیث هر دو فرقه در فضایل امیر المؤمنین و امامان معصوم (ع) و امامت

ایشان وجود دارد که در نزدیک به هشتاد هزار بیت در دو مقصد ترتیب یافته است. مقصد اوّل در تعیین امام و تصریح بر اوست و در آن شصت و هفت باب است و مقصد دوم در توصیف امام است به نص که در آن دویست و چهل و شش باب به چشم می خورد و در پایان آن فصلی است در فضایل امیر المؤمنین (ع) از دو طریق در یک صد و چهل و چهار باب». «۱»-

سید میر حامد حسین بن سیّد محمّد قلی موسوی هندی کهنوی، در گذشته به سال ۱۳۰۶ ه، در کتاب بزرگش «عبقات الانوار فی امامه الائمه الاطهار.»

این نویسنده- رضی اللّٰه عنه- کتابش را به دو شیوه نگاشته است:

«نخست: آیاتی که امامت بلا فصل امیر المؤمنین علی (ع) را پس از پیامبر اکرم (ص) به اثبات می رساند. وی در اثبات این مطلب به کتب جماعت و تفاسیر ایشان تکیه کرده است.

دوم: احادیثی که در اثبات امامت امیر المؤمنین علی (ع) دلالتی آشکار دارند و از سندی متواتر برخوردارند. شمار این احادیث دوازده است» «۲»- قاضی سید سعید نور اللّٰه حسینی مرعشی شوشتری، به شهادت رسیده در سال ۱۰۱۹ ه در کتاب ماندگارش «احقاق الحق و ازهاق الباطل.»

«او در این کتاب سخنان قاضی فضل بن روزبهان در کتابش با نام «ابطال نهج الباطل» را که در ردّ کتاب علّامه حلّی «نهج الحق» نوشته تخطئه می کند و سخن درست را آشکار ساخته و به بزرگترین پاداش و اجر رسیده است.» «۳»-

---

(۱) الذریعه/ ۱۶- ۲۱.

(۲) مقدّمه «العبقات»، سید علی حسینی میلانی/ ۱۶- ۱۷.

(۳) الذریعه ۱/ ۲۹۰.

حسینی مرعشی نجفی- قدّس سرّه- بر این کتاب حواشی ارزشمندی زده است که در چند جلد قطور به همراه این کتاب به چاپ رسیده است- سعی جمیل او مشکور درگاه کبریایی باد-.

علّامه شیخ عبد الحسین امینی، درگذشته به سال ۱۳۹۰ ه. ق در دائره المعارف ارزشمندش: «الغدیر فی الکتاب و السنّه و الادب» به بحث پیرامون حدیث غدیر در قرآن و سنّت و ادبیّات می پردازد. او در این کتاب، شاعران و نویسندگانی را یادآور می شود که «غدیر» را در گستره سده های پیاپی از صدر اسلام تا هم اینک در شعر و نثر خود آورده اند. علّامه امینی به این مهم هم بسنده نکرده است و در دائره المعارف خود پژوهشهای علمی، دینی و تاریخی را پیرامون فضایل علی (ع) و امامت بلا فصل او مورد تحقیق قرار داده است، و هر پژوهشگری که در جستجوی یافتن حقیقت ناب است از آگاهی و بررسی این دائره المعارف بی نیاز نیست.

از نویسندگان دیگر، یکی نیز مؤلّف همین کتاب، درگذشته به سال ۷۲۶ ه. ق است که در قرن خود و بلکه در همه قرون از اعلام علمای شیعه به شمار است. او در کتابی که اینک پیش روی شماست: «کشف الیقین فی فضائل امیر المؤمنین (ع)» فضایل علی (ع) را از منابع عامّه به ارمغان نهاده است.

۷- مؤلّف «کشف الیقین»، همان گونه که بیان شد حسن بن یوسف بن مطهّر حلی (۶۴۸ ق- ۷۲۶ ق) است. علّام العلوم، سید محمّد مهدی بحر العلوم- رحمه اللّه- در رجالش او را «علّامه جهان و افتخار بنی بشر و بزرگ ترین علما در شأن و برترین ایشان در برهان و ابر باران خیز فضیلت

و دریای علمی می نامد که کرانه ای ندارد و علومی را که در میان مردم پراکنده بوده گرد آورده است و به فنونی احاطه یافته که به سنجه در نمی آید. او در سده هفتم، ترویج دهنده شریعت و رئیس علمای شیعه بوده است بی هیچ نزاعی. او در هر علمی کتاب ها نگاشته و خداوند در هر پدیده ای سرچشمه ای بدو بخشیده است.

او سامان بخشنده فقه تلقّی می شود که در دریای آن ژرفکاوی کرده است ... و برای دریافت مفاهیم اصولی و رجالی همگان به سوی او کوچ می کنند و آرزوها نزد او برند و او را باید صاحب فن و لگام دار این علوم دانست، و در منطق و کلام هم که شیخ الرئیس و

جلودار این دو علم به شمار می آید.» «۱»-

۸- شرح حال نگاران در کتاب های خود احوال و آثاری برای او ذکر کرده اند چنین:

۱- ۸- همین مؤلف، خلاصه الاقوال/ ۴۵- ۴۹، تحقیق سید محمّد صادق بحر العلوم، افست، انتشارات رضی، قم.

۲- ۸- شیخ عبّاس قمی، هدیه الاحباب/ ۲۰۱، مکتبه الصدوق، تهران.

۳- ۸- عبد الرحیم ربّانی شیرازی، مقدّمه بحار الانوار، مولی محمّد باقر مجلسی، دار الکتب الاسلامیه، تهران.

۴- ۸- سیّد محمّد صادق بحر العلوم، مقدّمه خلاصه الاقوال ۴- ۴۰، افست، انتشارات رضی، قم.

۵- ۸- ابن داود، رجال/ ۷۸، تحقیق سیّد محمّد صادق بحر العلوم، افست، انتشارات رضی، قم.

۶- ۸- عبد اللّه مامقانی، تنقیح المقال ۱/ ۳۱۴، انتشارات جهان، تهران.

۷- ۸- تفرشی، نقد الرجال/ ۹۹، چاپ عبد الغفّار، تهران.

۸- ۸- محمّد باقر خوانساری، روضات الجنّات ۲/ ۲۶۹- ۲۸۶، افست، دار المعرفه، بیروت.

۹- ۸- ابن حجر عسقلانی، لسان المیزان ۶/ ۳۱۹، مؤسسه اعلمی، بیروت.

۱۰- ۸- ابن

حجر عسقلانی، الدرر الکامنه ۲/ ۱۵۸، تحقیق محمّد سیّد جاد الحقّ، دار الکتب الحدیثه، مصر، قاهره.

۱۱- ۸- عبد اللّه افندی اصفهانی، ریاض العلماء ۱/ ۳۵۸- ۳۹۰، تحقیق سیّد احمد حسینی، کتاب خانه آیه اللّه نجفی مرعشی.

۱۲- ۸- شیخ یوسف بحرانی، لؤلؤه البحرین/ ۲۰۱، مؤسسه آل البیت، قم.

۱۳- ۸- قاضی نور اللّه شوشتری، مجالس المؤمنین ۱/ ۵۷۰- ۵۷۸، المکتبه الاسلامیه، تهران.

۱۴- ۸- ابو علی محمّد بن اسماعیل حائری، منتهی المقال/ ۱۰۵.

---

(۱) رجال سید بحر العلوم ۲/ ۲۵۷.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۲۴

۱۵- ۸- مرجع دین، سیّد شهاب الدین مرعشی نجفی، مقدّمه احقاق الحق ۱/ ۳۵- ۷۰، انتشارات کتاب خانه آیه اللّه العظمی مرعشی نجفی، قم.

۱۶- ۸- همین مؤلّف، اجوبه المسائل المهنائیه/ ۱۳۸- ۱۳۹، خیّام، قم.

۱۷- ۸- شیخ حرّ عاملی، أمل الآمل ۲/ ۸۱- ۸۵، تحقیق سید احمد حسینی، مکتبه الاندلس، بغداد.

۱۸- ۸- محمّد رضا حکیمی، تاریخ العلماء/ ۱۵۹- ۱۶۴، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت.

۱۹- ۸- سیّد محسن امین، اعیان الشیعه ۵/ ۳۹۶- ۴۰۸، تحقیق حسن الامین، دار التعارف، بیروت.

۲۰- ۸- عمر رضا کحاله، معجم المؤلّفین ۳/ ۳۰۳، المکتبه العربیه، دمشق.

۲۱- ۸- زرکلی، اعلام ۲/ ۲۴۴، چاپ دوم.

۲۲- ۸- دکتر ابو الفتح حکیمیان، فهرست مشاهیر ایران/ ۲۴۶، انتشارات دانشگاه ملّی ایران.

۲۳- ۸- مولی محمّد باقر مجلسی، الوجیز/ ۱۵۰، که بعدا با «خلاصه الاقوال علّامه حلّی» چاپ شد، ایران.

۲۴- ۸- محمّد علی مدرّسی، ریحانه الادب ۴/ ۱۶۷- ۱۷۹، خیّام، تبریز.

۲۵- ۸- شیخ آقا بزرگ تهرانی، طبقات اعلام الشیعه ۵/ ۵۲، تحقیق علی نقی منزوی، دار الکتاب العربی، بیروت.

۲۶ – ۸– سید محمّد مهدی بحر العلوم، الفوائد الرجالیه ۲/ ۲۵۷– ۳۱۷، تحقیق محمّد صادق بحر العلوم و حسین بحر العلوم، افست، دار الزهرا،

بیروت.

۲۷- ۸- یوسف اتابکی، النجوم الزاهره ۹/ ۲۶۷، افست، وزاره الثقافه و الارشاد القومی، مصر.

۲۸- ۸- محمد بن علی اردبیلی، جامع الرواه ۱/ ۲۳۰، افست، کتاب خانه آیه اللّٰه مرعشی نجفی، قم.

۲۹- ۸- شیخ عبّاس قمّی، سفینه البحار ۲/ ۲۲۸، مکتبه سنائی، تهران.

۳۰- ۸- میرزا حسین نوری، مستدرک الوسائل ۳/ ۴۵۹، افست اسماعیلیان.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۲۵

۳۱- ۸- شیخ عبّاس قمّی، الکنی و الالقاب ۲/ ۴۷۷- ۴۸۰، منشورات مکتبه الصدر، طهران.

۳۲- ۸- الیافعی، مرآه الجنان ۴/ ۴۷۶، افست، مؤسسه الاعلمی، بیروت.

۳۳- ۸- سید احمد حسینی و شیخ هادی یوسفی، مقدمه نهج المسترشدین فی اصول الدین/ ۵، مجمع الذخائر الاسلامیه، قم.

۳۴- ۸- اسماعیل پاشا بغدادی، هدیه العارفین ۵/ ۲۸۴، افست، مکتبه الاسلامیه و الجعفریه، طهران.

۳۵- ۸- علّامه سید عبد العزیز طباطبایی، مکتبه العلّامه الحلّی، خطی.

۳۶- ۸- شیخ آغا بزرگ طهرانی، الذریعه الی تصانیف الشیعه، دار الاضواء، بیروت.

۳۷- ۸- میرزا محمّد استرآبادی، منهج المقال/ ۱۰۹.

۳۸- ۸- صلاح الدین خلیل صفدی، الوافی بالوفیات ۱۳/ ۸۵، جمعیه المستشرقین الألمانیّه.

۳۹- ۸- ابو الفداء ابن کثیر، البدایه و النهایه ۱۴/ ۱۲۵، مکتبه المعارف، بیروت.

۴۰- ۸- شیخ فخر الدّین طریحی، مجمع البحرین ۶/ ۱۲۴، المکتبه المرتضویه، طهران.

۴۱- ۸- شیخ فارس حسّون، مقدّمه ارشاد الاذهان للعلّامه الحلّی ۲۳- ۲۱۰، جماعه المدرّسین، قم.

۴۲- ۸- سید احمد حسینی خوانساری، کشف الاستار عن وجه الکتب و الاسفار، ۱/ ۳۴۲- ۳۴۳، مؤسسه آل البیت.

۴۳- ۸- محمد علی البقّال، عبد الحسین، مقدّمه الرساله السعدیه/ ۱۱- ۱۹، مکتبه آیه اللّٰه العظمی المرعشی النجفی العامّه، قم.

۴۴- ۸- افندی الاصفهانی، المیرزا عبد اللّٰه، تعلیقه أمل الآمل، تدوین و تحقیق السیّد احمد الحسینی ۱۲۳/ ۱۳۱، مکتبه آیه اللّٰه

العظمی المرعشی النجفی العامّه، قم.

-۹

آثار مؤلّف کتاب، علّامه «۱»-:

---

(۱) اگر فهرست تفصیلی آثار او را طالبید بنگرید به: مقدّمه شیخ فارس حسّون بر کتاب ارشاد الاذهان الی احکام الایمان ۱/ ۶۶- ۱۲۶، که در آن جا نیکو سخن گفته و بر منابع بسیاری از جمله «مکتبه العلامه الحلّی» علّامه سید عبد العزیز طباطبایی، نسخه خطی اعتماد کرده است.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۲۶

سید بحر العلوم پس از بیان تألیفات علّامه می گوید: «هر گاه در نگارش این کتاب ها در همه علوم معقول و منقول و فروع و اصول آن به قلم علّامه درنگ کنیم که در میان آن ها کتاب های بزرگی است که دقّت نظرهایی را در بردارد درمی یابیم که این مرد از سوی خدا تأیید شده است و باید او را آیتی از آیات خدا دانست. گفته شده است، آثار او به روزهای عمرش- از ولادت تا وفات- تقسیم شده است و هر روز، جزوه ای را از آن خود کرده است.» «۱»-

از آثار شگفت علّامه- چنان که گفته آمد- یکی کشف الیقین است که در آن احادیث به فصول بدیعی ترتیب یافته اند که شرح آن چنین است:

فصل اوّل: پیرامون فضایلی که پیش از تولّد حضرتش (ع) برای ایشان ثابت است.

فصل دوم: پیرامون فضایلی که در حال خلقت و تولّد حضرتش (ع) برای ایشان ثابت است.

فصل سوم: پیرامون فضایلی که در حال کمال و بلوغ حضرتش (ع) برای ایشان ثابت است.

فصل چهارم: پیرامون فضایلی که پس از وفات حضرتش (ع) برای ایشان ثابت است.

این کتاب از منابع علّامه مجلسی- رحمه اللّه- در بحار الانوار است، چه، خود او می گوید: «کتاب کشف الیقین که گاهی از آن به کتاب الیقین تعبیر می کنیم.» «۲»-

باید بدانیم

که این کتاب دو بار چاپ شده است:

اوّل: سال ۱۲۹۸ ق در تبریز با چاپ سنگی.

دوم: سال ۱۳۷۱ ق در نجف با چاپ غیر سنگی.

برخی از علما آن را به فارسی ترجمه کرده اند و برخی از نسخه های خطی آن در

---

(۱) رجال سیّد بحر العلوم ۲/ ۲۸۸.

(۲) بحار ۱/ ۱۷.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۲۷

پاره ای از کتاب خانه ها یافت می شود که از آن جمله است:

۱- محمّد اسماعیل بن محمّد باقر مجد الادباء خراسانی که این کتاب را در دوران قاجار (ق ۱۳) ترجمه کرده آن را «رشف المعین» نامیده است. نسخه ای از آن در کتاب خانه ملّی، تهران، شماره ۹۷۱/ ف، مذکور در فهرست ۲/ ۵۲۰ یافت می شود.

۲- ترجمه دیگری از آن در دست است که از مترجمی ناشناخته که در همین کتاب خانه با شماره ۷۳۲/ ف، مذکور در فهرست ۲/ ۲۵۵ یافت می شود. آغاز و پایان این نسخه کاستی دارد. به نظر می رسد این نسخه نیز در سده سیزدهم ترجمه شده است.

۱۰- در پایان، سخنی داریم پیرامون معرفی نسخه ها و شیوه تحقیق:

در تحقیق این کتاب و تصحیح متن آن به پنج نسخه تکیه کرده ایم که عبارتند از:

۱- نسخه ارزشمند موجود در کتاب خانه مرکزی دانشگاه تهران با شماره ۱۷۹۶. این نسخه با خطّ محمّد جبعیّ (جدّ اعلای شیخ بهاء الدین محمّد عاملی) است. وی در سه شنبه ۲۱ شعبان سال ۸۵۲ از استنساخ این نسخه فراغت حاصل کرده است. این نسخه با نسخه نوشته شده به خطّ خود علّامه- قدّس سرّه- مقابله شده است. ما این نسخه را با نماد «ج» آورده ایم.

۲- نسخه موجود در کتاب خانه مرکزی دانشگاه تهران. کتاب نخست این مجموعه با شماره

۵۰۳ تاریخ و نویسنده ای ناشناخته دارد و در حاشیه پایان آن این جمله به چشم می خورد: «بلغ القبال بعون اللَّه الملک المتعال و صلّی اللَّه علی محمّد و آله خیر آل.» این نسخه را با نماد «د» آورده ایم.

۳- نسخه موجود در کتاب خانه مرکزی دانشگاه تهران با شماره ۱۶۲۷.

استنساخ آن در نیمه ربیع الآخر سال ۱۲۳۲ پایان پذیرفته است. ما این نسخه را با نماد «أ» آورده ایم.

۴- نسخه موجود در کتاب خانه عمومی آیه اللَّه مرعشی نجفی، کتاب دوم از مجموعه شماره ۹۸۰ که نگارش آن روز دوشنبه ۱۱ جمادی الثانیه سال ۱۰۸۶ پایان گرفته است.

ما این نسخه را با نماد «ش» آورده ایم.

۵- نسخه چاپ سنگی که کاملا مقابله شده است. استنساخ این نسخه در روز سه شنبه، ماه ربیع الاوّل سال ۱۲۹۸ پایان یافته است. ما این نسخه را با نماد «م» آورده ایم.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۲۸

ما همه متون حدیثی را با همه تاب و توان خود از منابع اصیل آن استخراج کرده ایم و هر آن چه را که علّامه مجلسی در بحار الانوار از او نقل کرده است برشمرده ایم و جایگاه آن را در حاشیه یادآورشده ایم و به اختلافات مهمّ لفظی اشاره کرده ایم و سخنان علما را و بهره بری های عقلی ایشان را از احادیث در حاشیه آورده ایم و لذا شایسته است که آن را «کشف الدلائل عن احادیث الفضائل» بنامیم.

در پایان، سپاس فراوان دارم از برادران گرامی و فاضلی که مرا در سامان دادن به این طرح یاری رساندند. این گروه عبارتند از: جناب آقای حسن قمی و آقایان: صباح صالح الهنداوی، عبد الحسین و عبد الحسن طالعی و علی رضا حبیب اللّهی که

خداونـد توفیقشـان دهـد اخبـار ائمّه اطهـار را بـازگو کننـد. از صـمیم دل به کوتـاهی خود اعتراف دارم و کمال و کبریا از آن خداوند است و در آغاز و انجام، حمد از برای خداست.

حسین درگاهی

ترجمه کشف الیقین ،ص:۳۹

مقدمه

(۱) سـپاس خدایی را که قدیم است و چیره، بزرگ و توانا، شـکیبا و بخشاینده، کریم و پوشنده، آغاز و انجام، نهان و آشکار، دانای اسـرار پوشـیده، آگاه به نهاده های درون، آفریننده جنس آفریده ها بی هیچ حاجتی به شـریک و یار، هستی بخش گونه های ممکن بی هیچ نیازی به یاور و پشتیبان.

ستایش می کنم او را بر نعمت بخشـی فراوانش و سپاسش می گزارم بر فضل افزون و موج خیزش، و درود بر سرور پیشینیان و پسـینیان محمّد مصـطفی و خاندان سـرفراز و بزرگوار او که از هر گونه صغیره و کبیره ای در امانند و از سرچشمه ها و ذخایر، نیرو همی گیرند.

امّـا بعـد، دسـتور سـلطان بزرگ، اختیـار دار امّت هـا، سـلطان سـلاطین اقوام عرب و عجم، شاهنشـاه والامقام، رحـم گیرنـده به بنـدگان و لطف الهی در سـرزمین هـا، رحمت خـدای تعـالی بر جهانیان و سایه خـدا بر همه بنـدگان، زنـده کننـده سـنت های پیامبران، گسترانـنـده و پراکننـده دادگری و میراننده و نابودکننده سـتم، یاری شده از سوی خداوند تبارک به عنایات ربّانی که الطاف الهی به سوی او دامن کشـیده است، صاحب نفس قدسـی و ریاستمدار بنی بشر که در پرتو اندیشه تابناکش به والاترین مراتب دست یافته و با خرد صائبش به بلندای اختران درخشـنده رسیده است، همو که در پرتو قریحه نیکو و صدق گفتارش از همه مردمان جدا گشته «اولجایتو خدابنده» محمّد، سلطان زمین که خداوند حکومتش را تا روز رستخیز مانا گرداند

و پیوسته درفش پیروزی و فیروزی اش بر فراز باشد و دولتش تا روز حشر و نشر از دستبرد دیگران در امان، فرمانی صادر کرده است تا رساله ای فراهم آید فراگیر فضایل امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع)- که برترین درودها و سلام ها بر او باد- من نیز دستور او را گردن نهادم و به اجرای امر او شتافتم (۲) و کتابی را با

ترجمه کشف الیقین ،ص:۴۰

نام «کشف الیقین» در فضایل امیر المؤمنین (ع) فراپیش نهادم که چکیده است و کوتاه بی هیچ درازگویی و زیاده پردازی. گشودن این در، خستگی در پی دارد، چرا که فضایل حضرتش (ع) را شماری نیست و این چنان است که اخطب خوارزم «۱»- به نقل از ابن عبّاس- رضی اللّه عنه- روایت کرده است که گفت: پیامبر (ص) فرموده است: «اگر [درخت] باغ ها قلم گردند و دریاها مرکّب و جنّیان حسابگر و آدمیان نویسنده، نخواهند توانست فضایل علی بن ابی طالب (ع) را شماره کنند.» «۲»

آن که پیامبر (ص) چنین توصیفش کند چگونه می توان به بیان فضایلش پرداخت؟! یکی از سخن سرایان که در ترک ستایش علی مورد نکوهش قرار گرفته بود گفت:

---

(۱) مناقب خوارزمی/ ۲ که نظیر آن در صفحه ۲۳۵ از ابن عبّاس نیز رسیده است.

(۲) شیخ ابو علی فضل بن حسن طبرسی در اعلام الوری/ ۱۸۴- ۱۸۵ می گوید: «آگاه باشید که فضایل امیر المؤمنین (ع) و اخلاق والا و ویژگی های او آن چنان فراوان است که هیچ کتابی گنجایش آن ندارد و به سخن در نیاید و در این میان اگر چه شیعیان، بسیاری از آن ها را باز گفته اند ولی نقل آن اختصاص بدیشان ندارد. عامّه و

مخالفان نیز آن قدر ذکر فضایل حضرتش را کرده اند که به شماره در نمی آید و پایان نمی پذیرد.

دانشـمند اجلّ مرتضـی علم الهـدی- قـدّس اللّه روحه- می گوید: از شـیخ پیشـگامی که در شـمار اصـحاب حدیث است و ابو حفص عمر بن شاهین نامیده می شود شنیدم که می گفت: من تنها در فضایل علی (ع) هزار بخش گرد آورده ام.

امّا آن چه اصحاب ما در این زمینه روایت کرده اند آن قدر است که نمی توان دامنه های آن را فراچید و دانسته نیست به چند هزار رسـد و من از این میـان تنهـا به جـان مـایه هـا و نگین انگشترهـا و هسـته مرکزی آن ها بسـنده کرده ام و در این کار، راه منصور فقیه را در پیش روی گرفته ام که می گوید:

قالوا: خذ العین من کلّ فقلت لهم:فی العین فضل و لکن ناظر العین

حرفین من ألف طومار مسوّدهو ربّما لم تجـد فی الألف ألفین.» علّامه نور الـدّین بیاضـی عاملی در «صـراط مسـتقیم» ۲/ ۵۶ می گویـد: «احادیث دو فرقه و کتاب های دو گروه به امامت علی (ع) تصـریحی دارند نه به تضـمین یا التزام، و این همه، قطره ای است از دریـای متلاـطم او و نـور شـمعی است در روشـنایی روز که فرهیختگـان در آن شـعرهای گـونه گون سـروده انـد.» نیز بنگرید به: الطرائف/ ۱۳۷- ۱۳۹ و بحار الانوار ۳۸/ ۱۶۶.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۴۱

مرا در ترک ستایش علی نکوهش مکن که من بدین امر از تو آگاه تر و داننده ترم آسمانیان و زمینیان در ناتوانی از برشمردن اوصاف قنبر یکساننـد (۱) از یکی از فضـلا پیرامـون علی (ع) پرسـش کردنـد و او در پاسـخ گفت: چه گویم از شخصـیّتی که دشمنانش از روی حسد و دوستانش از روی هراس

و احتیاط پرده بر فضایل او نهادند و باز فضایلی که در این میان رخ نمود خاور و باختر را پوشاند.

ما در این فشرده سخن از برای فرمانبری سلطان به اندکی از فضایل حضرت (ع) و روایت اخطب خوارزم اشاره ای داریم. «۱»-

او می گوید: پیامبر اکرم (ص) فرموده است: «به برادرم علی فضایلی داده شده است که از فراوانی به شماره در نمی آید. پس هر که فضیلتی از فضایل او را یاد آورد در حالی که بدان اعتراف دارد خداوند گناهان گذشته و آینده او را ببخشاید، و هر که فضیلتی از فضایل او را بنگارد مادامی که نشانی از این نگارش باقی است فرشتگان برای او طلب غفران کنند، و هر کس به فضیلتی از فضایل او گوش سپارد خداوند بر گناهان شنیداری او پرده عفو کشد، و هر که به نگاشته ای در فضایل او نظر بیفکند خداوند از گناهان چشم او در گذرد.

پیامبر (ص) سپس فرمود: «نظر کردن به برادرم علی بن ابی طالب، عبادت و ذکر او پرستش است و خداوند ایمان بنده ای را نپذیرد مگر به ولایت علی و دوری از دشمنانش.»

من این رساله را در چهار فصل، ترتیب بندی کرده ام:

---

(۱) مناقب خوارزمی/ ۲.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۴۳

فصل اوّل پیرامون فضایلی که پیش از تولّد حضرتش (ع) برای ایشان ثابت است

اشاره

ترجمه کشف الیقین ،ص:۴۵

شمار این فضایل پنج است:

نخست: این که نام حضرت (ع) در تورات آمده است:

(۱) خداوند تبارك و تعالی به ابراهیم فرمود: «امّا اسماعیل، پس دعای تو را در باره او شنیدم و بدو برکت بخشیدم و بزودی پرثمرش گردانم و بر فرزندانش همی بیفزایم و در پشت او دوازده فرزند شریف قرار دهم که زاده شوند و او را حزبی بزرگ گردانم»، و تردیدی نیست که علی (ع) یکی از این دوازده تن می باشد و این فضیلتی است که هیچ کس بدان دست نیافته است. «۱»

دوم: [برانگیخته شدن پیامبران بر ولایت پیامبر و علی (ع)]

(۲) اخطب خوارزم «۲»- از عبد اللَّه بن مسعود روایت کرده است که: پیامبر (ص) فرمود:

ای عبد اللَّه! فرشته ای بر من نازل شد و گفت: ای محمّد! از رسولانی که پیش از تو فرستادیم بپرس بر چه چیز برانگیخته شدند؟ [فرمود: گفتم: بر چه چیز برانگیخته

---

(۱) ابن شهرآشوب در «مناقب آل ابی طالب» ۲/ ۲۵۷ می گوید:

«این خبر در کتاب های گذشتگان آمده است؛ خبری که تنها برای اولیای برگزیده است و نباید امور دنیوی را مقصود آن دانست. بنا بر این همه امور دینی برای علی ثابت می شود و این چیزی است که جز برای پیامبر یا امام ثابت نمی شود و از آن جا که او پیامبر نیست پس ناگزیر امام خواهد بود.» علّامه مجلسی همین سخن را در «بحار الانوار» ۳۸/ ۵۰ از ابن شهرآشوب نقل می کند.

(۲) مناقب خوارزمی/ ۲۲۱.

شدند؟] گفت: برای ولایت تو و ولایت علی بن ابی طالب (ع) «۱»

---

(۱) شیخ محمّد حسن مظفّر در «دلائل الصدق» می گوید:

«دلالت این آیه بر امامت امیر المؤمنین روشن است: زیرا برانگیختن پیامبران و گرفتن پیمان ولایت علی از آن ها در روزگاران قدیم و پرداختن فراوان به این ولایت در رأس

دو اصل دین یعنی ربوبیّت و نبوّت، معنایی نـدارد جز آن که مقصود از آن امامت کسـی است که همچون برتری محمّد (ص) بر آن ها برتری دارد.» وی سـپس می گوید: «آیه شـریفه، شـهادت به نبوّت و ولایت را ذکر نکرده، چرا که به بیان اصل بسنده کرده است که همان برانگیختن برای گواهی دادن به وحدانیت است، همان گونه که برخی از روایتهای آمده به پیامبری پیامبر و امامت ولیّ ما بسـنده کرده اند، چه، این دو با در نظر گرفتن برانگیخته شدنشان برای شـهادت به وحدانیت مقتضـی پرسش و تقدیر هستند، زیرا که اصل، همان شهادت به وحدانیت است که آیه هم آن را ذکر کرده است.» نگاه کنید به: «دلائل الصدق» ۲/ ۱۶۷– ۱۷۰.

یحیی بن حسن بن بطریق در «العمـده»/ ۳۵۳ می گویـد: «وقتی خداونـد تبارک و تعالی پیامبران پیش از محمّد (ص) را بر پایه ولاـیت علی بـن ابی طـالب (ع) برانگیختـه اسـت، پس چگـونه امّت محمّـد (ص) را مکلّـف به ولاـیت علی بن ابی طـالب (ع) نکنـد؟! و ایـن خـود برای هر مقصـودی کـافی اسـت و جانشـینی است برای هر گمشـده ای.» نیز نگـاه کنیـد به کتـاب دیگر او «الخصائص»/ ۱۵۶.

علّامه سیّد حامد حسین در «عبقات الانوار» پس از بیان سخنان سرشناسان اهل سنّت پیرامون این آیه شریفه می گوید:

«از سـخنان بزرگان اهل سـنّت و جلو داران و حافظان نامور ایشان دانسـته شد که گرفتن پیمان پیامبری سـرور پیامبران (ص) از همه پیـامبران و رسولاـن (ع) از آشـکارترین و کامـل ترین دلایـل است بر برتری و تقـدّم حضـرتش بر آن هـا. از آنجا که این مفهوم، متفرّع است بر پیشی داشتن حضرت بر آن ها در آفرینش و این

پیشی داشتن در آفرینش برای علی (ع) نیز ثابت است، پس او نیز بعد از خاتم پیامبران (ص) برترین مردمان به شمار است. و هموست امام و جانشین پیامبر و پیشی گرفتن احدی بر او روا نیست.

به علاوه احادیث بسیاری در کتاب های ایشان بدین مضمون آمده است که از پیامبران و جز پیامبران همچنان که پیمان پیامبری محمّد (ص) گرفته شده پیمان ولایت و امامت علی نیز گرفته شده است.

... پس هر آن چه علمای بزرگ در فضیلت پیامبر (ص) در پرتو احادیث مربوط به گرفتن پیمان و جز آن آورده اند برای علی (ع) نیز ثابت است.» بنگرید به «خلاصه عبقات الانوار» ۵/ ۲۶۹- ۲۷۶.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۴۷

سوم: این که اسم او بر عرش نگاشته شده است:

(۱) اخطب خوارزم «۱»- از عبد اللّٰه بن مسعود روایت می کند که: پیامبر (ص) فرمود: چون خداوند تبارک و تعالی آدم را بیافرید و از روح خود در او دمید آدم عطسه کرد و در پی آن گفت: ستایش از آن خداست. پس خدا بدو وحی کرد که: بنده ام مرا ستودی، به عزّت و جلالم سوگند اگر نمی بود دو بنده ای که می خواهم در دنیا بیافرینمشان تو را نمی آفریدم.

عرض کرد: بار خدایا! آیا آن دو از من خواهند بود؟ فرمود: آری، ای آدم، سرت را بالا- گیر و ببین. آدم سر خویش بالا گرفت که ناگه بر عرش چنین نگاشته یافت: نیست خدایی مگر اللّٰه، محمّد پیامبر رحمت و علی برپاکننده حجّت است و هر که حقّ علی را بشناسد پاک و پاکیزه گردد و آن که حقّش را انکار کند ملعون خواهد بود و زیانکار. به عزّتم سوگند خوردم هر آن کس را که از او فرمان

برد به فردوسش درآورم گرچه مرا عصیان کند، و به عزّتم سوگند خوردم هر که از فرمان او سر برتابد به دوزخش کشم گرچه از من فرمان برد. «۲»

---

(۱) مناقب خوارزمی/ ۲۲۷.

(۲) مصنّف این حدیث را در «نهج الحق»/ ۲۳۲ آورده و شیخ مظفّر در «دلائل الصّدق» ۲/ ۵۰۳- ۵۰۴ چنین توضیحی را پیرامون این خبر بر آن افزوده است:

«تردیدی نیست که اقرار به خدا و پیامبری محمّد (ص) شرط ایمان می باشد و چنین است اقرار به امامت علی (ع) بر این اساس که امامت او بنا به نصّ خدا و رسول است و همچون نبوّت اصلی به شمار می آید از اصول دین، ولی اقرار به امامت فرع اقرار به خدا و رسول است و هر که بدان اقرار کند ایمانش کمال یابد و هر که اقرار نکند ایمانش ناقص خواهد بود حتّی اگر به خدا و رسول اقرار کند. حال که این را دانستی دریافتی هر که علی را فرمان برد در حالی که به حقّ او آگاه است- چنان که مقصود از حدیث همین می باشد- مؤمنی خواهد بود که با فرمانبری از علی (ع) فرمانبر خدا و رسول است، زیرا فرمانبری از حضرت (ع) به اعتبار آن که امامی است از سوی خداوند تبارك و تعالی مستلزم ایمان و فرمانبری از خدا و رسول می باشد، و از این رو شایسته ورود به بهشت خواهد بود اگر چه در پاره ای احکام از فرمان الهی سربرتابد و در این احکام از علی نیز فرمان نبرد، زیرا سربرتافتن او در این هنگام سربرتافتن مؤمنی است سزاوار بخشش، همان گونه که اگر کسی با انکار امامت از

علی سربرتابد از خدا و رسولش سربرتافته است و به دوزخ درخواهد آمد حتّی اگر ظاهرا از خدا و رسول فرمان برده باشد، زیرا فرمانبری چنین کسی از خدا و رسول، فرمانبری انسانی مؤمن نیست تا پذیرفته افتد، چنان که خدا را در ظاهر فرمان برد و همچون اهل کتاب با انکار رسالت پیامبر از فرمان او سر برتابد. مفهوم این سخن الهی که در حدیث آمده است: «سوگند خورده ام هر آن کس را که از علی فرمان برد حتّی اگر مرا عصیان کند به بهشت درآورم و هر که از فرمان او روی برتابد حتّی اگر از من فرمان برد به دوزخش کشم» آشکار است، یعنی در ظاهر چنین است، چنان که صحیح خواهد بود اگر گفته شود: هر که از علی فرمان برد اهل رهایی و بهشت خواهد بود حتی اگر از پیامبر (ص) فرمان نبرد، و هر که از علی فرمان نبرد اهل دوزخ خواهد بود حتّی اگر در ظاهر از پیامبر خدا فرمان برد. این همه منافاتی ندارد که محمّد (ص) از علی (ع) شریف تر باشد- چنان که آشکار است.

گواه آن که در این حدیث، مراد امامت علی است توصیف خداست از علی در عرش نوشته که او برپاکننده حجّت الهی است، به ویژه آن که چنین صفتی همردیف با وحدانیت خدا و نبوّت محمّد آورده شده است. این خود از آشکارترین دلایل امامت علی است، به علاوه آن که خداوند تصریح کرده است محمّد و علی علّت خلق آدمند و این دلیل برتری آن هاست بر آدم چه رسد به امّت. پس ناگزیر علی باید آقا و امام امّت و حتّی

علّت آفرینش آن ها- بر اساس اولویت- باشد، چنان که خود حضرت (ع) در نامه اش به معاویه می نویسد: «ما دست پرورده های الهی هستیم و مردم دست پرورده های ما.»

ترجمه کشف الیقین ،ص:۴۸

(۱) در کتاب «مناقب» «۱»- از جابر بن عبد اللَّه انصاری آمده است که: پیامبر خدا (ص) فرمود:

بر در بهشت نگاشته شده است: [نیست خدایی جز اللَّه]، محمّد پیامبر خداست و علی بن ابی طالب برادر رسول خدا (ص) بوده است از دو هزار سال پیش تر از آن که خداوند،

---

(۱) مناقب خوارزمی/ ۸۸.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۴۹

آسمان ها و زمین را بیافریند.

(۱) در مناقب آمده است که راوی (جابر) می گوید: پیامبر (ص) فرمود: جبرئیل بر من فرود آمد در حالی که دو بالش را گسترده بود، بر یکی از دو بال چنین نوشته شده بود:

نیست خدایی جز اللَّه، محمّد پیامبر است، و بر بال دیگر نوشته شده بود: نیست خدایی جز اللَّه، علی است وصیّ.

(۲) در مسند احمد از جابر روایت شده است که: پیامبر خدا (ص) فرمود: بر در بهشت نوشته شده است: محمّد، پیامبر خداست و علی برادر رسول خدا بوده است از دو هزار سال پیش تر از آن که آسمان ها آفریده شود. «۱»

چهارم: این که روایت شده است پیامبر خدا (ص) فرمود: من و علی بن ابی طالب از یک نور هستیم.

(۳) صاحب مناقب از سلمان «۲»- روایت کرده است که: از حبیب خود مصطفی (ص) شنیدم که فرمود: «چهارده هزار سال پیش از آن که خداوند آدم را بیافریند من و علی نوری بودیم در محضر خداوند- عزّ و جلّ- [نوری پراکنده که خداوند را تسبیح و تقدیس می کرد]. پس

---

(۱) علّامه مجلسی در بحار الانوار ۳۶/ ۵۳ پس از بیان اخباری با این مضمون می گوید:

«این اخبار گواه است بر فضیلت عظیم حضرتش

چرا که نام او در آغاز آفرینش بر عرش نوشته آمده و چنین توصیف شده است که خداوند تعالی او را پشتیبان پیامبر (ص) قرار داده است و دلالت بر آن دارد که حضرت (ع) بیش از همه مسلمانان پیامبر (ص) را پشتیبانی کرده و یاری رسانده است، زیرا بدین امر اختصاص داده شده است، و این همه منافات دارد با این که در امامت دیگری بر او مقدّم داشته شود، چنان که پوشیده نیست بر هر آن کس که پوشش تعصّب و نابخردی را از چشمان خود فرو گیرد.» علّامه سید حامد حسین در «عبقات الانوار» می گوید:

«احادیث بسیاری در دست است که همگی صراحت دارند در این که نام علی (ع) همراه با نام پیامبر (ص) بر عرش نوشته آمده است و بدین ترتیب پس از پیامبر برتری او آشکار می شود، و این که او بعد از رسول خدا (ص) در میان همه مردم خواه پیامبران یا جز ایشان نزد خدا بزرگترین منزلت را دارند.» بنگرید به: «خلاصه عبقات الانوار» ۵/ ۲۴۳- ۲۵۶.

(۲) مناقب خوارزمی/ ۸۸.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۵۰

چون خداوند تبارک آدم را بیافرید این نور را در پشت او تعبیه کرد و ما پیوسته در یک جا بودیم تا آن که در پشت عبد المطّلب از یک دیگر جدا شدیم. بخشی من شدم و بخشی علی.»

(۱) در همین جا آمده است: پیامبر خدا (ص) فرمود: «من و علی نوری بودیم در محضر خداوند- عزّ و جلّ- چهارده هزار سال پیش از آن که خداوند آدم را بیافریند، پس چون خداوند پدرم آدم را بیافرید این نور را در پشت او جای داد، همچنان

خداونـد این نور را از پشتی به پشتی منتقل می ساخت تا این که آن را در پشت عبـد المطّلب جای داد. [سـپس آن را از پشـت عبد المطّلب خارج ساخت] و به دو بخش تقسـیم کرد: بخشی را در پشت عبد اللّٰه قرار داد و بخشی را در پشت ابو طالب. پس علی از من و من از اویم. گوشت او گوشت من و خون او خون من است. هر که او را دوست بدارد مرا دوست داشـته است که من هم او را دوست می دارم و هر که او را دشمن بدارد مرا دشمن داشته است که من هم او را دشمن خواهم داشت «۱».»

---

(۱) علّامه سیّد حامد حسین در «عبقات الانوار»، در دلالت این حدیث بر امامت امیر المؤمنین وجوهی را یاد آوری کرده است که چکیده، آن ها را بیان می داریم:

«۱- تصـریح به خلافت علی (ع) همان گونه که در بخشـی از احادیث روایت شده از سوی گروهی از اهل سـنت رسیده با این الفاظ است: «نبوّت در من است و خلافت در علی»، یا نظایر آن.

۲- تصـریح به وصایت علی (ع)، همان گونه که در حـدیث با این الفاظ آمـده است: «مرا نبی و پیامبر قرار داده است و علی را وصیّ.» ۳- فرشـتگان و دیگران تسبیـح را از این نور فرا گرفتنـد، زیرا هر تقـدیس و تسـبیحی از آدم و انبیـا و آدمیـان دیگر به پیروی از پیامبر و علی و در پرتو عمل به سـنّت آن دو صورت پـذیرفته است و دلیل آن این سـخن پیامبر (ص) است که فرمود: «هر که سنّت حسنه ای بنهد، پاداش این سنّت را به

همراه پاداش کسانی که تا روز رستخیز بدان عمل کنند برای خود خواهد داشت.» و این دو همان کسانی هستند که این سنّت حسنه را در جهان بنهادند، و از همین رو علی (ع) پاداشی را به دست خواهد آورد که پیامبر (ص) و این خود، فضیلتی است سترگ که خرد از دریافت عظمت آن ناتوان است.

تصریح به این که فرشتگان، تسبیح خداوند عزّ و جلّ را از این نور آموخته اند در پاره ای احادیث وارد شده است، و با چنین فضیلتی که برای علی (ع) حاصل است دیگر چگونه می توان کسی را بر او پیشی داد که نه تنها این فضیلت بدو نسبت داده نمی شود که پیش از پذیرش اسلام، پیشینه کفر دارد؟! ۴- اگر پنج تن نبودند خداوند آدم را نمی آفرید.

در حدیث اشباح- به روایت حموینی- این سخن خداوند به آدم آمده است که: «این پنج تن از فرزندان تو هستند که اگر آن ها نمی بودند تو را خلق نمی کردم»، و حال که این جایگاه از آن علی (ع) است چگونه کسی بر او پیشی داده می شود؟! ۵- حدیث نور، حاکی از آن است که نور پیامبر و علی- علیهما السّلام- تفاوت زمانی بسیاری با آفرینش آدم دارد، و بر این اساس، علی جز خاتم الأنبیاء (ص) بر آدم و سایر پیامبران برتری دارد. او امام پس از پیامبر است و دیگر پس از این، نه سخنی برای طالب می ماند و نه نوری برای آن که خواهان فرا گرفتن نور است و نه دلیل دیگری که به کار آید و نه دانشی که فزونی گیرد، و خداوند نور او را پیش از دیگران نیافریده مگر

به سبب برتری او بر همه آفریده ها. نیز این حدیث دلالت بر آن دارد که همه کمالات موجود در پیامبر اکرم (ص) در امیر المؤمنین علی (ع) نیز یافت می شود.

این بابی است که برای خردمندان هزار باب دیگر می گشاید و البتّه کافی است برای اثبات قبح تقدّم دیگری بر حضرت (ع).

۶- تقدّم پیامبری محمّد (ص) دلیل برتری اوست و روشن است که این خود، فرعی است بر تقدّم نور او که گواه اولویت حضرت (ص) است.

از آن جا که علی (ع) از همان نوری آفریده شده که پیامبر از آن وجود یافته است، بنا بر این علی (ع) جز رسول اکرم از همه آفریده ها برتر خواهد بود، و بر این اساس دیگر وجهی ندارد کسی را بر او پیشی داد، خواه پیامبر باشد یا صحابی.

۷- یگانگی نور علی (ع) و نور پیامبر (ص) و آفریده شدن این نور پیش از آفرینش آدم، گواه آن است که امام، فضیلتی عظیم دارد که گرفتن پیمان، شاخه آن به شمار می آید. بنا بر این تردیدی نیست که او بر همه پیامبران و رسولان برتر است و تنها او و نه جز او برای جانشینی پیامبر (ص) تعیّن یافته است.

از پاره ای احادیث چنین پیداست که اقرار به وصایت علی (ع) همچون اقرار به پیامبری محمّد (ص) و یگانگی خدای سبحان، رکن است و هر که از آن روی برتابد کفر در پیش گرفته است.

سخن را چنین ادامه می دهیم:

ابن عربی در این جا سخنی دارد که در باب ششم فتوحات مکیّه بیان داشته است و در آنجا تصریح دارد که در عالم هباء- جهان نور- هیچ کس از پیامبر اکرم

(ص) به خدا نزدیکتر نبوده است و نزدیکترین مردم هم به رسول اللّه (ص) علی بن ابی طالب بوده است «که امام تمامی جهانیان و جامع اسرار همه انبیاست»، و این سخن اوست:

«... در این جهان نور، نزدیکترین حقیقت پذیرفته برای خدا، حقیقت محمّد بوده است که همان عقل اوّل نامیده می شود و او سرور همه جهانیان است و نخستین ظاهر، در عرصه وجود، که ظهور او و از همین نور الهی و از جهان نور و از حقیقت کلیه برخاسته است. در این جهان نور، عین حضرت و عین عالم که از تجلّی اوست وجود داشته است و نزدیکترین مردم به حضرت (ص) علی بن ابی طالب، امام همه جهانیان و جامع اسرار همه پیامبران می باشد.» این سخن را بسیاری از بزرگان صوفیه از ابن عربی نقل کرده اند و آن را دلیلی گرفته اند بر افضلیت علی (ع)، (رجوع کنید به: خلاصه العبقات، ۵/ ۲۰۷- ۳۲۲). فتوحات مکیه چهار جلدی قطع رحلی (نشر دار صادر بیروت) ج ۱، ص ۱۱۹.

ابن بطریق در عمده/ ۹۱ می گوید:

«این که علی (ع) به همراه پیامبر (ص) نوری بوده است در برابر خداوند سبحان چهارده هزار سال پیش از آن که خداوند، آدم را بیافرینند و این که هر دو تسبیح گوی خدای بوده اند به هیچ کس اجازه نمی دهد همسنگی برای او ادّعا کند یا به مسأله خدشه ای وارد سازد و چه دور است که دست کسی ستاره ثریا را دریابد.»

ترجمه کشف الیقین ،ص:۵۲

پنجم: توسّل آدم به حضرت (ع) در توبه.

(۱) خوارزمی «۱»- با اسناد خود از ابن عبّاس روایت می کند: از پیامبر (ص) پیرامون کلماتی

---

(۱) ابن مغازلی در مناقب خود/ ۶۳، ح ۸۹. علّامه مجلسی در

بحار الانوار ۳۵/ ۱۷ آن را از ارشاد مفید و اعلام الوری طبرسی نقل می کند و سپس می گوید: «علامه در کشف الیقین نظیر آن را می گوید.»

ترجمه کشف الیقین ،ص:۵۳

پرسش کردند که آدم از خداوند دریافت و خداوند توبه او را پذیرفت. حضرت فرمود: از خداوند خواست تا به حق محمّد و علی و فاطمه و حسن و حسین که توبه اش را بپذیرد و خداوند نیز توبه او را پذیرفت. «۱»

---

(۱) شیخ محمّد حسن مظفّر در دلائل الصدق ۲/ ۱۳۸- ۱۳۹ می گوید:

«دلالت این آیه با تفسیر آن در پرتو این احادیث در امامت امیر المؤمنین (ع) روشن تر از آن است که به سخنی نیاز داشته باشد، زیرا توسّل شیخ پیامبران به محمّد و خاندان او در تعلیم خداوند سبحان، در حالی که محمّد و خاندان او [به نسبت حضرت آدم] در آخر زمان می زیسته اند و این که حضرت آدم از پیامبران بزرگی چشم فرو بسته که نزدیکی زمانی بیش تری به او داشته اند، خود بزرگترین دلیل است در برتری ایشان بر همه جهانیان و دوری آن ها از هر گونه لغزشی، اگر چه مکروهی بوده باشد، چه، آدم با ارتکاب امر مکروهی عصیان کرد. صحیح نیست در توبه از هر ارتکابی به این خاندان توسّل جست مگر آن که آن ها نه گناهی مرتکب شده باشند و نه تنها به مکروهی دامن آلوده باشند، پس ناگزیر باید خلافت در خاندان پیامبر باشد، چرا که آن ها بر پیامبران فضیلت دارند و در میان دیگر آحاد امّت پیامبر (ص) از عصمت برخوردارند، و چگونه کسی می تواند از هر لغزشی در امان باشد که مأموم دیگر مردمان است، به ویژه کسی که

بیش تر عمرش را به شرک و بت پرستی سر کرده باقیمانده عمرش را با گریز از جنگ و طغیان سپری کرده باشد.

نیز بنگرید به: خصائص ابن بطریق/ ۱۱۳.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۵۵

فصل دوم پیرامون فضایلی که در زمان خلقت و ولادت حضرتش (ع) برای ایشان ثابت است

ترجمه کشف الیقین ،ص:۵۷

(۱) امیر المؤمنین (ع) در روز جمعه، سیزدهم ماه رجب سال سی پس از عام الفیل در کعبه زاده شد در حالی که هیچ کس نه پس و نه پیش از او در کعبه زاده نشده است. «۱»- صاحب کتاب «بشائر المصطفی» «۲»- به نقل از یزید بن قعنب «۳»- روایت کرده است که: با عباس بن عبد المطلب و گروهی از بنی عبد العزّی، روبروی بیت اللّه الحرام نشسته بودم که فاطمه بنت اسد مادر امیر المؤمنین (ع) در حالی که نه ماهه حامله بود با درد زایمان بدان سوی آمد. پس گفت: بارخدایا! من به تو و کتاب هایی که فرو فرستاده ای و پیامبرانی که

---

(۱) علّامه مجلسی عبارت گذشته را در بحار الانوار ۳۵/ ۱۶- ۱۷ به نقل از ارشاد مفید و اعلام الوری طبرسی با پاره ای تفاوت و افزایش نقل می کند و می گوید: «می گویم: نظیر این سخن را علّامه در کشف الیقین بیان کرده است».

(۲) صحیح آن «بشاره المصطفی لشیعه المرتضی» از شیخ عماد الدین ابی جعفر محمّد بن ابی القاسم علی بن محمّد بن علی بن رستم بن مرزبان طبری آملی کحی از دانشمندان بزرگ سده ششم است. علّامه جستجو گر شیخ آقا بزرگ تهرانی در «الذریعه الی تصانیف الشیعه» ۳/ ۱۱۸ پس از ذکر این کتاب می گوید: نزد شیخ ما علّامه نوری نسخه ای بوده که اینک نزد شیخ محمّد سماوی است، ولی در آن خطبه ای که پیامبر اکرم

(ص) در آخر شعبان ایراد کرده است یافت نمی شود، در حالی که سیّد علی بن طاوس در آغاز اعمال ماه رمضان در کتاب خود «الاقبال» این خطبه را از کتاب «بشاره المصطفی» نقل کرده است، و به نظر می رسد آن چه در دست می باشد تمامی کتاب نیست.

(۳) م: قعنب

ترجمه کشف الیقین ،ص:۵۸

برانگیخته ای ایمان دارم و سخن جدّم ابراهیم خلیل (ع) را تصدیق می کنم، همو که خانه کهن تو را بر پا داشت. پس به حقّ آن که این خانه را برپا داشت و به حقّ طفلی که در شکمم دارم این زایمان را بر من آسان گردان.

(۱) یزید بن قعنب «۱»- می گوید: پس دیدم که خانه خدا از میان شکافته شد و فاطمه بدان داخل شد و از دیدگان ما پنهان گشت و دوباره خانه، به وضع نخست خود بازگشت. ما آهنگ آن کردیم تا قفل در را بگشاییم ولی گشوده نگشت. پس دانستیم که این، خواست خداست. فاطمه در روز چهارم در حالی که امیر المؤمنین علی بن ابی طالب را در دست داشت از خانه خدا بیرون آمد. فاطمه گفت: من بر زنان پیش از خود فضیلت داده شده ام، زیرا آسیه دختر مزاحم خدا را پنهانی در جایی پرستش می کرد که خداوند دوست نداشت مگر به هنگام ناچاری در آن جا پرستش شود و مریم، دختر عمران با دستش نخل خشکیده را تکان داد تا آن که توانست از آن خرمای تازه بخورد، در حالی که من به خانه خدا وارد شدم و از میوه ها و روزی های بهشتی خوردم، و چون خواستم از آن بیرون آیم سروشی غیبی در گوشم نجوا کرد که

ای فاطمه! او را علی نام کن که او علی است و مقامی والا دارد و خداونـد علیّ اعلی می گویـد: من نام او را از نام خود گرفتم و به ادب خود تأدیبش کردم و بر دانش پیچیده خود آگاهش گردانیدم. اوست که بت ها را در خانه من می شـکند و بر پشت بام خانه من اذان می گوید و مرا تقدیس می کند و بزرگم می دارد، پس خوشا به حال کسـی که او را دوست دارد و فرمانش برد و وای بر کسی که او را دشمن دارد و از او سرپیچد.

[فاطمه می گوید: علی را زاییدم در حالی که از عمر پیامبر اکرم (ص) سـی سال می گذشت و پیامبر او را به شدّت دوست می داشت «۲» و به من می فرمود: گهواره او را

---

(۱) همان.

(۲) سید بن طاوس در «الطرائف»/ ۱۵۴- ۱۵۵ می گوید: «پس چون نگریستم محبّت علی به پیامبر را بسی عظیم دیدم و اسباب و علـل آن را قـدیم یـافتم و به دست آوردم که این امری الهی است بـا رمز و رازی خـدایی و یگانگی میان پیامبر و علی امری است کهن که پیوسـته نونـو می شـود و خاسـتگاه حـدیث نور و حـدیث خیـبر همین است. علی، خـدا و رسولش را دوست می داشت و خدا و رسول هم او را دوست می داشـتند، در حالی که گریزنده از جنگ خیبر چنین نمی شود، چه، خبر این واقعه در دسترس است و از همین دست است حـدیث طائر و این که علی محبوب ترین بندگان نزد خدا و دوست ترین آن ها نزد پیامبر اکرم (ص) است».

نزدیک بستر من قرار ده. (۱) پیامبر (ص)، بیش تر تربیت علی را عهده دار

بود و به هنگام شستشو علی را پاکیزه می گرداند و هنگام آشامیدن شیر، آن را جرعه جرعه در کام علی می ریخت و به گاه خواب گهواره اش را آرام تکان می داد و در بیداری با او کودکانه سخن می گفت و بر سینه حملش می کرد «۱» و می فرمود: این برادر، ولیّ، یار، برگزیده، اندوخته،

---

(۱) شیخ محمّد بن شهرآشوب در «المناقب» ۲/ ۱۸۰ می گوید:

«او در جایگاه وحی رشد کرد و در خانه قرآن تربیت یافت و در زمان زندگی پیامبر (ص) او را تا دم مرگ همراه بود. او با دیگر مردمان در سنجه نمی آید، چرا که گرامی ترین آن ها بود و در تبار و پاکترینشان در رستنگاه، و رگ و ریشه اصیل می بالد، و اختر پاره درخشان نور می افشاند و آموزش پیامبر هم که تا جان ریشه می دواند. پیامبر اکرم (ص) عهده دار تأدیب علی نمی شد و سرپرستی او را نمی پذیرفت و مسئولیت آموزش نیکوی او را به جان نمی خرید مگر از دو رو: یا بر پایه تیزهوشی خود و یا بر بنیاد وحی الهی. اگر بر پایه تیزهوشی بوده باشد که هرگز خطا نمی کند و گمانش بطلان نمی پذیرد، و اگر هم بر بنیاد وحی الهی بوده باشد دیگر منزلتی والاتر از آن یافت نمی شود و از آن دلیلی گویاتر بر فضیلت و امامت حضرت (ع) به چنگ در نمی آید».

ابن میثم بحرانی در «قواعد المرام»/ ۱۸۳ می گوید:

«کشمکشی در این حقیقت نیست که علی در نهایت تیزهوشی و استعداد علمی بوده است، و پیامبر اکرم (ص) فرزانه ترین فرهیختگان، و علی (ع) از آغازینه های کودکی خود تا گاه درگذشت پیامبر (ص) در خدمت حضرتش (ص) بوده است و شب و روز

در رکاب آن حضرت (ص) به سر می برد. در هر زمان بر پیامبر وارد می شد، و این برای هیچ یک از صحابه رخ نداده است، و روشن است که اگر شاگرد از چنین تیزهوشی و آزمندی بر کسب دانش برخوردار باشد و استاد هم در نهایت فرزانگی و آزمندی در راهنمایی و آموزش شاگرد و پیوند میان آن دو در همه اوقات حاصل باشد، این شاگرد می تواند در کسب دانش به جایگاهی بس سترگ دست یابد».

چه نیکو گفته است ابن شهرآشوب در «المناقب» ۲/ ۳۵:

«آیا او داناترین مردم نبوده است در حالی که در خانه و مسجد در کنار پیامبر (ص) به سر می برده وحی و مسائل پیامبر را می نگاشته است و فتواهای پیامبر (ص) را می نیوشیده و آن چه می خواسته از حضرتش (ص) پرسش می کرده است؟».

ترجمه کشف الیقین ،ص:۶۰

پناهگاه، خویش، وارث، همسر دختر من، امین من در وصیّتم و جانشین من است. پیامبر پیوسته او را در آغوش خود داشت و او را در کوه ها و درّه های کوچک و بزرگ مکّه می گرداند.]

ترجمه کشف الیقین ،ص:۶۱

فصل سوم پیرامون فضایلی که در حال کمال و بلوغ حضرتش (ع) برای ایشان ثابت است

اشاره

ترجمه کشف الیقین ،ص:۶۳

(۱) فضایل می تواند یا به اعتبار افعال و آثار شخص برای او حاصل باشد یا نه تنها به این اعتبار که با عوامل بیرونی برای او فرا آمده باشد.

در این جا دو باب در پیش روی ماست:

باب اوّل: فضایل به دست آمده از فعل و اثر. این فضایل یا نفسانی هستند یا جسمی.

اشاره

در این جا دو مطلب هست:

مطلب اوّل: در فضایل نفسانی: «۱»

اشاره

ما این فضایل را به مبحث های مختلف تقسیم کرده ایم:

مبحث اوّل: ایمان.

(۲) هیچ فضیلتی همسان این فضیلت نیست، زیرا به اعتبار آن است که نعمت جاودان و رهایی از عذاب همیشگی به دست می آید، چنان که خداوند می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ لا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ ما دُونَ ذٰلِكَ لِمَنْ يَشاءُ «۲»- همه مسلمانان در این نکته

---

(۱) مصنّف در کشف المراد/ ۴۲۱- ۴۲۲ سخنانی دارد که چکیده آن چنین است:

«علی (ع) در کمالات نفسانی به نهایت رسیده است تا جایی که هیچ کس در هیچ یک از این کمالات نمی تواند با او برابری کند. از جمله فضایل او (ع) نسب شریف اوست که هیچ کس در نزدیکی به پیامبر اکرم (ص) و از نظر پدر و مادر و همسر و فرزندان، همسنگ او نیست، و هیچ یک از مسلمانان، در شرف و کمال، فرزندانی همچون او نداشته اند. ذریّه او، علم و فضیلت و زهد و ترک دنیا را آن قدر گستراندند که برای هیچ یک از صحابه چنین توفیقی حاصل نشد. پس علی (ع) افضل همه آن هاست».

(۲) نساء/ ۴۸؛ هر آینه خدا گناه کسانی را که به او شرک آورند نمی آمرزد و گناهان دیگر را برای هر که بخواهد می آمرزد.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۶۴

همداستانند که امیر المؤمنین (ع) پیش از هر کسی به اسلام گرویده است و چشم به هم زدنی به خدا شرک نورزیده در برابر بتی به سجده نیفتاده است، بل او همان کسی است که با رفتن بر شانه پیامبر (ص)، عهده دار شکستن بتها شد.

(۱) احمد بن حنبل در مسند خود «۱»- به نقل از ابو مریم به نقل از علی (ع) روایت می کند که

فرمود: من و پیامبر (ص) به راه افتادیم تا به کعبه رسیدیم. پیامبر (ص) به من فرمود:

بنشین. من هم نشستم و پیامبر بر دوش من نشست، خواستم برخیزم که نتوانستم.

پیامبر (ص) ناتوانی مرا دید و فرود آمد و نشست و به من فرمود: بر دوشم بنشین. من هم بر دوش او نشستم. علی (ع) می گوید: پیامبر (ص) برخاست. علی (ع) می گوید: در این هنگام چنان به نظرم می رسید که اگر بخواهم به افق آسمان دست می یازم تا آن که بر بیت اللّه الحرام بالا- رفتم و در آن جا تندیسی بود از برنج یا مس. پس آن را از چپ و راست و جلو و عقب در بر گرفتم تا جایی که آن را کامل در اختیار داشتم. پیامبر (ص) فرمود: آن را به زمین بیفکن و من هم آن را به زمین افکندم و آن تندیس بشکست چونان که جامی شیشه ای می شکند. سپس فرود آمدم و به همراه پیامبر (ص) به سرعت پشت خانه ها پنهان شدیم تا مبادا کسی از مردم، ما را ببیند.

(۲) طبری صاحب «خصائص» «۲»- به نقل از پیامبر (ص) روایت می کند که فرمود: «فرشتگان بر من و علی هفت سال درود می فرستادند و این از آن رو بود که شهادت لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ جز از من و علی به آسمان نمی رفت.

در کتاب «الیواقیت» ابو عمر زاهد به نقل از لیلی غفّاریه به نقل از پیامبر اکرم (ص) آمده است که فرمود: علی بن ابی طالب نخستین کسی است که ایمان آورد و اوّلین مردمان

---

(۱) مسند احمد بن حنبل ۱/ ۸۴.

(۲) ما بر این سخن دست نیافتیم، ولی در «احقاق

الحق» ۷/ ۳۶۳- ۳۶۴ به نقـل از «مناقب» خوارزمی/ ۱۹ و به نقـل از «مناقب» ابن مغازلی/ ۱۴ و میزان الاعتـدال و لسان المیزان و ینابیع المودّه نقل شده است. نیز در «الاصابه» بخش اوّل ۸/ ۱۸۳ می توان به این سخن دست یافت.

خواهد بود که در روز رستخیز مرا دیدار کند و به هنگام مرگ، بیش از همه مردم پیمان مرا خواهد داشت.

(۱) در کتاب مسـند احمـد «۱»- به نقـل از ابن عبّاس آمـده است که گفت: نخستین کسـی که پس از خـدیجه بـا پیـامبر نماز گزارد، علی (ع) بود. ابو المؤیّد «۲»- از سلمان روایت می کند که گفت:

از پیـامبر شـنیدم که می فرمود: نخستین کسـی که در روز رسـتخیز بر سـر حوض کوثر بر من وارد شود و نخستین کس از امّت من که اسلام آورده است علی بن ابی طالب است.

(۲) در کتاب مسـند احمد بن حنبل «۳»- به نقل از عمرو بن میمون آمـده است که گفت: نزد ابن عبّاس نشسـته بودم که نه نفر نزد او آمدند و گفتند: ای ابن عبّاس! یا با ما می آیی یا این مکان را از حضور دوستانت خلوت می کنی.

راوی می گویـد: ابن عبّاس گفت با شـما می آیم. راوی می گوید: او در این هنگام بینا بود و هنوز نابینا نگشـته بود. راوی می گوید: آن ها رفتند در حالی که سخن می گفتند و ما نمی دانستیم پیرامون چه سخن می گویند.

راوی می گویـد: ابن عبّاس بازگشت در حالی که جامه اش را می تکانـد و زیر لب شـکوه می کرد [می گفت] آن ها در باره مردی به تکاپو افتاده اند که پیامبر (ص) به او گفته است:

مردی را برخواهم انگیخت که خداوند هرگزش خوار نسازد،

خدا و رسول او را دوست دارد [و خدا و رسولش نیز او را دوست دارند]. «۴» پس هر کس انتظار داشت آن شخص او

---

(۱) مسند احمد بن حنبل/ ۳۷۳.

(۲) مناقب خوارزمی/ ۱۷.

(۳) مسند احمد بن حنبل ۱/ ۳۳۰- ۳۳۱.

(۴) علّامه مجلسی در بحار الانوار ۳۶/ ۳۴ با اشاره به آیه فَسَوْفَ یَأْتِی اللَّهُ بِقَوْمٍ یُحِبُّهُمْ وَ یُحِبُّونَهُ (مائده/ ۵۴) می گوید: «دلالت این آیه بر بالا-یی شأن و والایی منزلت علی و توصیف او به عنوان دوستدار و محبوب خدا و مجاهد در راه او یقینا بر کسی پوشیده نیست، آن گونه که حضرت (ع) هرگز از نکوهش نکوهش گران نهراسید و رحمتش فراگیر مؤمنان و هیبتش پیوسته بر کافران بود و پی گفت همه این ها این سخن خداوند است که: «ذلِکَ فَضْلُ اللَّهِ یُؤْتِیهِ مَنْ یَشاءُ»، تا بزرگداشتی باشد از این ویژگی ها و احترامی بر همه آن ها. پس چنین کسی چگونه می تواند سزامند خلافت و امامت نباشد. چه کسی این صفات را در بر دارد؟ آیا کسی شایسته امامت و خلافت است که ضدّ این ویژگی ها را با خود دارد؟ و این چنین است که در «کتاب الفتن» آن را توضیح داده ایم. نیز بنگرید به «خصائص» ابن بطریق/ ۱۹۱- ۱۹۲. تفصیل سخن در باره این آیه در کتاب «دلائل الصدق» ۲/ ۱۸۶- ۱۸۹ آمده است.

باشد.

(۱) پیامبر (ص) فرمود: علی کجاست؟ گفتند: در آسیاب مشغول آرد کردن است.

حضرت (ص) فرمود: هیچ یک از شما نبود که جای او آرد کند؟ راوی می گوید: علی (ع) آمد در حالی که چشمش آماس کرده بود و تقریبا چیزی نمی دید پس حضرت (ص) قدری از آب دهانش

را در چشمان او ریخت. سپس سه بار پرچم را تکان داد و آن را به علی سپرد. در پی آن صفیّه دختر حیی را آورد. راوی می گوید: او فلانی را فرستاد تا سوره توبه را تبلیغ کند، و علی را در پس او فرستاد و او سوره را از آن مرد بگرفت.

حضرت (ص) فرمود: این سوره را نبرد مگر کسی که از من است و من از او.

راوی می گوید: پیامبر به پسر عموهایش فرمود: کدام یک از شما در دنیا و آخرت مددکار من خواهد بود؟ راوی می گوید: علی نیز در میان آن ها نشسته بود. همه از پاسخ خودداری کردند. علی گفت: من در دنیا و آخرت به تو مدد می رسانم. حضرت (ص) فرمود: تو مددکار من در دنیا و آخرتی. راوی می گوید: او نخستین کس از مردم بود که پس از خدیجه اسلام آورد. راوی می گوید: پیامبر اکرم (ص) جامه خود را برگرفت و آن را بر علی، فاطمه، حسن و حسین قرار داد و فرمود: إِنَّما «۱»- يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً. «۲»

---

(۱)- احزاب/ ۳۳.

(۲) ابن بطریق در «خصائص الوحی المبین» ۷۹- ۸۰ می گوید: «عصمت اهل بیت در پرتو وحی گرامی که خاص و عام در نقل آن همداستانند ثابت شده است، و آن چه چنین باشد توسّل بدان صحیح خواهد بود و استدلال، این نکته را روشن می سازد».

توضیح و بیان این مطلب، سخن احمد بن فارس لغوی در کتاب «المجمل فی اللغه» است که می گوید:

«طهر، متضاد ناپاکی و پلشتی است و تطهیر، پاکی از گناه و هر گونه زشتی می باشد، و این همان مفهوم عصمت است،

زیرا معصوم کسی است که با گناه و زشتی در نمی آمیزد و این شدنی نیست مگر با تطهیر الهی برای شخص معصوم، و دور کردن پلیدی و پلشتی از او آن هم تنها با اراده خدایی نه با خواست دیگری، و آن که پاکی اش در پرتو وحی گرامی- که به هیچ روی باطلی بدان راه ندارد و فرو فرستاده ای است از جانب خدای حکیم ستوده- و نیز اخبار صحیحی به ثبوت رسیده باشد که مورد اجماع شیعه و سنّی است، عصمت او نیز ثابت خواهد بود و کسی که در آینده نزدیک یا دور از ارتکاب خطا در امان باشد و هیچ گاه از او اشتباهی سر نزند باید از او پیروی کرد نه از کسی که از خطا در امن نباشد و پلیدی بدو راه یابد و به مشیّت الهی تطهیر به او تعلّق نگرفته باشد. کسی که وضعش چنین [به دور از خطا] باشد ثابت است که به سوی حق هدایت خواهد کرد، زیرا او از ارتکاب اعمال ناپسند دیگران در امان است، چه خداوند می فرماید: أَ فَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لا يَهِدِّي إِلَّا أَنْ يُهْدى فَما لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ. [یونس/ ۳۵؛] پس خداوند سبحان واجب گردانیده است پیروی از کسی را که چنین وضعی دارد و این را حکم خویش قرار داده است و کسی را که بدان تن ندهد نکوهیده است. کسی که بدان تن ندهد مشمول این آیه کریمه است: وَ مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولئِكَ هُمُ الْكافِرُونَ [مائده/ ۵۰؛].

خانه ای که تخیّل را هم بدان راهی نیست خانه ای برتر از ستاره فرقدان و ستاره

قدر اوّل خانه ای که به هنگام بام و شام کانون وحی و شرافت های بس والاست شیخ طوسی در «تلخیص الشافی» ۲/ ۲۵۳ می گوید:

«اگر گفته شود: این سخن وضع اهل بیت را اثبات می کند ولی گواه آن نیست که دیگران چنین نیستند.

می گوییم: راه نفی این مقام از دیگران روشن است، زیرا تردیدی نیست که عصمت، برای دیگران رقم زده نشده است و اگر امامت آن ها به اثبات رسید، دیگر نمی تواند در دیگران باشد، چرا که محال است در یک زمان دو نفر به امامت اختصاص یابند، و کسی نمی تواند بگوید: آیه دلالت بر آن دارد که جایز است به اهل بیت توسّل جست، ولی گواه آن نیست که توسّل به دیگران، امری نارواست، از آن رو که اگر دلالت امامت بر عصمت اهل بیت ثابت شد، اجماع بر این خواهد بود که: مخالفت با ایشان امری نارواست و مخالف آن ها بر باطل؛ و با این سخن دیگر نمی توان حق را هم در سمت و سوی آن ها دانست هم در سمت و سوی دیگران».

شیخ مظفّر در «دلائل الصّدق» ۲/ ۱۱۹ می گوید:

«هر گاه ثابت شد که این آیه در شأن پنج تن نازل شده است و گواه است بر عصمت آن ها از گناه، امامت امیر المؤمنین (ع) بر خلفای پیش از خود ثابت می گردد، زیرا پیش تر گفتیم که عصمت، شرط امامت است و بنا به اجماع و ضرورت جز علی کسی معصوم نبوده است و از آن جا که امیر المؤمنین (ع) امامت را که حق او بود برای خویش ادّعا کرد- اگر چه نتوانست به ستیز با پیشینیان خود بپردازد- پس انسانی صادق است.

چرا که دروغ به

ویژه در ادّعای امامت از بزرگ ترین آلایش هاست».

سیّد شرف الدین در «الکلمه الغرّاء»/ ۲۱۷ می گوید:

«دو ملاحظه: اوّل این که آیه گواه عصمت پنج تن است، زیرا رجس در این آیه چنان که در کشّاف و تفاسیر دیگر آمده عبارت است از ارتکاب گناه. این آیه با ادات حصر یعنی «انّما» آغاز شده است و حاکی از آن است که اراده الهی در باره ایشان، منحصر است به دور کردن گناه از آن ها و پاک کردنشان از آلودگی که البتّه این خود، نهاد و حقیقت عصمت است.

دوم این که آیه دلالت التزامی دارد به امامت امیر المؤمنین (ع)، زیرا او خلافت را برای خویش ادّعا کرد و حسنین و فاطمه نیز آن را ادّعا کردند و آن ها دروغگو نبوده اند، چرا که دروغ آلایشی است که خداوند آن را از ایشان دور کرده است و پاک، پاکشان گردانیده است».

بحث را با سخن راغب اصفهانی در «مفردات» ذیل مادّه «طهارت» در بیان طهارت نفسانی به پایان می بریم:

لا یَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ- یعنی به حقایق معرفت آن دست نمی یابد مگر کسی که نفسش پاک گردانیده شده از ناپاکی فساد و تباهی رهیده باشد». بر این اساس می گوییم مفهوم «مطهّر» در آیه تطهیر، آشکار می سازد که جز اهل بیت رسول اللَّه (ص) کسی به حقایق شناخت قرآنی دست نمی یابد و این خود، دلیل دیگری است بر امامت آن ها.

پیرامون آنچه از این آیه به دست می آید می توانید به این منابع نیز مراجعه کنید:

۱- تلخیص الشّافی ۲/ ۲۵۰- ۲۵۳.

۲- الخصائص، ابن بطریق/ ۱۱۳- ۱۱۶.

۳- العمده، ابن بطریق/ ۴۵- ۴۶، ۵۳، ۵۹- ۶۰.

۴- الفوائد الطوسیه، شیخ حرّ عاملی/ ۲۳۸- ۲۴۰.

۵- بحار الانوار ۳۵/ ۲۲۵، ۲۳۳-

.۲۳۶

۶- حقّ الیقین، علّامه شبّر ۱/ ۲۶۷- ۲۶۸.

۷- اقطاب الدوائر فی تفسیر آیه التطهیر، شیخ عبد الحسین بن مصطفی، از برجستگان سده دوازدهم.

۸- دلائل الصّدق ۲/ ۱۰۳، ۱۱۴، ۱۱۷- ۱۱۹.

۹- الفصول المهمّه، سیّد شرف الدین/ ۲۰۳.

۱۰- معالم المدرستین، سیّد مرتضی عسکری ۱/ ۱۳۲- ۱۳۳.

۱۱- آیه التطهیر، سید علی موحّد ابطحی. این کتاب به آیه مورد نظر اختصاص دارد. نویسنده در جلد نخست، متن روایت هایی را می آورد که بر اساس آن ها آیه مورد بحث در باره پنج تن نازل شده است. ترتیب این روایات، سخنان معصومان و سپس صحابه است. در جلد دوم این کتاب بحث هایی مطرح شده است پیرامون این آیه و واژه های آن (اراده، ذهاب، رجس، اهل بیت، تطهیر) و نیز حدیث نزول آیه در شأن پنج تن. این کتاب دو جلد می باشد که تاکنون به چاپ نرسیده است.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۶۹

(۱) راوی می گوید: علی، جان خویش را بفروخت و جامه پیامبر (ص) بر تن کرد و در بستر او بخفت.

راوی می گوید: مشرکان آهنگ پیامبر (ص) کردند. پس ابو بکر آمد در حالی که علی خوابیده بود. راوی می گوید: ابو بکر گمان برد که او پیامبر است. [راوی می گوید: ابو بکر گفت: یا رسول اللّه!] پس علی گفت: پیامبر خدا به سوی چاه میمون رفته است، او را

ترجمه کشف الیقین ،ص:۷۰

دریاب. راوی می گوید: ابو بکر به راه افتاد و به همراه پیامبر وارد غار شد. راوی می گوید:

علی مورد سنگسار قرار گرفت چنان که پیامبر، در حالی که از درد به خود می پیچید و سرش را با جامه ای پوشانده بود و تا هنگام صبح سر از جامه بیرون نیاورد. صبحگاهان که سر از جامه به

در آورد، مشرکان گفتند: هنگامی که یارت را سنگسار می کردیم از درد به خود نمی پیچید و تو می پیچیدی و این بی تابی را ما از او انتظار نداشتیم.

راوی می گوید: پیامبر در جنگ تبوک به عرصه درآمد. پس علی به او عرض کرد: من هم با تو به صحنه آیم. پیامبر به او فرمود: خیر. پس علی گریست. پیامبر به او فرمود: آیا نمی خواهی برای من همچون هارون باشی برای موسی با این تفاوت که پیامبری پس از من نیست؟ زیبنده نیست من بروم مگر آن که تو جانشین من باشی.

(۱) راوی می گوید: پیامبر (ص) فرمود: تو پس از من سرور هر مؤمنی هستی. پس درهای مسجد را بستند مگر در علی، و علی (ع) در حال جنابت ناگزیر از در متعلق به خودش وارد مسجد می شد. پیامبر فرمود: هر که من سرور اویم علی نیز سرور اوست. خداوند عزّ و جلّ [در قرآن] به ما خبر داده است که از اصحاب الشَّجَرَهِ فَعَلِمَ ما فِی قُلُوبِهِمْ «۱»- خشنود است، آیا کسی به ما گفته است از این پس خداوند بر ایشان خشم گرفته است؟ (۲) از مسند احمد «۲»- به نقل از عفیف کندیّ آمده است که گفت: بازرگان بودم، آهنگ حج کردم. پس نزد عبّاس بن عبد المطلب که او نیز تاجر بود رفتم تا کالایی خریداری کنم. به خدا سوگند من نزد او در منی بودم که مردی از خیمه ای نزدیک او خارج شد و چون خورشید را اندکی خمیده یافت به نماز ایستاد. وی می گوید: سپس از همین چادری که این مرد بیرون آمده بود زنی بیرون آمد و پشت سر او به

نماز ایستاد. سپس نوجوانی از آن خیمه برون شد و به همراه او به نماز ایستاد. کندیّ می گوید: به عبّاس گفتم: عبّاس! این کیست؟ گفت: این محمّد بن عبد اللّه پسر برادر من است. گفتم: این زن کیست؟ گفت:

این زن، خدیجه دختر خویلد است. گفتم: این نوجوان کیست؟ گفت: این علی بن ابی طالب، پسر عموی محمّد است. گفتم: او چه کار می کند؟ گفت: نماز می گزارد و گمان

---

(۱) فتح/ ۱۸؛ پس می داند در قلبهایشان چیست.

(۲) مسند احمد بن حنبل ۱/ ۲۹۰.

می برد که پیامبر است و هیچ کس از او پیروی نمی کند مگر همسر و پسر عمویش که این نوجوان است. او گمان می برد که گنجینه های کسری و قیصر بر او گشوده خواهد شد. او می گوید: عفیف، پسر عموی اشعث بعدا که اسلام آورده بود می گفت: اگر خداوند اسلام را در آن روز، بهره من می کرد سومین نفری بودم که به همراه علی اسلام می آوردم.

(۱) در کتاب مناقب «۱»- به نقل از زید بن ارقم آمده است که گفت: نخستین کسی که با پیامبر (ص) نماز گزارد علی بن ابی طالب (ع) بود.

(۲) در مسند احمد «۲»- آمده است که: پیامبر (ص) به فاطمه (س) فرمود: آیا خشنود نیستی از این که تو را به ازدواج مردی درآوردم که پیش از همه اسلام آورده است و علمش از همه بیش تر و شکیبش از همه فزون تر است. «۳»

(۳) ثعلبی «۴»- در تفسیر این آیه کریمه: وَ السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهاجِرِينَ وَ الْأَنْصارِ «۵»- همه علما همداستانند که نخستین مردی که پس از خدیجه به پیامبر (ص) ایمان آورد علی بن ابی طالب (ع) بود.

---

(۱) مناقب احمد بن حنبل/ ۲۵ و در همین جا/ ۱۸.

(۲) مسند احمد بن حنبل ۵/ ۲۶.

(۳) علّامه بیاضی در «الصراط المستقیم» ۲/ ۱۰ می گوید: «در [الوسیله] نقل شده است که علی صبورترین و داناترین مسلمانان است، و اگر در میان مسلمانان آگاه تر از علی می بود لازم می آمد علی از جرگه مسلمانان خارج شود».

(۴) مجمع البیان ۵/ ۶۵، به نقل از تفسیر ثعلبی.

(۵) توبه/ ۱۰۰؛ و پیشینیان نخست از مهاجران و انصار.

(۶) شیخ مظفّر در «دلائل الصّدق» ۲/ ۲۷۱ می گوید:

«از آن جا که علی (ع)، سابق و صدّیق این امّت است پس به امامت، بهترین و شایسته ترین ایشان می باشد».

ابن شهرآشوب در «المناقب» ۲/ ۶۵- ۶۶ می گوید: «امّت، همه از یک سنخ هستند و کتاب و سنت نیز با آن ها موافق که خدا در میان مردمش برگزیدگانی دارد و برگزیدگان او از مردمش پرهیزگارانند، چرا که خداوند می فرماید: إِنَّ أَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقاکُمْ [نساء/ ۹۵؛] و برگزیدگان او در میان پرهیزگاران، مجاهدان هستند، بر اساس این آیه کریمه که: فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجاهِدِینَ بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ عَلَی الْقاعِدِینَ دَرَجَةً [نساء/ ۹۵؛] و برگزیدگان او در میان مجاهدان، پیشینیان در جهادند: لا یَسْتَوِی مِنْکُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَ قاتَلَ [حدید/ ۱۰؛] و برگزیدگان او در میان مجاهدان، کسانی هستند که در جهاد، بیش تر کوشیده اند.

همه امّت همداستانند که پیشینیان ایشان در جهاد، رزمندگان بدر هستند و برگزیده رزمندگان بدر، علی است، قرآن هم که به اجماع ایشان هر بخشی بخش دیگر را تصدیق می کند تا آنکه دلیل آوردند که علی، پس از پیامبر، برگزیده این امّت است».

ترجمه کشف الیقین ،ص:۷۲

(۱) در کتاب «خصائص» طبری «۱»- به نقل

از ابو ذر و سلمان آمده است که گفته اند: پیامبر دست علی را گرفت و فرمود: این نخستین کسی است که به من ایمان آورد، و اوست که «فاروق» «۲» این امّت است. و این است یعسوب «۳» مؤمنان و نخستین کسی که به روز

---

(۱) احقاق الحق ۴/ ۳۴، به نقل از «ارجح المطالب»/ ۴۴۷. وی سپس می گوید: طبری و دیلمی آن را نقل کرده اند.

(۲) علّامه مجلسی در بحار الانوار ۳۹/ ۳۴۵ می گوید:

«علی (ع) «فاروق» نامیده شد، زیرا حق و باطل را از هم جدا می کرد، یا بدین معنی که او نخستین کسی است که اسلام آورده و ایمان و کفر را از هم جدا کرد». مفهوم اوّل برگرفته است از حدیث نبوی که در بحار ۳۸/ ۲۱۳ و ۲۱۵ روایت شده است. ابن شهرآشوب در «المناقب» همان سخنان بحار ۳۸/ ۲۱۷ را نقل می کند: «علی، «فاروق» نامیده شد چرا که دوزخ و بهشت را از یک دیگر جدا می کند، و گفته شده است: از این رو که بردن نام او و دوستداران و دشمنانش را از هم جدا می سازد».

بنگرید به: بحار الانوار ۳۸/ ۲۰۸، ۲۱۱- ۲۱۷، ۲۲۷، ۲۳۰، ۲۶۰.

شیخ امینی در «الغدیر» ۳/ ۱۸۶ پس از نقل اخبار مؤیّد این معنی می گوید:

«پس از این همه و به حکم این حدیث منقول، دیگر تردیدی باقی نمی ماند که امیر المؤمنین (ع) سنجه ایمان و ترازوی هدایت است پس از پیامبر اکرم (ص)، و این ویژگی، خاصّ علی است، و این، امامت مطلقه را از او دور نمی سازد، چرا که قطعا هیچ یک از مؤمنان به چنین کرامتی دست نیافته است، و اطلاق این سخن به همراه

تخصیص آن به امیر المؤمنین (ع) تنها و تنها ویژگی امامت است ...».

بنگرید به: الغدیر ۲/ ۳۱۲- ۳۱۴ و ۳/ ۱۸۱- ۱۸۸.

علّامه طریحی در «مجمع البحرین» ۵/ ۲۲۶ می گوید: «فاروق، اسمی است که علی (ع) بدان نامیده شده و شاید دیگری نیز این نام را سرقت کرده باشد، و شاید مراد از آن، کسی است که میان حق و باطل و حلال و حرام تفاوت می نهد».

شیخ علی نمازی از این حدیث کمک گرفته است تا ثابت کند فرقه ناجیه، همان شیعه است و بس.

بنگرید به: مستدرک سفینه البحار ۸/ ۱۸۶- ۱۸۷.

(۳) شیخ طریحی در «مجمع البحرین» ۲/ ۱۲۱ در ذیل ماده «عسب» می گوید: «یعسوب به امیر و بزرگ و سرور زنبوران عسل گویند و بدان مثل ها زده می شود، زیرا هنگامی که از کندو خارج می شود همه زنبوران در پی او به راه می افتند، و مفهوم آن این است که به من پناهنده می شوند آن گونه که زنبورهای عسل به یعسوبشان که همان بزرگ و سرور ایشان است پناه می برند و به همین سبب به امیر المؤمنین «امیر النّحل» می گویند».

در بحار ۳۵/ ۵۶ به نقل از نهایه ابن اثیر آمده است که: «یعسوب، سرور و رئیس و جلودار است و اصل آن به زنبور نر گفته می شود».

ترجمه کشف الیقین ،ص:۷۴

رستخیز با من مصافحه کند و این است صدّیق اکبر. «۱»

---

(۱) ابن بطریق در «العمده/ ۲۲۲- ۲۲۳ و در «الخصائص»/ ۱۹۴ می گوید:

«بدان که صدق، خلاف کذب است و صدّیق، ملازم پیوسته صدق، و صدّیق، کسی است که کارش با سخنش همخوانی داشته باشد. این نکته را احمد بن فارس لغوی در کتاب «المجمل فی اللغه» آورده است

و ابو نصر اسماعیل بن حماد جوهری در کتاب «صحاح» آن را یادآور شده است».

حال که مفهوم صدّیق چنین شد، پس این واژه به سه گونه خواهد بود: صدّیقی که پیامبر است، صدّیقی که امام است و صدّیقی که بنده شایسته است و نه پیامبر است و نه امام. امّا آیه ای که دلالت بر گونه نخست دارد چنین است: وَ اذْكُرْ فِی الْكِتابِ إِدْرِیسَ إِنَّهُ كانَ صِدِّیقاً نَبِیًّا (مریم/ ۵۶؛) پس هر پیامبری صدّیق است ولی نه هر صدّیقی پیامبر، و نیز این آیه قرآن کریم: یُوسُفُ أَیُّهَا الصِّدِّیقُ (یوسف/ ۴۶؛).

امّا آیه ای که دلیل است بر امام بودن صدّیق: فَأُولئِكَ مَعَ الَّذِینَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَیْهِمْ مِنَ النَّبِیِّینَ وَ الصِّدِّیقِینَ وَ الشُّهَداءِ وَ الصَّالِحِینَ وَ حَسُنَ أُولئِكَ رَفِیقاً (نساء/ ۶۹؛). آیه، پیامبران را ذکر کرده است و در پی آن صدّیقان را، زیرا پس از پیامبران نمی توان کسی را اخص از پیامبران بیان کرد.

اخبار رسیده نیز دلالت بر آن دارند که صدّیقان سه نفرند: حبیب و حزقیل و علی که علی افضل آن هاست. پس چون علی با این دو همراه شده در لفظ صدّیق با آن ها مشترک گشته است در حالی که آن دو نه پیامبرند نه امام، پس پیامبر (ص) خواسته است که علی در یک امر جدای از آن دو آورده شود و آن امر چیزی نیست مگر امامت. پیامبر (ص) فرموده است: علی بر آن ها برتری دارد. میان آن ها در واژه صدّیق هیچ تفاوتی نیست، زیرا پیامبر (ص) فرمود: صدّیقان سه نفرند، پس آن ها در واژه یکسانند، و حضرت (ص) خواست تفاوت آن ها را در معنا روشن سازد و این چیزی نیست

مگر شایستگی امامت، و لذا فرمود: برترین ایشان. تا مخاطبان را بیاگاهاند که علی صدّیق و امام است و این است مفهوم وجه دوم. اگر صدّیق ملازم پیوسته صدق می باشد و کسی است که عملش سخنش را تصدیق کند، پس شایسته است این واژه به امیر المؤمنین (ع) اختصاص داشته باشد، زیرا او از ابتدای عمرش خدا را عصیان نکرده شریکی برای خدا قائل نشده است و پیوسته ملازم صدق بوده است و عملش سخنش را تصدیق می کند. پس صحیح خواهد بود این واژه تنها به او اختصاص یابد و بس.

اگر زیور، سر سینه را می آراید سر سینه تو زیوری است برای آن آرایش علّامه بیاضی در «الصراط المستقیم» ۱/ ۲۸۲- ۲۸۳ می گوید:

«جوهری و فارسی تصریح دارند بر این که صدّیق، ملازم پیوسته صدق است، کسی که عملش سخنش را تصدیق می کند و صدّیقان شامل پیامبران است و دیگران و صالحان هم صدّیق هستند هم جز ایشان، پس هر پیامبری صدّیق است ولی عکس آن صادق نمی باشد و هر صدّیقی صالح است بی آنکه عکسش صادق باشد. مقصود ما از صادق نبودن عکس، عدم شمول است نه آن چه منطقی ها اصطلاح کرده اند. عکس در این جا نزد منطقی ها صادق است، زیرا عکس موجبه کلیّه، موجبه جزئیه است. پس عکس این قضیه که «هر پیامبری صدّیق است» در منطق «برخی از صدّیقان پیامبر هستند» می باشد که سخن درستی است. پس دانسته آمد که رتبه صدّیق میانه رتبه پیامبر و مطلق صالح است. بر این اساس صدّیق بر سه گونه تقسیم می شود: پیامبر: «یُوسُفُ أَیُّهَا الصِّدِّیقُ»، امام: «کُونُوا مَعَ الصَّادِقِینَ»، که بیان این مطلب اندکی پیش گذشت. و

کسی که هیچ یکٔ از آن دو نیست همچون حبیب و حزقیل و نظایر ایشان. سخن پیامبر، حاکی از آن است که لفظ صدّیق برتر از حبیب و حزقیل می باشد و اختصاصا به امامت دلالت دارد».

او در این کتاب/ ۳۲۸ می گوید:

«بدین ترتیب این سخن آن ها ردّ می شود که: ابو بکر، صدّیق بود، چه، نخستین کسی بود که پیامبر را تصدیق کرد، چرا که علی و خدیجه و ورقه و دیگران پیش از او پیامبر را تصدیق کرده بودند».

شیخ مظفّر در «دلائل الصّدق» ۲/ ۱۲۷- ۱۲۹ می گوید:

«به نظر من تردیدی نیست که هر مؤمنی صدّیق نیست، زیرا صدّیق به کسی گفته می شود که بسیار تصدیق کند و کامل، نه آن که شاهد است و ظاهر، پس ناگزیر باید خصوص، مورد نظر باشد. از اخبار دانسته ایم که در میان این امت جز علی (ع)، کسی صدّیق نبوده است، پس ناگزیر باید تنها علی مورد نظر آیه باشد.

هر گاه ثابت شود که تصدیق علی، کاملترین است در میان امت باید حضرت (ع)، برترین آن ها باشد، به ویژه آن که او برترین شخص است در میان صدّیقان امّت انبیا و برترین، همان امام است، ولی جماعت، این نام را به سرقت بردند و آن را به ابو بکر نسبت دادند و او را صدّیق نامیدند و چون خدای این را از ایشان بدانست دلیلی روشن بر دروغ آن ها پیش آورد و این همان است که وصفی از وصف شهدا را همراه این ویژگی ساخت. این سرقت از آن ها کاری شگفت نیست، زیرا آن ها وصف «فاروق» را هم از امیر المؤمنین (ع) سرقت کردند و به عمر نسبت دادند. حدیث

پیش گفته و احادیث دیگر تصریح دارند به این که تنها علی، فاروق است».

بنگرید به: مجمع البحرین ۵/ ۱۹۹ و بحار الانوار ۳۸/ ۲۱۴، ۲۲۶، ۲۳۹، ۲۶۸ و منابعی که تحت عنوان «فاروق» بیان داشته ایم.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۷۵

(۱) در این کتاب «۱»- آمده است: عبّاس بن عبد المطلب نقل می کند که: از عمر بن خطّاب

---

(۱) کنز العمال ۶/ ۳۹۵.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۷۶

شنیدم که می گفت: از علی بن ابی طالب دست بدارید که خود از پیامبر شنیدم که سه خصلت برای علی قائل شد که دوست داشتم یکی از آن ها را برای من قائل می شد. یکی از آن سه خصلت، نزد من محبوب تر است از آن چه آفتاب بر آن می تابد. من به همراه ابو بکر و ابو عبیده جرّاح و گروهی از اصحاب بودم که پیامبر (ص) بر شانه علی بن ابی طالب (ع) زد و فرمود: ای علی! تو نخستین مسلمانی هستی که اسلام آورده و اوّلین مؤمنی که ایمان آورده است، و تو برای من همچون هارون هستی برای موسی. دروغ گفته است ای علی! آن که گمان می برد مرا دوست دارد در حالی که تو را دشمن می انگارد. «۱»-

هنگامی که این آیه کریمه: وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ «۲»- بر پیامبر (ص) نازل شد، حضرت (ص)، فرزندان عبد المطلب را در خانه ابو طالب گرد آورد در حالی که ایشان چهل مرد بودند. پیامبر (ص) به علی دستور داد برای آن ها ران گوسفندی را با یک مدّ گندم، خوراک سازد و یک صاع شیر برایشان فراهم آورد. هر یک از این مردها می توانست در یک وعده غذا سر و دست گوسپندی را به

همراه مشکی نوشیدنی بخورد. آن ها همگی از این غذای اندک بخوردند تا همه را کفایت کرد و این خود، نشان دادن معجزه پیامبر (ص) بود.

پیامبر (ص) سپس به آن ها فرمود: ای فرزندان عبد المطلب، خداوند مرا برای همه خلایق برانگیخته به طور عام و برای شما به طور خاص، و سپس فرمود: وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ، و من شما را به دو کلمه می خوانم که بر زبان سبک و در ترازوی رستخیز بسی گران خواهد بود و شما با این دو کلمه خواهید توانست بر تازی و غیر تازی چیره شوید و همه ملّت ها فرمانتان می برند. با این دو کلمه به بهشت درخواهید آمد و از آتش رهایی خواهید یافت: «شهادت به این که نیست خدایی مگر اللّه و این که من پیامبر خدایم». هر که مرا در این امر یاری رساند و در پرداختن بدان مددم کند برادر من خواهد بود و جانشین من و وزیر و وارث من و خلیفه پس از من. هیچ کس پاسخ پیامبر را نداد.

---

(۱) همان.

(۲) شعراء/ ۲۱۴؛ خویشان نزدیک خود را هراس ده.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۷۸

(۱) امیر المؤمنین (ع) می فرماید: در برابر پیامبر برخاستم در حالی که جوانترین آن جماعت بودم و به پیامبر عرض کردم: ای پیامبر! من تو را در این امر یاری خواهم رساند. پیامبر (ص) فرمود: بنشین.

رسول اکرم بار دیگر سخن خود را تکرار کرد و همگی سکوت کردند و من برخاستم و سخن نخست خود را باز گفتم، و باز پیامبر (ص) فرمود: بنشین، و سخن خویش را برای بار سوم از سر گرفت و هیچ کس واژه ای بر زبان نیاورد، و من

برخاستم و گفتم: یا رسول اللّه! من تو را در این امر یاری می رسانم. پیامبر فرمود: بنشین که تو برادر، وصیّ، وزیر و وارث منی و خلیفه پس از من هستی.

جماعت برخاستند در حالی که به ابو طالب می گفتند: خجسته باد بر تو که اگر امروز به دین برادرزاده ات درآیی او پسرت را فرمانده تو قرار دهد. «۱»- اخبار در این پیرامون آن قدر زیاد است که به شماره در نمی آید. «۲»

(۲)

مبحث دوم: علم:

(۳) همه مردم اجماع دارند در این که علی بن ابی طالب (ع) داناترین فرد زمان خویش بوده است و مردم در علوم عقلی و نقلی از او بهره می برده اند «۳» و این امر

---

(۱) بنگرید به: تاریخ طبری ۲/ ۶۲، کنز العمال ۶/ ۳۹۲، خصائص نسائی/ ۸۶، مسند احمد بن حنبل ۱/ ۱۹۵ و کفایه الطالب/ ۲۰۶.

(۲) ابن بطریق در خصائص/ ۹۸ در ذیل این آیه مبارکه: وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ یَشْرِی نَفْسَهُ می گوید: «بدان که این فصل، دو اصل موجب را در ولای امّت پس از پیامبر (ص) با هم گرد آورده است که عبارتند از: وصیت و خلافت. وصی، عقلا و شرعا احقّ است به مقام موصی، و خلیفه، عقلا و شرعا احقّ است به مقام مستخلف.

(۳) اسکافی در «المعیار و الموازنه» ۲۶۲ می گوید:

«علم توحید که منزلت آن والاتر از همه علوم و مرتبت آن برتر از همه آن هاست و علما قبلا پیرامون آن سخن گفته بودند و خطبا در باره آن داد سخن داده بودند با علی (ع) به منصّه ظهور رسید و حضرت (ع) این علم را نشانه متعلّمان و حجّت منکران قرار داد. این است ویژگی مختصر و

مفصّل حضرت (ع) در ایمان، و آیا کسی توانسته است این ویژگی را چنین گرد آورد و به اوجش دست یازد؟!» شارح معتزلی چنان که در بحار ۴۰/ ۸۸ از او نقل شده است می گوید:

«به طور کلّی جایگاه او در علم آن قدر بالاست که هیچ کس نه به او می رسد و نه به او نزدیک می شود و سزاوار است خود را معدن علم و سرچشمه حکمت بداند و هیچ کس پس از پیامبر (ص) شایسته تر از او به خلافت نیست».

ابن شهرآشوب در «المناقب» ۲/ ۳۹ می گوید:

«حال که ثابت شد در علم، همسنگی ندارد، صحیح است که به امامت شایسته تر است».

سیّد علی بن طاوس در «الطرائف»/ ۱۳۶- ۱۳۷ پس از نقل سخن غزالی پیرامون علم حضرت (ع) می گوید:

«سخن من این است که آیا چنین جایگاهی برای هیچ یک از صحابه یا خویشان میسّر بود یا هیچ یک از علمای اسلام توانست بدان حدّ رسد، پس اگر نمی بود جهل جاهلان و خطای قائلان، چگونه در عقل و فهم می گنجید ابو بکر و عمر و عثمان بر علی (ع) پیشی داده شوند؟».

علّامه بیاضی در «الصراط المستقیم» ۲/ ۱۱ می گوید: «علم به آن چه هستی می یابد نیست مگر برای پیامبر، چرا که خداوند می فرماید: فَلا يُظْهِرُ عَلى غَيْبِهِ أَحَداً إِلَّا مَنِ ارْتَضى مِنْ رَسُولٍ [جن/ ۲۷؛]، و پیامبر، امام را از این علم آگاه می گرداند تا در استحقاق خود به این مقام بدان استشهاد کند».

علّامه طوسی در تجرید الاعتقاد در بیان دلایل امامت حضرت (ع) می گوید:

«زیرا علی (ع) آگاه تر بود به سبب قوّت در حدس و فراوانی ملازمت رکاب پیامبر (ص) و بهره گرفتن بسیار از ایشان. صحابه

در بیش تر رویدادها پس از خطا نزد حضرت (ع) می آمدند. پیامبر (ص) فرموده است:

داورترین شما علی است. فضلا در همه علوم به او استناد می جویند و او خود از این امر خبر داده بود».

بنگرید به: کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد/ ۴۰۹- ۴۱۱.

آقای صدر در کتاب ارزشمندش «تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام» تقدّم شیعه را در همه علوم همچون ادب و قرآن و حدیث و سیره و کلام و فقه و اخلاق به اثبات رسانده است، و روشن است که همه علوم شیعه به امامانشان و پدر امامانشان امیر المؤمنین (ع) استناد دارد.

چه نیکو گفته است سیبویه نحوی به هنگام پرسش از علم حضرت (ع):

«نیاز همگام به او و بی نیازی او از همگان، خود، گواه آن است که اوست امام همگان».

ترجمه کشف الیقین ،ص:۷۹

دلایلی نیز دارد: (۱) اوّل: علی بن ابی طالب در نهایت تیزهوشی و ذکاوت بود و در تعلّم و فراگیری بسیار آزمند. از کوچکی تا هنگام جدایی، شب و روز ملازمت بسیاری با پیامبر که در علم و فضل کامل ترین آدمیان بود داشت.

بالضروره روشن است که چنین شاگردی ملازم با چنین معلّمی کامل که در آموزش دادن بسی آزمند است و از شاگرد در فراگرفتن؛ شاگردی در نهایت کمال و اوج فضل و دانش، خود برهانی قطعی و لمّی است که در آن اختلافی به چشم نمی خورد.

(۲) دوم: خداوند در حقّ او می فرماید: وَ تَعِیَها أُذُنٌ واعِیَةٌ. «۱»- ثعلبی «۲»- در تفسیر این آیه می گوید: پیامبر اکرم (ص) فرمود: از خداوند عزّ و جلّ خواستم آن را گوش تو قرار دهد ای علی.

ابو نعیم حافظ شافعی «۳»- به اسناد خود می گوید: پیامبر اکرم

(ص) فرمود: ای علی! خداونـد عزّ و جـلّ به من دسـتور داده است تـا تو را به خود نزدیـک کنم و دانشت آموزم، پس این آیه نازل شد: وَ تَعِیَها أُذُنٌ واعِیَةٌ، «۴» پس تو گوشهای شنوای علم من هستی.

(۳) سوم: پیامبر اکرم (ص) فرموده است: داورترین شما علی «۵»- است و داوری و قضا

---

(۱) حاقّه/ ۱۲؛ و گوشهایی شنوا آن را می نیوشند.

(۲) تفسیر ثعلبی، نسخه خطی، ص ۲۰۲.

(۳) حلیه الاولیاء ۱/ ۶۷.

(۴) ابن میثم بحرانی در قواعد المرام/ ۱۸۳ می گوید:

«بیش تر مفسّران پذیرفته اند که این آیه کریمه: وَ تَعِیَها أُذُنٌ واعِیَةٌ در حقّ علی (ع) نازل شده است و اختصاص حضرت (ع) به فزونی درک مستلزم اختصاص ایشان است به فزونی علم.

بنگرید به سخن ابن طلحه شافعی که اربلی آن را در کشف الغمّه ۱/ ۱۱۹- ۱۲۰ نقل کرده است.

(۵) مجمع الزوائد ۹/ ۱۴+ الاستیعاب فی هامش الاصابه ۳/ ۳۸+ حلیه الأولیاء ۱/ ۶۵- ۶۶.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۸۰

مستلزم علم و دین است، پس اگر داورتر از دیگران باشد باید عالم تر از دیگران نیز باشد. «۱»

---

(۱) ابن میثم بحرانی در قواعد المرام/ ۱۸۳ می گوید:

«تفصیل این سخن، وجوهی دارد:

یکی این فرمایش پیـامبر (ص) است که: «اقضـاکم علی» و قضا نیازمنـد همه انواع علوم است، پس چون پیامبر او را در قضا بر همگـان برتری داده گویی در همه علوم بر همگـان ترجیحش داده است. امّـا دیگر صـحابه، گـاهی یکی از آن ها تنها در یک علم به دیگران ترجیح داده شده است، چنان که پیامبر (ص) می فرماید: «افرضکم زید» یا «اقرأکم ابی».

ابن بطریق در العمده/ ۲۵۹- ۲۶۰ می گوید:

بدان که قضا و حکومت از منزلت های پیامبران (ع) و پس

از ایشـان از مراتب امامـان است و جایز نیست کسـی در زمان پیامبری از پیامبران، در قضـیه ای حکم کنـد مگر دو نفر: یا نایب پیامبر باشد که در این صورت پیامبر، برتری او را در این امر بیان داشـته است و با نام، در میان امت از او یاد کرده است تا پس از رحلت پیـامبر مرجع امّت گردد و این خود، دلیـل آن است که پس از درگـذشت پیـامبر در مقام و جایگاه او قرار می گیرد، زیرا بـا حکومت بر مردم، حقوق پرداخته می شود و اموال حفظ می گردد و خون ها پاس داشـته می شود و هر چیز در جایگاه خویش قرار می گیرد و در پرتو این حکومت، حـدود برپا می شود و این نهایت چیزی است که از پیامبران (ع) انتظار می رود، و ممکن نیست کسـی در زمـان پیـامبری از پیامبران این امر را عهـده دار شود مگر کسـی که پس از رحلت پیامبر به جایگاه او درآیـد. و کسـی که آگاه ترین و قاضـی ترین فرد امّت باشد به نیابت پیامبر شایسـته تر است از دیگران، چرا که در پرتو علم و اجتهاد و آگاهانیـدن امّت به آن چه نمی دانـد و با قرار دادن امور در جایگاه خود و بر پا داشـتن حدود الهی بر پایه واجبات و فرایض خـدایی، حقـوق دیگران را می پردازد و ایـن نهـایت چیزی است که پیـامبر، امّت را بـدان رهنمـون می شـود تـا پس از رحلت او به چیزی ولاء یابند که شایسته است.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۸۱

این همان چیزی است که در زمان حیات پیامبر (ص) برای امیر المؤمنین (ع) پیش آمد و پیامبر (ص)، این مقام را برای او مقرّر فرمود و در آن

چه حضـرت (ع) بـدان حکم کرد هرگز چیزی را به بازی نگرفت و همین سـنّتی گشت که پس از رحلت پیامبر (ص) همچنان ادامه یافت و پس از آن که خلافت را پس از پیامبر عهـده دار شد به حکومت نبوی بازگشت، و این گواه آن بود که علی (ع) داورترین امّت بود بنا بر آنچه در صحاح ثبت شده است و بنا به سخن عمر که پیش تر گفتیم: قاضی ترین ما علی (ع) است، و از آن جا که عمر در حکومت خود به علی مراجعه می کرد و عثمان نیز در دوران حکومتش به حضرت (ع) توسّل می جست، در حالی که عمر هرگز شـهادت نداده است که کسـی از او دلاورتر یا آگاه تر است و هرگز به حکم هیچ یک از آنان که یاد کردیم یا جماعت فراوانی که از آن ها یادی به میان نیاوردیم و در کتاب های دیگر بدان ها اشاره شده رجوع نکرده، و ما تنها به بیـان اموری پرداختیم که ممکن نیست در آن کشمکشـی صورت گیرد، چرا که از اخبـار صـحیح است. پس اسـتحقاق علی (ع) در ولاء امت نسـبت به ایشان خواه در زمان پیامبر یا پس از رحلت ایشان ثابت شـد و دلیل آن هم امتیاز ضـروری علی (ع) می باشد و نیز به دلیل این سخن پروردگار که:

إِنَّمـا وَلِیُّکُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلاهَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکاهَ وَ هُمْ راکِعُونَ [مائـده/ ۵۵؛]. این آیه، آیه استحقاق ولاء خاصّ امّت به حضـرت (ع) می باشد که آن با استشهاد به صحاح، بیان شد و نمی توان از آن روی برتافت و آن چه پیامبر در حال حیات بدان هشدار داده

است که حکومت به علی بازگردانده شود از این روی بوده است که خداوند در این آیه، علی را مستحق ولاء امّت دانسته است. در این سخن باید ژرف اندیشی شود که در آن برای ژرف اندیشان، بیانی است.

دوم: یکی دیگر از دو نفری که این باب را برای آن دو سامان دادیم کسی است که: در زمان حیات پیامبر (ص)، حکمت بدو داده شده باشد و مقصود از آن، این نیست که حضرت علی (ع) پس از پیامبر (ص) نیابت داشته باشد، بلکه این هشدار و دلیلی است بر استحقاق حاکم نبوت در این مقام. از این دست است سخن خداوند که می فرماید: وَ داوُدَ وَ سُلَيْمانَ إِذْ يَحْكُمانِ فِي الْحَرْثِ إِذْ نَفَشَتْ فِيهِ غَنَمُ الْقَوْمِ وَ كُنَّا لِحُكْمِهِمْ شاهِدِينَ فَفَهَّمْناها سُلَيْمانَ [انبياء/ ۷۹؛].

پس تفهیم سلیمان برای این حکومت، دلیل نبوّت و استحقاق حکومت اوست در زمان حیات پدر وی و پس از رحلت او. پس حکومت دلیلی است بر استحقاق نبوّت و امامت.

نام بردن امیر المؤمنین (ع) برای امامت بدون اشاره به نبوّت به دلیل این سخن پیامبر (ص) است که فرمود: «مگر آن که پس از من پیامبری نیست».

ابن ابی جمهور احسائی در کتاب «معین المعین» چنان که به نقل از او در حاشیه صفحه ۲۸۲ کتاب «اللوامع الالهیه» آمده است چنین می گوید:

«این حدیث، به منطوق و تخصیص این مفهوم اعتراف دارد که انواع و اقسام علوم تنها برای علی گرد آمده است و بس. هر فضیلتی که به گروهی از صحابه اختصاص داده شده است به دست آوردن آن برای دیگران متوقّف نیست، در حالی که علم قضا چنین نیست و آن را

بـا صـيغه «افضل» براى على قرار داده انـد كه مقتضـى اصل وصف و فزونى آن بر ديگران است و شـخص موصوف به آن بايد خردى كامـل و قـدرت تشخيصـى صـحيح و با ذكاوت و به دور از سـهو و غفلت باشـد و به هنگام دشوارى حكم با تيزهوشـى خود به ژرفاى آن دست يابد، از عدالتى برخوردار باشد، زبانى راستگو و امانتدارى آشكارى داشته باشد. ترجمه كشف اليقين ،ص:٨٢

داشته باشد كه او را از دنيا دور دارد، زبانى راستگو و امانتدارى آشكارى داشته باشد.

مضـمون اين خبر براى صـحابه و تابعان و به ويژه براى اولاد پاكش پنهان نبوده است و به يقين مى دانسته اند كه على (ع) پس از رسول اكرم (ص) حاكم دين است، و اين حقيقت را نپوشانـده اند مگر صـحابه منافقى به دليل نفاقشان و نيز به دليل اين كه بعضى شان طمع در رياست داشته اند».

علّامه بياضى در «الصراط المستقيم» ١/ ٨٠- ٨٢ مى گويد:

«تعيين قاضـى با گزينش به اتّفاق، صـحيح نيست و به طريق اولى گزينش امامت عظمى از طريق گزينش التزاما صحيح نخواهد بود و اگر امامت با بيعت جايز است قضا به طريق اولى جايز خواهد بود، و از آن جا كه امام، خليفه خدا و خليفه رسول اوسـت پس چگونه به وسيله بيعت مردم با او ثابت مى شود در حالى كه نصّ براى او ترك مى گردد، و نيز جايز نيست پيش از نظر به كتابى كه «تِبْياناً لِكُلِّ شَيْ ءٍ» است گزينش صورت پذيرد و آن را از كتاب بازستانند.

پس چون امّت را يـافتيم كه به دو عقيـده مختلف شـهرت يافتنـد: گروهى معتقـد شدنـد كه على، امـام است بنا به نصّ پيامبر و گروه

دیگر معتقد شدند که امام، ابو بکر است بنا به گزینش امّت، و هر دو گروه در این همداستانند که خلیفه نمی تواند در کار امّت سستی ورزد پس:

اینک گوییم: آیا خدا برگزیده ای دارد که او را بر خلقش مقدّم دارد؟ این دو گروه گویند: آری، زیرا خداوند می فرماید: وَ رَبُّکَ یَخْلُقُ ما یَشاءُ وَ یَخْتارُ ما کانَ لَهُمُ الْخِیَرَةُ [قصص/ ۶۸؛].

و ما می گوییم: برگزیدگان خدا چه کسانی هستند؟ این دو گروه اجماع دارند در این که برگزیدگان خدا پرهیزگارانند، به دلیل آیه: إِنَّ أَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقاکُمْ [حجرات/ ۱۳؛].

و ما می گوییم: آیا در میان پرهیزگاران برگزیدگانی هستند؟ این هر دو گروه اجماع دارند که این عدّه، همان مجاهدانند به دلیل آیه: وَ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجاهِدِینَ [نساء/ ۴؛].

و ما می گوییم: آیا در میان مجاهدان، برگزیدگانی هستند؟ هر دو گروه اجماع دارند که ایشان، همان پیش کسوتان هستند به دلیل آیه «لا یَسْتَوِی مِنْکُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ» [حدیث/ ۱۰].

و ما می گوییم: آیا در میان پیش کسوتان، برگزیدگانی هستند؟ این هر دو گروه اجماع دارند در این که این برگزیدگان، کسانی هستند که در برابر دشمنان دین خدا دشمنی بیش تری دارند به دلیل آیه: فَمَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ خَیْراً یَرَهُ [زلزال/ ۷؛].
ترجمه کشف الیقین ،ص:۸۳

ما می گوییم: چه کسی جهادگرتر بوده است: ابو بکر یا علی؟ همه اتّفاق دارند که علی.

ما می گوییم: از قرآن و اجماع دانسته ایم که علی، افضل است، پس حقّ بیش تری خواهد داشت و بر این اساس، مقدّم داشتن ابو بکر، محال خواهد بود، زیرا باید آن را برخاسته از خیال دانست، چرا که عقل و خیال پردازی در مقدّمات دلیل با یک دیگر

یکسانند، ولی همین که نتیجه آشکار شد خیال، پس می نشیند و عقل، چیرگی می یابد.

در این جا هر دو گروه، در مقدّمات با هم یکسانند و همین که به تقدّم علی رسیدند منحرفان به خیال خود پناه می برند که موجب گمراهی آن هاست و محقّقان، اندیشه خود را داور می سازند که بار گران از دوششان برمی دارد.

نیز به دو گروه می گوییم: پرهیزگاران چه کسانی هستند؟ همه اجماع دارند که پرهیزگاران، همان خاشعانند.

اینک می گوییم: خاشعان چه کسانی هستند؟ همه آن ها می گویند عالمان، همان خاشعان هستند به دلیل آیه إِنَّما یَخْشَی اللَّهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَماءُ [فاطر/ ۲۸؛].

ما می گوییم: عالمان چه کسانی هستند؟ همه آن ها پاسخ می دهند، حکم کننده ترین آن ها به عدالت، به دلیل آیه یَحْکُمُ بِهِ ذَوا عَدْلٍ [مائده/ ۹۸؛].

ما می گوییم: حکم کننده ترین به عدالت چه کسانی هستند؟ همه آن ها پاسخ می دهند ره یافته ترین آن ها به حق، به دلیل آیه أَ فَمَنْ یَهْدِی إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ یُتَّبَعَ [یونس/ ۳۵؛].

ما می گوییم: پس علی، شایسته تر است برای پیروی، زیرا که بر اساس سخن پیامبر (ص) ره یافته تر به حق است: «داورترین شما علی است»، و نیز بر اساس این که خلفا به هنگام خطا و اشکال به احکام علی رجوع می کردند، پس او داناتر، ترساتر و پرهیزگارتر است. پس اینک که کتاب خدا که هر چیزی را روشن می سازد بر فضیلت علی گواهی می دهد، دیگر عدول به غیر، حرام است و سرنوشتی جز این نیست که به سوی او رویم».

علّامه مجلسی در بحار الانوار ۴۰/ ۳۱۷ در پایان باب قضایای علی (ع) و رهنمودهای آن حضرت در مشکلات مسلمانان در منافعشان می گوید: «کتاب های اخبار ما به ویژه اصول اربعه مان، آکنده است از قضایای

حضرت (ع) و احکام شگفت ایشان که در این جا نمی خواهیم با بیان آن ها سخن، طولانی گردانیم و بسیاری از آن ها در ابواب فروع و احکام خواهد آمد. آن چه بیان کرده ایم برای آن که پست ترین غریزه را دارد کافی است تا علی را بر پیشینیان او که ناآگاهانی بوده اند که حلال را از حرام و شرک را از اسلام نمی شناخته اند برتری دهد».

نیز بنگرید به: تلخیص الشافی ۳/ ۲۱، المناقب ۲/ ۳۳، الصراط المستقیم ۲/ ۹.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۸۴

(۱) بیهقی به نقل از علی (ع) روایت می کند که فرمود: «۱»- پیامبر اکرم (ص) مرا به یمن فرستاد. عرض کردم: مرا می فرستی در حالی که جوانم و باید میان آن ها داوری کنم در حالی که نمی دانم داوری چیست؟ پیامبر (ص) به سینه ام زد و فرمود: بار خدایا! دلش را هدایت کن و زبانش را ثابت گردان. حضرت (ع) می فرماید: سوگند به آن که دل دانه را می شکافد پس از آن دیگر در حکم کردن میان دو نفر تردید نیافتم. نسائی در صحیح

---

(۱) در سنن بیهقی حدیثی با این نصّ نیافتیم، ولی در صفحه ۸۶ سه حدیث با این معنا دیده می شود که می توانید به آن مراجعه کنید.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۸۵

خود «۱»- و احمد بن حنبل در مسند خود «۲»- روایت کرده می گویند: علی (ع) فرمود: پیامبر اکرم (ص) مرا به یمن فرستاد در حالی که جوان بودم. علی (ع) می فرماید: عرض کردم: یا رسول اللّه! مرا به سوی مردمی می فرستی که ماجراها دارند و من از قضا آگاهی ندارم.

پیامبر (ص) فرمود: خداوند قلبت را هدایت می کند و زبانت را ثابت می گرداند. علی (ع) می فرماید: پس از

این سخن دیگر در حکم میان دو نفر تردید نکردم.

(۱) چهارم: سلمان فارسی «۳»- روایت کرده می گوید: پیامبر اکرم (ص) فرمود: «آگاه ترین فرد امّت، پس از من علی بن ابی طالب است.» «۴»

---

(۱) نیز در کتاب خصائص ۱۲۹/ ۱ و/ ۶۹ و ۱۱.

(۲) مسند احمد بن حنبل ۱/ ۸۳ و ۸۴ و ۱۱ و ۱۳۶ و ۱۴۹+ صحیح ابن ماجه، باب ذکر القضا/ ۱۶۸+ حلیه الاولیاء ۴/ ۳۸۱.

(۳) مناقب خوارزمی/ ۴۰.

(۴) علّامه بیاضی در الصراط المستقیم ۲/ ۱۰ می گوید:

«در «الوسیله» حدیث امّ سلمه را نقل کرده که در آن گفته است: «علی، ظرف علم من است»، پس اگر او عالمتر از دیگران نباشد، برخی از صحابه عالمتر از پیامبر (ص) می بودند».

علّامه امینی در الغدیر ۷/ ۱۹۸- ۱۹۹ با اشاره به حدیث «مدینه العلم» می گوید:

«پیامبر (ص) می خواست تنها راه برای بهره وری از علوم نبوّت جانشین او و سرور ما امیر المؤمنین (ع) باشد، چنان که می بایست تنها ورودی شهر علم در آن باشد. این مفهومی همراه با کنایه است که برای رساندن سخن ما آورده شده است ... آن که آهنگ این شهر دارد تا از دانش یا ثروت یا هر گونه سود مادّی و معنوی دیگر آن بهره برد جز با ورود از در آن به چیزی نخواهد رسید ... روشن است که مقصود از تعبیر به باب، تنها ورود و خروج نیست بلکه بهره دهی و ستادن نیز هست، و این به دست نمی آید مگر آن که نزد علی (ع) علم نبوّتی باشد که پیامبر (ص) می خواسته امّت را به سوی آن سوق دهد و تنها آوردن این راه برای آن که از این

در، راه را در می نوردد تأکیدی است برای حصر و سپس با این سخن به تأکید خود می افزاید: و هر که این شهر را بخواهد باید از در، درآید.

پس علی امیر المؤمنین همان دری است که همه مردم با آن سر و کار دارند و او همان کسی است که همه دانش نبوّت و هر آن چه آدمی بدان نیازمند است اعمّ از فقه و اندرز و اخلاق یا حکومت و حکمت یا سیاست و دوراندیشی و تصمیم گیری را در اختیار دارد و بدین ترتیب ناگزیر حضرتش (ع) داناترین مردم است».

ترجمه کشف الیقین ،ص:۸۷

(۱) پنجم: اخطب خوارزم «۱»- از عبد اللَّه بن مسعود روایت کرده می گوید: پیامبر اکرم (ص) فرموده است: حکمت به ده بخش تقسیم شده که نه بخش آن به علی داده شده است و یک بخش باقیمانده به مردم.

(۲) ششم: ترمذی «۲»- در صحیح خود نقل می کند که پیامبر (ص) فرمود: من شهر علمم و علی دروازه آن است.

بغوی «۳»- در صحاح می گوید: پیامبر (ص) فرموده است: من سرای حکمتم و علی، در آن است.

(۳) از ابن عبّاس «۴»- آمده است که گفت: پیامبر (ص) فرمود: من شهر علمم و علی، در آن است، پس هر که خواهان علم است باید از در، درآید.

خوارزمی «۵»- از ابن عبّاس نقل می کند که گفت: پیامبر (ص) فرمود: من شهر حکمت هستم و علی، در آن است. پس هر که خواهان حکمت است باید از در، درآید. «۶»

---

(۱) مناقب خوارزمی/ ۴۰.

(۲) سنن ترمذی، ج ۵، باب ۸۷، ص ۳۰۱.

(۳) ما نتوانستیم به صحاح بغوی دست یابیم، ولی این سخن در صحیح ترمذی ۲/ ۲۹۹+ حلیه

الاولیاء ۱/ ۶۴+ تاریخ بغداد ۱۱/ ۲۰۴ به نقل از مجاهد و ابن عبّاس آمده است.

(۴) بنگرید به: تاریخ بغداد ۴/ ۳۴۸ و ۷/ ۱۷۲+ اسد الغابه ۴/ ۲۲+ تهذیب التهذیب ۶/ ۳۲۰ و ۷/ ۴۲۷+ الصواعق المحرقه/ ۷۳.
ترجمه کشف الیقین ۸۷ مبحث دوم: علم: ..... ص : ۷۸

(۵) نیز ابن مغازلی در مناقب خود/ ۸۶/ ج ۱۲۸، و آن چه در مناقب خوارزمی آمده چنین است: من شهر علم هستم و علی، در آن است، پس هر که خواهان علم باشد باید از در، درآید.

(۶) ابن شهرآشوب در «المناقب» ۲/ ۳۴ می گوید:

«این سخن اقتضای وجوب رجوع به امیر المؤمنین دارد، زیرا پیامبر خود را به شهر مکنّی کرده است و خبر داده که رسیدن به علم او از جانب علی، راه خاصی است، زیرا او علی را همچون دروازه شهری قرار داده است که جز از این دروازه نمی توان بدان شهر درآمد. پیامبر (ص) سپس این امر را واجب گردانیده فرموده است: «باید از در، درآیند»، که در این سخن دلیلی نهفته است در معصوم بودن علی، زیرا کسی که معصوم نباشد سر زدن عمل قبیح از او صحیح است و اگر چنین شد پیروی از او نیز قبیح خواهد بود و نتیجه آن چنین خواهد شد که حضرت به امر قبیحی دستور داده است که امری نارواست.

این سخن، گواه آن نیز هست که علی (ع)، اعلم امّت است. این سخن را تأیید می کند آگاهی ما از اختلاف های مردم با یک دیگر و رجوع هر یک به دیگری در حالی که حضرت (ع) از همه بی نیاز است، پس روشن شد که علی (ع)

ولا-یت و امـامت دارد و صـحیح نیست علم و حکمت را در زمـان حیـات و پس از رحلت حضـرت (ع)، از غیر ایشان گرفت و روایت کردن علی از پیامبر (ص) چونان است که خداوند می فرماید: وَ أْتُوا الْبُیُوتَ مِنْ أَبْوابِها، [بقره/ ۱۸۹؛].

علّامه بیاضی در «الصراط المستقیم» ۲/ ۱۹ می گوید:

«از جمله سـخن پیامبر است که فرمود: «من شـهر علم هسـتم و علی، دروازه آن است، پس هر که این شهر را خواهد باید از در آن، درآید، پس وجود شـریف خود را این شهر قرار داد و اجازه نداد کسی جز از در، بدین شهر وارد شود. پس هر که از این در، درآیـد در برابر گنـاه، سپری نگاهدارنـده و به سـوی هـدایت، ثروتی کـافی در اختیـار خواهـد داشت، چه، وجوب رجوع همیشگی به آن حضرت مستلزم عصمت او و لازمه عصمت وی استحقاق آن بزرگوار به امامت است.

وی در همین کتاب/ ۲۰ می گوید:

فائده: در این سـخن پیامبر (ص): «هر که طالب این شـهر است باید از در آن درآید» هیچ گونه تخییری نیست و آن چه هسـت ایجاب است و تهدیـد، همچـون این سـخن خداونـد که می فرمایـد: فَمَنْ شاءَ فَلْیُؤْمِنْ وَ مَنْ شـاءَ فَلْیَکْفُرْ [کهف/ ۱۸؛]، و دلیل ایجاب آن هم این است که پس از پیـامبر اکرم (ص)، پیـامبر دیگری نیست که فرد مکلّف، مخیّر باشـد میـان آن پیامبر و علی (ع)، و هر که علمی را جز از درش گیرد دزدی است غاصب».

شیخ مظفّر در دلائل الصّدق ۲/ ۴۳۹- ۴۴۱ می گوید:

«مفهوم این که حضـرت (ع) دروازه شـهر علم پیامبر (ص) می باشد این است که حضـرتش (ع) واسطه ای است برای مردم در رسیدن

ایشـان به علم پیـامبر (ص)، پس واسـطه دیگری جز علی (ع) در کـار نیست و کسـی که از غیر علی علمی را بگیرد به دزد می مانـد. پس گرفتن علم از حضـرت ایشـان، واجب و از دیگری حرام است. تنهـا او امام است، زیرا امامت شـخص و حرمت علم برگرفتن از او و پیروی از آنچه او بـدان حکم می کنـد در یـک جا گرد نیایـد، چنان که وجوب سـتاندن از حضـرت (ع) برای رسـیدن به علم پیامبر (ص) جز به عصـمت آن حضرت (ع)، صورت نپذیرد، پس امامت، تعیّن می یابد و این که حضرتش (ع) دروازه ای می گردد برای علم پیامبر، دلیل آن است که حضرت (ع)، به هر آن چه از پیامبر (ص) صادر شده احاطه دارد و این است شأن امام ... حتّی اگر این حدیث، دلالت نداشته باشد بر انحصار راه رسیدن به علم پیامبر از طریق علی (ع)، بدون اشکال بر اعلمیّت علی دلالت دارد زیرا قبیـح است مفضول علیه، مقدّم گردد: أَ فَمَنْ یَهْدِی إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ یُتَّبَعَ أَمَّنْ لا یَهِدِّی إِلَّا أَنْ یُهْدی فَما لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُونَ.

بنگرید به سخن مظفّر در دلائل الصّدق ۲/ ۲۷- ۳۱ در این که امام، افضل از رعیّت است.

نیز بنگریـد به حـدیث مـدینه العلم، تلخیص الشافی ۳/ ۲۱، الغدیر ۶/ ۶۵ (کلاـم کنجی شـافعی)، خلاصه عبقات الانوار، ج ۱۰ (جلد حدیث مدینه العلم) و آن چه در آغاز از کتاب الغدیر ۷/ ۱۹۸- ۱۹۹ نقل کردیم.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۸۸

(۱) هفتم: بغوی در صحاح «۱»- به نقل از ابو الحمراء نقل می کند که گفته است: پیامبر (ص) فرمود: هر که می خواهد به علم آدم و فهم

نوح و زهد یحیی بن زکریّا و هیبت موسی بن عمران بنگرد به علی بن ابی طالب نظر کند.

(۲) بیهقی «۲»- به اسناد خود از پیامبر اکرم (ص) نقل می کند که فرموده است: هر که می خواهد به علم آدم و تقوای نوح و شکیبایی ابراهیم و هیبت موسی و عبادت پیشگی

---

(۱) به نسخه ای از این کتاب دست نیافتیم، ولی این سخن در میزان الاعتدال ۴/ ۹۴ و مناقب ابن مغازلی/ ۲۱۲ و ذخائر العقبی/ ۹۳ یافت می شود.

(۲) در «فضائل الصحابه» بیهقی، چنان که در احقاق الحق ۴/ ۳۹۴، ج ۳ بدان اشاره می کند.

عیسی بنگرد به علی بن ابی طالب نظر کند. «۱»

(۱) در کتاب مناقب «۲»- به نقل از حارث [اعور، پرچمدار علی بن ابی طالب] آمده است که گفت: به ما خبر رسید که پیامبر (ص) در میان گروهی از اصحاب خود فرموده است: علم آدم و فهم نوح و حکمت ابراهیم را نشانتان می دهم، پس زمانی نگذشت که علی بن ابی طالب رخ نمود. ابو بکر گفت: ای پیامبر! آیا یک فرد را با سه پیامبر می سنجی؟ زهی و آفرین بر این فرد، او کیست ای پیامبر؟ پیامبر (ص) فرمود: ای ابو بکر! آیا او را نمی شناسی؟ گفت: خدا و پیامبرش آگاه تر است. پیامبر فرمود: او ابو الحسن علی بن ابی طالب است. ابو بکر گفت: زهی و آفرین بر تو ای ابو الحسن و کجاست همانند تو؟

همو به نقل از علی بن ابی طالب (ع) نقل می کند که فرموده است: به خدا سوگند آیه ای

---

(۱) شیخ مظفّر در دلائل الصدق ۲/ ۵۲۰ می گوید: «در دلالت این حدیث نسبت به برتری

امیر المـؤمنین (ع) بر امت و امـامت حضـرت (ع) برایشـان، تردیـدی نیست، چه، این حـدیث دلالـت دارد بر برتری حضـرت به پیـامبران بزرگ، چـه رسـد بـه افراد عـادی ملّت هـا؟ این از آن روست که تصـریح شـده است علی (ع)، ویژگی هـایی را گرد آورده است که در میان پیامبران بزرگ پراکنده شده است، پیامبرانی که هر یک از آن ها بزرگترین فرد در نوع خود به شـمار می آمدند. در آیه مباهله و جز آن روشن کردیم که علی جز از پسر عمویش سرور پیامبران (ص) از همه پیامبران برتر است».

شیخ احمد آشتیانی در لوامع الحقائق/ ۱۱ می گوید:

«و از آن جمله است سخن پیامبر (ص) در حق علی (ع): هر که می خواهد به علم آدم و تقوای نوح و شکیبایی ابراهیم و هیبت موسی و عبـادت پیشـگی عیسـی بنگرد به علی بن ابی طـالب (ع) نظر کنـد. مقتضـای این سـخن آن است که علی (ع) از همه پیامبران گذشـته برتر است، زیرا حضرت (ع) هر یک از فضایل و کمالات را که مخصوص هر یک از این پیامبران بزرگ بوده است محقّق گردانیده و گرد آورده است و ضرورتا پس از پیامبر اکرم (ص) برترین مردم خواهد بود».

بنگرید به سخن علّامه حلّی در کشف المراد/ ۴۱۸:

نیز بنگریـد به احتجـاج حرّه دختـر حلیمه سـعدیه بـا حجّـاج پیرامون برتری امیر المؤمنین بر همه پیـامبران جز پیـامبر مـا (ص) با استدلال به قرآن در عوالم العلوم ۱۸/ ۱۸۶- ۱۹۰ و بحار ۴۶/ ۱۳۴- ۱۳۶.

(۲) مناقب خوارزمی/ ۴۵.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۹۰

نازل نشده مگر آن که می دانم در باره چه و کجا نازل شده است، (۱) و همانا خدایم قلبی به من بخشیده

آکنده از درک و زبانی پرسان. همو «۱»- به نقل از ابو عبد الرحمن سلمی آورده که گفته است: به خدا سوگند مردی از قریش را ندیده ام که کتاب خدا را بیش از علی بخواند. همو «۲»- به نقل از بختریّ نقل می کند که گفته است: علی را دیدم که در کوفه بر منبر بالا- رفت در حالی که زره رسول اللّه را بر تن داشت و شمشیر او را بر میان و عمامه حضرتش (ص) را بر سر و انگشتری حضرت ایشان (ص) را در انگشت. پس بر منبر بنشست و شکم خویش هویدا ساخت و فرمود: پیش از آن که مرا از کف دهید هر چه خواهید بپرسید که در سینه من دانش فراوان جای گرفته و این است ظرف دانش. این خیو پیامبر است و حقایقی است که حضرتش (ص) چونان بر من القا کرده که پرنده، خوراک به دهان جوجه خویش می نهد و البتّه بی هیچ وحیی که بر من نازل کرده باشد. به خدا سوگند اگر بالشی را تا کنند و من بر آن بنشینم تا برای توراتیان به توراتشان و برای انجیلیان به انجیلشان [و برای زبوریان به زبورشان] فتوا دهم چنان فتوا دهم که خداوند تورات و انجیل [و زبور] را به این سخن در آورد که: راست گفت علی، او چنان فتواتان داد که خداوند در من نازل کرده بود در حالی که شما این کتاب را می خوانید، آیا نمی اندیشید؟ «۳» و روزی فرمود: پیش از آن که مرا از دست دهید هر چه می خواهید از من بپرسید، «۴» از

---

(۱) این سخن را در مناقب خوارزمی نیافتیم، ولی

می توان آن را در استیعاب ۲/ ۳۳۴ یافت.

(۲) مناقب خوارزمی/ ۴۷.

(۳) شیخ طوسی در تلخیص الشّافی ۳/ ۲۲- ۲۳ در باره این خبر می گوید:

«مراد حضرت (ع) از این سخن آن است که من با کتاب خود آن ها با ایشان دادخواهی خواهم کرد که در آن بشارت به پیامبر ما (ص) و درستی شریعت او آمده است و لذا بر پایه آن چه کتابشان در این شریعت و احکام قرآنی اقتضا دارد بر آن ها حکومت خواهم داشت، و این خود از بهترین، بزرگترین و سترگ ترین اهداف است».

(۴) علّامه بیاضی در الصراط المستقیم ۱/ ۲۱۸ می گوید:

«اگر خداوند قدیم، هر چیز را در قرآن عظیم نهاده است و فرموده: وَ لا رَطْبٍ وَ لا یابِسٍ إِلَّا فِی کِتابٍ مُبِینٍ [انعام/ ۵۹] و روشن است که مقصود از آن نه تنها ظاهر که باطنش نیز هست، امیر المؤمنین نیز می فرماید: «بپرسید از من»، و نظایر آن و هیچ یک از صحابه و تابعان پاسخی به حضرت نداده اند. این همان است که مقصود خداوند از این سخن می باشد: وَ کُلَّ شَیْ ءٍ أَحْصَیْناهُ فِی إِمامٍ مُبِینٍ [یس/ ۱۲؛]. پس او در پرتو امامتش شایسته تر است که از جانب خداوند باشد، زیرا در حکمت الهی، مقدّم داشتن مفضول قبح دارد و علما و حکما و پیشگویان به فضل او اعتراف دارند و از امواج کوه پیکر اقیانوس وجودش، اندوخته ها برگرفته اند».

شیخ طوسی در تلخیص الشافی ۳/ ۲۲ می گوید:

«آن چه از حضرتش روایت شده که فرموده است: «پیش از آن که مرا از دست دهید هر چه خواهید بپرسید که در سینه من دانشی سترگ گرد آمده است»، سخنی است که کسی به گفتن

آن اقدام نمی کند مگر آن که به خود اطمینان دارد که به هر چه از او پرسیده شود آگاه است و الّا خویش را در معرض جهل قرار داده است که این به حضرتش (ع) زیبنده نیست».

ابن بطریق با این حدیث استدلال می کند که حضرتش (ع) از فتنه ها آگاهی داشته است و از کشتن اصحابی که در صفّین از فرمان او سر باز زدند و نیز امور دیگر چشم پوشیده است.

بنگرید به: العمده/ ۳۳۶- ۳۳۷.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۹۱

از راه های آسمانی از من بپرسید که آن ها را از راه های زمینی بهتر می شناسم.

(۱) در مسند احمد بن حنبل «۱»- آمده است که: پیامبر اکرم (ص) به فاطمه فرمود: آیا خشنود نیستی که تو را به ازدواج کسی در می آورم که در میان امّت من پیش از همه اسلام آورد و بیش از همه دانش دارد و شکیبش فزونتر از دیگران است.

(۲) از ابن عبّاس «۲»- روایت شده که گفته است: نه دهم علم به علی بن ابی طالب داده شده است و سوگند به خدا که در یک دهم باقیمانده نیز با دیگران شریک است.

---

(۱) مسند احمد بن حنبل ۵/ ۲۶.

(۲) الاستیعاب ۳/ ۱۱۰۴ با اختلاف اندکی+ کفایه الطالب/ ۱۹۷.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۹۲

(۱) از عایشه «۱»- آمده است که گفت: علی (ع) آگاه ترین مردم به سنّت است.

در مناقب ابو المؤیّد «۲»- به نقلی از ابن عبّاس آمده است که گفت: عمر بر ما خطبه خواند و گفت: علی، قاضی ترین ماست.

هشتم: اصول علوم به آن حضرت استناد دارد. (۲) ایشان بود که قواعد دین را سامان داد و احکام شریعت را روشن کرد و مطالب علوم عقلی و

نقلی را مقرّر داشت. «۳»- در فقه نیز همه فقها به حضرتش (ع) رجوع می کنند.

انتساب امامیه هم که به حضرت ایشان (ع) روشن است. امامیه، علوم خود را از ایشان می گیرند و همه احکامشان به آن حضرت و فرزندان معصومش (ع) استناد دارد.

امّا در باره حنفیّه باید گفت که اصحاب ابو حنیفه همچون ابو یوسف و محمّد و زفر همگی علوم خود را از ابو حنیفه گرفته اند که او نیز شاگرد امام صادق (ع) بوده است و امام صادق شاگرد امام باقر و باقر شاگرد زین العابدین و زین العابدین هم که نزد حسین (ع) درس خوانده بود که حسین (ع) هم نزد پدرش امیر المؤمنین (ع) شاگردی کرده بود.

شافعیّه هم که علوم خود را از شافعی گرفته اند که او هم شاگرد محمّد بن حسن یعنی شاگرد ابو حنیفه و نیز شاگرد مالك بوده است و فقه او به این دو باز می گردد. مالك هم شاگرد ربیعه الرّأی و ربیعه شاگرد عکرمه و عکرمه شاگرد عبد اللّٰه بن عبّاس و عبد اللّٰه بن عبّاس هم شاگرد علی (ع) بوده است.

خوارج هم که بزرگان و جلودارانشان از شاگردان حضرت بوده اند. پایه گذار نحو هم که کسی جز حضرتش (ع) نبوده است. حضرت به ابو الاسود دؤلی می فرماید: کلام جز سه چیز نیست: اسم و فعل و حرف. حضرت (ع) وجوه اعراب را نیز برای ابو الاسود تبیین می فرماید.

علم تفسیر هم به حضرت استناد دارد، زیرا ابن عبّاس در تفسیر شاگرد علی (ع) بوده است. وی می گوید: امیر المؤمنین (ع) تنها در تفسیر «باء» «بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ» از آغاز

---

(۱) همان، در ضمن همین حدیث.

(۲) مناقب خوارزمی/

.۴۷

(۳) همان ۱/ ۱۷- ۲۰.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۹۳

تا پایان شب برای من سخن گفت.

(۱) قواعد علم کلام را نیز حضرت (ع) مقرّر داشت و براهین آن را روشن کرد و همه مردم از خطبه های ایشان بهره برده اند و بازگشتگاه همه آن ها به حضرت ایشان (ع) است.

کارگردانان علم کلام چهار گروهند: معتزله، اشاعره، شیعه و خوارج.

انتساب شیعه که به حضرت ایشان روشن است.

معتزله هم به واصل بن عطا منتسب اند که بزرگ ایشان است. واصل، شاگرد ابو هاشم عبد اللّه بن محمّد بن حنفیه بوده و ابو هاشم نیز شاگرد پدرش و پدرش شاگرد پدر خود یعنی علی بن ابی طالب بوده است.

اشاعره هم شاگرد ابو الحسن علی بن ابی بشر اشعری بوده اند که او نیز شاگرد ابو علی جبّائی است که از مشایخ معتزله به شمار می آید.

در علم طریقت نیز همه صوفیه، خرقه را به حضرت ایشان (ع) نسبت می دهند، «۱» و اصحاب فتوّت و جوانمردی به حضرتش (ع) رجوع می کنند، زیرا به روز احد، جبرئیل از آسمان فرود آمد در حالی که ندا در می داد: نیست شمشیری مگر ذو الفقار و نیست

---

(۱) مصنّف- اعلی اللّه مقامه الشریف- نزدیک به همین معنی را در کتاب دیگر خود «کشف الحق و نهج الصدق» آورده است. شیخ مظفّر در دلائل الصّدق ۲/ ۵۲۷- ۵۲۸ در تبیین کلام مصنّف سخنانی دارد که چکیده آن چنین است:

«دانستیم که مفهوم رجوع به حضرت (ع)، آن است که ایشان اصل آن ها و پایه امورشان است، و این به معنای همسویی در همه امور نیست. طرفداران نحله های گوناگون، همگی به پیامبرانشان انتساب دارند اگر چه گمراهی بر آن ها غلبه یافته و آیین آن

پیـامبران را دگرگون کرده انـد. چنین است فرقه های مختلف مسـلمانان که به دین پیامبر اکرم (ص) منتسب هسـتند، ولی بیش ترشان فرقه هایی گمراهند که از جمله ایشان است فرقه صوفیه ... که نادانانشان گمان می برند صوفیه، همان خرقه ای است که گذشـتگانشان از اهل بیت و امیر المؤمنین (ع) سـتانده اند ... روشن شد که مقصود مصنّف- رحمه اللّه- از بیان خرقه، استشهاد به آن است در رجوع همگان به حضرت (ع)، نه این که نسبت دادن خرقه به حضرت (ع) ذاتا موجب ستاندن علم از حضرتش (ع) باشد».

ترجمه کشف الیقین ،ص:۹۴

جوانمردی مگر علی. «۱»-

(۱) روزی پیـامبر اکرم (ص)، شـاد و خوشـحال از خـانه برون شـد در حالی که می فرمود: منم جوانمرد، پسـر جوانمرد و برادر جوانمرد.

این که خود پیامبر جوانمرد است زیرا که سـرور عرب می باشـد و این که پسـر جوانمرد است از آن رو که پسـر ابراهیم، خلیل الرحمن است که در حقّش این آیه نازل شده است:

فَتًى يَذْكُرُهُمْ يُقالُ لَهُ إِبْراهِيمُ، «۲»- و ایـن کـه برادر جـوانمرد اسـت از آن روسـت که حضـرت (ص) برادر علی (ع) است که جبرئیل در حقّ او گفته است: جوانمردی نیست مگر علی.

در باره علم فصاحت هم باید گفت که حضـرت (ع)، خاستگاه و اصل این علم است که در آن به اوج رسیده است و از قلّه آن پا را فراتر نهاده است، تا جایی که پیرامون سـخنش گفته اند: زبر سـخن آفریده و زیر سـخن آفریننده است، و همه خطباء از او آموخته اند. «۳»-

نهم: این که همه صحابه در احکام به حضرت ایشان (ع) رجوع می کردند، «۴» و فتاوا را از

---

(۱) مناقب ابن غزالی/ ۱۹۷+ میزان الاعتدال ۲/ ۳۱۷+

کفایه الطالب/ ۲۷۷+ ذخائر العقبی/ ۷۴.

(۲) انبیاء/ ۶۰.

(۳) بنگرید به شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۱/ ۲۴.

(۴) علّامه بیاضی در الصراط المستقیم ۱/ ۷۹ می گوید:

«این که حضرت (ع) فرموده است: «بهترین شما نیستم»، اگر در این سخن صادق باشد فرد بهتر از او شایسته تر از او خواهد بود و اگر دروغ گفته باشد که دیگر امامت، شایسته انسان دروغگو نیست، زیرا اعتمادی به او در میان نمی باشد.

اگر بگویند: حضرت (ع) این سخن را از روی خشوع و کرامت مدح خویشتن بر زبان آورده است.

گوییم: پیامبر در این مورد از او شایسته تر بوده و نفرموده: «من به سوی شما فرستاده شدم در حالی که بهترین شما نیستم»، بل فرموده است: «من سرور فرزندان آدمم».

ابن شهرآشوب در المناقب ۲/ ۲۹- ۳۰ می گوید:

«علم حضرتش (ع) تا آنجا بر صحابه آشکار شد که به دانشش اعتراف کرده اند و به بیعت با او اقدام ورزیدند.

جاحظ می گوید: همه امّت همداستانند که صحابه، علم را از چهار تن می ستاندند: علی، ابن عبّاس، ابن مسعود و زید بن ثابت. وی می گوید: گروهی عمر بن خطاب را نیز به این جمع افزودند، ولی بعد همگی اجماع کردند که چهار تن، کتاب خدا را بیش تر از عمر می خواندند. حضرت (ع) فرمود: قرآن خوان ترین مردم، جلودار ایشان است و لذا عمر از این شمار، کنار گذاشته شد.

جماعت سپس اجماع کردند که پیامبر (ص) فرموده است: امامان باید از قریش باشند و لذا ابن مسعود و زید از شمار افکنده شدند و علی ماند و ابن عبّاس که هر دو عالم و فقیه و قرشی بودند که از میان این دو علی هم سنّ بیش تری داشت و

هم در هجرت قدیمی تر بود، پس ابن عبّاس هم از سیاهه نام ها کنار گذاشته شد و به اجماع، علی باقی ماند که به امامت حقّانیت بیش تری داشت».

شیخ مظفّر در دلائل الصّدق ۲/ ۵۲۷- ۵۳۰ می گوید:

«تردیدی نیست که همگان به حضرتش (ع) رجوع می کرده اند و از او فتوا می جسته اند، به ویژه در مسائل پیچیده ای که بدان ره نمی یافته اند و کسی را نمی شناخته اند که در این مسائل، راه حلّی پیش نهد، و این نبوده است مگر آن که فضل حضرتش (ع) برایشان ظهور یافته بود و شخص افضل، حقّانیت بیش تری به امامت دارد ... و پیش تر روشن شد که امام منزلتش بزرگ تر و شأنش والاتر از آن است که به علم عوام نیازی داشته باشد».

بنگرید به: الغدیر ۷/ ۱۰۶- ۱۰۹ و قواعد المرام/ ۱۸۴.

از نکات ظریف در این باب سخنی است که در شرح حال علّامه محمّد بن اسعد جلال الدین دوانی آمده است. او از نواده گان ابو بکر بود و از همین رو «صدّیقی» نامیده می شد. او به هنگام نگارش حاشیه اش بر کتاب شرح تجرید با خود اندیشید که اگر جدّش صدّیق زنده بود بسیاری از دقایق فلسفی این متن و حاشیه را درک نمی کرد و همین موجب گشت که وی به تشیّع گرود.

بنگرید به: الرسائل المختاره از علّامه دوانی، ص ۲۴.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۹۵

او می آموختند و در حل مشکلات به حضرت (ع) پناه می بردند.

علی (ع) بسیاری از داوری های عمر را نمی پذیرفت. یک بار عمر دستور سنگسار کردن زنی حامله را که زنا کرده بود صادر کرد، ولی علی (ع) او را از این کار بازداشت و

ترجمه کشف الیقین ،ص:۹۶

فرمود: اگر تو بر این زن تسلّطی

دارد بر آن چه در شکم دارد اختیاری نداری، بگذار تا بار خود را بنهد و طفلش را شیر دهد. عمر پذیرفت و گفت: اگر علی نمی بود هر آینه عمر هلاک شده بود. «۱»-

(۱) زنی را نزد عمر آوردند که شش ماه بود وضع حمل کرده بود و عمر دستور سنگسار او را داد، ولی علی (ع) او را از این کار بازداشت. عمر، سبب را جویا شد. علی فرمود: خداوند می فرماید: وَ حَمْلُهُ وَ فِصالُهُ ثَلاثُونَ شَهْراً. سپس می فرماید: وَ الْوالِداتُ یُرْضِعْنَ أَوْلادَهُنَّ حَوْلَیْنِ کامِلَیْنِ، پس باقی ماند شش ماه مدّت حاملگی. پس عمر دست از آن زن بداشت و گفت: اگر علی نمی بود هر آینه عمر هلاک می شد. «۲» زن دیوانه ای را نزد عمر آوردند که زنا کرده بود و حامله گشته بود و عمر دستور سنگسار او را صادر کرد. علی به او فرمود: آیا نشنیده ای آن چه را که پیامبر فرموده؟ عمر گفت: چه فرموده است؟ علی گفت: پیامبر فرموده است: قلم محاسبه الهی از سه کس برگرفته شده است: از دیوانه تا به هوش آید، از نوجوان تا به درک رسد، از خواب تا بیدار شود.

راوی می گوید: عمر دست از آن زن برداشت «۳»- [و گفت: اگر علی نمی بود هر آینه عمر هلاک می شد.]

(۳) روزی عمر خطبه خواند و گفت: هر که در کابین دخترش دست بالا- بگیرد او را در بیت المال قرار داده است. زنی برخاست و به او گفت: چگونه ما را باز می داری از امری که خداوند تبارک و تعالی در کتابش آن را به ما ارمغان کرده است: وَ آتَیْتُمْ إِحْداهُنَّ قِنْطاراً فَلا تَأْخُذُوا مِنْهُ

شَيْئاً «۴»-؟ کسی گفت: همه مردم حتّی زنان پرده نشین از عمر فقیه ترند. «۵»-

(۴) روزی زنی را نزد عمر آوردند که به زنا نسبت داده شده بود. عمر دستور داد آن زن را سنگسار کنند. پس علی به آن زن برخورد و پرسید: داستان این زن چیست؟ گفتند:

---

(۱) ذخائر العقبی/ ۱۸.

(۲) مناقب خوارزمی/ ۵۷.

(۳) همان/ ۴۸.

(۴) نساء/ ۲۰؛ و اگر او را قنطاری مال داده اید نباید چیزی از او بازستانید.

(۵) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۱/ ۶۱+ التفسیر الکبیر ۱۰+ ۱۳+ الدر المنثور ۲/ ۱۳۳.

دستور داده شده سنگسار شود علی (ع) او را بازستاند و به عمر فرمود: دستور سنگسار او را داده ای؟ عمر گفت: آری، زیرا نزد من به تبهکاری اعتراف کرده است.

حضرت فرمود: شاید به سرش داد کشیده ای یا ترسانده ایش [یا تهدیدش کرده ای؟].

عمر گفت: چنین بوده است. حضرت (ع) فرمود: آیا نشنیده ای که پیامبر (ص) می فرمود:

«اگر کسی پس از اعمال ناگواری اعتراف کند حدّی بر او نیست»؟ پس اقراری نیست برای کسی که به بندش کشیده ای یا به زندانش افکنده ای یا تهدیدش کرده ای. پس عمر راه را بر آن زن بگشود و سپس گفت: ناتوانند زنان از اینکه همچون علی بن ابی طالب را بزایند، اگر علی نمی بود هر آینه عمر هلاک می شد. «۱»- (۱) در مناقب ابو المؤید آمده است: «۲»- عمر بر مردم خطبه خواند و گفت: اگر شما را از آن چه خوب می دانید به آن چه بد می شمارید روی آور کنیم چه خواهید کرد؟ همه خاموش ماندند. او این سخن را سه بار بگفت: پس علی (ع) به او فرمود: در این هنگام از تو می خواهیم

توبه کنی، اگر توبه کردی توبه ات را می پذیریم. عمر گفت: و اگر توبه نکنم؟ حضرت (ع) فرمود: در این صورت سر از تنت جدا می کنیم. عمر گفت: سپاس مر خدای را که در میان این امّت کسی را قرار داد که هر گاه به کژی رفتیم کژی مان را راست گرداند.

(۲) سعید بن مسیّب می گوید: از عمر شنیدم که می گفت: بار خدایا! در حالی که علی زنده نیست مرا با مشکلی تنها مگذار. «۳»-

(۳) جابر گوید: عمر می گفت: اصحاب محمّد (ص) هجده ویژگی داشتند که سیزده تای آن به علی اختصاص داشت و ما در پنج تای باقیمانده شریک بودیم. «۴»-

(۴) [ابن عبّاس] می گوید: علم، شش ششم (۶/ ۶) است که پنج ششم (۵/ ۶) از آن علی [بن ابی طالب] است و یک ششم (۱/ ۶) باقیمانده، از آن همه مردم و در یک ششم باقیمانده نیز

---

(۱) مناقب خوارزمی/ ۳۸.

(۲) همان/ ۵۲.

(۳) همان/ ۵۱.

(۴) همان/ ۵۲، و نظیر همین سخن در صفحه ۲۳۸ آمده است.

با ما شریک است که در همین قسمت هم او از ما داناتر می باشد «۱»- و اخبار در این مورد بیش از آن است که شماره شود.

(۱) دهم: اینکه حضرت (ع) پس از رحلت پیامبر (ص)، پیش از هر کس دیگر به گردآوری قرآن پرداخت.

(۲) ابو المؤید «۲»- به اسناد خود که به علی (ع) می رسد گفته است که حضرت (ع) فرمود:

چون پیامبر اکرم (ص) رحلت کرد سوگند خوردم ردا از دوش بر ننهم تا زمانی که قرآن را گرد آورم، پس ردا از دوش برننهادم تا آن هنگام که قرآن را جمع آوری کردم. حضرت (ع) تفسیر

قرآن را به مردم آموخت و در این میان ابن عبّاس از دیگر مردم بیش تر بهره داشت.

(۳) یازدهم: مسائل شگفت آن حضرت (ع) که گواه کمال دانش او و فضل سرشار حضرت ایشان (ع) است: (۴) از آن جمله می باشد که: روزی دو نفر نزد ایشان آمدند و اظهار داشتند که در راهی می رفته اند. با یکی از آن ها پنج گرده نان و با دیگری سه گرده نان بوده است. همین که به خوردن مشغول شدند شخص سومی به آن ها پیوسته و با آن ها به خوردن پرداخت، پس چون از خوردن فارغ شدند آن مرد سوم در عوض هم خوراک شدن با آن دو، هشت درهم به ایشان داده است، آن که گرده نان بیش تر داشته پنج درهم طلب کرده، ولی آن که گرده نان کمتر داشته این تقسیم را نپذیرفته است.

دعوا نزد علی (ع) بردند. حضرت (ع) به آن که صاحب گرده نان کمتر بود فرمود:

دوستت به انصاف سخن گفته است. آن مرد گفت: من جز حقّم را که بیش از سه درهم است نمی ستانم و من خواهان تلخی حقّم. حضرت (ع) فرمود: اگر چنین است به تو یک درهم می رسد، زیرا هر یک از شما دو گرده و یک سوم گرده نان خورده است، پس آن چه از نان تو باقی می ماند یک سوم گرده است که آن مرد سوم آن را خورده است، در حالی که همان مرد از نان دوست تو دو نان و یک سوم نان خورده است، پس برای هر سه یک از گرده نان، یک درهم تعلّق می گیرد. «۳»-

---

(۱) همان/ ۴۸. در همین صفحه، حدیث مشابه دیگری نیز یافت

می شود.

(۲) همان/ ۴۹.

(۳) الاستیعاب ۲/ ۴۶۲.

(۱) نیز از آن جمله است که زنی بر زن دیگر سوار شد و زن سومی نیشتری بر زن زیرین زد که در نتیجه آن، زن سوار بیفتاد و بمرد. حضرت (ع) حکم کرد دو سوم دیه را زن نیشتر زننده و زن زیرین بپردازند، زیرا این دو موجب مرگ آن زن شده بودند و یک سوم باقیمانده را هم به سبب آن که زن مرده بیهوده سوار زن دیگر شده بود حذف کرد. این داوری حضرت (ع) را پیامبر (ص) تصویب کرد. «۱»-

(۲) نیز از آن جمله است که کنیزی میان دو نفر مشترك بود و این دو در یک طهر با آن کنیز نزدیکی کردند و او حامله گشت و وضع، مشکل شد و دعوا نزد حضرتش آوردند.

حضرت (ع) به قرعه حکم کرد و پیامبر (ص) نظر حضرتش (ع) را صائب دانست و فرمود: سپاس خدایی را که در میان ما اهل بیت کسی را قرار داد که بر پایه سنّتهای داود (ع) حکم می کند. مقصود حضرت (ص) از این سخن قضاوت، در پرتو الهام بود. «۲»-

(۳) نیز از آن جمله است که: گاوی درازگوشی را بکشت و صاحبان آن دو دعوا نزد ابو بکر بردند. وی گفت: چهارپایی چهارپای دیگری را کشته است و بر صاحب آن چیزی تعلّق نمی گیرد. آن دو سپس نزد عمر رفتند و او نیز همچون ابو بکر حکم کرد، و بدین ترتیب دعوا نزد علی (ع) بردند. حضرت (ع) فرمود: اگر گاو به هنگام خواب درازگوش بر او وارد شده باشد باید صاحب گاو بهای درازگوش را به صاحب

آن بپردازد و اگر درازگوش به هنگام خواب گاو بر او وارد شده باشد و گاو هم او را کشته باشد غرامتی بر صاحب گاو نیست. پیامبر اکرم (ص) به آن دو فرمود: علی بن ابی طالب به حکم خداوند عزّ و جلّ میانتان داوری کرده است. «۳» «۴»

---

(۱) این حدیث را در «قضاء امیر المؤمنین» از شوشتری/ ۳۳ به نقل از ارشاد مفید- رحمه اللّه- و التهذیب و الفقیه و در «احقاق الحق» ۸/ ۸۶ به نقل از سنن الکبری و جز آن روایت کرده است.

(۲) مسند احمد بن حنبل ۴/ ۳۷۳، احقاق الحق ۸/ ۴۹ و «قضاء امیر المؤمنین» از شوشتری/ ۱۶۵، که در آن ها کنیز میان سه نفر مشترک بوده نه دو نفر.

(۳) ینابیع المودّه/ ۷۶. نویسنده، آغاز حدیث را خلاصه کرده است.

(۴) علامه بیاضی در ذیل این خبر در صراط المستقیم ۲/ ۱۳ می گوید:

«ببینید فراوانی علم حضرت (ع) و جهل آن دو را و این که چگونه پیامبر از این دو خصم می خواهد از علی پرسش کنند چنان که به جهل ابو بکر و عمر نیز هشدار می دهد.

(۱) از آن جمله است که: دو زن نزد حضرتش آمدند که کودکی همراه خود داشتند و هر یک آن کودک را برای خود ادّعا می کرد. حضرت (ع) آن دو را اندرز داد ولی هیچ یک از آن دو از ادّعای خود باز نگشت. حضرت فرمود: ای قنبر! شمشیر را بیاور. آن دو گفتند:

تو را با شمشیر چه کار؟ حضرت فرمود: کودک را دو نیم می کنم و هر نیم را به هر یک از شما دو نفر می دهم. یکی از آن

دو خشنود شد، ولی دیگری فریاد زد و گفت: ای امیر المؤمنین! اگر ناگزیر باید چنین کنی پس کودک را به این زن ده. حضرت (ع) دانست که این کودک فرزند اوست و آن زن دیگر را که خشنود شده بود حقّی در آن نیست و کودک را تسلیم زن دوم کرد. پس آن زن دیگر بازگشت در حالی که باطل خود را حق ادّعا می کرد. «۱»-

(۲) از آن جمله است که: خانه ای بر سر جماعتی ویران شد و از این خانه دو کودک جان سالم به در بردند که هر یک ادّعا می کرد مالک دیگری است. حضرت دستور داد سر آن دو را از روزنه ای بیرون آورند. سپس گفت: ای قنبر! شمشیر را برهنه کن، و به او اشاره کرد مادامی که دستور نداده است حرکتی نکند. سپس گفت: ای قنبر! گردن برده را بزن.

پس یکی از آن دو گریخت و دیگری باقی ماند، و بدین ترتیب گریزنده به حق بازگشت و اعتراف کرد که او برده است.

(۳) از آن جمله است که: مردی را که میگساری کرده بود نزد ابو بکر بردند و ابو بکر تصمیم گرفت بر او حدّ جاری کند. آن مرد گفت: من شراب نوشیده ام، ولی از حرمت آن آگاهی نداشته ام، زیرا در میان قومی بزرگ شده ام که آشامیدن شراب را روا می شمارند.

پس مسأله بر ابو بکر دشوار شد و ندانست چگونه داوری کند، لذا حکم آن را از علی (ع) جویا شد. حضرت (ع) فرمود: دو مسلمان مورد اعتماد را گسیل دار تا در مجالس مهاجران و انصار بگردند و در میان آن ها ندا دهند که آیا در میان

آن ها کسی هست که دو

---

(۱) این حدیث در «قضاء امیر المؤمنین»/ ۱۳ به نقل از ارشاد روایت می شود.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۱۰۱

مسلمان معتمد آیه تحریم را بر آن ها خوانده باشند یا آن را به اطّلاع رسول اللّه (ص) رسانده باشند؟ اگر دو مرد از میان آن ها گواهی دادند بر او حدّ جاری کن و اگر کسی بدان گواهی نداد به توبه اش وادار و راه بر او بگشای. ابو بکر چنین کرد و هیچ یک از مهاجران و انصار گواهی نداد که آیه تحریم [شراب] را بر او خوانده است یا این مطلب را به آگاهی رسول اللّه (ص) رسانده است، پس ابو بکر او را به توبه واداشت و راه بر او گشود.

(۱) از آن جمله است که: از ابو بکر در باره آیه وَ فاكِهَةً وَ أَبًّا پرسش کردند و از مفهوم کلمه «أبّ» از او پرسیدند. او گفت: کدام آسمان بر من سایه افکند و کدام زمین مرا بر خود حمل کند اگر چیزی را در کتاب خدا بگویم که از آن آگاهی ندارم. مفهوم فاکهه را می دانیم، امّا در مفهوم کلمه «أبّ» خدا آگاه تر است. این سخن به امیر المؤمنین (ع) رسید.

حضرت فرمود: سبحان اللّه! آیا نمی داند که «أبّ» همان علف و چراگاه است و خداوند آن را بیان کرده تا نعمت هایی را که به بندگانش داده به ایشان بشناساند؛ نعمتهایی که خود را با آن احیا می کنند و وجودشان وابسته بدان است. «۱»-

(۲) از آن جمله است که: از ابو بکر پیرامون مفهوم «کلاله» پرسش شد. ابو بکر گفت: من در این باره رأی خودم را خواهم گفت، اگر به صواب رفتم

که از خداست و اگر خطا کردم از شیطان. خبر به امیر المؤمنین (ع) رسید و فرمود: چه چیز او را در این جا از نظر شخصی بی نیاز کرده است. آیا نمی داند که «کلاله» همان برادران و خواهران هستند از یک پدر و مادر یا تنها از پدر و یا تنها «۲»- از مادر «۳»؟

---

(۱) این خبر در «قضاء امیر المؤمنین»/ ۱۱۵ به نقل از ارشاد مفید/ ۱۰۷ روایت شده است.

(۲) این خبر را در «قضاء امیر المؤمنین»/ ۱۱۵ به نقل از ارشاد مفید روایت کرده است.

(۳) شیخ طوسی در تلخیص الشافی ۳/ ۱۸۷ می گوید:

«از خدشه هایی که بدو وارد شده است این است که گفته اند: او [ابو بکر] از احکام شریعت آگاهی زیادی نداشت تا جایی که نمی دانست شیوه زبان کدام است و در احکام، نظر شخصی می داد و دلیل گواه بطلان آن است، [تلخیص الشافی ۱/ ۱۱۴- ۱۱۸].

«همه این ها گواه آن است که او شایستگی امامتی را ندارد که- چنان که گفتیم- آگاهی از همه احکام شرع از شرایط آن است»، [تلخیص الشافی ۱/ ۲۴۳]. آن چه از اشاره به اعتراف او نقل شد فراوان است، همچون این سخن که: از او در باره «کلاله» پرسیدند-: «در باره آن نظر شخصی خودم را می گویم ...» [تلخیص الشافی ۲/ ۹].

نیز بنگرید به: خلاصه عبقات الانوار ۳/ ۱۸۹- ۱۹۰.

(۱) از آن جمله است که: مردی از دانشمندان یهود نزد ابو بکر آمد و به او گفت: تو جانشین پیامبر این امّتی؟ گفت: آری. گفت: ما در تورات خوانده ایم که جانشینان انبیا آگاه ترین فرد ملّتهای ایشان هستند. پس به آگاهی من برسان که خدا

کجاست؟ در آسمان یا در زمین؟

ابو بکر گفت: او در آسمان و بر عرش است. یهودی گفت: کدام سرزمین از وجود او تهی است، زیرا بر اساس این سخن او باید در مکانی باشد و در مکانی نباشد. ابو بکر به او گفت: این سخن زندیقان است. از من دور شو که در غیر این صورت تو را خواهم کشت. آن دانشمند یهودی در حالی که اسلام را مسخره می کرد برفت. امیر المؤمنین (ع) با او برخورد کرد و فرمود: بر آنچه از او پرسیدی و نیز پاسخی که به تو داد آگاهی یافتم.

ما می گوییم: خداوند سبحان، کجایی را در هر جا که خواهد نهد، پس جایی برای او نیست و اجلّ از آن است که مکانی او را در بر گیرد، در حالی که او در هر مکانی حضور دارد آن هم بی هیچ تماس و مجاورتی. بر هر چه در زمین می گذرد آگاهی دارد و هیچ چیز در آن از تدبیر الهی بیرون نیست. اینک به تو می گویم آن چه را که در کتاب های شما آمده است و سخنان مرا تأیید می کند. اگر دانستی بدان ایمان می آوری؟ یهودی گفت: آری.

حضرت (ع) فرمود: در برخی از کتاب های شما آمده است که روزی موسی بن عمران (ع) نشسته بود که فرشته ای از مشرق بیامد و موسی (ع) بدو گفت: از کجا می آیی؟ گفت: از نزد خداوند عزّ و جلّ. سپس فرشته ای از مغرب نزد او بیامد. موسی از او پرسید: از کجا می آیی؟ او پاسخ داد: از نزد خداوند عزّ و جلّ. سپس فرشته دیگری آمد [موسی گفت: از کجا می آیی؟] [گفت: از آسمان هفتم نزد

تـو می آیـم، از نزد خداونـد تبـارک و تعـالی و سـپس فرشـته دیگری نزد او آمـد] و گفت: من از زمین زیرین هفتم از بارگـاه خداوند نزد تو

ترجمه کشف الیقین ،ص:۱۰۳

می آیم. پس موسی گفت: پاک است خدایی که هیچ مکانی از او خالی نیست و در هیچ جایی نزدیکتر از جایی قرار ندارد.

یهودی گفت: گواهی می دهم که این همـان حق است و تو در مقـام پیـامبرت حقّانیت بیش تری از آن کسـی داری که بر آن چیرگی یافته است. «۱»-

(۱) از آن جمله است که: قدامه بن مظعون شـراب نوشـید و عمر تصـمیم گرفت بر او حدّ جاری کند. قدامه به او گفت: حدّ بر من واجب نیست زیرا خداونـد می فرمایـد: لَیْسَ عَلَی الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ جُناحٌ فِیما طَعِمُوا [إِذا مَا اتَّقَوْا وَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ] «۲»-.

پس عمر از جاری کردن حدّ بر او چشم پوشید. این خبر به امیر المؤمنین (ع) رسید، پس نزد عمر رفت و چشم پوشی از جاری کردن حدّ را بر او ناپسند دانست و عمر هم با آوردن این آیه عذر آورد.

امیر المؤمنین (ع) فرمود: قـدامه از مصادیق این آیه نیست. کسانی که ایمان آورده انـد و شایسـته عمل کرده اند حرام را حلال نمی شمارند، پس او را باز گردان و از آن چه گفته به توبه اش وادار. اگر توبه کرد حدّ بر او جاری کن و اگر توبه نکرد او را بکش که از اسـلام خارج شـده است. عمر از غفلت بیرون آمد ولی نمی دانست حدّ او چه قدر است. پس به امیر المؤمنین (ع) گفت: به من بگو حدّ او چه قدر است؟ حضرت (ع) فرمود: آشامنده شراب

هر گاه آن را بیاشامد مست می شود و هر گاه مست شد بیهوده سخن می گوید و هر گاه بیهوده سخن بگوید دروغ می بندد. عمر حدّ او را هشتاد تازیانه معلوم کرد. «۳»-

(۲) از آن جمله است که: عمر زنی را احضار کرد که با مردان نزد خود سخن می گفت پس چون پیک عمر بدو رسید بترسید و به هراس افتاد و بچّه اش را سقط کرد و جنینش در آغاز کار بر زمین افتاد. عمر، صحابه را گرد آورد و در باره حکم این مسأله از ایشان پرسش کرد. آن ها گفتند: به نظر ما تو قصد تأدیب داشته ای و بر تو چیزی نیست. پس به امیر المؤمنین (ع) گفت: نظر تو چیست ای ابا الحسن؟ حضرت (ع) فرمود: اگر این

---

(۱) ارشاد مفید/ ۱۰۸.

(۲) مائده/ ۹۳، بر آنان که ایمان آورده اند و عمل صالح کرده اند در آنچه می چشند گناهی نیست.

(۳) ارشاد مفید/ ۱۰۹.

جماعت از نزدیکان تو بوده اند که نیرنگ کرده اند و اگر در آن اندیشیده اند کوتاهی کرده اند و دیه بر عاقله توست، زیرا کشتن کودک خطایی بوده است که به تو مربوط می شود. عمر گفت: به خدا سوگند از میان آن ها تو برای من خیرخواهی کردی. به خدا نمی روم مگر آن که مقدار دیه را بر بنی عدی معلوم کنی. امیر المؤمنین هم چنین کرد. «۱»-

(۱) از آن جمله است که: پیرمردی در زمان خلافت عثمان زنی را به عقد خود درآورد.

پیرمرد گمان برد که با زن پیوندی برقرار نکرده است و لذا بارداری او را انکار کرد. مسأله بر عثمان مشتبه شد و از زن پرسید آیا پیرمرد او را ازاله بکارت کرده

است و آیا او باکره بوده است؟ زن پاسخ داد خیر. عثمان دستور داد بر آن زن حدّ جاری کنند.

امیر المؤمنین (ع) این کار را ناشایست شمرد و گفت: شاید پیرمرد از آن زن بهره ای برده و منی خویش را بدون آن که ازاله بکارت کند در فرج زن ریخته است. پس از پیرمرد بپرسید. پیرمرد پاسخ داد: مرداب خویش را بی آنکه ازاله بکارت کنم و با او بیامیزم در فرجش می ریختم. امیر المؤمنین (ع) فرمود: زن از او حامله شده و فرزند هم فرزند اوست و من کیفر او را نابجا می دانم. «۲»-

(۲) از آن جمله است که: زنی کودکی را زایید که بر یک ران، دو سر داشت و دو بدن. مسأله بر آن ها مشتبه شد و به امیر المؤمنین (ع) پناه بردند. حضرت (ع) فرمود: او را به هنگام خواب زیر نظر گیرید و در این زمان یکی از دو بدن و دو سر را از خواب بیدار کنید. اگر هر دو سر و هر دو بدن با هم بیدار شدند، این هر دو یک نفر است و اگر یکی از آن دو بیدار شد و دیگری خواب باقی ماند، این دو، دو نفر هستند و حقّ آن ها از ارث، حقّ دو نفر است. «۳»-

(۳) از آن جمله است که: حضرت حکم زاویه منفرجه را با شمارش اضلاع روشن کرد، «۴»- (۴) و از آن جمله است احکام تبهکاران. شافعی می گوید: ما احکام مشرکان را از پیامبر (ص)

---

(۱) همان/ ۱۱۰.

(۲) همان/ ۱۱۳.

(۳) همان/ ۱۱۴.

(۴) همان/ ۱۱۵.

آموختیم و احکام تبهکاران را از علی بن ابی طالب (ع). مسائل شگفت این

زمینه از شماره بیرون است. «۱»-

(۱) دوازدهم: این که حضرت (ع) با علمای زمان خویش به رقابت پرداخته به آن ها دستور داده است هر چه می خواهند از حضرتش پرسش کنند، و بارها فرموده است: بپرسید از من پیش از آن که از دستم دهید. «۲»-

(۲) حضرت (ع) در حالی که آه می کشید به کمیل بن زیاد فرمود: در این جا علمی فراوان نهفته است- و با دست به سینه اش اشاره کرد-، اگر برای این علم حاملانی بیابم. آری، زمین از قائم خدا که حجّت بر بندگان است خالی نمی ماند و این قائم یا ظاهر و آشکار است یا هراسان و پوشیده، تا بدینسان حجّت ها و دلایل الهی بطلان نپذیرد. «۳»-

(۳) حضرت (ع) در یکی از خطبه های خود می فرماید: ای مردم! بر شما باد پیروی و شناخت کسی که به ناشناختن او معذور نخواهید بود. پس علم همان است که آدم و همه پیامبران برتر تا محمّد خاتم الأنبیاء، فرود آورده اند. پس کجا سرگردان و حیرانید و به کجا می روید؟

مبحث سوم: خبر دادن از غیب.

(۴) از دیگر فضایل نفسانی علی (ع) خبر دادن ایشان از امور غیبی بود و این برای هیچ یک از امّت محمّد (ص) میسّر نشده است.

(۵) از آن جمله است که روزی علی (ع) خطبه می خواند و در خطبه خود فرمود: بپرسید از من پیش از آن که از دستم دهید، به خدا سوگند از امروز تا روز رستخیز از من نخواهید پرسید در باره صد کس که گمراه می کنند و صد کس که هدایت می کنند مگر آن که من به آگاهی شما می رسانم کیست خواننده و راننده آن.

پس مردی برخاست و گفت:

به من بگو در

سر و ریش من چند رشته موی است؟

حضرت (ع) فرمود: به خدا سوگند حبیب من رسول اکرم (ص) پیرامون پرسش تو با

---

(۱) کتاب الامّ ۴/ ۲۳۳، باب الخلاف فی قتال اهل البغی.

(۲) نهج البلاغه/ ۲۸۰، خطبه ۱۸۹.

(۳) همان/ ۴۹۷، و از سخنان حضرت به کمیل بن زیاد نخعی با شماره ۱۴۷.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۱۰۶

من سخن گفته است. بر سر هر رشته ای از موی سر تو فرشته ای است که بر تو لعن می فرستد و بر سر هر رشته ای از موی ریش تو شیطانی است که تو را برمی انگیزد و تحریک می کند، و این که در خانه خود بزی داری که فرزند رسول خدا (ص) را خواهد کشت، و اگر- چه آن چه پرسیدی برهانی دشوار دارد ولی باز هم به تو خبر می دادم و دلیل آن هم، چیزی بود که در باره خود تو و بزت پیشگویی کردم. فرزند او در آن هنگام کودک خردی بود، و چون بر حسین آن گذشت که گذشت فرزند او کشتن حسین را بر عهده گرفت. «۱»-

(۱) و از آن جمله است سخن طلحه و زبیر هنگامی که از حضرت (ع) اجازه خواستند تا به عمره روند و حضرت (ع) فرمود: [به خدا سوگند آن دو آهنگ عمره ندارند] و می خواهند راه بصره را در پیش گیرند و خداوند تبارک مکر آن دو را باز خواهد گرداند و مرا به وسیله این دو به پیروزی خواهد رساند، «۲»- و مسأله همان گونه شد که حضرت (ع) فرموده بود.

(۲) و از آن جمله است سخن حضرت (ع) در حالی که برای گرفتن بیعت جلوس کرده بود: از سوی کوفه هزار مرد

به سوی شما بیایند که نه یکی کم باشند و نه یکی فزون که تا دم مرگ با من بیعت خواهند داشت.

ابن عبّاس می گویـد: هراس مرا فرا گرفت که مبادا شـمار جماعت، کم یا بیش تر از این عدد باشد و همچنان در خود فرو رفته بودم و آن ها را می شمردم، پس شماره به نهصد و نود و نه نفر رسید و دیگر آمدن جماعت قطع شد و من در اندیشه بودم که ناگاه شخصی را دیدم که به سوی ما می آید. آری، او اویس قرنی بود که با آمدنش عدد، کامل شد. «۳»-

(۳) و از آن جمله است پیشگویی کشـته شدن ذو الثدیه از خوارج. پس هنگامی که خوارج کشته شدند حضرت (ع) جنازه او را در میان کشتگان جستجو می کرد و می فرمود: به خدا سوگند نه دروغ گفته ام و نه به من دروغ گفته اند تا آن که جنازه او را در میان کشتگان بیافت

---

(۱) ارشاد مفید/ ۱۷۴+ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۱۰/ ۱۴.

(۲) همان/ ۱۳۱+ تذکره الخواص ابن جوزی/ ۶۲.

(۳) همان/ ۱۶۶.

و پیراهنش را بدریـد و در کتفش غـدّه ای یـافت همچـون سـینه زنـان کـه بر روی آن مـوی روییـده بـود، اگر این غـدّه را می کشیدند کتف هم با او کشیده می شد و اگر آن را رها می کردند غدّه هم با آن رها می شد.

(۱) و از آن جمله است آن چه جنـدب بن عبیـد اللّه ازدیّ روایت کرده می گویـد: سواری نزد امیر المؤمنین (ع) آمد و عرض کرد: جماعت از نهر گذشـته انـد. حضـرت (ع) فرمود: هرگز آن ها از نهر عبور نکرده انـد. آن مرد گفت: چنین است، به خدا سوگند آن ها

از نهر گذشته انـد. حضـرت فرمود: خیر، آن ها از نهر نگذشـته انـد. مرد دیگری آمد و خبر از عبور آن ها از نهر داد و گفت: پیش از آن که بیـایم در این سوی نهر پرچم هـا و تجهیزات آن هـا را دیـدم. حضـرت (ع) فرمود: به خـدا سوگنـد آن ها چنین نکرده اند و آن جا کشتارگاه ایشان خواهد بود. جندب می گوید: با خود گفتم اگر امر چنان باشد که این جماعت می گویند نخستین کسـی خواهم بود که بـا علی به ستیز برمی خیزد و اگر چنـان باشـد که علی گویـد در جنـگ در کنـار او باقی خواهم ماند. سپس به همراه حضرت (ع) به سوی ستون های نظامی رفتیم و دیدیم وضع چنان است که حضرت (ع) فرموده بود. «۱»-

(۲) و از آن جمله است پیشگویی حضـرت (ع) نسبت به کشـته شـدن خـویش. حضـرت فرمـود: به خـدا سوگنـد این از این خونرنگ خواهد شد و با دست اشاره به سر و ریشش کرد. «۲»-

(۳) و از آن جمله است پیشگویی حضـرت (ع) نسبت به بر صلیب کشاندن جویریه بن مسهّر پس از قطع دو دست و دو پایش. پس زیاد در روزگار معاویه دو دست و دو پای او را قطع کرد و او را بر صلیب کشید. «۳»-

(۴) و از آن جمله است پیشگویی حضـرت (ع) نسـبت به مصـلوب شـدن میثم تمّار و مجروح کردن او با سر نیزه در حالی که دهمین نفر خواهد بود و بر سر در عمرو بن حریث

---

(۱) این حـدیث را در احقاق الحق ۸/ ۸۸ و ۹۲ به نقـل از کامل ابن اثیر ۳/ ۱۷۴ و الفخری طقطقی/ ۷۹ روایت کرده است. نیز همین حدیث

در مروج الذهب ۲/ ۴۰۵- ۴۰۶ یافت می شود.

(۲) ارشاد مفید/ ۱۶۸+ مقاتل الطالبیین/ ۳۱+ اسد الغابه ۴/ ۳۵.

(۳) همان/ ۱۷۰+ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۲/ ۲۹۱.

قرار دارد. پس حضرت (ع) درخت نخلی را که میثم بر تنه آن به صلیب کشیده شد به میثم نشان داد و میثم نزد آن نخل می آمد و در کنار آن نماز می گزارد و به عمرو بن حریث می گفت: من همسایه تو هستم پس نیکو همسایه داری کن. «۱»- و از آن جمله است پیشگویی حضرت (ع) به این که دو دست و دو پای رشید هجری قطع می گردد و بر صلیب کشیده می شود که چنین هم شد. «۲»- مدّتی بعد عبید اللّٰه بن زیاد او را در همین موضع بر صلیب کشید و با سر نیزه مجروحش ساخت.

(۱) و از آن جمله است پیشگویی حضرت (ع) به این که حجّاج کمیل بن زیاد را خواهد کشت و همان شد که حضرت (ع) فرموده بود. «۳»-

و از آن جمله است پیشگویی این که حجّاج قنبر را خواهد کشت. روزی حجّاج گفت:

دوست دارم به مردی از اصحاب ابو تراب دست یابم و با ریختن خون او به خدا تقرّب جویم. به او گفته شد: ما کسی را جز قنبر غلام علی نمی شناسیم که با او همراهی بیش تری داشته باشد. حجّاج قنبر را حاضر کرد و گفت: از دینش تبرّی بجوی. قنبر گفت:

اگر من از دین او تبرّی جستم تو مرا به دین دیگری بهتر از دین او راهبر می شوی؟ حجّاج گفت: من کشنده تو هستم. کدام گونه کشته شدن نزد تو محبوب تر است؟ قنبر گفت: آن

را به اختیـار تو گـذاردم. حجّاج گفت: چرا؟ قنبر گفت: زیرا تو مرا نمی کشـی مگر به شـیوه ای که خود تو بـدان شـیوه کشـته خواهی شـد و امیر المؤمنین (ع) به من پیش تر خبر داده است که مرگ من به شـیوه ذبح خواهد بود سـتمگرانه و به دور از هر حقّی. حجّاج دستور داد او را ذبح کنند. «۴»-

(۲) از آن جمله است که مردی نزد امیر المـؤمنین (ع) آمـد و عرض کرد: ای امیر المؤمنین! من از وادی القری گـذر می کردم که دیـدم خالـد بن عرفطه در آن جا مرده است. برای او طلب آمرزش کن. امیر المؤمنین (ع) فرمود: او نمرده و نخواهـد مرد تا آن که لشکر گمراهی

---

(۱) همان/ ۱۷۰+ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۲/ ۲۹۲.

(۲) همان/ ۱۷۱+ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۲/ ۲۹۴.

(۳) همان/ ۱۷۲+ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۱۷/ ۱۴۹.

(۴) همان/ ۱۷۳+ احقاق الحق+ ۸/ ۱۶۲، به اختصار از مناقب مرتضوی/ ۲۵۱.

را فرماندهی کند در حالی که حبیب بن حمار پرچمدار اوست. «۱»- مردی از پای منبر برخاست و گفت: ای امیر المؤمنین! من شیعه و دوسـتدار تو هستم. حضرت (ع) فرمود: تو کیستی؟ گفت: من حبیب بن حمارم. حضرت (ع) فرمود: مباد که بر او حمله کنی، ولی بر او حمله خواهی کرد و از این در وارد خواهی شد و با دست به «باب الفیل» اشاره کرد.

چون امیر المؤمنین (ع) و به دنبال او امام حسن (ع) دار فانی را وداع گفتند و کار حسـین (ع) آن شد که شد ابن زیاد، عمر بن سعد- نفرینشان باد- را به سوی

حسین (ع) فرستاد و خالد بن عرفطه را فرمانده و حبیب بن حمار را پرچمدار قرار داد، پس به سوی او شتافت تا آن که از «باب الفیل» وارد مسجد شد. «۲»-

(۱) و از آن جمله است سخن امیر المؤمنین (ع) به براء بن عازب که: فرزندم حسین کشته می شود در حالی که تو زنده ای و یاری اش نمی رسانی. چون حسین (ع) کشته شد براء گفت: به خدا سوگند علی بن ابی طالب (ع) از مرگ حسین (ع) با من سخن گفت و فرمود که من به او یاری نمی رسانم، و به دنبال آن حسرت و پشیمانی وجود او را فرا گرفت. «۳»-

(۲) و از آن جمله است روایت جویریه بن مسهّر عبدیّ که می گوید، هنگامی که با امیر المؤمنین (ع) آهنگ صفّین کردیم به حومه کربلا رسیدیم، پس حضرت (ع) در ناحیه ای از لشکر بایستاد و سپس به چپ و راست نظر کرد و گریست و فرمود: به خدا، این اقامتگاه سواران ایشان و کشتارگاه آن هاست. به ایشان عرض شد: یا امیر المؤمنین! این چه محلّی است؟ حضرت (ع) فرمود: این کربلاست که جماعتی در آن به قتل می رسند که بی حساب به بهشت درآیند، و سپس به راه خود ادامه داد و مردم تأویل این سخن را نمی دانستند تا کار حسین بدان جا رسید که رسید. «۴»-

(۳) و از آن جمله است پیشگویی حضرت (ع) نسبت به آبادانی بغداد و سلطنت بنی عبّاس و بیان اوضاع ایشان و گرفته شدن سلطنت ایشان به دست مغول ها. پدرم

---

(۱) نهج الحق/ ۲۴۳.

(۲) ارشاد مفید/ ۱۷۳+ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید/ ۲۸۷.

(۳) همان/ ۱۷۴+ شرح نهج البلاغه ابن

ابی الحدید ۱۰/ ۱۵.

(۴) همان/ ۱۷۵+ بحار الانوار ۴۱/ ۲۸۶.

ترجمه کشف اليقين ،ص:۱۱۰

- رحمه اللَّه تعالی- آن را روایت کرده است. همین امر موجب شد مردم حلّه و کوفه و مشهدین شریفین از کشتار در امان بمانند، زیرا هنگامی که سلطان هلاکو به بغداد رسید و پیش از آن که این شهر را فتح کند بیش تر مردم حلّه جز اندکی به بطائح گریختند. از جمله این مردم اندك یکی نیز پدر من- رحمه اللَّه- و دیگر سید مجد الدّین بن طاوس و فقیه بن ابی العزّ بودند. آن ها همداستان شدند تا نامه ای به سلطان بنویسند به این که فرمانبر دارند و در کنف امنیّت، داخل. آن ها این پیام را به شخصی اعجمی سپردند و سلطان به وسیله دو شخص به آن ها دو پیغام فرستاد. یکی از آن ها «تکلم» و دیگری «علاء الدّین» خوانده می شد. سلطان به آن دو گفت: اگر دلهاشان چنان است که در نامه شان آمده است نزد ما آیند. آن دو امیر آمدند و جماعت می ترسیدند زیرا شناختی از آن ها نداشتند و نمی دانستند کارشان به کجا می انجامد. پدرم- رحمه اللَّه- گفت: اگر من به تنهایی بیایم کافی است؟ آن دو گفتند: آری. پس با آن دو سوار بر اسب شد و در پیشگاه سلطان حاضر گشت و این پیش از فتح بغداد و کشته شدن خلیفه بغداد بود. سلطان گفت: چگونه به مکاتبه با من و حضور نزد من آن هم پیش از آن که بدانید سرانجام کار من چه می شود و کار خلیفه تان به کجا می انجامد اقدام کردید و چگونه در این امر احساس امنیت می کنید که شاید من با او مصالحه

کردم و از او درگذشتم و راه خویش در پیش گرفتم.

پدرم گفت: ما به این کار اقدام کردیم، زیرا روایتی را از امامـان علی بن ابی طالب (ع) نقل می کنیم که در یکی از خطبه های خود فرموده است: زوراء، و تو چه دانی زوراء چیست؟ سرزمینی است دارای درخت گز، که ساختمان در آن استوار گردد و ساکنانش رو به فزونی نهند، در این شهر پیشکارها خواهند بود و خزانه دارها. فرزندان عبّاس این سرزمین را موطن خویش گیرند و برای گنجینه هاشان مسکن گزینند. این سرزمین برای آن ها محل لهو و لعب خواهد بود. در این سرزمین، ستم ستمکار و ترس ترساننده همی خواهد بود به همراه جلوداران تبهکاران و خوانندگان فاسق و وزرای خیانت پیشه که مردم ایران و روم خدمتشان کنند. هر گاه کار نیکی را دیدند بدان امر نکنند و هر گاه کار زشتی را زشت شمردند از آن باز ندارند. مردان به مردان بسنده می کنند و زنان به زنان.

در این هنگام است غم ریشه دار و گریه دامنه دار و فریاد و ناله مردم زوراء از سلطه ترک ها و حال آن که این ها ترک نیستند، مردمی هستند با چشمانی ریز و با چهره هایی همچون

ترجمه کشف الیقین ،ص:۱۱۱

سپرهای کوبیده شده. لباسشان از آهن است. بی مو هستند و کوسج. آن ها را سلطانی می آورد که از قلمرو سلطنت خویش روان شده است. صدایی بلند دارد و هیبتی نیرومند، همّتی بالا دارد. به شهری نمی گذرد مگر آن که آن را می گشاید و درفشی برای او برافراشته نمی شود مگر آن که او آن را سرنگون می سازد. وای و وای بر حال کسی که با او به مخالفت برخیزد. پیوسته

چنین است تا به پیروزی رسد. پس چون امام ما چنین توصیفاتی کرده است و ما این ویژگی ها را در شما یافتیم امیدمان به تو رفت و آهنگ تو کردیم.

بر این اساس قلبشان آرام گرفت و هلاکو برای مردم حلّه و اطراف آن فرمانی نوشت به نام پدر من- رحمه اللّه- که در آن خیال مردم حلّه و اطراف آن را راحت کرده بود، و اخبار رسیده در این باره بسیار است. «۱»

مبحث چهارم: در شجاعت:

(۱) امّت اختلافی در این ندارند که علی (ع) پس از پیامبر اکرم (ص) شجاع ترین مردم و بلاکش ترین آن ها در جنگ ها بوده است و فرشتگان آسمان از یورشهای آن حضرت (ع) در شگفت بوده اند تا جایی که (۲) پیامبر اکرم (ص) را واداشت

---

(۱) ابن شهرآشوب در مناقب ۲/ ۲۷۹ می گوید:

«تمام این ها پیشگویی امور غیبی است که پیامبر بر اساس آگاهی الهی آن را به سرّ نزد علی نهاده است، چنان که خداوند می فرماید: عالِمُ الْغَيْبِ فَلا يُظْهِرُ عَلى غَيْبِهِ أَحَداً* إِلَّا مَنِ ارْتَضى مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَداً* لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رِسالاتِ رَبِّهِمْ وَ أَحاطَ بِما لَدَيْهِمْ وَ أَحْصى كُلَّ شَيْ ءٍ عَدَداً*، و پیامبر در این مورد بر وصیّ خود خسّت نورزیده است، چنان که خداوند می فرماید: وَ ما هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ و علی نیز بر فرزندان امام خود (ع) خسّتی نورزید. نیز جایز نیست کسی چنین اخباری را پیشگویی کند مگر کسی که پیامبر پس از خود او را به مقام خود منصوب کرده باشد».

این سخن در بحار ۴۱/ ۳۲۷ از او نقل شده است.

شیخ مظفّر در دلائل الصّدق ۲/ ۵۳۳- ۵۳۴ پاسخی

به ابن روزبهان داده است: «ای کاش می دانستم کدام پاسخ را می توان در فضیلت امیر المؤمنین (ع) بر دیگران بر پایه پیشگویی ها داد که خود، داور امتیاز و برتری او بر دیگران و امامت اوست بر سایر افراد».

نیز بنگرید به: کشف المراد/ ۴۱۶ و الغدیر ۵/ ۵۲- ۶۵.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۱۱۲

در حق او بگوید: این که حضرت (ع) عمرو بن عبد ودّ عامری را بکشت برتر از عبادت جن و انس است. (۱) جبرئیل در روز احد فرود آمد در حالی که می گفت و همه مسلمانان آن را می شنیدند که: شمشیری نیست مگر ذو الفقار و جوانمردی نیست مگر علی.

(۲) احمد بن حنبل در مسندش نقل می کند که: حسن (ع) خطبه خواند و فرمود: دیروز مردی از شما جدا شد که نه پیشینیان در علم به او پیشی گرفتند و نه پسینیان بدو رسند.

پیامبر اکرم (ص) او را با پرچم می فرستاد در حالی که جبرئیل در سمت راست و میکائیل در سمت چپ حضرت (ع) قرار داشت و باز نمی گشت مگر با فتحی.

(۳) خوارزمی در روایتی می گوید: «۱»- عبید اللّه بن عائشه به نقل از پدرش روایت کرده است که گفته است: هنگامی که مشرکان در جنگ علی را می دیدند به یک دیگر وصیّت می کردند.

جایگاه حضرت (ع) در جنگ ها شهره است و در پرتو شمشیر او بود که دین راست گشت و اعتدال پذیرفت و کفر از میان رفت و ملغی شد و در باب جهاد، گزیده ای از جنگ های پیامبر اکرم (ص) بیان خواهد شد. «۲»

---

(۱) بلکه ابن مغازلی در مناقب خود/ ۷۲، ۱۰۶.

(۲) ابن شهر آشوب در مناقب ۲/ ۲۵۳ در ذیل خبر جنگ

حضرت (ع) با شیطان و سپاهیان او می گوید:

«این از شگفتی های آن حضرت (ع) است، زیرا مردمان از شیطان و سپاهیان او می هراسند و از او پناه می گیرند و هم ایشان از علی بن ابی طالب می هراسند و او را دوست می دارند و به سبب علوّ شأن و جایگاه والای او بدو توسّل می جویند».

اربلی در کشف الغمه ۱/ ۲۷۰ می گوید:

«اگر مسأله چنان باشد که ما توصیف کردیم سخن ما ثابت می شود که حضرت (ع) تنها آیه درخشان و معجزه آشکار و خرق عادت بوده است که البتّه این در پرتو رهنمودهای الهی صورت پذیرفته و در پرتو ادای واجبات خدایی از آن پرده برگرفته شده است و به همین سبب خداوند او را برای همه مردمان هویدا ساخته است».

شیخ مظفّر در دلائل الصّدق ۲/ ۵۳۵- ۵۳۶ می گوید:

«پیش تر گفته شد که شجاعت در امام شرط است. پس اگر شجاع تر بودن امیر المؤمنین (ع) ثابت شد به امامت شایسته تر خواهد بود».

نیز بنگرید به کشف المراد/ ۳۹۶- ۳۹۷ و کشف الغمّه ۱/ ۲۲۶، ۲۶۸- ۲۶۹، ۲۴۵ و الغدیر ۷/ ۲۰۸- ۲۱۲.

مبحث پنجم: در پارسایی و زهد:

(۱) همه مردم همداستانند که علی (ع) پس از پیامبر اکرم (ص) زاهدترین مردم [در دنیا] و رویگردان ترین آن هاست از دنیا که آن را سه طلاقه کرد.

(۲) خوارزمی «۱»- در مناقب خود به نقل از عمّار بن یاسر روایت کرده که گفته است: از پیامبر اکرم (ص) شنیدم که می فرمود: ای علی! خداوند تو را به زینتی آراسته است که هیچ یک از بندگان به زیوری محبوب تر از آن نزد خدا آراسته نیست؛ خداوند تو را در دنیا زاهد گردانیده و آن را در چشم

تـو ناپسـند قرار داده است و تهیدسـتان را برای تو دوست داشـتنی کرده و تو آنـان را بسـان پیروان خود برگزیـدی و آن هـا به وجود تو همچون یک امام خشـنودند. ای علی! خوشا به حال کسی که تو را دوست بدارد و تصدیقت کند و وای بر کسی که بر تو کینه توزد و تکـذیبت کند. امّا آنان که تو را دوست می دارند و تصدیقت می کنند. برادران دینی تو هسـتند و انبازان تو در بهشت و امّا آنان که بر تو کینه توزنـد و تکـذیبت کننـد پس خـدا را سـزد که آن ها را در روز رسـتخیز در جایگاه کذّابان مقیم سازد.

(۳) عبد اللّه بن ابی الهذیل می گوید: علی را دیدم که پیراهنی بر تن داشت که اگر آن را می کشـید به ناخنها می رسـید و هر گاه رهایش می کرد به نیمه بازو.

(۴) عمر بن عبـد العزیز می گویـد: «۲»- مـا در میـان این امّت پس از پیـامبر اکرم (ص) کسـی را زاهـدتر از علی بن ابی طالب نشناخته ایم.

(۵) قبیصه بن جابر می گوید: «۳»- من در دنیا زاهدتر از علی بن ابی طالب ندیده ام.

---

(۱) مناقب خوارزمی/ ۶۶.

(۲) همان/ ۶۷.

(۳) همان.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۱۱۴

(۱) سوید بن غفله می گوید: «۱»- بر علی بن ابی طالب (ع) وارد شدم و او را نشسته یافتم در حالی که در برابرش یک دوری شیر قرار داشت که از شدّت ترشیدگی بویش به مشام من هم می رسید و در دست، گرده نانی داشت که پوسته های جو بر آن آشـکار بود. علی آن نان را می شکست و هر گاه از شکستن آن ناتوان می شد نان را با زانو می شکست و در شیر می ریخت. پس فرمود: نزدیک

شو و از خوراک ما بخور. عرض کردم: من روزه دارم.

حضرت (ع) فرمود: از پیامبر (ص) شنیدم که می فرمود: «هر که روزه، او را از خوردن خوراکی باز دارد که مایل به خوردن آن است بر خداوند حق است که خوراک بهشت بدو خوراند و از نوشیدنی فردوس سیرابش سازد».

من به کنیز او که [در نزدیکی حضرت] ایستاده بود گفتم: وای بر تو ای فضه آیا در باره این پیرمرد از خدا نمی هراسی، آیا خوراک او را غربال نکرده ای؟ من در خوراک او سبوس می بینم. فضّه گفت: به ما دستور داده است خوراک او را غربال نکنیم. حضرت به من فرمود: به کنیز چه گفتی؟ و من گفتگویم را با فضّه به عرضش رساندم.

حضرت (ع) فرمود: پدر و مادرم فدای کسی باد که طعام او غربال نشد و سه روز از نان گندم سیر نگشت تا آن که خداوند، جان او بستاند «۲»- (پیامبر اکرم (ص)).

(۲) روزی حضرت (ع) از بازار می گذشت. پیراهنی خرید به سه درهم. این پیراهن تا میان زانو و مچ حضرت (ع) را می پوشاند. حضرت (ع) هنگام پوشیدن آن فرمود: خدای را سپاس که پر پرندگان را به من روزی کرد تا با آن خود را در میان مردم زیبا کنم. «۳»-

(۳) علی (ع) می فرماید: ای زر! دیگری را بفریب، ای سیم! دیگری را بفریب. «۴»-

(۴) حضرت (ع) روزی به بازار رفت در حالی که شمشیر خویش را به همراه داشت تا آن را به فروش رساند. پس فرمود: چه کسی این شمشیر را از من می خرد؟ سوگند به خدایی که هسته را شکافت با این شمشیر چه بسیار اندوه از

چهره پیامبر خدا (ص) زدودم، و اگر

---

(۱) همان/ ۷۱.

(۲) کشف الغمّه ۱/ ۱۶۳. در ذیل این خبر سخن آملی است.

(۳) همان/ ۷۰.

(۴) مناقب احمد بن حنبل، ج ۷.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۱۱۵

جامه ای داشتم آن را نمی فروختم. «۱»-

(۱) علی (ع) روزی بیرون آمد در حالی که جامه اش وصله داشت، پس نکوهشش کردند.

حضرت (ع) فرمود: با پوشیدن این جامه، قلب خضوع می یابد و مؤمن، هر گاه آن را بر تن من بیند از من پیروی می کند. «۲»-

(۲) روزی حضرت (ع) دو جامه خشن خرید و قنبر را مخیّر کرد تا یکی از آن دو را برگزیند و قنبر یکی را برگرفت و حضرت (ع) دیگری را پوشید و چنین یافت که آستین آن از انگشتانش بلندتر است و لذا آن را کوتاه کرد. «۳»-

(۳) حضرت (ع) روزی به مردی از ثقیف که وی را به امارت عکبر برگزیده بود فرمود:

فردا پس از نماز ظهر به دیدن من بیا.

آن مرد می گوید: نزد حضرت رفتم و هیچ دربانی را ندیدم که مانع از ورود من شود.

علی (ع) را دیدم در حالی که نشسته بود و نزدش پیاله ای بود و کوزه آبی. حضرت (ع) دستور داد ظرف سر به مهری را آوردند. با خود گفتم. مرا امین شمرده تا جواهراتش را به من نشان دهد. مهر از ظرف برگرفت و آن را گشود. ناگاه دیدم که در آن قدری آرد نرم است، پس مشتی از آن بیرون آورد و در پیاله ریخت و اندکی آب بر آن افزود. خود از آن آشامید و مرا نیز آشاماند. دیگر صبر نکردم و گفتم: یا امیر المؤمنین! آیا در عراق که خود می بینی طعام

فراوان است چنین می کنی؟! حضرت (ع) فرمود: به خدا سوگند از روی بخل بر آن مهر ننهادم، ولی آن قدر خرید می کنم که مرا بسنده باشد و چنین می کنم زیرا که می ترسم کسی در آن را بگشاید و در آن طعامی نهد جز آن که نهاده ام و من ناخوش می دارم خوراکی در شکم خود ریزم که ناپاک باشد و به همین سبب چنان که می بینی پرهیز می کنم و بر حذر باش از این که مبادا خوراکی خوری که از حلال بودن آن آگاهی نداری. «۴»- اخبار در این زمینه بیش از آن است

---

(۱) همان، ج ۲۰.

(۲) همان، ج ۱۶.

(۳) اسد الغابه ۴/ ۲۴.

(۴) کتاب الورع، از احمد بن حنبل/ ۴۳+ حلیه الأولیاء ۱/ ۸۲.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۱۱۷

که به شماره درآید. «۱»

مبحث ششم: در بخشش و کرم:

(۱) اختلافی در این نیست که امیر المؤمنین (ع) پس از پیامبر اکرم، بخشنده ترین، با کرم ترین و شریف ترین مردم است که جان خود را با آرمیدن در بستر پیامبر (ص) ایثار کرد. (۲) ابن اثیر می گوید: «۲»- این آیه کریمه: وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ یَشْرِی نَفْسَهُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللَّهِ «۳» «۴» در حق علی (ع) نازل شده است. زیرا هنگامی که پیامبر (ص)

---

(۱) مصنّف- رحمه اللَّه علیه- پاره ای از این اخبار را در کتاب دیگر خود «نهج الحق و کشف الصّدق» آورده است.

شیخ مظفّر در «دلائل الصّدق» ۲/ ۵۳۶- ۵۳۸ توضیحی دارد برای سخن مصنّف و پاسخی برای سخن روزبهان:

«هدف، بیان زهد امیر المؤمنین (ع) نیست، زیرا زهد ایشان آشکارتر از آن است که بیان شود، بلکه غرض این است که حضرت ایشان پرهیزگارترین مردم است که کاشف از برتری ذاتی ایشان نسبت

به دیگران و نزدیکی بسیار حضرتش به خداوند تبارک و تعالی می باشد. اگر جماعت به این نکته اعتراف کردند که چه بهتر و الّا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ. ستایش همروزگاران حضرت (ع) حقیقت ندارد، زیرا آن ها بزرگترین فضیلت و جامع ترین امتیاز را که همان خلافت است بنا به نصّ پیامبر (ص) انکار کردند و از پذیرفتن عصمت حضرت (ع) و برتری ایشان نسبت به دیگران که از آشکارترین ضروریات است روی برتافتند».

نیز بنگرید به: المعیار و الموازنه/ ۲۳۸- ۲۳۹ و ۲۴۱ و کشف المراد/ ۴۱۲ و کشف الغمّه ۱/ ۱۷۶- ۱۷۷.

(۲) اسد الغابه، از ابن اثیر با تفاوت در کلمات+ تذکره الخواص/ ۴۱.

(۳) بقره/ ۲۰۷.

(۴) ابن شهرآشوب در مناقب ۲/ ۵۸ می گوید: چه بسیار است تفاوت میان: وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ یَشْرِی نَفْسَهُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللَّهِ/ و لا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنا [توبه/ ۴۰؛]. پیامبر با او قلبش را تقویت می کرد در حالی که با علی نبود و هیچ دردی هم به او نرسیده بود در حالی که علی را با سنگ می زدند ولی او (ابو بکر) در غار پنهان بود و علی در برابر دیدگان کفّار، ظاهر. پیامبر علی را برای بازگرداندن نهاده ها جانشین خویش قرار داد زیرا که امین بود. پس چون حضرت (ع)، نهاده ها را به صاحبانش رد کرد پیامبر بر بام کعبه رفت و با صدایی بلند ندا درداد: ای مردمان! آیا صاحب امانتی هست؟ آیا صاحب وصیّتی هست؟ آیا کسی هست که پیش از پیامبر (ص) ساز و برگی داشته است؟ این که هیچ کس ادّعای حقّی را از پیامبر (ص) نکرد خود دلالت بر خلافت، امانتداری و شجاعت علی

(ع) دارد».

این خبر در بحار الانوار ۳۸/ ۲۸۹ از او نقل شده است.

ابن بطریق در خصائص/ ۹۸ در ذیل این آیه و این سخن پروردگار: وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ می گوید:

«بدان که این فصل دو اصل را گرد آورده که موجب ولاء امّت پس از پیامبر (ص) به این دو اصل یعنی وصیّت و خلافت شده است. به شخص وصیّ، بر اساس عقل و شرع به مقام وصیّت کننده شایسته تر است و خلیفه و جانشین عقلا و شرعا به مقام برگزیننده جانشین حقّانیت بیش تری دارد».

ابن شهرآشوب در مناقب چنان که در بحار ۳۹/ ۸۵ از او نقل شده می گوید:

«پیامبر (ص) علی (ع) را در شبی که در بستر پیمبر خفت و نیز به روز تبوک، برای حفظ اولیا و ترساندن دشمنان به جانشینی خود برگزید و جمله «تو به من همچون هارونی به موسی» دلالت بر امامت حضرت (ع) دارد. پیامبر در روز او را به مقام خود برگماشت و در شب در خوابگاه خود بخواباند و در برادری و مسأله مباهله و غدیر و جز آن با جملاتی همچون «هر که من مولا و سرور اویم، علی مولا و سرور اوست» مقدّمش بداشت. شیخ مفید در «الفصول المختاره» چنان که در بحار ۳۶/ ۴۸- ۴۹ از او نقل شده است در بیان تشابه میان سختی امیر المؤمنین و سختی اسماعیل- علیهما السّلام- می گوید:

«از آن جا که سختی امیر المؤمنین (ع) در پرتو آن چه کشف کرده ایم بیش تر از سختی هایی بوده که اسماعیل تحمّل کرده است لذا ثابت می شود که فضیلت امیر المؤمنین (ع) بر همه فضایل صحابه و اهل بیت (ع) فزونی دارد و دیگر باطل

است سخن سنّی ها یا معتزلیانی که می خواهند میان علی (ع) و ابو بکر سنجه برقرار کنند، زیرا حضرت (ع) به فضیلتی دست یافته است که بر فضل همه انبیاء (ع) زیادت دارد».

مجلسی- رحمه اللّه- در بحار ۳۶/ ۴۵ می گوید:

«سپس او در پرتو این نکته به امامت علی (ع) استدلال می جوید، زیرا این خوی پسندیده فضیلتی است بس سترگ که هیچ فضیلتی همسنگ آن نیست، زیرا ایثار جان در راه رضای خدا بالاترین درجات کمال است و خداوند ذبیح خود را که با دست خلیلش (ع) به دامن مرگ سپرده شد ستوده است و این علی است که خود را در اختیار صد شمشیر از شمشیر دشمنان می نهد و مرگ را در آغوش می گیرد و چنین فضیلتی برای دیگر صحابه، حاصل نیست، پس او برای امامت شایسته تر است، زیرا مقدّم داشتن مفضول عقلا قبیح است. نیز دلالت بر آن دارد این سخن جبرئیل: «کیست همانند تو؟» این سخن گواه آن است که یافت همچو اویی در جهان یا دست کم در میان اصحاب پیامبر (ص)، نشدنی است. پس اینک که فضیلت حضرت (ع) بر ایشان ثابت شد امامت او نیز بنا بر آن چه بیان شده است ثابت می شود».

شیخ مظفّر در دلائل الصّدق ۲/ ۱۲۷ (پس از بحث پیرامون نزول آیه) می گوید:

«دلالت این آیه بر امامت امیر المؤمنین (ع) از آن روست که نزول آن کاشف افضلیت و برتری حضرت (ع) است در معرفت و اخلاص، زیرا بسیاری از مسلمانان دیگر جان خود را در جهاد و حفظ پیامبر (ص) و نشر دعوت الهی ایثار کردند ولی به آن چه امیر المؤمنین (ع) دست یافت دست

نیافتند؛ امیر المؤمنینی که خداوند شهادت می دهد جان خود را در راه رضای الهی بفروخت تا جایی که سروران فرشتگان خدا بدان می بالند و حضرتش (ع) را برادر سرور انبیا (ص) می خوانند و جبرئیل جمله: «کیست همچون تو؟» را بر زبان می آورد که همه این ها گواه آن است که همسنگی برای او یافت نشود و شخص افضل، همان امام است».

نیز بنگرید به: اعلام الوری/ ۱۹۱ و الطرائف/ ۳۳ و العمده/ ۲۴۰- ۲۴۲ و دلائل الصدق ۲/ ۵۳۸- ۵۳۹.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۱۱۸

هجرت کرد و علی را در مکّه و در خانه خود بنهاد و به او دستور داد تا در بستر او بخوابد تا به هنگام صبح، سپرده های مردم را بدیشان باز گرداند خداوند عزّ و جلّ به جبرئیل و میکائیل فرمود: من میان شما دو، برادری برقرار کردم و عمر یکی از شما را بیش از دیگری مقرّر کردم. پس کدام یک از شما برادرش را ترجیح می دهد؟ هر یک از آن دو زندگی را برگزیدند. پس خداوند به آن دو وحی کرد: آیا شما همچون علی نیستید که میان او و محمّد برادری برقرار کردم و علی در بستر محمّد بخفت تا جان خویش فدای او کند و زندگی اش را در راه او ایثار کند؟ پس به سوی او فرود آیید و از دشمن پاسش دارید. آن دو نیز فرود آمدند و پاسش داشتند در حالی که جبرئیل در نزدیکی سر

ترجمه کشف الیقین ،ص:۱۱۹

حضرت (ع) قرار داشت و میکائیل در نزدیکی پای او، و جبرئیل می گفت: به به به تو ای فرزند ابو طالب. چه کسی همچون توست که خدا به تو در میان

فرشتگانش ببالد.

(۱) تنهـا دارایی امیر المـؤمنین (ع) چهـار درهـم بـود و بس. پس درهمی را در شب و درهمی را در روز و درهمی را پنهـان و درهمی را آشکارا صدقه داد و در پس آن این آیه نازل شد:

الَّذِینَ یُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمْ بِاللَّیْلِ وَ النَّهارِ سِرًّا وَ عَلانِیَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ «۱» «۲» (۲) از تفسیر ثعلبی و دیگر مفسّـِران است که: «۳»- حسن و حسـین (ع) بیمار شدنـد و جـدّشان پیامبر خـدا (ص) به عیادت آن دو رفت [در حالی که ابو بکر و عمر با ایشان (ص) بودند] و

---

(۱) بقره/ ۲۷۴؛ آنان که اموالشان را در شب و روز و در آشکار و نهان انفاق می کنند اجرشان نزد خدایشان است و هراسی بر آنان نیست و غمگین نگردند.

(۲) علّامه مجلسی در بحار الانوار ۳۶/ ۶۳ می گوید:

«این آیه دلالت دارد بر برتری علی (ع) در کرمی که از والاترین مکارم اخلاقی است و خداوند این کرم را به بهترین شـکل از او پذیرفته و این آیه را در حقّ او نازل کرده است و او را چنین توصـیف کرده که از کسانی است که در روز رسـتخیز در امان خواهند بود و در روز قیامت هیچ هراسی و غمی بدو نرسد و این خود از ویژگی های اولیا و برگزیدگان است و به سبب همین و دیگر ویژگی هاست که علی (ع) اسـتحقاق برتری بر سایر صحابه را می یابد و قبیح است دیگران را به او پیشی داد، زیرا آن ها از چنین فضایلی به دور هستند و اگر فرض شود برخی از این فضایل را در بر

داشته باشند، تردیدی نیست که تمامی این فضایل در حضرتش (ع) گرد آمده است».

شیخ مظفّر در دلائل الصدق ۲/ ۱۹۹- ۲۰۰ می گوید:

«وجه دلالت بر مطلوب آن است که خداوند سبحان این صدقه خاص را ذکر کرده و بشارت الهی برای این صدقه با وجود اندکی مقدار آن و فراوانی صدقه دهندگان به همان اندازه یا چندین برابر آن قوی ترین دلیل است بر برتری علی بر دیگران در معرفت و اخلاص و لذا پرهیزگارترین مردم است و نیز برترین و شایسته ترین آن ها به امامت.

نیز بنگرید به: کشف المراد/ ۴۱۱ و خصائص/ ۱۹۶- ۱۹۷.

(۳) تفسیر ثعلبی، نسخه خطی، ص ۲۲۰.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۱۲۰

عموم عرب ها به دیدار آن دو رفتند.

پس گفتند: یا ابا الحسن! خوب است برای بهبود دو فرزندت نذری کنی و هر نذری هم که تحقّق نمی یابد تا بر آن چیزی تعلّق گیرد.

علی (ع) فرمود: اگر دو فرزندم از بیماری بهبود یابند برای شکرگزاری سه روز در راه خدا روزه می گیرم.

فاطمه (س) نیز فرمود: اگر دو فرزندم از بیماری بهبود یابند برای شکرگزاری سه روز در راه خدا روزه می گیرم.

کنیز آن دو فضّه نیز گفت: اگر دو سرورم از بیماری بهبود یابند برای شکرگزاری سه روز در راه خدا روزه می گیرم.

این دو کودک جامه عافیت بر تن کردند در حالی که نزد خاندان محمّد (ص) نه کمی در کار بود و نه زیادی. پس امیر المؤمنین (ع) نزد شمعون [بن حابا] ی خیبری [که یهودی بود] رفت و از او سه صاع جو قرض گرفت. «۱»- پس فاطمه (س) یک صاع از آن را آرد کرد و از آن پنج گرده نان، برای هر کس گرده

نانی، فرآورد.

امیر المؤمنین (ع) نماز مغرب را [با پیامبر اکرم (ص)] گزارد و سپس به خانه آمد و طعام در پیش رویش نهاده شد که ناگاه مسکینی [از مساکین مسلمان] بیامد و بر در بایستاد و گفت: سلام بر شما ای اهل بیت محمّد! مسکینی هستم از مساکین مسلمان. مرا طعام دهید که خداوند از مائده های بهشتی طعامتان دهد. علی (ع) صدای او را شنید [و فرمود: سهم مرا بدو دهید. فاطمه (س) و دیگران نیز همین را گفتند.] «۲»- پس طعام را بدو

---

(۱) در این مأخذ نکته ای نیز فزونی آمده است: در حدیث مزنی به نقل از ابن مهران باهلی آمده است که علی نزد همسایه یهودی خود رفت که پشم می ریسید. او شمعون بن حابی خوانده می شد. پس فرمود: آیا به من قدری پشم می دهی که دختر محمّد (ص) آن را برای تو بریسد و در برابر، سه صاع جو به من دهی.

گفت: آری، و قدری پشم به حضرت داد و حضرت (ع) با پشم و جو بازگشت و موضوع را به آگاهی فاطمه (س) رساند و فاطمه (س) نیز پذیرفت و فرمان برد.

(۲) در مأخذ، این جمله نیست و در عوض، حضرت، این شعر را می سراید:

ای فاطمه! که از شوکت و ایمان برخورداری* ای دختر بهترین همه مردم آیا این فرد بیچاره و درمانده را نمی بینی* که بر کنار در ناله می کند به سوی خدا گله می برد و اظهار فروتنی می کند* شکوه به سوی ما می آورد در حالی که گرسنه و غمگین است هر کس در گرو چیزی است که به دست می آورد* و انجام دهنده امور خیر شناخته می شود وعده گاه او

بهشت علیّین است* بهشتی که خداوند آن را برای انسان بخیل حرام کرده است و شخص بخیل، مقامی پست دارد* و خداوند او را به سجّیل در می فکند و نوشیدنی او آتش دوزخ و عرق و چرک و خونابه دوزخیان است و فاطمه این گونه سرود:

دستور تو ای پسر عمو به دیده منّت* من از پستی و بی بهرگی دور هستم صبح کردم با نانی از یک صاع گندم* آن را اینک خوراک دیگری می کنم و با کم نیست امید آن دارم که هر گاه گرسنه ای را سیر کردم* به نیکان و جماعت بپیوندم و در حالی به بهشت وارد شوم که حق شفاعت دارم

ترجمه کشف الیقین ،ص:۱۲۱

دادند و روز و شبشان را صبر کردند بی آنکه جز آب زلال، خوراکی بچشند.

پس چون روز دوم رسید [فاطمه (س) یک صاع جو را آرد کرد و از آن نان ساخت و امیر المؤمنین (ع) به همراه پیامبر از نماز مغرب بازگشت] و طعام در پیش روی او نهاده شد که یتیمی به آن ها وارد شد و عرض کرد: سلام بر شما ای اهل بیت محمّد! یتیمی هستم از فرزندان مهاجران. پدرم در روز عقبه به شهادت رسید. مرا اطعام کنید که خداوند از مائده های بهشتی اطعامتان کند. علی حرف او را شنید [و نیز فاطمه (س) و دیگران] «۱»-. پس طعام را به او دادند و دو روز و دو شب جز آب زلال هیچ نچشیدند.

---

(۱) در مأخذ به جای این سخن، این سروده آمده است:

ای فاطمه! دختر سرور بزرگوار* دختر پیامبری که فرومایه نیست خداوند این یتیم را به سوی ما فرستاده است* و هر که امروز

رحم کند خداوند هم رحیم است می گوید وعده او در بهشت راحت* در حالی که فردوس جاودان را بر انسان فرو مایه حرام کرده است و انسان فرومایه در دوزخ در آتش است* و نوشیدنی او چرک زخم و آب کثافت است و فاطمه چنین سرود:

من به او می بخشم و ابایی ندارم* و خدا را بر خانواده خویش ترجیح می دهم آن ها شب را گرسنه سپری کرده اند در حالی که بچه شیران منند* که کوچکترین آن ها در کارزار به قتل می رسد در کربلا غفلتا کشته خواهد شد* و پریشانی و انجام وخیم از آن قاتل است آتش، او را به ژرفای خود کشد* در حالی که با زنجیر دست هایش بسته شده است گویی زنجیرهایش بر هم فزون شده است

ترجمه کشف الیقین ،ص:۱۲۲

چون روز سوم فرا رسید فاطمه برخاست تا یک صاع جو باقیمانده را آرد کند و نان پزد. علی (ع) به همراه پیامبر نماز مغرب گزارد و به منزل آمد و طعام در پیش روی حضرت نهاده شد که ناگاه اسیری بیامد و بر در بایستاد و عرض کرد: سلام بر شما ای اهل بیت محمّد! ما را به اسارت می کشانید و اطعام مان نمی کنید. به من طعامی دهید که من برای محمّد اسیر شدم. خداوند به شما از مائده های بهشتی طعام دهد. علی سخن او را شنید «۱»-، و او را بر خود برگزید و دیگران نیز چنین کردند و سه روز و سه شب صبر

---

(۱) در این جا در مأخذ مورد نظر افزایشی هست و آن این که حضرت (ع) چنین سرود:

ای فاطمه! ای دختر احمد پیامبر* دختر پیامبری که اربابی است رئیس و

آقـا گشـته این اسـیری است از پیـامبر راهنما* که دست و پا بسـته در زنجیری دست و پا گیر بوده است به ما گله می کنـد که گرسـنگی اش ادامه یافته است* و کسی که امروز او را اطعام کند فردا روز آن را می یابد از خداوند بزرگ یکی و یکتاست* که زارع هر چه بکارد به زودی آن را می درود پس او را بی آن که تکـدّی کنـد اطعام کن* تا به چیزی پاداش داده شوی که پایان ندارد و فاطمه چنین سرود:

از گنـدم بیش از یک صاعی که آورده ام* دسـتم تا بازو خونالود شـده است به خـدا دو فرزنـدانم از گرسـنگانند* و پدرشان انجـام دهنـده خیر و نیکی او انجـام کـار خیر را اختراع می کنـد* در حـالی که در این امر بسـی کارآمـد است بر سـر پوشـش ندارم* مگر پوششی که باد شمال آن را بافته است

ترجمه کشف الیقین ،ص:۱۲۴

کردند بی آن که جز آب زلال خوراکی بچشند.

چون روز چهارم فرا رسید و آن ها نذر خود را ادا کردند علی (ع)، حسن را با دست راست و حسین را با دست چپ بگرفت و به سوی پیامبر به راه افتاد در حالی که از شدّت گرسنگی همچون جوجه می لرزیدند. چون پیامبر آن ها را بدید فرمود: ای ابو الحسن! چه سخت و ناگوار است آن چه را بر شما می بینم. می روم دخترم فاطمه را ببینم. پس به سوی او به راه افتادند و او را در محرابش یافتند که از فرط گرسنگی شکمش به پشتش چسبیده و دو چشمش فرو رفته بود. چون پیامبر فاطمه (س) را بدید فرمود: وا ویلاه، یا اللّٰه، اهل بیت محمّد از گرسنگی

می میرنـد. پس جبرئیـل (ع) فرود آمـد و گفت: ای محمّـد! آن را بگیر که خداونـد آن را در میـان اهـل بیت گـوارا گردانـد. حضرت (ص) فرمود: چه بگیریم ای جبرئیل؟ پس این را برای حضرت (ع) قرائت کرد: هَلْ أَتی عَلَی الْإِنْسانِ «۱» «۲»

---

(۱) انسان/ ۱.

(۲) ابن بطریق در خصائص/ ۱۶۶ می گوید:

«بدان که این فصل، نکته هایی را گرد آورده در عدم امکان یافتن همانندی برای سرور ما امیر المؤمنین (ع).

از آن جمله است این که خود حضرت و دو فرزند و همسرش (ع) از نیکان بوده اند و پاداش آن ها بهشت و حریر و همه انواع نعمت هاست و این ها همه در حقّ آن ها با وحیی راست در پاسـخ به انـدکی صدقه آمده است، در حالی که اگر دیگران مال فراوانی را هم انفاق می کردنـد در حقّشان یک آیه هم نازل نمی شـد. بر این اساس ثابت می شود که مهم صدقه دهنده اسـت نه صدقه و در این باره هم همانندی برای آن ها نیست».

علّامه مجلسی در بحار الانوار ۳۵/ ۲۵۵- ۲۵۶ می گوید:

«پس از آن که دانستیم بنا به اجماع مفسّـران و محدّثان، این سوره در حقّ اصحاب کساء نازل شده است اینک بر ما هویداست که هیچ خردمند فرزانه ای تردید روا نمی دارد که چنین ایثاری جز از امامان نیک برای کسـی میسّر نیست. و این که این سوره به همراه مائـده بر ایشـان نازل شـد دلالت دارد بر شـکوه و والایی و ارجمنـدی ایشان نزد خداونـد سـبحان و این که اختصاص داشتن آن ها به این ارجمندی به همراه ارجمندی های دیگری که تنها از آن ایشان بوده است موجب قبح مقدّم داشتن دیگران است به آن ها که به هنگام

مباهات حتّی یک فخر هم برای اظهار ندارند».

فاضل محقّق میرزا محمّد شیروانی در رساله مختصرش در تفسیر سوره هل اتی (که نسخه ای خطی است در کتابخانه دانشگاه تهران به شماره ۷۰۰۸ می گوید:

«این خود گواه آن است که آن ها از گناه و معصیت و ناهمسویی با امر و نهی الهی مبرّا بوده اند، و این بدان سبب است که این آیه دلالت بر آن دارد که خداوند سبحان همه آن ها را به روز رستخیز از هر کیفری حفظ خواهد کرد و هر کیفری هم که برای شرّ وضع شده است. خداوند این آیه را نازل کرد تا بر ایشان تلاوت شود. خداوند به آگاهی آن ها رسانده است که به روز رستخیز از کیفر محفوظ و در امان خواهند بود و این جایز نیست مگر به سبب عصمت آن ها از گناهان و لغزش ها».

سیّد شبّر در حق الیقین ۱/ ۲۷۳ در این سوره می گوید:

«این فضیلتی است که هیچ کس را در آن با آن ها اشتراکی نیست، و خداوند در حقّ آن ها قرآنی فرو- فرستاده است که شب و روز تلاوت می شود پس چگونه می شود دیگران به امامت از آن ها شایسته تر باشند؟».

شیخ مظفّر در دلائل الصّدق ۲/ ۱۷۵- ۱۷۷ می گوید:

«این داستان، گواه آن است که فضیلت حسن و حسین و معرفت آن دو به نهایت درجه رسیده است، زیرا این معرفت در حال کودکی از آن دو صادر شده است تا جایی که سزاوار آنند که خداوند در کتاب مجید خود آن ها را بستاید و شهادت دهد که آن دو در راه خدا اطعام کرده اند و از خداوند می هراسیده اند و تردیدی نیست در این که اگر چنین امر سترگی از

کودکی صادر شود بزرگ تر است از مرد سالمندی که در بیش تر سالهای عمرش خدای را نشناخته و در کارهای بزرگ همچون گریز از جنگ از او سرپیچی کرده است، پس حسن و حسین برتر از پیران صحابه بوده اند و تردیدی هم نیست که امیر المؤمنین بنا به نص و اجماع برتر از حسن و حسین بوده است و لذا از همه صحابه برتر است پس او همان امام است».

سید شرف الدّین در سخن تابنده ای که با «الفصول المهمّه/ ۲۳۹» چاپ شده است می گوید:

«این سوره مبارکه همان گونه که به این نیکان بشارت می دهد، دشمنان ستمکار و کافر را نیز از غل و زنجیر و عذاب دردناک و آتش فروزنده که برایشان آماده شده می ترساند. پس اگر در آن دقّت نظر به کار بندید این نکته را آشکارا در هر دو سوی آن می بینید، چنان که این امر بر ژرف کاروان کتاب کریم الهی پوشیده نیست؛ کسانی که هر سرّی از اسرار بزرگ را می کاوند و در موضع کلمات تدبّر می کنند و در حکمت الهی استقصا می کنند و می جویند و اندیشه به کار می زنند، کسانی که هر گاه قرآن می خوانند گوش می دهند و از صمیم دل آن را می نیوشند و همه اعضاشان از هیبت آن خشوع می یابد و از معانی و مقاصد آن پند گیرند و در برابر بایدها و نبایدهای آن خضوع می یابند. خداوند ما را از کسانی قرار دهد که این چنین بر آن ها منّت نهاده که او ارحم الراحمین است».

ترجمه کشف الیقین ،ص:۱۲۵

(۱) در تفسیر ثعلبی به نقل از غبایه بن ربعی «۱»- آمده است که گفت: در حالی که عبد اللّه بن

عبّاس در کنار چشمه زمزم نشسته بود و «قال رسول اللَّه» می گفت که ناگاه مردی عمامه دار آمد. آمدن او موجب شد که دیگر ابن عبّاس نگوید: «قال رسول اللَّه» [تا این که آن مرد عمامه دار گفت: «قال رسول اللَّه»].

ابن عبّاس گفت: تو را به خدا سوگند [نقاب از چهره برگیر.] آن مرد عمامه از چهره اش برگرفت و گفت: ای جماعت! هر که مرا می شناسد که می شناسد و هر که مرا نمی شناسد من خویش را معرفی می کنم. جندب بن جناده بدری، ابو ذر غفاری هستم و از پیامبر خدا با همین دو گوش خود شنیدم که اگر دروغ گویم کر شوند و با همین دو چشم خود دیدم که اگر دروغ گویم کور شوند که علی رهبر نیکوکاران و کشنده کافران است.

یاری خواهد شد هر که او را یاری کند و به کسی که ترک یاری اش کند یاری نخواهد شد.

---

(۱) در نسخه «د» و «م» عبایه آمده است.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۱۲۶

روزی نماز ظهر را با پیامبر اکرم گزاردم. گدایی در مسجد چیزی خواست و کسی به او چیزی نداد. پس آن مسکین دست به آسمان برد و گفت: بار خدایا! گواه باش که من در مسجد رسول اللَّه سؤال کردم و کسی چیزی به من نداد. علی (ع) در حال رکوع بود.

حضرت (ع) با انگشت کوچک دست راست که انگشتری در آن بود اشاره کرد. پس آن سائل جلو آمد تا انگشتر را از انگشت حضرت بگیرد و این در برابر دیدگان پیامبر (ص) بود. حضرت (ص) چون از نماز فارغ شد سر به آسمان بلند کرد و فرمود: بار خدایا! موسی از تو تقاضایی

کرد و گفت: رَبِّ اشْرَحْ لِی صَدْرِی وَ یَسِّرْ لِی أَمْرِی وَ احْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسانِی یَفْقَهُوا قَوْلِی وَ اجْعَلْ لِی وَزِیراً مِنْ أَهْلِی هارُونَ أَخِی اشْدُدْ بِهِ أَزْرِی وَ أَشْرِکْهُ فِی أَمْرِی «۱»-. و تو قرآن ناطق را برای او فرو فرستادی که: سَنَشُدُّ عَضُدَکَ بِأَخِیکَ وَ نَجْعَلُ لَکُما سُلْطاناً فَلا یَصِلُونَ إِلَیْکُما بِآیاتِنا «۲»-. و اینک این منم محمّد، پیامبر و برگزیده تو. خداوندا! سینه مرا فراخ گردان و امر مرا آسان کن و وزیری از خاندان من برایم قرار ده که همان علی، برادر من است و با او پشت مرا استوار گردان. «۳»

---

(۱) طه/ ۳۲؛ ای پروردگار من! سینه مرا برای من گشاده گردان و کار مرا آسان ساز و گره از زبان من بگشای تا گفتار مرا بفهمند و یاوری از خاندان من برای من قرار ده، برادرم هارون را، پشت مرا بدو محکم کن و در کار من شریکش گردان.

(۲) قصص/ ۳۵؛ تو را به برادرت قویدست خواهیم کرد و برایتان حجّتی قرار می دهیم. به سبب نشانه هایی که شما را داده ایم به شما دست نخواهند یافت.

(۳) ابن بطریق در بیان آن چه با وحی ارجمند نازل شده است اموری را یادآور می شود که بر اساس همه آن ها امکان ندارد نظیر و همسنگی برای امیر المؤمنین (ع) یافت شود. در خصائص/ ۲۵۳ چنین آمده است:

«از آن جمله است این سخن پروردگار که: وَ اجْعَلْ لِی وَزِیراً مِنْ أَهْلِی، و پیامبر همین را چنان که موسی برای هارون خواسته بود برای علی (ع) تقاضا کرد تا این سخن گواه آن باشد که حضرت (ع) سزاوار آن است که به منزلت هایی دست

یابد که هارون از موسی دست یافته بود. هارون، برادر موسی بود از یک پدر و مادر، چنان که پیامبر نیز بود و جانشین او بود به دلیل آیه: وَ قالَ مُوسی لِأَخِیهِ هارُونَ اخْلُفْنِی فِی قَوْمِی.

امیر المؤمنین، برادر پیامبر از یک مادر و پدر نبود بلکه برادر دینی یا برادر خوانده او بود و این چنین روشن است که نیازی به دلیل ندارد. نبوّت نیز از منزلت های هارون بود و هارون، پیش از موسی مرد در حالی که پیامبر می دانست علی پس از او زندگی خواهد کرد و لذا در چند جا، نبوّت را با این سخن استثنا کرد: «تو به من همچون هارونی برای موسی جز آن که پس از من پیامبری نیست»، زیرا اگر نبوّت را استثنا نمی کرد پیامبری جزء منزلت های علی توهّم می شد. نسبت صریح میان علی (ع) و پیامبر، مستثنای به عرف است و نبوّت مستثنای به لفظ پیامبر (ص) و آن چه برای حضرت (ص) باقی می ماند این است که وحی ارجمند را بر زبان جاری سازد به نحوی که داخل در استثنای عرف نسبی و نه استثنای عرف لفظی در نیاید و آن عبارت است از خلافتی که بدون تردید حق حضرت (ع) است، یعنی همان خلافتی که پیامبر (ص) سخنش را بر آن استوار کرد و بدان اشاره نمود».

شیخ مظفّر در دلائل الصّدق ۲/ ۳۴۲- ۳۴۳ می گوید:

«امّا دلالت آن بر امامت امیر المؤمنین (ع) به سبب آن است که ثبوت ویژگی های هارون برای حضرت (ع) افاده می گردد. پس حضرت (ع) نیز در داشتن علوم و ضرورت فرمانبری امّت و پذیرش ریاست همچون هارون است، چرا که هارون

در خلافت موسی شریک اوست، پس علی (ع) همچون اوست به نسبت پیامبر اکرم (ص) جز آن که علی (ع) پیامبر نبود، چنان که حدیث منزلت نبوّت را استثنا کرد و قرآن مجید گواه آن است که محمّد (ص) خاتم پیامبران است. بر این اساس اخبار آمده حاکی از آن است که علی شریک پیامبر است جز در نبوّت. پس ثابت می شود که علی (ع) حتّی در دوران حیات پیامبر (ص) بر امّت، امامت و ریاست عامّه داشته است، ولی چنان که در آیه نخست (ج ۲، ص ۷۸- ۸۰) گفته آمد در زمان حیات پیامبر (ص) جز در موارد محدودی حضرت (ع) سکوت در پیش گرفت.

نیز بنگرید به معالم المدرستین ۱/ ۱۷۵.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۱۲۹

ابو ذر گفت: همین که پیامبر (ص) سخنش را تمام کرد جبرئیل از نزد خدا سوی او آمد و گفت: ای محمّد! بخوان. حضرت (ص) فرمود: چه بخوانم؟ جبرئیل گفت: بخوان: إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ هُمْ راكِعُونَ «۱» «۲»

---

(۱) طه/ ۵۵.

(۲) مصنّف در کتاب خود کشف المراد/ ۳۹۴- ۳۹۵ می گوید:

«این آیه کریمه إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ هُمْ راكِعُونَ دلیل دیگری است بر امامت علی (ع)، و استدلال به این آیه موکول به مقدّماتی است:

اوّل، این که واژه إِنَّما برای حصر به کار می رود و منقول و معقول بدان دلالت دارند. امّا دلیل منقول، اجماع اهل زبان عربی است بر آن، و امّا دلیل معقول آن این است که واژه «انّ» برای اثبات است و «ما» پیش از ترکیب

مفید نفی است و نیز پس از ترکیب، استصحاب جاری می شود و این دلالت، اجماعی تلقّی می گردد و صحیح نخواهد بود هر دو واژه به یک معنی به کار روند، چنان که صحیح نخواهد بود غیر مذکور، اثبات گردد و مذکور بنا به اجماع نفی شود. پس آن چه باقی می ماند عکس این شکل است که عبارت باشد از این که کلام منعطف شود به اثبات مذکور و نفی جز آن، که همین، مفهوم حصر است.

دوم، این که کلمه «ولی» دلالت بر کسی دارد که برای دخالت، شایسته تر است و گواه آن نقل اهل زبان و کاربرد ایشان است همچون این جمله که «السلطان ولیّ من لا ـ ولیّ له» یا همچون ترکیباتی مثل: «ولیّ دم» یا «ولیّ میّت» یا این جمله امام (ع) که: «ایّما امرأه نکحت بغیر اذن ولیّها فنکاحها باطل».

سوم، این که مراد از آن بعضی از مؤمنان باشد، چرا که خداوند تبارک و تعالی آن ها را به ویژگی هایی توصیف کرده که مختص است، زیرا که اگر چنین نبود لازم می آمد اتّحاد ولیّ و مولّی علیه و اینک که این مقدّمات هموار شد می گوییم که مقصود از این آیات علی (ع) است بنا به اجماعی که حاصل آمده از این نکته است که هر یک از مؤمنان از ویژگی هایی مختصّ برخوردارند. راوی می گوید: مقصود از دارنده این ویژگی ها علی (ع) است و منصرف کردن آن به دیگران خرق اجماع است و از آن روی که حضرت (ع) بنا به اجماع، یا همه مراد از این ویژگی ها است یا بخشی از آن و ما عدم عمومیت آن را بیان کردیم، بنا بر این حضرت

(ع)، همه مراد از آن است و به سبب این که مفسّران همداستانند در این که مقصود از این آیه علی (ع) است به سبب آن که این آیه زمانی نازل شد که حضرت (ع) در حال رکوع انگشتری خود را صدقه داد و در این اختلافی نیست».

بنگرید به نکات نزدیک به این مضمون در:

اعلام الوری/ ۱۶۸- ۱۶۹ و اللوامع الالهیه/ ۲۷۶- ۲۷۷.

ابن بطریق در عمده/ ۱۲۴ [و به گونه دیگری در خصائص/ ۶۶] می گوید:

«بدان که خداوند سبحان در این آیه ضرورت فرمانبری مردم از خدا، و سپس رسول اکرم (ص) را آورده و در مرحله سوم بدون فاصله ضرورت ولایت امیر المؤمنین (ع) را بیان کرده است. و این نصّی است صریح در ضرورت فرمانبری از حضرت (ع)».

تفصیل این سخن در خصائص/ ۵۰- ۵۲ آمده است:

علّامه بیاضی این سخن را با بیانی دیگر در الصراط المستقیم ۱/ ۲۶۵ می گوید: «حال که این امور به علی (ع) انحصار یافت ولایت آن حضرت (ع) با عطف به ولایت رسول اکرم که آن نیز معطوف به ولایت خداوند سبحان است اثبات می گردد و اینک که ولایت آن حضرت (ع) ثابت شد، با حصول عصمت آن حضرت (ع) حکم می شود به ضرورت مطلق فرمانبری از جانشینش، و اگر از او فعل قبیحی صادر شود گویی خداوند آن را بر خلیفه اش لازم گردانده است».

شیخ طوسی در تلخیص الشّافی ۲/ ۱۰ می گوید:

«امّا قوی ترین نصّ قرآنی که دلالت بر امامت حضرت (ع) دارد این آیه کریمه است: إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ هُمْ راكِعُونَ.

وجه دلالت آیه عبارت است از این که

ثابت شده است مراد از واژه «وليّكم» كه در آيه آمده كسى است كه اداره شما را تحقّق مى بخشد و به امورتان مى پردازد و بر شماست تا از او فرمان بريد، و نيز ثابت شده است كه مقصود از «الّذين آمنوا» امير المؤمنين (ع) است و در ثبوت اين دو وصف، دلالتى است در اين كه على (ع) امام ماست».

شيخ ابو الصلاح حلبى در تقريب المعارف/ ۱۲۷ مى گويد:

«خداوند سبحان اخبار كرده است كه بر پا دارنده نماز و پردازنده زكات در حال ركوع، بر حسب آن چه در صدر آيه براى خدا و رسول، لازم گشته از خود مردم بديشان اولاست و اين حكم جز براى امير المؤمنين (ع) براى هيچ كس ديگر ثابت نگشته است، پس او بايد امام مردمان و از خود ايشان بديشان اولى باشد».

علّامه امينى در الغدير ۳/ ۱۶۳- ۱۶۷ بيست آيه از قرآن آورده است كه در آن ها لفظ جمع به كار رفته ولى مقصود از آن يك نفر است.

سيد شرف الدين در مراجعات/ ۲۳۵ در حكمت اين سخن نكته ظريفى را يادآور شده است و مى گويد:

«گاهى عبارت جمع مى آيد و نه مفرد، زيرا كه خداوند مى خواهد آن واژه، بسيارى از مردم را حفظ كند، چه، مخالفان و دشمنان بنى هاشم و ديگر منافقان و حسودان و رقيبان تاب تحمّل اين را ندارند كه اين واژگان را به صيغه مفرد بشنوند، زيرا با كاربرد جمع واژه ديگر آن ها طمعى در مشوّه كردن يا دليلى براى گمراه كردن- به سبب نوميدى شان- نمى يافتند كه انجامش براى اسلام هراسناك بود، و از همين رو آيه با صيغه جمع آمده است با آن كه

مقصود از آن مفرد است تـا بـا این کـار از عیوب آن هـا امـان حاصـل آیـد، ولی نصوص پس از آن به عبـارت های مختلف و جایگاه های متعدّد، پی در پی می آید و مسأله ولایت، اندک اندک در آن ها پراکنده می گردد تا جایی که خداوند، دین را کامـل گردانیـد و نعمت را تمـام کرد، و این همسویی پیـامبر اکرم (ص) است بـا عـادت حکما در رسانـدن امور ناخوشاینـد به مردم، در حـالی که اگر آیه بـا عبـارت مختصّ و مفرد آورده می شـد مشـرکان سـر انگشت خویش در گوش می نهادنـد و از خشم جامه شان را به سوی دیگر می گرداندنـد و بر اسـتکبار خویش پا می فشـردند. این حکمت- چنان که پوشـیده نیست در همه جای قرآن، در آیات مربوط به فضیلت امیر المؤمنین (ع) و اهل بیت طاهرین (ع) به کار زده شده است».

بنگرید به: بحار الانوار ۳۵/ ۲۰۳- ۲۰۶ و کشف الغمّه ۱/ ۶۲ و دلائل الصّدق ۲/ ۷۳- ۸۳ و ۹۲- ۱۰۲ و مراجعات/ ۲۲۶- ۲۳۸ و معالم المدرستین ۱/ ۱۵۶ و تلخیص الشافی ۲/ ۴۴- ۴۵ و العمده/ ۲۲۸- ۲۲۹.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۱۳۰

در تفسیر ثعلبی «۱» «۲» و نیز در «الجمع بین الصّحاح السّته» نظیر این سخن نقل شده است.

---

(۱) تفسیر ثعلبی، نسخه خطّی، ص ۲۵۴.

(۲) ثعلبی، انـدکی پس از این داسـتان می گویـد: «از ابو منصور حمشـادی شـنیدم که می گفت: از محمّـد بن عبـد اللّه حـافظ شنیدم که می گفت: از ابو الحسن علی بن الحسـین شـنیدم که می گفت: از ابو حامد محمّد بن هارون حضـرمی شنیدم که می گفت: از محمّد بن منصور طوسی شنیدم که می گفت: از احمد بن حنبل شنیدم که می گفت: فضایلی که به

علی رسیده است به هیچ یک از اصحاب پیامبر اکرم- صلی اللّه علیه و آله و رضی عنهم- نرسیده است».

ابن طلحه شافعی پس از نقل این خبر از ثعلبی می گوید:

«درآوردن سخن احمد اندکی پس از این داستان، اشاره ای نهفته است در این که چنین اخلاق والایی یعنی جمع میان این دو عبادت بزرگ جسمی و مالی در یک زمان تا جایی که قرآن کریم آن دو را بستاید و به سوی آن دو ره بپوید به علی (ع) اختصاص دارد و شرافت آن به شخص علی می رسد بدون آن که کسی از صحابه پیش یا پس از او در این فضیلت، شریک حضرت شمرده شود».

مراجعه کنید به: کشف الغمّه ۱/ ۱۶۷.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۱۳۱

(۱) مجاهد می گوید: خداوند نهی کرده است از این که جز با پرداختن صدقه کسی با پیامبر (ص) نجوا کند. کسی هم با پیامبر (ص) نجوا نکرد مگر علی بن ابی طالب (ع) که دیناری پرداخت و پیامبر هم آن را صدقه داد و سپس اجازه داده شد.

امیر المؤمنین (ع) می فرماید: در کتاب خداوند عزّ و جلّ آیه ای هست که هیچ کس پیش از من یا پس از من بدان عمل نکرده و نمی کند: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا ناجَیْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَیْنَ یَدَیْ نَجْواکُمْ صَدَقَةً «۱»-.

امیر المؤمنین (ع) می فرماید: خداوند متعال به واسطه من [سنگینی این آیه را] در میان امّت سبک گرداند. این آیه پیش از من بر کسی نازل نشده بود و پس از من هم بر کسی نازل نمی شود. (۲) ابن عمر می گوید: علی بن ابی طالب سه ویژگی داشت که اگر من یکی از آن سه را

می داشتم از یک گله شتر خوش تر می داشتم: همسری او با فاطمه (س)، پرچمداری روز خیبر و آیه نجوی «۲».

---

(۱) مجادله/ ۱۳، ای کسانی که ایمان آورده اید چون خواهید که با پیامبر نجوا کنید پیش از نجوا کردنتان صدقه بدهید.

(۲) علّامه بیاضی در الصراط المستقیم ۱/ ۱۸۱ به نقل از کشّاف زمخشری می گوید:

«در این جا خداوند تبارک همه امّت را با این سخن نکوهیده است: فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ تابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ [مجادله/ ۱۳؛]، و این بدان سبب است که خداوند، صدقه را به کم یا زیاد مقیّد نساخته است و تهیدستان را در ناتوانی شان عذری نیست. این بدان سبب بود تا علی (ع) از دیگران ممتاز شود و فضیلتش در میان آن ها آشکار گردد، چرا که خداوند پیش از گزینش آن ها از عملکرد یا خودداری آن ها آگاه بوده است و از همین رو خواسته است از این راه شرف حضرت را به دلیل فرمانبری از خدا و شایستگی خلیفگی او آشکار کند».

علّامه مجلسی در بحار الانوار ۳۵/ ۳۸۳- ۳۸۴ می گوید:

«پوشیده نماند اختصاص حضرت (ع) به این فضیلت که نشان دهنده نهایت محبّت ایشان است نسبت به پیامبر (ص) و گواه زهد ایشان است در دنیا و برگزیدن آخرت و شتاب داشتن در اعمال خیر و طاعات، دلالت دارد به برتری ایشان نسبت به دیگر صحابه که مستلزم حقّانیت بیش تر ایشان است به امامت و قبح مقدّم داشتن دیگران به ایشان و نیز دلالت دارد بر کاستی فراوان و جرم بزرگ کسی که در خلافت از ایشان پیشی گیرد، زیرا در امر پیش پا افتاده ای کوتاهی کرده اند که با پرداخت کمتر از یک درهم برایشان مقدور

بود و با این کار از پیامبر (ص) جدایی گزیدند و از همراهی ارزشمند او چشم پوشیدند. کوتاهی کردن آن ها در این مورد به طریق اولی دلالت دارد بر کوتاهی آن ها در طاعات مهم و امور سترگ. چقدر تفاوت است میان کسی که جان خویش را در راه خشنودی پیامبر می بخشد و کسی که حاضر نیست برای دست یافتن به سعادت نجوای پیامبر (ص)، درهمی بپردازد! حتّی می توان گفت ترک انفاق آن ها دلالت دارد بر نفاق آن ها، چنان که بیضاوی در آغاز امر بدان اعتراف دارد آن جا که می گوید: «جداکننده میان مؤمن مخلص و منافق»، و دیگر پوشیده نیست دوری و مخالفت او با کسانی که ادّعا می کنند اموال هنگفتی را در راه خدا بخشیده اند، زیرا چگونه می شود کسی که چنین اموال هنگفتی را بذل کرده است نتواند در طول ده روز، کمتر از یک درهم یا حتی نیمی خرما انفاق کند».

شیخ مظفّر در دلائل الصّدق ۲/ ۱۶۲- ۱۶۴ می گوید:

«تردیدی نیست که این آیه شریفه به امامت امیر المؤمنین (ع) دلالت دارد نه صحابه دیگری همچون خلفای سه گانه که می توانستند صدقه دهند، چه، این آیه گواه است بر برتری حضرت (ع) بر ایشان و معصیت آن ها که مقتضی عدم صلاحیت آن هاست برای امامت، و این در صورتی است که حتّی عصمت را در امام شرط ندانیم ... روشن است که معصیت با خودداری از دادن صدقه ای اندک که مصلحتی بزرگ در آن نهفته است که از مناجات پیامبر (ص) حاصل آمده، بزرگ ترین دلیل بخل و خسّت است و لذا خداوند سبحان تعبیر به اشفاق و ترحّم کرده است، و انسان بخیل به ویژه با

چنین بخلی صلاحیت امامت را ندارد.

بنگرید به: العمده/ ۱۸۷ و بحار الانوار ۳۹/ ۱۵۳ و دلائل الصّدق ۲/ ۳۸۵ و معالم المدرستین ۱/ ۱۷۰.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۱۳۲

(۱) حضرت (ص) با دست شریف خود باغی را آبادان گردانید و آن را صدقه داد به

ترجمه کشف الیقین ،ص:۱۳۳

گونه ای که حتّی درهم و دیناری از آن برای خویش کنار ننهاد.

مبحث هفتم: در پاکدامنی و دینداری و استجابت دعا

(۱)، تردیدی در این نیست که امیر المؤمنین (ع) به غایت پاکدامن و به شدّت دیندار بوده است و ایمان در قلبش نفوذ یافته بود و به سبب دینداری و پاکدامنی، مستجاب الدعوه نیز بود. پیامبر اکرم (ص) در «مباهله» به حضرت (ع) توسّل جست، در صورتی که اگر یکی از صحابه منزلتی نزدیک به حضرت داشت پیامبر او را نیز با خود می برد، زیرا وقت نیاز به دعا و یاری گرفتن از کسی بود که دعایش مستجاب می شد.

(۲) پیامبر اکرم (ص) فرمود: ای قرشیان! یا دست برمی دارید یا خداوند مردی را بر شما برمی انگیزد که خداوند قلبش را با ایمان آزموده «۱» و او گردن شما را در راه دینداری خواهد زد.

عرض شد: یا رسول اللَّه! آیا این شخص ابو بکر است؟ حضرت (ص) فرمود: خیر.

عرض شد: عمر است؟ فرمود: خیر. او کسی است که کفش هایی را پینه کرده که در اتاق است. «۲»-

(۳) در کتاب مناقب آمده است: «۳»- پیامبر اکرم (ص) در روز فتح خیبر به علی فرمود:

اگر چه گروهی از امّت من در باره تو نگفته اند آن چه را که مسیحیان در حق عیسی بن مریم گفته اند، امروز در حقّ تو سخنی خواهم گفت که با وجود این سخن بر گروهی از

---

(۱) ابن بطریق

در خصائص/ ۲۵۲- ۲۵۳ می گوید:

«علی همان کسی است که خدا و رسولش او را برای تمام گرفتن حق الهی از کافران برانگیختند. او همان کسی است که در تأویل قرآن ستیز کرد چنان که پیامبر اکرم (ص) بر تنزیل آن ستیزید و این دو ستیز همسانند، زیرا منکر تنزیل، از پذیرش آن هم سرباز خواهد زد و منکر تأویل عمل بدان را نخواهد پذیرفت.

این منزلتی است که پس از پیامبر هیچ کس استحقاق آن را ندارد مگر کسی که سزاوار خلافت پس از اوست، چرا که تمام گرفتن حقوق الهی از معاندان و منکران و کافران تنها به دست رسول خدا یا کسی است که در ضرورت پیروی و دنباله روی در جایگاه پیامبر قرار دارد».

(۲) تذکره الخواص/ ۴۵.

(۳) مناقب ابن مغازلی/ ۲۳۷.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۱۳۴

مسلمانان نگذری مگر آن که خاک کفش تو را توتیای چشم کنند و به باقیمانده آب پاکشویی تو شفا بجویند «۱»، و همین بس که تو از منی و من از تو و تو از من ارث می بری و من از تو، و تو برای من همچون هارونی برای موسی جز آن که پیامبری پس از من نیست.

تو به جای من دین مرا می پردازی و در راه سنّت من می ستیزی و در روز رستاخیز نزدیک ترین مردم به من هستی و تو در فردا روز بر سر حوض کوثر جانشین منی که در برابر منافقان از آن دفاع می کنی، و نخستین کسی خواهی بود که بر سر حوض کوثر بر من وارد می شود. تو اوّلین نفر از امّت من هستی که به بهشت در می آید، و پیروان تو بر منابری از

نور خالص و خوش منظر هستند که همگی سیرابند. چهره های آن ها در اطراف من سفید و روشن است. من شفاعت آن ها را خواهم کرد و فردا در بهشت همسایگان من خواهند بود و دشمنان تو فردا تشنگانی خواهند بود در غایت تشنگی و چهره هایی سیاه و مکدّر خواهند داشت. جنگ با تو جنگ با من و صلح با تو صلح با من است [و نهان تو

---

(۱) علّامه بیاضی در «الصراط المستقیم» ۲/ ۶۱- ۶۲ می گوید:

«معقول است که حضرت (ع)، خبر از امور غیبی دهد و در جسم و جانش کراماتی ظهور کند که امر بر دیگران مشتبه شود و بسیاری به سبب کوتاهی اندیشه، اختلاف یابند و نصیریه او را خدایی بپندارند که می دهد و می ستاند و گروهی نیز با او به دشمنی و ستیز برخیزند و نصوصی را که در حقّ حضرتش (ع) رسیده است پنهان دارند و حضرت را دشنام دهند و جای شگفتی نیست اگر که بیش تر مخالفان امت به گمراهی روند که در میان ملّت های گذشته نیز، سنّت چنین بوده است. ببینیم وضع بنی اسرائیل را هنگامی که گفتند: اجْعَلْ لَنا إِلهاً کَما لَهُمْ آلِهَهٌ [اعراف/ ۱۳۸].

میانه روان، حضرت (ع) را از قعر کاهندگان ارزش او بالا آوردند و از جایگاه خدای جهانیان به زیر کشاندند و او را امامی دانستند در میانه خالق و مخلوق و به حق الیقین دست یافتند، زیرا از بلندای غلوّ مشابهت حضرت (ع) به خدا به زیر آمدند و از مغاک مقایسه، اوج گرفتند و در روز رستاخیز هم ندامتی به ایشان نرسد، بلکه در میان سرگین و خون، شیری خالص و گوارا برای خود

پیش می فرستند. همین اختلاف امّت در امامت علی یا الوهیّت او و در خلافت ابو بکر یا رعیّت بودن او نشانگر ناسازگاری و ناهمسویی سترگی است که هر گونه اشتباهی را از میان می زداید و بر هر گونه ماندگی و سنجشی خط بطلان می کشد».

نیز بنگرید به: سخن طبرسی در اعلام الوری/ ۱۸۹ و سخن مجلسی در بحار الانوار ۳۶/ ۱۷۹.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۱۳۵

نهان من است] و آشکار تو آشکار من و دل نهفته های تو دل نهفته های من است «۱». تو در شهر علم منی، و فرزندان تو فرزندان من هستند. گوشت تو گوشت من و خون تو خون من است و حق با تو و در زبان تو و در قلب تو و در میان چشمان توست. ایمان با گوشت و خون تو درهم آمیخته است چنان که با گوشت و خون من. خداوند تبارک و تعالی به من دستور داده است تو و خانواده ات را به بهشت مژده دهم و دشمنت را به آتش. هرگز ستیهنده تو بر سر حوض کوثر بر من وارد نیاید، چنان که هرگز دوستدار تو حوض کوثر را از کف ننهد.

علی (ع) می گوید: در پیشگاه خدا به کمال سجده کردم و او را بر نعمت هایی که از اسلام و قرآن به من ارزانی داشته است و محبّت خاتم الأنبیاء (ص) را در دلم افکنده ستودم.

(۱) در کتاب مناقب «۲»- به نقل از زمخشری آمده است که گفته: دو مرد نزد عمر آمدند و به او گفتند: نظر تو در باره طلاق دادن کنیز چیست؟ او به سوی حلقه ای از مردان رفت که در میان آن ها مردی طاس بود. پس

به او گفت: نظرت در باره طلاق دادن کنیز چیست؟ گفت:

---

(۱) سید حامد حسین در خلاصه عبقات الانوار ۵/ ۲۸۳- ۲۸۴ در ذیل این خبر می گوید: «این خود دلیل روشنی است بر این که آفرینش امیر المؤمنین همچون آفرینش رسول خدا بوده است و این همان مفهوم حدیث نور است و از اخباری است که این حدیث شریف را تأیید می کند.

با این جمله از حدیث عصمت امیر المؤمنین (ع) و برتری او بر همه خلایق حتّی فرشتگان و پیامبران و دیگر اولیا و اوصیا نیز به اثبات می رسد، چه، نهان و آشکار و دل نهفته های علی همچون نهان و آشکار و دل نهفته های پیامبر اکرم (ص) است، و آن چه نزد همگان تردیدی در آن نیست آن است که نهان و آشکار و دل نهفته های پیامبر از هر گونه خطایی مصون است و از همه خلایق، برتر. پس نهان و آشکار و دل نهفته های حضرت (ع) نیز چنین است.

این اقتضای آن را دارد که امامت و خلافت پیامبر اکرم (ص) از بدیهیّات اولیه باشد و دلالت دارد بر ناپسندی مقدّم داشتن دیگران بر او و بطلان خلافت و امامت آن ها.

این حدیث- چنان که پنهان نیست- از ابعاد دیگری نیز دلالت بر برتری حضرت (ع) دارد».

(۲) ریاض النضره/ ۲/ ۲۲۶.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۱۳۶

دو کنیز. عمر به آن دو روی کرد و گفت: دو کنیز. یکی از آن دو گفت: ما به نزد تو که امیر المؤمنین هستی آمده ایم تا پیرامون طلاق دادن کنیز بپرسیم و اینک تو به سوی مرد دیگری می روی تا از او بپرسی. به خدا سوگند دیگر با تو سخن نمی گویم.

عمر گفت: وای

بر تو، آیا می دانی او کیست؟ او علی بن ابی طالب است. از پیامبر اکرم (ص) شـنیدم که می فرمود: اگر آسـمان ها و زمین در کفّه ای نهاده شوند و با ایمان علی سنجیده آیند، ایمان علی فزونی خواهد داشت.

(۱) در کتـاب مناقب «۱»- به نقل از امّ سـلمه آمـده است که گفته: پیامبر (ص) نزد من بود که جبرئیل بیامـد و بـدو ندایی داد. پس پیامبر تبسّـم می کرد و خنده ای زد. پس چون از نزد او برفت عرض کردم: پدر و مادرم فدایت باد یا رسول اللّه! چه چیز تو را به خنده واداشت؟

حضـرت (ص) فرمود: جبرئیـل به من گفت: از نزدیکی علی گـذر می کرده در حـالی که او رمه ای از شتران را می چرانـده و خـواب او را ربوده بوده و برخی از اعضـای او دیـده می شـده است. جبرئیـل گفت: جـامه او را به رویش انـداختم که خنکـای ایمان او به قلب من هم راه یافت.

(۲) امیر المؤمنین علی (ع) گروهی از مسـلمانان را در این سـخن پیامبر: «هر که من سرور اویم علی نیز سرور اوست» به گواهی طلبید و همگی گواهی دادند جز انس بن مالک که حاضر بود و گواهی نداد.

امیر المؤمنین فرمود: چه چیزی مانع از گواهی توست؟ تو نیز آن چه را دیگران شنیدند شنیدی.

عرض کرد: یا امیر المؤمنین! من پیر شده ام و فراموش کرده ام.

امیر المـؤمنین فرمـود: خـدایا! اگر دروغ می گویـد سپیـدیی در چشم او پدیـد آر که عمـامه آن را نپوشانـد. طلحه بن عمر می گوید: خدا را گواه می گیرم سپیدیی در چشمان او دیدم. «۲»-

---

(۱) مناقب خوارزمی/ ۷۶- ۷۷.

(۲) حلیه الاولیاء ۵/ ۲۶+ کنز العمال ۶/ ۴۰۳+ ارشاد المفید/ ۱۸۵.

نیز بنگرید به: احقاق الحق ۸/ ۷۴۱- ۷۴۶ به نقل از منابع فراوان و نیز بنگرید به: الغدیر ۱/ ۱۹۱- ۱۹۵.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۱۳۷

علی، عیزار «۱»- را که متهم بود اخبـار حضـرت را نزد معاویه می برد نفرین کرد. او انکار کرد و سوگنـد خورد. حضـرت (ع) فرمود: اگر دروغ می گویی خداوند، نور از چشمانت بستاند و هنوز جمعه نرسیده بود که کور شد و کسی راه به او می نمود و دیدن از چشمانش برفت. «۲»- (۱) حضـرت (ع) روزی بر منبر خطبه می خوانـد و فرمود: من بنده خدا و برادر پیامبر اویم. من وارث پیامبر رحمت هستم و بانوی زنان بهشتی را به همسری دارم.

من سرور مؤمنانم و واپسین وصیّ پیامبران. جز من کسی این ادّعا را نکند مگر آن که خداوند او را به بدی گرفتار آورد.

مردی از عبس که در میان جماعت نشسته بود گفت: چه کسـی است که نتواند ادّعا کند من بنده خدا و برادر پیامبر او هسـتم. وی همچنان در جای خود ماند تا شیطان زده شد و پایش را گرفته تا به در مسجد کشاندند «۳».

حضـرت (ع) دو بار دعا کرد و خورشـید را باز گرداند. یکی از این دو بار در زمان رسول اکرم (ص) بود که آن را (۲) اسماء دختر عمیس و امّ سلمه و جابر بن عبد اللّه انصاری و ابو سعید خدری و گروهی از صحابه نقل کرده اند: یک روز پیامبر (ص) در منزلش بود و علی (ع) نزد ایشـان بود که جبرئیل بر حضـرت (ص) نازل شـد و از سوی خـدا به نجوای با او پرداخت. همین که وحی حضرت (ص) را در

برگرفت، حضرت ران علی (ع) را بالش خویش برگزید و سر خویش برنداشت تا آن که خورشید غروب کرد، لذا امیر المؤمنین (ع) مجبور شد نماز عصر را نشسته برگزار کند و رکوع و سجودش را با اشاره به جای آرد. چون پیامبر به هوش آمد به امیر المؤمنین (ع) فرمود: آیا نماز عصر را از دست دادی؟ حضرت (ع) عرض کرد به سبب آن که شما سر خویش بر ران من نهاده بودید و نیز به سبب وضع خاص شما در نیوشیدن وحی نتوانستم نماز را ایستاده بخوانم.

---

(۱) نهج الحق/ ۲۴۶.

(۲) این خبر در احقاق الحق ۸/ ۷۳۹ به نقل از ارجح/ ۶۸۱ و آن به نقل از مطالب السؤول و در بحار الانوار ۴۱/ ۱۹۸- ۱۹۹ به نقل از الخرائج و الارشاد آمده است.

(۳) این حدیث در بحار الانوار ۴۱/ ۲۰۵ به نقل از ارشاد نقل شده است و در پایان آن زیادتی چنین است: از قومش پرسیدیم آیا پیش از این عارضه ای از او سراغ داشتید؟ گفتند: خیر.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۱۳۸

حضرت (ص) به او فرمود: به پیشگاه خدا دعا کن تا خورشید را برای تو برگرداند و تو آن را در وقتش- به همان شکل که از دست داده ای- ایستاده برگزار کنی و خداوند به سبب فرمانبری تو از خدا و رسول، دعایت را اجابت می کند.

امیر المؤمنین (ع) از خداوند عزّ و جلّ خواست که خورشید را باز گرداند، و خورشید برای او بازگردانده شد و در محل خود در آسمان به هنگام نماز عصر قرار گرفت و امیر المؤمنین (ع) نماز عصر را در هنگامش گزارد و سپس خورشید غروب کرد.

(۱)

بار دوم پس از پیامبر (ص) بود. هنگامی که حضرت (ع) می خواست در بابل از فرات بگذرد. بسیاری از صحابه به گذراندن چهارپایان و بارهای خود اشتغال داشتند.

حضرت (ع) با گروهی از اطرافیان خود نماز عصر بگزارد، ولی مردم از امور مربوط به عبور و مرور فارغ نشدند تا آن که خورشید غروب کرد و نماز بسیاری از آن ها از دست رفت و مردم فضل نماز جماعت با حضرت (ع) را از دست دادند و لذا در این باره با حضرت (ع) سخن گفتند. چون حضرت (ع) سخن ایشان را در این باره شنید از خداوند خواست خورشید را برای او باز گرداند تا همه اصحابش بتوانند به جماعت نماز عصر را در هنگامش برگزار کنند و خداوند دعای حضرت را اجابت کرد، [و در این حال خورشید در افقی قرار گرفت چنان که به هنگام عصر قرار می گیرد و همین که جماعت سلام نماز را دادند خورشید ناپدید شد و صدای فرو ریزش بلندی از آن شنیده شد]. این صدا خود، مردم را هراساند و آن ها تسبیح، تقدیس و تهلیل و استغفار خود را فزونی دادند «۱» «۲».

---

(۱) ارشاد مفید/ ۱۸۲+ المناقب+ خوارزمی/ ۲۱۷+ مناقب ابن مغازلی/ ۹۶- ۹۹+ تذکره الخواص/ ۵۳.

(۲) سبط بن جوزی در تذکره الخواص/ ۵۴- ۵۵ می گوید:

«این معجزه پیامبر اکرم (ص) و کرامت علی (ع) است و این امر اجماعا تنها از آن یوشع بوده است و جز این نیست که چنین امری یا معجزه ای است برای موسی یا کرامتی برای یوشع. اگر برای موسی است که پیامبر ما افضل از اوست و اگر برای یوشع است که علی هم

افضل از او می باشد. پیامبر اکرم (ص) فرموده است: علمای امّت من همچون پیامبران بنی اسرائیل هستند، و این سخن در حق علمای معمولی است چه رسد به علی (ع)».

در الغدیر ۳/ ۱۳۰ همین سخن از او نقل شده است.

شیخ مظفّر در دلائل الصّدق ۲/ ۴۶۴ می گوید:

«امّا دلالت این سخن بر امامت امیر المؤمنین (ع) آشکارتر از خورشید است، زیرا از بزرگ ترین دلایل است در اهتمام به امور حضرت و فضل او بر همه اصحاب تا جایی که هیچ یک از آن ها خواب رسیدن به چنین مقامی را هم نمی بیند».

بنگرید به: الغدیر ۳/ ۱۲۶- ۱۴۱.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۱۳۹

(۱) هنگامی که آب در کوفه فزونی گرفت و مردم آن از غرق شدن هراسیدند به امیر المؤمنین (ع) پناه بردند. حضرت (ع) بر استر پیامبر (ص) سوار شد و مردم به همراه ایشان خارج شدند تا آن که به ساحل فرات رسیدند و حضرت (ع) در آنجا فرود آمد و وضویی شاداب بساخت و در حالی که مردم او را می دیدند به تنهایی نماز بگزارد و در پی آن دعاهایی به پیشگاه خدا کرد که بیش تر آن ها شنیدند. سپس به سوی فرات پیش آمد و بر شاخه ای که بر دست داشت تکیه داد و با آن به روی آب زد و گفت به اذن [و مشیت] الهی کم شود. در پی این دعا آب چنان فرو رفت که ماهی های ته فرات پدیدار شدند.

بسیاری از این ماهی ها به عنوان داشتن خلافت بر مؤمنان بر حضرتش درود فرستادند و گروه هایی از ماهی ها سخنی نگفتند که از آن جمله بودند: و مار ماهی و ماهی اسبیلی «۱».

مردم شگفت زده شدند و

از حضرت پیرامون سخن گفتن برخی از ماهی ها و سکوت برخی دیگر پرسش کردند. حضرت فرمود: خداوند ماهی هایی را برای من به سخن گفتن درآورد که پاک بودند و ماهی های حرام و نجس را به سکوت واداشت و آن ها را دور داشت. «۲» «۳»

---

(۱) ماهی رودخانه ای از تیره سلوریهای بی فلس که در رودها و دریاچه های مشرق زمین بسیار یافت می شود- م.

(۲) ارشاد مفید/ ۱۸۳.

(۳) ابن شهر آشوب در مناقب ۲/ ۲۸۲ می گوید:

«این صحیح است که خداوند تبارک و تعالی او را دوست می دارند و این سخن برای دیگری صحیح نیست به گونه ای که پیروی از او لازم گردد و کسی که خبر طائر به او نسبت داده شود امامت بدو منحصر گردد».

شیخ مظفّر در دلائل الصّدق ۲/ ۵۴۱ می گوید:

«استجابت دعا در چنین امور خارق العاده ای صورت نمی پذیرد جز برای پیامبر و وصیّ پیامبر، زیرا که معجزه در بر دارد و نظیر این امر جز برای امیر المؤمنین (ع) واقع نمی گردد، پس تنها او امام است.» همین سخن را ابن شهر آشوب در مناقب ۲/ ۲۸۷ دارد.

نیز بنگرید به: کشف المراد/ ۴۱۷.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۱۴۰

مبحث هشتم: در اخلاق خوش حضرت (ع):

(۱) عقلا- با هم اختلافی در این ندارند که امیر المؤمنین (ع) خوش اخلاق ترین مردم بوده است تا جایی که حضرت (ع) به سبب خوش اخلاقی به مطایبه گویی و حسن رفتار با اطرافیانش نسبت داده شده است.

(۲) روایت شده است که حضرت (ع) بر زن بیچاره ای گذر کرد که کودکان خردی داشت که از گرسنگی می گریستند و مادرشان آن ها را مشغول می داشت و با ایشان به بازی می پرداخت تا بخوابند. این مادر آتشی برافروخته بود و بر آن دیگی نهاده

بود که در آن دیـگ تنها آب بود و بس و برای کودکانش چنین وانمود می کرد که در این دیگ خوراکی است که برای آن هـا می پزد. امیر المـؤمنین (ع) وضـع را دریـافت. حضـرت (ع) بـه همراه قنـبر بـه منزل رفت و ظرف خرمـایی بـا کیسه آردی و مقداری دنبه و برنج و نان با خود برداشت و بر شانه شـریفش نهاد. قنبر تقاضا کرد که او این کالاها را حمل کند ولی حضـرت (ع) اجازه نداد. چون به در خانه آن زن رسید اذن ورود خواست. زن نیز اذن دخول داد.

حضـرت قدری برنج [در دیگ] ریخت و قدری نیز چربی در دیگ جای داد. پس چون از پختن آن فارغ شد خوراک را برای کودکـان کشـید و از آن هـا خواست به خوردن مشـغول شونـد. چون کودکـان سـیر شدنـد حضـرت (ع) در خانه می گشت و کودکانه و مضحک سخن می گفت و کودکان نیز می خندیدند.

هنگامی که حضرت (ع) از آن خانه خارج شد قنبر به او گفت: سرورم! امشب چیز

ترجمه کشف الیقین ،ص:۱۴۱

عجیبی دیدم که دلیل بعضی از آن ها را می دانم و آن این که تو توشه ای را برای ثواب به این خانه آوردی، ولی ندانستم چرا با دو دست و دو پا در خانه از این سو به آن سو می رفتی و همچون کودکان سخن می گفتی؟

حضـرت (ع) فرمود: ای قنبر! من در حالی بر این کودکان وارد شدم که از فرط گرسنگی می گریستند. من خواستم گریه را از آن ها دور کنم و کاری انجام دهم که با حالت سیری بخندند و راهی جز آن چه انجام دادم نیافتم. «۱»-

(۱) ضرار بن ضمره می گوید: «۲»- پس

از سوء قصد به امیر المؤمنین (ع) بر معاویه وارد شدم.

معاویه گفت: علی را برای من توصیف کن. گفتم: مرا از این کار معاف دار. معاویه گفت:

باید او را توصیف کنی. گفتم: اگر گریزی از این کار نیست به خدا سوگند او دور اندیش بود و نیرومند. سخن انجامین را می گفت و به داد داوری می کرد. دانش از همه جای او فیضان داشت و حکمت از کناره های او به زبان در می آمد. از دنیا و فریبندگی های آن هراس داشت و با شب و دلتنگی آن، دمساز بود. فراوان اشک می ریخت و بسیار می اندیشید [ژرف اندیشی می کرد و خویش را مخاطب قرار می داد و با خدایش به نجوا می پرداخت،] جامه و خوراکی او را خوش می آمد که خشن باشد و بد مزه. او در میان ما همچون یکی از ما بود و هر گاه از او می پرسیدیم پاسخ می داد و هر گاه از او دعوت می کردیم می آمد، و به خدا سوگند با وجود نزدیکی او به ما و نزدیکی ما به او از هیبتش با او اندک سخن می گفتیم. او دینداران را بزرگ می داشت و مساکین را به خود نزدیک می ساخت. انسان قوی را در راه باطلش به طمع نمی افکند و ضعیف را در عدالتش مأیوس نمی کرد. یک بار او را در موضع و جایگاه خود یافتم در حالی که شب پرده خویش افکنده بود و اخترانش به دل آسمان فرو رفته بودند [در حالی که حضرت در

---

(۱) مصنّف در کشف المراد/ ۴۱۳ می گوید: در این هنگام حضرت (ع)، افضل از دیگری است، زیرا میان اخلاق خوش و خوشرویی و شجاعت فراوان و هیبت بسیار و داشتن

شخصیتی جنگی که همگی با هم در تضاد هستند آمیزه ای به هم درآورده است.

(۲) ارشاد دیلمی ۲/ ۲۱۸. این خبر را احقاق الحق ۸/ ۵۹۸ از منابع فراوان آورده است و در بحار الانوار ۴۱/ ۱۴- ۱۵ به نقل از امالی صدوق/ ۳۷۱ نقل شده است.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۱۴۲

محرابش ایستاده بود] و ریش خود را در دست داشت و همچون مارگزیده ای به خود می پیچید و چونان غمگینی می گریست و می گفت: ای دنیا! دیگری را بفریب، آیا خود را به من عرضه می کنی یا به من شوق یافته ای. هیهات هیهات که من تو را سه طلاقه کرده ام که دیگر بازگشتی در آن نیست. عمر تو کوتاه است و خطر تو فراوان و زندگی تو ناچیز. آه از کم توشه گی و دوری سفر و هراس راه.

معاویه گریست و گفت: خداوند ابو الحسن را رحمت کند. به خدا سوگند که چنین بود. غم تو بر او چگونه است از ضرار؟ ضرار گفت: غم کسی که فرزندش را در دامانش سر برند. اشکش پیوسته ریزد و حزنش آرام نگیرد.

مبحث نهم: در شکیبایی:

(۱) اختلافی در این نیست که علی (ع) شکیباترین مردم بوده است. اگر چه حقّ حضرت گرفته شد و با اجبار رو به رو گشت و از مقام و مرتبه اش کنار گذاشته شد، ولی حضرت (ع) شکیب ورزید و خشم خویش فرو خورد و صبر پیشه کرد.

(۲) صاحب مناقب به نقل از ابو ایّوب انصاری روایت می کند که روزی پیامبر اکرم (ص) به شدّت بیمار شد «۱»-. فاطمه (س) به دیدار پیامبر رفت و چون ضعف و سستی پیامبر را دید آن قدر گریست که اشك بر گونه هایش جاری شد. پیامبر

اکرم (ص) بـه او فرمـود: ای فـاطمه! در عزّت و شـرافتی کـه خـدا بر تـو نهـاده اسـت همیـن بس که شخصـیّتی را به ازدواج تو درآورد که پیش از دیگران اسلام آورد، دانشش بیش از همگان است و شکیباتر از دیگران می باشد. خداوند تبارک و تعالی زمینیان را به دقّت نظاره کرد و از میان آن ها مرا برگزیـد و مرا به عنوان نبیّ رسول برانگیخت و بار دیگر زمینیان را نظاره کرد و از میان آن ها شوهر تو را برگزید و به من وحی کرد که او را به ازدواج تو درآورم و وصیّ [و برادر] خود گیرمش.

مطلب دوم: پیرامون برتری های جسمی حضرت:

اشاره

این مطلب را در مباحثی سامان بخشیده ایم:

مبحث اوّل: در عبادت:

(۳) نزد هر کس دانسته است که علی (ع) عبادت پیشه ترین فرد روزگار خود بود و مردم، نماز شب و دعاهای به جا مانده در باره این نماز و مناجات و

---

(۱) مناقب خوارزمی/ ۶۳.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۱۴۳

ادعیه اوقات و اماکن شریف و مقدّس را از او آموختند.

عبـادت پیشـگی او بـدان جا رسـیده بود که هر گاه [در نماز] روی به سوی خـدای می کرد با تمامی وجود و با قطع نظر از دنیا روی به سوی حق تعـالی می آورد [تـا جـایی که او] دردی را احساس نمی کرد، زیرا آن گاه که خواسـتند تیر از پیکرش برون آورنـد رهایش کردنـد تا هنگام نماز رسـد، پس چون به نماز پرداخت و روی به سوی خداوند آورد آهنی را از پیکرش برون آوردند «۱».

(۱) سـرور مـا زیـن العابـدین- صـلوات اللّه علیـه و سـلامه- در یـک شـبانه روز هزار رکعت نمـاز می گزارد و بـا صـحیفه امیر المؤمنین (ع) دعـا می خوانـد و سـپس چونـان انسـانی که جـام صبرش لبریز شـده باشـد آن را به کنـاری می نهاد و می گفت: عبادت من کجا و عبادت علی کجا «۲». «۳»

---

(۱) این خبر در احقاق الحق ۸/ ۶۰۲ به نقل از مناقب مرتضویه/ ۳۶۴ نقل شده است.

(۲) شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید ۱/ ۲۷+ ینابیع المودّه/ ۱۵۰.

(۳) ابن ابی الحدید در مقدّمه شرح نهج البلاغه، پیرامون عبادت علی (ع) می گوید:

«هنگامی که ما در دعاها و مناجاتهای حضرت (ع) ژرف اندیشی کنیم و بزرگداشت و تجلیل مقام کبریایی از سوی حضرت (ع) را که در بردارنده هیبت الهی و خشوع در برابر عزّت او و پیروی از خداوند سبحان

است از نظر بگذرانیم اخلاص نهفته در وجود حضرت (ع) را در می یابیم و فهم می کنیم که این ادعیه از کدام قلب بیرون می آید و بر کدام زبان جاری می شود».

وی در جای دیگری از مقدّمه خود می گوید:

«ضرورتا چنین پدیده ای ظهور نخواهد یافت مگر از روی کمال نفسانی و صفای درونی و علم و شناخت کاملی که نقطه امتیاز اوست بر کسی که در بیش تر مدّت عمر خود، پستی و بی ارزشی سنگ را در نیافته و در باقیمانده ایّام عمرش به پایین ترین مراتب این عبادت موصوف نگشته است».

بخاری در باب «اندیشه فرد در نماز» پیش از ابواب «سهو» در باره عمر می گوید: «من لشکریانم را در حال گزاردن نماز تجهیز می کنم».

شیخ مظفّر در دلائل الصّدق ۲/ ۵۴۲- ۵۴۷ پس از آوردن این دو سخن از ابن ابی الحدید می گوید:

«چگونه می شود صاحب چنین عبادت و شناختی را با دیگران سنجه کرد؟ و آیا بر اساس آیین عقل، پسندیده است که چنین کسی رئیس دین و امام مذهب باشد و آن شخصیّت مأموم؟ داوری عدالت و برهان قاطع چنین حکمی ندارد».

ترجمه کشف الیقین ،ص:۱۴۴

حضرت (ع) رکوع و سجودی طولانی داشت و در آن خضوع و زاری فراوان می کرد.

(۱) از سرور ما موسی بن جعفر الکاظم (ع) روایت شده است که آیه مبارکه «۱»- تَراهُمْ رُکَّعاً سُجَّداً یَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَ رِضْواناً سِیماهُمْ فِی وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ «۲»- در باره امیر المؤمنین علی (ع) نازل شده است. «۳»

(۲) [ابن عبّاس می گوید که این آیه شریفه: وَ یَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ بِالرَّسُولِ وَ أَطَعْنا «۴»- در حقّ علی (ع) نازل شده است.]

---

(۱) فتح/ ۲۹؛ آنان را بینی که

رکوع می کنند، به سجده می آیند و جویای فضل و خشنودی خدا هستند.

نشانشان اثر سجده ای است که بر چهره آن هاست.

(۲) این خبر در احقاق الحق ۳/ ۴۱۶ و ۱۴/ ۳۴۵ به نقل از منابع عمومی آمده است.

(۳) علّامه مجلسی در بحار الانوار ۳۶/ ۱۸۸ می گوید:

«پوشیده نیست که توصیف حضرت (ع) از سوی خدا با چنین اوصاف شریفی فضیلتی است بزرگ که اگر فضایل دیگر حضرت (ع) نیز در نظر گرفته شود مانع از آن می شود که دیگری را بر حضرت (ع) پیشی داد». ترجمه کشف الیقین ۱۴۴ مبحث اول: در عبادت: ..... ص : ۱۴۲

شیخ مظفّر در دلائل الصّدق ۲/ ۲۸۵ می گوید:

«این آیه دلالت دارد بر امامت امیر المؤمنین (ع)، چرا که حضرت (ع) را به صیغه جمع: الّذین معه» آورده است که اشاره دارد به این که علی (ع) به منزله همه کسانی است که با پیامبر (ص) هستند، زیرا که اوست جانمایه همه آن ها. پس برتری حضرت (ع) بر ایشان در جهاد و تقوا و همه صفات کمال برای حضرت (ع) ثابت است به ویژه با پیوست این خبر که: «محمّد و الّذین معه» اعمّ از اوصاف بزرگی که همه آن ها برای بیش تر صحابه و یا حتّی برای یکی از آن ها به گونه ای کامل به ثبوت نمی رسد و کامل این اوصاف برای پیامبر (ص) ثابت است و برای علی (ع) که همسنگ و جان پیامبر (ص) است».

(۴) نور/ ۴۷؛ و می گویند به خدا و رسول ایمان آوردیم و فرمان بردیم.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۱۴۵

(۱) از امام باقر (ع) رسیده است که این آیه مبارکه: وَ الَّذِی جاءَ بِالصِّدْقِ «۱»- در حق حضرت محمّد (ص) نازل

شده است و وَ صَدَّقَ بِهِ در حقّ علی (ع).

(۲) مجاهد آورده است که این آیه مبارکه: وَ الَّذِی جاءَ بِالصِّدْقِ وَ صَدَّقَ بِهِ «۲»- در حقّ علی (ع) نازل شده است. «۳»

---

(۱) زمر/ ۳۳؛ و کسی که سخن راست آورد و تصدیقش کرد.

(۲) کفایه الطالب/ ۲۳۳+ مناقب ابن مغازلی/ ۲۶۹. نیز بنگرید به: احقاق الحق ۱۴/ ۲۴۲- ۲۴۶، ۳/ ۱۷۷- ۱۷۸ به نقل از منابع عمومی.

(۳) ابن بطریق در خصائص/ ۱۸۰ می گوید:

«اگر پیامبر (ص) همان کسی است که صدق به ارمغان آورد و علی همان مصدّق است، پس آن دو، در درجه تصدیق با هم برابرند، زیرا آن که صدق به ارمغان آورده است بدون تردید مصدّق نیز هست و آن که پس از اقامه حجّت از سوی آورنده صدق او را تصدیق کرده است در مقام تصدیق با او شریک است. پس آن ها در تصدیق یکسانند و تفاوت میان آن دو از نظر رسالت است. این یکی فضیلت ارسال دارد و آن دیگری امتیاز پیروی. پس باید از هر دو- چنان که گفتیم- به یک میزان پیروی کرد، چه همان گونه که باید از تابع فرمان برد متبوع را نیز باید اطاعت کرد، چه، آن هر دو در وحی شریف تخصیص داده شده اند».

علّامه مجلسی در بحار الانوار ۳۵/ ۴۱۳- ۴۱۵، ۴۱۷ می گوید:

«در اخبار فراوان رسیده است که اوست همان صدّیق به معنای کثیر الصّدق در کردار و سخن و کثیر التصدیق است در آن چه پیامبران می آورند، و این همه در امیر المؤمنین (ع) کامل بوده است. پس او به امامت شایسته تر است از کسی که پایین از اوست به سبب ناپسندی مقدّم

داشتن مفضول».

«آشکار است که ولایت علی (ع) از بزرگ ترین اموری است که پیامبر اکرم (ص) به صداقت، از نزد خداوند تبارک و تعالی آورده است و تکذیب آن از بزرگ ترین ستم هاست، زیرا آن رکن عمده ایمان است و امری سامان نمی پذیرد مگر بدان. پس احتمال دارد آیه در باره او نازل شده باشد و سپس در باره هر کسی جریان یافته است که نکته ای از فرو فرستاده های خدا را تکذیب کند».

و آن گاه بدان که اختصاص حضرت (ع) به چنین کرامتی که گواه فضل او در ایمان و تصدیقی است که هر دو ملاك شرف و برتری به دیگر صحابه می باشد دلالت دارد بر این که او- چنان که بارها بیان شد- به امامت شایسته تر است».

شیخ مظفّر در دلائل الصّدق ۲/ ۱۷۹- ۱۸۰ می گوید:

«اگر مقصود از تعبیر «صدّق به» امیر المؤمنین است این خود دلالت دارد بر امامت حضرت (ع)، زیرا با وجود فراوانی مصدّقان، موصوف شدن حضرت (ع) به تصدیق، گواه آن است که او در تصدیق، کامل است و اوست صدّیق اکبر و تردیدی نیست که کامل در تصدیق- در برابر دیگران- همان افضل است و افضل، به امامت شایسته تر است، به ویژه آن که کامل در تصدیق در امر مصدّق رعایت کننده تر و در پاسداری از دین و تصرّف امین تر است، با آن که خداوند تبارك و تعالی به طور کلّی به تقوای مصدّق و مصدّق گواهی داده و در تتمّه آیه فرموده است: أُولئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ و این خود اقتضای عصمت را دارد و به اجماع جز علی (ع) هیچ معصومی با پیامبر (ص) نبوده است. پس اوست امام با شرط بودن

عصمت برای امام- چنان که بیان شد-».

ترجمه کشف الیقین ،ص:۱۴۶

(۱) از ابن عبّاس «۱»- رسیده است که آیه مبارکه وَ ارْکَعُوا مَعَ الرَّاکِعِینَ به ویژه در حقّ پیامبر اکرم و علی (ع) نازل شده است، و این دو نخستین کسانی بوده اند که به نماز ایستادند و به رکوع رفتند. حضرت (ع) حتّی در شب «هریر» نماز شب را ترک نکرد. «۲»- علی (ع) روزی در جنگ صفّین به جنگ و کارزار اشتغال داشت و با این حال در چنین روزی آفتاب را زیر نظر داشت. ابن عبّاس به او عرض کرد: یا امیر المؤمنین! این چه کاری است؟

حضرت (ع) فرمود: بنگر خورشید کی غروب می کند تا نماز بگزاریم. ابن عبّاس به ایشان عرض کرد: آیا این وقت نماز است؟ جنگ، ما را [از نماز] باز می دارد. علی (ع) فرمود: ما برای چه با آن ها می جنگیم؟ ما برای نماز است که با آن ها به ستیز برخاسته ایم «۳».

مبحث دوم: در جهاد:

(۲) در میان همه مسلمانان اختلافی در این نیست که در پرتو

---

(۱) بحار الانوار ۳۶/ ۱۲۰ به نقل از کشف الغمّه.

(۲) این خبر در بحار الانوار ۴۱/ ۱۷ به نقل از مناقب ابن شهر آشوب نقل شده که او نیز آن را از مسند ابو یعلی و احقاق الحق ۳/ ۳۰۰- ۱۴/ ۲۷۶- ۲۷۷ به نقل از گروهی از برجستگان اهل سنت نقل کرده است.

(۳) این خبر در نهج الحق و کشف الصّدق ۲۴۷- ۲۴۸ به نقل از ارشاد دیلمی بدون ذکر شماره صفحه آمده است.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۱۴۷

شمشیر سرور ما امیر المؤمنین (ع) بود که شالوده های دین سامان یافت و پایه هایش سر برافراشت و در این امر، نه

گذشته ای به او پیشی گرفته و نه آینده ای به او خواهد پیوست. حضرت (ع)، خوددار، با هیبت و شمشیر خدا بود و غم را از چهره رسول اللّه می زدود و فرشتگان از یورش های او به مشرکان دچار شگفتی می شدند. حضرت (ع) گرفتار جهاد با کافران و از دین خارجان و ستمکاران و بیعت شکنان بود.

(۱) احمد بن حنبل در مسند خود آورده است که: «۱»- حسن بن علی (ع) خطبه ای خواند و گفت: دیروز مردی از شما جدا شد که پیشینیان در علم او پیشی نگرفتند و دیگران بدو نرسند. پیامبر اکرم (ص) او را با پرچم می فرستاد در حالی که جبرئیل در سمت راست و میکائیل در سمت چپ او قرار داشتند و حضرت (ع) باز نمی گشت مگر با فتح و پیروزی.

(۲) واحدی «۲»- نقل کرده می گوید: علی و عبّاس و طلحه افتخارات خود را برمی شمردند.

طلحه گفت: من صاحب کعبه هستم و کلید آن در دست من است. عبّاس گفت: من میراب هستم. علی (ع) فرمود: شما هر قدر که بگویید. من شش ماه پیش از مردم نماز می گزاردم و منم صاحب جهاد. پس خداوند این آیات را فرو فرستاد: أَ جَعَلْتُمْ سِقایَةَ الْحاجِّ وَ عِمارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ کَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ وَ جاهَدَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ لا یَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَ اللَّهُ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِینَ* الَّذِینَ آمَنُوا وَ هاجَرُوا وَ جاهَدُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَ أُولئِکَ هُمُ الْفائِزُونَ «۳»-، تا جایی که می فرماید: أَجْرٌ عَظِیمٌ «۴».

---

(۱) مسند احمد بن حنبل ۱/ ۱۹۹.

(۲) اسباب النزول/ ۱۳۹.

(۳) توبه/ ۱۹ و ۲۰؛ آیا آب دادن به حاجیان

و عمارت مسجد الحرام را با ایمان به خدا و روز قیامت و جهاد در راه خدا برابر می دانید؟ نه، نزد خدا برابر نیستند و خدا ستمکاران را هدایت نمی کند. آنان که ایمان آوردند و مهاجرت کردند و در راه خدا به مال و جان خویش جهاد کردند، در نزد خدا از درجه ای عظیمتر برخوردارند و کام یافتگانند.

(۴) علّامه مجلسی در بحار الانوار ۳۶/ ۴۰ می گوید:

«گواه این که ملاک فضل و فخر، ایمان و جهاد است و بدون تردید علی (ع) در آن بر دیگر صحابه پیشی داشته است ... و به امامت و خلافت شایسته تر می باشد به جهت قبح پیشی داشتن مفضول همان است که اندیشه اندیشوران بدان شهادت می دهند».

شیخ مظفّر در دلائل الصّدق ۲/ ۱۶۰ می گوید:

«دلالت این آیه بر نکته مورد نظر با پیوست این روایت، کمال می یابد، زیرا امیر المؤمنین (ع) خود را با فضیلتی به آن دو برتری می دهد که اقتضا دارد با آن بر همه امّت برتری یابد، چه، می فرماید: من نخستین مردمم که ایمان آورده ام و بیش از همه جهاد کرده ام و خداوند سبحان او را در ادّعای چنین فضیلتی تأیید می کند و کسی را که برای حضرت این فضیلت را قائل نیست انکار می کند. پس حضرت (ع) برترین فرد امّت و شایسته ترین آن ها به امامت است، با در نظر گرفتن این که آیات نیز در بردارنده مژده است برای حضرت (ع) در برخورداری از رحمت و خشنودی خدا و بهشت جاودان و به خواست خدا در آیه سی و دوم خواهیم داشت که اقتضای بشارت به شخص حضرت (ع) و مژده بهشت به ایشان معصومیت ایشان و نزدیک

بودن حضرت (ع) است به پیامبر (ص) که بر این اساس از سه خلیفه دیگر به امامت شایسته تر می باشد».

بنگرید به: الخصائص ۱۳۳/ ۱۳۴ و العمده/ ۱۹۴- ۱۹۷.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۱۴۸

خداوند، ادّعای علی را تصدیق کرد و به ایمان و هجرت و جهاد او گواهی داد. «۱»

(۱) جنگ های حضرت (ع) مشهور است. ابو الیقظان در باره جنگ بدر می گوید: بدر

---

(۱) شیخ مظفّر در دلائل الصّدق ۲/ ۲۰۰- ۲۰۱ در ذیل آیه: یُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِیَغِیظَ بِهِمُ الْکُفَّارَ [فتح/ ۲۹].

نزول این آیه در حقّ امیر المؤمنین (ع) می گوید:

«بدون تردید کسی که به برآشفته کردن کافران ممتاز باشد ناگزیر باید مصمّم ترین و سرسخت ترین و برهانی ترین و مؤثرترین و داناترین و دانشمندترین مسلمانان باشد و چنین نیست مگر پیامبر و امام».

وی در همین کتاب/ ۲۴۶- ۲۴۷ در بیان بند «فَاسْتَوی عَلی سُوقِهِ» در این آیه می گوید:

«این دلالت دارد بر جهاد سترگ امیر المؤمنین در برابر دیگران، و آن که جهادش فراوان باشد و بر دیگران فزونی گیرد تا جایی که اسلام را با شمشیر خود اعتدال بخشد نزد خدا به سبب فضلش، شایسته تر و محقّ تر است برای امامت و از آن جا که چون نخست، اسلام با شمشیر او اعتدال یافت در پایان نیز برای دریافت یاری خدا شایسته تر است، و اصول و فروع را بیش تر رعایت خواهد کرد».

نیز بنگرید به: الخصائص/ ۲۵۳ و معالم المدرستین ۱/ ۱۳۷ و دلائل الصّدق ۲/ ۵۵۲- ۵۶۳.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۱۴۹

مردی بود از غفار، همان قبیله ابو ذر غفاری. شعبی می گوید: «بدر» نام چاهی بوده است به اسم فردی به نام همین جنگ، (۱) همان مصیبت بزرگ بود و نخستین جنگ بود برای امتحان،

چه، خداوند می فرماید: کَما أَخْرَجَکَ رَبُّکَ مِنْ بَیْتِکَ بِالْحَقِّ وَ إِنَّ فَرِیقاً مِنَ الْمُؤْمِنِینَ لَکارِهُونَ* یُجادِلُونَکَ فِی الْحَقِّ بَعْدَ ما تَبَیَّنَ کَأَنَّما یُساقُونَ إِلَی الْمَوْتِ وَ هُمْ یَنْظُرُونَ «۱»-. این جنگ، درست هشت ماه پس از آمدن پیامبر به مدینه پیش آمد و این در حالی بود که عمر علی (ع) هفده سال «۲»- بود. در این جنگ مشرکان به سبب شمار فراوان خود و شمار اندک مسلمانان بر جنگ اصرار داشتند. بعضی از آن ها با ناخشنودی به میدان می آمدند و قرشیان آن ها را به مبارزه می خواندند و آن ها خواهان همسنگان خود بودند و پیامبر (ص) اجازه نمی داد بعضی از مسلمانان به میدان آیند و می فرمود: این قوم می خواهند با همسنگان خود مبارزه کنند.

پیامبر (ص) سپس به علی (ع) فرمان داد به مبارزه آن ها رود. ولید بن عتبه، که مردی شجاع و جسور بود حضرت (ع) را به مبارزه دعوت کرد و علی (ع) او را کشت، و سپس عاص بن سعید بن عاص را از پای درآورد و این پس از زمانی بود که همه از مبارزه با او خودداری می کردند، زیرا اندامی ترسناک و سترگ داشت. سپس حنظله بن ابی سفیان به مبارزه حضرت (ع) آمد که او هم به دست مبارکش به قتل رسید. حضرت (ع) در این جنگ ابن عدیّ و سپس نوفل بن خویلد را که از بداندیشان قریش بود زخمی کرد.

قرشیان پیشاپیش نوفل حرکت می کردند و او را بزرگ می داشتند و فرمانش می بردند. او پیش از هجرت به مکّه روزی ابو بکر و طلحه را با ریسمانی محکم به هم بسته شکنجه شان کرده بود تا جایی که در باره

آن دو مورد پرسش قرار گرفت.

پیامبر اکرم (ص) هنگامی که از حضور نوفل در بدر آگاهی یافت فرمود: خدایا ما را از نوفل کفایت کن.

---

(۱) انفال ۵ و ۶؛ آن چنان بود که پروردگارت تو را از خانه ات به حق بیرون آورد حال آن که گروهی از مؤمنان ناخشنود بودند. با آن که حقیقت بر آن ها آشکار شده در باره آن با تو مجادله می کنند، چنان قدم برمی دارند که گویی می بینند آن ها را به سوی مرگ می برند.

(۲) در نسخه «ج» و «أ» بیست و هفت سال آمده است.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۱۵۰

هنگامی که امیر المؤمنین (ع) او را به قتل رساند پیامبر اکرم (ص) فرمود: چه کسی از نوفل خبر دارد؟ علی (ع) عرض کرد: یا رسول اللّٰه! من او را کشتم. پیامبر اکرم (ص) تکبیری زد و فرمود: سپاس خدایی را که نفرین مرا در باره او استجابت کرد.

حضرت (ع) همچنان یکی پس از دیگری را به قتل می رساند تا جایی که شمار کشته شدگان به دست مبارکش به نیمی از نابودشدگان در این جنگ رسید، و این در حالی بود که همه مسلمانان و سه هزار فرشته ای که مأموریت شرکت در این جنگ را داشتند توانستند نیمه دیگر دشمنان را به قتل رسانند. پیامبر (ص) سپس مشتی ریگ بیفکند و فرمود: روسیاه باشید! و بدین ترتیب همه دشمنان شکست خوردند. «۱»-

(۱) در جنگ احد که در ماه شوال رخ داد، عمر امیر المؤمنین (ع) هنوز به نوزده سال نرسیده بود. دلیل این جنگ آن بود که به هنگام شکست قرشیان در بدر و کشته شدن سرانشان، اموال فراوانی را به کار زدند تا مگر مؤمنان

را ریشه کن کنند، عهده دار این امر هم ابو سفیان بود. آن ها با این کار، آهنگ پیامبر (ص) و مؤمنان را در مدینه داشتند.

پیامبر (ص) با گروهی از مسلمانان خارج شدند و با نزدیک به یک سوم به مدینه بازگشتند و علی (ع) به همراه هفتصد مسلمان باقی ماند. خداوند می فرماید: وَ إِذْ غَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ مَقاعِدَ لِلْقِتالِ .. «۲»-

پیامبر اکرم (ص)، مسلمانان را در صفی طولانی مرتّب کرده بود و بر شعب، پنجاه مرد از انصار را گمارده فردی را به فرماندهی آن ها منصوب کرده بود که عبد اللّه بن عمر بن خرم نامیده می شد. حضرت (ص) به ایشان فرمود: حتّی اگر همه ما تا آخرین نفر کشته شدیم شما مکان خود را ترک نگویید، که ما از این موضع شما مورد حمله قرار می گیریم.

حضرت (ص) پرچم این جنگ را به امیر المؤمنین (ع) سپرد و پرچم کافران در دست طلحه بن ابی طلحه بود. او را «دژکوب» می نامیدند. علی (ع) ضربه ای به او زد و او یکی از دو چشم خویش را از دست داد و فریادی بلند کشید و پرچم از دستش به زمین افتاد.

---

(۱) تاریخ طبری ۲/ ۱۳۱+ مناقب ابن شهرآشوب ۱/ ۱۸۷.

(۲) آل عمران/ ۱۲۱؛ و بامدادان از میان کسان خویش بیرون آمدی تا مؤمنان را در آن جای ها که می بایست بجنگند بگماری.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۱۵۱

(۱) پرچم را برادر او مصعب برگرفت ولی عاصم بن ثابت او را با تیر، نشانه رفت و جانش بگرفت. این پرچم را برده ای از آن ها برداشت که صواب خوانده می شد. او از سرسخت ترین مشرکان بود، امیر المؤمنین (ع) دست راست او

را قطع کرد، امّا او بـا دست چپ پرچم را بلنـد کرد که حضـرت (ع) دست چپ او را نیز از بـدنش جـدا کرد، ولی او این بـار پرچم را با سـینه خود برگرفت و باقیمانـده دو دست قطع شده خود را روی سـینه اش جمع کرد که در این هنگام امیر المؤمنین (ع) بر فرق سر او نواخت که نقش بر زمین شد و جماعتش به شکست کشانده شدند.

مسـلمانان روی به سوی غنـائم آوردنـد و نگاهبانـان شـعب، مردم را دیدنـد که غنیمت برمی گیرنـد و از آن ترسـیدند که مباد غنیمتی به دست نیاورند و لذا از فرمانده خود عبد اللّه بن عمر بن خرم اجازه خواسـتند به جمع کردن غنیمت بپردازند. عبد اللّه گفت:

پیامبر (ص) به من فرمان داده است موضع خود را ترک نگویم. آن ها گفتنـد: پیامبر این سـخن را در حالی گفته است که نمی دانسـته چنین موفقیّتی به دست می آیـد، و بدین ترتیب به سوی جمع کردن غنایم رفتند و موضع را ترک گفتند. خالد بن ولید بر عبـد اللّه بن عمر بن خرم یـورش برد و او را بکشت و از پشت پیـامبر (ص) بیامـد در حـالی که به کسـان خود می گفت: در پیش روی شـماست کسـی که او را جستجو می کردید. پس همچون یک فرد [در کمال اتّحاد و هماهنگی] بر حضـرتش (ص) حمله آوردند و در این میان هم شمشیر می زدند، هم نیزه به کار می بستند، هم تیر می انداختند و هم سنگ می افکندند.

اصـحاب پیامبر (ص) چنان به دفاع از حضـرتش برخاسـتند که هفتاد نفر از ایشان کشـته شـد و امیر المؤمنین (ع) با پایـداری از حضرتش (ص) دفاع می کرد. پیامبر (ص)

در حالی که بیهوش بود دیده گشاد و به علی نظر کرد و فرمود: ای علی! جماعت چه کردند؟ علی (ع) عرض کرد: پیمان شکستند و پشت کردند. پیامبر (ص) فرمود: مرا از کسانی که آهنگ آمدن به سوی من دارند بسنده کن.

علی (ع) به آن ها یورش برد و آن ها را بپراکند و به سوی حضرتش (ص) بازگشت که از زاویه دیگری آهنگ او کرده بودند. حضرت (ع) آن ها را نیز بپراکند و از شکست- خوردگان چهارده تن بازگشتند و دیگران از کوه بالا رفتند و کسی در مدینه فریاد زد:

پیامبر (ص) کشته شد، و با این خبر، دل ها بریخت.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۱۵۲

(۱) هند، دختر عتبه، وحشی را مأمور کرده بود یا پیامبر را بکشد یا علی را و یا حمزه را.

وحشی گفت: برای کشتن محمّد که راهی نیست، زیرا یارانش او را در برمی گیرند و احاطه می کنند. علی نیز به هنگام جنگ از گرگ محتاطتر است و امّا طمع من در باره حمزه است، زیرا او به هنگام خشم، جلوی خویش را نمی بیند. وحشی، حمزه را بکشت و هند بر جنازه او حاضر شد و دستور داد شکم او را بدرند و جگرش را بیرون آورند و مثله اش کنند پس بینی و گوش او را بریدند.

جبرئیل گفت: شمشیری نیست مگر ذو الفقار و جوانمردی نه مگر علی. همه مردم این ندا را شنیدند.

جبرئیل گفت: یا رسول اللّه! ملائکه از جانفشانی علی در حق تو دچار شگفتی شده اند. پیامبر (ص) فرمود: چرا نباید چنین باشد زیرا که او از من و من از اویم. «۱»

---

(۱) ابن بطریق در العمده/ ۲۰۶ پس از بیان معانی از

«من» می گوید:

«این سخن پیامبر: «منّی» به مفهوم آن است که علی همچون من است در تبلیغ و انجام وظیفه و وجوب فرمانبری از او، زیرا چنان که خداوند به ابراهیم فرموده است پیامبر، هم نبی است و هم امام: إِنِّی جاعِلُکَ لِلنَّاسِ [بقره/ ۱۲۴]، و این در حالی است که ایشان پیامبر اولو العزم است. پس استحقاق امامت برای علی (ع) همچون استحقاق نبوّت است برای پیامبر (ص)، زیرا راه استحقاق از یک جنس است و آن هم خواستن ابراهیم (ع) است، چه، او امامت را برای نسل خود درخواست کرد و خداوند به او فرمود:

لاـ یَنالُ عَهْدِی الظَّالِمِینَ، ابراهیم عرض کرد: ظالم و ستمگر چه کسی است؟ و پاسخ آمد: کسی که بت ها را بپرستد، زیرا خداوند می فرماید: إِنَّ الشِّرْکَ لَظُلْمٌ عَظِیمٌ [لقمان/ ۱۳]، پس ابراهیم در این هنگام از پذیرش این ستم برای خود و نسلش عذر خواست و گفت: وَ اجْنُبْنِی وَ بَنِیَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنامَ [ابراهیم/ ۳۵]. در این باره، سخن به کفایت گفته ایم و دیگر وجهی برای بازگفت آن نیست.

پیامبر (ص) هنگامی بزرگداشت موقعیّت علی (ع) را فزونی می دهد که می فرماید: «و انا منه»، زیرا اگر تنها می فرمود: «علیّ منّی» و به همین بسنده می کرد وجوهی را در تأویل در برداشت و لذا این سخن: «و انا منه» گواه بزرگداشت این ماجراست. مقصود پیامبر (ص) آن نبوده که جنس، شایسته امامت بوده است ... و امّا ذکر اداء در خبر به سبب این فرمایش خداوندی است در استرجاع سوره برائت که: «کسی آن را ادا نمی کند مگر تو یا کسی که از توست و لذا او را به این امر

اختصاص داد و اداء را از او استرجاع کرد و آن را بدو سپرد و حضرت هم آن را بهنگام ادا کرد. سخن در این باره و اختصاص آن به حضرت قبلا به کفایت مورد بحث قرار گرفته است. پس این دلالت بر آن دارد که جنسیت در این خبر، همان جنسیت اداء و ولایت است و این دو گرد نمی آید مگر برای کسی که شایسته امامت است. این سخن پیامبر که: «عليّ منّی» از پیش خود پیامبر نبوده بلکه پیشینه وحی دارد، چنان که خداوند می فرماید: أَ فَمَنْ كانَ عَلى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَ يَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ [هود/ ۱۷]، و کسی که بر دلیل روشن خدای خویش است پیامبر است و گواهی که نزد او قرآن را تلاوت می کند یعنی علی بن ابی طالب (ع)».

علّامه بیاضی در الصراط المستقیم ۲/ ۵۷- ۵۸ نزدیک به همین مضمون را آورده می گوید:

«در توصیف صریح پیامبر (ص) و سخن ایشان، دلیل آشکاری است بر این که حضرت (ع) به این مقام، حقّانیت بیش تری دارد، چه، اختصاص ایشان به این سخن در میان دیگر آحاد امّت، دلیل فضیلتی است که موجب استحقاق این منزلت برای حضرتش (ع) می گردد».

شیخ مظفّر در دلائل الصّدق ۲/ ۴۲۲- ۴۲۳ پس از وارد کردن این خبر با الفاظ گوناگون می گوید:

«دلالت همه این ها بر امامت امیر المؤمنین (ع) روشن است، زیرا شمردن پیامبر (ص) و علی (ع)، چنان بخشی از هم دلیل این است که آن دو در برخورداری از مزایا و فضیلت و امامت، یکسانند، چنان که گواه آن است پیشینه عملکرد علی (ع) در برگزیدن کنیز از میان اسرا، آن گونه که در

روایت عمران و بریده گذشت. به این ترتیب دانسته می شود که مقصود حضرت از جمله: «او ولیّ هر مؤمن است» اراده امامت می باشد، زیرا اراده جز امامت در این مقام، شایسته نیست. به طور کلّی این روایات دلالت دارد بر صحّت گزیده شدن کنیز از سوی امیر المؤمنین (ع) و صحّت عملکرد گذشته حضرت (ع)، زیرا او از پیامبر است و پیامبر از او. پس فهمیده می شود که علی (ع) عملا امام است و حتّی از این سخن پیامبر: «او از من است و من از اویم» فهمیده می شود که علی (ع) عملا به منزلت پیامبر است و عملا امام می باشد و قید «بعدیّت» در پاره ای اخبار یاد شده منافاتی با آن ندارد، زیرا مقصود از آن تأخّر در رتبه، و اشاره است به این که علی (ع) پس از پیامبر (ص) به همه امور امامت خواهد پرداخت و تحقیق این سخن در آیه نخست از آیاتی که مصنّف (ره) بر امامت، بدان استدلال کرد [ص ۷۳- ۸۳] پیش تر بیان شد».

سیّد مرتضی عسکری در «معالم المدرستین» ۱/ ۱۶۴- ۱۶۵ در بیان مفهوم لفظ «از من» در احادیث پیامبر (ص) می گوید:

«لفظ «از من» در حدیث «تو نسبت به من همچون هارونی به موسی» مفهوم این لفظ را در دیگر احادیث پیامبر توضیح می دهد، و آن چنین است که چون هارون در نبوّت شریک موسی و وزیر تبلیغات او بوده و نسبت علی (ع) به خاتم انبیا (ص) همچون هارون بوده است به موسی به استثنای نبوّت پس آن چه برای علی (ع) باقی می ماند وزارت در تبلیغات است و بر این اساس پیامبر (ص) لفظ «از

من» را در این احادیث با وضوح و روشنی کامل چنین تفسیر می کند که مقصود از آن این است که علی از اوست در مقام ابلاغ بدون واسطه از سوی خدا به اشخاص مکلّف. این چنین مفهوم «از من» در احادیث دیگر پیامبر در حقّ امام علی و نیز در اخباری که این لفظ به صورت تفسیر ناشده آمده است روشنی می یابد.

نظیر این خبر در روایت بریده در خبر شکوی آمده است که پیامبر (ص) فرموده است: «به علی ناسزا مگو که او از من است ...» و روایت عمران بن حصین که: «همانا علی از من است ...».

مقصود پیامبر (ص) از همه این روایات آن است که علی و فرزندان امام او در به دوش کشیدن سنگینی های امر تبلیغ بدون واسطه به مکلّفان، از پیامبر هستند چنان که گفته می شود: «انگشتری از نقره»، و بر این اساس امامان از پیامبرند و پیامبر از امامان. آن ها در امر تبلیغ با پیامبر مشترکند و وجه اختلافشان آن است که پیامبر، احکامی را که ابلاغ می کند از طریق وحی دریافت می کند و امامان، این احکام را از پیامبر می گیرند. پس آن ها مبلّغانی هستند از سوی پیامبر به امّت و این در حالی است که پیامبر و خدا آن ها را برای تحمّل سنگینی امر تبلیغ آماده کرده اند، بدین ترتیب که خداوند آن ها را از هر گونه پلشتی حفظ کرده و کاملا پاکشان گردانیده است- چنان که خداوند در آیه تطهیر از این امر خبر داده است- به ویژه آن که پیامبر (ص)، افاضات خاصّی را به علی (ع) ارزانی می داشت که خداوند به او وحی می کرد و سپس

امامان یکی پس از دیگری آن را از پدر خود امام علی (ع) به ارث می بردند».

بنگرید به: کشف الغمه ۱/ ۹۶ و مراجعات/ ۲۴۴- ۲۴۵.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۱۵۴

همه کشته شدگان جنگ احد با شمشیر امیر المؤمنین (ع) بود که جان خود را از دست دادند و پیروزی و بازگشت مردم به سوی پیامبر (ص) با پایداری امیر المؤمنین (ع) صورت

ترجمه کشف الیقین ،ص:۱۵۵

گرفت. «۱»-

(۱) در جنگ خندق، هنگامی که پیامبر (ص) از کندن خندق آسوده شد. قریش و پیروان آن از کنانه و اهل تهامه در شمار ده هزار تن روی آوردند و نیز غطفان و توابع آن از اهل نجد بیامدند و مسلمانان را از بالا و پست در برگرفتند و این چنان است که خداوند می فرماید: إِذْ جاؤُکُمْ مِنْ فَوْقِکُمْ وَ مِنْ أَسْفَلَ مِنْکُمْ «۲»-. پیامبر (ص) نزد مسلمانان که شمار آن ها سه هزار بود بیامد و آن ها در خندق جای گرفتند. مشرکان با یهود، همداستان شدند و کار بر مسلمانان گران شد. سواران قریش از جمله عمرو بن عبد ودّ و عکرمه بن ابی جهل بر مرکب نشستند. عمرو گفت: چه کسی با من مبارزه می کند؟ علی فرمود: من.

پیامبر (ص) فرمود: او عمرو است. پس علی ساکت شد. عمرو بار دیگر گفت: آیا مبارزی هست؟ کجاست بهشتی که گمان می کنید هر که کشته شود بدان درآید؟ آیا مردی با من مبارزه نمی کند؟ علی (ع) عرض کرد: یا رسول اللّه! من برای او مناسبم.

پیامبر (ص) فرمود: او عمرو است. پس علی خاموش شد. عمرو برای بار سوم ندا درداد، و علی (ع) به پیامبر عرض کرد: من برای او مناسبم یا رسول اللّه! پیامبر

(ص) فرمود: او عمرو است. علی (ع) عرض کرد: حتّی اگر عمرو باشد. پیامبر (ص) به حضرت (ع) اجازه داد و فرمود: همه اسلام به مصاف همه شرک رفت. «۳»

---

(۱) تاریخ طبری ۲/ ۱۸۷+ ارشاد مفید/ ۴۳+ مناقب ابن شهرآشوب ۱/ ۱۹۱.

(۲) احزاب/ ۱۰.

(۳) شیخ مظفّر در دلائل الصّدق ۲/ ۴۰۲ می گوید:

«به نظر من این که پیامبر (ص) علی را تمام پیکره ایمان قرار داد گواه آن است که او را باید جان مایه اسلام و ایمان دانست و این که ایمان و تأثیر او از همه مؤمنان بیش تر است، چرا که اگر او نمی بود ایمانی برای آن ها تحقق نمی یافت و افضل، به امامت حقانیت بیش تری دارد. گواه مؤثّرتر بودن حضرت (ع) از دیگران این سخن پیامبر است که: «یک ضربت علی بهتر است از عبادت جنّ و انس» یا «مبارزه علی با عمرو برتر است از اعمال امّت من تا روز رستاخیز». حضرت (ع) موجب بقا و پاینده گی ایمان است و اوست عامل تن دادن مؤمنان به عبادتشان تا روز قیامت، ولی این همه در پرتو وجود پیامبر ستوده و دعوت و جهاد او در دین به دست آمد، و علی (ع) حسنه ای بود از حسنات ایشان و هیچ کس برتر از سیّد وصیّین نیست مگر سیّد مرسلین. بیفزاید خداوند بر شرافت آن دو و درود فرستد بر ایشان و خاندان پاکشان».

بنگرید به: المعیار و الموازنه/ ۹۱.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۱۵۶

حضرت (ع) به سوی او روانه شد و فرمود: ای عمرو! تو با خدا پیمان بسته ای که فردی از قریش تو را به دو سرشت نخواند مگر آن که یکی از آن دو را برستانی.

عمرو گفت: آری. علی (ع) فرمود: من تو را به سوی خدا و پیامبر و اسلام می خوانم. عمرو گفت: مرا نیازی بدان نیست. حضرت (ع) فرمود: بدین ترتیب تو را به مبارزه می خوانم.

عمرو گفت: ای برادرزاده! به خدا سوگند من دوست نمی دارم تو را بکشم و حال آن که انسان با کرامتی هستی و پدرت همنشین من بوده است. علی (ع) به او گفت: ولی به خدا سوگند من دوست دارم تو را بکشم. عمرو موضع گرفت و از اسب خویش به زیر آمد و ساعتی را به زد و خورد سپری کردند و علی (ع) او را بزد و بکشت و فرزند او را نیز از پای درآورد و عکرمه بن ابی جهل و دیگر مشرکان شکست خوردند و خداوند آن ها را عقب زد بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنالُوا خَيْراً [وَ كَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتالَ.] «۱»-

عمر بن خطّاب به علی (ع) گفت: آیا جوشن او را برنستاندی؟ چه، هیچ کس جوشنی چون او ندارد. علی (ع) فرمود: شرمم آمد از شرمگاه پسر عمویم پرده برگیرم.

(۱) ابن مسعود چنین می خواند: «وَ كَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ [بعلىّ] وَ كانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيزاً «۲»-.

(۲) ربیعه سعدی می گوید: نزد حذیفه بن یمان آمدم و گفتم: ای ابو عبد اللّه! ما از علی و مناقب او سخن می گوییم و مردم بصره به ما می گویند: شما در حقّ علی زیاده روی می کنید. آیا تو در باره او حدیثی به ما می گویی؟

حذیفه گفت: ای ربیعه! در باره علی (ع) چه از من می پرسی! سوگند به خدایی که جان من در ید قدرت اوست اگر از هنگام برانگیختن محمّد تا روز رستاخیز همه اعمال یاران

---

(۱)

احزاب/ ۲۵؛ خدا کافران کینه توز را باز پس زد. اینان به هیچ غنیمتی دست نیافتند و در کارزار مؤمنان خدا بسنده است.

(۲) همان.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۱۵۷

محمّد (ص) را در کفّه ای از ترازو نهند و عمل علی (ع) را در کفّه دیگر، عمل علی بر همه اعمال آن ها برتری دارد. ربیعه گفت: این سخنی است که کسی بهایی بر آن ننهد و بر علی حملش نکند. حذیفه گفت: ای نادان چگونه بر علی حمل نمی شود! کجا بودند ابو بکر و عمرو و حذیفه و همه اصحاب محمّد روزی که عمرو بن عبد ودّ به مبارزه می طلبید و همه مردم جز علی از مبارزه با او خودداری کردند و تنها علی به مبارزه با او برخاست و از پایش درآورد. سوگند به خدایی که جان حذیفه در دست قدرت اوست این کار او در آن روز پاداشی سترگ تر دارد از همه اعمال اصحاب محمّد تا روز رستاخیز. «۱»-

(۱) چون گروه ها به شکست کشانده شدند، پیامبر (ص) آهنگ بنی قریظه کرد و علی را به همراه سی تن از خزرجیان بدان جا فرستاد و فرمود: ببین آیا بنی قریظه به دژهاشان فرود آمده اند؟ حضرت (ع) چون بدیشان نزدیک شد از آنان سخنان ناهنجار شنید، پس نزد پیامبر (ص) بازگشت و به او خبر داد. علی رفت تا به محدوده منطقه آن ها رسید، پس کسی از آن ها او را بدید و ندا درداد که: قاتل عمرو سوی شما می آید و دیگری نیز چنین گفت و بدین ترتیب به شکست کشانده شدند و امیر المؤمنین (ع) پرچم را در دل دژ بر زمین نشاند و آن ها در حالی از علی

(ع) استقبال می کردند که به پیامبر (ص) دشنام می دادند. پیامبر (ص) به آن ها ندا داد که: ای همانندان میمون و خوک! اگر ما به عرصه جماعتی درآییم ناگوار بامـدادی خواهنـد داشت هشداردهنـده گان. گفتند: یا ابو القاسم! تو نه نادان بودی نه اهل دشـنام. پس پیامبر (ص) شرم کرد و بازگشت و آن ها را بیست و پنج شب محاصره کرد تا آن که از او خواستند به حکم سعد بن معاذ تن دهد و سـعد حکم به کشـتن مردان و به اسارت گرفتن کودکان و زنان و تقسیم اموال صادر کرد. پیامبر دستور داد مردان را که شـمار آن ها نهصـد تن بود به مـدینه در بعضـی از خانه های بنی النّجار فرود آورنـد و خود از راهی خارج شـد و دسـتور داد آن هـا را نیز خـارج کننـد و به امیر المؤمنین فرمـان داد آن هـا را در خنـدق بکشـد و علی (ع) نیز فرمـان را به اجرا درآورد. «۲»-

(۲) در جنگ بنی المصطلق پیروزی از آن حضرت (ع) شد و امیر المؤمنین مالک و پسرش

---

(۱) ارشاد مفید/ ۵۳+ شرح النهج معتزلی ۱۹/ ۶۰- ۶۱.

(۲) همان ۲/ ۲۳۳- ۲۴۵+ ارشاد مفید/ ۵۷+ مناقب ابن شهر آشوب ۱/ ۱۹۷.

را به قتل رساند و جویریه دختر حارث بن ضرار را به اسارت درآورد که پیامبر (ص) او را برای خویش برگزید.

پس از ایـن مـاجرا پـدر جـویریه نزد پیـامبر آمـد و عرض کرد: ای پیـامبر! دخـتر مـن زنی کریمه است به اسـارت درنمی آیـد. حضـرت (ص) به پـدر او فرمود برو و دخترش را مخیّر ساخت و به او فرمود: احسان در پیش گرفتی و نیکویی کردی. پس آن دختر

خدا و رسول او را برگزید و پیامبر او را آزاد کرد و در شمار همسرانش درآورد. «۱»-

(۱) در جنگ حدیبیّه، امیر المؤمنین (ع) همان کسی بود که میان پیامبر و سهیل عمرو صلحنامه نگاشت، زیرا وی دریافته بود قضایا به نفع مسلمانان پیش می رود. علی (ع) در این جنگ از دو فضیلت برخوردار بود:

اوّل: چون پیامبر به قصد جنگ حدیبیه خارج شد به جحفه درآمد و در آن جا آبی نیافت، پس سعید بن مالک را با مشک در پی آب فرستاد و او اندکی دورتر رفت و بازگشت و اظهار داشت از هراس جماعت نتوانسته دورتر رود. پیامبر کس دیگری را فرستاد و او نیز چنین کرد. پیامبر (ص)، علی را با مشکهای آب بفرستاد و او به آب درآمد و آب برگرفت و نزد پیامبر آورد و پیامبر (ص) او را دعای خیر فرمود.

دوم: سهیل بن عمرو نزد پیامبر آمد و گفت: ای محمّد! بردگان ما به شما پیوسته اند.

آن ها را به ما بازگردان. پیامبر (ص) چنان خشمگین شد که نشانه های خشم بر چهره اش پدیدار گشت و سپس فرمود: ای گروه قریش! یا سخن به پایان می برید یا خداوند فردی را بر شما برمی گمارد که دلش را در ایمان آزموده است و او در راه پاسداری از دین سر از تنتان جدا خواهد کرد. یکی از حاضران گفت: یا رسول اللّه! او کیست؟ حضرت (ص) فرمود: آن که در اتاق کفش وصله می کند. حاضران به سوی اتاق شتافتند تا ببینند او کیست که ناگاه دیدند امیر المؤمنین (ع) در آن جاست. بند کفش پیامبر (ص) پاره شده بود و حضرت (ص) آن را

به علی (ع) سپرده بود تا تعمیرش کند و پیامبر، خود به قدر یک تیررس با یک لنگه کفش ره پیموده بود. پیامبر (ص) سپس به اصحاب خود روی کرد و فرمود: در میان شما کسانی هستند که بر سر تأویل قرآن خواهند جنگید چنان که من بر

---

(۱) تاریخ طبری ۲/ ۲۶۰+ مناقب شهرآشوب ۱/ ۲۰۱.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۱۵۹

سر تنزیل آن جنگیدم. «۱»

---

(۱) اربلی در کشف الغمّه ۱/ ۱۲۶ می گوید:

«اینک که به حقیقت جنگ بر سر تنزیل و جنگ بر سر تأویل قرآن آگاهی یافتید بر شما روشن می شود که میان پیامبر (ص) و علی (ع) حلقه پیوند و برادری و همبستگی وجود داشته؛ حلقه ای که برای دیگری وجود نداشته است، و این چنین است که در نصوص پیشگفته پیامبر (ص) آمده است: علی از من است و من از علی. یا این سخن پیامبر (ص) که: تو از منی و من از تو. یا این سخن ایشان که: تو برای من همچون هارونی برای موسی. این نصوص اشاره دارد به رابطه ای خصوصی میان پیامبر (ص) و علی (ع)، و همین رابطه خصوصی اقتضا کرد تا پیامبر (ص)، علی را بیاگاهاند که به جنگ با خوارج همچون جنگ با کافران مبتلاـ خواهد شد و در دوران امامت خویش همان گونه که پیامبر (ص) در دوران نبوّتش با سختی ها روبرو بود با دشواری های فراوانی روبرو خواهد شد.

شافعی می گوید: مسلمانان در جنگ با مشرکان، سیره را از پیامبر (ص) ستاندند و در جنگ با ستمگران، سیره را از علی (ع). پس پیرامون این جایگاه بیندیشید و فضیلت حضرتش (ع) را دریابید».

و این سخن را در همین کتاب/

۱۳۰ می گوید:

«این احـادیث دلالـت دارنـد بر ریشه یابی ما پیرامون تأویل، همچون ریشه یابی ما پیرامون رزم های پیامبر (ص) بر سـر تنزیل و پیروی علی (ع) از ایشـان و پرداختن به امر حضـرتش (ص) و نیـابت از پیـامبر (ص) در امر مهمّی که نظام دین با آن حفظ می شود و بدان استواری می یابد و دشمنی خوارج از دین برگشته جلو گرفته می شود و کسانی که باید، از آنان کشته می گردند و آن عدّه که از موضع خویش بازگشتند زنده باقی می مانند، چنان که نسبت به مشرکان نیز دقیقا بر همین اصل تکیه داشت».

علّامه بیاضی در صراط المستقیم ۲/ ۶۳ می گوید:

«در این حدیث دلیلی است آشکار و نصّی خدشه ناپذیر از سوی خداوند سبحان و پیامبر او مبنی بر آن که علی (ع) امام است، چه، پیامبری که از روی هوای و هوس سـخن نمی گوید می فرماید: «یا خداوند، کسـی را بر شـما بگمارد ...»، و در این سخن پیامبر که «گردن شـما را می زند» اشاره دیگری نهفته است، زیرا زدن گردن، اختیاری است از آن رئیس در حقّ مرءوس، و در همانندی میان جنگ بر سـر تأویل با جنگ بر سـر تنزیل اشاره دیگری به چشم می خورد، زیرا همانندی کاری که جز از پیامبر (ص) صادر نمی شود تنها باید با امامی باشد که همانند پیامبر است، چه، منکر عمل به تأویل همچون منکر عمل است به تنزیل و بازگشت ستیز میان این دو فرقه نیست مگر به پیامبر یا امام و مقصود پیامبر از این سخن تنها امامت است و بس».

شیخ مظفّر در دلائل الصّدق ۲/ ۴۳۰- ۴۳۳ می گوید:

«روشن است که جنگ بر سر هر یک از دلایل

سه گانه [که در این مأخذ آمده است] مسأله جانشین پیامبر و رهبر امّت است و بدین ترتیب امامت امیر المؤمنین (ع) ثابت می گردد و از آن جا که پیامبر (ص) آن [امامت] را با وجود پرداختن شیخین به جنگ از ایشان نفی کرده است دانسته می شود که آن دو امام نیستند، و ای کاش می دانستیم اگر جنگ آن دو بر اساس قرآن و یا برای عمل بدان نبوده است پس چگونه فرماندهی جنگ و ریاست امّت به عهده ایشان نهاده شده و مردم آن ها را به عنوان امام برگزیدند! از این که پیامبر (ص) علی (ع) را مردی توصیف می کند که خداوند قلبش را برای ایمان آزموده و بر سر دین گردن مخالفان را می زند. پس از موافقت دو شیخ قریش- چنین به دست می آید که مقصود پیامبر آن بوده است که با تعریض بفهماند شیخین این ویژگی را نداشته اند و ضرورتا کسی که چنین نباشد و به رویارویی در زمان حیات پیامبر (ص) در راه او و کتاب و حکمت خدا اهمیتی ندهد احقّ و اولاست به نپرداختن به احکام الهی و دین او و امور مربوط به پیامبر پس از وفات ایشان، و لذا شایستگی امامت را نخواهد داشت و کسی شایسته امامت خواهد بود که چنین توصیف زیبا و سترگی برای او ثابت شده باشد.

با این حال، پیامبر در کنار قلمداد کردن علی از او یا قرار دادن علی همچون خودش به عصمت او نیز اشاره می کند چنان که در روایت «الجمع بین الصحاح» و کتب دیگر که در آیه مذکور بیانش گذشت آمده است و بدین ترتیب امامت برای حضرتش (ع)

تعیّن می یابد».

ترجمه کشف الیقین ،ص:۱۶۰

ابو بکر گفت: من هستم یا رسول اللَّه؟ پیامبر (ص) فرمود: خیر. عمر گفت: پس من هستم؟ پیامبر (ص) فرمود: چنین نیست. آن ها از سخن گفتن دست کشیدند و به یک دیگر می نگریستند. پیامبر (ص) فرمود: او کسی است که مشغول پینه کردن کفش «۱» است- و به

---

(۱) ابن بطریق در عمده/ ۲۲۶ می گوید:

«بدان که پیامبر (ص) این سخن را گفت تا یادی کند از امیر المؤمنین (ع) و نصّی داشته باشد برای او در چند امر:

یکی آن که علی پس از پیامبر (ص) ولیّ و سرپرست امّت است، زیرا پس از این سخن: «خداوند قلبش را برای ایمان آزموده است» فرمود: گردن شما را بر سر پاسداری از دین می زند، و این برانگیختن را از خدا دانست نه از پیش خود، و این نصّی ی است از سوی پیامبر و از سوی خداوند تبارک در این که امیر المؤمنین استحقاق آن را دارد که حقوق الهی را از کافران و مشرکان بستاند، و این چیزی است که پس از پیامبر جز امام (ع) هیچ کس استحقاق آن را ندارد».

بنگرید به سخن ابن بطریق در عمده/ ۲۲۶- ۲۲۹ که کشف الغمّه نیز در ۱/ ۳۳۶- ۳۳۷ از آن نقل کرده است.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۱۶۱

علی (ع) اشاره کرد- او به هنگامی که سنّت من ترک گردد و به کناری نهاده شود و کتاب خدا تحریف گردد و کسی پیرامون دین سخن گوید که اهل این کار نیست بر سر تأویل خواهد جنگید و در راه احیاء دین خدا با آن ها به نبرد خواهد پرداخت. «۱»-

(۱) در جنگ خیبر که به سال هفتم هجری

رخ داد پیروزی آن از امیر المؤمنین (ع) بود.

آن ها پیامبر را بیست و چند شب محاصره کرده بودند تا آن که روزی دروازه را گشودند در حالی که گرد خویش خندقی کنده بودند و مرحب با یارانش بیرون آمدند تا به جنگ بپردازند. پیامبر (ص) ابو بکر را فرا خواند و پرچم را در میان گروهی از مهاجران بدو سپرد ولی ابو بکر شکست خورد. فردای آن روز پیامبر پرچم را به عمر داد و عمر نیز هنوز مسیر چندانی نپیموده بود که شکست خورد.

پیامبر (ص) فرمود: علی را نزد من آورید. به عرض رسید که چشم او درد می کند.

پیامبر (ص) فرمود: او را می آورم و شما مردی را خواهید دید که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسول نیز او را دوست می دارند. حمله کننده ای است که هرگز نگریزد «۲» و حقّ این جنگ را خواهد گرفت.

---

(۱) ارشاد مفید/ ۶۳.

(۲) علّامه بیاضی در صراط المستقیم ۲/ ۱ می گوید:

«پیامبر با این سخن «هرگز نگریزد» تعریضی دارد به گریزندگان و ستایشش را با این سخن تصریح می کند: «حمله کننده» در محبّت خدا و رسول، همان نهفته می باشد که عبارت است از فراوانی ثواب که مستلزم افضلیتی است که مقتضی امامت و ثبوت امامت و محبّت الهی می باشد، اگر چه این برای هر فرمانبری حاصل است ولی درجات متفاوت دارد، و خداوند علی را به سبب قطع تعلّقات و پاکسازی درون از پیوند با پلشتی های دنیا و کشف غطا از احوال دیگران، مقامی فزون تر داده است».

ترجمه کشف الیقین ،ص:۱۶۲

(۱) علی را در حالی که دستش را گرفته بودند آوردند. حضرت (ص) فرمود: ای علی از چه

می نالی؟ عرض کرد: چشم دردی که قدرت دیدن را از من ستانده است به علاوه آن که سرم نیز درد می کند. حضرت (ص) فرمود: بنشین و سرت را بر ران من بگذار و سپس آب دهانش را در دست ریخت و با آن چشم و سر علی را بسود و برایش دعا کرد.

پس دو چشم علی باز شد و سر دردش آرام گرفت. پیامبر پرچمی را که سفید بود بدو سپرد و فرمود: آن را ببر که جبرئیل با توست و پیروزی در انتظارت و ترس در سینه آن جماعت پراکنده گشته است، و بدان ای علی! آن ها در کتاب خود خوانده اند کسی که ویرانشان خواهد کرد مردی است با نام «الیا» «۱»-، پس چون آن ها را دیدی بگو: من علی بن ابی طالب هستم، و بدین ترتیب به خواست خدا به خذلان و بی یاوری گرفتار خواهند آمد.

علی (ع) رفت تا به دژ رسید و مرحب بیرون آمد در حالی که زرهی پوشیده بود و کلاهخودی و سنگی بیضوی که سوراخش کرده بر سر نهاده بود. هر یک دو ضربه ای زدند و علی (ع) [با ضربتی هاشمی] پیشدستی کرد و سنگ را با کلاهخود و سر چنان شکافت که شمشیر تا دندانهای او رخنه کرد و او بیهوش بر زمین افتاد.

دانشمندی از آن ها گفت: همین که امیر المؤمنین اظهار داشت: «من علی بن ابی طالب هستم» هراسی سهمگین وجود آن ها را دربرگرفت و هر که مرحب را پیروی می کرد به شکست کشانده شد و دروازه دژ را بستند، ولی امیر المؤمنین آن قدر با دروازه چالید که سرانجام بازش کرد و دروازه را برداشته همچون

پلی روی خندق نهاد تا مسلمانان از آن

---

(۱) علّامه بیاضی در صراط المستقیم ۲/ ۳۶ می گوید: «نام علی همچون نام پیامبر در کتب پیشین آمده است، چنان که خداوند بزرگ می فرماید: «يَجِدُونَهُ مَكْتُوباً عِنْدَهُمْ فِي التَّوْراةِ وَ الْإِنْجِيلِ» [اعراف/ ۱۵۷]».

ترجمه کشف اليقين ،ص:۱۶۳

بگذرند. مسلمانان دژ را گرفتند و غنایم بسیاری به چنگ آوردند و چون بازگشتند حضرت (ع) دروازه را با دست راست تا چند ذراع پرت کرد. این در را بیست مرد می بستند و هنگامی که مسلمانان خواستند آن را حمل کنند هفتاد مرد به دوشش کشیدند.

علی (ع) می فرماید: به خدا سوگند من دروازه خیبر را نه با نیروی جسمانی که با قدرت ربّانی «۱»- از جای کندم. «۲»

(۱) در جنگ فتح که خداوند به پیامبرش وعده پیروزی داده فرموده بود: إِذا جاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَ الْفَتْحُ «۳»- پرچم با علی (ع) بود. «۴»

---

(۱) ارشاد مفید/ ۶۶.

(۲) علّامه بیاضی در صراط المستقیم ۲/ ۶ می گوید:

«این همه خرق عادت است که جز برای پیامبر یا جانشین پیامبر رخ نمی دهد و از آن جا که علی بالاتّفاق پیامبر نبوده است پس التزاما جانشین پیامبر خواهد بود».

اربلی در کشف الغمّه ۱/ ۲۳۰ می گوید:

«فضیلت امير المؤمنين در این جنگ، و پیروزی به دست آمده در پرتو زحمات آن حضرت و اظهار منزلت او از سوی پیامبر (ص) و این که تنها برای او غنیمتی اختصاصی رواست؛ و نیز آن چه از محبّت پیامبر برای او ظهور یافت و جلوگیری پیامبر از بغض ورزیدن نسبت به او و شناساندن فضیلت او برای کسی که آن را نمی شناخت و تشویق بریده در دوست داشتن او و این سخن پیامبر که: «او

بهترین مردم است برای تو و مردمت و بهترین کسی است که پس از خود برای امت به جای می گذارم» همگی تعریض که نه، به خدا سوگند تصریحی است بر خلافت و امامت حضرت و آگاهانیدن جایگاه و منزلت او و این که علی محقّ ترین آن هاست در به دست گرفتن این مقام پس از پیامبر و ویژه ترین آن ها و برگزیده ترین آن هاست نزد پیامبر که هیچ کس را نمی توان در آن، انباز او گرفت و هیچ کس به یافتن این مقام نزدیکی نتواند یافت و اگر کسی چنین قصدی داشته باشد از کجا می تواند به قدر و قیمت او دست یابد و حال آن که خصلتهای شریفی آن چنان در او گرد آمده است. درود خدا بر او و فرزندان و خاندان و کسانش».

(۳) نصر/ ۱؛

(۴) مورّخان گفته اند در روز فتح مکّه پرچم به دست سعد بن عباده بوده و او ندای انتقام از اهل مکّه را سر داده است و پیامبر به علی فرموده است که: او را دریاب و پرچم را از او بگیر. (رجوع کنید به بحار الانوار، ۲۱/ ۱۰۵ و ۱۳۰).

طبرسی در اعلام الوری/ ۱۹۸ اشاره ای به این موضوع دارد و می گوید:

«پیامبر فرمود: ای علی! سعد را دریاب و پرچم را از او بگیر و تو کسی باش که به مکّه درمی آیی. بدین ترتیب پیامبر، سوء تدبیری را که با اقدام سعد در حقّ اهل مکّه صورت می پذیرفت جبران کرد و دانست که انصار راضی نمی شوند کسی از مردم، پرچم را از سرورشان سعد بگیرد و او را از جایگاهش کنار زند مگر کسی که مقامی والا و جایگاهی پرشکوه همچون پیامبر

داشته باشد».

اربلی نظیر همین سخن را در کشف الغمّه ۱/ ۲۱۸ می آورد.

پیمان پیامبر (ص) آن بود که مسلمانان در مکّه با کسی نستیزند مگر کسی که با آن ها ستیزیده بود به علاوه چند نفری که حضرتش (ص) را آزار می رساندند. امیر المؤمنین، حارث بن نفیل بن کعب را کشت که پیامبر (ص) را در مکّه می آزرد. هنگامی که پیامبر به مکّه درآمد وارد مسجد الحرام شد و در آن سیصد و شصت بت یافت که همگی با سرب به یک دیگر بسته شده بودند. پیامبر فرمود: ای علی! مشتی ریگ به من بده و علی مشتی ریگ به حضرت داد و حضرت آن ها را به روی بت ها پاشید در حالی که می گفت: قُلْ جاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْباطِلُ، إِنَّ الْباطِلَ كانَ زَهُوقاً «۱»-، و دیگر هیچ بتی باقی نماند مگر آن که به چهره بر زمین افتاده بود. بت ها از مسجد خارج و شکسته شدند. «۲»-

(۱) در جنگ حنین به فراوانی مسلمانان، پشتگرم بود. پس این فراوانی ابو بکر را به شگفت واداشت تا جایی که اظهار داشت: امروز از مشرکان شکست نخواهیم خورد، چه، عملکردی اندک دارند. پس چون دو لشکر به هم رسیدند همه مسلمانان شکست خوردند و مسلمانی با پیامبر باقی نماند مگر نه تن از بنی هاشم که دهمین آن ها ایمن بن امّ ایمن بود که کشته شد و نه تن باقی ماندند و خداوند این آیات را نازل کرد: ثُمَّ وَلَّيْتُمْ

---

(۱) اسراء/ ۸۱؛ بگو حق آمد و باطل از میان رفت، همانا باطل از میان رونده است.

(۲) ارشاد مفید/ ۷۲.

مُدْبِرِينَ، ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ

عَلی رَسُولِهِ وَ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ «۱»-، که مقصود علی (ع) و کسانی بود که پایداری ورزیدند، و این در حالی بود که علی (ع) شمشیر به دست در برابر حضرت (ص) و عبّاس در سمت راست ایشان و فضل بن عبّاس در سمت چپ ایشان ایستاده بودند و ابو سفیان بن حارث زین اسبش را به دست داشت و نوفل و ربیعه دو پسر حارث و عبد اللّه بن زبیر بن عبد المطّلب و عتبه و معتب دو پسر ابو لهب پیرامون حضرتش (ص) قرار داشتند. پیامبر به عبّاس که صدایی رسا داشت فرمود: در میان مردم ندا درده و پیمانشان را به یادشان آر. او نیز چنین ندا داد: ای بیعتیان شجره! ای اصحاب سوره بقره! به کجا می گریزید؟ پیمانی را به خاطر آورید که با پیامبر خدا بستید. این در حالی بود که جماعت گریخته بودند و شب، تاریک بود و پیامبر (ص) در وادی قرار داشت و مشرکان از دره های وادی با شمشیرهاشان به سوی حضرت (ص) می آمدند.

پیامبر با بخشی از چهره خود که پنداری ماهی بود درخشان بدیشان نگریست و سپس ندا در داد: کجاست پیمانی که با خدا بستید. پس اوّلین و آخرین آن ها این صدا را بشنید و هیچ کس این ندا را به گوش نگرفت مگر آن که خویش را بر زمین انداخت. پس جماعت از دره ها فرو آمدند تا به دشمن پیوستند. مردی از هوازن با پرچمی سیاه بیامد که ابو جزول نامیده می شد و امیر المؤمنین (ع) او را از پای درآورد. شکست مشرکان با کشتن ابو جزول به دست آمد و امیر المؤمنین (ع) پس

از آن چهل مرد را بکشت تا شکست آن ها کامل شد و اسارت آن ها تحقّق یافت. «۲»-

(۱) در جنگ تبوک خداوند به پیامبرش (ص) وحی کرد که او نیازی به جنگیدن ندارد و او را مأمور کرد تا خودش به راه افتد و مردم را بسیج کند و با خود همراه سازد. پیامبر نیز آن ها را برای رفتن به سرزمین روم آماده کرد و این زمانی بود که میوه های آن ها رسیده و گرما شدّت یافته بود. پس بیش تر آن ها به سبب حرص زنده ماندن و ترس از گرما و رویارویی با دشمن از فرمان حضرتش (ص) سرپیچیدند و برخی از آن ها شورش کردند.

---

(۱) توبه/ ۲۵ و ۲۶؛ سپس پشت کردید در حالی که می گریختید و در پی آن خداوند آرامش خود را بر پیامبرش و مؤمنین فرو فرستاد.

(۲) تاریخ طبری ۲/ ۳۴۴+ ارشاد مفید/ ۷۴+ مناقب ابن شهرآشوب ۱/ ۲۱۰.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۱۶۶

پیامبر (ص)، امیر المؤمنین را به جانشینی خود بر مدینه و مردم آن و حریم خود گماشت و فرمود: مدینه جز به حضور من یا تو سامان نیابد، زیرا پیامبر با اخلاق بادیه نشینانی که در حومه مکّه می زیستند و با آن ها جنگیده بود و خونشان را ریخته بود آشنایی داشت و لذا ترسید اگر از این شهر دور شود آن ها به مدینه یورش آورند و اگر همسنگ حضرتش (ص) در آن اقامت نداشته باشد تباهی بدان راه یابد. چون منافقان آگاهی یافتند پیامبر (ص) علی (ع) را جانشین خود قرار داده است بر او حسد ورزیدند و دانستند شهر با وجود علی حفظ خواهد شد و دیگر دشمنان، دندان طمع را از آن

کشیدند و بر آرامش اهل شهر غبطه خوردند و لذا شایعه پراکندند و گفتند: پیامبر علی را از روی بزرگداشت و تجلیل به جانشینی خود برنگزیده است، بل او را بدین سبب به جانشینی گمارده که وجودش را ناچیز شمرده و او را باری بر دوش خود دانسته است و این در حالی بود که می دانستند علی محبوب ترین خلایق نزد پیامبر است.

علی خود را به پیامبر رساند و عرض کرد: منافقان گمان می کنند تو مرا بدین سبب جانشین خود کردی که باری بوده ام بر دوش تو. پیامبر (ص) فرمود: برادرم! به جای خود باز گرد که مدینه جز به وجود من یا تو سامان نگیرد. تو جانشین منی در میان خانواده ام و دیار هجرتم و مردمم. آیا خشنود نیستی که برای من همچون هارون باشی برای موسی جز آن که پس از من پیامبری نیست. چون پیامبر از تبوک به مدینه بازگشت، «۱» عمرو بن

---

(۱) اسکافی در المعیار و الموازنه/ ۲۱۹ می گوید:

«بیندیشید در این سخن پیامبر (ص) در جنگ تبوک: «تو نسبت به من همچون هارونی نسبت به موسی جز آن که پیامبری پس از من نیست». منزلت های هارون نزد موسی شناخته است: اول این که شریک موسی بود در نبوّت. دوم، برادر نسبی او بود. سوم، او در میان همه بنی بشر، نزد موسی از همه مقدّم تر بود و این همان چیزی است که برای علی ضرور گشته بود یعنی همان منزلت علی نزد پیامبر».

بنگرید به نظیر این سخن در: کشف الغمّه ۱/ ۶۳ و ۲۲۸.

ابو الصلاح حلبی در تقریب المعارف/ ۱۴۷- ۱۴۸ می گوید:

«پیامبر در خبر تبوک بیان می دارد که علی (ع) برای او

همچـون هـارون است برای موسـی جز نبـوّتی که در این حـال از این منزلت اسـتثناء شـده است، چه، ثبوت آن برای علی وارد نشده است و این اقتضا دارد منزلتی جز نبوّت از منزلت های هارون پس از وفات پیامبر برای علی (ع) ثابت باشد و این سخن به چند دلیل گواه آن است که علی (ع) جانشین پیامبر می باشد:

یکی این که از جمله منزلت های هارون (ع) آن است که او جانشین موسی بوده است در میان بنی اسرائیل و خداوند آن را در قرآن بیـان داشـته است: وَ قالَ مُوسی لِأَخِيهِ هارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَ أَصْلِحْ [اعراف/ ۱۴۲؛] و مسـلمانان بر آن اجماع دارند، پس بایـد علی نیز نسـبت به پیـامبر چنین باشـد، زیرا تفاوتی نیست در این که بگویـد: «تو جانشـین پس از من هستی» و این که بفرمایـد: «تو برای من همچون هارونی برای موسـی» با آگاهی مخاطب در این که هارون جانشـین موسـی بوده است، چنان که تفاوتی نیست اگر سـلطان فرزانه ای به کسـی که می خواهـد به وزارت برگماردش بگویـد: «تو وزیر من هستی» یا بگویـد: «تو برای من همچون فلانی هستی نسبت به فلانی» با علم به این که فرد مورد نظر، وزیر بوده است.

دیگر آن که از جمله منزلت هـای هـارون آن بـود که فرمـانبری از وی در میـان همه بنی اسـرائیل امری واجب بوده است، پس علی نیز بایـد چنیـن باشـد و این امـامت او را ضـرور می گردانـد، چه، تفـاوتی نیست در این که پیـامبر بگویـد: «تـو پس از من جانشین هستی» یا «امام امّت من هستی» یا «فرمانبری از تو بر ایشان واجب است» یا این که بگوید:

«تو برای من همچون هارون هستی برای موسی» با آگاهی شنونده و بیننده در این که فرمان هارون در میان بنی اسرائیل واجب الطاعه بوده است. ترجمه کشف الیقین ،ص:۱۶۷

دیگر آن که از جمله منزلت های هارون این بود که او به اتّفاق شایسته مقام موسی بود، پس علی نیز باید چنین باشد، چه، تفاوتی نیست در این که پیامبر بفرماید: «تو شایسته مقام من هستی» یا این که بفرماید: «تو برای من همچون هارون هستی» که شایستگی او برای داشتن مقام موسی (ع) معلوم است».

وی در همین کتاب/ ۱۵۱ می گوید:

«هیچ کس نمی تواند بگوید: اگر مقصود پیامبر خلافت بود باید علی را به یوشع تشبیه می کرد. زیرا دلالت این خبر را بر خلافت با تشبیه حضرت به هارون روشن کردیم و همین اقتضا دارد پرسش مذکور، از شمار، بیرون فکنده شود، زیرا در ادلّه، پیشنهاد باطل است. اگر چه سرباز زدن پیامبر از تشبیه علی به یوشع و روی آوردن به همانندی ایشان به هارون از دو رو بوده است:

اوّل، این که خلافت هارون در قرآن بیان شده است و همه بر آن اجماع دارند، در حالی که خلافت یوشع تنها بر اساس ادّعای یهود می باشد که از حجّت تهی است. دوم، این که قصد پیامبر (ص) از تصریح به امامت علی (ع)، صحّه گذاشتن بر دیگر منزلت های هارون نزد موسی بوده است، منزلت هایی همچون یاری رساندن و تقویت و محبّت و یک رنگی در نصیحت و برآوردن نیازها، در حالی که اگر پیامبر (ص) علی را به یوشع تشبیه می کرد جز خلافت از آن فهمیده نمی شد و لذا ترجیح داد حضرت (ع) را به هارون

(ع) تشبیه کند».

شیخ طوسی در تلخیص الشافی ۲/ ۲۳۵ می گوید:

«از آن چه دلالت بر امامت علی (ع) دارد یکی جانشینی او بود از سوی پیامبر هنگامی که حضرت (ص) راهی جنگ تبوک شد و هیچ سخنی یا دلیلی از پیامبر برکناری علی (ع) را از این فرماندهی به ثبوت نمی رساند، و بر این اساس حضرت (ع) باید پس از رحلت پیامبر (ص)، امام باشد، چه، وضعش از فرماندهی تغییری نیافته است». ترجمه کشف الیقین ،ص:۱۶۸

فاضل سیوری نظیر همین سخن را در اللوامع الالهیه/ ۲۸۰ می آورد.

شیخ طوسی در تلخیص الشافی ۲/ ۲۳۶ می گوید:

«اینک که ثابت شد امام (ع) پس از پیامبر (ص)، باید فرمانش برده می شد و به جانشینی از پیامبر (ص) عهده دار امر و نهی در میان گروهی از امّت بوده است ناگزیر باید امام همه باشد، زیرا هیچ یک از آحاد امّت در داشتن وظیفه نسبت به علی (ع) در چنین وضعی، اختصاص حضرت (ع) را نیافته است و هر کس این منزلت را اثبات کند، امامت را به طور کلّی اثبات کرده است و همین اجماع مانع از طرح چنین پرسشی است».

علّامه حلّی در کشف المراد/ ۳۹۶ نزدیک به همین سخن را دارد.

علّامه سیّد مرتضی عسکری در معالم المدرستین ۱/ ۱۴۳ می گوید:

«بدین ترتیب پیامبر (ص) در جنگ هایش حتّی برای چند روز هم از مدینه غافل نمی شده بی آنکه کسی را برای اهل آن به عنوان جانشین بگمارد تا در مدّت عدم حضورش در مدینه بدو رجوع کنند، تا جایی که می توان گفت چنین نبوده که پیامبر مدّت یک روز یا کمتر از آن را بدون گماردن جانشین از مدینه غفلت ورزد، چنان که در

جنگ احد نیز همین گونه عمل کرد و اگر چه کوه احد تنها یک میل از مدینه فاصله داشت، ولی با این حال پیامبر اکرم (ص) در مـدّت عدم حضورش در شـهر جانشـینی برای آن گماشت و در جنگ خندق نیز که در مدینه می جنگید و در برابر خندق، موضع گرفت به سـبب نپرداختن آن هـا به دلیـل وقوع جنـگ، مرجعی را برای اهـل مـدینه برگمـاشت. اگر عادت پیامبر (ص) چنین بوده است که حتّی به سـبب غیبتش برای کمتر از یـک روز و حتّی نپرداختن به مردم مـدینه به دلیـل وقوع جنـگ، داخل مــدینه، برای مردم آن مرجعی برمی گماشــته اسـت، پس دیگر عملکردش برای امّتش در دوران پس از مرگ خــود چگـونه خواهـد بود؟ و این در حـالی است که برای همیشه آن هـا را ترک خواهـد کرد. آیا آن ها را به حال خود رها می کرد و برای دوران پس از مرگ خود مرجعی برنمی گماشت؟». ترجمه کشف الیقین ،ص:۱۶۹

علّامه امینی در الغدیر ۳/ ۱۹۹ می گوید:

«این سخن پیامبر که: «آیا نمی خواهی برای من همچون هارون باشی نسبت به موسی» همه امتیازات پیامبر (ص) را اعم از رتبه، عمل، مقام، اقدام، حکومت، امارت و سیادت را جز نبوّت که استثنا شده است برای امیر المؤمنین (ع) اثبات می کند، چنان که هـارون برای موسـی چنین بود. این سـخن به مفهوم خلافت و جانشـینی پیامبر (ص) است و چنان است که پیامبر (ص)، علی را در جایگاه خود نشانده است آن هم نه فقط برای کارگزاری- چنان که برخی پنداشته اند- چه، پیامبر پیش از این نیز مردمی را به کارگزاری شهرها و دیگرانی را به کارگزاری مدینه برگماشته بود و

مردانی را در جنگ ها فرماندهی داده بود که برای هیچ یک چنین سخنی را بر زبان نیاورده بود و این فضیلتی است که تنها از آن امیر المؤمنین است و بس».

در همین مأخذ/ ۲۰۱ این سخن امام ابو البسطام شعبه بن حجاج آمده است که می گوید: «هارون، برترین فرد در میان امّت موسی (ع) بود و این اقتضای آن را دارد که علی (ع) برترین فرد امّت محمّد (ص) باشد تا بدین ترتیب از این نصّ صحیح و صریح موسی به برادرش هارون: «اخْلُفْنِی فِی قَوْمِی وَ أَصْلِحْ» پاسداری شده باشد.

سیّد شرف الدّین در مراجعات/ ۲۰۸ می گوید:

«نباید بر ما پوشیده بماند که این حدیث، سخن مجملی است از سوی پیامبر (ص) که از چیزی جان نمی گیرد مگر از بلاغ قرآنی و توصیه خداوندی در بیان منزلت ولیّ عهد پیامبر (ص) و قائم مقام او پس از رحلتش و نمی تواند تنها به جنگ تبوک اختصاص داشته باشد».

سلیم بن قیس هلالی در کتاب خود/ ۴۵ در اخبار مربوط به جریان پس از رحلت پیامبر اکرم (ص) می گوید: «علی (ع) پیش از آن که بیعت شود در حالی که ریسمانی در گردن داشت ندا در داد که: ای مادر زاده! این جماعت مرا به ضعف کشاندند و نزدیک بود مرا بکشند». چنان که در صفحه ۲۰- ۲۱ این کتاب روایت شده است که پیامبر (ص) به علی فرمود: ای علی! تو از همداستانی قریش علیه خود و ستمشان نسبت به تو، دشواری ها خواهی دید، پس اگر یارانی در میان آن ها یافتی با دشمنان بستیز و با همراهان خود مخالفانت را سرکوب کن، و اگر یاری نیافتی شکیبایی ورز

و دست نگه دار و بـا دست خود، خویش را به نـابودی میفکن. تو نسـبت به من همچون هارونی برای موسـی و هارون برای تو الگویی است نیکو، چه، او به برادرش موسی گفت: «جماعت مرا به ضعف کشاندند و نزدیک بود مرا بکشند».

نیز بنگرید به صفحه ۹۲ همین مأخذ و سخن هارون در سوره اعراف، آیه ۱۵۰.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۱۷۰

معـدی کرب زبیـدی بر ایشـان وارد شـد و پیـامبر (ص) او را انـدرز داد و او به همراه قومش اسـلام آوردنـد. پس عمرو به ابن عثعث خثعمی نظر کرد و گریبان او را بگرفت و نزد پیامبرش آورد و گفت: این پدر مرا کشـته است. پیامبر (ص) فرمود: اسلام آن چه را که در جـاهلیت بوده است بی اثر می سـازد. عمرو از اسـلام بـازگشت و پیـامبر (ص)، امیر المؤمنین (ع) را سوی بنی زبیـد فرسـتاد. پس چون او را دیدند به عمرو گفتند: ای ابو ثور! چگونه خواهی بود اگر این جوان قرشـی تو را دیدار کند و از تو خراج ستاند.

عمرو گفت: اگر مرا دیـدار کنـد خواهـد دانست که این منم. عمرو بیرون آمـد و گفت: چه کسـی با من مبارزه می کند؟ پس علی به سویش رفت و او را خواند و عمرو شـکست خورد و حضرت (ع) برادر و برادرزاده او را بکشت و زنش را بگرفت و از ایشان زنان بسـیاری را به اسارت درآورد. امیر المؤمنین (ع) بازگشت و خالـد بن سـعید را به جانشـینی بر بنی زبیـد گماشت تا صدقاتشان را بستاند و هر که را اسلام آورد امان دهد. عمرو بن معدی کرب

ترجمه کشف الیقین ،ص:۱۷۱

نزد خالد بازگشت و اسلام

آورد و در باره زن و فرزندانش با او سخن گفت و خالد نیز همه آن ها را بدو بخشید.

امیر المؤمنین (ع) از میان زنان اسیر، کنیزی را برای خویش برگزیده بود. خالد بن ولید، بریده اسلمی را پیش از ورود لشکریان، سوی پیامبر فرستاد و او را از این گزینش آگاه کرد.

هنگامی که بریده به در خانه پیامبر (ص) رسید عمر بن خطّاب او را دید و او جریان را به آگاهی عمر رساند. عمر به او گفت: برای انجام کارت نزد پیامبر برو که پیامبر به سبب آن که دخترش همسر علی است از این کار خشمگین خواهد شد.

بریده، نامه خالد بن ولید را نزد پیامبر برد. هنگامی که بریده، نامه را می خواند چهره پیامبر دگرگون می شد. بریده به پیامبر عرض کرد: یا رسول اللّه! اگر چنین مواردی را برای مردم روا شماری در میان دیگران نیز راه یابد.

پیامبر (ص) به او فرمود: وای بر تو ای بریده، نفاق، پی افکندی، علی بن ابی طالب [هر فی ء که برای من حلال و رواست برای او نیز حلال و رواست، همانا علی بن ابی طالب] بهترین مردم است برای تو و قوم تو و بهترین کسی است که پس از خود برای همه امّتم به جانشینی خواهم نهاد. ای بریده! بپرهیز از این که علی را دشمن داری که در این صورت، خدا تو را دشمن خواهد داشت. پس بریده طلب آمرزش کرد. «۱»-

(۱) در جنگ سلسله، بادیه نشینی نزد پیامبر (ص) آمد و عرض کرد: گروهی از بادیه نشینان وادی الرّمل همداستان شده اند تا در مدینه بر تو شبیخون زنند. پیامبر (ص) به اصحابش فرمود: چه

کسی به ستیز این گروه می رونـد؟ جماعتی از اهل صـفّه بپا خاسـتند و گفتنـد: اگر خواستی کار آن ها را به ما واگذار. پیامبر میـان آن هـا قرعه زد و قرعه به نـام هشـتاد تن از اهل صـفه و دیگران درآمـد. پیامبر به ابو بکر دسـتور داد پرچم را بگیرد و به سوی بنی سـلیم رود که در دل این وادی سکونت داشتند. پس آن ها این عدّه را شکست دادند و شمار فراوانی از مسلمانان را بکشـتند و ابو بکر شـکست خورد. پس پیامبر گروهی را برای عمر سامان داد و فرسـتاد که آن ها نیز شـکست خوردند. پیامبر، این رخداد را

---

(۱) ارشاد مفید/ ۸۱.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۱۷۲

ناخوش داشت.

(۱) عمرو بن عـاص گفت: ای پیـامبر! مرا بفرست. پیامبر او را فرسـتاد، پس او را نیز شـکست دادنـد و گروهی از اصـحابش را بکشـتند و پیامبر (ص) چند روز به آن ها نفرین می کرد. سپس امیر المؤمنین (ع) را خواند و او را به سوی ایشان گسیل داشت و برای او دعـا فرمود و تـا مسـجد الاحزاب او را همراهی کرد و گروهی را به همراه او فرسـتاد که از آن جمله بودنـد ابو بکر و عمر و عمرو بـن عـاص. پس شـب را ره سپردنـد و در روز کمین کردنـد تـا آن که از دهـانه دره وارد شدنـد. عمرو بن عـاص تردیدی نداشت که پیروزی از آن دشـمنان خواهد بود و به ابو بکر چنین گفت: این سـرزمین، کفتارخیز و گرگ پرور است و خطر آن ها برای ما بیش از بنی سلیم می باشد و صلاح آن است که به بالای درّه رویم و می خواست وضع را به خرابی کشاند و

به او دستور داد این نظر را به آگاهی امیر المؤمنین (ع) برساند. ابو بکر هم به امیر المؤمنین (ع) عرض کرد، ولی حضرت (ع) حتی کلمه ای پاسخ او را نداد. ابو بکر نزد عمرو بن عاص بازگشت و گفت: به خدا سوگند حتّی یک حرف پاسخ مرا نداد. عمرو بن عاص به عمر بن خطّاب گفت: تو برو و با او سخن گو. او چنین کرد و امیر المؤمنین (ع) هیچ پاسخی بدو نداد. پس چون پگاه برآمد بر دشمن یورش برد.

جبرئیل در حلف با لشکریان خود بر پیامبر نازل شد و گفت: وَ الْعادِياتِ ضَبْحاً «۱»-، و به پیامبر (ص) مژده داد و به استقبال علی (ع) رفت، [هنگامی که علی رسید] پیامبر به او فرمود: اگر نمی هراسیدم از این که گروه های امّت من در باره تو، آن بگویند که نصاری در باره مسیح، امروز در حقّ تو سخنی بر زبان می آوردم که مردم بر تو نگذرند مگر آن که خاک قدمت را توتیای چشم کنند، سوار شو که خدا و رسول او از تو خشنودند. «۲»-

پس از رحلت پیامبر (ص)، امام، بیش تر عمر خود را به جنگ مشغول بود. (۲) در جنگ جمل، طلحه و زبیر بیعت خود را با امیر المؤمنین (ع) شکستند و عایشه مردم مدینه را به قتل عثمان تشویق می کرد و می گفت: بکشید این نره کفتار را، خداوند این نره کفتار را بکشد. او سنّت پیامبر را به فرسودگی کشانده است در حالی که هنوز جامه حضرت به

---

(۱) عادیات/ ۱؛ سوگند به اسبان دونده ای که نفس نفس می زنند.

(۲) ارشاد مفید/ ۸۶.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۱۷۳

فرسودگی کشانده نشده است. «۱»-

عایشه به سوی مکّه رفت و عثمان کشته شد. عایشه مقداری از راه را که سپرد خبر کشته شدن عثمان و بیعت با علی را شنید. پس بازگشت و گفت: انتقام خون او را خواهم طلبید.

طلحه و زبیر از مدینه خارج شدند و چنین وانمود می کردند که آهنگ عمره دارند و از امیر المؤمنین (ع) اجازه خواستند. حضرت (ع) فرمود: به خدا سوگند شما نه آهنگ عمره که اندیشه نیرنگ دارید. «۲»- پس چون آن دو به مکّه رسیدند عایشه آن ها را به بصره فرستاد.

امیر المؤمنین (ع) در جستجوی آن ها راهی شد و نامه ای به آن دو و عایشه نگاشت و از آن ها خواست دست از آن چه خدا را ناخوش می آید بدارند و به پیمانشان با خدا بازگردند، ولی آن ها از این کار خودداری ورزیدند.

حضرت (ع) دو دستش را به آسمان برد و فرمود: بار خدایا! طلحه بن عبید اللّه به دست راست خویش با من بیعتی از روی فرمان بست و سپس بیعت مرا شکست. خدایا در کار او شتاب کن و بدو فرصت مده، و زبیر بن عوّام خویشی از من گسست و پیمانم بشکست و دشمنم را پشتیبانی کرد و علم جنگ در برابر من برافراشت، در حالی که خود می دانست ستم پیشه است. خدایا! خود، او را کفایت کن هر گونه و هر گاه که می خواهی.

سپس غرق اسلحه به صف ایستادند و به یک دیگر نزدیک شدند، در حالی که امیر المؤمنین (ع)، جامه و ردایی بر تن داشت و بر سر، عمامه ای سیاه نهاده بود. پس چون دید گریزی از جنگ نیست با رساترین صدا فریاد زد: کجاست زبیر

بن عوّام تا به سوی من آید؟ زبیر به سوی امام آمد و به ایشان نزدیک شد. حضرت (ع) به او فرمود: ای ابو عبد اللَّه! چه چیز تو را به این کار واداشت. وی پاسخ داد: خونخواهی عثمان. امام (ع) فرمود: تو و یارانت او را کشتید، و تو باید جانت را در این راه دهی، امّا اینک تو را به خدایی سوگند می دهم که جز او خدایی نیست آیا به خاطر نمی آوری روزی را که پیامبر به تو فرمود: ای زبیر! آیا علی را دوست داری؟ و تو پاسخ دادی: چرا دوستش نداشته

---

(۱) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۶/ ۲۱۵+ تذکره الخواص/ ۶۴ و ۶۶.

(۲) ارشاد مفید/ ۸۶.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۱۷۴

باشم در حالی که او پسر دایی من است، و حضرت (ص) فرمود: امّا آگاه باش که تو روزی بر او خروج می کنی در حالی که ستمکاری. زبیر پاسخ داد: آه خدایا آری، چنین بوده است. حضرت (ع) فرمود: تو را به خدا سوگند می دهم آیا به خاطر نمی آوری روزی را که پیامبر خدا از نزد عبد الرحمن بن عوف بیامد و تو با او بودی و او دست تو را گرفته بود و من با او رو به رو شدم و بر او سلام کردم، پس به من خندید و من هم به او خندیدم و تو گفتی پسر ابو طالب هرگز دست از تکبّرش نمی شوید و پیامبر به تو فرمود: اندکی آرام ای زبیر، علی تکبّری ندارد و روزی تو بر او خروج می کنی در حالی که ظالمی.

زبیر گفت: آه خدایا آری، ولی من فراموش کرده بودم، و حال که

تو آن را به خاطر من آوردی از تو دست باز می دارم و اگر آن را قبلا به یاد من می آوردی دیگر خروج نمی کردم. او سپس نزد عایشه بازگشت. پسر زبیر به او گفت: چه چیز تو را باز گرداند؟

زبیر پاسخ داد: سخنی از پیامبر (ص) را در حقّ خودش به یاد من آورد که فراموش کرده بودم. پسرش گفت: این بدان معناست که از شمشیر علی بن ابی طالب هراسیدی. زبیر با خشم برای جنگ به صفّ علی یورش برد. امیر المؤمنین فرمود: راه را بر او بگشایید که او ناگزیر به این کار شده است. زبیر به ستون لشکریان علی وارد و سپس خارج شد و به پسرش گفت: دیدی چه کردم! اگر من می ترسیدم هرگز به چنین کاری نمی پرداختم.

سپس صفها را شکافت و از میان آن ها خارج شد و بر قومی از بنی تمیم وارد گشت.

عمرو بن جرموز مجاشعی که در میهمانی زبیر بود به سوی او رفت و در خواب وی را به قتل رساند. و بدین ترتیب دعوت امیر المؤمنین (ع) تا جان زبیر رسوخ کرد.

امّا طلحه که در جنگ ایستاده بود در پی برخورد تیری کشته شد. سپس جنگ درگرفت و مردی به نام عبد اللّٰه از جبهه جمل میان صفوف جولان می داد و می گفت:

کجاست ابو الحسن؟ پس علی به سوی او رفت و وضع را بر او تنگ کرد و با ضربه شمشیری گردنش را قطع کرد و او مرده بر زمین افتاد. سپس مرد دیگری بیامد و در برابر علی قرار گرفت. علی (ع) به سوی او رفت و ضربه ای به چهره او وارد کرد که نصف

کاسه سرش بر زمین افتاد. سپس ابن ابی خلف خزاعی سوی علی (ع) آمد و گفت: آیا می خواهی با من مبارزه کنی؟ علی (ع) فرمود: از این کار، رویگردان نیستم، ولی وای بر تو ای ابن ابی خلف چه راحت به استقبال مرگ می روی در حالی که می دانی من کیستم؟

ترجمه کشف الیقین ،ص:۱۷۵

ابن ابی خلف گفت: ای پسر ابی طالب! از غرورت دست بدار و به من نزدیک شو تا بدانی کدام یک از ما دیگری را به قتل می رساند.

علی (ع) عنان اسب خویش را به سوی او بگرداند و ابن ابی خلف به زدن ضربه ای به حضرت (ع) پیشدستی جست که امیر المؤمنین (ع) آن را- در جحفه- دفع کرد و سپس به سوی او گردید و دست راستش را قطع کرد و با یک چرخش، کاسه سر او را به پرواز درآورد. آتش جنگ، شعله ور شد تا جایی که جمل، پی زده ساقط شد. شمار لشکریان جمل که در این جنگ کشته شدند شانزده هزار و ششصد و نه نفر از کلّ سی هزار نفر بود و شهدای اصحاب امیر المؤمنین، هزار و هفتاد نفر بودند از کلّ بیست هزار نفر. «۱»-

(۱) در جنگ صفّین، معاویه المخراق بن عبد الرحمن از اردوی معاویه بیرون آمد و مبارز طلبید و از اردوی علی (ع) مؤمّل بن عبید اللَّه مرادی برای مبارزه با او بیرون آمد که مرد شامی او را بکشت. جوان دیگری از ازد به سوی او رفت که مرد شامی او را نیز از پای درآورد. امیر المؤمنین (ع) با تغییر قیافه به مبارزه مرد شامی که هنوز مبارز می طلبید رفت و

او را نـابود کرد. سـپس سواری بیرون آمـد که حضـرت او را نیز کشت تـا شـمار آن ها به هفت رسـید، جماعت از مبارزه با او خودداری می کردند در حالی که او را نمی شناختند.

معـاویه به برده ای که حرب نامیـده می شـد و شـجاعتی داشت گفت: به سوی این سوار برو و کـارش را بساز. برده گفت: می دانـم که او مرا خواهـد کشت. اگر خـواهی به سـوی او می روم و اگر تمایـل داری مرا نگه دار و دیگری را برای مبـارزه بـا او بفرست. معاویه گفت:

همین جا بمان.

سپس امیر المـؤمنین (ع) بـه اردوی خـود بـازگشت؛ اردویی که هیـچ کس جسـارت رفتن به سـوی آن را نیـافته بـود. مردی از قهرمانان شام با نام کریب بن صباح مبارز می طلبید.

مـبرقع جولاـنی به سـوی او رفت و مرد شـامی او را بکشت و مرد دیگری برای مبـارزه بـا او رفت که او نیز به دست مرد شـامی کشـته شـد. پس علی (ع) به سوی او رفت و فرمود: از خـدا بپرهیز و جـانت را پاس دار. مرد شامی گفت: تو کیستی؟ حضـرت (ع) فرمود: من علی بن ابی طالب هستم. مرد شامی گفت: نزدیک شو. حضرت (ع) به سوی او رفت و دو

---

(۱) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۶/ ۲۱۵+ ارشاد مفید/ ۱۳۱+ تذکره الخواص/ ۶۶.

ضربه ردّ و بـدل شد که حضـرت (ع) پیشدستی کرد و او را از پای درآورد. مرد دیگری به سوی حضـرت (ع) آمد و حضـرت (ع) او را نیز بکشت تا جایی که چهار نفر از قهرمانان آن ها را به خاک و خون کشـید و سـپس فرمود: ای معاویه! برای مبارزه با

من بیرون آی و عربها را برای خود و من به کشتن نده. معاویه گفت: من نیازی بدین کار ندارم «۱»-. پس عروه بن داود بیرون آمد و گفت: ای علی! اگر معاویه، مبارزه با تو را ناخوش می دارد پس اینک به مبارزه من بیا. حضـرت (ع) با یک ضربه او را کشته بر زمین افکند. «۲»-

شب شـد و روز دیگر امیر المؤمنین با لباس مبدّل به میدان شد و مبارز طلبید. عمرو بن عاص به سوی او آمد در حالی که نمی دانسـت ایـن شـخص، علی (ع) اسـت، ولی علی (ع) او را شـناخت. حضـرت (ع) همچنـان در برابر او گریز می زد تـا وی را از اردوگاه خویش دور سازد. عمرو نیز او را تعقیب می کرد تا آن که او را شناخت و پیاده پا به فرار گذاشت، ولی علی (ع) به او رسـید و او را زخمی کرد و نیزه در سـوراخ هـای جـوشن او فرو- شـد و عمرو بر زمین افتـاد و از ترس این که مبـادا علی او را بکشـد دو پای خود را بالا داد تا شـرمگاهش پدیـدار گشت و لـذا امیر المؤمنین، روی از او باز گردانـد «۳»- و به اردوگاهش بازگشت.

عمرو نزد معاویه آمـد و معاویه او را به تمسـخر گرفت. عمرو گفت: برای چه می خنـدی؟ به خدا سوگند اگر آن چه از من بر علی هویـدا شـد از تو بر او هویـدا می شـد مخچه ات را به درد می آورد و کودکانت را یتیم می کرد و مالت را به غنیمت می گرفت.

معاویه گفت: ولی رسوایی ابدی برای تو تحقّق یافت.

بسر بن ارطاه از یاران معاویه بود که از شرورترین مردم و پیشینه دارترین

آن ها در گنه پیشگی به شمار می آمد. او چون شنید که علی (ع) معاویه را به مبارزه می خواند گفت:

من به مبارزه با او می روم. چون به سوی حضـرت (ع) رفت، علی بر او یورش برد و بسر به پشت از اسبش بیفتاد و دو پایش را بالا برد به گونه ای که شرمگاهش پدیدار گشت «۴»- و

---

(۱) وقعه الصفین/ ۳۱۶.

(۲) همان/ ۴۵۸.

(۳) همان/ ۴۰۷.

(۴) همان/ ۴۶۱.

امیر المـؤمنین (ع) از کشـتن او منصـرف شـد و معـاویه او را به تمسـخر گرفت. جوانی از اهـل کوفه فریـاد زد: وای بر شـما ای شامیان! آیا شرم نمی کنید ابن عاص آشکار کردن شرمگاه را به شما آموخت.

(۱) در جنگ هریر، حضـرت (ع) خود به جنگ می پرداخت و هر گاه کشـته ای را بر زمین می افکند تکبیر می زد. تکبیرهای او شـماره شـد و تعـداد آن ها به پانصـد و بیست و سه رسید و در صـبح آن شب از کشـته شدگان دو گروه آمار گرفته شد و شمار همه آن ها به سـی و شش هزار کشته رسید. در این هنگام یاران امیر المؤمنین (ع) به پیروزی دست- یافتند و مالک اشتر به ایشان یورش برد تا جایی که آن ها را مجبور کرد به اردوگاهشان پناه برند.

عمرو بن عاص چون وضعیت را دید به معاویه گفت: قرآن ها را بالا می بریم و آن ها را به کتاب خدا دعوت می کنیم. معاویه گفت: نیکو گفتی، و قرآن هـا را بالا بردنـد و قاریان قرآن، دست از جنگ شسـتند. امیر المؤمنین (ع) فرمود: این نیرنگ عمرو بن عاص است.

آن ها از طرفداران قرآن نیستند. اصحاب علی نپذیرفتند و گفتند: باید مالک اشتر را بازگردانی و الّا تو را می کشیم

یا به آن ها تسلیمت می کنیم. پس علی کسی را در طلب اشتر فرستاد و گفت: نزدیک بود به پیروزی دست یازی و این هنگام آن نیست که من از تو تقاضای بازگشت کنم. حضرت (ع) اختلال در میان اصحاب را به آگاهی او رساند و فرمود که اگر باز نگردد یا او را خواهند کشت یا به معاویه تسلیمش خواهند کرد. او بازگشت و قاریان قرآن را سخت نکوهش کرد و بر چهره ستوران ایشان زد که دیگر بازنگشتند و جنگ به سردی گرایید. علی (ع) فرمود: چرا قرآن ها را بالا بردید؟ گفتند:

برای فراخوان نسبت به عمل کردن به مضمون آن و این که ما حکمی برفرازیم و شما حکمی برفرازید تا در این امر بنگرند و حقّ را در جایگاهش بنشانند. امیر المؤمنین، نیرنگی را که این تقاضای آن ها در برداشت به آگاهی آن ها رساند، ولی آن ها به سخنان حضرت (ع) گوش نکردند و او را به پذیرش حکمیّت واداشتند. معاویه، عمرو بن عاص و امیر المؤمنین (ع)، عبد اللّٰه بن عبّاس را تعیین کردند، ولی آن ها به موافقت نرسیدند.

حضرت (ع)، ابو الاسود را پیشنهاد کرد امّا آن ها نپذیرفتند و ابو موسی اشعری را برگزیدند. حضرت (ع) فرمود: ابو موسی ضعیف و ناتوان است و به دیگران گرایش دارد.

(۱) گفتند: باید او انتخاب شود و او را به حکمیت برگزیدند. عمرو بن عاص، ابو موسی را فریفت و او را واداشت تا امیر المؤمنین را بر کنار کند و در برابر، او نیز معاویه را خلع کند.

و از ابو موسی تقاضا کرد از آن جا که سنّ بیش تری دارد در این

کار پیشقدم شود.

ابو موسی نیز چنین کرد و سپس از عمرو خواست تا او نیز چنین کند. عمرو برخاست و خلافت را به معاویه داد و ابو موسی او را نکوهید و یک دیگر را نفرین کردند.

در این جنگ ابو الیقظان عمّار بن یاسر کشته شد. (۲) پیامبر (ص) در باره او فرموده بود:

عمّار در برابر دیدگان من، دلیر و شکیباست و گروه ستمگر و سرکش او را می کشند.

ابو عادیه مزنی او را بکشت. او با نیزه خود عمّار یاسر را زخمی کرد و پس از آن که وی بر زمین افتاد ابن جونی سکسکی، سر او را ببرید. عمّار در آن روز نود و چهار ساله بود.

(۳) ابو سعید خدری می گوید: ما مشغول ساختن مسجد بودیم و هر یک، یک آجر حمل می کردیم در حالی که عمّار دو تا دو تا آجر می آورد. پیامبر (ص) او را دید و خاک از سر و صورت عمّار زدود و فرمود: ای عمّار! آیا همچون دوستانت نمی خواهی یک آجر حمل کنی؟ عمّار گفت: من پاداش آن را از خداوند تعالی می خواهم. حضرت (ص) غبار از پیکر او زدود و فرمود: افسوس بر تو ای عمّار که گروهی ستمگر تو را خواهند کشت، تو آن ها را به بهشت فرا می خوانی و آن ها تو را به دوزخ. «۱»

(۴) علقمه و اسود می گویند: نزد ابو ایّوب انصاری آمدیم و گفتیم: ای ابو ایّوب! خداوند با پیامبرش تو را بزرگ داشت، چه، به شتر او وحی کرد تا بر در خانه تو بنشیند و پیامبر به

---

(۱) ابن بطریق در عمده/ ۳۲۵ می گوید:

«این اخبار صحیح- را که نمی توان آن ها را مخدوش کرد

چرا که اگر چنین چیزی ممکن باشد اخبار صحیح دیگر را می شود خدشه دار کرد و این موجب می شود دیگر اخبار باطل گردد و این، امری است که هیچ خردمندی بدان باور ندارد و هیچ صاحب بصیرتی بدان حکم نکند- گواهی می دهد گروهی که عمّار بدان می خواند اهل بهشت هستند و گروهی که با عمّار می جنگیدند یا او را کشتند همان گروه ستمگر می باشند و گروه جهنّمی، و بدون هیچ اختلافی در میان امّت، معاویه و دار و دسته او، قاتلان عمّار در جنگ صفّین هستند و عمّار از گروه امیر المؤمنین (ع) بود».

بنگرید به سخن اسکافی در المعیار و الموازنه/ ۱۳۶.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۱۷۹

سبب فضیلتی که خداوند تو را بدان ارج نهاد میهمان تو گشت. با ما سخن بگو پیرامون آمدنت با علی (ع). او گفت: من برای شما دو نفر سوگند می خورم که پیامبر (ص) در همین خانه ای بود که شما دو نفر هستید. در خانه، تنها پیامبر بود و علی در سمت راست او نشسته بود و من در سمت چپ او قرار داشتم و انس در برابر او ایستاده بود که ناگاه در تکان خورد. [پیامبر (ص) فرمود: ببین چه کسی پشت در است.] انس به سوی در رفت و گفت: این عمّار بن یاسر است. حضرت (ص) به انس فرمود: بگشای در را برای عمّار پاک و پاکیزه.

انس در را برای عمّار گشود و عمّار وارد شد و به پیامبر (ص) سلام کرد. پیامبر به او خوشامد گفت و فرمود: پس از من در میان امّتم، مصیبتی پیش خواهد آمد تا جایی که چکاچک شمشیر آن ها به گوش خواهد رسید

و یـك دیگر را خواهنـد کشت و هر یـك از دیگری کناره خواهـد گرفت. پس هر گاه وضع را چنین دیـدی بر تو باد به سوی این طاس علی بن ابی طالب بروی که اینك در سـمت راست من نشسته است. اگر همه مردم به یك وادی روند و علی به یك وادی، به وادی علی برو و از مردم کنـاره بگیر. همانـا علی تو را از هـدایت باز نگردانـد و به نابودی رهنمونت نشود. ای عمّار! فرمانبری از علی فرمانبری از من است و فرمانبری از من، فرمانبری از خداست. «۱»-

(۱) امّـا خوارج همچون تیر از کمـان از دین خـارج شدنـد. هنگامی که امیر المؤمنین (ع) از صـفّین «۲» و گماشـتن حکمین به کوفه بازگشت در حالی به سر می برد که منتظر بود مدّت

---

(۱) شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید ۲/ ۲۰۶ و ۴/ ۱۳ و پس از آن+ تذکره الخواص/ ۸۰.

(۲) اسـکافی پس از بیان باقی مانـدن هارون در میان بنی اسـرائیل پس از موسـی (ع) و مبتلا شدن او به فتنه سامری و همانندی گرفتـاری او بـا علی بن ابی طـالب (ع) می گویـد: «گرفتـاری حضـرت (ع) در روز صـفّین چونان گرفتاری هارون است با بنی اسرائیل».

همین سـخن کوتاه، شـما را بس است تا بدانید حضـرت (ع) آن شایسـتگی را داشته است تا منزلتش نزد پیامبر (ص) در اسم و معنی چونان منزلت هارون باشد نزد موسای مصطفی (ع).

پس درنگ کنید در مناقب امیر المؤمنین (ع) که ما مسلمانان آن را توصیف می کنیم تا بر برتری او بر جهانیان آگاهی یابید و بدانید که او از همه صدّیقان بالاتر بوده است و بر

تمامی مجاهدان فضیلت دارد.

بنگرید به: المعیار و الموازنه/ ۱۸۷.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۱۸۰

میان او و معاویه به سر رسد تا باز گردد و به جنگ پردازد. چهار هزار تن از سواران او که عابد هم بودند گوشه گیری برگزیدند و از کوفه بیرون رفتند و با علی (ع) به مخالفت پرداختند و گفتند: حکم نیست مگر از آن خدا و نباید از کسی که خدا را نافرمانی کرده است فرمان برد. بیش از هشت هزار نفر به آن ها گرایش یافتند و همگی ره سپردند تا به بحر وراء رسیدند و عبد اللّه بن کوّاء را به امارت خویش برگزیدند. علی (ع)، عبد اللّه بن عبّاس را به سوی ایشان فرستاد تا از گناهشان باز دارد ولی آن ها باز نگشتند. پس علی (ع) بر مرکب سوار شد و به سوی آن ها رفت و ابن کوّاء نیز با گروهی از آن ها بر مرکب سوار شدند. علی (ع) به او گفت: ای پسر کوّاء! از میان کسانت خود را به من بنما تا با تو سخن گویم.

کوّاء گفت: آیا از شمشیر تو در امانم؟ حضرت فرمود: آری. پس او در میان ده تن از یارانش نزد حضرت (ع) رفت.

علی (ع) به او گفت: آیا به شما نگفتم مردم شام با بالا بردن قرآن ها و فرمان حکمین شما را خواهند فریفت و این که جنگ آن ها را گزیده است، و گفتم بگذارید با آن ها نبرد کنم ولی شما سرباز زدید، آیا من نخواستم پسر عمویم را حکم گردانم و گفتم او فریب نمی خورد و شما نپذیرفتید مگر ابو موسی را و گفتید: ما به حکمیت او خشنودیم، و من هم از

روی اجبار به خواست شما گردن نهادم در حالی که اگر در آن هنگام یارانی جز شما می یافتم به خواستتان گردن نمی نهادم، و آیا در حضور شما بر حکمین شرط نکردم که به قرآن خدا از فاتحه الکتاب گرفته تا پایان آن و سنّت جامعه حکم کنند و در غیر این صورت از آن دو فرمان خواهم برد؟

ابن کوّاء پاسخ داد: راست گفتی، پس چرا به جنگ با این قوم باز نگشتی؟ حضرت (ع) فرمود: تا مدّت میان ما و آن ها به سر رسد.

ابن کوّاء با ده نفر همراه خود گفتند: تو عزم این کار داری؟ حضرت (ع) فرمود: آری و

ترجمه کشف الیقین ،ص:۱۸۱

چاره ای جز آن برای من باقی نمانده است.

(۱) ابن کوّاء به همراه ده نفری که با او بودند به یاران علی پیوستند و از دین خوارج بازگشتند. تفرقه به میان دیگران راه یافت در حالی که می گفتند: حکم نیست مگر از آن خدا [و از کسی که خدا را سرکشی کرده است فرمان نباید برد]. آن ها عبد اللّه بن وهب بن راسبی و حرقوص بن زهیر بجلّی، معروف به ذو الثدیه را به فرماندهی خود برگزیدند و در نهروان اردو زدند. امیر المؤمنین (ع) به سوی آن ها رفت تا به دو فرسنگی آن ها رسید.

پس با آن ها مکاتبه کرد ولی آن ها نپذیرفتند. حضرت (ع) ابن عبّاس را به سوی ایشان فرستاد و گفت: از آن ها بپرس چرا کینه توزی می کنند و هیچ مهراس که من پشت سر تو حرکت می کنم. گفتند: کینه چند چیز را به دل داریم. علی (ع) گفت: ای مردم! من علی بن ابی طالب هستم، این چند چیز کدامند؟ گفتند:

نخست این که ما به همراه تو در بصره جنگیدیم و تو تنها غنیمت گرفتن اموال را روا شمردی نه غنیمت گرفتن زنان و کودکان را؟ حضرت (ع) فرمود: آن ها جنگ با ما را آغازیدند پس چون بر آن ها پیروزی یافتید به تقسیم اموال کسانی پرداختید که با شما به جنگ پرداختند در حالی که زنان با شما نجنگیدند و کودکان هم که بر فطرت خویش زاده شده اند و نه پیمانی شکسته اند و نه گناهی از ایشان سر زده است. من پیامبر (ص) را دیدم که بر مشرکان نیکی کرد. پس شگفت مکنید اگر من بر مسلمانان نیکی کنم.

گفتند: ما از روز صفّین ناخشنودیم که تو نام خود را از فرماندهی مؤمنان زدودی.

حضرت (ع) فرمود: من به پیامبر خدا (ص) اقتدا کردم هنگامی که با سهیل بن عمر مصالحه کرد و راضی نشد تا هنگامی که رسول بودن خود را زدود.

گفتند: ما از این سخن تو به حکمین ناخشنودیم که: به کتاب خدا بنگرید، و اگر من برتر از معاویه بودم پس در خلافت باقی ام گذارید، و این سخن، همان شک و تردید ما بود. حضرت (ع) فرمود: این سخن، شک نیست بلکه انصاف است، چنان که خداوند می فرماید: فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكاذِبِينَ «۱»- در حالی که اگر در قرآن «علیکم» گفته می شد آن ها بدان تن نمی دادند.

---

(۱) آل عمران/ ۶۰، و لعنت خدای را بر دروغگویان قرار دهیم.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۱۸۲

(۱) گفتند: ما از آن ناخرسندیم که تو در امری حکمیّت را پذیرفتی که حقّ تو بود.

حضرت (ع) فرمود: پیامبر را الگو قرار دادم، زیرا او در بنی قریظه، سعد بن معاذ را به

حکمیت پذیرفت و اگر می خواست چنین نمی کرد. آیا مطلب دیگری باقی مانده است؟

همگی خاموش شدند و از هر گوشه ای جماعتی فریاد می زد: توبه، توبه. هشت هزار نفر از حضرت (ع) امان خواستند و چهار هزار تن بر ستیز با او باقی ماندند.

عبد اللَّه بن وهب و ذو الثدیه پیش آمدند و گفتند: ما با تو جنگ نمی کنیم مگر در راه خدا و برای آن سرای. حضرت (ع) فرمود: قُلْ هَلْ نُنَبِّئُکُمْ بِالْأَخْسَرِینَ أَعْمالًا «۱»-. سپس جنگ درگرفت و اخفش طائی که در صفّین، همراه امیر المؤمنین (ع) بود صفوف را شکافت و علی را طلب کرد، ولی علی (ع) پیشدستی ورزیده او را به قتل رساند، سپس ذو الثدیه یورش آورد تا حضرت (ع) را بکشد ولی حضرت (ع) بر او پیشی جست و ضربه ای به او زد که کلاهخود و سرش را بشکافت [و اسبش جنازه او را برد] و او را در پایان میدان نبرد در گودالی افکند که به رود نهروان کشیده می شد. در این هنگام مالک بن وضّاح، پسر عموی ذو الثدیه به صحنه درآمد و بر علی (ع) حمله آورد و علی او را کشت.

عبد اللَّه بن وهب راسبی پیش آمد و فریاد زد: ای پسر ابی طالب! به خدا صحنه این جنگ را ترک نمی کنیم مگر آن که یا تو ما را بکشی یا ما تو را بکشیم، پس مردم را به کناری نه و به سوی من آی و من به سوی تو می آیم.

چون علی (ع) صدای او را شنید [لبخندی زد و] گفت: خدا او را بکشد چه بی شرم است! آیا او نمی داند که من همسوگند شمشیر

و یار دمساز نیزه ام، لیکن از زنـدگی نومید شده است و آزی دروغین در دل دارد. او بر علی (ع) حمله برد و علی (ع) او را از پای درآورد و ساعتی باقی نمانده بود که همگی آن ها به قتل رسیدند مگر نه تن که دو نفر به سیستان گریختند و نسل آن دو در آنجا هستند و دو نفر [به کرمان گریختند] و دو نفر به عمان که نسل آن دو در آنجا هستند و [دو نفر به یمن که نسل آن دو نیز در آنجا حضور دارند] و ایشان همان اباضیه هستند و دو نفر هم به بوازیج فرار کردند و یکی هم راهی تلّ موزن شد.

---

(۱) کهف/ ۱۰۳؛ بگو آیا زیانکارترین افراد را به شما معرفی کنم؟

ترجمه کشف الیقین ،ص:۱۸۳

(۱) از یاران علی (ع) نه تن کشته شدند و این به شمار کسانی از خوارج بود که اسلام آورده بودند. حضرت (ع) فرموده بود: آن ها را می کشیم در حالی که ده تن از ما کشته نمی شود و ده تن از آن ها اسلام نمی آورند. با وجود فراوانی جنگ های حضرت (ع) و گرفتاری های شدید در جهاد و شکافتن صفوف مشرکان هرگز زخمی بر حضرت وارد نشد که زشتش کند و معیوبش سازد- صلّی اللّه علیه و آله- و هرگز پشت به دشمن نکرد و شکست نخورد و از جای خویش تکان نخورد و از هیچ یک از همسنگانش نهراسید. «۱»

مبحث سوم: پیرامون پیشگام بودن در تصدیق:

(۲) ابن مغازلی شافعی فقیه در مناقب «۲»- خود به نقل از ابن عبّاس در باره این آیه مبارکه: وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ «۳»- می گوید: اینان همان نخستینیانند. او می گوید: یوشع بن نون بر موسی

و صاحب (آل یاسین) بر عیسی و علی (بن ابی طالب) بر محمّد بن عبد اللَّه- صلّی اللَّه علیه و آله و علیهم اجمعین- پیشی جستند.

(۳) در کتاب مسند بن احمد «۴»- به نقل از عبد اللَّه بن عبّاس آمده است که می گوید: از علی بن ابی طالب شنیدم که گفت: منم بنده خدا و برادر رسول او و صدّیق اکبر. این سخن را هیچ کس جز من نگوید مگر دروغگوی تهمت زن. من هفت سال پیش از دیگر مردمان نماز گزارده ام. «۵»

---

(۱) شرح نهج البلاغه معتزلی ۲/ ۲۰۶ و پس از آن+ تذکره الخواص/ ۹۵+ تاریخ طبری ۴/ ۶۲.

(۲) مناقب ابن مغازلی/ ۳۲۰، ح ۳۶۵.

(۳) واقعه/ ۱۰.

(۴) بلکه در مناقب احمد بن حنبل/ ۱۷.

(۵) مصنف در کشف المراد/ ۴۱۴ می گوید:

«ابو حنیفه، اسلام آوردن کودک را صحیح می داند، و اگر چنین باشد بر کمال آن کودک دلالت دارد.

اوّل: به سبب این که نهاد کودکان بر محبّت پدر و مادر و گرایش به آن دو سرشته شده است و روی گرداندن کودک از آن دو و رویکرد به خداوند تعالی دلیل قوّت کمال اوست.

دوم: به سبب این که طبیعت کودکان ناهمسازی دارد با آن که به امور عقلی و تکالیف الهی توجّه کند و بیش تر با بازی و سرگرمی هماهنگی دارد و روی گرداندن کودکی از آن چه با طبیعت او هماهنگی دارد و روی آوردن به امور ناهمساز با طبیعت او دلالت دارد بر منزلت سترگ او در کمال، و بدین ترتیب ثابت می شود که علی (ع) پیش ترین آن ها بوده است در ایمان و برترین آن ها به دلیل این گفته پروردگار:

وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولئِکَ الْمُقَرَّبُونَ.

ابن

شهرآشوب در مناقب ۲/ ۱۱ می گوید:

«ابن البیع در شناخت اصول حدیث می گوید: در میان تاریخنگاران اختلافی را سراغ ندارم در این که علی بن ابی طالب نخستین کسی بود که اسلام آورد و اختلاف در این است که آیا حضرت در آن هنگام به بلوغ رسیده بوده است یا خیر.

به نظر من این خدشه ای است از سوی این عدّه به پیامبر اکرم (ص)، چرا که پیامبر (ص)، علی را به اسلام فراخواند و علی هم آن را پذیرفت و اسلام آوردن علی به گمان آن ها نه پذیرفته است و نه بر او واجب بوده است، ولی در حقیقت ایمان آوردن حضرت (ع) در کودکی از فضایل او به شمار است و وضع او همچون عیسی است که کودکی یک ساعته بود که در گهواره فرمود: إِنِّی عَبْدُ اللَّهِ آتانِیَ الْکِتابَ [مریم/ ۳۰؛] یا همچون یحیی: وَ آتَیْناهُ الْحُکْمَ صَبِیًّا [مریم/ ۱۲؛] و حکم یک درجه پس از اسلام است».

شیخ مفید نیز نظیر همین سخن را در «الفصول المختاره» که در بحار الانوار ۳۸/ ۲۸۷ از او نقل شده است می گوید.

شیخ مفید در این مأخذ می افزاید: «خردسالی با کمال عقل ناهمسازی ندارد و دلیل وجوب تکلیف، رسیدن به بلوغ نیست تا در این جا مراعات گردد. همه اهل عقل و نظر در این نکته همداستانند. رسیدن به بلوغ در احکام شرعی مراعات می شود نه در احکام عقلی. اگر چه عقول چنین چیزی را در همه کس و در همه حال امری نشدنی می دانند.

همه مفسّران جز استثنائاتی از ایشان، اجماع دارند که در این سخن پروردگار: وَ شَهِدَ شاهِدٌ مِنْ أَهْلِها، [یوسف/ ۲۶ و ۲۷؛] او کودکی

خرد بوده است که خداوند او را به سخن آورد تا یوسف را از فحشایی مبرّا سازد و تهمتی را از او دور دارد».

بنگرید به: بحار الانوار ۳۸/ ۲۸۱– ۲۸۲. ترجمه کشف الیقین ،ص:۱۸۴

علّامه بیاضی در صراط المستقیم ۱/ ۲۳۹– ۲۴۰ می گوید:

«اسلام آوردن حضرت در کودکی، کرامتی است برای ایشان ... پس تقوا که مستلزم کرامت است برای کسی که در اسلام پیشی گرفته و بیش تر سالهای عمرش را در کفر نگذرانده است ثابت است، و چگونه می شود که اسلام او با استدلال همراه نباشد، در حالی که پیامبر (ص) در مناقب علی به فاطمه می فرماید: آیا خشنود نیستی که من تو را به ازدواج کسی در می آورم که پیش از همه اسلام آورده است؟».

علّامه مجلسی در بحار الانوار ۳۸/ ۲۵۳ می گوید:

«کسی که معتقد باشد ایمان آوردن حضرت در کودکی اعتباری ندارد در حقیقت، جهل را به سرور پیامبران نسبت داده است، زیرا حضرت (ص) چنین امری را بر او تکلیف کرده و در همه جا آن را ستوده است و برتری او را بر جهانیان در پرتو همین امر، آشکار ساخته است. آن که ایمان علی را در خردسالی معتبر نداند جهل را به اشرف الوصیّین نسبت داده است چرا که او در همایش های مسلمانان و در میان صحابه و تابعان، به آن فخر کرده و بدان بالیده و در پرتو آن احتجاج کرده است و اگر چه بیش تر آن ها از منافقان و معاندان بوده اند ولی با این حال هیچ کس این فضیلت او را انکار نکرده است».

علّامه امینی در الغدیر ۳/ ۲۳۹ به نقل از جمهور علما آورده است که علی در حالی

که مادرش او را حامله بود مانع از آن می شد که در برابر بت به خاک افتد. او سپس می گوید:

«آیا امامی که در جهان جنین چنین بوده است می تواند در جهان تکلیف به آلایش کفر آلوده گردد! حضرت (ع) چه در دوران جنینی یا شیرخوارگی یا از شیر ستاندگی یا نوجوانی یا جوانی یا میانسالی یا دوران خلیفگی، مؤمن بوده است».

چنان که در عقد الفرید/ ۲۳۶- ۲۳۷ آمده است مأمون در پرتو همین موضوع به احتجاج با علمای اهل سنّت می پردازد:

«مأمون در حدیث احتجاج خود به چهل فقیه و مناظره خود با ایشان در این که امیر المؤمنین شایسته ترین مردم به خلافت است می گوید، ای اسحاق! در روزی که خداوند پیامبرش را برانگیخت کدام کار بهتر بوده است؟ گفتم: اخلاص به شهادت. گفت: آیا پیشی گرفتن به اسلام نبوده است؟ گفتم: آری. گفت:

این را در کتاب خدا بخوان که فرمود: وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولئِکَ الْمُقَرَّبُونَ، جز این نیست که مقصود از این آیه کسی است که در آوردن اسلام به دیگران سبقت جسته است، آیا کسی را می شناسی که در گرویدن به اسلام بر علی پیشی گرفته باشد؟ گفتم: یا امیر المؤمنین! علی در حالی اسلام آورد که نوجوان بود و روا نبود بر او حکم شود و ابو بکر اسلام آورد در حالی که به کمال رسیده بود و حکم بر او روا بود. مأمون گفت:

به من بگو کدام یک پیش تر اسلام آوردند تا پس از آن پیرامون جوانی و کمال با تو به بحث بنشینم. گفتم:

بر این اساس علی پیش از ابو بکر اسلام آورده است. مأمون گفت: پس به من در باره

اسلام علی بگو هنگامی که آن را پذیرفت، آیا جز این نبود که پیامبر اکرم (ص) او را به اسلام خواند یا این که الهامی از سوی خدای بود. اسحاق می گوید: در این هنگام دیده بر زمین دوختم، مأمون به من گفت: ای اسحاق! نگو از روی الهام بود تا او را بر پیامبر (ص) تقدّم نداده باشی، زیرا پیامبر نمی دانست اسلام چیست تا جبرئیل نزد او آمد. ترجمه کشف الیقین ،ص:۱۸۵

گفتم: آری، پیامبر او را به اسلام فراخواند. مأمون گفت: ای اسحاق! آیا جز این بوده است که پیام دعوت او به اسلام را به فرمان الهی انجام داده یا این کار را به تصنّع بر خویش بسته است؟ اسحاق می گوید: باز من دیده بر زمین دوختم. مأمون گفت: ای اسحاق! کار تصنّعی را به پیامبر نسبت مده که می فرمود: من از کسانی نیستم که کاری را از روی تصنّع انجام دهم.

گفتم: آری، یا امیر المؤمنین! او را به دستور الهی به اسلام فرا خواند. مأمون گفت: آیا از اوصاف خداوند جبّار- جلّ ذکره- آن است که پیامبران خود را تکلیف کند کسی را به اسلام فرا خوانند که روا نیست بر او حکم کنند؟ گفتم: پناه بر خدا. پس گفت: ای اسحاق! آیا در این قیاست که علی در کودکی و در حالی اسلام آورد که روا نبود بر او حکم شود این نهفته نیست که پیامبر کودکان را به چیزی فرا می خواند که نمی توانند آن را برتابند؟ آیا آن ها را در این ساعت به چیزی می خواند تا پس از ساعتی از آن باز گردند و در ارتدادشان هم چیزی بر آن ها واجب

نگردد و حکم رسول (ص) در باره آن ها جایز نباشد؟ آیا این نزد تو رواست که چنین چیزی را به پیامبر اکرم (ص) نسبت دهی؟! گفتم: پناه بر خدا. الحدیث.

شیخ مفید در «الفصول المختاره» همان گونه که بحار الانوار ۳۸/ ۲۸۷ از او نقل می کند می گوید: ترجمه کشف الیقین ،ص:۱۸۶

«مسأله دیگر این است که پیامبر (ص) در حالی که علی را به اسلام فرا خواند که دین خود را پوشیده و امرش را پنهان می داشت که مبادا در میان دشمنش پراکنده گردد. پس جز این نبوده که به امیر المؤمنین اطمینان داشته است که سرّ او را می پوشاند و توصیه اش را پاس می دارد و فرمانش می برد و آن چه از دین بر دوش او نهاده شد حمل کرد. آیا پیامبر به این امر اطمینان نداشت، و به او اطمینان نداشته مگر به سبب آن که علی در نهایت کمال عقل و اوج امانتداری و پاکی ضمیر و عصمت و حکمت و حسن تدبیر بوده است، زیرا اطمینان به آن چه ما توصیف کردیم دلیل است بر هر آن چیزی که توصیفش را پیش تر شرح دادیم و اگر به امیر المؤمنین اطمینان نداشت که سرّ او را پاس دارد و از تباه کردن آن و پراکندن امور مهمّش ناامن بود پس این خود دلیل آن تواند باشد کسی که این اسرار را نزد او نهاده است از جهل و کاستی بیش تری برخوردار است و دوراندیشی و حکمت و تدبیر ندارد. دور است پیامبر از چنین چیزی و از هر صفت نقص دیگری و حال آن که خداوند رتبه او را بالا برده است و دروغگوترین انسان ها

کسی است که چنین چیزی را در خصوص حضرتش (ص) ادّعا کند. اینک که مسأله چنان است که از آن ها لایه برگرفتیم دیگر قصد ناصبه جز آن نخواهد بود که با مخدوش کردن ایمان امیر المؤمنین (ع) بر پیامبر عیب وارد سازند و کارهای او را بنکوهند و بیهوده کار و مقصّری توصیفش کنند که اشیاء را در غیر موضع آن می نهد و تدبیرهای او را کوچک شمارند. بزرگان این قوم و کسانی که این آیین آن ها را در پیش گرفته اند نیستند مگر آن چه پیش تر گفتیم:

وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ کَرِهَ الْکافِرُونَ.

بنگرید به سخن اسکافی که در الغدیر ۳/ ۲۳۷- ۲۳۸ آورده شده است.

در بیان تربیت علی به دست پیامبر اکرم در خردسالی، ابن ابی الحدید سخنی دارد که در بحار الانوار ۳۸/ ۲۵۴- ۲۵۵ نیز نقل شده است:

«علی از شش سالگی در دامان پیامبر بود و مهربانی و احسان و نیکی و حسن تربیتی که پیامبر برای علی به کار می بست به منزله جبران و تلافی نیکوکاری های ابو طالب نسبت به پیامبر بود آن گاه که عبد المطّلب خرقه تهی کرد و پیامبر را در دامان ابو طالب نهاد، و این مطابق است با سخنان حضرت (ع):

«خدا را می پرستیدم هفت سال پیش از آن که احدی از این امّت او را بپرستد»، و این سخن او که: «هفت سال صدا را می شنیدم و پرتو را می دیدم»، و پیامبر در آن هنگام، خاموش بود و هنوز اجازه انذار و تبلیغ به او داده نشده بود، و این از آن روست که اگر در روز اظهار دعوت سیزده ساله بوده است و هنگام سپرده

شدن او از سوی پدرش به پیامبر، شش ساله، پس صحیح خواهد بود که هفت سال پیش از همه مردم خدا را پرستیده است، و کودک شش ساله اگر از تمیز برخوردار باشد عبادتش صحیح خواهد بود، با در نظر گرفتن این که عبادت همچو اویی اگر چیزی از جلال الهی و آیات درخشان او را مشاهده کند با تعظیم و تجلیل و خشوع قلب و فروتنی جوارح همراه خواهد بود که این ویژگی در کودکان موجود هست».

ترجمه کشف الیقین ،ص:۱۸۸

(۱) در مسند احمد «۱»- به نقل از ابن ابی لیلی آمده است که گفته: پیامبر اکرم (ص) فرموده است: صدّیقان سه نفرند: حبیب نجّار، مؤمن آل یاسین که گفت: یا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِینَ «۲»- و حزقیل، مؤمن آل فرعون که گفت: أَ تَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ یَقُولَ رَبِّیَ اللَّهُ «۳»-، و علی بن ابی طالب که افضل آن هاست.

(۲) از امام رضا (ع) نقل است که فرمود: «۴»- پیامبر اکرم (ص) فرمود: ای علی! در روز رستاخیز، سواره ای جز ما نیست که چهار نفر خواهیم بود.

[مردی از انصار برخاست و عرض کرد: پدر و مادرم فدایت باد، تو و چه کسی؟

فرمود:] من بر براق و برادرم صالح بر ناقه ای که پی زده شد و عمویم حمزه بر شتر من عضباء و برادرم علی بن ابی طالب (ع) بر شتری از شتران بهشت در حالی که پرچم حمد در دست دارد [و در عرش می گوید]: لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ.

حضرت می فرماید: انسان ها می گویند: این نیست مگر فرشته ای مقرّب یا پیامبری مرسل یا حامل عرش [ربّ العالمین. حضرت می فرماید:] پس فرشته ای از خدم و حشم عرش

بدیشان پاسخ می دهد: ای گروه انسان ها! این نه فرشته ای مقرّب است و نه

---

(۱) همان/ ۳۹.

(۲) یس/ ۲۰، ای قوم! پیامبران را پیروی کنید.

(۳) غافر/ ۲۸؛ آیا مردی را می کشید که می گوید خدای من اللّه است؟

(۴) مناقب خوارزمی/ ۲۰۹.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۱۸۹

پیامبری مرسل و نه حامل عرش [بلکه همان صدّیق اکبر] علی بن ابی طالب (ع) است «۱».

---

(۱) مصنّف در کشف المراد/ ۴۱۴ در بیان دلیل پیشینگی حضرت (ع) در ایمان می گوید:

«زیرا او در منزل پیامبر اکرم (ص) جزء خواصّ بسیار نزدیک بود که به شدّت از دستورهای پیامبر فرمان می برد و هرگز با او مخالفت نمی کرد، در حالی که ابو بکر از پیامبر دور بود و به کنار از حضرت (ص) زندگی می کرد و دور است اسلام پیش از آن که به ویژه به علی عرضه شود به او عرضه شده باشد».

مصنّف در همین مأخذ/ ۳۹۷ اشاره ای دارد به کفر کسانی جز علی (ع) که امامت را برای خودشان ادّعا کرده اند:

«این دلیل دیگری است بر امامت علی (ع) می باشد، و آن چنان است که اگر هر کس همچون عبّاس و ابو بکر امامت را برای خود ادّعا کنند از آن جا که پیش از ظهور پیامبر (ص) کافر بوده اند لذا شایستگی امامت را ندارند، چرا که خداوند می فرماید: لا یَنالُ عَهْدِی الظّالِمِینَ، و مراد از عهد در این جا عهد امامت است، زیرا پاسخ دعاء ابراهیم (ع) است».

مصنّف در همین مأخذ/ ۴۲۰ سخنی تقریبا به همین مضمون دارد.

ابن ابی الحدید همچنان که در بحار الانوار ۳۸/ ۲۶۰ از او نقل شده است می گوید: «بدان که امیر المؤمنین (ع) پیوسته این را برای خود ادّعا می کرد

و بـدان می بالیـد و آن را دلیل برتری خود می دانست و بدان تصـریح داشت و بارها فرموده بود: من صدّیق اکبر و فاروق اوّل هسـتم، پیش از ابو بکر اسـلام آوردم و قبل از او نماز گزاردم. عین همین سـخن را ابو محمّد بن قتیبه در کتاب «معارف» که بر اندیشه اش اتهامی وارد نیست می آورد. شعری که در این زمینه از او نقل شده است آغازی این چنین دارد:

محمّد پیامبر برادر و همزاد من است* و حمزه سیّد الشهداء عموی من و از جمله این شعر است که:

من از همه شـما به اسـلام پیشی گرفتم* در حالی که نوجوانی بودم و هنوز بالغ نگشته بودم علّامه بیاضی این بیت را در صراط المستقیم ۱/ ۲۳۹ به گونه دیگری می آورد:

من از همه شما به اسلام پیشی گرفتم* که آن بر اساس درک و دانش من بود و نماز گزاردم در حالی که کودکی بودم* خرد و هنوز به گاه بلوغ نرسیده بودم ابن بطریق در عمده/ ۶۸- ۶۶ سخنی دارد که خلاصه آن چنین است:

«اسلام علی (ع)، اسلام تصدیقی بود نه اسلام مسبوق به کفر- چونان اسلام افراد پیش تر از او-.

خداوند سبحان از اسلام پاره ای پیامبران خبر داده است که از جمله آن هاست نقل اسلام ابراهیم که گفت:

أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعالَمِينَ [اعراف/ ۱۴۳؛] یا چنان که خداوند عزّ و جلّ به پیامبرش محمّد (ص) دسـتور داد و فرمود: فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ وَ مَنِ اتَّبَعَنِ [آل عمران/ ۲۰؛].

روشن است که چنین اسلامی مسبوق به کفر نبوده است و اسلام سرور ما امیر المؤمنین (ع) نیز همین گونه بوده است».

بنگرید به همانند این سخن در صراط المستقیم ۲/

۵۳ و سخن مقریزی که در الغدیر ۳/ ۲۳۹- ۲۳۸ از او نقل شده است و نیز کلام شیخ امینی در همان مأخذ/ ۲۳۹.

علّامه بیاضی در صراط المستقیم ۱/ ۲۳۴- ۲۳۳ می گوید:

ابن جریر طبری در کتاب مناقب در روایتی که سند آن را به پیامبر (ص) می رساند می گوید:

«خداوند قلب ابو بکر را در شکیبایی آزمود و آن را شکیبا نیافت و در شجاعت سنجید و آن را ترسو یافت و در سبقت ایمان آزموده و آن را شتابنده نیافت»، و این از بزرگ ترین ویژگی های امامت است که هر کس موصوف به خلاف آن باشد موصوف به خلاف شایستگی آن هم خواهد بود».

نیز بنگرید به: المعیار و الموازنه/ ۷۲ و ۸۸.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۱۹۰

مبحث چهارم: در بردن سوره برائت به مکّه:

(۱) پیامبر اکرم (ص) ابو بکر را با سوره برائت به مکّه فرستاد و پیغام داد که: پس از این سال هیچ مشرکی حج نمی گزارد، و برهنه ای خانه خدا را طواف نمی کند و جز انسان مسلمان کسی به بهشت وارد نمی شود و کسی که میان او و پیامبر مدّتی است فرصت او همان مدّت خواهد بود و خدا و رسولش از مشرکان بیزارند. ابو بکر سه روز این پیام را می برد تا این که جبرئیل (ع) نازل شد و گفت:

خداوند به تو سلام می رساند و می گوید: این پیغام را کسی از سوی تو نرساند مگر تو یا کسی از تو. پس پیامبر (ص) علی (ع) را احضار کرد و به او فرمود: مرکب من عضباء را سوار شو و خود را به ابو بکر برسان و سوره برائت را از او بگیر و آن را به مکّه ببر و پیمان مشرکان را

به سوی خودشان بیفکن و ابو بکر را مخیّر کن که یا در رکاب تو ره سپارد یا

ترجمه کشف الیقین ،ص:۱۹۱

باز گردد.

امیر المؤمنین (ع) بر عضباء شتر پیامبر (ص) سوار شد و رفت تا جایی که خود را به ابو بکر رساند. چون ابو بکر او را دید از آمدنش ناخشنود گشت و او را استقبال کرد و پرسید: یا ابو الحسن چرا آمده ای؟ برای این که با من بیایی یا برای کار دیگری آمده ای؟

امیر المؤمنین (ع) فرمود: پیامبر اکرم (ص) به من دستور داده است به تو بپیوندم و آیات سوره برائت را از تو بگیرم و با آن پیمان مشرکان را به سوی خودشان بیفکنم، و به من دستور داده است که تو را مخیّر کنم که همراه من باشی یا بازگردی. ابو بکر گفت: به سوی پیامبر بازمی گردم. ابو بکر نزد پیامبر بازگشت و چون بر حضرت وارد شد عرض کرد: یا رسول اللّه! تو مرا در امری شایسته شمردی که در آن، همه چشمها به من دوخته شده بود و چون روانه آن کار شدم مرا از آن بازگردانیدی، آیا در باره من آیه ای قرآنی نازل شده است؟

پیامبر (ص) فرمود: چنین نیست، ولی جبرئیل امین از سوی خداوند نزد من فرود آمد و گفت که این پیام را از سوی تو کسی نرساند مگر خود تو یا کسی از تو و علی از من است و پیام مرا نرساند مگر علی. «۱»-

(۱) زبیر بن بکّار بن زبیر بن عوّام که از بنی امیه بود در حدیثی از ابن عبّاس می گوید: روزی با عمر بن خطّاب در کوچه های مدینه راه می رفتیم که

به من گفت: ای ابن عبّاس! تنها گمان من آن است که دوست تو مورد ستم قرار گرفته است. گفتم: این ستم را از او دور کن. پس او دست خود را از دست من کشید و رفت و در حالی که مدّتی زیر لب لند لند می کرد بایستاد و من خود را به او رساندم. پس گفت: ای ابن عبّاس گمان می کنم این ستم را از او باز نمی دارند مگر به سبب آن که او را کوچک می شمارند. گفتم: به خدا سوگند، خداوند او را کوچک نشمرد هنگامی که دستور داد سوره برائت «۲» را از دوست تو بستاند.

---

(۱) ارشاد مفید/ ۳۷+ تذکره الخواص/ ۴۲، و نیز بنگرید به فضائل خمسه که آن را از منابع مختلف نقل می کند.

(۲) ابن بطریق در عمده/ ۱۶۶ می گوید:

«این ولایتی است از پیامبر اکرم، همراه با حسن انتخاب و آن، ولایتی از سوی خداوند تبارک، همراه با حسن گزینش. خداوند می فرماید: وَ رَبُّکَ یَخْلُقُ ما یَشاءُ وَ یَخْتارُ ما کانَ لَهُمُ الْخِیَرَهُ [قصص/ ۶۸؛]. متنبّی می گوید:

بگذار بگویم این صبح، شب است* آیا آگاهان از دیدن نور کور می شوند».

شیخ طوسی در تلخیص الشافی ۳/ ۱۸۷ می گوید:

«اگر گفته شود: چه فایده ای نهفته است در این که سوره به ابو بکر سپرده شود در حالی که پیامبر نمی خواهد آن را بدو بسپرد و سپس آن را از او پس گیرد، و چرا از آغاز، سوره را به امیر المؤمنین نسپرد؟ در پاسخ می گوییم: فایده این کار ظهور فضیلت و مزیت امیر المؤمنین است و این که فردی که سوره از او ستانده شد فاقد شایستگی آن چیزی است که علی برای

آن شایستگی دارد، و این هدف کاملا قانع کننده ای است در آن چه پیش آمد».

همانند این سخن در دلائل الصدق ۲/ ۳۸۴، ۵۵۰، ۵۶۳ و لوامع الالهیه/ ۲۸۱ آمده است.

علّامه بیاضی در صراط المستقیم ۲/ ۷ این سخن را به تفصیل روشن کرده است:

«با این کار روشن شد که ابو بکر از پیامبر (ص) نیست و این که علی با وفا از پیامبر امّی است، پس خردمند باید به این کار آسمانی و سرّ الهی نظر کند که چگونه پیامبر آشکارا در جحفه ابو بکر را عزل و پس از آن علی را به عنوان امیر برمی گزیند، و چون پیامبر در حجّه الوداع به این موضع باز می گردد بر ولایت علی تصریح می کند همان گونه که در میان مردمان، شیوع یافته بود و نیز خداوند لطیف خبیر پیامبرش را از این برکناری و به کار گماشتن آگاه کرده بود و اساس آن هم چنین بود که هر کس که شایستگی نداشته باشد به شهری فرستاده شود نمی تواند بر هر کسی حکم کند و در مثل آمده است که عزل برای مردان حکم طلاق را دارد.

در کتاب «فاضح» آمده است که گروهی به او گفتند: تو برکناری و از سوی خدا و پیامبرش حتّی از ادای یک امانت و از گرفتن پرچم خیبر و لشکر عادیات و سکونت در مسجد و نماز، کنار نهاده شدی، پس چگونه در امور عامّ و خاصّ ولایت می یابی و حال آن که هر کس خداوند او را در آسمان و پیامبرش در زمین، عزل کرده باشد ولایتی بر امّت نخواهد داشت و خداوند، ما و مؤمنان را در شمار خردمندان قرار

دهد و ما و ایشان را از سرگشتگی غافلان بیرون آورد».

علّامه مجلسی نیز در بحار الانوار ۳۵/ ۳۰۹- ۳۱۳ این سخن را با تفصیل بیش تری روشن کرده است که می توانید بدان مراجعه کنید.

سپس علّامه بیاضی در همین مأخذ/ ۸ در بیان برتری علی بر موسی (ع) می گوید:

«موسی از کشتن یک نفر از قبطیان هراسید- چنان که قرآن از او نقل می کند- در حالی که علی از اشتیاق اهل موسم بر کشتن حضرتش (ع) نهراسید چرا که امام، نزدیکان و امامان آن ها را کشته بود و این فضیلتی است بر موسی (ع)، چه رسد به کسی که در اسلام از امتحان نیز سربلند بیرون آمده است».

سیّد بن طاوس نظیر همین سخن را در اقبال الاعمال/ ۴۵۶ آورده است.

علّامه بیاضی در همین مأخذ/ ۹ می گوید:

«این سخن جبرئیل (مگر کسی از تو) به معنای پیروی از آیین تو می باشد و لذا جبرئیل گفت: «و من از شما دو نفر هستم»، و این هنگامی بود که گفت: «این همان همیاری است، پیامبر اکرم (ص) فرمود: او از من است و من از او»، و ابراهیم گفت: فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي [ابراهیم/ ۳۶] و این گواه عادلی است در این که ابو بکر به این معنی از پیامبر نبوده است».

علّامه مجلسی در بحار الانوار ۲۳/ ۱۴۹- ۱۴۸ در مفهوم «عترت» سخنی را از ابن اعرابی می آورد و سپس کلامی را از صدوق نقل می کند:

«اگر ابو بکر بدون تفسیر ابن اعرابی نسبا داخل در عترت بود و آهنگ مکّه می کرد محال بود سوره برائت از او گرفته به علی (ع) سپرده شود».

سید حامد حسین در خلاصه عبقات الانوار ۵/ ۳۵۸ از

تفسیر رازی سخنی را از محمد بن عبد اللَّه بن حسن امام مجتبی (ع) در بیان این فرموده خداوند وَ أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلی بِبَعْضٍ [انفال/ ۷۵؛] می آورد:

«جایز نیست گفته شود: ابو بکر از اولو الارحام بوده و دلیل آن هم این است که نقل شده پیامبر (ص) سوره برائت را به او سپرد تا به قوم رساند، ولی علی را در پی او فرستاد و دستور داد که او رساننده سوره به مردم باشد و فرمود: آن سوره را نمی رساند مگر کسی از من و این دلیل آن است که ابو بکر از او نبوده است».

سید مرتضی عسکری در معالم المدرستین ۱/ ۱۶۳- ۱۶۱ «تبلیغ» را به دو گونه تقسیم کرده است:

۱- آن چه لفظ و معنایش به پیامبر وحی شده که همان قرآن کریم است.

۲- آن چه تنها معنایش به رسول وحی شده نه لفظش، مثل تبلیغ احکام به مکلّفان.

او سپس می گوید: تبلیغ، صفت ممیّزه پیامبر است و هر گاه پیامبر در باره شخصی بگوید: «او از من است»، به این مفهوم است که: او در امر تبلیغ از من است، همان گونه که در داستان تبلیغ آیات برائت چنین بود.

او پس از آوردن این داستان می گوید:

«قراین حالیه و مقالیه در این مقام، ما را بدین سمت هدایت می کند که منظور از تبلیغ در این روایات و نظایر آن، تبلیغ احکامی است که خداوند در آغاز برای مکلّفان آن به پیامبر وحی کرده است و این همان است که جز پیامبر یا کسی از پیامبر بدان نپردازد.

در برابر این تبلیغ، تبلیغی است که مکلّفان به این احکام پس از دریافت آن از سوی

پیامبر یا کسی از پیامبر بدان می پردازند و آن ها در این هنگام باید به رساندن این احکام به دیگران همّت گمارند.

جواز و رجحان این گونه تبلیغ، همچنان با هر که این حکم بدو رسد تا ابد ادامه و استمرار می یابد، و روشن است که مقصود پیامبر از این سخن: «جز من یا کسی از من آن را نمی رساند» تبلیغ از نوع اوّل می باشد.

بحث را با سخن علّامه بیاضی در صراط المستقیم ۲/ ۵۹ به پایان می بریم که می گوید: این است کتاب های مردم که میان آن ها صادق می باشد و گویای ولایت علی (ع) است، زیرا قراردادن او همچون سر نسبت به بدن دلیل پیشی داشتن اوست به دیگران.

اگر گفته شود: این سخن: «جز او کسی از سوی من، این آیات را نمی رساند» مفید منتفی دانستن امامت است از فرزندان او در حالی که این در مذهب شما نیست، می گوییم: چنین نیست، چه، حکم و امر همه آن ها یکی است، زیرا آن چه علی رساند فرزندانش یکی پس از دیگری از او می گیرند و رساننده به سوی مردم، همو خواهد بود و لو با واسطه، و از آن جا که پیامبر می دانست مردم بر امور او تسلّط خواهند یافت لذا امر رساندن را از ایشان نفی کرد نه از فرزندان علی، و چگونه چنین چیزی شدنی است در حالی که حضرت (ص) بارها آن را آشکارا گفته است و در بخشی از تصریحات حضرت خواهد آمد و از همین رو امر رساندن از دیگران نفی می شود تا تناقضی در سخن پیش نیاید».

ترجمه کشف الیقین ،ص:۱۹۵

ابن عبّاس می گوید: در پی این سخن او به من پشت کرد.

مبحث پنجم: در گرد آوردن ویژگی های متضاد:

(۱)

همگـان اختلافی در این ندارنـد که امیر المؤمنین (ع) پارساترین فرد زمان خویش به شـمار می آمـد که دنیا را سه طلاقه کرده بـود و روز را روزه و شب را به عبـادت می گذرانـد و بـا جو کوبیـده شـده بـدون چربی افطـار می کرد و برای آن که حسن و حسـین آن را بـا پی یا روغن چرب نکننـد بر آن مهر می نهاد [در ظرف خوراك را می بست]. کسـی که چنین وضـعی داشـته باشـد غالبا کم نیرو خواهد بود و امیر المؤمنین (ع) نیرومندترین مردم بود. او در خیبر را کند که هفتاد نفر مسـلمان از انجام آن ناتوان بودند و آن را چندین ذرع پرتاب کرد و سپس به جایگاه خود بازگرداند و آن را پلی کرد بر روی گودال. علی بیش تر وقتش را به کشت و کشـتار در جنـگ هـا می پرداخت و کسـی که چنین باشـد سـنگدل و دژم خواهـد بـود در حـالی که امیر المؤمنین شخصـی بود مهربان با دلی نازك و به همین سـبب منافقان به سـبب نیکویی اخلاق حضـرت به شوخ مسلکی نسبتش می دادند.

مبحث ششم: در گزیده هایی اندک از سخنان حضرت:

(۲) امام (ع) پیشوای فصـیحان و جلودار بلیغان بود، تا جایی که گفته شده سـخن او بالاتر از سـخن مخلوق و پایین تر از سـخن مخلوق است، و خطیبان، سخن از او آموختند. «۱»

---

(۱) اربلی در کشف الغمّه ۱/ ۱۰۲ پس از آوردن خطبه همّام می گوید:

«این از سخنان زیبا و بدیع است و چگونه چنین نباشد در حالی که خاستگاه آن دریای علوم و رستنگاه آن، همان چیده علی و مشک خوشبوی عرب ها و امیر ایشان و وصی و وزیر رسالت است».

سیّد رضی در نهج البلاغه/ ۵۱۱ ذیل این سخن حضرت

«سنگ غصبی در سراگروی ویرانی آن سراست» (کلمات قصار، شماره ۲۴۰) می گوید:

این سخن از پیامبر اکرم (ص) روایت شده است و جای شگفتی ندارد که این دو سخن همانند یک دیگر باشند، زیرا آن دو آب از یک چاه کشیده از یک دلو ریخته شده است.

بنگرید به: اختیار مصباح السالکین ابن میثم/ ۶۳۴.

نیز بنگرید به: کشف المراد/ ۴۱۵- ۴۱۴.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۱۹۶

(۱) علی (ع) می فرماید: خدای رحمتتان کند از گذرگاهتان برای قرارگاهتان (توشه) برگیرید و نزد کسی که رازهای شما را می داند پرده های خود را مدرید و دلهایتان را از دنیا خارج ننمایید پیش از آن که بدنهاتان را از آن بیرون برند. پس شما برای آن سرای آفریده شده اید و در این سرای محبوس هستید. هنگامی که آدمی قالب تهی کرد فرشتگان گویند: چه پیش فرستاده است؟ و مردم گویند: چه پس فرستاده است؟ خدا شما را بیامرزد قسمتی را پیش بفرستید که سود شما در آن است و همه را باز مگذارید که بر زیان شماست.

دنیا چونان شرنگی است که اگر کسی آن را نشناسد سرکشد.

(۲) نیز می فرماید: ای مردم! موجهای فتنه ها را به کشتی های نجات و رستگاری شکافته از آن ها عبور کنید و تاجهای مفاخرت و بزرگی را از سر به زمین گذارید و از راه مخالفت، منحرف گردیده قدم بیرون نهید. رستگار می شود کسی که با پر و بال قیام کند یا راحت و آسوده است آن که تسلیم شده در گوشه ای منزوی گردد، این مانند آب متعفّن بدبویی است و لقمه ای است که در گلوی خورنده آن گرفته می شود، و آن که میوه را در غیر وقت رسیدن بچیند مانند

کسی است که در زمین غیر زراعت کند. پس اگر سخنی بگویم می گویند برای حرص به امارت و پادشاهی است و اگر خاموش نشسته سخنی نگویم می گویند از مرگ و کشته شدن می هراسد. هیهات پس از این همه پیشامدهای سهمگین و پی در پی سزاوار نبود، چنین گمانی در باره من برده شود و حال آن که سوگند به خدا انس پسر ابو طالب به مرگ بیش تر است از انس نوزاد به پستان مادرش، بلکه سکوت من برای

ترجمه کشف الیقین ،ص:۱۹۷

آن است که فرو رفته ام در علمی که پنهان است و اگر ظاهر و هویدا نمایم آن چه را که می دانم هر آینه شما مضطرب و لرزان می شوید مانند لرزیدن ریسمان در چاه ژرف.

(۱) نیز می فرماید: زندگی جز به دین نیست و مرگ جز به انکار یقین. پس از آب گوارا بنوشید تا از خواب بیدار شوید و دور باشید از شرنگ های مرگبار.

(۲) نیز حضرت (ع) به هنگام شنیدن سخنان مردی که دنیا را نکوهش می کرد فرمود:

محقّقا دنیا سرای راستی است برای کسی که آن را باور دارد و سرای ایمنی است برای کسی که فهمید و آن چه را که خبر داد دریافت و سرای توانگری است برای کسی که از آن توشه بردارد، جای عبادت پیامبران خداست و جای فرود آمدن وحی خدا و جای نماز گزاردن فرشتگان خدا و جای بازرگانی دوستداران خداست که در آن رحمت و فضل به دست آورده و سودشان بهشت بود. پس کیست دنیا را نکوهش می کند در حالی که (مردم را) به دوری خود (از آن ها) آگاه ساخت و به جدایی خویش ندا داد و خود

و اهلش را به فناء و نیست شدن خبر داد و آنان را با شادی خویش به شادی (آخرت) آرزومند گردانید و برای ایشان با گرفتاری خود گرفتاری (آخرت) را نشان داد برای ترس و بیم و بر حذر بودن و برای ترغیب و خواستاری. ای نکوهنده دنیا که به نیرنگ او فریفته شده ای، چه هنگام دنیا تو را فریفت؟ آیا به جاهای بر خاک افتادن پدرانت و پوسیده شدن آن ها یا به خوابگاه های مادرانت زیر خاک؟ چه بسیار با دست های خود یاری نمودی و چه بسیار با دسته هایت پرستاری کردی؟ برای آنان بهبودی طلبیدی و از اطبّا، فایده دارو پرسیدی و بر ایشان دوا خواستی، ولی با خواست خود آن ها را سود نرساندی و با همراهی خود برای آن ها بهبودی به ارمغان نیاوردی. دنیا فرو افتادن و خفتن ایشان را برای تو سرمشق قرار داد، زیرا گریه ات برای تو سودی نخواهد داشت و دوستانت تو را بی نیاز نخواهند کرد.

(۳) نیز می فرماید: البتّه هیچ یک از شما نباید امید برد مگر خدایش را و البتّه نباید بهراسد مگر از گناهش، و البتّه نباید یک دانشمند به هنگام سؤال از آن چه نمی داند نباید شرم کند از این که بگوید: خدا داناتر است. شکیبایی در ایمان همچون سر است برای پیکر، و کسی که شکیبایی ندارد ایمان ندارد.

(۴) هر سخنی که در آن یاد خدا نباشد بیهوده است و هر سکوتی که در آن اندیشه نباشد

ترجمه کشف الیقین ،ص:۱۹۸

سهو است و هر نگاهی که در آن عبرت آموزی نباشد لهو است.

(۱) آن کس که با فروش نفس خویش آن را آزاد کرد همچون کسی نیست که آن

را فروخت و هلاکش کرد.

(۲) نیکویی ادب، به جای حسب و نسب است. (۳) زاهد در دنیا هر چه آراستگی اش فزونی یابد بیش تر به دنیا پشت می کند. (۴) دوستی پیچ در پیچ ترین انساب و علم، شریف ترین حسب هاست. (۵) کسی که دوستدار فضایل باشد از کارهای حرام کناره می گیرد. (۶) نهایت بخشش آن است که تمام نیروی خود را عطا کنی. (۷) جهل انسان نسبت به معایبش از بزرگ ترین گناهان اوست. (۸) عفاف کامل، خشنودی است به کفاف.

(۹) به هنگام یورش دشمنت لغزش دوستت را نادیده بگیر.

(۱۰) اعتراف نیکو، ارتکاب به گناه را از میان می برد.

(۱۱) بدترین توشه برای رستاخیز، جمع کردن ستم بندگان است.

(۱۲) روزگار دو گونه است: روزی با تو و روزی بر تو. اگر با تو بود سرمست مشو و اگر بر تو بود شکیب ورز.

(۱۳) اگر اجل دانسته آید آرزو کوتاه گردد. چه بسا ارجمندی که خویش او را به خواری کشانده و چه بسا خواری که خویش او را ارجمند ساخته است.

(۱۴) ارزش هر کس به آن چیزی است که نیکو می گرداند.

(۱۵) مردم، فرزندان آن چه که نیکو می پندارند هستند.

(۱۶) آن که با خردمندان رایزنی کند به راه درست راهنمایی شود.

(۱۷) هر که به اندک قانع شود از بسیاری امور بی نیاز گردد و هر که از بسیاری امور بی نیاز نگردد به امور پست نیازمند افتد.

(۱۸) کارها رام و پیرو احکام قضا و قدر است به طوری که (گاهی) تباهی در تدبیر و عاقبت اندیشی می باشد. (۱۹) مؤمن از خویش در رنج است و مردم از او در آسایش.

(۲۰) بهترین عبادت شکیبایی است و خاموشی و انتظار فرج.

(۲۱) حلم، وزیر مؤمن، علم،

دوست او، مهربانی، برادر او، نیکی پدرش و صبر فرمانده لشکریان اوست.

(۲۲) سه چیز از گنجینه های بهشت است: پنهان داشتن صدقه، و پنهان داشتن مصیبت، و

ترجمه کشف الیقین ،ص:۱۹۹

پنهان داشتن بیماری.

(۱) به هر که خواهی نیازمند شود تا اسیرش گردی و از هر که خواهی بی نیاز شود تا همسنگش گردی و به هر که خواهی تفضّل کن تا امیرش باشی.

(۲) با تبهکاری بی نیازی نیست و حسود راحتی و ملول دوستی ندارد.

(۳) بخشندگی از کرم طبیعت است و منّت نهادن موجب تباه شدن نیکوکاری و ترک پیمان دوست موجب گسستن پیوند.

(۴) دعای چهار کس رد نمی شود: دعای امام عادل برای رعیّت، دعای پدر نیکوکار برای فرزندش، دعای فرزند نیکوکار برای پدرش و دعای شخص ستمدیده که خداوند می فرماید: سوگند به عزّت و جلالم اگر چه پس از اندکی هر آینه به تو یاری خواهم رساند.

(۵) خندان معترف به گناهش بهتر است از گریانی که بر خدایش جرأت یابد.

(۶) هر که انسانی را امیدوار سازد این انسان او را بزرگ خواهد داشت و هر که به شناخت چیزی نایل نیاید آن را معیوب شمارد.

(۷) نیز می فرماید: شگفت ترین عضو انسان قلب اوست که برای آن اوصاف پسندیده و صفات ناپسندیده ای است. اگر امید و آرزو بدان روی کند طمع و آز خوارش می گرداند و اگر طمع در آن به جوش آید حرص تباهش سازد و اگر نومیدی به آن دست یابد حسرت و اندوه می کشدش و اگر غضب و تندخویی برای آن پیش آید خشم به آن سخت گیرد و اگر رضا و خشنودی آن را همراه شود خودداری را فراموش نماید و اگر ناگهان ترسی به آن

رسد دوری جستن (از کار) مشغولش سازد و اگر نعمتی پی در پی بدو رسد سرفرازی او را در بر گیرد و اگر به آن مصیبت و اندوه رو کند بی تابی رسوایش نماید و اگر مالی بیابد توانگری یاغی اش گرداند و اگر بی چیزی آن را بیازارد؛ بلا و سختی گرفتارش کند، و اگر گرسنگی بر آن سخت گیرد ناتوانی از پا درآوردش و اگر سیری اش بسیار گشته از حد بگذرد شکمپری به رنج اندازدش. پس هر کوتاهی از حد به آن زیان رساند و هر بیشی از حدّ آن را تباه گرداند.

(۸) نیز می فرماید: کار نیکو موجب پیشگیری از خرابی و مهربانی موجب برکنار ماندن از لغزش است.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۲۰۰

(۱) نیز حضرت (ع) به کمیل بن زیاد می فرماید: ای کمیل! این دل ها ظرف ها هستند و بهترین آن دل ها نگاهدارنده ترین آن هاست، پس از من نگاه دار و به یاد داشته باش آن چه به تو می گویم:

مردم سه دسته اند: عالم ربّانی و طالب علم و آموزنده ای که بر راه نجات و رهایی یافتن است و مگسان کوچک و ناتوانند که هر آوازکننده ای را پیروند و با هر بادی می روند. از نور دانش روشنی نطلبیده اند و به پایه استواری پناه نبرده اند.

ای کمیل! محبّت عالم دینی است که بدان پاداش داده می شود و عالم در پرتو آن اطاعت از خدایش را در زمان حیات به دست می آورد و پس از مرگ پسندیده گویی ها به دست می آورد. ای کمیل بن زیاد! علم بهتر از مال است، علم تو را پاس می دارد و تو مال را پاس می داری. ای کمیل بن زیاد! علم بهتر از مال است، علم تو را

پاس می دارد و تو مال را پاس می داری. مال با خرج کردن کم می شود در حالی که علم با انفاق فزونی می یابد.

علم، فرمانروا و مال، فرمانبر و مغلوب است. ای کمیل! گردآوردندگان دارایی ها تباه شده اند در حالی که زنده هستند (اگر چه زنده اند ولی غرور و طغیان هلاکشان خواهد کرد) و علما تا روزگار پایدار است پایدار خواهند بود. وجودشان گم شده است و صورت هایشان در دل ها برقرار است. آگاه باش این جا علم فراوانی نهفته است- و به دست مبارک به سینه خود اشاره فرمود- کاش برای آن یادگیرندگانی می یافتم، آری البته می یابم ولی تیزفهمی است که از او مطمئن نیستم (زیرا) دست افزار دین را برای دنیا به کار می برد و با حجّت های خدا بر اولیای او و با نعمت هایش بر بندگان او برتری می جوید، یا می یابم فرمانبری را برای ارباب دانش که او را در گوشه و کنار خود بینایی نیست، به نخستین شبهه ای که روی دهد شک و گمان خلاف در دل او آتش می افروزد.

بدان که نه این اهل می باشد و نه آن. یا می یابم کسی را که در لذّت و خوشی زیاده روی کرده به آسانی پیرو شهوت و خواهش نفس می شود یا کسی را که شیفته گرد آوردن و انباشتن است. این دو هم از نگهدارندگان دین نیستند. نزدیک ترین مانند به این دو چهار پایان چرنده می باشند. در چنین روزگاری علم به مرگ حاملان و نگاهدارندگان می میرد. بار خدایا آری زمین خالی و تهی نمی ماند از کسی که به حجّت و دلیل خدا دین خدا را برای مردم بر پا دارد (و آن کس) یا آشکار و مشهور است

یا ترسان و پنهان تا حجّتها و دلیل های روشن خدا از بین نرود، و ایشان کجایند. به خدا سوگند در شمار

ترجمه کشف الیقین ،ص:۲۰۱

بسیار اندک هستند و در منزلت و بزرگی نزد خدا بسیار بزرگوارند. خداوند در پرتو ایشان حجّت ها و دلیل های روشن خود را حفظ می کند تا آن ها را به مانندانشان سپرده در دل هاشان کشت نمایند. علم و دانش با حقیقت ایمان به ایشان یکباره روی آورده و با آسودگی و خوشی یقین و باور به کار بسته اند و سختی و دشواری اشخاص به ناز و نعمت پرورده را سهل و آسان یافته اند و به آن چه نادانان دوری گزینند انس و خو گرفته اند و با بدن هایی که روحهای آن ها به جای بسیار بلند آویخته در دنیا زندگی می کنند. آنانند در زمین امینان و حجّت های خدا بر بندگان او. حضرت سپس آهی دردآلود کشید و فرمود: آه، چه اشتیاقی به دیدن آن ها دارم و سپس دستش را از دست کمیل کشید و به او فرمود: اگر می خواهی برگرد.

(۱) نیز می فرماید: ذمه من گرو سخنانی است که می گویم و تمام آن ها را ضمانت می کنم.

[همه خیر در کسی است که قدر آن را شناسد] و در جهل انسان همین بس که قدر خود را نشناسد.

نیز می فرماید: دشمنترین خلایق نزد خدا دو مردند: مردی که خداوند او را به خود واگذاشته پس از راه راست منحرف گردیده و به سخن بدعت آور و دعوت مردم به ضلالت و گمراهی، دل داده است، پس این مرد سبب فتنه و فساد است برای کسی که به واسطه او در فتنه واقع شده و گمراه است از راه کسی که

پیش از او بـه راه راسـت رفتـه و گمراه کننـده است کسـانی را که در زنـده بـودن و بعـد از مردنش از او پیروی می کننـد. بـار گناهان غیر خود را حمل کرده و در گرو گناه خویش هم می باشد. و مردی که نادانی ها را در خود جمع کرده مردم نادان را گمراه می کنـد. در تاریکی های فتنه و فساد فرو رفته است، از دیـدن هـدایت کور است. عوام او را دانا می نامنـد و حال آنکه نـادان است، صـبح کرد هر روز و در پی زیاد کردن چیزی بود که کم آن بهتر از بسـیار است تا این که به آن رسـید و سـیراب گردیـد از آب متعفّن گندیـده و پر شـد از مطـالب بیهوده. میـان مردم برای حکم دادن نشسـته و به آن چه که بر غیر او اشـتباه است خود را دانا می دانـد. اگر به او یکی از مسائل مشـکله عرضه شود در پاسخ آن سـخنان بی معنی بیهوده از رأی خود تهیه نموده و به درستی آن چه در جواب گفته یقین دارد. او در خلط نمودن شـبهاتماننـد تنیـدن تار عنکبوت است. نمی دانـد آیا درست حکم کرده یا به خطا رفته است. باور نمی کند که

ترجمه کشف الیقین ،ص:۲۰۲

بر خلاـف آن چه گفته دیگری را دانشـی است. اگر چیزی را با چیزی بسـنجد رأی خود را تکـذیب نمی کنـد و اگر مسأله ای برای او مبهم مانـد آن را به سـبب آگـاهی خود از جهـل خویش پوشـیده می دارد تـا نگوینـد فلاـنی ناآگاه است و لـذا بـدون آگاهی اقدام می کند. او به راهی درمی آید که پیش راه خود را نمی بیند و بر مرکب شهوت سوار است. در نادانی ها بسیار

اشتباه می کند از آن چه نمی داند پوزش نمی خواهد تا سالم بماند و در علم، جواب دندان شکنی نمی دهد تا سود برد. روایات را به باد می دهد مانند بادی که گیاه خشک و بی فایده را پراکنده می کند. میراث ها از او به آواز بلند می گریند (که به صاحبانش نرسیده) و خون ها (به زبان حال) از او در فغانند. او با داوری خود نوامیس حرام را حلال و حلال را حرام کرده و از صادر کردن آن چه به او رسد سالم نمی ماند و از کوتاهی خود هم پشیمان نمی شود.

ای مردم! بر شما باد طاعت و شناخت کسی که به جهالت نسبت به او معذور نخواهید بود. پس علم همان است که آدم و همه پیامبران افضل تا محمّد خاتم الأنبیاء در خاندان پیامبرتان محمّد (ص) فرود آورد. پس کجا سرگردانید و به کجا روانید؟ ای کسانی که از پشت اصحاب کشتی نوح نجات یافتید این چونان همان کشتی است در میان شما، پس بدان درآیید. همان گونه که در آن نجات یافت هر که نجات یافت در این نیز هر که بدان درآید نجات یابد. من سوگند حق می خورم که در گرو سخن خویشم و من از روی بی میلی به کاری نپردازم. وای به حال کسی که از سوار شدن به این کشتی باز ماند و وای بر کسی که از سوار شدن به این کشتی باز ماند. آیا سخن پیامبرتان در باره آن ها به شما نرسیده هنگامی که در حجّه الوداع فرمود: من در میان شما دو شی ء گرانبها می نهم که تا هنگامی که به آن دو چنگ در زنید گمراه نگردید: کتاب خدا و خاندان من

(اهل بیتم)، این دو از یک دیگر جدا نمی شوند تا کنار حوض کوثر بر من وارد شوند، پس بنگرید چگونه در آن دو از پی من می آیید. این است همان آب نوشیدنی و گوارا و این آب نمکین و شور که باید از آن کناره گیرید.

(۱) نیز می فرماید: مسأله ای از احکام دین از یکی از علما پرسیده می شود. او به رأی خود راجع به آن فتوا می دهد. همان مسأله از قاضی دیگری سؤال می شود، فتوای او بر خلاف قاضی اوّلی است، آن گاه ایشان با حکمهای خلاف یک دیگر نزد پیشوایی گرد می آیند که

ترجمه کشف الیقین ،ص:۲۰۳

آن ها را قاضی قرار داده است، قاضی القضاه رأی همه آن ها را درست می داند در صورتی که خدای ایشان یکی و پیغمبر آن ها یکی و کتابشان یکی است. آیا خداوند سبحان ایشان را امر فرموده است که مخالف یک دیگر فتوا بدهند آنان هم فرمان او را پیروی کرده اند؟ یا این که آنان را از اختلاف نهی نموده است و آن ها معصیت و نافرمانی کرده اند، یا این که خدای متعال دین ناقصی فرستاده و برای اتمام آن از ایشان کمک و یاری خواسته است؟

یا این که خود را شریک خداوند می دانند و حکمی می دهند که او هم راضی است؟ یا این که خداوند دین کاملی فرستاده است و حال آن که خداوند می فرماید: «هیچ چیز را در قرآن فروگذار نکرده ایم» «۱» و «در آن هر چیزی بیان شده است»، و ذکر فرموده است که بعضی از قرآن، بعضی دیگر را تصدیق می کند و اختلافی در آن نیست و لذا فرموده است: «اگر این قرآن از جانب غیر خدا بود

هر آینه در آن اختلاف بسیار می یافتند»، و این که قرآن ظاهرش زیبا و باطن آن ژرف و بی پایان است و عجایب و غرایب و تاریکی ها از میان نمی رود مگر در پرتو آن.

(۱) نیز حضرت (ع) می فرماید: ای آدمیزاده! چنین نباشد که بیش تر همّ تو روزی از تو باشد که اگر از دست رود از اجل تو به شمار نیاید. هر روزی که بیاید که تو در آن حضور داشته باشی خداوند روزی تو را خواهد داد، (۲) و بدان که هرگز نخواهی توانست چیزی بیش از نیرویت به دست آوری مگر آن که برای دیگری ذخیره کنی. به وسیله آن بهره تو در دنیا فزونی می گیرد و وارث تو از آن برخوردار می گردد و با آن در روز رستاخیز

---

(۱) سید شبّر در حق الیقین ۱/ ۲۵۴ می گوید:

«آیات پی در پی و اخبار متواتر، گواه آن است که خداوند تبارک در کتاب خود هر چیز را گفته حکم آن را آورده است مانند این آیه قرآنی: ما فَرَّطْنا فِی الْکِتابِ مِنْ شَیْ ءٍ [انعام/ ۳۸؛] و نیز نَزَّلْنا عَلَیْکَ الْکِتابَ تِبْیاناً لِکُلِّ شَیْ ءٍ [نحل/ ۸۹؛] و نیز «وَ کُلَّ شَیْ ءٍ فَصَّلْناهُ تَفْصِیلًا [اسراء/ ۱۲؛] و نیز وَ لا رَطْبٍ وَ لا یابِسٍ إِلَّا فِی کِتابٍ مُبِینٍ [انعام/ ۵۹؛]. به علاوه برهان وجدانا نیز روشن است که اندیشه مردم به این حد نمی رسد و ناگزیر خداوند باید کسی را قرار دهد که همه این امور را بداند و مردم بدو رجوع کنند، و نیز اگر ثابت شد که همه چیز در قرآن روشن شده است چگونه می تواند امامت که بزرگ ترین و مهم ترین امور است مورد غفلت قرار

گیرد».

ترجمه کشف الیقین ،ص:۲۰۴

حساب تو طولانی می گردد، پس از آن چه در زندگی داری برخوردار شود و برای رستاخیزت توشه ای پیش فرست که جلوی روی تو باشد، چرا که راه دور است و قرارگاه، قیامت و جای وارد شدن بهشت و دوزخ.

سخنان و پندها و حکمت های حضرت (ع) بیش از آن است که به شماره درآید و ما برای جلوگیری از بی حوصلگی آن را طولانی نمی گردانیم، زیرا آن، موضوع کتاب دیگری است.

باب دوم: فضایل به دست آمده از خارج:

اشاره

که مباحثی را در بر دارد:

مبحث اوّل: در نسب حضرت (ع):

(۱) بدون تردید خویشی و نزدیکی با پیامبر (ص) مزیّت و فضیلتی است بر دیگری و به همین سبب خداوند متعال آن ها را به بهره خویشاوندی مشرّف گردانیده فرموده است: وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ «۱»-، و نیز فرموده است: وَ إِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَ لِقَوْمِكَ «۲»-، و برای بزرگداشت و تجلیل آن ها صدقه را بر ایشان حرام کرده است، و هر که به پیامبر نزدیک تر باشد مقامی والاتر دارد. (۲) امیر المؤمنین (ع) می فرماید: هیچ کس با ما اهل بیت سنجیده «۳»- نمی شود. «۴»

---

(۱) شعراء/ ۲۱۴.

(۲) زخرف/ ۴۴.

(۳) نهج البلاغه صبحی صالح، خطبه ۲+ احقاق الحق ۷/ ۳، به نقل از روضه الاحباب/ ۲۱۴+ علل الشرائع/ ۱۷۷.

(۴) شیخ مفید در اختصاص ۱۳- ۱۲ و صدوق در معانی الاخبار باب ۱۵۵ به نقل از راوی می آورد که گفته است:

«به ابو عبد اللّه عرض کردم: آیا پیامبر اکرم در باره ابو ذر فرموده است: آسمان سایه نیفکنده و زمین حمل نکرده کسی را که راستگوتر از ابو ذر باشد»؟ فرمود: آری. عرض کردم: پس پیامبر اکرم و امیر المؤمنین و حسن و حسین (ع) چه؟ گفت: پس به من فرمود: سال شما چند ماه است؟ عرض کردم: دوازده ماه. فرمود:

چند ماه حرام است؟ عرض کردم: چهار ماه. فرمود: رمضان هم از آن هاست؟ عرض کردم: خیر. فرمود: در ماه رمضان یک

شب است که عمل در آن شب از هزار ماه بهتر است. هیچ کس با ما اهل بیت سنجیده نمی شود».

ترجمه کشف الیقین ،ص:۲۰۵

جاحظ- که دشمن امیر المؤمنین (ع) است- می گوید: راست گفت علی (ع)، چگونه کسی با قومی سنجیده شود که

از ایشان است پیامبر اکرم و اطیبان؛ علی و فاطمه، و سبطان؛ حسن و حسین، و شهیدان؛ حمزه اسد اللّٰه و جعفر ذو الجناحین؛ و سید وادی؛ عبد المطلب، و ساقی حاجیان؛ عبّاس، و حکیم بطحاء و نجده، ابو طالب، و خیر در میان آنان است و انصار، انصار ایشان است و مهاجر، کسی است که به سوی آن ها و با آن ها هجرت کند، و صدّیق، کسی است که آن ها را تصدیق کند، و فاروق، کسی است که در باره آن ها میان حق و باطل تفاوت نهد، و حواریون حقیقی حواریون آن هاست و ذو شهادتین از آن روست که به آن ها شهادت داده است. خیری نیست مگر در میان آن ها و برای آن ها و از آن ها و با آن ها؟ پیامبر اکرم (ص) اهل بیت خود را با این سخن مشخّص می سازد: (۱) من در میان شما دو جانشین می نهم که یکی بزرگ تر از دیگری است؛ کتاب خدا، ریسمانی کشیده شده از آسمان به زمین و عترت من که همان اهل بیت منند. خداوند لطیف خبیر مرا آگاهانده است که این دو هرگز از یک دیگر جدا نشوند تا کنار حوض کوثر بر من وارد آیند «۱».

اگر آن ها چون دیگران بودند. (۲) عمر به هنگام تقاضای دامادی علی (ع) نمی گفت: از پیامبر (ص) شنیدم که می فرمود: «در روز رستاخیز هر سبب و نسبی گسسته است جز سبب و نسب من». «۲»

اگر در باره آیات شریفه مربوط به علی (ع) و مقامات والای او [و فضایل درخشنده اش] کتابی مستقل بنگاریم باید طومارهای بسیاری را به نگارش، سیاه کنیم.

ریشه اش درست، خاستگاهش والا، شأنش بزرگ، کارش سترگ، دانشش فراوان،

بیانش شگفت، زبانش سخنور، سینه اش گشاده، خویش چونان ریشه اش و سخنش گواه قدمتش. این سخن دشمن اوست. صلّی اللّه علیه و آله.

مادرش: فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف است. پیامبر اکرم (ص) در دامان او پرورش یافت و مادر پیامبر به شمار می آمد. فاطمه در آوردن ایمان، سبقت داشت و با

---

(۱) صحیح ترمذی ۲/ ۳۰۸.

(۲) مستدرک حاکم ۳/ ۱۵۸+ حلیه الاولیاء ۷/ ۳۱۴+ مناقب ابن مغازلی/ ۱۰۸.

پیامبر به مدینه هجرت کرد (۱) و چون درگذشت پیامبر کارهای او را عهده دار شد و با پیراهن خود تکفینش کرد و چون گودی قبر به لحد رسید پیامبر (ص) با دست خود آن را کند و خاک آن را با دستش خارج کرد و در گورش بخفت. سپس فرمود: خداست که زنده می کند و می میراند در حالی که خود او زنده ای است نامی را. خدایا مادرم فاطمه دختر اسد را بیامرز و حجّتش را بدو تلقین کن و گور و جایگاه واردشدنش را بر او فراخ گردان به حق پیامبرت محمّد و پیامبران پیش از من که تو رحم کننده ترین رحم کنندگان هستی.

پیامبر او را تلقین داد و از حضرتش شنیده می شد که می فرمود: پسرت پسرت، نه جعفر و نه عقیل. به حضرت (ص) گفته شد: یا رسول اللّه! دیدیم با مادر علی آن کردی که با هیچ کس جز او چنین نکرده بودی. او را با پیراهن خود تکفین کردی و سرش را در گور نهادی و به او گفتی: پسرت پسرت، نه جعفر و نه عقیل. دلیل آن چه بود؟

حضرت (ص) فرمود: روزی به او یاد آور شدم که در رستاخیز همه مردم،

عریان و پابرهنه برانگیخته شونـد. او گفت: «وای چه زشت خواهد بود آن گاه». گفتم: تو را با پیراهن خود کفن می کنم تا در آن روز تو را بپوشاند. چنین کردم و در گورش نهادم تا از فشار قبر در امان باشد. دو فرشته بر او فرود آمدند و گفتند: خدایت کیست؟ گفت: اللَّه خدای من است. به او گفتند: پیامبرت کیست؟ گفت: محمّد پیامبر من است. گفتند: امام تو کیست؟

او به لرزه افتـاد. بـدو گفتم: پسـرت پسـرت، نه جعفر و نه عقیل. او نخستین هاشـمی است که از سوی پـدر و مادر به هاشم می رسد.

پـدرش ابو طالب، عبـد مناف بن عبـد المطّلب- شـیبه الحمـد که نسب او و نسب پیامبر (ص) در او به یک دیگر می رسد- بن هـاشم بن عبـد منـاف بن قصـیّ بن کلاـب بن مره بن کعب بن لؤی بن غالب بن فهر بن مالک بن نضـر بن کنانه بن خزیمه بن مدرکه بن الیاس بن مضـر بن نزار بن معدّ بن عدنان بن مبدع بن منیع بن ادد بن کعب بن یشجب بن یعرب بن همیسع بن قیدار بن اسماعیل بن ابراهیم خلیل (ع) است.

او پسـر عموی تنی پیامبر اکرم (ص) است و دو عمویش حمزه و عبّاس می باشـند و برادرانش جعفر و عقیل و دو پسرش حسن و حسـین و همسـرش سـرور بانوان جهان است. او واسـطه العقـد کمال است که نزد خـدا به افضال و کمال مخصوص گردیده است.

مبحث دوم: در ازدواج با فاطمه علیها السلام:

ترجمه کشف الیقین ،ص:۲۰۷

(۱) ابن عبّاس می گویـد: نام فاطمه دختر پیامبر اکرم (ص) برده می شد و کسـی نام او را نزد پیامبر نمی برد مگر آن که پیامبر از او

روی بر می تافت و می فرمود: چشم انتظار آنم که تکلیف این کار از آسمان روشن شود، زیرا تکلیف او در اختیار پروردگار است.

(۲) سعد بن معاذ انصاری به علی بن ابی طالب (ع) گفت: به خدا سوگند به نظر من پیامبر برای فاطمه جز تو را نمی خواهد.

علی (ع) فرمود: من چیزی ندارم اگر از من طلبی کند و حضرتش (ص) می داند که نه سیمی دارم نه زری. سعد به او گفت: تو را سوگند می دهم که حتما چنین کن. علی گفت:

چه بگویم؟ سعد گفت: بگو نزد تو آمده ام تا فاطمه را از خدا و پیامبر خواستگاری کنم.

علی نزد پیامبر رفت و به حضورش رسید. پیامبر (ص) فرمود: گویی نیازی داری؟ گفت:

آری. پیامبر فرمود: نیازت چیست؟ عرض کرد: آمده ام تا فاطمه دختر محمّد را از خدا و پیامبرش خواستگاری کنم. پیامبر (ص) فرمود: خوش آمدی و درودت باد. علی (ع) این خبر را به آگاهی سعد رساند. سعد گفت: دختر پیامبر را منکوحه تو می دانم، زیرا او نه خلف وعده می کند و نه دروغ می گوید. پیامبر در آن شب بلال را خواند و گفت: دخترم فاطمه را به ازدواج پسر عمویم درآوردم و دوست دارم اخلاق امّت من آن باشد که به هنگام ازدواج طعام دهند. ای بلال به میان گله برو و یک گوسفند و پنج مدّ جو بیاور تا سفره ای پهن کنم و مهاجران و انصار را بر آن گرد آورم. بلال چنین کرد و سپس مردم را دعوت کرد و همگی بخوردند. سپس فرمود: ای بلال! این خوراک ها را نزد مادرانت (همسران پیامبر) ببر و به آن ها بگو بخورید و از آن اطعام

هم بکنید. بلال هم چنین کرد.

سپس پیامبر (ص) بر زنان وارد شـد و فرمود: من دخترم را به ازدواج پسـر عمویم درآوردم و او را به علی سپردم پس فاطمه را بپایید.

آن ها به سوی فاطمه برخاسـتند و زیور آلات خود را به او آویختند و زیبایش کردند و در خانه او فرشـی انداختند که لایه آن لیف خرما بود و نیز یک پشتی و کسایی خیبری و طشت و چند کوزه و ظرفی برای وضوگیری و پوشش پشمی نازکی در خانه اش نهادند.

علی (ع) نیز سـلمان و بلال را فرسـتاد تـا تمـام ما یحتاج او را بخرنـد. پس چون وسایل در برابر علی (ع) نهاده شـد گریست و اشک هایش روان شد و سـپس سـر بر آسمان بلند کرد و گفت: خدایا! برکت بده به قومی که بیش ترین ظروف آن ها سفالی است.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۲۰۸

(۱) زنان، امّ ایمن را برای پذیرایی کنار در نهادند. سپس پیامبر (ص) فاطمه را خواند.

فاطمه چون پیامبر را به همراه همسرش دید گریه کرد. پس پیامبر دست فاطمه و علی را گرفت و چون خواست دست آن ها را به یک دیگر دهد گریست.

پیـامبر (ص) فرمـود: من تو را از نزد خود به ازدواج درنیـاوردم بلکه خداونـد در آسـمان، عهـده دار ازدواج تو بود و جبرئیـل، خواسـتگاری کننـده و خداوند عهده دار آن بوده است، و پروردگار به درخت طوبی دسـتور داده است تا پر از زیور و آذین و درّ و یاقوت گردد و سپس این ها را پراکند و سپس به حور عین دستور داد آن ها را جمع کنند و بردارند تا روز قیامت به یک دیگر هدیه دهند و بگویند. این، افشانده فاطمه است.

من تو را به ازدواج بهترین خویش خود درآوردم، من تو را به ازدواج کسی درآوردم که در دنیا سرور و در آخرت نیز سروری است از نیکان.

پیامبر (ص) دست های علی را در دست فاطمه نهاد و به آن دو فرمود: به خانه خود بروید. خداوند شما را با یک دیگر گرد آورد و خاطرتان را آسوده سازد. و با یک دیگر کاری نداشته باشید تا من نزدتان آیم.

آن دو اطاعت کردند و در جای خود نشستند و نزدشان امّهات مؤمنین (امّ المؤمنین ها) بودند و میان آن ها و علی پرده ای بود و فاطمه در میان زنان قرار داشت.

سپس پیامبر (ص) سر رسید و داخل شد و زنان جز اسماء بنت عمیس به شتاب گریختند.

اسماء هنگام رحلت خدیجه حضور داشت و در آن هنگام دیده بود که خدیجه می گریست. اسماء به او گفت: آیا می گریی در حالی که خانم زنان جهان هستی و همسر پیامبر اکرم (ص) که با زبان خود تو را به بهشت مژده داده است؟ خدیجه به او گفت: از این نمی گریم، ولی یک دختر در شب زفاف باید زنی را در خدمت داشته باشد که سرّش را نزد او نهد و در برآوردن نیازهایش از او یاری جوید و فاطمه نوجوان است و می ترسم در آن هنگام کسی نباشد تا امور او را بر عهده گیرد. گفتم: خانم! نزد تو با خدا پیمان می بندم که اگر تا آن هنگام زنده ماندم جای تو را در ادای این مهم پر کنم.

چون آن شب رسید پیامبر دستور داد همه زنان خارج شوند. همه زنان خارج شدند مگر اسماء. پس همین که پیامبر خواست بیرون

رود سایه مرا دید و پرسید. تو که هستی؟

عرض کردم: اسماء بنت عمیس. پیامبر (ص) فرمود: به تو دستور ندادم بیرون شو؟ گفتم:

ترجمه کشف الیقین ،ص:۲۰۹

آری، یـا رسول اللّه و نمی خواهم خلاـف دسـتور شـما عمـل کنم ولی به خـدیجه- رضـی اللّه عنهـا- قول داده ام. من با پیامبر صحبت کردم و او گریست. و در حق من گفت از خـدا می خواهم تو را از بالا و پایین و روبرو و پشت و راست و چپ از شـر شیطان رجیم حفظ کنـد. طشت را به من بـده و آن را پر از آب کن. اسـماء آن را پر از آب کرد. حضـرت (ص) آب در دهان خـود کرد و سـپس آن را از دهـان بیرون ریخت و فرمود: خـدایا! این دو از من هسـتند و من از این دو. خـدایا همـان گونه که پلشتی را از من دور کردی و مرا کاملا پاک کردی، از آن ها نیز پلشتی را دور ساز و کاملا پاکشان گردان.

پیـامبر (ص) سـپس فـاطمه را خوانـد و کف دسـتش را میـان دو دست او زد و بـار دیگر به میان دو شانه اش و بار سوم به فرق سرش و سـپس بر پوست و گونه فاطمه دمید و او را بغل کرد و فرمود: بارخدایا! این دو از من اند و من از این دو. خدایا! همان گونه که پلشتی را از من دور کردی و کاملا پاکم گردانیـدی آن دو را نیز پاک گردان. سـپس پیامبر از فاطمه خواست از آب آن طشت بنوشد و آبی از آن را مضـمضه و استنشاق کند و وضو سازد و دستور داد طشت دیگری آوردند و همان

کرد که در طشت اوّل. سپس در را به روی آن دو بست و رفت و پیوسته برای آن دو دعا می کرد تا به اتاقش رفت و ناپدید شد و در دعایش هیچ کس را شریک علی و فاطمه نساخت. «۱»-

(۱) ابن عباس می گوید: چون شب ازدواج علی و فاطمه رسید پیامبر در جلوی فاطمه و جبرئیل در سمت راست او و میکائیل در سمت چپ او و هفتاد هزار فرشته پشت سر او بودند که تا پگاه، خدای را تسبیح می گفتند و به پاکی یادش می کردند. «۲»-

اخبار پیرامون آن و نظایرش، بسی منتشر است که خود از بزرگ ترین فضایل می باشد [سپاس خدای را بر ولایت اهل بیت (ع)]. «۳»

---

(۱) کشف الغمّه ۱/ ۳۵۰.

(۲) همان ۱/ ۳۵۳.

(۳) شیخ مظفّر در دلائل الصدق ۲/ ۴۵۱- ۴۴۸ پس از اشاره به رویگردانی پیامبر از ازدواج فاطمه با اولی و دومی می گوید: «رویگردانی پیامبر از آن دو دلیل عدم شایستگی آن دو برای فاطمه است و این که آن دو از کسانی هستند که پیامبر از آن ها خشمگین بوده است، زیرا چیزی می خواسته اند که لیاقت آن را نداشته اند و به همین سبب به هنگام مرگ فاطمه ابو بکر واژه «مرد» را به کار بست». شیخ مظفّر سپس می گوید: «نیست این مگر به سبب بزرگی شأن و کرامت فاطمه نزد خدا، و از همین رو او را تنها به ازدواج کسی درآورد که لیاقت فاطمه را داشته باشد و از شایستگی جایگاه والای او برخوردار باشد و لذا در آسمان او را به ازدواج سرور اولیای خود درآورد و این خود بزرگ ترین دلیل است در برتری حضرت (ع) بر

شیخین نزد خداوند عزّ و جلّ و پیامبر او و افضل، شایستگی بیش تری برای امامت دارد».

سیّد شرف الدّین در مراجعات/ ۳۰۴ می گوید:

«پس از این زمان هر گاه برای سرور زنان جهان امری ناخشنود پیش می آمد رسول اللَّه این نعمت خدا و پیامبرش را به او یادآور می شد که ایشان را به ازدواج با بهترین امّتش درآورد تا این تسلّی و آرامشی باشد برای فاطمه (س) در برابر ناگواری های روزگار که بدو رسیده است». ترجمه کشف الیقین ۲۱۰ مبحث سوم: در برادری علی(ع) با پیامبر(ص): ..... ص : ۲۱۰

ترجمه کشف الیقین ،ص:۲۱۰

مبحث سوم: در برادری علی (ع) با پیامبر (ص):

(۱) در کتاب مسند احمد بن حنبل «۱»- به نقل از زید بن ابی آدمیّ آمده است که گفته: بر پیامبر (ص) وارد شدم- پس علی (ع) داستان برادری با پیامبر (ص) را در میان صحابه باز گفت. راوی می گوید: علی (ع) گفت: روحم برفت و پشتم بشکست آن گاه که دیدم تو با اصحاب خود چنان می کنی که کردی. اگر این از خشم تو بر من بود که خشنودی و کرامت از آن توست. پیامبر (ص) فرمود: سوگند به خدایی که مرا به حق به پیامبری برگزید من تو را برنگزیدم مگر برای خود. پس تو برای من همچون هارون هستی برای موسی، جز آن که پس از من پیامبری نیست و تو برادر و وارث من هستی. «۲»

---

(۱) شاید مناقب احمد بن حنبل/ ۴۲ مورد نظر بوده است.

(۲) عسقلانی در کتاب خود «فتح الباری در شرح صحیح بخاری» همان گونه که در الغدیر ۳/ ۱۷۴ از او نقل شده است می گوید:

«برادری کرد بالاتر با پایین تر تا پایین تر از بالاتر سود برد و

بالاتر از پایین تر یاری گیرد و به همین سبب در برادری پیامبر (ص) با علی دقّتی در کار است چرا که پیامبر (ص) از کودکی علی (ع) یعنی پیش از بعثت پیوسته عهده دار او بوده است و این همچنان ادامه یافته است».

محبّ الدّین طبری شافعی در «الریاض النضره» همچنان که در الغدیر ۳/ ۱۱۳ از او نقل شده است می گوید:

بزرگ ترین دلیل در والایی جایگاه علی (ع) نزد پیامبر اکرم (ص)، عملکرد پیامبر (ص) است در برادری با علی (ع)، چه، صورتی را به صورتی می پیوست و آن دو را با یک دیگر گرد می آورد تا آن جا که میان ابو بکر و عمر برادری برقرار کرد و علی را برای خویش ذخیره نمود و به خود اختصاصش داد. وه از این سربلندی و فضیلت».

راوی همین سخن را در همین مأخذ/ ۱۱۴ به نقل از کفایه الطالب کنجی شافعی نقل می کند.

اسکافی نیز همین سخن را با بیان دیگری در المعیار و الموازنه/ ۲۰۸ می آورد:

«سپس بیندیشید در حدیث برادری و دلالت آشکار آن، چه، هر یک از آن ها را متناسب با منزلت او جدا کرد و سپس بر اساس ترجیح ها میانشان برادری برقرار کرد، و هیچ کس در میان آن ها از علی به پیامبر همانندتر و به برادری با او شایسته تر نبود و لذا به سبب ترجیحش بر همه شایسته برادری پیامبر گشت.

برادری علی برتر از برادری دیگری بوده است چرا که خود او بر دیگران برتری داشته است» نیز بنگرید به:

کشف المراد/ ۴۱۸.

ابن شهرآشوب در مناقب ۲/ ۱۸۹ می گوید:

«این دو محقّقا برادر نسبی نبوده اند و پیامبر این را گفته است تا منزلت و برتری و امامت

او را در میان مسلمانان آشکار ساخته باشد تا هیچ یک از آن ها پیش نیفتد و بر او تحکّم نکند، و این پس از زمانی بود که پیامبر همه آن ها را با گزینش همسنگ هایی با هم برادر کرد و برای خود نیز همسنگی برگزید. عرب ها چیزی را برادر چیزی می خوانند هر گاه با اولی شبیه یا نزدیک بوده یا با مفهوم آن همسانی داشته باشد، و از همین است سخن پروردگار که: إِنَّ هذا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَ تِسْعُونَ نَعْجَةً [ص/ ۲۳] که جبرئیل و میکائیل بودند، و این سخن پروردگار که: يا أُخْتَ هارُونَ [مريم/ ۲۸]، پس از آن جا که علی، وصیّ پیامبر است در میان امت، پس جایگاه او شبیه ترین جایگاه هاست به پیامبر و برادری موجب چنین چیزی نمی گردد، زیرا چه بسا گاهی یک مؤمن برادر کافر و منافق باشد و بدین ترتیب امامت علی (ع) به اثبات می رسد». ترجمه کشف الیقین ،ص:۲۱۱

نظیر این سخن در صراط المستقیم ۲/ ۲۵- ۲۴ آمده است.

سیّد شرف الدّین در مراجعات/ ۲۰۹ می گوید:

«روز برادری دوم، پنج ماه پس از هجرت در مدینه بود که پیامبر (ص) میان مهاجران و انصار برادری برقرار کرد و در هر دو بار، پیامبر از میان آن ها علی را برای خود برمی گزیند و از میان آن ها او را برادر خود می گیرد تا با این کار او را بر دیگران برتری داده باشد».

شریف مرتضی در شافی همان گونه که در بحار الانوار ۳۸/ ۳۳۲- ۳۳۱ از او نقل شده است می گوید:

«نصّ پیامبر (ص) دو گونه است: یکی با لفظ و صراحت دلالت بر امامت دارد و یکی در عمل و سخن به

گونه ای پشت سر هم و همراه با نرمی، و پیش تر روشن کردیم که هر سخن یا عمل پیامبر دلالت دارد بر جدا کردن امیر المؤمنین (ع) از جماعت و اختصاص دادن او به رتبه ها و جایگاه های والایی که برای دیگران در کار نبود و این بنا به نصّ، گواه امامت علی است از آن نظر که گواه است بر عظمت جایگاه و برتری محرز او، و امامت پس از نبوّت، در دین بالاترین جایگاه است و کسی که در دین، برتر باشد و در قدر و منزلت، بزرگ تر و در صدق، پایدارتر باشد به امامت شایستگی بیش تری دارد و کسی که وضعش گواه چنین اموری باشد، خود گواه امامت او خواهد بود. روشنگر این امر آن است که اگر سلطانی پیوسته در طول عمر و فرماندهی اش سخنان و اعمالی را از خود نشان دهد که دلالت داشته باشد بر برتری محرز و اختصاص مؤکّد و دوستی نزدیک و یاری رساندن کسی از اطرافیانش، او با چنین کارهایی در نزد اهلش، نامزد بالاترین جایگاه پس از فرمانده خواهد بود، و همین گواه شایستگی اوست در به دست آوردن بهترین مقام ها و چه بسا دلالت این گونه اعمال قوی تر باشد از دلالت سخن، زیرا در سخن گاهی مجاز راه می یابد در حالی که مجاز در اعمال وارد نمی شود و قبلا روشن کردیم که امام باید شخص افضل باشد و شخص مفضول نمی تواند امام گردد، و برادری از جمله همین اعمال است که دلالت دارد بر نهایت فضل و اختصاص.

وی پس از ردّ اعتراضاتی که در این زمینه وارد شده است می گوید: از جمله اموری که دلالت دارد

بر این که این برادری اقتضای برتری و بزرگداشت دارد و صرفا برای یاری رساندن و همکاری نبوده است. ترجمه کشف الیقین ،ص:۲۱۲

ظاهر خبری است از امیر المؤمنین (ع) در جاهای مختلف که با افتخار و سربلندی می گفت: «من بنده خدا و برادر پیامبر خدا هستم و هر که پس از من این سخن را بگوید دروغگویی است اهل افترا». اگر در برادری برتری محرزی نهفته نبود دیگر علی بدان نمی بالید و دشمنانش بدین سخن چنگ در نمی افکند که این برادری افتخاری ندارد و نیز این گواه آن است که این برادری وسیله ای است نیرومند در امامت و رکنی است استوار در استحقاق امامت، چه، حضرت (ع) در روز شورا هنگامی که فضایل و مناقب و عوامل شایستگی امامت را در خود بر می شمرد و فرمود: «آیا در میان شما کسی جز من هست که پیامبر میان خود و او برادری برقرار کرده باشد؟».

علامه بیاضی در صراط المستقیم ۲/ ۲۵ می گوید:

«ببینید مرتبه علی را که خداوند به پیامبرش دستور می دهد در میان صحابه با او برادری برقرار سازد و در میان ایشان جز علی کسی را نیافت که شایستگی برادری او را داشته باشد، زیرا علی همانند پیامبر بود در نسب و خلوص در نسب و در آیه تطهیر که عصمتش بیان شده است و در آیه: إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ که امامتش روشن گشته است و این که حضرت (ع) در سوره برائت و رساندن آن، نفس خود پیامبر (ص) به شماره آمده است، و نیز در این سخن پروردگار که: فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ در روز مباهله و گذر کردن از درون مسجد در حال

جنابت و باز ماندن در او. ترجمه کشف الیقین ،ص:۲۱۳

علی (ع) در این سخن بدان می بالد و می فرماید:

و از هنگامی که میان حاضران برادری برقرار کرد.

مرا خواند و با خود برادر کرد و فضل مرا آشکار ساخت هر خردمندی می داند اگر کسی بر علی پیشی جوید بر نظر او یعنی پیامبر (ص) پیشی جسته است.

ابن بطریق در عمده/ ۱۷۵- ۱۷۲ هنگام برشمردن شباهت های میان این دو در نسب و عصمت و ولایت و تبلیغ و همانندی و گشوده شدن در و شایستگی امامت، مسأله را به تفصیل آشکار می سازد و سپس می گوید:

«پس همسانی و همانندی و همشکلی او به پیامبر (ص) به اثبات می رسد جز در آنچه که پیامبر استثنا کرده است یعنی نبوّتی که کسی در آن نظیر پیامبر نیست، چه، پیامبر فرمود: جز آن که پس از من پیامبری نیست. از این رو صحیح است پیامبر (ص) بر اساس همانندی و همسانی در این گونه منزلت ها و مشارکت با علی در بیان جایگاهش در بهشت با مفادی که در اخبار پیشگفته آمده است او را در دنیا و آخرت برادر خویش گیرد، امامی که پیامبر (ص) در باره او می فرماید:

اگر یاری شما با دست، به من نرسد یاری شما با زبان را از دست نخواهم داد».

همین سخن را ابن بطریق در کشف الغمّه ۱/ ۳۳۰- ۳۲۹ نقل کرده است.

شیخ مظفّر در دلائل الصّدق ۲/ ۴۱۹- ۴۱۸ می گوید:

«برادری پیامبر (ص) با علی برای بهره مند شدن از غنای آن هنگام علی (ع) که با غنایم و جز آن به دست آمده یا رسیدن به منزلتی نبوده است که باید آن را متّکی به علی دانست

بی آن که علی به چیزی متّکی باشد بلکه مقصود پیامبر از برادری با علی، شناساندن منزلت او و بیان برتری اش بر دیگران بوده است، چرا که پیامبر (ص) هر کس را با برادرش برادر می کرد- چنان که برخی از اخبار گواه آن است- زیرا این به همیاری و همکاری نزدیک تر است و برای تألیف قلوب ضروری تر و لذا امیر المؤمنین (ع) همسنگ پیامبر خدا (ص) می باشد، چنان که آیه مباهله، علی را خود پیامبر معرفی می کند و این خود، نماد امامت حضرت است و به همین سبب در روز شورا امیر المؤمنین بدان احتجاج کرد و این همان گونه است که پیامبر اکرم در بسیاری از احادیث به این سخن اشاره می کند».

نیز بنگرید به: قواعد المرام ۱۸۶، صراط المستقیم ۲/ ۲۸- ۲۷.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۲۱۴

راوی می گوید: علی گفت: یا رسول اللَّه! ولی من از تو ارثی نمی برم.

پیامبر فرمود: پیامبران پیش از من ارثی نگذاشته اند.

علی عرض کرد: پیامبران پیش از تو چه به ارث نهاده اند؟

پیامبر فرمود: کتاب خدا و سنّتشان «۱»، و تو به همراه فاطمه در بهشت در کوشک من

---

(۱) ابن بطریق در عمده/ ۲۳۵ در بیان مقصود از ارث پیامبر (ص) می گوید:

«کتاب و سنّت دو دلیل هستند در صحّت ادّعای پیامبر و ثبوت نبوّت او و این دو را امام بر اساس فرض الهی و اعتبار آن به عنوان حقّی واجب، پس از پیامبر به ارث برد و لذا امامتش ثابت گشت و پیروی از او به شیوه ای وجوب یافت که هیچ یک از بنی بشر نمی تواند در این امامت با او شرکت جوید، زیرا وارث شریعت، آگاه ترین مردم است به آن، و وارث

کتـاب نیز دانـاترین مردم است به آن، و هر یـک از مردم که دانـاترین مردم به این دو باشـد بایـد پیشـاپیش امتی قرار گیرد که علمی نسـبت به این دو ندارنـد، و از آن جا که این دو، وسـیله تصدیق ادّعای پیامبری هسـتند پس دو وسـیله تصدیق امامت نیز خواهند بود، و بدین ترتیب امامت علی (ع) به همان شـیوه ای که نبوّت پیامبر (ص) به اثبات رسـید به اثبات می رسد و آن چه شیوه اش اخصّ باشد وجوب آن الزم خواهد بود.

اسـتحقاق دوستی علی بر اساس همین خبر به وجه دیگری لزوم می یابد و آن چنان است که حضـرت (ع)، با سـببی صـحیح از سوی خـدا وارث کتاب خـدا و سـنّت پیامبر است و هر که وارث کتاب و سـنّت پیامبر باشـد به آن دو آگاه تر خواهد بود. علم پیامبر نیز بیرون از کتاب و سنّت نیست که این دو به دلیل خبر رسیده از قول خود پیامبر برای علی (ع) حاصل است و لذا ثابت می شود علی برای پیروی از دیگران شایستگی بیش تری دارد».

بنگرید به: عمده/ ۲۳۷- ۲۳۴، چنان که کشف الغمّه ۱/ ۳۳۹ از او نقل کرده است.

سیّد شرف الدّین در مراجعات/ ۳۰۰- ۲۹۸ می گوید:

«بدون تردید پیامبر (ص) علم و حکمتی را برای علی به ارث نهاد که پیامبران برای اوصیای خویش.

... نصّ پیامبر (ص) در حدیث بریده حاکی از آن است که علی بن ابی طالب وارث اوست.

اسـماعیل بن اسحاق قاضی می گوید: یک وارث یا بر اساس نسب، ارث می نهد یا دوستی، و اختلافی میان اهل علم نیست در این که پسر عمو در زمان حیات عمو ارث نمی برد و این مسأله اجماعی

است که تنها علی، علم پیامبر را به ارث برده است».

ترجمه کشف الیقین ،ص:۲۱۶

خواهی بود در حالی که برادر و دوست من هستی.

پیامبر سپس آیه إِخْواناً عَلی سُرُرٍ مُتَقابِلِینَ را تلاوت کرد که یک دیگر را در راه خدا دوست دارند و به یک دیگر می نگرند «۱».

---

(۱) شیخ مظفّر در دلائل الصّدق ۲/ ۲۲۲- ۲۲۰ می گوید:

«این بنا به چند وجه گواه امامت امیر المؤمنین (ع) است و بخشی از آیه دلالت بر آن دارد.

اوّل: برادری پیامبر با علی که گواه برتری اوست بر دیگر صحابه بر اساس نسبت با پیامبر و این که شخص افضل، همان امام است.

دوم: این سخن پیامبر که فرمود: «تو نسبت به من همچون هارونی نسبت به موسی جز آن که پس از من پیامبری نیست»، و این روشنترین دلیل است بر امامت علی همان گونه که به خواست خدا خواهی دانست.

سوم: او میراث انبیا برای جانشینان و اوصیای خود را که همان کتاب و سنت است به ارث برد.

چهارم: این که پیامبر خبر داد این دو در یک کوشک خواهند بود و این خود، دلیل برتری و امتیاز اوست بر دیگر آحاد امّت.

پنجم: این که پیامبر (ص) خبر داده است علی (ع) بهشتی است و نزول آیه در باره او و خود را روشن ساخته است و بدون تردید صحیح نیست کسی خود خبر از بهشتی بودن فردی مشخص دهد مگر با علم به عصمتش، و یا این که از ملکه ای برخوردار باشد که برای بزرگداشت خداوند سبحان او را از ارتکاب گناه باز دارد حتّی اگر خداوند او را از آتش دوزخ امان دهد یا به ندرت از روی

خطا گناهی مرتکب شود و یا عمدا گناهی کند و در پی آن به توبه توسّل جوید، و در غیر این صورت، خبر دادن به این که او بهشتی است نقض غرض است که همان دوری از محرّمات می باشـد و تشویقی خواهد بود از او برای انجام کار حرام، زیرا هر گـاه امـان از کیفر را به دست آورد مـانعی او را از گنـاه بـاز نمی دارد و بـدین ترتیب دروغ حـدیثی دانسـته می شود که بنا به روایت قوم ده نفر را به بهشت بشارت داده است».

او در پایان بحث می گوید:

«به هر حال اگر بشارت آیه و روایت امیر المؤمنین (ع) دلیل عصمت یا ثبوت این ملکه در او باشد.

حضـرت (ع)، افضل و امام خواهد بود، چه، نخستین سه خلیفه که بزرگ ترین شان به شمار می آید چنین نبوده چه رسد به دو خلیفه دیگر و خلیفه اوّل این را در خطبه خود در باره خویش گفته است: (مادام که من از خدا و رسول فرمان بردم فرمانم برید و اگر از دسـتور خدا و رسول سرکشـی کردم دیگر طاعتی بر شـما از من نیست. بدانید که من نیز شـیطانی دارم که سراغم می آیـد، هر گـاه به سـراغم آمـد از من دوری کنیـد و من دیگر بر موی و پوست شـما تأثیری نخواهم داشت)، و نمی دانم چگونه پیامبر کسـی را به بهشت وعده دهد که چنین باشد و او را از آتش در امان دارد تا همین سـببی باشد برای ناچیز شمردن گناه و ستم بر امت».

نیز بنگرید به: همان مأخذ/ ۳۰۳- ۳۰۱، خصائص/ ۲۵۵- ۲۵۴.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۲۱۷

(۱) فقیه ابن مغازلی شافعی «۱»- از انس روایت کرده

است که می گوید: روز مباهله رسید و پیامبر (ص) میان مهاجران و انصار برادری برقرار کرد و علی در جایی ایستاده بود که پیامبر او را می دید و جایش را در نظر داشت ولی میان او و هیچ کس برادری برقرار نکرد و علی با چشم گریان بازگشت. پیامبر (ص) جویای او شد و فرمود: ابو الحسن چه کرد؟

گفتند: یا رسول اللّٰه! با چشم گریان بازگشت. پیامبر فرمود: ای بلال! برو و او را نزد من بیاور. بلال به سوی علی (ع) رفت و این در حالی بود که او با چشم گریان به منزل وارد شده بود. فاطمه گفت: چه چیز تو را گریانده است؟ خداوند چشمت را نگریاند. علی گفت: ای فاطمه! پیامبر میان مهاجران و انصار برادری برقرار کرد در حالی که مرا می دید و جایم را زیر نظر داشت با هیچ کس برادرم نساخت. فاطمه گفت: خداوند غمگینت نسازد شاید که تو را برای خویش ذخیره کرده است. پس بلال گفت: ای علی! پیامبر (ص) را پاسخ گو. علی (ع) نزد پیامبر (ص) آمد و پیامبر (ص) فرمود: چه چیز تو را گریانده است ای ابو الحسن؟ علی گفت: یا رسول اللّٰه! میان مهاجران و انصار برادری برقرار کردی در حالی که مرا می دیدی و جایم را زیر نظر داشتی و مرا با هیچ کس برادر نکردی.

پیامبر (ص) فرمود: من تو را برای خویش ذخیره کرده ام. آیا این تو را شاد نمی کند که برادر پیامبر باشی؟ عرض کرد: آری یا رسول! من کجا و برادری تو کجا؟ پس پیامبر دست علی را گرفت و بر منبر بالایش برد و فرمود: خدایا!

این از من و من از اویم. آگاه باشید که او برای من همچون هارون است به موسی [جز آن که پس از من پیامبری نیست]، بدانید هر که من سرور اویم این علی نیز سرور اوست.

علی (ع) با خوشحالی بازگشت و عمر بن خطّاب به دنبال او می رفت و می گفت: به به

---

(۱) این سخن را در مناقب ابن مغازلی نیافتیم، ولی احقاق الحق ۵/ ۷۹ از او نقل می کند.

ای ابو الحسن! سرور ما و هر مسلمانی گشتی.

(۱) حذیفه بن یمانی «۱»- می گوید: پیامبر (ص) میان مهاجران و انصار، برادری برقرار کرد و هر کس را با همسنگش برادر ساخت و سپس دست علی بن ابی طالب را گرفت و گفت:

این برادر من است.

حذیفه می گوید: رسول اکرم، سرور پیامبران و جلودار پرهیزگاران و فرستاده خدای جهانیان است که همانند و همسنگی [در میان مردم] ندارد [و علی برادر اوست].

اخبار در این باره بسیار است و این منزلتی شریف و جایگاهی بزرگ است [که مانند آن برای هیچ کس به دست نیامده است].

مبحث چهارم: در بستن درها:

(۲) پیامبر (ص) امیر المؤمنین (ع) را به فضیلتی اختصاص داد که هیچ کس جز او در آن شرکت نداشت.

(۳) احمد بن حنبل در مسند خود «۲»- به نقل از زید بن ارقم روایت کرده است که می گوید:

گروهی از اصحاب پیامبر (ص) درهایی داشتند که به مسجد باز می شد. روزی حضرت (ص) فرمود: این درها را ببندید مگر در علی را. گروهی در این باره اعتراض کردند. راوی می گوید پیامبر (ص) بپا خاست و خدای را سپاس گفت و ستایش کرد و فرمود: امّا بعد، به من دستور داده شده

است این درها را ببندم مگر در علی را، و گروهی از شما اعتراض کرده اند. به خدا سوگند، چیزی را نبسته ام و نگشوده ام مگر آن که مأمور به امری شده ام و از آن پیروی کرده ام.

(۴) از کتاب مناقب ابن مغازلی «۳»- به نقل از عدیّ بن ثابت روایت شده که گفته است:

پیامبر (ص) به مسجد رفت و فرمود: خداوند به پیامبرش موسی وحی کرد که برای من مسجدی پاک بنیان کن که جز من و هارون و دو پسر هارون کسی در آن سکونت نورزد، و خداوند به من وحی کرده است که مسجد پاکی بر پا کن که جز من و علی و دو پسر علی کسی در آن سکونت نکند.

---

(۱) مناقب ابن مغازلی/ ۳۸، ح ۶۰.

(۲) مسند احمد بن حنبل ۴/ ۳۶۹.

(۳) مناقب ابن مغازلی/ ۲۵۲، ح ۳۰۱.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۲۱۹

(۱) از حذیفه بن اسید غفاری «۱»- روایت است که می گوید: چون اصحاب پیامبر (ص) به مدینه آمدند خانه ای نداشتند و در مسجد بیتوته می کردند. پس پیامبر به آن ها فرمود: در مسجد بیتوته نکنید که گاهی محتلم می شوید. سپس این گروه، خانه هایی را در اطراف مسجد بنا کردند و درهای آن را به روی مسجد قرار دادند و پیامبر (ص)، معاذ بن جبل را به سوی ایشان فرستاد و او به ابو بکر ندا درداد و گفت: پیامبر (ص) به تو دستور می دهد از مسجد بیرون شوی [و درت را ببندی]. او گفت: به دیده منّت. درش را ببست و از مسجد بیرون رفت. پیامبر سپس او را به سوی عمر فرستاد و معاذ به او گفت:

پیامبر (ص) به تو دستور می دهد دری

را که به مسجد باز می شود ببند و از مسجد خارج شو. او نیز گفت سخن خدا و پیامبر را به دیده منّت می دارم جز آن که از خدا آرزو می کنم دریچه ای را در مسجد به من واگذارد. معاذ سخن عمر را به پیامبر رساند. پیامبر سپس او را نزد عثمان فرستاد در حالی که رقیّه نزد او بود. او گفت: به دیده منّت پس درش را ببست و از مسجد بیرون شد. پیامبر سپس او را به سوی حمزه فرستاد، او نیز گفت:

فرمان خدا و رسول را به دیده منّت می دارم و علی تردید داشت و نمی دانست که آیا او از کسانی است که در مسجد اقامت خواهد داشت یا از آن بیرون خواهد شد. پیامبر اتاقی از اتاقهای مسجد را برای او ساخته بود. پیامبر به او فرمود: پاک و مطهّر در مسجد سکونت کن. سخن پیامبر (ص) به علی به حمزه رسید و به پیامبر عرض کرد: ای محمّد! ما را از مسجد بیرون می کنی و جوانان فرزندان عبد المطلب را در مسجد نگاه می داری.

پیامبر خدا به او فرمود: اگر وحیی در کار نبود هیچ یک از شما را باقی نمی گذاشتم به خدا سوگند، این را جز خدا بدو نداد و بشارتت باد که تو از سوی خدا و رسولش بر خیر و خوبی هستی.

پیامبر (ص) به او بشارت داد و او در روز احد شهید شد. این موجب شد برخی بر علی حسد ورزند و در دل غصه خوردند ولی برتری علی بر ایشان و دیگر صحابه پیامبر (ص) بر آن ها آشکار شد.

این خبر به پیامبر (ص) رسید و حضرت (ص)

به خطابه ایستاد و فرمود: گروهی از

---

(۱) همان/ ۲۵۵- ۲۵۳، ح ۳۰۳.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۲۲۰

مردان از این که من علی را در مسجد سکنا دادم غمگین شده اند. به خدا سوگند من نه آن گروه را بیرون کردم و نه علی را سکنا دادم. همانا خداوند عزّ و جلّ به موسی و برادرش وحی کرد که مردم تان را در مصر در خانه هایی جای دهید و خانه هاتان را در قبله قرار دهید و نماز بر پا دارید، و به موسی دستور داد در مسجدش سکونت نورزد و در آن نکاح نکند و جز هارون و فرزندان او را در آن وارد نسازد، و علی برای من همچون هارون است برای موسی. او برادر من است در برابر خاندانم و مسجد من برای هیچ کس حلال نیست که در آن زن به نکاح درآورد مگر برای علی و فرزندانش، و هر کس با او بدی پیشه کند به این سمت برود- و با دستش به طرف شام اشاره کرد «۱».

---

(۱) ابن شهرآشوب در مناقب ۲/ ۱۹۵ می گوید:

«ویژگی این دو [یعنی: فاطمه و علی- علیهما السلام-] در گشودن در این دو، دلیل است بر فزونی رتبه این دو و خشنودی خدا از آن ها، و جواز اقامت با جنابت در مسجد دلیل طهارت و عصمت آن دو می باشد».

شیخ امینی در الغدیر ۳/ ۲۱۳- ۲۱۱ این سخن را با تفصیل بیش تری بیان کرده است که می توانید بدان مراجعه کنید.

علّامه بیاضی در صراط المستقیم ۱/ ۲۳۳- ۲۳۲ می گوید:

«اگر خداوند که به درون آن ها آگاه است در آن ها را بست و در علی را گشود، همین آگاهی به درستی باطن علی در برابر

آن ها ایجاب می کند که علی بر آن ها امتیاز داشته باشد و با این کار، از پیروی کردن از آن ها منع کرده است، چه، به شرف نـام او و ظهور برتری اش اشـاره کرده و نقص و عـدم صـلاحیت آن ها را با تعریض بیان داشـته است.» علّامه مجلسـی در بحار الانوار ۳۹/ ۳۵- ۳۴ می گوید:

«این دلیل فضیلت والا و بزرگواری گرانسنگی است که مستلزم امامت و خلافت و عصمت و طهارت می باشد و به همین سبب علی (ع) در شورا بدان احتجاج می کند، و چه فضیلتی درخشنده تر از این که پس از اخراج حمزه سید الشهداء با کهولت سن و قدیم العهد بودن، او در مسـجد جای گیرد و تنها او اجازه داشـته باشد در مسـجد، جنب بگردد؟ و آیا چنین سـخنی جز برای بیان سزاواری او به ریاست عظمی و خلافت کبر است؟».

شیخ مظفّر در دلائل الصّدق ۲/ ۴۱۰- ۴۰۹ می گوید:

«به طور کلّی استثنا کردن در ابو بکر که از کسانی نبود که خداوند او را از پلشتی پاک کرده باشد تا بتواند با جنابت به مسجد درآید وجهی نداشت، به علاوه آن که او برای پیامبر (ص) همچون هارون برای موسی نبود تا پیوندش با او زیبا باشد، پس آن چه دلیل اسـتثنای در اوسـت باطل است به ویژه با ضـعف سند و ناهمسویی آن با اخباری که به بستن در او و در افراد شایسته تر از او که از رعایت و کرامت برخوردار بودنـد یعنی حمزه شـیر خدا و شـیر پیامبر و عبّاس عموی پیامبر، تصـریح دارند، تا جایی که عبّاس خواهش کرد تنها مقداری از در را باز بگذارند که تنها او بتواند

وارد شود ولی پیامبر اجازه نداد عبّاس منفذی هم داشته باشد.

پیامبر با این کار برتری امیر المؤمنین (ع) را بر همه صحابه آشکار کرد و دانستند که او به امامت، شایسته تر است».

ابن بطریق در عمده ۱۸۵- ۱۸۱ [و اربلی در کشف الغمه ۱/ ۳۳۵- ۳۳۳ آن را بیان داشته] با تفصیل کامل بیش تر این وجوه و وجوه دیگر را آورده است و در پایان سخنش می گوید:

«حال که سلامت باطن و ظاهر او به اثبات رسید، ضرورتا باید به امامت شایسته تر باشد و کسی که چنین باشد برای پیروی سزامندتر خواهد بود، زیرا هیچ کس ظاهری همسنگ ظاهر او و باطنی چونان باطن او ندارد. پس تنها حضرت (ع) به این دو اختصاص دارد و ثبوت آن هم رد نمی شود و در آیات محکم قرآن و اخبار صحیح رسول، ظاهر است.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۲۲۱

مبحث پنجم: در مباهله:

(۱) قضیه مباهله دلیلی است بر فضل کامل و پاکدامنی تامّ مولای ما امیر المؤمنین- علیه السلام- و افضل الصّلوات و اکمل التّحیات- و دو فرزند و همسرش- صلّی اللّه علیهم-، چه، پیامبر در نیایش به درگاه خدا و فراهم کردن دعایش برای دست یافتن به اجابت این دعا، از آن ها یاری جست، و هنگامی که اسلام، پس از فتح، انتشار یافت و سیطره اش توان گرفت گروه هایی نزد پیامبر آمدند که از آن جمله کسانی بودند که اسلام آورده بودند و گروهی از ایشان نیز امان می خواستند تا در پرتو نظر حضرت (ع) نسبت به مردمشان به سوی آن ها باز گردند. از کسانی که بر حضرت وارد شدند یکی نیز ابو حارثه

ترجمه کشف الیقین ،ص:۲۲۲

اسقف نجران بود به همراه سی مرد مسیحی

که در میان ایشان، عاقب و سیّد و عبد المسیح نیز دیده می شدند. آن ها به هنگام نماز عصر به مدینه آمدند در حالی که جامه ای دیبا بر تن و صـلیبهایی به همراه داشتند. گروهی یهود نزد آن ها آمدند و گفتگویی میان آن ها صورت گرفت. مسیحیان به آنان گفتند: شما چیزی نیستید، و یهود به آن ها گفتند: شما چیزی نیستید- همان گونه که خدا این را گفته است.

(۱) پس چون پیامبر نماز عصر بگزارد آن ها رو به سوی حضرتش (ص) آوردند و در پیشاپیش آن ها اسقف قرار داشت. پس گفت: ای محمّد! در باره مسیح چه می گویی؟

حضـرت (ص) فرمود: بنده خدا بود که پروردگار او را برگزید و انتخابش کرد. اسـقف گفت: آیا برای او پدری می شناسـی؟ پیـامبر (ص) فرمود: او از نکـاح به وجود نیامـد تا پـدری داشـته باشـد. اسـقف گفت: پس چگونه می گویی او بنـده ای اسـت مخلوق در حالی که تو بنده مخلوقی را ندیده ای مگر آن که از طریق نکاح باشد و پدری داشته باشد؟

خداوند تبارك این آیات را نازل کرد: إِنَّ مَثَلَ عِيسى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ «۱»-، تا آن جا که می فرماید:

فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكاذِبِينَ «۲»-.

پیامبر این آیات را بر مسیحیان خواند و آن ها را به مباهله دعوت کرد و فرمود:

خداونـد به من خبر داده است انـدکی پس از مباهله عذابی بر مبطل نازل خواهد شد و حقّ از باطل آشکار می شود. اسـقف و اصـحابش جمع شدنـد و به رایزنی پرداختنـد. و همگی همداسـتان شدنـد تا صـبح روز بعد مهلت بگیرند پس چون به اردوگاه خود بازگشتند اسقف به آن ها گفت: در کار محمّد بنگرید اگر فردا به همراه فرزندانش

مباهله کرد از مباهله با او بپرهیزید و اگر به همراه اصحاب خود مباهله کرد با او مباهله کنید که دیگر او چیزی نخواهد بود.

عاقب گفت: ای گروه نصارا به خدا سوگند که دانسته اید محمّد پیامبری است فرستاده شده که از امر صاحب تان کلام فصل را به همراه آورده است. به خدا سوگند هرگز مردمی با پیامبری مباهله نکرده اند که بزرگان شان زندگی کنند و کوچک های شان

---

(۱) آل عمران/ ۵۹؛ همانا مثل عیسی همچون مثل آدم است.

(۲) همان/ ۶۱؛ پس لعنت خدای را بر دروغگویان قرار دهیم.

رشد کنند و اگر چنین کنید هر آینه نابود خواهید شد. اگر شما همراهی دینتان را می خواهید و مایلید بر آن چه کنون هستید باقی بمانید این مرد را بدرود گویید و به سرزمین تان باز گردید. فردای آن روز پیامبر (ص) بیامد در حالی که دست علی (ع) را گرفته بود و حسن و حسین در برابر او می رفتند و فاطمه (س) پشت سر او قرار داشت.

اسقف از آن ها پرسید: پس به او گفتند: این پسر عمو و داماد و پدر فرزندان او و محبوب ترین مردم نزد او یعنی علی بن ابی طالب است، و این دو کودک دو پسر دختر او هستند از علی که این دو نیز از محبوب ترین مردمند نزد او، و این دختر جوان، فاطمه دختر اوست که عزیزترین مردم، نزد او و نزدیک ترین آن ها به قلب اوست.

اسقف به عاقب و سید و عبد المسیح نگریست و به آن ها گفت: بنگرید، فرزندان و اهل بیت خاصّ‌ش را آورده است. تا در حالی که به حقّ خود مطمئن است به همراه آن ها مباهله کند. به

خـدا سوگنـد او آن هـا را نیـاورده است در حـالی که بهراسـد حجّتی علیه او اقـامه شود، پس از مبـاهله با او بپرهیزیـد، به خـدا سوگنـد اگر منزلت امپراتور نمی بود در برابر او اسـلام می آوردم، ولی بـا او مصالحه کنیـد به گونه ای که میان تان اتّفاق نظر باشـد و به سـرزمین تان باز گردید و در کار خود بیندیشـید. ای گروه نصارا! من چهره هایی را می بینم که اگر خدا بخواهد به سبب آن ها کوهی را از جایش برکند آن را بر می کند، با آن ها مباهله نکنید که نابود می شوید و دیگر تا روز رستاخیز یک مسـیحی هم بر زمین باقی نخواهـد مانـد. پس گفتنـد: ای ابو القاسم! بهتر دیدیم که با تو مباهله نکنیم و تو را بر دینت برقرار و خود را بر دین خویش ثابت بـداریم. پیامبر فرمود: حال که از مباهله ابا داریـد پس اسـلام آورید و در این صورت هر چه برای مسلمانان خواهد بود برای شما خواهد بود و هر چه برایشان باشد بر شما خواهد بود. آن ها از پذیرش اسلام سرباز زدند. پیامبر فرمود: پس من بـا شـما می جنگم. آن هـا گفتنـد: مـا توانایی جنگ با عرب ها را نـداریم، ولی با تو مصالحه می کنیم که با ما جنگ نکنی و ما را نهراسانی و از دین مان بازمان نداری و در برابر، سالانه دو هزار جامه ابریشـمی به تو می دهیم که بهای هر جامه چهل درهم است و کاستی و افزایش آن را به حساب می گذاریم. هزار جامه ابریشـمی در صفر و هزار جامه ابریشمی در رجب و سی جوشن از آهن. پیامبر به همین شرط با آن ها مصالحه کرد و فرمود:

سوگند به خدایی

که جان من در ید قدرت اوست نابودی بر مردم نجران رخ نمود و اگر

ترجمه کشف الیقین ،ص:۲۲۴

تسلیم نمی شدند به میمون و خوک بدل می گشتند و دره بر آن ها پر از آتش می گشت و خداوند، نجران و مردم آن را تا پرنده ای بر سر درختشان ریشه کن می ساخت و سالی بر مسیحیان نمی گذشت تا آن که همگی شان به هلاکت می رسیدند «۱».

خداوند در این آیه، نفس محمّد را همان نفس علی معرفی می کند و می فرماید:

وَ أَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَكُمْ. «۲»

---

(۱) مدارک نزول آیه مباهله در شأن امیر المؤمنین و سایر اهل بیت (ع) از کتب عامه در احقاق الحق ۳/ ۶۲- ۴۶ و ۹۱- ۷۰ آمده است.

(۲) علامه مجلسی در بحار الانوار ۳۵/ ۲۵۸- ۲۵۷ در احتجاج امام رضا (ع) به آیه مباهله به نقل از کتاب فصول شیخ مفید می گوید:

«روزی مأمون به امام رضا (ع) گفت: مرا از بزرگ ترین فضیلت امیر المؤمنین (ع) آگاه ساز که قرآن بر آن دلالت دارد. راوی می گوید: امام رضا (ع) فرمود: فضیلت مباهله. خداوند سبحان می فرماید: فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ ما جاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَكُمْ وَ نِساءَنا وَ نِساءَكُمْ وَ أَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكاذِبِينَ، پس پیامبر (ص) حسن و حسین (ع) را فرا خواند که دو پسر او بودند و فاطمه (س) را که در این جا نساء او شمرده می شود و امیر المؤمنین (ع) را که بنا به حکم الهی همان نفس پیامبر بود، و ثابت شده است که هیچ کس از مخلوقات خدا بزرگ تر و برتر از پیامبر (ص) نیست. و این ایجاب می کند بنا به

حکم الهی هیچ کس از نفس رسول اللّه برتر نباشد. راوی می گوید: مأمون به حضرت (ع) عرض کرد: آیا خداوند «ابناء» را با لفظ جمع نیاورده است در حالی که پیامبر خدا تنها دو پسرش را فرا خواند؟ و آیا «نساء» را با لفظ جمع نیاورده است در حالی که پیامبر (ص) تنها دخترش را فرا خواند؟ و آیا جایز است برای کسی دعا کند که نفس خود اوست و در حقیقت، مقصود، تنها نفس خود او باشد؟ پس آن فضلی که ذکر کردی برای امیر المؤمنین (ع) نمی باشد.

راوی می گوید: امام رضا (ع) به او فرمود: یا امیر المؤمنین! آن چه گفتی صحیح نیست و دعاکننده، کسی است که برای دیگری دعا کند چنان که فرمانده نیز باید به دیگری فرمان دهد و در حقیقت صحیح نیست برای خود دعا کند چنان که در حقیقت، نمی تواند به خود فرمان دهد و از آن جا که پیامبر در مباهله جز به امیر المؤمنین (ع) به مردی دعا نکرده است ثابت می شود که علی همان نفس پیامبر است که خداوند در کتابش بدو توجّه کرده است و این حکم او را در قرآنش آورده است. راوی می گوید: مأمون گفت: وقتی پاسخ آید پرسش فرو می ریزد».

طبرسی آن گونه که همین مأخذ/ ۲۶۶ از او نقل کرده است در تفسیر این آیه می گوید: ترجمه کشف الیقین ،ص:۲۲۵

«همه اتّفاق نظر دارند که مقصود از «نساءنا» در این آیه فاطمه (س) است، زیرا در مباهله جز او زنی نبود و این دلالت بر برتری زهرا دارد به همه زنان و «انفسنا» یعنی فقط علی و جایز نیست مفهوم آن، خود پیامبر

(ص) هم باشـد، زیرا پیامبر، همان دعاکننـده است و جایز نیست انسانی به خود دعا کنـد و صـحیح آن است که به دیگری دعا کند، و اگر این سـخن «و انفسنا» ناگزیر اشاره است به غیر پیامبر لا جرم باید اشاره باشد به علی (ع)، زیرا هیچ کس ادّعا نکرده است که کسـی جز امیر المـؤمنین (ع) و همسـر و دو فرزنـد او در مبـاهله وارد شـده باشـد و این دلیلی است بر نهـایت فضـل و والایی مرتبه حضـرت و رسـیدن ایشان به قلّه ای که هیچ کس را توان رسـیدن بدان نیست، چرا که خداوند سـبحان او را نفس رسول قرار داده است و این جایگاهی است که هیچ کس بدان نتواند نزدیک شد».

ابن بطریق در عمده/ ۱۹۲ می گوید:

«پس حال که خداوند تعالی آن ها را دلیل صدق پیامبر در ادّعای خود و نشانه صدق قرآن کریمی قرار داده است که خود آن تصـدیق کننده دیگر پیامبران (ع) و کتاب های آسـمانی است، پس سوگند به آن ها (ع) همسـنگ هر پیامبر و هر کتابی است. اگر خداونـد سـبحان می دانست یکی از معجزه هـای مانـدگار پیـامبر در تصـدیق او و تصـدیق کتـاب خـدا جای آن ها را می گرفت، آن را می آورد و اهـل بیت (ع) را کنـار می نهـاد، زیرا پیـامبر (ص) در برابر منکران بـا رساترین اعجاز و تکان دهنـده ترین آیات در دل هاشان رویارویی می کرد، و اگر مبارز طلبی با مسـیحیان نجران هنگام انکار قرآن و نبوّت با مباهله اهل بیت (ع) صورت پـذیرفت که آن نیز بـا وحی خداونـد بود تـا در برابر آن تصـدیق پیـامبر و قرآن کریم باشـد، این در تعبّـد امّت در پیروی از آن ها و الگو

قرار دادن ایشان، رساتر بوده است و آن چه در تعبّد، رساتر باشد در لزوم حجّت، ضرورتر است، و آن چه در لزوم حجّت، ضرورتر باشد چنان تنگاتنگ واجب است که هیچ خللی بدان راه نیابد و آن چه تنگاتنگ وجوب یابد و خللی بدان در نیاید واجب است چونان وجوب شناخت خدا و شناخت پیامبر (ص) به دلیل همانندهای پیشگفته در قرآن کریم از آن چه در اخبار صحیح پیرامون وجوب ولایت امیر المؤمنین همچون وجوب ولایت خداوند سبحان و ولایت پیامبر (ص) در این آیه شریفه ذکر شد: إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلاهَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکاهَ وَ هُمْ راکِعُونَ.

نظیر این سخن در خصائص/ ۱۱۲- ۱۱۰ آمده است. ترجمه کشف الیقین ،ص:۲۲۶

زمخشری در کشّاف چنان که در طرائف/ ۴۳ از او نقل شده است می گوید:

«در این قوی ترین دلیل نهفته است در فضل اصحاب کساء (ع)، و در آن برهانی روشن است در صحت نبوّت پیامبر (ص)، زیرا هیچ موافق و مخالفی روایت نکرده است که آن ها به این امر پاسخ دادند».

محقّق دوانی در نور الهدایه چنان که میرزا احمد آشتیانی در لوامع الحقائق/ ۳۲- ۳۱ آن را خلاصه و ترجمه کرده است می گوید: «اگر چه در تعیین جانشین پیامبر (ص)، میان گذشتگان اختلاف بسیاری است و باورها و نحله های گوناگونی دارند، ولی از میان آن ها سخن حقّی که شایسته تصدیق است تنها میان دو مذهب به چشم می خورد که عبارتند از مذهب اهل سنّت و جماعت که قائل به خلافت خلفای چهارگانه هستند و مذهب تشیّع که قائل به امامت دوازده امام هستند. من پس از آن که

در کتاب های هر دو گروه نگریستم سخنان و دلایل بسیاری را در اثبات مذهبشان یافتم که نگارش آن ها شدنی نیست، ولی هنگامی که به قانون عقل مراجعه کردم بدین حکم کردم که جانشین پیامبر (ص) نشانه و نمونه ای است از خود او، پس ناگزیر باید در کمالات علمی و عملی و نفسانی و روحانی همانند خود پیامبر (ص) باشد و از نفسی قدسی بهره برد تا بر حسب آمادگی اش از آغاز عمر تا پایان از دایره عصمت، پا فراتر ننهد و سخن او حجّتی باشد که به هیچ روی شائبه ای بدان راه نیابد و دین و شریعت پیامبر (ص) را به وضع خود، پایدار نگاه دارد و پس از کند و کاو در سخنان اختلافی یا مورد اتّفاق هر دو گروه، دریافتم که علی در کمالات علمی و عملی به جایی رسیده است که پیامبر (ص) به امر الهی او را در مرتبه نفس شریف خویش قرار داد و این چنین است که آیه مباهله بدان تصریح دارد آن جا که خداوند می فرماید: فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَكُمْ وَ نِساءَنا وَ نِساءَكُمْ وَ أَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَكُمْ ...

مفسّران، اتّفاق دارند که مقصود از «انفسنا» علی بن ابی طالب و مراد از «ابناءنا» و «نساءنا» حسن و حسین و فاطمه زهرا (ع) می باشد. نیز دانستم که علی (ع) حتّی پیش از تولّد، هنگامی که در رحم مادرش فاطمه دختر اسد قرار داشته است صاحب نفسی قدسی و علمی لدنی (غیر اکتسابی) بوده است. هنگامی که پیامبر (ص) فاطمه بنت اسد را می دید که نشسته است، فاطمه بدون اختیار و اراده بر می خاست و هنگامی که از

دلیل برخاستن بی اختیار در برابر پیامبر (ص) از فاطمه پرسش می کردند پاسخ می داد هنگامی که من، بهترین آدمیان حضرت محمّد (ص) را می بینم جنینی که در شکم من است از روی ادب برای او برمی خیزد و هر گاه پیامبر (ص) به سمتی روی می آورد در می یابم که جنین نیز به همان سمت روی می گرداند.

بیش تر علمای اهل سنّت در کتاب های خود در بیان وجه دعا برای حضرت (ع)، هنگام بردن نام شریفش به «کرّم اللّٰه وجهه» (در برابر دیگر خلفا و صحابه) همان معنایی را آورده اند که ما ذکر کردیم، و لذا دانستم مقام رسالت و مرتبت حضرت پیامبر (ص) پیش از تولّد برای علی (ع) روشن بوده است، و این از آن روست که ایشان به خلافت خلفای سه گانه از نفس قدسی و ویژگی های آن برخوردار بوده است».

مراجعه کنید به: رساله نور الهدایه، چاپ شده در «الرسائل المختاره»/ ۱۲۲- ۱۲۰.

نیز بنگرید به: تلخیص الشافی ۳/ ۷- ۶، کشف المراد/ ۴۱۱، کشف الغمّه ۱/ ۲۳۳، صراط المستقیم ۱/ ۲۱۰، بحار الانوار ۳۵/ ۲۷۱- ۲۶۸ (پاسخ علّامه مجلسی به سخن فخر الدین رازی پیرامون همین آیه)، حق الیقین ۱/ ۲۶۸، دلائل الصدق ۲/ ۳۸۸- ۳۸۶ و لوامع الحقائق/ ۱۱.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۲۲۷

مبحث ششم: در وجوب محبّت و مودّت به علی (ع):

(۱) خداوند متعال می فرماید: قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی «۱»-، و امیر المؤمنین سرور ذوی القربی است. «۲»

---

(۱) شوری/ ۲۳.

(۲) مصنف در نهج الحق/ ۱۷۵ در ذیل همین آیه می گوید:

«وجوب مودّت، مستلزم وجوب طاعت است».

شیخ مظفّر پس از بیان آیاتی در مفهوم قربی در دلائل الصدق ۲/ ۱۲۵ می گوید:

«پس مشخّص می شود که مراد از آیه چهار تن مطهّر است، و همین

آیه دلیـل برتری و عصـمت آن هـا و گواه این است که آن هـا برگزیـدگان خداونـد سـبحان انـد، زیرا اگر چنین نمی بود تنها مـودّت آن هـا واجب نمی گشت و مـودّت آن هـا به این جایگـاه بیماننـد نمی رسـید، چرا که این مـودّت، همـان اجر تبلیغ و رسالتی است که هیـچ اجر و حقی بـدان نمی ماند و از همین رو خداوند مودّت به نزدیکان نوح و هود را اجر تبلیغ آن دو قرار نـداد، بلکه نوح گفت: لاـ أَسْـئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِنْ أَجْرِیَ إِلَّا عَلَی اللَّه و هود گفت: لاـ أَسْـئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِنْ أَجْرِیَ إِلَّا عَلَی الَّذِی فَطَرَنِی أَ فَلا تَعْقِلُونَ، پس امامت در خویشان پیامبر اکرم (ص) منحصـر است، چه، امامت مفضول با امامت فاضل صحیح نیست چه رسـد به چنین فضـل درخشانی، به علاوه آن چه مصـنّف (ره) بیان داشت در این که وجوب مطلق مودّت مسـتلزم فرمانبری مطلق است و ضـرورتا عصـیان و سرکشـی با مودّت مطلق و وجوب مطلق فرمانبری منافات دارد که خود مسـتلزم عصمتی است که شرط امامت می باشد و بنا به اجماع، معصومی هم جز آن ها نیست، پس امامت به ویژه با وجود وجوب فرمانبری همه امّت از ایشان، منحصر در آن هاست».

سیّد شبّر در حقّ الیقین ۱/ ۲۷۰ می گوید:

«وجوب مودّت، مسـتلزم وجوب طاعت است، زیرا مودّت با عصـمت، واجب می گردد، چه، با وجود ارتکاب خطا از سوی آن هـا ترک مودّت ایشان واجب می گردد، چنان که خداونـد می فرمایـد: لا تَجِـدُ قَوْماً یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ یُوادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ [مجادله/ ۲۲؛]، و بنا به اتّفاق جز آن ها کسی معصوم نیست.

پس علی و دو پسر او امام می باشند».

ابن بطریق در خصائص/ ۸۸ پس از سخن

پیرامون این که وجوب مودّت اهل بیت به دلیل آیه مباهله همچون وجوب مودّت پیامبر (ص) است می گوید:

«این سخن پروردگار نیز دلیل وجوب فرمان بردن از ایشان است: مَنْ یُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اللَّهَ، و از آن جا که مودّت به ایشان همچون مودّت به پیامبر اکرم (ص) است پس باید فرمانبری از ایشان همچون فرمانبری از پیامبر اکرم (ص) باشد و آن نیز همچون فرمانبری از پروردگار است به دلیل این سخن پروردگار که: مَنْ یُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اللَّهَ.

این قوی ترین دلیل است در وجوب پیروی از ایشان (ع) و «الّا» در این آیه به معنای «غیر» است که به مفهوم بزرگداشت امر آن ها و تجلیل از خود آن هاست».

بنگرید به: کشف المراد/ ۴۱۸، الفصول المهمّه/ ۲۲۰.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۲۲۹

(۱) احمد در مسند «۱»- خود روایت می کند که پیامبر، دست حسن و حسین را گرفت و فرمود: هر که من و این دو پدر و مادر این دو را دوست دارد به روز رستاخیز در منزلگاه من خواهد بود.

(۲) از مسند «۲»- به نقل از زید بن حبیش آمده است که گفته: علی (ع) فرمود: به خدا سوگند [از آن چه پیامبر (ص) به من قول داده است] به من بغض نمی ورزد مگر شخص منافق و مرا دوست نمی دارد مگر شخص مؤمن.

(۳) در همان جا «۳»- به نقل از عبد الرحمن بن ابی لیلی آمده که گفته است: پیامبر (ص) فرمود:

فردا درفش را به دست مردی خواهم سپرد که خدا و پیامبرش را دوست دارد و خدا و پیامبر هم او را دوست دارند. یورش آورنده است و گریزنده نیست و اصحاب پیامبر (ص) با

آن سرفراز می شوند. پس آن را به علی (ع) سپرد. «۴»

---

(۱) مسند احمد بن حنبل ۱/ ۷۷.

(۲) همان ۱/ ۸۴.

(۳) همان ۱/ ۹۹ و نظیر آن در ۱/ ۱۳۳ با افزایشی در آغاز سخن.

(۴) شیخ طوسی در تلخیص الشافی ۳/ ۱۵- ۱۴ پس از آوردن اخبار مربوط به این مبحث می گوید:

«این اخبار و هر آن چه در این داستان و چگونگی ماجرای آن روایت شده است دلیل است بر نهایت برتری و پیشروی، زیرا اگر این سخن مفید نکته ای نباشد جز محبّتی که برای این گروه حاصل شده و در میان آن ها موجود است دیگر آن ها خواهان به دوش کشیدن پرچم نمی بودند و از خود گرایش نشان نمی دادند تا برای حمل پرچم فرا خوانده شوند و امیر المؤمنین مورد حسرت قرار نمی گرفت و سخن سرایان او را نمی ستودند و خود او به این جایگاه نمی بالید، و در مجموع داستان و تفصیل آن- اگر در آن درنگ شود- تقریبا چاره ای جز برتری و نهایت پیشروی در میان نخواهد بود».

علّامه مجلسی در بحار الانوار ۳۹/ ۱۸ می گوید:

«همانا خداوند دوست نداشتن علی را به ناکامان و ستمکاران و کافران و سرمستان و گردنکشان و اسرافکاران و متجاوزان و تبهکاران و هر کافر گنه پیشه و هر خودبین فخورزننده و امثال آن ها نسبت داده است و این بر کسی که در آیات کریمه ژرف اندیشی کند پنهان نمی ماند و کسی که چنین باشد چگونه می تواند سزامند خلافت و امامت و جلوداری همه امّت به ویژه بهترین و برترین آن ها علی بن ابی طالب (ع) باشد؟ و نیز گواه این است که در این آیه مبارکه قرآنی يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ، درودها بر علی

نازل شده است نه بر ابو بکر چنان که امام آن ها رازی در تفسیرش گمان برده است، چه، جایز نیست پیامبر اکرم (ص) آن را از حضرت (ع) نفی کند که خداوند برای او اثبات کرده است».

شیخ مظفّر در دلائل الصّدق ۲/ ۳۹۵- ۳۹۴ می گوید:

«اگر به درستی این حدیث حکم شود لازم خواهد آمد به کاستن شیخین نیز حکم شود، همان گونه که این حدیث، کمال و فضیلت امیر المؤمنین (ع) را در بر دارد، چرا که ستایش این گونه حضرت (ع) پس از آن که این دو پرچم را باز گرداندند صراحتا فروگذاری آن دو را در بر دارد و این که آن دو نفر فاقد چنین ویژگی هستند، چه، آن دو خدا و رسولش را دوست نمی داشتند و خدا و رسولش هم آن دو را دوست نمی داشتند و این که آن دو گریزندگانی بودند بی آنکه یورش آوردند و این بر کسی که همانندها را از نظر بگذراند پوشیده نیست. اگر کسی پیکی را برای ادای وظیفه ای گسیل دارد و او نتواند وظیفه را به انجام رساند و او به پیک بگوید: اینک پیک استواری را گسیل خواهم داشت که هم او مرا دوست دارد و هم من او را، این سخن خود گواه آن خواهد بود که پیک نخست این ویژگی را نداشته است. اگر چه این توصیف پیامبر در حق حامل پرچم که او خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسول هم او را دوست دارند ارتباطی به مقام ایشان (ع) ندارد مگر از نظر بیان این نکته که هر کس خدا و رسول او را دوست داشته باشد

باید جان خویش را در راه آن دو ایثار کند و هنگام جهاد نهراسد و کسی را که خدا و رسول دوستش دارند با فرار از سپاه که از بزرگ ترین گناهان و بدترین لغزش هاست از فرمان آن دو سر بر نمی تابد، پس شایسته است آن دو مرد نیز از این ویژگی پسندیده برخوردار باشند، و در این هنگام هر گاه علی (ع) در برابر آن دو به دوستی نسبت به خدا و پیامبر و دوستی خدا و پیامبرش نسبت به او اختصاص یابد دیگر برای امامت متعیّن خواهد شد، زیرا چگونه ممکن است امام امّت و جلودار دین کسی باشد که خدا و رسول را دوست نداشته باشد و خدا و رسول هم او را دوست نداشته باشند و انسانی باشد هراسان و گریزان.

بنگرید به: عمده/ ۱۶۰- ۱۵۸.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۲۳۰

(۱) از حذیفه، روایت شده است که گفت: پیامبر (ص) فرمود: هر که می خواهد به عصای یاقوتی چنگ زند که خدا به قدرت خود آن را آفریده و بدان دستور داده تا هستی یابد

ترجمه کشف الیقین ،ص:۲۳۱

باید پس از من ولایت علی بن ابی طالب را بپذیرد «۱» «۲».

(۱) از کتاب ابن خالویه و کتاب مناقب خوارزمی «۳»- به نقل از عبد اللّه بن مسعود آمده است که گفت: پیامبر (ص) از خانه زینب دختر جحش خارج شد و به خانه امّ سلمه آمد. پس کسی بیامد و در بکوفت. پیامبر گفت: ای امّ سلمه برخیز و در را بگشای. امّ سلمه گفت:

گفتم: این کیست یا رسول اللّه که آن قدر مهم است که من باید در را برای او بگشایم و در حالی که

مچهای من پیـداست او را دیدار کنم و حال آن که دیروز در باره من آیاتی از قرآن مجید نازل شده است؟ پیامبر فرمود: ای ام سلمه! فرمانبری از پیامبر، فرمانبری از خـداست و سرکشـی از پیامبر، سرکشـی از خداونـد عزّ و جلّ. به کنار در، مردی است نه سبک سـر و نه ساده لوح، و به منزلی در نمی آید که صدایش شنیده نشود و او خدا و پیامبرش را دوست دارد [و خدا و پیامبر هم او را دوست دارند]. امّ سـلمه می گوید: در را گشودم. او دو طرف در را گرفت و من باز گشـتم تا به پرده درآمدم و چون دیگر صدای

---

(۱) این نکته را در مسند احمد نیافتیم ولی در حلیه الاولیاء ۱/ ۸۶ بدان دست پیدا کردیم و در آن چنین بود:

کسـی که شاد می شود چون من بزید و همچون من بمیرد و به عصای یاقوتی چنگ زند که خداوند متعال آن را آفریده اسـت ...

(۲) سـید حامد حسین در خلاصه عبقات الانوار ۳/ ۱۸۳ در پایان بابی که این خبر را با الفاظ و سـندهای گوناگون می آورد و می گوید:

«این احـادیث انـدک، قطره ای است از دریـای فضایل عترت پاک (ع) که برای ثبوت امامت و خلافت آن ها و بطلان سـخنان دشـمنان و ستیزه جویـان آنـان و فرو افتادن احادیث جعلی که در برابر حـدیث ثقلین و حـدیث سـفینه بـدان استشـهاد می کنند کافی است و سپاس مر خدای جهانیان راست».

او در همین مأخذ ۴/ ۲۲۰ زیر همین خبر می گوید:

«این دلیل است بر وجوب پیروی از امامان، پس از پیامبر (ص) و این که امامان، خاندان پیامبرند و علی نخستین ایشان است، و

در آن هشداری است برای امت در تکذیب فضل ایشان تا بدین وسیله پیوند پیامبر را نگسلند و از شفاعت او به روز رستاخیز بی بهره نگردند.

پس درنگی باید. آیا این حدیث در برگیرنده تکذیب کنندگان حدیث نور و منکران دلالت آن نیست؟».

(۳) به نسخه ای از کتاب ابن خالویه دست نیافتیم ولی این روایت در مناقب خوارزمی/ ۴۳ دیده می شود.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۲۳۲

پایی نشنید داخل شد و بر پیامبر (ص) سلام کرد. پیامبر سپس فرمود: ای امّ سلمه آیا او را می شناسی؟ گفتم: آری، او علی بن ابی طالب است. پیامبر فرمود: او برادر من است، محبّت او محبّت من و گوشت او گوشت من و خون او خون من است. ای امّ سلمه! او پس از من از میان برنده دشمنان من است، پس گوش کن و گواه باش. ای امّ سلمه او ظرف علم من است و پس از من ولیّ من، پس گوش کن و گواه باش، او کشنده پیمان شکنان و ستمکاران و از دین برون رفتگان است پس از من، پس گوش کن و گواه باش، به خدا سوگند او زنده کننده سنّت من است، پس گوش کن و گواه باش، اگر کسی خدا را میان رکن و مقام، هزار سال و در پس آن هزار سال پرستش کند و سپس در حالی به دیدار خدا رود که بغض علی در سینه دارد خداوند او را به رو در آتش دوزخ فکند.

(۱) در کتاب فردوس «۱»- به نقل از معاذ آمده است که گفت: پیامبر (ص) فرموده است:

محبّت به علی بن ابی طالب، حسنه ای است که هیچ سیّئه ای با آن زیان نمی رساند و بغض

به علی بن ابی طالب سیّئه ای است که با آن حسنه ای سود نرساند.

(۲) در همین کتاب «۲»- به نقل از ابن مسعود آمده است که: یک روز محبّت به خاندان محمّد بهتر از یک سال عبادت است و کسی که با داشتن این محبّت در دل بمیرد به بهشت درآید.

(۳) در همین کتاب «۳»- به نقل از ابو ذر آمده است که پیامبر فرمود: علی، در دانش و هدایت من است و آن چه را پس از خود می فرستم برای امّتم تبیین می کند. محبّت به او ایمان و بغض به او نفاق و نگریستن به او از روی مهر و دوستی، عبادت است.

(۴) در کتاب مناقب خوارزمی «۴»- به نقل از جابر آمده است که: پیامبر (ص) فرمود: جبرئیل از سوی خدا برای من برگ سبزی از درخت مورد آورد که در آن به رنگ سپید نوشته

---

(۱) احقاق الحق ۷/ ۲۵۷ به نقل از کتاب فردوس.

(۲) همان ۱۸/ ۴۸۳ به نقل از کتاب فردوس.

(۳) همان ۴/ ۳۳۸، به نقل از «مفتاح النجا فی مناقب آل العبا» از محمد خان بن رستم خان معتمد بدخشی که آن را از دیلمی نقل می کند و در آن پاره ای اختلاف دیده می شود.

(۴) مناقب خوارزمی/ ۲۷.

شده بود: من محبّت علی بن ابی طالب را به همه خلایقم واجب گردانیدم «۱»، پس این را از سوی من به آن ها برسان.

(۱) در همین کتاب «۲»- به نقل از ابن عبّاس آمده است که: پیامبر (ص) فرمود: اگر همه مردم در محبّت نسبت به علی بن ابی طالب همداستان می شدند دیگر خداوند آتش را نمی آفرید. «۳»

(۲) در همین کتاب آمده

است که پیامبر اکرم (ص) فرمود: ای علی! اگر بنده ای خدای را چنان عبادت کند که نوح در میان قومش و چونان کوه احد زری از آن او باشد که در راه خدا انفاق کند و عمرش آن قدر بپاید که پای پیاده هزار حج بگزارد و در پی آن، مظلوم، میان صفا و مروه به قتل رسد ولی دوستی تو را در دل نداشته باشد شمیم بهشت را استشمام نکند و بدان در نیاید. «۴»

---

(۱) همان.

(۲) همان/ ۲۸.

(۳) اربلی در کشف الغمّه ۱/ ۱۰۰ در تبیین این خبر می گوید:

«چگونگی تبیین آن چنین است که محبّت به علی (ع) فرع بر محبّت به پیامبر (ص) و تصدیق اوست در هر آن چه به ارمغان آورده است، و محبّت به پیامبر (ص) و تصدیق او فرعی است از شناخت خداوند متعال و وحدانیت او و عمل کردن به بایدها و دوری گزیدن از نبایدهای او و روی آوردن به کتاب و سنّت پیامبر اوست و روشن است که اگر همه مردم بر این سرشت آفریده می شدند دیگر آتشی آفریده نمی شد، و چگونه علی را دوست خواهد داشت کسی که ناهمسو باشد با علی در علم و حلم و زهد و ورع و نماز و روزه و شتافتن او به طاعت از خدا و پیشگام شدن در این راه و روی آوردن او به کتاب خدا در حلال شمردن حلال و حرام دانستن حرام و تلاشش در راه خدا در حالی که نیزه و شمشیر برای او می زند و به جامه ای زبر و خوراکی سفت بسنده می کند و در محراب به عبادت می ایستد و شب را با

اعمال صالح سر می کند. این ویژگی ها را بنده ای جز او نمی تواند داشته باشد ولی او خود می فرماید: مرا با پاکدامنی و کوشش یاری رسانید. او شیعه خویش را چنین توصیف می کند: شکمشان از گرسنگی فرو رفته است، چشمان شان از گریه تار می بیند».

(۴) علّامه بیاضی در صراط المستقیم ۲/ ۴۹ زیر همین خبر می گوید:

«می گویم: زیرا او مؤمن نیست و ایمان بنا به نص قرآن، شرط وجوب پاداش است: وَ مَنْ یَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحاتِ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ [طه ۱۱۲].

ترجمه کشف الیقین ،ص:۲۳۴

(۱) کسی به سلمان گفت: تو چه قدر علی را دوست داری! سلمان پاسخ داد: از پیامبر (ص) شنیدم که می فرمود: هر که علی را دوست بدارد به تحقیق مرا دوست داشته است و هر که علی را دشمن دارد به تحقیق مرا دشمن داشته است. «۱»-

(۲) در همین کتاب «۲»- به نقل از ابن عمر آمده است که: پیامبر (ص) فرمود: هر که علی را دوست بدارد خداوند نماز و روزه و عبادت او را بپذیرد و دعایش پذیرفته گرداند. آگاه باش هر که علی را دوست بدارد خداوند در برابر هر یک از شریان های پیکر او شهری در فردوس بدو بخشد. آگاه باش هر که خاندان محمّد را دوست بدارد از حساب و میزان و صراط در امان خواهد بود. آگاه باش هر که بر محبّت خاندان محمّد بمیرد من به همراه پیامبران در بهشت ضامن او خواهیم بود. هوش دار کسی که به طور نوشته خاندان محمّد را دشمن دارد روز رستاخیز به صورتی می آید که میان دو دیده اش نوشته باشد: نومید از رحمت الهی.

(۳) از عبد اللَّه بن مسعود «۳»- است که

گفت: از پیامبر (ص) شنیدم که می فرمود: هر که گمان برد به من و آنچه آورده ام ایمان آورده است در حالی که علی را دشمن دارد دروغگوست نه مؤمن.

(۴) ابی برده می گوید: روزی نشسته بودیم که پیامبر (ص) فرمود: سوگند به خدایی که جان من در دست اوست به روز رستاخیز بنده هنوز یک قدم برنداشته که خداوند پیرامون چهار امر از او پرسش کند: عمرش را صرف چه کرده است، پیکرش را در چه راهی پوسانده است، مالش را از کجا به دست آورده و در چه راهی به مصرف رسانده

---

(۱) همان ۳۰.

(۲) همان ۳۲.

(۳) همان ۳۵.

است و بالاخره پیرامون محبّت ما اهل بیت پرسش خواهد کرد. عمر بن خطّاب عرض کرد: نشانه محبّت تان پس از شما چیست؟ ابن برده می گوید: پیامبر دستش را بر سر علی (ع) که در کنار او بود نهاد و فرمود: محبّت پس از من محبّت اوست. «۱»

---

(۱) ابن بطریق در عمده ۲۸۳ می گوید:

«اگر اعمال انسان به محبّت علی (ع) برسد به جایگاه هر عملی دست یازیده که آدمی با آن امید نجات می برد و این نیست مگر برای رسول خدا یا کسی که پس از او در جایگاهش نشیند که با این اخبار، پس از پیامبر، ولایت برای او ثابت می گردد». ابن بطریق پس از آوردن اخبار مربوط به وجوب محبّت علی و دشمن داشتن دشمن او (ص ۲۸۴) می گوید:

«از آن جا که دوستی با او انسان را به بالاترین درجات بهشت در می آورد و دشمنی با او آدمی را به پایین ترین جایگاه های دوزخ فرو می فکند، پس او را باید راه رستگاری دانست و کسی

که راه رستگاری باشد به پیروی شایسته تر است، و این همه را پیامبر نگفته است مگر برای آن که امّت بداند او سزاوار امامت است چرا که چنین چیزی در کس دیگر همنواختی ندارد».

او در همین مأخذ/ ۲۱۹ سخنانی دارد نظیر آن چه گفته آمد و در پی می گوید:

«این است پایانه نهایی در وجوب پیروی و نهایت پاکی در گزینش. از این گذشته محبّت به علی (ع) راه هدایت و رهیافتگی نیست مگر از اصلی صحیح که همان دوستی خدا و نیز محبّت پیامبر (ص) است به حضرت (ع)، و از همین رو به ما دستور داده شده است حضرت (ع) را دوست بداریم که محبّت خدا نسبت به او برچیدن و محبّت پیامبر (ص) نسبت به او برگزیدن و محبّت امّت نسبت به او همان پیروی کردن از ایشان است و به همین سبب، علی (ع) راه روشنی است در نجات پیرو و حجّتی آشکار برای جلوگیری از گمراهی گمراه».

علّامه بیاضی در صراط المستقیم ۲/ ۵۱ پس از بیان وجوب محبّت و فرمانبری از حضرت (ع) و دشمن داشتن دشمنان او می گوید:

«این مطلب را سخن پیامبر (ص) در روایت تقویت می کند: «نخستین شکافی که در اسلام پدید آمد مخالفت با علی و نخستین حق در اسلام پیروی از علی بود». مقصود از محبّت در این جا پیروی کردن از حضرت (ع) و الگو قرار دادن ایشان است، و هویداست کسی که بر حضرت پیشی جوید و فردی که از این کس پیروی کند حضرت (ع) را دوست ندارد، زیرا او را به خشم آورده حقّش را غصب کرده است و قبلا در سخنان پیامبر

(ص) گفته شد که «نگونبخت کامل کسی است که علی را دشمن بدارد و کسی که او را آزار رساند یا یهودی برانگیخته خواهد شد یا مسیحی» پس ضرورتا باید حضرت (ع) را جلو داشت و این امری بایسته است که هیچ گریزی از آن نیست».

علّامه مجلسی در بحار الانوار ۳۹/ ۳۱۰ در پایان باب «حبّ علی ایمان و بغض او کفر است» می گوید:

«بیان: بر انسان درنگ ورز پوشیده نیست که بیش تر اخبار این باب نصّ در امامت است که برخی از آن ها نیز ظاهر می باشد، چرا که اگر دوست داشتن یک فرد از میان همه آحاد امّت، نشانه ایمان و دشمنی با او نشانه نفاق باشد تنها از این روست که این شخص، از سوی خدا امام و جانشین است و ولایت او از ارکان ایمان به شمار می آید و در غیر این صورت، دیگر مؤمنان حتّی اگر در ایمان به نهایت درجه برسند دوستی آن ها کسی را در ایمان وارد نمی کند و دشمنی با آنان کسی را از ایمان به کفر و نفاق منتقل نمی سازد و نهایت امر آن است که دشمن داشتن آن ها از گناهان کبیره به شمار آید که این مقتضی کفر نیست، و با چشم پوشی از این سخن، چنین فضل و امتیازی، نزد خردمندان مانع از آن است که دیگری بر حضرت (ع) پیشی داده شود».

علّامه امینی در الغدیر ۳/ ۱۸۶ همین مضمون را دارد که می توانید بدان مراجعه کنید.

سیّد شرف الدّین در مراجعات/ ۸۴ می گوید:

«اگر آن ها حجّتهای رسای الهی و سرچشمه های گوارای شریعت و قرارگیرندگان در جایگاه پیامبر به هنگام وضع بایدها و نبایدها و نمایندگان پیامبر در

آشکارترین نمودهای هدایت نبوی نبودند چنین منزلت هایی برای آن ها ثابت نمی شد، پس بدین سبب دوستدار آن ها دوستدار خدا و رسول و دشمن دارنده آن ها دشمن دارنده خدا و رسول است».

بنگرید به همین مأخذ ۳۸۴- ۳۸۲ و دلائل الصّدق ۲/ ۱۲- ۱۳ و ۱۵۶- ۱۵۵ زیر آیه وَ لَتَعْرِفَنَّهُمْ فِی لَحْنِ الْقَوْلِ و نیز بنگرید به: معالم المدرستین ۱/ ۳۵.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۲۳۶

(۱) از عبد اللّه بن عمر «۱»- رسیده است که گفت: شنیدم که از پیامبر (ص) پرسیدند: در شب معراج خدایت با چه زبانی با تو گفتگو کرد؟ پیامبر (ص) فرمود: با زبان علی بن ابی طالب

---

(۱) همان/ ۳۷- ۳۶.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۲۳۷

با من گفتگو کرد. پس به من الهام کرد تا گفتم: بار خدایا! تو با من سخن گفتی یا علی؟

خداوند فرمود: ای احمد! من چیزی هستم نه همچون چیزها و با مردم سنجیده نمی شوم و با نظایر توصیف نمی گردم. تو را از نور خود آفریدم و علی را از نور تو خلق کردم، پس بر نهفته های قلبت آگاهی یافتم و دیدم در قلب تو هیچ محبوب تر از علی بن ابی طالب نیست و از همین رو با زبان او با تو گفتگو کردم تا دلت آرام گیرد.

(۱) در کتاب کفایه الطالب «۱»- از حافظ ابو عبد اللّه شافعی به اسناد او به نقل از ابو برده آمده است که گفت: پیامبر (ص) فرموده است: همانا خداوند علی را به من سخت سفارش کرده است پس عرض کردم خدایا! آن را برای من روشن کن. پس فرمود: گوش کن. پس عرض کردم: گوش می کنم. پس فرمود: همانا علی، پرچم هدایت و پیشوای اولیا

«۲». و نور کسی است که مرا فرمان برد و همان کلمه ای است که آن را برای پرهیزکاران الزامی داشتم. هر که او را دوست بدارد مرا دوست داشته است و هر که او را دشمن بدارد مرا دشمن داشته است، پس او را به این مژده بده، پس علی آمد و من او را بدین مژده دادم.

علی عرض کرد: یا رسول اللّه! من بنده خدا و تحت اختیار اویم و اگر مرا عذاب کند به سبب گناهانم خواهد بود و اگر آن شود که تو مرا بدان مژده دادی خداوند اختیار دار من است. پیامبر می گوید: پس گفتم: بار خدایا قلب او را صیقل ده ایمان را آبشخور او قرار ده. خداوند عزّ و جلّ فرمود: با او چنین کردم. سپس خداوند به آگاهی من رساند که او را به چنان بلایی اختصاص دهد که هیچ یک از اصحاب مرا بدان اختصاص نداده است.

پس عرض کردم: بار خدایا! او برادر و همراه من است. پس فرمود: این چیزی است که رقم زده شده است، او بدان بلا گرفتار خواهد شد.

(۲) از عمّار بن یاسر «۳»- روایت است که گفت: پیامبر (ص) فرمود: هر که را به من ایمان

---

(۱) کفایه الطالب/ ۷۳- ۷۲.

(۲) سید حامد حسین در خلاصه عبقات الانوار ۵/ ۲۸۲ می گوید:

«این حدیث نیز به وضوح، مفید مطلوب است، به ویژه این که پیامبر (ص) امام (ع) را «پیشوای اولیا» توصیف می کند، و همین به تنهایی قصد ما را ثابت می کند».

(۳) کفایه الطالب/ ۷۴.

آورده و تصدیقم کرده است به ولایت علی بن ابی طالب سفارش می کنم. هر که با او دوستی

کند با من دوستی کرده است و هر که با من دوستی کند با خداوند عزّ و جلّ دوستی ورزیده است.

(۱) در کتاب مناقب «۱»- به نقل از ابو علقمه آمده است که گفته: نماز صبح را با پیامبر گزاردیم، سپس پیامبر به ما روی کرد و فرمود: ای گروه اصحاب من! شب گذشته عمویم حمزه بن عبد المطّلب و برادرم جعفر بن ابی طالب را دیدم که در برابرشان طبقی از انجیر نهاده شده بود. آن دو ساعتی بخوردند و سپس انجیر به انگور بدل شد و ساعتی از آن خوردند، سپس انگور به خرمای تازه بدل شد که از آن نیز ساعتی بخوردند. پس به آن دو نزدیک شدم و گفتم: پدرم فدایتان باد، کدام اعمال را برتر یافتید؟ گفتند: پدر و مادرمان فدایت باد، بهترین اعمال را درود بر تو، سیراب کردن تشنگان و دوستی با علی بن ابی طالب یافتیم.

عمّار می گوید: پیامبر (ص) فرمود: «۲»- همانا خداوند عزّ و جلّ به شما می بالد و همه شما را به طور کلّی و علی را به طور خاص می بخشد و من فرستاده خدایم به سوی شما در حالی که نه قوم خود را می هراسانم و نه کسی را به سبب خویشاوندی ام دوست دارم.

این جبرئیل است که به من خبر می دهد: سعادتمند کامل، کسی است که علی را در زمان حیات و پس از مرگ او دوست بدارد و نگونبخت کامل نیز کسی است که علی را به هنگام زندگی و پس از مرگ او دشمن بدارد.

(۲) در کتاب کفایه الطالب «۳»- حافظ شافعی به نقل از عبد اللّه بن عبّاس در حالی که

سعیـد بن جبیر او را فرمانـدهی می کرد آمـده است که وی بر صـفّه زمزم گـذر کرد و ناگاه به مردمی برخورد که علی (ع) را دشـنام می دادند، پس به سـعید بن جبیر گفت: مرا به سوی ایشان باز گردان. پس در برابر آن ها ایسـتاد و گفت: کدام یک از شما به خداوند دشنام می دهد؟

گفتند: سبحان اللَّه، کسی در میان ما نیست که به خداوند عزّ و جلّ دشنام دهد. او گفت:

---

(۱) مناقب خوارزمی/ ۳۳.

(۲) همان/ ۳۷.

(۳) کفایه الطالب/ ۸۳- ۸۲.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۲۳۹

کدام یک از شـما به پیامبر خدا دشنام می دهد؟ گفتند: [سبحان اللَّه] کسی در میان ما نیست که به پیامبر خدا دشنام دهد. عبد اللَّه بن عبّاس گفت: کـدام یک از شـما به علی بن ابی طالب دشـنام می دهد؟ گفتند: در این مورد هسـتند کسانی. عبد اللَّه بن عبّاس گفت: پیامبر (ص) را گواه می گیرم که با دو گوش خود شنیدم و قلبم آن را حفظ کرد که در باره علی (ع) فرمود:

[ای علی] هر که تو را دشـنام دهـد مرا دشـنام داده است و هر که مرا دشـنام دهد خدای را دشـنام داده است و هر که خدای را دشنام دهد خدای او را به چهره در آتش درفکند.

عبد اللَّه بن عبّاس این را گفت و از ایشان دور شد.

(۱) در همین کتاب «۱»- به نقل از انس آمـده که گفته است: پیامبر اکرم (ص) فرمود: در شب اسـراء که به آسـمان برده شدم ناگاه به فرشـته ای رسـیدم که بر منبری از نور نشسـته بود و فرشـتگان پیرامون او را گرفته بودند. گفتم: ای جبرئیل! این فرشـته کیست؟ جبرئیل گفت:

بدو نزدیک شو

و درودش فرست. پس بدو نزدیک شدم و درودش فرستادم، پس ناگاه دیدم که او برادر و پسر عموی من علی بن ابی طالب (ع) است. گفتم: ای جبرئیل! او در رسیدن به آسمان چهارم بر من پیشی گرفت؟ جبرئیل گفت: ای محمّد! چنین نیست، ولی فرشتگان اظهار محبّت فراوان به علی کردند و خداوند این فرشته را از نور به شکل علی آفرید و فرشتگان در هر شب جمعه و روز جمعه هفتاد هزار بار او را زیارت می کنند و خدا را تسبیح و تقدیس می کنند و ثواب آن را به دوستداران علی (ع) هدیه می کنند.

اخبار در این مورد آن قدر فراوان است که به شمار نمی آید.

مبحث هفتم: در این که حق و قرآن از علی جدا نمی شوند:

(۲) در کتاب مناقب «۲»- به نقل از ابو لیلی آمده است که: پیامبر (ص) فرمود: پس از من فتنه ای خواهد آمد، پس هر گاه که چنین شد ملتزم علی بن ابی طالب باشید که او جداکننده حق از باطل است.

(۳) ابن عمر «۳»- می گوید: پیامبر (ص) فرموده است: هر که از علی دوری جوید از من دوری

---

(۱) همان/ ۱۳۳- ۱۳۱.

(۲) مناقب خوارزمی/ ۵۷.

(۳) همان.

جسته است و هر که از من دوری جوید از خداوند عزّ و جلّ دوری گزیده است.

(۱) ابو ایّوب انصاری «۱»- می گوید: از پیامبر (ص) شنیدم که به عمّار بن یاسر می فرمود: گروه سرکش تو را می کشند در حالی که تو با حقّی و حق با توست. ای عمّار! هر گاه علی را دیدی که راهی را می پیماید و مردم به راه دیگری می روند راه علی را برو و مردم را رها کن، چرا که علی تو را به هلاکت

رهنمون نمی شود و از هدایت برونت نمی کشد. ای عمّار: هر که شمشیری به میان بست تا با آن علی را در برابر دشمن یاری رساند خداوند در روز رستاخیز، حمایلی از مروارید به میان او بندد، و هر که حمایلی به میان بندد تا با آن دشمن علی (ع) را یاری رساند خداوند به روز رستاخیز حمایلی از آتش به میان او بندد.

(۲) عایشه «۲»- می گوید: پیامبر (ص) شنیدم که می فرمود: حق با علی است و علی با حق، و به هر کجا که رود با او خواهد بود.

(۳) امّ سلمه «۳»- می گوید: از پیامبر (ص) شنیدم که می فرمود: حق با علی است و علی با حق [این دو از یک دیگر جدا نشوند تا کنار حوض کوثر بر من وارد شوند].

(۴) از عایشه «۴»- است که پیامبر (ص) فرمود: حق با علی است و علی با حق است و این دو از یک دیگر جدا نشوند تا کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.

(۵) امّ سلمه «۵»- می گوید: از پیامبر (ص) شنیدم که می فرمود: او و شیعیانش در کنار حوض کوثر بر من وارد می شوند در حالی که حق با ایشان است و آن ها از حق جدایی نگزینند.

---

(۱) همان.

(۲) این حدیث در احقاق الحق ۵/ ۶۳۷ به نقل از مفتاح النجا در مناقب آل عبا نقل شده که آن نیز از ابن مردویه نقل می کند.

(۳) این حدیث در احقاق الحق ۵/ ۶۲۵ به نقل از ارجح المطالب آورده شده است.

(۴) این حدیث در احقاق الحق ۵/ ۶۳۷ به نقل از مفتاح النجا در مناقب آل عبا روایت شده که آن نیز از مناقب ابن

مردویه روایت کرده است.

(۵) کشف الغمه ۱/ ۱۴۶ به نقل از مناقب ابن مردویه.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۲۴۱

(۱) ابو رافع «۱»- نقل می کند که پیامبر (ص) فرمود: ای ابو رافع! تو با جماعتی که علی را می کشند چگونه ای در حالی که علی بر حق است و آن ها بر باطل. جهاد جبهه علی بحق در راه خداست و هر که نمی تواند با دست به همراه آن ها جهاد کند پس با زبانش در کنار آن ها به جهاد پردازد و اگر با زبانش هم نتوانست با قلبش و دیگر پس از آن چیزی نخواهد بود. ابو رافع می گوید: به ایشان عرض کردم: از خدا بخواه که اگر من آن ها را درک کردم در ستیز با این دشمنان یاری ام رساند و نیرویم بخشد. هنگامی که مردم با علی بن ابی طالب بیعت کردند و معاویه با او به مخالفت برخاست [و طلحه و زبیر به بصره رفتند] گفتم: این ها همان جماعتی هستند که پیامبر (ص) در باره آن ها آن سخن را فرمود.

او زمینش در خیبر [و خانه اش را در مدینه فروخت تا با آن علی و فرزندانش را تقویت کند] و سپس با همه اهل و عیالش با علی روانه شد و به همراه حضرت (ع) بود تا علی به شهادت رسید، و به همراه حسن به مدینه بازگشت [در حالی که در مدینه نه زمینی داشت و نه خانه ای، پس حسن از صدقه علی در ینبع زمینی به عنوان تیول بدو داد و خانه ای به او بخشید].

(۲) هنگامی که زید بن صوحان در روز جمل زخمی شد علی (ع) در حالی که هنوز زید رمقی در تن داشت نزد

او آمد و با حالی که داشت کنارش ایستاد و فرمود: ای زید! خداوند بر تو رحم گیرد تو را نیافتم مگر انسانی که زحمت اندک می رساند و یاری بسیار.

راوی می گوید: زیر سرش را بلند کرد و گفت: و تو [سرورم] خداوند رحمتت کناد، به خدا سوگند نیافتم تو را مگر آن که دانای به خدا و آگاه به آیات اویی. به خدا سوگند از روی جهل به همراه تو ستیز نکردم و شنیده ام از [حذیفه بن الیمان- رضی اللّٰه عنه- که می گفت شنیده ام] از پیامبر (ص) که می فرمود: علی امیر نیکوکاران و کشنده تبهکاران است، هر که او را یاری رساند یاری خواهد شد و هر که از او ترک یاری کند ترک یاری خواهد شد، آگاه باشید که حق با اوست که به دنبالش می رود، آگاه باشید که گرایش تان با

---

(۱) این حدیث در احقاق الحق ۷/ ۳۳۵ به نقل از ارجح المطالب نقل شده که او نیز از ابن مردویه روایت کرده است.

او باشد. «۱»-

(۱) امّ سلمه می گوید: «۲»- از پیامبر (ص) شنیدم که می فرمود: علی با قرآن است و قرآن با علی، و این دو از یک دیگر جدا نشوند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند. «۳»

---

(۱) مناقب خوارزمی ۱۱۱+ احقاق الحق ۱۵/ ۷۱ به نقل از ارجح المطالب که آن نیز از ابن مردویه روایت کرده است.

(۲) احقاق الحق ۵/ ۶۴۰ به نقل از مناقب ابن مردویه.

(۳) شیخ طوسی در تلخیص الشافی ۲/ ۲۵۷ می گوید:

«با این روایت از پیامبر (ص) بی آنکه بر امامت حضرت (ع) توجّه شود بر عصمتش استدلال شده است:

«علی با حق است

و حق با علی و حق هر جا که علی رود با او می رود»، و نیز این روایت که: «خدایا هر که او را دوست دارد دوست بدار و هر که او را دشمن می دارد دشمن بدار». عمومیت این دو خبر ثابت شده است و ثبوت عمومیت این دو دلالت دارد بر نفی دیگر معایب از حضرت (ع)، زیرا کسی که حق از او جدا نشود و او از حق جدا نگردد جایز نیست باطلی را مرتکب شود».

ابن شهرآشوب چنان که بحار الانوار ۳۸/ ۲۹ از او نقل می کند می گوید:

«در برتری علی (ع)، معتزله به این خبر استدلال جسته است و امامیه معتقد است: ظاهر خبر مقتضی عصمت حضرت (ع) و وجوب پیروی از اوست، زیرا جایز نیست پیامبر (ص) به طور کلّی این خبر را دهد که حق با اوست و حال آن که وقوع قبیح از حضرت (ع) جایز باشد، چه، اگر قبیحی از حضرت (ع) سر زند خبر، دروغ می گردد و این بر پیامبر جایز نمی باشد».

علّامه مجلسی در بحار الانوار ۳۸/ ۴۰ می گوید:

«بودن علی (ع) با حق و سخن پیامبر (ص) در این که حق نیز با علی است- چنان که گفته شد- دلالت بر عصمت علی دارد، و اخبار از طرق خاصّه و عامّه در این تواتر دارد که امیر المؤمنین (ع) از عملکرد پیشینیان خود شاکی بوده رضایتی نداشته است و ما این را در کتاب فتن ثابت کردیم، پس ثابت می شود که آن ها بر حق نبوده اند».

شیخ مظفّر در دلائل الصّدق ۲/ ۴۷۰ تقریبا همین سخن را دارد و می افزاید:

«خیرخواهی علی برای خلفا پس از رایزنی آن ها با حضرت (ع)

در پاره ای امور، تنها برای اصلاح دین بوده است نه برای ترویج خلافت آن ها و لذا پیوسته از دست آن ها دادخواهی می کرد و میان حضرت (ع) و آن ها چنان نفرت و دشمنی پیش می آمد که بر هر کس آشکار است».

علّامه بیاضی در صراط المستقیم ۱/ ۱۴۷ با استدلال به این خبر در امامت امامان دوازده گانه (ع) می گوید:

«پیامبر (ص) گواهی داده است که هر جا که علی رود حق با او همان جا می رود، و اگر چگونگی درستی این سخن، دانسته نیاید ما باید توقّف کنیم و کار را به کسی واگذاریم که عصمتش دانسته شده است و با دعای پیامبر از خطا ایمن گشته است، همان گونه که در آیات مربوط به جبر و تشبیه به اثبات عدل و تنزیه مراجعه می شود».

بنگرید به: المعیار و الموازنه/ ۳۶- ۳۵ و الغدیر ۳/ ۱۸۰- ۱۷۶.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۲۴۳

اخبار در این زمینه بیش تر از آن است که به شماره درآید.

مبحث هشتم: در این که پیامبر (ص) تصریح دارد علی سرور هر آن کسی است که حضرتش (ص) سرور اوست:

(۱) پیامبر (ص) امیر المؤمنین (ع) را به یمن فرستاد تا آن چه را با مسیحیان نجران در گرفتن پارچه ابریشمی و نقدینه و خمس و زکات یمن توافق کرده بودند بستاند.

پیامبر (ص) رو به سوی حج نهاد و در دورترین شهرهای مسلمانان ندا در داد که برای خروج از مکانشان آماده شوند. پیامبر (ص) در بیست و پنجم ذی قعده خارج شد و به امیر المؤمنین نامه نوشت که از یمن به حج روی آورد ولی نوع حجّی را که تصمیم گزاردن آن را داشت مشخّص نکرد. پیامبر (ص) برای گزاردن حجّ قران با آوردن قربانی هایی خارج شد و از ذی الحلیفه، احرام بست و مردم نیز

بـا او احرام بسـتند و امیر المـؤمنین (ع) از یمـن خـارج شـد. هنگـامی کـه پیـامبر (ص) از راه مـدینه به نزدیکی مکّه رسـید امیر المؤمنین (ع) نیز از راه یمن به نزدیکی مکّه رسـید. امیر المؤمنین برای دیدار پیامبر (ص) از لشکر پیش افتاد و پیامبر را دریافت در حالی که مشرف به مکّه بود.

پیامبر (ص) با دیدن او شاد شد و فرمود: با چه احلال کردی؟ امیر المؤمنین (ع) گفت: تو برای من از احلال خود ننوشتی و من نیّت خود را به نیّت تو بستم و گفتم: احلالی

ترجمه کشف الیقین ،ص:۲۴۴

همچون احلال پیامبر خـدا و با خود سـی و چهار شتر آوردم. پیامبر (ص) فرمود: اللَّه اکبر، من شـصت و شـش شتر آوردم و تو در حـج و مناسک و قربانی شـریک من هستی. گروهی با پیامبر (ص) آمده بودند که قربانی همراه نداشـتند و خداوند این آیه را نازل فرمود که:

وَ أَتِمُّوا الْحَجَّ وَ الْعُمْرَةَ لِلَّهِ «۱»- پیامبر (ص) فرمود: این چنین به حجّ عمره وارد شدم- و انگشـتان دو دست خود را در میان هم جای داد- تا روز رسـتخیز. سپس فرمود: اگر می دانستم گذشته من چه آینده ای می یافت قربانیی همراه نمی آوردم، و در پی آن به منادی امر کرد که ندا دهد: هر که از شـما قربانی نیاورده است از احرام بیرون آید و حج خود را عمره گرداند، و کسـی که قرانی همراه آورده است بـا احرام، اقامت کنـد. برخی فرمان بردنـد و برخی مخالفت ورزیدنـد. پاره ای از مخالفان گفتنـد: پیامبر، ژولیده و غبار گرفته است در حالی که ما جامه به تن می کنیم و به زنانمان نزدیک می شویم

و به خود روغن می مـالیم. پیامبر (ص) این کار را از مخالفان نپـذیرفت و فرمود: اگر من قربانی نمی آوردم از احرام بیرون می آمدم و حجّ خود را عمره می گرداندم، هر که قربانی همراه نیاورده است از احرام بیرون آید.

گروهی بازگشـتند و گروهی از جمله عمر بن خطّاب باز ماندنـد. پیامبر (ص) او را احضار کرد و به او فرمود: عمر تو را محرم می بینم، آیـا قربـانی آورده ای؟ گفت: قربـانی نیاورده ام. پیامبر فرمود: چرا از احرام بیرون نمی آیی و حال آن که من دسـتور داده ام هر که قربانی نیاورده است بایـد از احرام بیرون آیـد؟ عمر گفت: یا رسول اللّه! به خـدا سوگند، از احرام بیرون می آیم در حالی که تو محرمی. پیامبر (ص) به او فرمود: تو بدان ایمان نمی آوری تا بمیری. به همین سبب عمر عزم انکار متعه کرد تا جایی که در دوران خلافتش بر منبر آشکارا آن را بیان داشت و مرتکب آن را تهدید نمود.

هنگامی که پیامبر حجّ را گزارد با مسلمانان همراه به مدینه رفت تا به غدیر خم رسید.

این مکان به سـبب نداشتن آب و چراگاه برای اتراق مناسب نبود ولی او با مسلمانان در همان جا اتراق کرد و در همین جا بود که این آیه نازل شد: یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ

---

(۱) بقره/ ۱۹۶، و حج و عمره را برای خدا کامل به جای آرید.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۲۴۵

مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللَّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ «۱» «۲»

---

(۱) مائده/ ۶۷؛ ای پیامبر! ابلاغ کن آن چه را که از خدایت برایت نازل شده و اگر چنین نکنی رسالت او را

نرسانده ای و خدا تو را از مردم نگاه می دارد.

(۲) علّامه مجلسی در بحار الانوار ۳۷/ ۲۴۹ می گوید:

«اخبار پیشگفته که دلالت دارد بر نزول این آیه مبارکه: یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللَّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ، از عواملی است که معیّن می کند مقصود از مولی همان فرد شایسته تر و جانشین و امام است، زیرا تهدید به اینکه اگر مولی را معرفی نکند در حکم آن است که چیزی از رسالت خود را ابلاغ نکرده است و از طرفی ضمانت حفظ او باید در رساندن حکمی باشد که رساندن آن بهبود دین و دنیا را برای همه مردم در بر دارد و در پرتو آن حلال و حرام تا روز رستخیز برای مردم روشن خواهد شد و پذیرش آن برای خویشان دشوار خواهد بود و آن چه در احتمال های واژه «مولی» بیان داشته اند جز مفهوم خلافت و امامت علی (ع) را در بر ندارد، زیرا در پرتو خلافت و امامت اوست که آن چه را پیامبر (ص) در احکام دین بیان داشته باقی می ماند و امور مسلمانان سامان می یابد، و کینه های مردم نسبت به امیر المؤمنین (ع) موجب شد فتنه هایی از سوی منافقان برانگیخته شود و لذا خداوند حفظ پیامبر را از شرّ ایشان تضمین کرد».

ابن بطریق در خصائص/ ۵۸ می گوید:

«آگاه باش که خداوند سبحان در این آیه از فضل مولای ما امیر المؤمنین (ع) به گونه ای پرده بر می دارد که رساننده این حقیقت است که ولایت حضرت (ع) از هر فریضه ای که خداوند واجب گردانیده برتر است و اعلان می دارد که مقام حضرت (ع)

برتر است از مقام همه پیشینیان و پسینیان از انبیا و صدّیقانی که پس از پیامبر (ص) آمده اند.

امّا آن چه دلالت دارد بر این که ولایت حضرت بزرگ تر است از دیگر فرایض و مؤکّدتر از همه واجبات، همین آیه کریمه است که: یـا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مـا أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمـا بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللَّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ. پس ولایت حضرت (ع) قائم مقام نبوّت است، زیرا با درستی رساندن ولایت از سوی خداست که شهادت لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ سود می رساند و نرساندن این ولایت تبلیغ رسالت را به بطلان می کشاند.

پس اگر ولایت حاصل شود تبلیغ رسالت، صحّت می یابد و اگر این امر رسانده نشود تبلیغ رسالت سودی در بر نخواهد داشت و آن چه شرط باشد در صحّت وجود امری پس وجود آن صحیح نخواهد بود مگر به وجود این شرط و این شرط، همچون همان امر واجب خواهد بود».

ترجمه کشف الیقین ،ص:۲۴۶

زیرا خداوند می دانست اگر پیامبر از غدیر خم بگذرد بسیاری از مردم که به سرزمین های خود خواهند رفت از او جدا می شوند، و از همین رو پیامبر (ص) در آن روز بسیار گرم در همان جا فرود آمد و دستور داد زیر درختان بزرگ نظافت شود و امر کرد جهاز شتران را در این مکان نهند و آن ها را به شکل منبری در آورد و سپس به نماز جماعت فرا خواند.

همه گرد آمدند در حالی که بیش ترین آن ها از شدّت گرما بر پاهای خود پارچه ای بسته بودند. پیامبر (ص) بر منبر رفت و امیر المؤمنین را فرا خواند و خدای را ستود و پند داد و

رسالت خویش ابلاغ کرد و خبر مرگ خویش را به امّت داد و فرمود: همانا من فراخوانده شده ام و نزدیک است که پاسخ دهم و هنگام آن رسیده است که در میان شما پرپر بزنم.

من در میان شما آن به یادگار می نهم که هر گاه بدان چنگ در زنید هرگز گمراه نگردید:

کتاب خدا و خاندانم، اهل بیتم و این دو از یک دیگر جدا نمی شوند تا وقتی که بر سر حوض کوثر بر من وارد آیند. «۱»

---

(۱) سید شرف الدّین در مراجعات/ ۲۸۰- ۲۷۸ می گوید:

«و تو- خداوند با حق به تو یاری رساند- می دانی آن چه مناسب مقام در این گرماست و شایسته اعمال و سخنان پیامبر در روز غدیر است جز رساندن پیمان و مشخّص کردن جانشین پس از خود نمی باشد و قراین لفظی و دلایل عقلی موجب یافتن این قطعیت ثابت و جزمی است که پیامبر اکرم (ص) در آن روز آهنگی نداشت مگر تعیین علی به عنوان ولیّ عهد و جانشین خود. پس حدیث با قراین پیوست آن، نصّی است آشکار در خلافت علی که هیچ گونه تأویلی را نمی پذیرد و برای برگرداندن آن از این معنی راهی نیست و این روشن است لِمَنْ کانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَی السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِیدٌ.

امّا ذکر اهل بیت پیامبر در حدیث غدیر از اموری است که معنای پیشگفته را تأیید می کند. زیرا پیامبر آن ها را همراه قرآن استوار می سازد و الگویی قرارشان می دهد برای خردمندان و می فرماید: من در میان شما آن به یادگار می نهم که اگر بدان چنگ در زنید هرگز گمراه نگردید: کتاب خدا و خاندانم (اهل بیتم).

پیامبر چنین کرد تا امت

بداند پس از پیامبر مرجعی جز این دو نیست و پس از ایشان تکیه گاه و معتمدی جز این دو برای امّت در میان نخواهد بود. در وجوب پیروی از امامان عترت طاهره همین شما را بس که با کتاب خداوند عزّ و جلّ قرین شده اند که نه از پس و نه از پیش باطلی بدان راه ندارد. پس همان گونه که جایز نیست به کتابی مراجعه شود که در حکم مخالف کتاب خداوند است جایز نخواهد بود به امامی مراجعه شود که در حکم، مخالف امامان عترت باشد و این سخن پیامبر که: «این دو از یک دیگر جدا نمی شوند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد آیند» دلیلی است بر این که زمین پس از پیامبر از وجود امامی از عترت خالی نمی ماند که همسنگ قرآن است. کسی که در حدیث تدبّر کند می یابد که خلافت منحصر در امامان عترت طاهره است، و مؤیّد این سخن حدیثی است که امام احمد در مسند خود به نقل از زید بن ثابت نقل کرده می گوید: پیامبر (ص) فرمود: «من در میان شما دو جانشین می نهم: کتاب خدا که ریسمانی است کشیده شده از آسمان به زمین و عترت و اهل بیتم که این دو از یک دیگر جدا نمی شوند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد آیند». این نصّی است در خلافت امامان عترت (ع)، و شما می دانید که نصّ بر وجوب پیروی از عترت، نص است بر وجوب پیروی از علی، چه او سرور و امام بلا- منازع عترت است. پس حدیث غدیر و امثال آن یک بار شامل نصّ است بر این

که علی امام عترت است و از سوی خدا و رسول، منزلت قرآن را دارد و یک بار در برگیرنده شخصیّت بزرگ علی است و این که او ولیّ هر کس است که پیامبر خدا ولیّ اوست، و السّلام».

ترجمه کشف الیقین ،ص:۲۴۷

سپس پیامبر با رساترین صدا ندا در داد که: آیا من به شما از خود شما اولی نیستم؟

گفتند: آری. پس پیامبر در حالی که بازوی علی را گرفت و به گونه ای آن ها را بلند کرد که سفیدی زیر بغل حضرت (ع) دیده شد فرمود: پس هر که من مولای اویم علی مولای اوست. «۱»

---

(۱) شریف مرتضی در شافی آن گونه که بحار الانوار ۳۷/ ۲۳۷- ۲۳۶ در بیان صحّت حدیث غدیر از او نقل می کند می گوید:

«دلالت بر درستی این خبر را نمی جوید مگر فرد خیره سر، چرا که این خبر هم ظهور دارد و هم شهرت و هر که آن را بشنود برایش علم حاصل خواهد شد و جویای تصحیح حدیث غدیر و دلالت آن نیست مگر همچون کسی که می خواهد از صحّت جنگ های آشکار و مشهور و احوال معروف یا حجّه الوداع حضرت (ص) با خبر شود، زیرا ظهور همه این ها و عمومیت آگاهی از آن ها یکسان است ... این خبر چنان منحصر به فرد است که دیگر احادیث در آن شرکتی ندارند، زیرا اخبار دو گونه اند: یکی خبری که اسانید متّصل در نقل آن معتبر نیست همچون خبر جنگ بدر و خیبر و جمل و صفّین، و گونه دیگر، خبری است همچون اخبار شریعت که اتّصال اسانید در آن معتبر است و شیعه و سنّی در آن اتفاق نظر دارند».

او پس از

آوردن خبر تحلیف می گوید:

«اگر روشنی این خبر همچون خورشید نمی بود جایز نمی بود امیر المؤمنین (ع) به ویژه در این مقام آن را ادّعا کند».

امّا در دلالت خبر می گوییم:

سخنان علمای هر دو فرقه در دلالت و حصر این خبر به معنای اولویت و امامت و خلافت، بسیار فراوان است که ما برخی از آن ها را چکیده می آوریم:

از جمله ایشان است ابن بطریق در عمده ۱۱۹- ۱۱۲ ده وجه برای معنای مولی برمی شمرد و این معانی را با «اولی» آغاز می کند و سپس می گوید:

«این ستون و رکنی است که معانی دیگر اقسام بدان باز می گردد و بدانید که اهل زبان و عربی پردازان تصریح دارند که «مولی» در بردارنده معنای «اولی» است».

او پس از آوردن شواهدی که بر این ادّعا دلالت دارد دیگر معانی را به این معنی باز می گرداند و می گوید:

«حال که مسأله چنان است که بیان داشتیم ثابت می شود که منظور پیامبر (ص) از این سخن: «هر که من مولای اویم علی مولای اوست» همان معنای اولی است که آن را پیش تر آورد و بیان داشت و دیگر جایز نیست این کلمه به دیگر گونه های واژه «مولی» و احتمالات آن برگردانده شود، و این مقتضی آن است که علی (ع) از خود مردم به آن ها اولی باشد، زیرا ثابت شده است که حضرت (ع) مولای ایشان است چنان که پیامبر (ص) برای خود ثابت دانست که مولای مردم است و خداوند سبحان ثابت کرده است که پیامبر از خود مردم به ایشان اولی است، پس ثابت می شود که پیامبر (ص) از خود مردم به آن ها اولی است، پس ثابت شد که پیامبر بنا به تعبیر

قرآن کریم اولی و بنا به تعبیر خود پیامبر مولاست، پس اگر معنی یکی نباشد

ترجمه کشف الیقین ،ص:۲۴۸

دیگر پیامبر از واژه ای که در قرآن کریم در تعریف او وارد شده است به واژه دیگری روی نمی آورد، پس برای علی (ع) بی آنکه به معنای دیگری عدول شود همان به ثبوت می رسد که برای پیامبر».

شریف مرتضی چنان که بحار الانوار ۳۷/ ۲۴۱- ۲۴۰ از او نقل می کند این سخن را با بیان دیگری در شافی می آورد:

«آن چه واژه مولی در بر دارد به گونه هایی تقسیم می شود که از آن جمله است آن چه به پیامبر (ص) تعلّق نمی گیرد و آن چه به پیامبر تعلّق می گیرد و با دلیل، روشن است که پیامبر آن را نمی خواسته است و آن چه برای پیامبر حاصل بوده است و پیامبر باید آن را می خواسته، چرا که دیگر گونه ها باطل هستند و محال است سخن پیامبر از مفهوم و فایده تهی باشد.

گونه نخست، همان برده آزاد شده و هم پیمان است، زیرا هم پیمان، کسی است که به قبیله یا عشیره ای می پیوندد و با آن هم پیمان می شود تا به یاری اش شتابد و به دفاع از آن برخیزد و به همین سبب به آن قبیله انتساب می یابد و بدان می بالد و پیامبر (ص) بنا به این وجه هم پیمان کسی نبوده است.

گونه دوم، خود به دو شکل تقسیم می شود و روشن است که یکی از آن دو، خواست پیامبر نبوده است چرا که فی نفسه باطل می باشد همچون آزادکننده برده و مالك و همسایه و داماد و جانشین و امام، در صورتی که این دو از اقسام مولی شمرده شوند و شکل

دیگر آن نیز مورد خواست پیامبر نبوده، زیرا فایده ای نداشته است که خود، آشکار و شایع می باشد و آن عبارت است از پسر عمو.

گونه سوم که با دلیل، روشن است خواست پیامبر نبوده همان ولایت دین و یاری رساندن بدان و محبّت یا ولاء العتق می باشد و دلیل این که پیامبر (ص) آن را نمی خواسته همین است که هر کس بر اساس دین خود دانسته است که باید مؤمنان را دوست بدارد و یاری شان رساند و قرآن کریم هم این سخن را گفته است و پسندیده نیست پیامبر مردم را در این وضع- به گونه ای که حکایت شده است- گرد آورد و اموری دینی را به آگاهی آن ها رساند که به انجام آن مجبور هستند و حال آن که آن ها می دانسته اند که ولاء العتق پسر عموها پیش و پس از شریعت مطرح است و این سخن عمر بن خطّاب در آن شرایط- آن گونه که روایت های گوناگونی حاکی از آن است- خطاب به امیر المؤمنین (ع) که: «مولای من و مولای همه مؤمنان گشتی» مبطل آن است که مقصود، ولاء العتق باشد. همان گونه که یادآور شدیم باطل است مقصود از این خبر، ولاء العتق یا وجوب یاری رساندن به دین باشد. نیز دور است که مقصود از آن پسر عمو باشد. زیرا هر دو سخن از هر گونه سودی تهی است. ترجمه کشف الیقین ،ص:۲۴۹

پس وجهی باقی نمی ماند مگر گونه چهارم که برای پیامبر حاصل بوده است و پیامبر باید آن را می خواسته و آن عبارت است از اولای به تدبیر امور آن ها و امر و نهی ایشان».

اینک می گوییم: علّامه امینی در الغدیر ۱/

۳۷۰- ۳۶۶ برای واژه «مولی» بیست و شش معنی بیان می کند و در پایان می گوید:

«بنا بر این تنها یک معنی دارد که همان اولی بودن به چیزی است و این اولویت به حسب کاربرد در همه موارد تفاوت دارد، پس اشتراک معنوی همان اولی است از اشتراک لفظی که مقتضی شرایط بسیار و نامعلومی است بر اساس نصّ ثابت که با اصلی استوار نفی شده و شمس الدین بن بطریق در عمده در بخش هایی از این نظریه بر ما پیشی جسته است».

علّامه مجلسی پس از اثبات حصر مفهوم «مولی» در «اولی» در بحار الانوار ۳۷/ ۲۴۴ می گوید:

«اینک ثابت شد که مقصود از مولی در این جا اولی است که بیانش گذشت، و اولی در سخن پیش به چیزی یا وضعی مقیّد نشده است، و اگر منظور از آن عموم نباشد لازم می آید که در سخن پیش چیستانی گفته شده باشد، و از قواعد مقرّر ایشان است که حذف متعلّق بدون قرینه، دلالت دارد بر خصوص امری از امور که دالّ بر عموم است، به ویژه آن که این سخن پیامبر: «من انفسکم» بدان پیوست شده است، پس شخص باید آن گونه که می خواهد در خویش تصرّف کند و آن دسته از امور خود را که می خواهد بر عهده گیرد، پس هر گاه حکم شود به این که پیامبر از آن ها به خودشان اولی است، این خود گواه آن خواهد بود که او می تواند هر چه بخواهد بدیشان دستور دهد و امور دینی و دنیوی آن ها را آن گونه که می خواهد تدبیر کند و مردم با وجود حضرت (ص) اختیاری از خود ندارند و آیا این

مفهومی جز امامت و ریاست عامّه دارد؟».

شیخ طوسی در رساله مفصح که در «الرسائل العشر»/ ۱۳۶ به چاپ رسیده می گوید:

«هر گاه ثابت شود که مفهوم این سخن پیامبر (ص): «من کنت مولاه»، «من کنت اولی» است و نیز حضرت (ع) بر ما واجب الطاعه است پس ما باید فرمانش بریم و از آن چه بازمان می دارد کناره بگیریم و این خود دلیل آن است که او امام است، زیرا واجب بودن فرمانبری- بی هیچ نزاعی- واجب نیست مگر برای پیامبر یا امام، و از آن جا که می دانیم او پیامبر نبوده است پس لا جرم امام می باشد».

ابو الصلاح حلبی در تقریب المعارف/ ۱۵۳- ۱۵۱ می گوید:

«خبر غدیر بنا بر دو وجه دلالت بر امامت علی (ع) دارد: یکی این که پیامبر (ص) برای مخاطبان مقرّر کرد که باید از او فرمان برند و فرمود: «الست اولی بکم منکم بانفسکم»، و چون اعتراف کردند سخن خود را بی هیچ گسستگی با حرف تعقیب ادامه می دهد: «فمن کنت مولاه فعلیّ مولاه»، و این مقتضی آن است علی (ع) با پیامبر (ص) در اولی بودن به مردم از خودشان، شریک باشد و این موجب آن است که فرمانبری از حضرت (ع) بر آن ها واجب شود، و بنا بر این وجه ثبوت فرمانبری بی هیچ شبهه ای حاکی از امامت حضرت (ع) می باشد ... ترجمه کشف الیقین ،ص:۲۵۰

این که واژه «اولی» مفهوم امامت را در بردارد آشکار است، زیرا حقیقت اولی عبارت است از کسی که به داشتن حقّ تصرّف، اختیاردارتر و برای تدبیر شایسته تر است. می گویند: فلانی نسبت به خون و زن و یتیم و امور، اولی است به معنای آن که شایسته تر

و اختیاردارتر می باشد. پس هر گاه این مفهوم میان کسی و گروهی حاصل شد مقتضی آن است که این شخص برای آن گروه واجب الطّاعه باشد، زیرا در پیشبرد مقاصد آن ها- حتّی اگر آن ها را خوش نیاید- و دوری از امور ناخوشایند- حتّی اگر آن ها بخواهند- از خود آن ها بدیشان شایسته تر است، و بر همین معنی حمل شده این سخن پروردگار که: «النَّبِيُّ أَوْلى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ و پیامبر (ص) هم همین معنی را بیان داشته است و هر گاه نظیر این سخن برای شخص منصوص علیه وجوب یابد فرمانبری از او به وجهی که برای حضرت (ع) حاصل بود وجوب می یابد و وجوب این فرمانبری بر اساس این وجه مقتضی امام بی چون و چرای حضرت (ع) خواهد بود». وی نظیر همین سخن را در تلخیص الشافی ۲/ ۱۶۸- ۱۶۷ می آورد.

سید فیروزآبادی در فضائل الخمسه ۱/ ۴۴۸- ۴۴۷ می گوید:

«از آن چه تأکید دارد پیامبر (ص) علی را در عمل و با این سخن به جانشینی خود برگزید و او را امام پس از خود برای مردم تعیین کرد این است که حارث بن نعمان از این رویداد، سخت دلتنگ شد و بر پیامبر (ص) اعتراض کرد و پیامبر (ص) به او پاسخ داد که این امر به دستور الهی صورت گرفته است و حارث هم گریزی ندید جز این که بر خویش نفرین کند تا آن که عذاب بر او نازل شد و خداوند هلاکش گرداند. اگر مقصود پیامبر (ص) رساندن این مفهوم به مردم بود که: «هر کس من دوستدار و یار او»؛ یا نظایر آن هستم دیگر مسأله آن قدر اهمیت نمی یافت که

حارث چنین دلتنگ شود تا جایی که خویش را نفرین کند و خداوند او را نابود سازد».

سید شرف الدین در مراجعات/ ۲۵۹ می گوید:

«ما با آن ها احتجاج نمی کنیم مگر به وسیله آن چه از طریق خودشان رسیده است و حدیث غدیر و نظایرش از آن جمله است، اگر چه ما احادیث فضایل را چنان پژوهیده ایم که این جماعت در آن جداگانه به کند و کاو پرداخته اند و نکته مخالفی در آن ها نیافته ایم و به دلیلی در خلافت- خلفای سه گانه- برنخورده ایم و به همین سبب در خلافت این جماعت هیچ کس بدان استناد نمی جوید».

علّامه امینی در الغدیر ۱/ ۳۴۰ پس از بحث در صحّت خبر غدیر می گوید:

«در دلالت این خبر بر امامت مولای ما امیر المؤمنین (ع) باید بگوییم ما در هر چه تردید داشته باشیم در این تردیدی نداریم که واژه «مولی» خواه در مفهومی تصریح داشته باشد که بنا به وضع لغوی در جستجوی آنیم یا به دلیل اشتراک میان مفاهیم فراوان، مجمل به کار گرفته شده باشد و خواه برای اثبات آن چه در مفهوم امامت که ما مدّعی آنیم خالی از قرینه باشد یا قراین بسیار آن را در بر گرفته باشد، این واژه در این مقام جز بر این معنی دلالت نمی کند و این به دلیل درک حاضرانی از آن جمع بزرگ است که می توانسته اند این مقام را هضم کنند و نیز کسانی که مدّتها بعد این خبر را دریافت کرده اند و بی آنکه میان آن ها و پیامبر تکدّری باشد به سخن او در زبان استشهاد کرده اند و نیز پیوستگی این گونه درک در میان شعرا و ادبای بعد تا زمان ما که

خود دلیل قاطعی است در مفهوم مقصود». ترجمه کشف الیقین ،ص:۲۵۱

او در همین مأخذ ۱۱/ ۲۱۸ می گوید:

«شگفت است تأویل حدیثی که در امامت و وجوب اطاعت تصریح دارد و خرد درست (عقل سلیم) به تباهی این تأویل گواهی می دهد، چنان که حال و مقام و این سخن پیامبر (ص): الست اولی منکم بأنفسکم» پس از نزول آیه شریفه یا أَیُّهَا الرَّسُولُ و امثال آن، درستی چنین تأویلی را نفی می کنند. طرفداران این گونه تأویل از مفهوم این سخن متنبّی غفلت کرده اند که:

فرض کنیم بگوییم این بام، شام است* آیا جهانیان از دیدن نور نابینا خواهند بود؟».

برای روشنی بیش تر سخن علّامه مجلسی را در بحار الانوار ۳۷/ ۲۴۲ می افزاییم که بر این گمانه بنا شده است که مفهوم مولی، دوستدار و یار باشد:

«نیز می گوییم: حتّی به فرض این که مقصود از این واژه، دوستدار و یار هم باشد باز در میان صاحبان اندیشه های درست و فطرت صحیح بنا به قراین حالیه، دلالت بر امامت علی (ع) دارد. اگر فرض کنیم یکی از سلاطین هنگام نزدیک شدن زمان مرگش همه نظامیان خود را گرد آورد و دست نزدیکترین و خصوصی ترین خویش خود را بگیرد و بگوید: «هر که من دوستدار و یار اویم پس این دوستدار و یار اوست»، و سپس برای یار و دوستدار او دعا کند و کسانی را که به او یاری نرسانند و دوستش نداشته باشند نفرین فرستد و این سخن را در حق دیگری نگفته باشد و هیچ کس جز او را به عنوان جانشین معرفی نکرده باشد آیا رعایای او و کسانی که در این گردهمایی حضور دارند جز این می فهمند

که سلطان می خواسته است با این کار او را به جانشینی خود برگزیند و مردم را تشویق کند که او را یاری رسانند و دوستش بدارند و همگان را به فرمانبری از او و یاری رساندنش در برابر دشمن وادارد؟».

نظیر همین سخن را علّامه امینی در الغدیر ۱/ ۳۶۶- ۳۶۵ بیان می کند که هر کس خواهان آن است می تواند بدان مراجعه کند.

سیّد شرف الدین در مراجعات/ ۲۸۴- ۲۸۳ در پاسخ به سخن ابن حجر در صواعق- که علی به حکم حدیث غدیر امام بود لیکن اصل امامتش بیعت امّت با او بود- می گوید: ترجمه کشف الیقین ،ص:۲۵۲

«تو- که خداوند به وسیله تو حق را یاری رساند- می دانی که اگر فلسفه ابن حجر و پیروان او در حدیث غدیر صحیح باشد در این هنگام پیامبر (ص) در تصمیم ها و خواست هایش- پناه بر خدا- همچون بازیگر و در سخنان و عملکردش- خدای ناکرده- چونان بیهوده گویی خواهد بود، چرا که بر اساس فلسفه آن ها پیامبر در این مقام بسیار مهم، مقصدی را نمی طلبید جز آن که بیان کند علی پس از عقد بیعت برای خلافت شایسته تر خواهد بود و این مفهومی است که دیوانگان هم از آن به خنده می افتند چه رسد به خردمندان و علی در میان آن ها بر دیگری امتیازی ندارد و از دیدگاه ایشان در آن هیچ مسلمانی نسبت به دیگری اختصاص نخواهد داشت، چرا که در میان آن ها هر کس با او بیعت شود برای خلافت شایسته تر خواهد بود و علی و دیگر صحابه و مسلمانان در این باره یکسان خواهند بود، پس ای مسلمانان! اگر فلسفه ایشان درست باشد کدام فضیلت بوده

است که پیامبر (ص) در آن هنگام می خواسته است تنها علی را در میان پیشکسوتان بدان اختصاص دهد؟ امّا این سخن آن ها- که اگر اولویت علی به امامت بالمآل نبوده باشد هر آینه او با وجود پیامبر (ص) هم امام می بود- نادیده انگاشتنی شگفت و عجیب و غفلت از تمامی پیمان های انبیا و خلفا و سلاطین و فرماندهان است به پسینیان خود و تجاهلی است به این حدیث: «تو برای من همچون هارون هستی برای موسی، جز آن که پس از من پیامبری نیست»، و فراموش کردن این سخن پیامبر (ص) در حدیث الدار به روز انذار است که فرمود: «سخن او را بشنوید و فرمانش برید» و به هر حال فراموش کردن دیگر سنّت های پیاپی است. حتّی در صورتی که اگر بپذیریم اولویت علی به امامت به سبب وجود پیامبر (ص) امکان نداشته در آن حال بوده باشد پس ناگزیر باید در پی رحلت پیامبر، آن گونه که پوشیده نیست برای همسویی با قاعده پذیرفته نزد همگان یعنی حمل لفظ- هنگام دشوار بودن دستیابی به حقیقت- به نزدیک ترین مجازات، خلافتی بلا فصل می داشت».

بنگرید به: «المعیار و الموازنه/ ۲۱۲- ۲۱۰، الرسائل العشر/ ۱۳۸- ۱۳۳، تقریب المعارف/ ۱۵۸- ۱۵۱، کشف الغمّه ۱/ ۶۲، اعلام الوری/ ۱۷۰- ۱۶۹، کشف المراد/ ۳۹۵ و ۴۲۰- ۴۱۹، طرائف/ ۱۴۲- ۱۳۹، اللوامع الالهیه/ ۲۷۸، صراط المستقیم ۱/ ۳۰۰، حق الیقین ۱/ ۲۵۵، فضائل الخمسه ۱/ ۴۴۳- ۳۵۶، مراجعات/ ۲۷۸ و ۲۶۴ و معالم المدرستین ۱/ ۱۴۵.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۲۵۴

بار خدایا! هر که او را دوست می دارد دوست بدار و هر که را دشمنش می دارد دشمن بدار و به هر که یاری اش

رساند یاری رسان و یاری ات را از هر که یاری اش را از او

دریغ کرد دریغ کن. «۱»

---

(۱) اسکافی در المعیار و الموازنه/ ۲۱۲ می گوید:

«پایان این حدیث نیز گواه آن است که سستی مورد ادّعای آن ها را ندارد و آن همین سخن است: «بار خدایا! هر که او را دوست می دارد دوست بدار و هر که را دشمنش می دارد دشمن بدار»، و تمامی این ها دلالت بر سخن ما دارد که در دین بر مردم پیشی داشته و بر همه جهانیان از برتری برخوردار بوده است و این که پیامبر (ص) برای علمش او را برگزیده است و از حضرتش (ع) دگرگونی و ناپایداری دیده نمی شد و وضع ایشان همواره یکسان بود و دشمنی اش با دشمنی خدا و دوستی اش با دوستی خدا پیوند داشت چنان که پیامبر (ص) نیز همین پیوند را داشت».

علّامه مجلسی در بحار الانوار ۳۷/ ۲۴۸- ۲۴۷ می گوید:

«امّا این که برخی از ایشان گمان کرده اند این سخن پیامبر: «بار خدایا! هر که او را دوست می دارد دوست بدار» قرینه ای است بر این که منظور از مولی موالی و یار است، سستی اش بر هیچ کس پوشیده نیست، چرا که استدلال ما تنها مقدّم داشتن اولی نیست تا آن ها بدین گونه با ما به مخالفت برخیزند بلکه ما به سیاق کلام و مقدّمه چینی و شاخه های این مقدّمه و همان چیزی استدلال کردیم که عرف زباندانان در این مورد بدان حکم می کند. امّا دعا برای دوست داشتن دوست او چنین جایگاهی ندارد و این به هنگامی صورت می پذیرد که کسی ادّعا کند لفظ، پس از اطلاق به یکی از معانی، مناسب نیست به

معنـای دیگری اطلاـق شود که در اشـتقاق با آن مناسب و نزدیک است و چگونه عاقلی این را ادّعا کنـد با آن که این خود از آرایه هـای بـدیعی به شـمار است؟ در پی این گفتـار سـخنی می گوییم که بنا به چنـد وجه آن چه را گفتیم تأییـد و آن چه را بنیان نهادیم تقویت می کند:

اوّل آن که وقتی ثـابت شود پیـامبر اکرم (ص) از ریـاست عامّه و امامت کبری برخوردار بوده است و همین خود به سـپاهیان و یارانی نیاز دارد و نظیر همان برای فردی از گروه او به اثبات رسـد که موجب برانگیخته شـدن حسدی می شود که ترک یاری و خودداری از کمک را به ارمغان می نهد، به ویژه این که پیامبر (ص) به دشـمنی در دل نهفته منافقان حاضر و سعی و تلاشی که برای غصب خلافت حضرت (ع) در خویش، پوشیده می داشتند آگاه بود، همین خود اقتضا دارد که پیامبر سخن خود را با دعا برای یاران او و نفرین برای کسانی که در حقّ او کوتاهی کنند مورد تأکید قرار دهد، و اگر منظور صـرفا یار بودن پیامبر یا ثبوت دوستی میـان او و ایشان همچون سایر مؤمنان بود دیگر برای خوانـدن فرمانـدهان و ولایتمـداران به این همه مبالغه و دعا نیازی نبود.

دوم این که همین دلالت دارد بر عصمتی که برای امامت حضرت (ع) ضروری است، زیرا اگر گناهی از او سر می زد بر کسی که این آگـاهی را از او داشت واجب بود او را از این کـار جلو گیرد و حمـایتش را از او دریغ ورزد و به همین سـبب دشـمنی اش را با او آشکار سازد، و

دعای پیامبر (ص) برای هر که او را دوست بدارد و یاری اش رساند و نفرین حضرت (ص) برای هر که بدو دشمنی ورزد و یاری اش نرساند مستلزم آن است که حضرت (ع) هرگز وضعی نداشته باشد که بر اساس آن سزاوار ترک دوستی و یاری گردد.

سوم این که اگر مقصود از مولی اولی باشد- چنان که می گوییم منظور از این واژه، طلب دوستی ورزیدن و پیروی از او و یاری رساندن بدوست از سوی آن قوم، و اگر مقصود، یار و دوستدار باشد، منظور، بیان کردن این حقیقت است که علی (ع)، یار و دوستدار ایشان است و دعا برای کسی که او را دوست بدارد و یاری اش رساند و نفرین برای کسی که این دو را از او دریغ کند در اوّلی مهم تر و مناسب تر از دومی است مگر آن که دومی نیز- چنان که پیش تر گفتیم- در مآل به مفهوم اولی بازگشت داشته باشد».

ترجمه کشف الیقین ،ص:۲۵۶

پیامبر (ص) سپس فرود آمد و دو رکعت نماز گزارد و در پی آن آفتاب غروب کرد و پیامبر با مردم نماز به جای آورد و به خیمه درآمد [و دستور داد علی (ع) در خیمه، رو به روی حضرت بنشیند.] سپس دستور داد مسلمانان، گروه گروه بر علی وارد شوند تا برای امیری یافتن بر مسلمانان بدو تبریک گویند و درودش فرستند. از جمله کسانی که مفصّل تبریک گفت عمر بود که چنین اظهار داشت: به به بر تو ای علی! سرور من و سرور هر زن و مرد مؤمن گشتی. «۱» «۲»

---

(۱) مستدرک الصحیحین حاکم ۳/ ۱۰۹+ تذکره الخواص/ ۳۵- که به اختصار نقل کرده است-

مناقب ابن مغازلی/ ۲۶- ۱۶+ ارشاد مفید ۹۱+ مجمع البیان ۳/ ۲۲۳.

(۲) ابو حامد غزالی در کتاب سرّ العالمین بر اساس آن چه در بحار الانوار ۳۷/ ۲۵۲- ۲۵۱ آمده است پس از بحث در تحقیق امر خلافت و بیان اختلاف ها می گوید:

«لیکن حجّت، نقاب از چهره برگرفت و همگان به اتّفاق بر متن این حدیث از خطبه پیامبر (ص) در روز غدیر خم همداستان شدند که فرمود: «هر که من مولای اویم علی مولای اوست»، پس عمر گفت: «زهی زهی بر تو ای ابو الحسن! سرور من و هر مرد و زن مؤمن گشتی». این خود، اعتراف و خشنودی و داوری است ولی بعدا هوای حبّ ریاست چیرگی یافت و به دوش کشیدن رکن خلافت و بستن قرارها و لرزش هوا در به هم خوردن پرچم ها و درهم شدن اسب های فراوان و گشودن شهرهای مختلف، جام هوس را بدیشان نوشاند و به اختلاف نخستین بازگشتند و حق را پشت سر بیفکندند و به بهایی اندک آن را فروختند و چه بد فروختند».

سیّد شرف الدین در مراجعات/ ۲۸۲ پس از بیان تبریک ابو بکر و عمر به علی (ع) می گوید:

«این دو تصریح کردند که علی (ع) سرور هر زن و مرد مؤمن است و این سخن بدان معناست که از شامگاه روز غدیر، سروری علی همه مردان و زنان مؤمن را در بر می گیرد، پس به عمر گفته شد: «با علی چنان می کنی که با هیچ یک از صحابه چنان نمی کنی-. و او در پاسخ گفت: علی سرور من است».

عمر تصریح کرد که علی (ع) مولای اوست در حالی که در آن هنگام او را برای

خلافت برنگزیده بودند و برای خلافت با او بیعت نکرده بودند و این خود دلیل آن است که علی (ع) در همان حال و نه در مآل مولای او و هر زن و مرد مؤمنی بوده است یعنی از همان هنگامی که پیامبر اکرم (ص) از سوی خداوند سبحان به روز غدیر این حقیقت را آشکارا بیان داشت، «دو بادیه نشین دعوی نزد عمر بردند و عمر از علی خواست میان آن دو داوری کند. پس یکی از آن دو گفت: این میان ما داوری کند؟! عمر به او یورش برد و گریبانش گرفت و گفت: وای بر تو، می دانی او کیست؟ او سرور من و سرور هر مؤمنی است و هر که او مولایش نباشد مؤمن نیست»، و اخبار رسیده در این معنی بسیار است».

ترجمه کشف الیقین ،ص:۲۵۷

(۱) در کتاب مسند احمد بن حنبل «۱»- به نقل از ابن بریده آمده است که گفت: پیامبر ما را در سپاهی به مأموریت فرستاد، پس چون آمدیم گفت: دوست خود را چگونه یافتید؟ یعنی علی (ع)- و من از او گله کردم و هیچ کس جز من از او گله نکرده بود. او می گوید: در حالی که پیاده و چشمم را به زمین دوخته بودم سر بلند کردم که ناگاه پیامبر (ص) را دیدم که چهره اش برافروخته شده بود و فرمود: هر که من ولیّ اویم علی نیز ولیّ اوست.

---

(۱) مسند احمد بن حنبل ۵/ ۳۵۰.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۲۵۸

(۱) در صحیح ترمذی «۱»- به نقل از عمران بن حصین آمده است که گفت:

پیامبر (ص) سپاهی را فرستاد و علی را به فرماندهی آن ها گماشت و او پس

از آن که در سپاه مستقر شد کنیزی را برای خود برگزید و این را بر او زشت شمردند و چهار تن از اصحاب پیامبر (ص)، پیمان بستند و میان خود گفتند: هر گاه پیامبر (ص) را ملاقات کنیم به او خبر خواهیم داد که علی چه کرده است. هنگامی که مسلمانان از سفری بازمی گشتند.

نزد پیامبر (ص) می رفتند، به او سلام می کردند و به سوی بار و بنه خود بازمی گشتند. پس چون سپاه بیامد بر پیامبر (ص) درود فرستادند و یکی از آن چهار تن برخاست و گفت: یا رسول اللّٰه! آیا ندیدی که علی بن ابی طالب چنین و چنان می کند؟ پس پیامبر از او روی برگرداند. دومی برخاست و همان سخنان اوّلی را گفت. پیامبر از او هم روی برتافت.

سومی برخاست و همچون سخنان آن دو بگفت. پس پیامبر از او هم چهره گرداند. چهارمی برخاست و سخنانی نظیر آن سه بگفت: پس پیامبر (ص) در حالی که خشم در سیمایش نقش بسته بود به آن ها روی کرد و فرمود: از علی چه می خواهید [از علی چه می خواهید؟] [از علی چه می خواهید؟] علی از من است و من از اویم و او پس از من ولیّ هر مؤمنی است.

(۲) در صحیح اوست «۲»-: هر که من مولای اویم علی مولای اوست.

(۳) در همان جاست: «۳»- خداوند بر علی رحمت گیرد، بار خدایا! حق را هر کجا که او رفت با او همراه ساز.

(۴) خطیب فخر خوارزم «۴»- حدیث غدیر خم را روایت می کند و می گوید که پیامبر بازوی علی را گرفت [و آن دو را بلند کرد] تا جایی که مردم سفیدی زیر

بغل او را دیدند و از یک دیگر جدا نشدند تا این که آیه شریفه الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی «۵»-

---

(۱) همان ۵/ ۲۹۶، شماره ۳۷۹۶.

(۲) سنن ترمذی ۵/ ۲۹۷، شماره ۳۷۹۷.

(۳) همان، شماره ۳۷۹۸.

(۴) مناقب خوارزمی/ ۸۰.

(۵) مائده/ ۷.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۲۵۹

نازل گشت «۱».

---

(۱) مصنف در الفین/ ۳۵۵ می گوید:

«امام رکنی از ارکان دین است، زیرا سخن او اصلی از اصول به شمار می آید و اوست نگاهبان شریعت و عامل بدان و کسی است که باید به آن عمل کند. پس اگر او معصوم باشد دین، کامل خواهد بود و اگر معصوم نباشد دین، کمال نخواهد یافت، لیکن خداوند می فرماید: الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ، که این خود بالضروره گواه ثبوت امام معصوم است».

ابن بطریق در خصائص/ ۶۵ می گوید:

«اگر دین امّت جز به ولایت او کمال نمی گیرد و نعمت الهی جز به وجود او برای خلقش به تمام نمی رسد و خداوند جز به وجود او اسلام را به عنوان دین خلقش بر نمی گزیند، پس این ولایت برای همه مسلمانان به غایت وجوب می یابد و اجماع مسلمانان هم بر آن تعلّق دارد، و همین ولایت، قائم مقام هر طاعتی از خداست، چه، اگر مسلمانی بر این طاعت قرار گیرد ولی بر ولایت پیامبر (ص) نباشد خداوند از اسلام او به عنوان دین، خشنود نخواهد بود و دینش نزد خدای کمال نیافته است و با وجود کمال نیافتن دین انسان و خشنود نبودن خدا از اسلام او، نعمت الهی برای او کمال نمی یابد و کسی که درگیر این امور شود در معامله زیان برده و ناکامی اش آشکار گشته است».

علّامه بیاضی در صراط المستقیم ۱/ ۷۸

می گوید:

«پس از پیامبر، امّت یا نیازمند به امام است که در حکمت الهی نصب او واجب خواهد بود و خدا هم چنین کرده است آن گونه که در حکمت الهی بر گماشتن پیامبر، وجوب داشته، یا نیازمند امام نیست که در این صورت گزینشی بیهوده و عملکردی است بدون دستور خداوند. نیز اگر امامت از دین نباشد پس هیچ کس نباید چیزی را در دین وارد کند که از آن نیست و اگر از آن باشد در صورتی که خداوند از آن سکوت ورزد، در واجب، اخلال ایجاد خواهد کرد که این خود قبیح و نقص است و اگر آن را به جای آورد گزینش باطل می گردد و خداوند، آن را در روزی که پیامبر، علی را با آگاهی نصب کرد به جای آورد و این آیه را نازل فرمود: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي، اگر پس از این چیزی از دین باقی بماند خداوند دروغگو خواهد بود و خداوند برتر از آن است که دروغ بگوید و اگر چیزی باقی نماند مطلوب، لازم خواهد آمد».

شیخ مظفّر در دلائل الصّدق ۲/ ۲۳۳ می گوید:

«این سخن پروردگار: وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي بزرگ ترین دلیل در نصب امام است، زیرا بزرگ ترین نعمت برای امّت به شمار می آید و بدون آن نعمت تمام نمی شود. اکمال دین نیز بنا بر این که امامت از اصول دین است- چنان که آن را می گوییم و دلیلش پیش تر آمد- با نصب امام، حاصل می شود و اگر امامی منصوب شده باشد بالضروره و اجماع آن امام، امیر المؤمنین (ع) خواهد بود».

بنگرید به: حق الیقین ۱/ ۲۵۳.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۲۶۰

پیامبر اکرم (ص) فرمود:

اللّه اکبر بر اکمال دین و اتمام نعمت و خشنودی خدا از رسالت من و ولایت علی بن ابی طالب. سپس فرمود: بار خدایا! دوست او را دوست بدار و دشمنش را دشمن و کسی را که بدو یاری رساند یاری رسان و یاری ات را از کسی که یاری اش را از او دریغ ورزد دریغ ورز.

(۱) در صحیح نسائی و ترمذی «۱»- به نقل از جابر آمده است که گفت: پیامبر (ص) در روز طائف علی را فرا خواند و با او به نجوا سخن گفت. مردم گفتند: نجوای پیامبر با پسر عمویش طولانی شد. پیامبر (ص) فرمود: نه من که خدا با او نجوا می کرد. یعنی: خداوند به من چنین دستوری داده بود و اخبار در این زمینه آن قدر فراوان است که به شماره در نمی آید.

مبحث نهم: در تصریح به این که پیامبر (ص) پس از خود علی (ع) را به خلافت گماشته است:

(۲) امامیه بر این امر تواتر دارد و جمهور در باره آن اخبار فراوانی نقل کرده اند که ما برگزیده هایی از آن را بر سبیل اختصار بیان می کنیم: (۳) خوارزمی «۲»- به نقل از جابر نقل می کند که گفته است: پیامبر (ص) فرمود: خداوند

---

(۱) سنن ترمذی ۵/ ۳۰۳، شماره ۳۸۱۰، ولی در صحیح نسائی بدان دست نیافتیم، لیکن در احقاق الحق ۶/ ۵۳۱ به نقل از علامه به ارجح المطالب راه یافته است و او می گوید که: حدیث را از طریق ترمذی و نسائی و طبرانی به نقل از ابو هریره نظیر آن چه از صحیح ترمذی گفته آمد روایت کرده است.

(۲) مناقب خوارزمی/ ۸۰، و ظاهرا به قرینه حدیثی که پس از آن می آید مؤلّف آن را از مناقب ابن مردویه نقل کرده است.

هنگامی

که آسمان ها و زمین را آفرید آن ها را فرا خواند پس آن ها پاسخش دادند و نبوّت مرا با ولایت علی بن ابی طالب بر آن ها عرضه کرد و آن ها آن را پذیرفتند. سپس خداوند خلق را آفرید و امر دین را به ما واگذار کرد، پس سعادتمند به واسطه ما سعادتمند شد و نگون بخت به واسطه ما نگون بخت شد. ماییم که حلال خدا را حلال می کنیم و حرام خدا را حرام.

(۱) در همین جا «۱»- به نقل از ابو سعید خدری آمده است که از سلمان نقل کرده است که می گوید: عرض کردم: یا رسول اللّه! هر پیامبری جانشینی دارد، جانشین تو کیست؟ پیامبر سکوت کرد. پس چون بعدا مرا دید گفت: ای سلمان! و من به سوی او شتاب کردم و لبّیک گفتم. گفت می دانی جانشین موسی کیست؟ عرض کردم: آری، یوشع بن نون.

فرمود: چرا؟ عرض کردم: چون او در آن هنگام داناترین ایشان بود. پیامبر (ص) فرمود:

جانشین و سرّ نگه دار من و بهترین کسی که پس از خود باقی می گذارم «۲» و وعده مرا ادا می کند و قاضی دین من می باشد «۳» علی بن ابی طالب است.

---

(۱) آن را در مناقب خوارزمی نیافتیم، ولی احقاق الحق ۵/ ۱۵۴ آن را از ارجح المطالب نقل می کند که آن نیز از ابن مردویه نقل کرده است، نیز در کشف الغمّه ۱/ ۱۵۷ به نقل از مناقب ابن مردویه آمده است.

(۲) سیّد شرف الدّین در مراجعات/ ۳۰۲ ذیل همین خبر می گوید:

«این سخن تصریحی است بر این که علی جانشین پیامبر است و صراحت دارد در این که او پس از پیامبر برترین مردم

است و در این خبر دلالتی است التزامی در خلافت علی (ع) و وجوب فرمانبری از او که بر خردمندان پوشیده نیست.» شیخ مظفّر در دلائل الصّدق ۲/ ۳۷۴ استدلال می کند که همین قرینه ای است دالّ بر خلافت.

«اخبار وصیّت، قراین دیگری را هم در بردارد که مقتضی آن است منظور از وصیّ، خلیفه است، همچون این سخن پیامبر (ص)- بخشی از سخن در توصیف علی (ع)- که او (علی) بهترین کسی است که به خلیفگی می گذارم یا پس از خود به یادگار می نهم.»

(۳) می گوییم: در برخی روایات «قاضی دینی» به کسر دال وارد شده است و آن چه ما از علمای خود نقل می کنیم بر همین تقدیر، استوار است.

مصنّف در کشف المراد/ ۳۹۶ می گوید:

«پیامبر (ص) فرمود: تو برادر و جانشین و خلیفه پس از من هستی و قاضی دین من، و این نصّی است صریح در ولایت و خلافت بر اساس آن چه گفته آمد.» شیخ طوسی در تلخیص الشّافی ۲/ ۱۶۶ می گوید:

«در پاره ای روایات تعبیر «قاضی دینی» به کسر دال وارد شده است، و این روایت نیز صراحت در امامت دارد، زیرا قاضی به معنای حاکم است و هر گاه در همه دین حاکم باشد پس او امام خواهد بود.» ابن ابی جمهور احسائی در کتاب معین المعین چنان که در حاشیه اللوامع الالهیه/ ۲۸۲ از او نقل شده می گوید:

«این سخن پیامبر (ص): «قاضی دینی» به کسر دال، برگرفته است از این سخن پیامبر: «اقضاکم علی (ع)»، و این دلیل آن است که علی برترین صحابه بوده است و قضا به همه علوم نیازمند است ...» «فرمود: «اقضاکم علی» و در این حدیث، منطوق

آن را آشکارا بیان داشته است و مفهوم آن را به این اختصاص داده است که انواع و اقسام علوم را تنها برای علی (ع) گرد آورده است. وجود هر یک از فضایلی که گروهی از صحابه بدان اختصاص یافته اند متوقّف بر فضایل دیگر نیست مگر علم قضا که پیامبر (ص) آن را به صیغه افعل برای علی (ع) قرار داده است و آن مقتضی وجود اصل وصف و افزایش آن بر دیگری است و موصوف بدان باید عقلی کامل داشته باشد و نیکو تشخیص دهد و تیزهوش باشد و از سهو و غفلت به دور و به هنگام دشوار بودن حکم با ذکاوتش بدان دست یابد، عدالتی داشته باشد که مانع از آن گردد تا پیرامون محرّمات بگردد و مروّتی که او را به دوری از دنیا وادارد، زبانی راستگو داشته امانتداری اش آشکار شود.

ترکیب «قاضی دینی» در پاره ای روایات به فتح دال وارد شده است، چنان که در بحار الانوار ۳۶/ ۳۱۱- ۳۱۰ به نقل از کفایه الاثر چنین آمده است. در آن به نقل از انس بن مالک روایت شده است که از پیامبر (ص) شنید که فرمود:

«جانشینان پیامبران، کسانی هستند که پس از ایشان دیون آن ها را ادا می کنند و به وعده های آن ها عمل می کنند و بنا به سنّت ایشان به جنگ می پردازند. سپس به علی (ع) روی کرد و فرمود: تو در دنیا و آخرت جانشین و برادر منی، دین مرا ادا می کنی و به وعده های من عمل می کنی و بنا به سنّت من نبرد می کنی» (الحدیث).

ترجمه کشف الیقین ،ص:۲۶۳

(۱) در کتاب اربعین «۱»- به نقل از انس بن مالک آمده

است که گفت: پیامبر (ص) فرمود: من و علی (ع) حجّت خداییم بر بندگانش. «۲»

---

(۱) فضائل الخمسه ۱/ ۳۷۵ به نقل از کتاب الاربعین الطوال از ابو القاسم دمشقی، و در کتاب اربعین ابن بابویه/ ۵۹۱ بر حسب آن چه مؤلّف بدان نسبت می دهد. این روایت در تاریخ طبری ۲/ ۶۲+ مسند احمد بن حنبل ۱/ ۱۵۹+ کفایه الطالب/ ۲۰۶+ کنز العمال ۶/ ۳۹۷ یافت می شود.

(۲) اربلی در کشف الغمّه ۱/ ۱۶۲ می گوید:

«این حدیث دلیل آن است که هیچ کس نمی تواند به منزلت امیر المؤمنین (ع) نزدیک شود و این که جایگاه او نسبت به پیامبر (ص) بنایی والا و شالوده ای استوار دارد و شرفش به غایتی رسیده است که چگونگی آن خردها را به تحیّر می کشاند و اصحاب را از درک آن ناتوان می سازد و بر فرزانگان است که در اعتراف به ستیغ بلند آن هر چه دارند و ندارند بر زمین افکنند، چه، پیامبر (ص) وضع او را همچون وضع خود قرار داده و او را در این سخن و سخنان بسیار دیگر هم منزلت خویش گردانیده است، و چه کسی می تواند همچون انسانی پرداخته شود یا پا جای پای او نهد یا چگونه می توان کسی را از کارهایش بازداشت که حجّت بر بندگان و مردمی است که خانواده او به شمار می آیند؟

این نکته را برای توضیح بیش تر می افزاییم که همین دلالت بر آن دارد که هر چه برای پیامبر بوده است مانند آن نیز برای علی است، زیرا هر دوی آن ها حجت خدایند بر بندگان و نبوّت به دلیل دیگری از این امر استثنا می شود و باقی مانده آن اعمّ از ولایت

بر مردم و جمع آوری خراج آن هـا و تقسـیم خراج میـان ایشـان و بر پـا کردن حـدود و امر بـه معروف و نهی از منکر برای حضـرت (ع) می مانـد و این برای هر که تأمّل کند و انصاف ورزد روشن است.» علّامه بیاضـی در صـراط المسـتقیم ۲/ ۷۵ می گوید:

«دلیل این که حضـرت (ع) به طور کلّی بر همه امّت، حجّت بوده است، وجوب مقدّم داشـتن بلا فصل ایشان است بر دیگران و اگر حضـرت (ع)، چهارمین باشد، آن سه دیگر و هر که در زمان آن ها فوت شده بدون آن که دلیلی لازم باشد از شـمول این حکم خارجند.»

ترجمه کشف الیقین ،ص:۲۶۴

(۱) هنگـامی که آیه مبـارکه: وَ أَنْـذِرْ عَشِـیرَتَکَ الْأَقْرَبِینَ «۱»- نـازل شـد حضـرت (ص) خـواص خانـدان و عشـیره خود را که فرزنـدان عبـد المطّلب بودنـد در خـانه ابو طالب گرد آورد. آن ها چهل تن بودنـد. حضـرت (ص) به علی (ع) دسـتور داد ران گوسـفندی را بـا یک مـدّ طعام گنـدم بپزد و یک صاع شـیر برایشان فراهم آورد. معروف بود که یکی از آن ها می توانـد [در یک وعده] تنه گوسـفندی را بخورد و یک مشک نوشـیدنی را بیاشامد، پس تمامی این گروه از این خوراک اندک بخوردند تا سیر شدند و غذا کم نیامد. آن ها از این امر شگفت زده شدند و نشانه پیامبری حضرت (ص) برای ایشان آشکار شد. سپس پیامبر (ص) فرمود: ای فرزنـدان عبـد المطلب! خداونـد مرا به سوی مردم به طور کلّی و به سوی شـما به طور خاص فرسـتاده و فرموده است: وَ أَنْذِرْ عَشِیرَتَکَ الْأَقْرَبِینَ، و من شما را به دو سخن فرا می خوانم که بر زبان سبک

و در ترازوى الهى بسى سنگين است و در پرتو اين دو سخن مى توانيد اختيار عرب و عجم را به دست گيريد و آن دو ملت تسليم فرمان شما خواهند شد و با آن دو به بهشت در خواهيد آمد و از آتش رهايى خواهيد يافت:

شهادت به اين كه خدايى جز اللّه نيست و من پيامبر خدايم، پس هر كه مرا در اين امر اجابت كند و در پرداختن بدان يارى ام رساند برادر، وزير و وصى [و وارث] و جانشين پس از من خواهد بود «۲»، ولى هيچ كس پاسخى به او نداد.

---

(۱) شعراء/ ۲۱۴؛ خويشان نزديك خود را هراس ده.

(۲) شيخ طوسى در رساله الاعتقادات كه در رسائل عشر/ ۱۰۶ چاپ شده مى گويد:

«دليل اين كه امام حقّ، پس از پيامبر (ص)، امير المؤمنين (ع) است نصّ متواتر پيامبر است در خلافت على و حال آن كه بر هيچ كس جز او- همچون ابو بكر و عبّاس- نصّى ندارد، نصّى نظير اين سخن كه مى فرمايد: «تو برادر، و وزير و جانشين پس از منى.» دليل ديگر امامت على آن است كه او معصوم مى باشد و بنا به اجماع مسلمانان، كسى جز او معصوم نيست.» ابن بطريق در عمده/ ۹۱ مى گويد:

«اين گونه اخبار رسيده از ابن حنبل و ثعلبى و ابن مغازلى و ديلمى بدون ترديد بر لفظ خلافت حضرت (ع) تصريح دارند، پس بايد به اين نكته توجّه شود كه همان كافى است و براى كسى كه با ديده انصاف در آن تأمّل كند قانع كننده خواهد بود و ديگر هر چه جز لفظ خلافت باشد سخنى است از روى زارى كه نورى براى طالب آن

به دست نمی دهد و دلیلی نیست که از آن بهره ای گرفته شود و دانش افزوده ای نخواهد بود».

شیخ مظفّر در دلائل الصدق ۲/ ۳۶۸ می گوید:

«امّا انکار دلالت آن بر نفی خلافت دیگران، ضرورتا ستیزه جویی خواهد بود، زیرا کدام دلیل صریح تر از این نفی پیامبر (ص) که: (خلیفه پس از من) و اگر قید (من بعدی) بر این دلالت نداشته باشد بنا به نص، خلافت بلا فصل هیچ کس به اثبات نمی رسد، و ای کاش می دانستم چرا وصیّت ابو بکر برای عمر، نصّ خلافت بلا- فصل اوست ولی وصیّت پیامبر برای امیر المؤمنین چنین نیست؟ آیا وصیّت پیامبر در بلا- فصل بودن، صریح تر از وصیّت ابو بکر و وصایای دیگر سلاطین برای ولیعهدهایشان نیست؟ [ص ۱۰۳- ۸۳].» در این باره رجوع کنید به اللوامع الالهیه/ ۲۸۲ (حاشیه صفحه).

شیخ طوسی در تلخیص الشافی ۲/ ۱۶۴ می گوید:

«این سخن حضرت (ص): «هر یک از شما که مرا در این امر یاری رساند برادر و وصیّ و جانشین پس از من خواهد بود». نمی تواند خبری باشد که در آینده تحقّق می یابد، زیرا پیامبر (ص) این منزلت ها را بخشی از دعوت در بیعت با خویش قرار داده بود و آن را همچون ترغیبی بر زبان آورده بود و بنا بر این صحیح نیست لفظ بر خبر، حمل گردد و درستش چنین است که بر ایجاب حمل شود و گویی حضرت (ص) فرموده است:

«هر که از میان شما با من بیعت کند ضرورتا برادر، وصی و جانشین پس از من خواهد بود.» بر اساس آن چه پیش تر گفته شد خلافت از منازلی همچون وصیّت و اخوّت به شمار آمد که غرض از آن ها

ایجاب است نه خبر و نظیر همین معنی در لفظ خلافت هم وجوب می یابد، زیرا محال است پیامبر برخی از منازل را بر برخی برتری دهد و منظور حضرت (ص) از همه آن ها ایجاب باشد نه خبر جز در مقام خلافت، چرا که آن، خروجی است از نظم سخن».

بنگرید به: الرسائل العشر/ ۹۷، تقریب المعارف/ ۱۳۷.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۲۶۷

امیر المؤمنین (ع) می فرماید: در میان آن ها من در برابر پیامبر ایستادم در حالی که سنّم از همه آن ها کمتر بود. پس گفتم: ای پیامبر خدا! من تو را در این امر یاری می رسانم پیامبر (ص) فرمود: بنشین.

حضرت (ص) برای بار دوم، سخن را برای قوم تکرار کرد و آن ها خاموشی ورزیدند، پس من برخاستم و سخن قبلی خود را دوباره گفتم. پیامبر (ص) فرمود: بنشین.

حضرت (ص) برای بار سوم سخن خود را تکرار کرد، ولی هیچ یک از آن ها [کلامی] بر زبان نیاورد. پس من برخاستم و گفتم: یا رسول اللّه! من تو را در این امر یاری می رسانم.

حضرت (ص) فرمود: بنشین، تو برادر، وصی، وزیر، وارث و جانشین پس از من هستی.

پس قوم برخاستند در حالی که به ابو طالب می گفتند امروز بر تو مبارک باشد که اگر به دین برادرزاده ات درآیی پسرت بر تو امیر می شود. «۱»

---

(۱) اسکافی همان گونه که در الغدیر ۲/ ۲۸۷ از او نقل شده در «النقض علی العثمانیه» می گوید:

«عاملی از عوامل کودکی و خواهشی از خواهش های دنیا علی را به سوی خود می خواند و نوباوگی او را وامی داشت تا در بازی کودکان حضور یابد و به احوال ایشان درآید، ولی ما از او ندیدیم جز آن که در اسلام

برّا بود و در امورش مصمّم و سخن خود را با عملش عینیت می بخشید و اسلامش را با پاکدامنی و زهد به اثبات می رساند و در میان همه کسانی که در محضر پیامبر (ص) بودند او به حضرتش پیوست و در دنیا و آخرت مورد اعتماد و انس و الفت حضرت (ص) گشت. او بر شهوتش چیره شد و با خواهش های نفسانی خود به ستیز برخاست و در این راه برای آن چه امید می برد در رستگاری عاقبت و پاداش آخرت شکیبایی ورزید. حضرت (ع) در سخنان و خطبه هایش آغاز وضع خویش و شروع کارهایش را بیان می کند آن هنگام که پیامبر (ص) درخت را فرا خواند و درخت، در حالی که بر زمین شیار می کشید به سوی حضرتش آمد و قرشیان گفتند: افسونگری است با قدرت چشم بندی. علی (ع) گفت: یا رسول اللّه! من نخستین کسی هستم که به تو ایمان می آورد، به خدا و پیامبر او ایمان آوردم و آن چه را به ارمغان آوردی تصدیق می کنم و گواهی می دهم که درخت هر چه کرد به امر خدا بود در تصدیق نبوّت تو و چونان برهانی در دعوتت. آیا هرگز ایمانی صحیح تر از این ایمان یافت می شود با چنین پیوندی استوار و ریسمانی ناگسستنی؟! ولی خشم و نفرت طرفداران عثمان و تعصّب و انحراف جاحظ از اموری است که گریزی ندارد.» [مراجعه کنید به حدیث شجره در نهج البلاغه/ ۳۰۲- ۳۰۰ خطبه ۱۹۲ (قاصعه)].

ابو الصلاح حلبی در تقریب المعارف/ ۱۳۵ می گوید:

«سخنگویان هر دو فرقه در نقل این رویداد به عنوان بیان معجزات همداستانند که از جمله این معجزات است اطعام مردمی بسیار

با خوراکی اندک که در همین روز بود، و هر که این داستان را نقل کرده همان گونه بیان داشته است که ما شرح دادیم. نیز همه علمای اهل قبله در «یوم الدّار» اجماع دارند و طریق آگاهی بدان نقل است و هر نقلی که از آن به دست آید به همان نصّی می رسد که در اخوّت و وصیّت و وزارت و یاری رساندن و خلافت پس از پیامبر (ص) از علی (ع) روایت کردیم و اگر منکری آن را انکار کند این تفصیل به آن مجمل می رسد».

سیّد حامد حسین در خلاصه عبقات الانوار ۵/ ۳۶۲ می گوید:

«از دلایلی که گواه آن است امیر المؤمنین (ع) وارث پیامبر (ص) می باشد حدیث «یوم الدّار» است که در آن آشکارا بر این نکته تصریح شده و علی (ع) هم در پاسخ کسی که از پیامبر پرسید: چرا پسر عمویت را وارث قرار دادی نه عمویت را؟ بدان استشهاد کرده است.

این حدیث از «ازاله الخفا» ی ولی اللّٰه دهلوی روایت شده است.

شیخ مظفّر در دلائل الصدق ۲/ ۳۶۲- ۳۶۱ می گوید:

«همه این اخبار در برگیرنده لفظ «خلیفه» است و در «الکنز» [یعنی: کنز العمال] از ابن مردویه خبری نقل شده است که لفظ «ولایت» را در بر دارد ...

و شما می دانید که مقصود از ولایت در این جا همان خلافت است به قرینه پیش از آن و قید «پس از من»، زیرا یاری و محبّت به پس از پیامبر (ص) اختصاص ندارد و خلافت، بدان مختص می باشد.» سیّد شرف الدّین در مراجعات/ ۱۹۴ می گوید:

«ادّعای این که تنها آن دلالت بر این دارد که علی در میان اهل بیت پیامبر (ص)

جانشین حضرت (ص) است از این جهت مردود می باشد که هر کس معتقد باشد علی خلیفه پیامبر خدا در میان اهل بیت اوست به خلافت عامّه او معتقد است و هر که خلافت عامّه او را نفی کند خلافت خاصّه او را هم نفی کرده است و کسی هم قائل به فصل نیست. پس فلسفه مخالفت با اجماع مسلمانان چیست؟».

بنگرید به: کشف الغمّه ۱/ ۶۲ و مراجعات/ ۱۸۷ و الغدیر ۲/ ۲۷۹- ۲۷۸.

(۱) در کتاب مناقب «۱»- به نقل از ابن بریده «۲»- آمده است که گفت: پیامبر اکرم (ص) فرمود: هر پیامبری وصی «۳» و وارثی دارد و علی (ع) وصیّ و وارث من است.

---

(۱) مناقب خوارزمی/ ۴۲.

(۲) در مأخذ چنین بوده و در نسخه ج: «بریده، و در م: «برده» و در دیگر نسخه ها: «ابو هریره».

(۳) ابن شهرآشوب در مناقب ۲/ ۲۶ می گوید:

«در حدیث ابو رافع آمده است که ابو بکر به عبّاس گفت: تو را به خدا قسم می دانی که پیامبر خدا همه شما را گرد آورد و گفت: ای فرزندان عبد المطلب! خداوند پیامبری را برنیانگیخته است مگر آن که از خاندانش وزیر، برادر، وارث، وصی و جانشین در خانواده اش قرار داده است، پس کدام یک از شما برای بیعت با من برمی خیزد تا برادر، وزیر، وارث، وصی و جانشین من در خاندانم باشد و علی با شرطی که کرده بود با حضرتش بیعت کرد.

اگر این جمله درست باشد امامت بلا فصل علی پس از پیامبر (ص) واجب خواهد بود».

ابن بطریق در عمده/ ۸۴- ۸۱ سخنی دارد که چکیده آن چنین است:

«خداوند به همه مؤمنان دستور داده است

وصیّت نامه بنویسند و در اخبار آمده است که به پیامبر (ص) نیز چنین دستوری داده و از سویی خداوند توبیخ کرده است کسی را که به نیکی بخواند و خود را فراموش کند و از همین رو بر پیامبر، حق است که وصیّت کند.

از سوی دیگر از آن جا که همه کارهای پیامبر، سنّت است پس ناگزیر باید از آن ها پیروی کرد. اگر پیامبر (ص) وصیّت را ترک کند، ترک وصیّت، سنّت می گردد و خلاف چنین چیزی آشکارا روشن است، پس وجوب وصیت ثابت شد. این از دلایل دروغ ابن ابی اوفی است- چنان که در صحیح بخاری آمده- که پیامبر جز به قرآن برای امتش وصیّتی نکرده است و نیز وصیّت پیامبر در چنگ زدن به ثقلین- کتاب خدا و اهل بیتش- دلالت بر دروغ بودن سخن او دارد.

پس با آن چه بیان داشتیم وصیّت برای سیّد عترت، امیر المؤمنین (ع) ثابت می گردد.» فاضل سیوری در اللوامع الالهیه/ ۲۸۱ می گوید:

«به این سخن پیامبر: «تو برادر، وصی، جانشین پس از من و قاضی دین من هستی» از دو روی استدلال می شود:

اوّل: «تو وصیّ من هستی» و این را هیچ کس انکار نمی کند. امّا این که مقصود پیامبر از این سخن، تصرّف در هر آن چیزی است که پیامبر در آن تصرّف می کرده یا پاره ای از آن، باید گفت که شقّ دوم (پاره ای از آن) باطل است، زیرا لفظ اطلاق دارد و از هر گونه تقییدی بدور است و قرینه ای هم بر تقیید دلالت ندارد و اگر چنین مقصودی در میان بود در هم آمیختگی پیش می آمد که این از پیامبر (ص) جایز نیست، پس شقّ

اوّل آن تعیّن می یابد که همان مطلوب ماست، زیرا ما از امامت جز همین را نمی خواهیم.» دوم: این سخن پیامبر «قاضی دینی» بنا به روایتی که دال مکسور باشد و این صراحت در خلافت علی (ع) دارد.

علّامه مجلسی در بحار الانوار ۳۸/ ۲۰ باب: علی وصی و سیّد الاوصیاء، می گوید:

«از اخبار آمده در این باب آشکار می شود که علی (ع) وصیّ پیامبر و سیّد اوصیاست و بیش ترین تصریح را دارد در این که مقصود از وصایت، خلافت عظماست و دیگر اخبار امتیازی را در بر دارند که موجب مقدّم داشتن علی (ع) بر دیگران است و روشن می سازد که حضرت (ع) خیر البشر است و این به اجماع به پیامبر (ص) تخصیص دارد و دیگر آحاد امّت داخل عنوان بشر هستند که برتری حضرت بر آن ها ثابت می شود، و این درجه ای است والاتر از خلافت و امامت، و هیچ خردمندی تردیدی نمی کند در این که چنین امتیازی مستلزم خلافت و امامت است و چگونه عاقلی تجویز می کند که کسی نه پیامبر باشد نه امام و از پیامبران، برتر باشد؟ از دیگر اخبار، روشن می شود که علی از همه صحابه و همه امّت برتر بوده است

ترجمه کشف الیقین ،ص:۲۶۹

و عقل سلیم نمی پذیرد که غیر افضل بر افضل مقدّم داشته شود. بیش تر اخباری که در این باب وارد شده مشتمل است بر آن چه دلالت دارد بر امامت علی (ع) که برخی از آن ها تصریحی است و پاره ای تلویحی و پرداختن بدان موجب اطاله سخن خواهد شد و بیش تر مخالفان به وصایت حضرت (ع) اعتراف دارند.» شیخ مظفّر در دلائل الصدق ۲/ ۳۷۴- ۳۷۳ می گوید:

«این وصیّت شامل

خلافت است و می توان آن را ظاهرترین نکته ای دانست که در بر دارد و به سوی آن انصراف می یابد بلکه معنی وصیّ پیامبر، خلیفه اوست و گواه آن مثلی است که پیامبر (ص) برای مسلمان، پیرامون وصیّ موسی یعنی یوشع آورد که جانشین موسی بود و نیز آن چه احمد در مسند خود به نقل از طلحه بن مصرف روایت کرده که گفته است: «ابو هذیل گفت: ابو بکر بر وصیّ پیامبر (ص) تحکّم می کرد.

ابو بکر دوست می داشت به پیمانی از رسول خدا دست می یافت تا آن را آویزه گوش کند.» «این سخن صراحت دارد که مفهوم وصیّ رسول اللّٰه خلیفه اوست مضافا به این که در حدیث مذکور، وارث بر وصیّ عطف شده است و مقصود از وارث یا وارث منزلت است که همان مطلوب است یا وارث علم که مقتضی خلافت می باشد، زیرا علم پیامبران، میراث برای کسی است که برای پیروی و ریاست شایسته تر باشد چه، خداوند می فرماید: أَ فَمَنْ یَهْدِی إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ یُتَّبَعَ أَمَّنْ لا یَهِدِّی إِلَّا أَنْ یُهْدی. از این سخن در صورتی که مقصود از وصیّ کسی باشد که در علم و هدایت و حفظ قوانین شریعت و تبلیغ علم بدو وصیّت شود تمام مطلوب به دست می آید، به ویژه این که حفظ قوانین شریعت، متوقّف بر خلافت است.» شیخ مظفّر در همین مأخذ ۲/ ۳۷۸ در پاسخ به سخن ابن روزبهان می گوید:

«در دلالت این سخن بر امامت امیر المؤمنین برای آن چه پیش تر در حدیث سوم گفته آمد تردیدی نیست، به علاوه ظهور لزوم وصیّ برای هر پیامبری که لازمه آن، همان خلیفه می باشد، زیرا مردم

ناگزیر باید امام داشته باشند. امّا این سخن او [یعنی سخن ابن روزبهان] که: «گاهی گفته می شود این وصیّ فلانی است در کودکی و مقصود چنین است که او پس از وی عهده دار است به امر کودکی»، مطلوب ما را اثبات می کند نه نفی، زیرا وصیّ پیامبر، همان خلیفه اوست که عهده دار امر امّت اوست، و امّا این سخن او: «او نزدیک وارث است و به همین سبب با واژه وارث، قرینش ساخته» صحیح است و از همین رو هر دو لفظ، مفید معنای خلافت است، پس مراد از وارث، وارث علم و منزلت است در میان امّت نه مال و در نتیجه او امام خواهد بود.»

ترجمه کشف الیقین ،ص:۲۷۰

نیز سخن علی (ع) در نهج البلاغه/ ۴۷ خطبه دوم نقل می شود که حضرت در آن می فرماید: «هم اکنون وصیّت و وراثت در میان ایشان است، چه، حق به میان اهلش بازگشت و به جایگاه خود منتقل شد.» مظفر در همین مأخذ/ ۳۷۵ در ذیل این خطبه می گوید: «لطف این سخن حضرت (ع) که «حق به میان اهلش بازگشت» و دلالتش بر این که سه خلیفه پیشین آن را غصب کرده بودند بر کسی پوشیده نیست.» سیّد مرتضی عسکری در معالم المدرستین ۱/ ۲۹۵- ۲۱۲ پیرامون وصیّت، پژوهشی فراگیر و پر بهره را با عناوین زیر وارد کرده است:

«وصیّت در میان ملّت های گذشته، وصیّ در احادیث پیامبر ما (ص)، اخبار مربوط به وصیّ پیامبر (ص) در کتب امّت های گذشته، وصیّت در اخبار صحابه و تابعان، شهرت لقب وصیّ پیامبر برای علی در اشعار صحابه و تابعان و لغت نامه ها، احادیث عایشه در این پیرامون، دستکاری خلفا نسبت

به نصوص وصیّت پیامبر با حذف تمام یا برخی از آن ها و تأویل مفهوم حدیث یا انکار و سرپوش نهادن یا ضعیف شمردن آن و وضع روایت های گوناگون به جای این اخبار صحیح.» او در پایان بحث می گوید:

«در حالی که نصوص دالّ بر حقّ حضرت علی در حکومت پس از پیامبر (ص) و حق فرزندان امام او در این حکومت از مهم ترین مسائلی است که خلفای دیگر را در موضع انتقاد قرار می دهد، علمای مکتب خلفا در پوشاندن این گونه نصوص هیچ گونه کوتاهی نکرده اند و از مهم ترین آن هاست پژوهش های علمای اهل کتاب پس از وفات پیامبر در باره وصیّ و سخنان آن ها پیرامون او، و این در حالی است که این گونه اخبار علمای مکتب اهل بیت در کتاب هایشان حفظ شده است. [مراجعه کنید به بحار الانوار ۱۰/ ۱۰- ۵۰].» بنگرید به: مناقب ۲/ ۵۸ و تقریب المعارف/ ۱۳۴ و طرائف/ ۲۶ و ۱۳۳ و مراجعات/ ۳۱۳- ۳۰۷.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۲۷۱

(۱) در همین کتاب «۱»- به نقل از انس آمده که گفته است: پیامبر (ص) فرمود: ای انس!

---

(۱) مناقب خوارزمی/ ۴۲.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۲۷۲

نخستین کسی که از این در بر تو وارد شود امیر المؤمنین (ع) و سرور مسلمانان «۱» و جلو دار پیشانی سپیدان حجله نشین و خاتم اوصیاست.

انس می گوید: با خود گفتم: خدایا او را مردی از انصار قرار ده و هنگامی که علی (ع) آمد آن را کتمان کردم. پیامبر (ص) فرمود: او کیست ای انس؟ عرض کردم: علی (ع). پس حضرت (ص) با گشاده گشاده رویی برخاست و علی (ع) را در آغوش کشید و سپس عرق چهره اش را بر چهره علی

(ع) مالید و عرق چهره علی (ع) را بر چهره خویش کشید.

علی (ع) گفت: یا رسول اللّٰه! با من آن کردی که پیش تر نکرده بودی.

پیامبر (ص) فرمود: چرا چنین نکنم در حالی که تو حقّ مرا ادا می کنی و صدای مرا به گوش آن ها می رسانی و پس از من اختلاف هایشان را برای آن ها تبیین می کنی.

(۱) ابو نعیم حافظ روایت می کند «۲»- که پیامبر (ص) روزی در باره علی (ع) فرمود: سرور مسلمانان و امام پرهیزکاران خوش آمد. «۳»

---

(۱) شیخ طوسی در تلخیص الشافی ۲/ ۱۶۵ می گوید:

«این سخن پیامبر «سرور مسلمانان و جلودار پیشانی سپیدان حجله نشین» به مفهوم امامت رجوع می کند، زیرا مفهوم سروری و سیادت، ریاست است و نیز جلودار مردم یعنی رئیس و فرمانده آن ها، به ویژه آن که این سخن اندکی پس از تعبیر «امام پرهیزکاران» آمده باشد.

علامه مجلسی در توضیح خبری که تعبیر «علی، سرور عرب» در آن آمده در بحار الانوار ۳۸/ ۹۴ می گوید: «شاید پیامبر (ص) به بیان سروری علی بر عرب اکتفا کرده تا برای پرهیز از تکذیب منافقان و تردید مسلمانان ضعیف و سست، فضل حضرت (ع) را به تدریج بیان کند.» این بیان به سخن سیّد شرف الدین می ماند که ذیل آیه إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ آن را بیان کردیم.

(۲) حلیه الاولیاء ۱/ ۶۶.

(۳) شیخ طوسی در تلخیص الشافی ۲/ ۱۶۵- ۱۶۴ می گوید:

«هیچ کس نمی تواند بگوید مقصود از این فرموده پیامبر (ص): «امام پرهیزکاران» همان تقواست آن گونه که صالحان در دعایشان می گویند که خداوند آن ها را امام پرهیزکاران قرار دهد، چنان که در این آیه مبارکه:

وَ اجْعَلْنا لِلْمُتَّقِينَ إِماماً [فرقان/ ۷۴]، و اگر مقصود از آن امامت

می بود امام متّقین بودن شایسته تر از امام فاسقان بودن به شمار نمی آمد و این از آن روست که نسبت دادن امام به این امر در برابر امر دیگری موجب تخصیص می گردد، و ظاهر سخن عموم است مگر آن که دلیلی بر تخصیصش اقامه شود. گرچه ما روشن کردیم مفهوم و حقیقت امامت، پیروی از سخن و عمل کسی را در بر دارد که امام است. پس هر گاه ثابت شد که او برای بخشی از امّت در پاره ای امور، امام است پس ناگزیر باید در این محدوده و به این شکل پیروی گردد که همین مقتضی عصمت اوست و هر گاه عصمتش ثابت شد امامتش واجب می گردد، زیرا هر کس عصمت برای او ثابت شد و قطعی گشت امامت بلا فصل پس از پیامبر برای او ضروری می گردد.

امّا تخصیص لفظ (متّقیان)- در برابر فاسقان- ممتنع نیست، پس اگر او امام همه باشد چنان که خداوند می فرماید: هُدیً لِلْمُتَّقِینَ [بقره/ ۲] و برای همگان هدایت باشد حمل آن بر پرهیزکاران به سبب بهره ای است که از هدایت او می برند و فاسقان از آن بی بهره اند و این سخن جایز است- ما می توانیم نظیر چنین سخنی را در این فرموده: «امام پرهیزکاران» قائل شویم و ذکر اختصاص لفظ آیه- با وجود عمومیت معنای آن- وجهی ندارد- الّا این که او را در این خبر، قائم بدانیم.

امّا جایز است این دعای صالحان که خداوند آن ها را امام پرهیزکاران قرار دهد حمل بر آن گردد که ایشان دعا کرده اند پیشوایانی گردند که از ایشان آن گونه به حقیقت پیروی شود که پیش تر توضیح دادیم و این غیر ممتنع است، و

اگر مسیری را بپیماییم که طرف مقابل ما می خواهد که آن ها به خلاف این دعا کرده اند با وجود دلیلی به این نتیجه رسیده ایم- اگر چه حقیقت امامت آن چه را ما گفتیم در بر دارد-.»

ترجمه کشف الیقین ،ص:۲۷۳

(۱) در کتاب مناقب «۱»- به نقل از سلمان فارسی- رضی اللّه عنه- آمده است که شنید پیامبر (ص) می فرماید: همانا برادر من، وزیر «۲» من و بهترین کسی که پس از خود به جانشینی می نهم علی بن ابی طالب است.

---

(۱) مناقب خوارزمی/ ۶۲.

(۲) ابو الصلاح حلبی در تقریب المعارف/ ۱۳۶- ۱۳۵ می گوید:

«وزارت در عرف نبوت، خلافت بدون اشكال است به دلیل آیه مبارکه وَ اجْعَلْ لِي وَزِيراً مِنْ أَهْلِي»، که مفهوم آن به اتّفاق مفسّران همان خلیفه و امام می باشد و نیز به سبب آن که لفظی که وزارت و اخوّت را در بر دارد، همان لفظی است که خلافت را در بر می گیرد و در این مورد به اعتماد آگاهی شنونده از باب اختصار به ذکر بخشی از منطوق اکتفا شده است.»

ترجمه کشف الیقین ،ص:۲۷۴

(۱) در همین کتاب «۱»- به نقل از ابو ایّوب آمده است که پیامبر (ص) سخت بیمار شد و فاطمه (س) برای عیادت از حضرت (ص) آمد و چون خستگی و ضعف پیامبر (ص) را دید به حدّی اندوهگین شد که اشکش بر گونه هایش ریخت.

پیامبر (ص) به او فرمود: ای فاطمه! کرامت خدا بر تو همین که به ازدواج کسی درآوردمت که اسلامش پیش تر از همه و علمش بیش تر از همه و شکیبایی اش گسترده تر از همگان است. همانا خداوند تبارك و تعالی به زمینیان نگریست و از میان ایشان مرا برگزید و

مرا به عنوان پیـامبر و رسول برانگیخت و بـار دیگر به زمین نگریست و از میان همه، شوی تو را برگزیـد و به من وحی کرد که تو را به ازدواج او درآورم و او را وصیّ [و برادر] خود گیرم. «۲»

این حدیث را دارقطنی صاحب جرح و تعدیل نیز روایت می کند «۳».

---

(۱) مناقب خوارزمی/ ۶۳.

(۲) سیّد شرف الدّین در مراجعات/ ۳۰۳- ۳۰۲ می گوید:

«این سخن نص در این است که علی، وصیّ است و صراحت دارد در این که او پس از پیامبر برترین مردم است و در بردارنده دلالت التزامی است در خلافت و واجب الطاعه بودن او که بر خردمندان پوشیده نیست ..

بنگریـد چگونه خداوند پس از آن که خاتم الأنبیاء را از میان همه زمینیان برگزید علی را انتخاب کرد و ببینید چگونه گزینش وصـی بسان گزینش پیامبر بوده است و مشاهـده کنیـد چگونه خداونـد به پیامبرش وحی می کنـد که او را داماد خود و وصـیّ خویش گرداند و ببینید آیا جانشـینان پیامبران گذشته جز اوصیای ایشان بوده اند و آیا رواست برگزیده خدا در میان بندگان و وصـیّ سرور انبیا را عقب زنیم و دیگری را پیش کشیم و آیا صحیح است کسی بر او حکومت کند و حضرت (ع) را در شمار توده مردم و رعیت خویش گیرد؟ و آیا عقلا ممکن است فرمانبری از این حاکم بر کسـی واجب باشـد که خداونـد او را بسان پیـامبرش برگزیـده است؟ و چگونه می شود خـدا و رسول، او را برگزیننـد و مـا دیگری را انتخـاب کنیم وَ مـا کانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لا مُؤْمِنَهٍ إِذا قَضَی اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَمْراً أَنْ یَکُونَ لَهُمُ الْخِیَرَهُ

مِنْ أَمْرِهِمْ وَ مَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلالًا مُبِيناً [احزاب/ ۳۶].» بنگرید به کشف المراد/ ۴۲۰.

(۳) این حدیث و حدیث پیش از آن و چند حدیث دیگر را صاحب کشف الغمّه در کتاب خود (۱/ ۱۵۳- ۱۵۱) به نقل از کتاب مناقب می آورد. او پس از نقل این حدیث اشاره می کند که دارقطنی این حدیث را به شکل کامل تری آورده است و می گوید: «تصمیم داشتم ذکر آن را تا امام الخلف الحجّه (ع) به تأخیر اندازم ولی در این جا بیانش کردم»، سپس آن را به نقل از کتاب کفایه الطالب دارقطنی می آورد و آن حدیثی است که در کتاب ما پس از این حدیث می آید. ظاهرا مؤلّف- رحمه اللّه- این حدیث- یعنی حدیث ابو ایّوب- را به همراه حدیث سلمان از کتاب مناقب آورده است که واسطه آن، کشف الغمّه بوده است، و از دقّت نظر او بوده است که صاحب کشف اشتباها این حدیث را از ابو ایّوب نقل کرده که دارقطنی آن را آورده و حال آن که حدیث ابو هارون عبدی است- و اللّه اعلم-.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۲۷۵

(۱) دارقطنی «۱»- از رجالش به نقل از ابو هارون عبدی آورده که گفته است: نزد ابو سعید خدری آمدم و به او گفتم: آیا تو در بدر حاضر بوده ای؟ گفت: آری. گفتم: آیا در باره علی (ع) و فضلش چیزی از آن چه شنیده ای به ما نمی گویی؟ گفت: آری، پیامبر اکرم (ص) از یک بیماری بهبود یافت و دوران نقاهت را می گذراند که فاطمه (س) بر او وارد شد تا از پیامبر عیادت کند. من در سمت راست پیامبر نشسته

بودم، پس چون فاطمه (س) ضعف و سستی پیامبر را دید بغض گلویش را فشرد تا جایی که اشکش بر گونه هایش آشکار شد. پیامبر (ص) به او فرمود: چرا می گریی ای فاطمه! فاطمه (س) گفت: از فوت می ترسم یا رسول اللّه! پیامبر (ص) فرمود: ای فاطمه! آیا نمی دانی که خداوند به زمین نگریست و پدر تو را برگزید و او را به عنوان پیامبر برانگیخت، و بار دیگر به زمین نگریست و شویت را در آن برگزید و به من وحی کرد و تو را به ازدواج او درآوردم و وصیّ اش گرفتم؟ آیا نمی دانی که کرامت خدا بر توست که به ازدواج کسی درآوردت که علمش بیش از دیگران و شکیبش

---

(۱) احقاق الحق ۹/ ۲۶۶- ۲۶۵، او از الفصول المهمه ابن صباغ نقل کرده که در آخر حدیث گفته است: «این حدیث را دارقطنی صاحب جرح و تعدیل چنین نقل کرده است»، جز آن که در الفصول المهمّه (ص ۲۹۵) سند را از ابن هارون ذکر می کند، ولی ابو هارون چنان که در این جا و در احقاق است وجود ندارد. نیز صاحب احقاق آن را در همان جلد، ص ۲۶۶ از «البیان فی اخبار صاحب الزمان» کنجی نقل می کند که در طریق سندش آورده: «... حافظ، شیخ اهل حدیث ... معروف به دارقطنی به ما گفته است ...»

ترجمه کشف الیقین ،ص:۲۷۶

گسترده تر از همه و اسلامش پیش تر از دیگران است؟

فاطمه (س) بخندید و چهره اش باز شد. پس پیامبر آهنگ آن کرد که از تمامی خیری که خداوند برای محمّد (ص) و خاندانش مقرّر فرموده است برای فاطمه (س) بیفزاید، از این رو به فاطمه (س)

فرمود: ای فاطمه! علی هشت منقبت دارد: ایمان به خدا و رسول، حکمت او، همسر او، دو پسرش حسن و حسین، امر به معروف و نهی از منکر. ای فاطمه! به ما اهل بیت شش خصلت داده شده که جز ما به هیچ کس از پیشینیان داده نشده و هیچ یک از پسینیان بدان نرسد: پیامبر ما که بهترین پیامبران است پدر توست، وصیّ ما که بهترین اوصیاست شوی توست، شهید ما که بهترین شهداست حمزه، عموی پدر توست، از ماست دو فرزند این امت که دو پسر توست و از ماست مهدی این امّت که عیسی پشت سر او نماز می گزارد، و سپس بر شانه حسین زد و فرمود: مهدی امّت از اوست.

(۱) از انس بن مالک «۱»- است که پیامبر (ص) فرمود: دوست من، وزیر من، جانشین من و بهترین کسی که پس از خود به جای می نهم که دین مرا به جای می آورد و به وعده من وفا می کند علی بن ابی طالب (ع) است.

(۲) در کتاب مناقب «۲»- آمده است که پیامبر (ص) فرمود: جبرئیل نزد من آمد در حالی که دو بالش را گشوده بود. بر یکی از دو بالش نوشته شده بود: نیست خدایی جز اللّه، محمّد پیامبر است و بر بال دیگر نوشته شده بود: نیست خدایی جز اللّه و علی، وصی است.

و اخبار در این زمینه بیش از آن است که به شماره درآید.

مبحث دهم: در این که پیامبر، علی (ع) را امیر المؤمنین می خوانده است:

(۳) در کتاب مناقب اخطب خوارزم «۳»- به نقل از ابن عبّاس آورده است که گفت: پیامبر اکرم (ص) در صحن خانه بود در حالی که سر بر دامان دحیه بن خلیفه الکلبی

داشت [پس علی (ع) وارد شد] و گفت: سلام بر تو، پیامبر خدا (ص) چگونه صبح کرد؟ ترجمه کشف الیقین ۲۷۶ مبحث دهم: در این که پیامبر، علی(ع) را امیر المؤمنین می خوانده است: ..... ص : ۲۷۶

---

(۱) اصابه ۱/ ۲۱۷.

(۲) مناقب خوارزمی/ ۹۰.

(۳) همان/ ۲۳۱.

پیامبر (ص) فرمود: به خیر و خوبی [ای برادر رسول اللّه، علی (ع) عرض کرد: خدا از سوی ما اهل البیت به تو پاداش خیر دهد].

دحیه به او گفت: من تو را دوست دارم، همانا تو از ستایشی برخورداری که آن را به تو بشارت می دهم؛ تو امیر المؤمنین و جلودار پیشانی سپیدان حجله نشینی، تو سرور فرزندان آدم جز پیامبران و رسولان هستی، درفش حمد به روز رستاخیز در دست توست که به همراه شیعیانت و محمّد و طرفداران او با شادی تمام رو به بهشت می آورید. رستگار شد هر که تولّی تو را در دل داشت و زیان برد هر که از تو کناره گرفت، دوستداران محمّد دوستداران تواند و [دشمنان محمّد] دشمنان تو، شفاعت محمّد بدیشان نرسد. نزدیک من آی ای برگزیده خدا. پس سر پیامبر (ص) را گرفت و در دامان حضرت (ع) قرار داد. پیامبر (ص) فرمود: این هیاهو چیست؟ پس او را آگاه کرد [الحدیث. پیامبر (ص) فرمود: او دحیه کلبی نبود جبرئیل (ع) بود] که تو را با نامی نامید که خدا تو را نامیده بود و این همان اسمی است که محبّت تو را در دل مؤمنان و هراس تو را در دل کافران افکند.

(۱) از ابن مردویه «۱»- است که حدیثی را مرفوع به بریده می رساند و در آن آمده

است:

رسول خدا به ما دستور داد به علی با لقب امیر المؤمنین درود فرستیم. «۲»

---

(۱) کشف الغمه ۱/ ۳۴۲، به نقل از مناقب ابن مردویه.

(۲) شیخ طوسی در تلخیص الشافی ۲/ ۵۶ می گوید:

«پیامبر (ص) بر امامت علی پس از خود تصریح دارد و با الفاظ مخصوصی که آن را نقل کرده اند و را برای امّت به جانشینی نهاده است که از جمله این فرموده پیامبر است: به علی با لقب امیر المؤمنین درود فرستید، و این سخن پیامبر (ص) که با اشاره به علی و در حالی که دست او را در دست گرفته می فرماید: این جانشین من است در میان شما پس از من، پس سخنش را بشنوید و فرمانش برید، به علاوه سخن پیامبر در یوم الدار.» علّامه مجلسی در بحار الانوار ۳۷/ ۳۴۰ می گوید:

«هیچ منصفی در تواتر اخباری که از طرق خاص و عام با اسناد فراوان و مختلف نقل شده تردید نمی کند و ما از ترس پرگویی برخی از آن ها را کنار گذاشته ایم و در پاره ای ابواب تنها بخش هایی از آن ها را آورده ایم که برای مقصود ما کافی بوده است آن هم از این روی که نصّ در امامت و خلافت حضرت (ع) بوده، زیرا اگر حضرت (ع) در زمان پیامبر (ص) و پس از رحلت ایشان از سوی خدا و پیامبر، امیر المؤمنین بوده باشد بر همه مسلمانان است که از بایدها و نبایدهای او فرمان برند و این همه مؤمنان را در بر می گیرد، چرا که اسم محلّی به «ال» بر عموم دلالت دارد و این است مفهوم امامت کبری و ریاست عظمی، به ویژه آن که در بیش تر

اخبـار بـا نصوص صـريح ديگر و قراين ظاهرى پيوست دارد كه جز آن چه گفتيم حاوى نكته ديگرى نيست. پس كسـى را كه خدا به سوى حق ره نمايد بايد براى او چنين مقامى را از اوضح امور دانست و كسى را كه خدا براى او نورى قرار ندهد نورى برايش نخواهد بود.

بايـد بـدانيم كه سـيد على بن طـاوس دو كتاب پيرامون اين خبر نوشـته است: نخستين آن دو «اليقين فى إمره امير المؤمنين» نام دارد كه چـاپ شـده است و دومى «التحصـين لاسـرار مـا زاد على كتـاب اليقين» نام دارد كه خطى است و نسـخه اى از آن در كتاب خانه آيه اللّه مرعشى در قم وجود دارد كه در فهرست آن هم به چشم مى خورد.

ترجمه كشف اليقين ،ص:٢٧٨

(١) در كتاب مناقب ابن مردويه «١»- به نقل از عبـد اللّه بن عبّاس آمده است كه گفت: على (ع) در حالى بر پيامبر (ص) وارد شد كه نزد عايشه نشسته بود [پس حضرت ميان عايشه و پيامبر نشست].

پس پيامبر بر پشت عايشه زد و فرمود: بس كن و با آزار رساندن به او به من آزار نرسان كه او امير مؤمنان و سـرور مسلمانان و جلودار پيشـانى سپيـدان حجله نشـين است. به روز رسـتاخيز بر صـراط مى نشـيند و اوليـاى خود را به بهشت و دشـمنانش را به دوزخ در مى آورد.

(٢) در كتاب مناقب «٢»- به نقل از رافع غلام عايشه آمده است كه گفت: من غلام عايشه بودم

---

(١) احقاق الحق ۴/ ١٨، به نقل از مناقب ابن مردويه.

(٢) اليقين از ابن طاوس/ ١۴، به نقل از مناقب ابن مردويه كه در آن قدرى اختصار به چشم مى خورد.

آغـاز سـند او چنین است: «عن ابی رافع». در صـفحه ۴۱ آن نیز همیـن است جز این که آن را از کتـاب معرفت، نوشـته ابراهیم ثقفی صاحب کتاب الغارات نقل می کند و در آن اختلاف هایی ناچیز به دور از اختصار دیده می شود.

آغاز سند او چنین است: «عن نافع ...»

ترجمه کشف الیقین ،ص:۲۷۹

و به او خدمت می کردم و هر گاه پیامبر (ص) نزد او می آمد در نزدیکی عایشه می ایستادم تا آن چه را می خواهد بدو دهم.

رافع می گویـد: یک روز که پیامبر (ص) نزد او بود کسـی بیامـد و در را کوبیـد. رافع می گویـد: به سوی در رفتم و کنیزی را دیدم که با خود ظرفی «۱»- سـرپوش دار داشت. او می گوید: نزد عایشه آمدم و به او خبر دادم. عایشه گفت: او را داخل کن. کنیز وارد شـد و ظرف را در برابر عـایشه نهـاد و عایشه هم آن را در برابر پیامبر (ص) گـذاشت و پیامبر هم خوردن آغازیـد و کنیز خـارج شـد. پیامبر (ص) فرمود: ای کاش امیر المؤمنین و سـرور مسـلمانان و امام پرهیزکاران نزد من بود و با من طعام می خورد. [عایشه پرسید:

امیر المؤمنین و سـرور مسـلمانان کیست؟ پیـامبر (ص) سـکوت کرد و بـار دیگر جمله خود را باز گفت و عایشه همان سؤال را پرسـید و پیـامبر (ص) سـکوت کرد]، پس کسـی آمـد و در را کوبیـد و من به سوی در رفتم و ناگـاه علی بن ابی طالب (ع) را دیدم. رافع می گوید:

بازگشـتم و گفتم: کوبنـده در علی (ع) است. پیـامبر (ص) فرمود: او را داخـل کن. پس چون داخـل شـد، پیـامبر (ص) فرمود: خوش آمدی، دو بار تو را

آرزو کردم تا جایی که اگر در آمدن به سوی من کندی می کردی از خدا می خواستم که تو را نزد من بیاورد. بنشین و با من بخور. [پس نشست و با او خورد. سپس پیامبر (ص) فرمود: ستیز کند خدا با کسی که با تو بستیزد و دشمنی ورزد با کسی که با تو دشمنی ورزد. عایشه گفت: چه کسی با او به ستیز برمی خیزد و به دشمنی می پردازد؟ پیامبر (ص) دو بار فرمود: تو و کسانی که با تو هستند].

---

(۱) ابن اثیر در اسد الغابه ۲/ ۱۵۴ می گوید: رافع، غلام عایشه بود. ابو ادریس مرهبی از او روایت کرده که گفته است: غلام عایشه بودم و هر گاه پیامبر (ص) نزد او می آمد. خدمتش می کردم، و پیامبر (ص) فرمود: هر که با علی دشمنی ورزد خدا با او دشمنی ورزد- این حدیث را ابن منده و ابو نعیم نقل کرده اند.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۲۸۰

(۱) از انس «۱»- رسیده است که گفت: پیامبر (ص) فرمود: بهشت، مشتاق چهار تن از امّت من است. ترسیدم از او بپرسم [آنان کیانند؟] پس نزد ابو بکر آمدم و گفتم پیامبر (ص) می گوید: بهشت، مشتاق چهار تن از امت من است. از او بپرس این چهار تن کیانند؟ گفت:

می ترسم از ایشان نباشم و بنی تمیم بر من عیب گیرند. پس نزد عمر آمدم و همین سخن را به او گفتم. گفت: می ترسم از ایشان نباشم. و بنی امیه بر من عیب گیرند. پس نزد علی آمدم در حالی که در مزرعه اش به کار مشغول بود. به او گفتم: پیامبر (ص) می فرماید:

بهشت، مشتاق چهار تن از امّت من است. از او

بپرس این چهار تن کیانند؟ علی (ع) گفت:

به خدا سوگند حتما از او می پرسم. اگر از ایشان بودم هر آینه خداوند عزّ و جلّ را می ستایم و اگر از ایشان نباشم از خدا می خواهم مرا در شمار آن ها و دوستدارشان قرار دهد. علی (ع) نزد پیامبر (ص) آمد و من همراه او بودم. پس به حضرت (ص) وارد شدیم در حالی که سر او در دامان دحیه کلبی قرار داشت. همین که دحیه او را دید به سویش برخاست و سلام کرد و گفت: یا امیر المؤمنین! سر پسر عمویت را بگیر که تو به او شایسته تری. پس پیامبر (ص) بیدار شد در حالی که سرش در دامان علی بود. پیامبر (ص) فرمود: ای ابو الحسن! نزد ما نیامده ای مگر برای نیازی. علی (ع) گفت: پدر و مادرم فدایت باد یا رسول اللّٰه. من وارد شدم در حالی که سرت بر دامان دحیه کلبی بود. او به طرف من آمد [و سلام کرد] و گفت: یا امیر المؤمنین سر پسر عمویت را بگیر که تو بدان از من شایسته تری. پیامبر (ص) به او گفت: آیا او را شناختی؟ علی (ع) گفت: او دحیه کلبی بود. پیامبر (ص) گفت: او جبرئیل بود. علی (ع) گفت: پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول اللّٰه! انس به من گفت که تو گفته ای: بهشت مشتاق چهار تن از امت من است. این چهار تن کیانند؟ پیامبر با دستش اشاره کرد و فرمود: به خدا سوگند تو نخستین ایشان هستی، به خدا سوگند تو نخستین ایشان هستی، به خدا سوگند تو نخستین ایشان هستی.

علی (ع) گفت: پدر و مادرم

فدای تو باد، آن سه دیگر کیانند؟ پیامبر (ص) فرمود: مقداد، سلمان و ابو ذر. «۲»

---

(۱) الیقین، ابن طاوس/ ۱۸- ۱۷ به نقل از مناقب ابن مردویه و در بحار الانوار ۴۰/ ۱۱ از او.

(۲) تاریخ بغداد ۱۴/ ۱۲۳- ۱۲۲، ترجمه شماره ۷۱۰۶.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۲۸۱

(۱) در تاریخ خطیب «۱»- به اسنادش از ابن عبّاس آمده که گفته است: پیامبر (ص) فرمود: در قیامت جز ما که چهار تنیم هیچ کس سواره نخواهد بود. عبّاس عموی پیامبر (ص) برخاست و گفت: پدر و مادرم فدای تو باد، تو و چه کسانی؟ پیامبر (ص) فرمود: امّا من بر مرکب خدای یعنی براق سوارم و برادرم صالح که بر شتری سوار است که پی شد.

حمزه، شیر خدا و رسول خدا بر ناقه من عضباء سوار خواهد بود و برادر و پسر عمویم علی بن ابی طالب بر شتری از شتران بهشت سوار است که پشتی آراسته دارد و جهازش از زمرّد سبزی است که طلای سرخ نیز در بر دارد و سر آن از کافور سفید است و دمش از عنبر سپید مایل به خاکستری و پاهایش از مشک خوشبو و گردنش از مروارید که بر آن گلدسته ای از نور قرار دارد. باطن آن، عفو و گذشت الهی است و ظاهرش رحمت خدا.

در دست اوست درفش ستایش. به گروهی از فرشتگان نمی گذرد مگر آن که می گویند:

این فرشته ای است مقرّب یا پیامبری مرسل یا بر دوش دارنده اریکه خدای جهانیان است پس منادی از عرش ندا می دهد، یا کسی از درون عرش می گوید: این نه فرشته ای است مقرّب و نه پیامبری مرسل و نه بر دوش دارنده اریکه

خـدای جهانیان. این علی بن ابی طالب امیر مؤمنان و امام پرهیزکاران و جلودار پیشانی سپیـدان است که به سوی حضـرت ربّ العالمین روان است. رسـتگار شـد هر که او را تصـدیق کرد و زیان برد هر که تکـذیبش نمود. و اگر عابدی میان رکن و مقام، هزار سال و هزار سال خدای را عبادت کند که همچون سـبدی پوسـیده گردد و سـپس خدای را در حالی دیدار کند که بغض آل محمّد را در دل دارد خداوند او را به رو در آتش جهنّم فکند.

(۲) در منـاقب خوارزمی «۲»- آمـده است که پیامبر (ص) فرمود: هنگامی که در شب معراج به آسـمان برده شـدم [و سـپس از آسمان] به سدره المنتهی، در برابر خداوند عزّ و جلّ قرار

---

(۱) علّامه بیاضی در صراط المستقیم ۱/ ۲۴۵ می گوید:

«در این حدیث، پیامبر تصـریح دارد که بهشت، مشتاق علی است و در آن جبرئیل تصریح کرده است که او به پیامبر از جبرئیل شایسـته تر است و این که علی، امیر المؤمنین است و اینـک که از جبرئیـل به پیامبر شایسـته تر است از آن سه نفر و دیگران به سبب برتری برای ریاست شایسته تر می باشد.»

(۲) مناقب خوارزمی/ ۲۱۵.

گرفتم.

خداونـد [به من] فرمود: ای محمّـد! عرض کردم: تو را اجابت می کنم و گوش به فرمان تو هسـتم. فرمود: خلایق را آزمودم تا روشن شود کـدام یک از تو بیش تر فرمان می برد؟ پیامبر (ص) می گوید: عرض کردم: پروردگارا! علی. فرمود: راست گفتی ای محمّـد. آیا برای خود جانشـینی گزیـده ای که وظیفه تو را ادا کنـد و بنـدگان من از کتاب آن آموزد که نمی دانند؟ پیامبر (ص) می گوید: عرض کردم

[پروردگـارا] تـو برگزین که گزینش تـو گزینش من است. فرمود: علی را برای تو برگزیـدم، پس او را جانشـین و وصـیّ خود بگیر و علـم و حلم خـود را به او اختصـاص می دهم و بحق او امیر مؤمنـانی است که نه پیش از او و نه پس از او کسـی بـدان نرسـید و نرسد. ای محمّد! علی درفش هدایت و امام کسـی است که از من فرمان برد. او نور اولیای من است و کلمه ای اسـت کـه آن را برای پرهیزکـاران الزامی گردانـدم. هر کـه او را دوسـت بـدارد مرا دوست داشـته است و هر که بـا او بسـتیزد بـا من ستیزیده است. پس ای محمّد! او را بدین مژده ده.

پیـامبر (ص) می گویـد: عرض کردم: پروردگـارا! مژده اش دادم و او گفت: من بنـده خـدا و در اختیـار اویم، اگر مرا به سـبب گناهانم مؤاخذه کند بر من هیچ ستم روا ندارد و اگر وعده اش را نسبت به من تمام کند پس هموست مولای من. پیامبر (ص) می گویـد: [عرض کردم: خدایا] قلب او را صـیقل بده و ایمان را در او شـکوفا کن. خداوند فرمود: چنین کردم ای محمّد، جز آن که او را به امتحـانی مختص گردانیـده ام که احـدی از اولیـایم را بـدان اختصـاص نـداده ام. پیامبر (ص) می گویـد: عرض کردم: خدایا! او برادر و همراه من است.

پروردگـار فرمـود: در علـم من چنین رفته است که او مـورد امتحـان قرار گیرد. اگر علی نباشـد نه حزب من شـناخته شـود و نه اولیای من و نه اولیای پیامبران من.

این احادیث از بیش از سیصد طریق وارد شده است.

مبحث یازدهم: پیرامون اخبار منزلت و یکی بودن پیامبر (ص) و علی (ع).

(۱) از احادیث مشهور و متواتر، این سخن پیامبر

(ص) به علی (ع) است که فرمود: تو برای من همچون هارون هستی برای موسی و این که او نفس پیامبر (ص) است و خون او از خونش و گوشت او از گوشت پیامبر است.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۲۸۳

(۱) ابن عبّاس در کتاب مناقب «۱»- می گوید: پیامبر (ص) فرمود: [این علی بن ابی طالب است که گوشتش از گوشت من و خونش از خون من است و او برای من همچون هارون است برای موسی جز آن که پیامبری پس از من نیست. و فرمود: ای ام سلمه! گواه باش و بشنو، این علی است]، این امیر مؤمنان و سرور مسلمانان و ظرف دانش من است و دری است که از آن درآمده ام. او برادر من در دنیا و یار دمساز من در آخرت است و در مراتب اعلی همراه من خواهد بود.

(۲) از جابر «۲»- رسیده که گفته است: پیامبر (ص) فرمود: من و علی از یک درختیم و مردم از درختان گوناگون. «۳»

(۳) از ابن عبّاس «۴»- نقل شده است که: پیامبر (ص) فرمود: علی از من و همچون سر من است برای پیکرم.

هنگامی که علی (ع) خبر فتح خیبر را برای پیامبر (ص) آورد پیامبر (ص) فرمود: اگر

---

(۱) همان/ ۸۶.

(۲) همان/ ۸۷.

(۳) سیّد بن طاوس در طرائف/ ۱۵۶ می گوید:

«بنگرید به اتّحاد میان پیامبر (ص) و علی (ع) پیش از تولّد تا رحلت. آیا هیچ یک از نزدیکان یا صحابه چنین به پیامبر نزدیک بوده اند. نزدیکی آن ها به پیامبر بر اساس اموری است که به ایشان افزوده شده و شایستگی آن ها نسبت به خلافت علی به حسب وضع آن ها بوده است نزد خداوند سبحان

و نزد پیامبر (ص) در زمان حیات تا وفات ایشان».

علّامه بیاضی در صراط المستقیم ۱/ ۱۸۲ می گوید:

«یکی بودن پیامبر و علی- علیهما السّلام- در سرایی از بهشت دلالت بر کمال مشاکلت حضرت (ع) در فضیلت و شایستگی منحصر به فرد او و در دریافت پاداش است و بیانش هم چنین است که از پیامبر (ص) پیرامون درخت طوبی پرسش شد و پیامبر (ص) فرمود: ریشه آن در سرای من در بهشت است، و بار دیگر از ایشان پرسش شد و حضرت (ص) فرمود: در سرای علی، و در این باره از حضرت (ص) سؤال شد و پیامبر (ص) فرمود: زیرا سرای من و علی یکی است.»

(۴) مناقب خوارزمی/ ۸۷ و ۹۱.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۲۸۴

گروهی از امّت من نمی گفتند آن چه را که مسیحیان در باره مسیح گفتند هر آینه امروز در باره تو سخنی را می گفتم که بر گروهی نمی گذشتی مگر آن که خاک پای تو را توتیای چشم می کردند و از باقی مانده آب شستشویت شفا می طلبیدند، ولی تو را همین بس که از منی و من از توأم، از من ارث می بری و من از تو ارث می برم، و تو برای من چونان هارون هستی برای موسی جز آن که پیامبری پس از من نیست و تو پیمان مرا ادا می کنی و در راه سنّت من می ستیزی و فردا در آخرت، نزدیک ترین مردم به من هستی. تو نخستین کسی هستی که در کنار حوض کوثر به من وارد می شوی و نخستین کسی هستی که همراه من پوشانده می شوی و در میان امّت من اوّلین کسی خواهی بود که به بهشت درمی آیی و شیعه تو

بر منبرهایی از نور قرار می گیرند و حق بر زبان تو و در قلب تو و در میان دو چشم توست. «۱»-

(۱) در مناقب خوارزمی «۲»- آمده است: معاویه بن ابی سفیان به سعد بن ابی وقّاص دستور داد امیر المؤمنین را دشنام دهد و او خودداری کرد. معاویه گفت: چه چیز مانع توست؟

سعد گفت: پیامبر سه سخن پیرامون علی (ع) گفته است لذا من هرگز او را دشنام نخواهم داد، زیرا حتّی یکی از آن سه سخن نزد من از یک رمه شتر اصیل محبوب تر است.

پیامبر (ص) در یکی از جنگ ها علی را به جای خود نهاد و علی (ع) عرض کرد: یا رسول اللّه! آیا مرا در میان زنان و کودکان به جای خود می نهی؟ پیامبر (ص) به او فرمود:

آیا دوست نداری برای من همچون هارون باشی برای موسی جز آن که پس از من پیامبری نیست؟

و از پیامبر شنیدم که به روز خیبر فرمود: فردا پرچم را به دست مردی دهم که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش هم او را دوست دارند. راوی می گوید: هر یک از ما توقّع گرفتن پرچم را داشتیم. پیامبر (ص) فرمود: علی را نزد من بخوانید. علی نزد پیامبر آمد در حالی که چشم درد داشت و پیامبر، آب دهان خود را در چشم او ریخت و پرچم را بدو سپرد و خداوند او را فاتح گرداند.

---

(۱) همان/ ۹۶، و نظیر همین حدیث با اندکی اختلاف در صص ۷۶- ۷۵.

(۲) همان/ ۵۹.

و هنگامی که این آیه نازل شد: نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَكُمْ وَ نِساءَنا وَ نِساءَكُمْ وَ أَنْفُسَنا وَ

أَنْفُسَکَمْ «۱»-، پیامبر علی، فاطمه، حسن و حسین را خواند و فرمود: خدایا اینها خاندان من هستند.

(۱) از جابر بن عبد اللَّه «۲»- است که گفت: پیامبر نزد ما آمد در حالی که ما در مسجد پهلو گرفته بودیم و در دست حضرت (ص) شاخه تر و تازه ای از خرما بود. پس فرمود: آیا در مسجد می خوابید؟ عرض کردیم: به شتاب به مسجد آمدیم و علی هم با ما آمد.

پیامبر (ص) فرمود: ای علی! آن چه بر من در مسجد حلال است بر تو نیز حلال است.

آیا نمی خواهی برای من همچون هارون باشی برای موسی جز پیامبری؟ به خدایی که جان من در ید قدرت اوست تو در روز رستاخیز از حوض من دفاع می کنی و مردانی را از کنار آن می رانی چنان که شتر گمراه را با عصای خیزران از کنار آب برانند. گویی جایگاه تو را در کنار حوض کوثر می بینم.

(۲) علی (ع) می فرماید: «۳»- دردی سخت مرا فرا گرفت و نزد پیامبر (ص) رفتم و او مرا در جای خود خواباند و به نماز ایستاد و یک طرف جامه خود را بر من افکند و نمازی خواند آن گونه که خدا می خواهد. سپس فرمود: ای پسر ابی طالب! بهبود یافتی و دیگر دردی نداری. تو چیزی از خدا نخواسته ای مگر آن که من نظیر آن را برای تو خواسته ام و من هم چیزی از خدا نخواسته ام مگر آن که به من داده است، فقط پیامبری پس از من نیست.

(۳) معاذ بن جبل می گوید: پیامبر (ص) فرمود: من با پیامبری بر تو چیره ام و پیامبری پس از من نیست و تو با هفت

چیز بر مردم چیره ای و در آن ها هیچ یک از قریشیان نمی توانند با تو به محاجّه برخیزند: تو در میان آن ها نخستین کسی هستی که به خدا ایمان آورده است، و وفادارترین ایشان در پیمان الهی، و مقاوم ترین شان در امور الهی، و عادل ترین شان در تقسیم برابر، و دادگرترین شان نسبت به رعیت، و بیناترین شان در

---

(۱) آل عمران/ ۶۱؛ ما فرزندان خود را و شما فرزندان خود را، ما زنان خود را و شما زنان خود را، ما خود و شما خود را حاضر آوریم.

(۲) مناقب خوارزمی/ ۶۰.

(۳) همان/ ۶۱.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۲۸۶

مسائل و با امتیازترین آن ها نزد خدا به روز رستاخیز.

(۱) ابن عمر «۱»- می گوید: پیامبر (ص) فرمود: هر که از علی کناره گیرد از من کناره گرفته است و هر که از من کناره گیرد از خداوند عزّ و جلّ کناره گرفته است.

(۲) از ابو ذر «۲»- است که گفت: پیامبر (ص) فرمود: ای علی! هر که از من دوری گزینند از خدا دوری گزیده است و هر که از تو دوری گزینند از من دوری گزیده است. «۳»

---

(۱) مناقب خوارزمی/ ۵۷.

(۲) مناقب ابن مغازلی/ ۲۴۰، ح ۲۸۷، و نظیر همان است در صفحه ۲۷۸، ح ۳۲۴.

(۳) ابن بطریق در کتاب عمده/ ۱۳۸- ۱۳۷ در بیان وجوه استخراج شده از این حدیث می گوید:

«پیامبر (ص)، همه منزلت های هارون نزد موسی را برای علی (ع) اثبات کرده است مگر نبوّت که آن را استثنا نموده و جز برادری تنی که میان پیامبر و علی حاصل نبوده است. ثابت شده که منزلت های هارون نزد موسی اموری بوده است.

از جمله: این که هارون برادر تنی و شریک نبوّت موسی

و محبوب ترین مردم نزد او بوده است و از کسانی بوده که خداوند به وسیله او موسی را تقویت کرده است و در میان مردمش واجب الطاعه بوده و جانشین موسی بوده است در میان مردمش.

امّا این که هارون برادر موسی بوده است شاهد آن در چنین نسبتی از قرآن کریم به دست می آید: وَ قالَ مُوسى لِأَخِيهِ هارُونَ اخْلُفْنِي [اعراف/ ۱۴۲] و این سخن هارون که: قالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي [اعراف/ ۱۵۰؛] و شاهد شریک بودن هارون در نبوّت این سخن پروردگار است به نقل از موسی (ع):

وَ أَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي [طه/ ۳۲؛].

امّا این که محبوب ترین مردم نزد موسی بوده است نیازی به گواه ندارد، زیرا برادری تنی که شریک امور برادر و شریک نبوّت او و جانشین اوست در میان مردمش و کسی که خداوند به وسیله او موسی را تقویت کرده است ضرورتا روشن است که محبوب ترین مردم نزد موسی باشد.

امّا این که هارون از کسانی بوده که خداوند به وسیله او موسی را تقویت کرده و یاری رسانده بر اساس این گفته خداوندی به نقل از موسی است که: هارُونَ أَخِي اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي وَ أَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي، و این سخن پروردگار که: سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَ نَجْعَلُ لَكُما سُلْطاناً فَلا يَصِلُونَ إِلَيْكُما بِآياتِنا أَنْتُما وَ مَنِ اتَّبَعَكُمَا الْغالِبُونَ، [قصص/ ۳۵؛]. پس غلبه و چیرگی برای او و برادرش و پیروان آن دو ثابت می شود و این چیرگی هم با قدرت و کثرت به دست نیامده بلکه با حجّت و دلیل حاصل گشته است، زیرا خداوند می فرماید:

وَ نَجْعَلُ لَكُما سُلْطاناً، که این خود، حجّت و دلیل است.

خداوند برای خلافت

او در میـان قومش چنین شاهـد می آورد: وَ قالَ مُوسـی لِأَخِیهِ هارُونَ اخْلُفْنِی فِی قَوْمِی [اعراف/ ۱۴۲؛] اینـک که این منزلت ها برای هـارون نزد موسـی- علیهمـا السـلام- حاصـل گشـته و پیـامبر (ص) علی را به منزله هارون برای موسـی تلقّی کرده اسـت ضرورتا باید همه منزلت های هارون برای موسـی برای علی (ع) حاصل گردد مگر نبوّت که لفظا استثنا شده و برادری که عرفا استثنا شده است.

از آن جا که پیامبر (ص) آگاهی داشت علی (ع) پس از او زنـده خواهد ماند و هارون در زمان حیات موسـی درگذشت و می دانست که اگر سـخن خود را بدون قید استثنا بیاورد، نبوّت نیز از جمله منزلت هایی توهم می شد که علی سزاوار آن است لذا پیامبر در حالی که نبوّت را استثنا می کرد فرمود: جز آن که پیامبری پس از من نیست.

با این سخن که روشن کردیم موسی واجب الطاعه بود ثابت می شود که پیامبر (ص) نیز واجب الطاعه بوده است و باید در این سخن درنگ کرد که از هر سخنی بی نیازمان می کند».

به وجوه گفته شـده سـخن ابن روزبهان را در «ابطال الباطل» نیز می افزاییم که آن را در ردّ کتاب «نهج الحق» نگاشـته است. او همان طور که در دلائل الصدق ۲/ ۳۸۹ آمده است می گوید:

«نیز در پرتو این سـخن، فضیلت اخوت و یاری پیامبر اکرم (ص) در رساندن رسالت و دیگر فضایل اثبات می شود که این خود بـدون تردیـد و به یقین آن هـا را اثبـات می کنـد.» ابن ابی الحدیـد به فضـیلت پشتیبـانی از پیامبر اشاره دارد چنان که در بحار الانوار ۳۷/ ۲۷۱- ۲۷۰ نیز آمده است. این سخن او در شرح بندی از

خطبه قاصعه [نهج البلاغه/ ۳۰۱] آمده است که در آن امیر المؤمنین (ع) از پیامبر (ص) روایت می کند که فرمود:

«تو آن می شنوی که من می شنوم و آن می بینی که من می بینم جز آن که تو پیامبر نیستی لیکن وزیری و هر آینه تو بر خیری.» اینک می گوییم: شیخ طوسی در تلخیص الشافی ۲/ ۲۰۶ تکمله ای برای این وجوه دارد و می گوید:

«حال که منزلت نبوّت استثنا شد و عرف، منزلت اخوّت را به کناری نهاد- زیرا برای هر کس که آن دو را می شناسد روشن است که میان علی و پیامبر برادری نسبی وجود نداشته است- باید قطعا به ثبوت منزلت های دیگر جز این دو منزلت ره برد و هر گاه منزلت های دیگر جز این دو منزلت ثابت شود- که از جمله آن است اگر علی باقی بماند پیامبر او را به جانشینی می گمارد و علی به تدبیر امور امّت می پردازد و در میان ایشان در جایگاه پیامبر می ایستد و از سویی می دانیم که امیر المؤمنین (ع) پس از رحلت پیامبر (ص) باقی ماند- امامت پس از پیامبر، بدون شبهه برای علی ثابت می شود.» شیخ صدوق در معانی الاخبار همچون بحار الانوار ۳۷/ ۲۷۴ می گوید:

«از منزلت های هارون نزد موسی بخشی آشکار است و بخشی پنهان. پس از منزلت های آشکار او این است که هارون افضل مردم زمان خود و محبوب ترین و خاص ترین و مطمئن ترین اشخاص نزد موسی بوده است، به گونه ای که اگر موسی در میان قومش حضور نداشت هارون جانشین او بود و هارون در دانش موسی بود و این که اگر موسی می مرد و هارون زنده می بود جانشین موسی می گشت، پس این خبر مقتضی

آن است که همه این ویژگی ها را علی (ع) نزد پیامبر (ص) داشته باشد، و باید منازل باطنی هارون نزد موسی را برای علی واجب دانست، اگر چه اموری همچون برادر تنی بودن در میان است که عقل، این منزلت را برای علی (ع) و پیامبر (ص) سراغ ندارد ولی به هر روی باید منزلت های باطنی را نیز برای علی (ع) قائل شویم، زیرا خبر، مقتضی چنین امری است.» علّامه مجلسی در بحار الانوار ۳۷/ ۲۸۸ علاوه بر بیان این وجوه می گوید:

«مدلول خبر، صراحت دارد در نصّ بر علی (ع)، به ویژه آن که قراین دیگری نیز بدان پیوست شده است که از آن جمله است حدیث مشهور که دلالت دارد بر این که هر آن چه در قوم بنی اسرائیل پدید آمد دقیقا در امّت اسلامی پدید خواهد آمد. در امّت نظیر داستان هارون و پرستش گوساله پس از رحلت پیامبر (ص) پیش آمد و خلافت، غصب و از یاری رساندن به وصیّ پیامبر خودداری ورزیده شد، و در روایت های دو فرقه آمده است که امیر المؤمنین (ع) در آن هنگام رو به قبر پیامبر (ص) ایستاد و همان سخن هارون را گفت:

یا ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِی وَ کادُوا یَقْتُلُونَنِی و از آن جمله است آن چه گروهی از مخالفان بیان داشته اند که وصایت موسی و خلافت او به فرزندان هارون رسید و از منزلت های هارون نزد موسی یکی هم این است که فرزندان هارون هم جانشین هارون بودند، پس این منزلت مقتضی آن است که حسنین- علیهما السّلام- که به دو پسر هارون هم نامیده می شوند به اتّفاق خاصّ و عام دو

جانشین پیامبر باشند و این مستلزم خلافت پدر آن دوست، زیرا سخن فصل در میان نبوده است.» چه نیکو گفته صحابی بزرگ در کوتاه ترین سخن چنان که شیخ صدوق در معانی الاخبار آورده و در بحار الانوار ۳۷/ ۲۷۳ از او نقل شده است:

«هارون عبدی می گوید: از جابر بن عبد اللّٰه انصاری پیرامون مفهوم این سخن پیامبر به علی پرسش کردم که: «تو برای من همچون هارون هستی برای موسی جز آن که پیامبری پس از من نیست.» جابر گفت: به خدا سوگند او را در زمان حیات و پس از وفات به جانشینی خود در میان امت نهاد و فرمانبری از او را برای ایشان فرض و واجب گردانید و هر که پس از این سخن به خلافت علی گواهی ندهد از ستمکاران است.» سخن را با بیان چند فایده به پایان می بریم:

اوّل: سیّد بن طاوس در طرائف/ ۵۴- ۵۳ از کتابی یاد می کند نوشته ابو القاسم تنوخی در حدیث منزلت و روایت آن از صحابه و تابعان، و این که ابن طاوس نسخه کهنی از آن را دیده است که در طرائف آن را توصیف می کند. این تنوخی (زاده به سال ۲۷۸، و در سال ۳۴۲ وفات یافته است) همان کسی است که شیخ امینی در الغدیر ۳/ ۳۸۳- ۳۸۰ شرح زندگانی او را آورده است.

دوم: برخی از مخالفان گفته اند مقصود از حدیث به جانشینی گماشتن علی (ع) بر مدینه تنها هنگامی است که حضرت (ص) راهی جنگ تبوک شد، چنان که موسی هنگام رفتن به طور، هارون را به جانشینی خود برگزید.

شیخ مظفّر در دلائل الصدق ۲/ ۳۹۲- ۳۹۱ در پاسخ به

این شبهه می گوید:

«این خطایی است آشکار، زیرا صرف این که موسی در موردی خاص هارون را به جانشینی خود گماشته، دلالت بر اختصاص خلافت هارون تنها به همان مورد نـدارد، نیز چنین است به جانشـینی گماشـته شدن علی (ع) از سوی پیامبر، و ملاک عمومیت حدیث است همراه با اقتضای شرکت هارون با موسی در مسأله ثبوت خلافت عامّه، و همچنین است در باره علی (ع).

دلیـل آن که این جانشـینی تنها به مورد خاصّ‌ش اختصاص نـدارد بیان این حـدیث است در مواردی که ارتباطی بـدان نداشـته است.» از جمله این احادیث است: حدیث مؤاخاه و حدیث سدّ ابواب و نامیدن حسـنین به شبیر و شبّر و جنگ خیبر و یوم الدار و موارد دیگری که مصنّف برخی از آن ها را در این کتاب یا نوشته های دیگر آورده است.

شریف مرتضـی در الشافی، پاسـخ دیگری به این شـبهه می دهـد که بحار الانوار ۳۷/ ۲۸۷- ۲۸۵ آن را نقـل کرده است و اگر بخواهید می توانید به آن مراجعه کنید.

سوم: فخر رازی در تفسـیر این آیه مبارکه: وَ لَقَدْ قالَ لَهُمْ هارُونُ مِنْ قَبْلُ ... فَاتَّبِعُونِی وَ أَطِیعُوا أَمْرِی [طه/ ۹۳؛] سخنی دارد که چکیـده آن چنین است: در چنین جمع سترگی، تقیّه، هـارون را از گفتن حق بـاز نـداشت بلکه آشـکارا حق را گفت و رافضه، علی را به هارون تشبیه می کنند با آن که علی چنان نکرد که هارون کرد.

شیخ حرّ عاملی در فوائد الطوسیه/ ۱۸- ۱۴ دوازده پاسخ بدو می دهد که چکیده آن چنین است:

الف- هارون ادّعای خود را به صراحت بیان کرد، زیرا یار و یاور او موسی بود و هارون، اطمینان داشت که موسی،

حق را برای آن ها آشکار خواهد ساخت و امّت، همگی به پیامبری او اعتراف دارند در حالی که علی (ع) پس از مرگ پیامبر (ص)، یاوری نداشت و حسنین- علیهما السّلام- در میان آن ها متّهم بودند و این است تفاوت میان آن دو.

ب- هارون با گوساله پرستان به جنگ و ستیز نپرداخت و گفت: إِنِّی خَشِیتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَیْنَ بَنِی إِسْرائِیلَ [طه/ ۹۴؛]، و نیز گفت: إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِی وَ کادُوا یَقْتُلُونَنِی [اعراف/ ۱۵۰؛] و بدین ترتیب روشن می شود که با همه زیاده روی ها ترس، او را از جنگ بازداشت. علی (ع) نیز به مخالفان همان گفت که هارون، ولی از او پذیرفته نیفتاد و علی هم چونان هارون آن ها را ترک کرد و مدّتی طولانی از بیعت با ایشان سرباز زد.

ج- بر اساس سخن رازی، عصمت، از پیامبر و امام منتفی است، ولی کنار گذاشته شدن این سخن- اگر قائل به آن باشیم- از سوی علی، خدشه ای به امامت او وارد نمی کند، زیرا آن از گناهان صغیره است که به حسب اعتقاد رازی وی ملزم به پذیرش آن است.

چهارم: علّامه مجلسی در بحار الانوار ۳۷/ ۲۸۹ می گوید:

«اگر هم از باب مماشات با خصم، آن چه را می گوید بپذیریم- با آن که دلایل مخالف آن را اقامه کرده ایم- در این نکته نمی تواند با ما به بحث برخیزد که علی (ع) اخصّ مردم به پیامبر و محبوب ترین آن ها نزد ایشان بوده است و کسی محبوب ترین فرد نزد پیامبر نمی شود مگر آن که افضل مردم باشد- و این را در باب های گذشته گفتیم- پس پیشی داشتن دیگری بر او از اموری است که عقل آن را نمی پذیرد

و ناپسندش می شمارد، و کدامین عقل روا می داند که صاحب منزلت هارونی که مناقب بزرگ و فضایل سترگ دیگری هم دارد پیرو کسی قرار گیرد که جز معایب زشت و پلشتی های شنیع هیچ ندارد؟! سپاس خدایی را که حق را برای طالبانش روشن گردانید و در آن شبهه ای برای کسی نگذاشت.» پنجم: برخی از مسائلی را که مربوط به این بحث است در مبحث جنگ تبوك و موارد دیگر یادآور شده ایم.

بنگرید به: کشف المراد/ ۴۱۹ و ۳۹۵، تلخیص الشافی ۲/ ۲۲۲- ۲۲۱، اعلام الوری/ ۱۷۲- ۱۷۰، بحار الانوار ۳۷/ ۲۷۹- ۲۷۳ (سخن شیخ صدوق) و بحار الانوار ۳۷/ ۲۸۸- ۲۷۹ (سخن شریف مرتضی)، اللوامع الالهیه/ ۲۷۹، صراط المستقیم ۱/ ۳۲۲، مراجعات/ ۱۹۸- ۱۹۷ و خلاصه عبقات الانوار ۵/ ۳۵۰- ۳۴۹.

مبحث دوازدهم: در خبر پرنده:

(۱) از احادیثی که نزد عامّه و خاصّه به تواتر نقل شده، خبر پرنده است.

(۲) انس بن مالك «۱»- روایت می کند: برای پیامبر (ص) پرنده ای هدیه آوردند. پس گفت:

خدایا! محبوب ترین مردمت را نزد من فرست تا این پرنده را با من بخورد. با خود گفتم:

خدایا! او مردی از انصاری باشد. پس علی بیامد. به او گفتم: پیامبر کاری دارد، علی هم برفت. بار دیگر بیامد و من همان گفتم و او برفت، و بار دیگر بیامد. پیامبر (ص) فرمود:

---

(۱) مناقب ابن مغازلی/ ۱۷۵- ۱۵۶+ مناقب کنجفی شافعی/ ۱۴۴.

در را بگشای، و من در را گشودم. او داخل شد و پیامبر پرسید: چرا دیر کردی ای علی؟

علی گفت: دو بار انس مرا باز گرداند و این سومین بار است، و او گمان می کرد تو کار داری. پیامبر فرمود: ای انس!

چرا چنین کردی؟ عرض کردم دعای تو را شنیدم و خواستم آن مرد از قوم من باشد.

پیامبر (ص) فرمود: آدمی قوم خود را دوست دارد آدمی قوم خود را دوست دارد. «۱»

---

(۱) ابن بطریق در عمده/ ۲۵۳ می گوید:

«مزیت علی بر دیگر مردم به دلیلی ثابت به اثبات می رسد که همان سؤال پیامبر (ص) در این مورد است، و اینک که علی محبوب ترین مردم نزد پیامبر است پس باید تنها از او پیروی کرد و این غایت اشاره به نام او و دعوت مردم به پیروی از اوست. در این ستایش، همانندی نیز برای او نمی توان آورد، زیرا اگر محبوب ترین مردم نزد پیامبر (ص) باشد دیگر در این زمینه جز شخص پیامبر (ص)، همانندی نخواهد داشت، چرا که پیامبر، خارج از این دعوت است و دلیل آن هم سخن پیامبر (ص) است هنگام دیدن علی:

خدایا دوست بدار ...» علّامه بیاضی در صراط المستقیم ۱/ ۲۱۰ می گوید:

«بیش تر شیوخ ما علی را به سبب عمومیت ریاست ایشان و بهره بری همه دنیا از خلافت ایشان بر پیامبران اولی العزم برتری می دهند، زیرا علی بر خلاف نبوّت ایشان، جانشین نبوّت عامّه است و نیز به سبب سخن پیامبر (ص) در خبر مربوط به پرنده بریان شده که: خدایا! محبوب ترین مردمت را نزد من فرست و پیامبران را استثنا نکرد، و به سبب آن که او همسنگ پیامبری است که برتر است: وَ أَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَكُمْ [آل عمران/ ۶۱]، و مراد آوردن همانند است چرا که اتّحاد، ممتنع است و از برای آن که او از حسنین برتر است به سبب این سخن پیامبر (ص): «پدر آن دو بهتر از آن

دوست»، و این که جدّشان این دو را در حدیث مشهوری در باره آن ها، آقا و سرور بهشتیان قرار داده است.» علّامه مجلسی در بحار الانوار ۳۸/ ۳۵۹- ۳۵۸ می گوید:

«آگاه باشید که این اخبار با در نظر گرفتن تواتر و همداستانی دو فرقه در صحت آن ها دلالت بر این دارد که علی (ع)، برترین مردم و شایسته ترین آن ها به خلافت است پس از پیامبر (ص). امّا دلیل این که او برترین است از آن روست که حبّ الهی نیست مگر کثرت ثواب و توفیق و هدایتی که بر کثرت طاعت از خدا و موصوف بودن به ویژگی های برجسته مترتّب است، چنان که در جای خود اثبات شده است که خداوند از انفعالات و تغییرات به دور است و موصوف بودن خدا به حبّ و بغض و نظایر آن دو به اعتبار غایت هاست و تحقیق این نکته در کتاب توحید بیان شده، و دیگر این که پاداش دادن خدا و بزرگ داشتن او نیست مگر به سبب وجود فضیلت و اخلاق نیکو و کارهای پسندیده ای که مقتضی آن باشد و اساس آن هم همان حکم عقل است در زشتی برتری دادن ناقص بر کامل و گنه کار بر فرمان بردار و نادان بر دانا و برتر در کمالات بر نارسای در آن، و خداوند می فرماید: قُلْ إِنْ کُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِی یُحْبِبْکُمُ اللَّهُ [آل عمران/ ۳۱]، پس روشن شد که محبّت خداوند مترتّب است بر پیروی از پیامبر (ص) و ثابت شد که حضرت از همه خلایق، برتر است و به اجماع، رسول او را به این مقام اختصاص داده است و به قرینه این که پیامبر

گوینده این سخن بوده است آشکار است که مقصود ایشان چنین است: محبوب ترین مردمان دیگر [جز پیامبر] نزد خداوند سبحان.

امّا این که علی به خلافت از همه شایسته تر بوده از آن روست که هر کس از همه صحابه و حتی از دیگر پیامبران و اوصیا برتر باشد، عقل، مقدّم داشتن دیگری را بر او روا نمی شمارد، به ویژه مقدّم داشتن کسانی که حتّی یک فضیلت برای آن ها به اثبات نرسیده است مگر بنا به روایت های ستیزه جویانی که نشانه های جعل و افترا و جلب رضایت سلاطین ستم به جای فرمان بری از خداوند آسمان و زمین در آن ها هویداست.» شیخ مظفّر در دلائل الصّدق ۲/ ۴۳۶ می گوید:

«امّا دلالت این حدیث بر امامت امیر المؤمنین (ع) از آشکارترین امور است، زیرا محبوب ترین مردم نزد خدا همان کسی است که فضیلت و تقوای بیش تری داشته در فرمان بری از خدا کوشاترین است و ناگزیر باید چنین کسی شایسته ترین آن ها- به ویژه ابو بکر و عمر- به امامت باشد، زیرا اگر چه این دو در محدوده عموم مردم هستند ولی حدیث نسایی آن دو را به خصوص نام برده است.» بنگرید به: تلخیص الشّافی ۳/ ۱۱، المناقب ۲/ ۲۸۲، کشف المراد/ ۴۱۹ و لوامع الحقائق (مبحث امامت)/ ۱۱.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۲۹۳

مبحث سیزدهم: در تصریح به این که حضرت (ع) بهترین مردم است:

(۱) در مناقب ابن مردویه «۱»- به نقل از حذیفه آمده است که: پیامبر (ص) فرمود: علی (ع)

---

(۱) احقاق الحق ۴/ ۲۵۴، از مناقب ابن مردویه با آن چه در درّ الثمین و مناقب عبد اللّه شافعی وجود دارد.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۲۹۴

بهترین مردمان است و هر که از پذیرش او سرباز زند کفر ورزیده است.

(۱) از سلمان «۱»-

رسیده است که: پیامبر (ص) فرمود: علی بن ابی طالب، بهترین کسی است که پس از خود می نهم.

(۲) از ابو سعید خدری «۲»- است که گفت: [سلمان گفت]، پیامبر (ص) مرا دید و صدایم کرد.

عرض کردم: لبّیک یا رسول اللّه. فرمود: امروز تو را گواه می گیرم که علی (ع) [بهترین و برترین مردم است].

(۳) ابو رافع «۳»- به نقل از پـدرش و او به نقل از جـدّش می گوید: پیامبر (ص) به علی (ع) فرمود: تو در دنیا و آخرت بهترین فرد امّت من هستی.

(۴) حبشی بن جناده «۴»- می گوید: پیامبر (ص) فرمود: پس از من بهترین کسـی که بر زمین گام نهاده علی بن ابی طالب (ع) است.

(۵) انس بن مالک «۵»- می گوید: پیامبر (ص) فرمود: علی (ع) بهترین کسی است که پس از خود می نهم.

(۶) جابر بن عبـد اللّه «۶»- می گویـد: پیامبر (ص)، ولیـد بن عقبه را به سوی بنی ولیعه فرسـتاد [و میان آن ها در زمان جاهلیت دشمنی بود، پس چون به بنی ولیعه رسید] او را استقبال کردند تا ببینند چه سخنی برای گفتن دارد.

راوی می گویـد: ولیـد از آن ها ترسـید و نزد پیامبر (ص) بازگشت و گفت: بنی ولیعه آهنگ کشـتن مرا کردنـد و از پرداخت صدقه خودداری ورزیدند.

چون سخن ولید در باره بنی ولیعه به گوش آن ها رسید نزد پیامبر (ص) آمدند و گفتند:

---

(۱) کشف الغمّه ۱/ ۱۵۶ به نقل از مناقب ابن مردویه.

(۲) همان، ۱/ ۱۵۷- ۱۵۶ به نقل از مناقب ابن مردویه.

(۳) احقاق الحق ۱۵/ ۲۸۱ به نقل از مناقب غینی حیـدرآبادی و ارجـح المطالب که آن را از ابن مردویه روایت کرده اند، ولی سند را چنین آورده اند: از

ابو رافع، از پیامبر (ص) ...

(۴) کشف الغمّه ۱/ ۱۵۷، به نقل از مناقب ابن مردویه.

(۵) همان.

(۶) همان ۱/ ۱۵۸، به نقل از مناقب ابن مردویه.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۲۹۵

یـا رسول اللَّه! به خـدا سوگنـد ولیـد دروغ می گویـد و از آن جا که میان ما و او دشـمنی بود ما هراس آن داشتیم که او بـدین سبب ما را مؤاخذه کند.

پیـامبر (ص) به آن هـا فرمود: ای بنی ولیعه! یـا بس کنیـد یا مردی از نزد خود به سوی شـما فرسـتم که همچون خود من است، جنگجویان شـما را می کشـد و کسانتان را به اسارت می گیرد و بهترین کسـی است که دیـده اید و بر شانه علی بن ابی طالب (ع) زد.

آیه یـا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنْ جاءَکُمْ فاسِقٌ بِنَبَإٍ «۱»- (الآیه) در باره ولیـد بن عقبه نازل شده است و اخبار در این مورد بیش از آن است که به شماره درآید.

مبحث چهاردهم: در تهدید کسانی که با خلافت علی (ع) به دشمنی برخیزند:

(۱) در مناقب خوارزمی «۲»- به نقـل از ابو ذر غفـاری آمـده است که: پیامبر (ص) فرمود: هر که پس از من با خلافت علی به دشمنی برخیزد کافر است و به جنگ با خدا و رسول برخاسته است و هر که در علی شک کند کافر است.

(۲) در همین کتـاب «۳»- به نقـل از زین العابـدین (ع) به نقل از پـدرش به نقل از علی (ع) آمـده است که فرمود: پیامبر (ص) فرموده است: خشم من و خدای بر کسی فزونی می یابد که خون مرا بریزد و مرا با آزار رساندن به خاندانم بیازارد.

(۳) در همین کتاب به نقل از انس «۴»- آمده است که گفت: نزد پیامبر (ص) بودم، پس علی (ع) را

دید که می آید و در این هنگام فرمود: من و او به روز رستاخیز حجّت خدا بر امّت هستیم.

(۴) در همین کتاب «۵»- به نقل از معاویه بن حیده القشیری آمده است که گفت: از پیامبر (ص) شنیدم که به علی (ع) می فرمود: ای علی! به کسی که می میرد و بغض تو در سینه دارد اعتنایی نمی شود و یهودی یا مسیحی مرده است.

---

(۱) حجرات/ ۶؛ ای کسانی که ایمان آورده اید اگر فاسقی خبری برای شما آورد ... الآیه

(۲) نیز مناقب ابن مغازلی/ ۴۵، ح ۶۸.

(۳) همان/ ۴۱، ح ۶۴.

(۴) همان/ ۴۵، ح ۶۷، و نظیر آن در صفحه ۱۹۷.

(۵) همان/ ۵۰، ح ۷۴.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۲۹۶

یزید بن زریع می گوید: به بهز بن حکیم گفتم: آیا پدرت به نقل از جدّت و سپس به نقل از پیامبر (ص) در این باره با تو سخن گفته است؟ بهز گفت: پدرم به نقل از جدم آن را برایم گفته است و در غیر این صورت خدا گوشم را به پوششی از آتش بپوشاند.

(۱) در همین کتاب «۱»- به نقل از انس بن مالک آمده است که گفت: نزد پیامبر (ص) بودیم در حالی که گروهی از اصحابش نزد ایشان حضور داشتند. گفتند: یا رسول اللّه! به خدا سوگند تو نزد ما از خود ما و فرزندانمان عزیزتری. راوی می گوید: در این هنگام علی (ع) وارد شد. پیامبر (ص) به او نگریست و خطاب به حضرت (ع) فرمود: دروغ گفته است کسی که گمان می کند با تو دشمن است و مرا دوست دارد.

(۲) در همین کتاب «۲»- به نقل از ابو ایّوب انصاری با نام خالد بن یزید نقل

شـده است که می گویـد: پیـامبر (ص) فرمود: ای علی! خداونـد تو را چنین قرار داده است که مسـاکین را دوست بـداری و به پیروی آن ها از خودت، خشـنود باشی و آن ها هم از همچون تو امامی خشنود باشند، پس خوشا به حال کسی که از تو پیروی کند و تو را تصدیق نماید و وای بر کسی که تو را دشمن دارد و تو را تکذیب نماید.

(۳) در همین کتاب «۳»- به نقل از ابن عبّاس آمده است که گفت: نزد پیامبر (ص) بودم که علی (ع) با حالتی خشمگین بیامد. پیـامبر (ص) به او فرمود: چه چیز تو را خشـمگین کرده است؟ علی (ع) عرض کرد: عموزادگـان تو مرا با آزار تو می آزارنـد. پیامبر (ص) با خشم برخاست و فرمود: ای مردم! هر که علی را بیازارد [او نخستین شـماست در ایمان و باوفاترین شـما به پیمان الهی. ای مردم! هر که علی را بیـازارد] در روز رسـتخیز یهودی یـا مسـیحی برانگیخته خواهـد شـد. جـابر بن عبـد اللّه انصـاری گفت: یا رسول اللّه! و اگر شهادت دهد که خدایی جز اللّه نیست و محمّد (ص) فرستاده خداست؟

پیـامبر (ص) فرمود: ای جـابر! این کلمه ای است که شـما از ریختن خون آن هـا خودداری می کنیـد و نمی گذاریـد اموالشان مباح شمرده شود و جزیه نمی دهند در حالی که تحقیر

---

(۱) همان/ ۵۱، ح ۷۵.

(۲) همان/ ۱۲۱، ح ۱۵۹.

(۳) همان/ ۵۲، ح ۷۶.

می شوند.

(۱) در همین کتاب «۱»- به نقل از ابو هریره آمـده است که گفت: پیامبر (ص) علی، حسن و حسـین و فاطمه را دیـد و فرمود: من با هر کس که به ستیز با شما

برخیزد به ستیز برخواهم خاست «۲» و با هر کس که به صلح شما روی آورد صلح خواهم کرد.

---

(۱) همان/ ۶۳، ح ۹۰.

(۲) شیخ طوسی در تلخیص الشافی ۲/ ۱۳۷- ۱۳۴ می گوید:

«این است معاویه و دیگری عمرو بن عاص- که پیامبر (ص) را درک هم کرده اند- که میان آن دو و امیر المؤمنین (ع) جنگ درگرفت و ایشان نسبت به حضرت (ع) دشمنی، آشکار کردند و به حضرت (ع) در قنوت نماز، نفرین می کردند چندان که شهرتش ما را از بیان آن بی نیاز می کند، در حالی که خود از پیامبر (ص) شنیده بودند که می فرمود: «ای علی! جنگ با تو جنگ با من و صلح با تو صلح با من است»، و «خدایا دوست بدار کسی را که او را دوست می دارد و دشمن بدار کسی را که او را دشمن می دارد و یار او را یاری رسان و یاری خود را از هر کس که یاری خویش را از او دریغ می ورزد دریغ بورز» و «علی با حق است و حق با علی و هر جا علی باشد حق همان جا رود»، و اقوال و افعال دیگری که بیان داشتیم و هر یک دلالت دارد بر نهایت بزرگداشت و تجلیل و فضل و پیشی داشتن. حد اقلّ آن، این می بود که باید عملکرد آن ها اقتضای خودداری از جنگ با علی و نفرین او و پرداختن به دشمنی با حضرت (ع) را می داشت.

ما می دانیم در میان کسانی که یادآور شدیم هیچ کس از حق دور نیفتاد و از راه حق دور نشد مگر کسی که پیامبر را درک کرده و ظاهرا فضلی هم داشته ولی

در حدّ گروهی نبوده است که در ترک نصّ و دسیسه چینی در عدم تطبیق آن به شخص شایسته اش بوده باشد ولی با کسانی که چنین کردند نزدیک بوده اند و در این دو فضیلت درک پیامبر و فضل ظاهری هیچ چیز اقتضای آن را ندارد که این گروه به گمراهی و دشمنی روی آورند.» او در همین کتاب ۴/ ۱۳۲- ۱۳۱ می گوید:

«نیز می دانیم هر کس با حضرت (ع) ستیزیده باشد امامت ایشان را انکار کرده است و آن را پس زده است و پس زدن امامت کفر است چنان که پس زدن نبوّت، کفر به شمار می آید، چه، ناآگاهی از آن دو در یک حدّ است. از پیامبر (ص) روایت است که فرمود: «هر که بمیرد و امام زمان خویش را نشناسد مرده است چونان مردن جاهلی» و مردن جاهلی جز بر کفر نیست. نیز از پیامبر (ص) روایت شده است که فرمود: «ای علی! جنگ با تو جنگ با من و صلح با تو صلح با من است». روشن است که مقصود پیامبر (ص) جز این نیست که احکام جنگ با تو همچون احکام جنگ با من است و مقصود پیامبر (ص) چنین نیست که یکی از دو جنگ همان دیگری است، زیرا خلاف آن ضرورتا روشن است و اگر جنگ با پیامبر (ص) کفر است، جنگ با امیر المؤمنین (ع) نیز چنین خواهد بود. زیرا پیامبر (ص) جنگ با او را همچون جنگ با خود دانسته است.» بنگرید به: العمده/ ۳۲۲- ۳۱۹، الطرائف/ ۱۳۱.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۲۹۸

مبحث پانزدهم: در همانند کردن علی به سوره اخلاص و کعبه و سر پیامبر (ص) و تشبیه حق او به حق پدر:

(۱) در کتاب مناقب خوارزمی «۱»- به نقل از نعمان بن بشیر آمده است که گفت:

پیامبر (ص) فرموده است: علی در این امّت همچون قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ در قرآن است.

(۲) ابن عبّاس «۲»- می گوید: پیامبر (ص) به علی (ع) فرمود: ای علی! تو در میان مردم نیستی مگر همچون قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ در قرآن، هر کس آن را یک بار بخواند گویی یک سوم قرآن را خوانده است، و هر کس آن را دو بار بخواند گویی دو سوم قرآن را خوانده است و هر کس آن را سه بار بخواند گویی تمام قرآن را خوانده است. «۳»

---

(۱) مناقب ابن مغازلی/ ۶۹، ح ۱۰۰.

(۲) ینابیع المودّه/ ۱۲۵، که او از مناقب خوارزمی نقل کرده است، ولی ما آن را نه در مناقب خوارزمی یافتیم و نه در مناقب ابن مغازلی.

(۳) سیّد داماد در رساله خود در همانند کردن علی به سوره توحید همچنان که در بحار الانوار ۳۹/ ۲۷۲ آمده می گوید:

«تخصیص تشبیه به قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ پس از قصد هشداردادن است به نهایت شکوه و منزلت، برای همخوانی با وضع علی بن ابی طالب (ع) در درجه اخلاص نسبت به خداوند سبحان و شناخت حقایق توحید. پس علی (ع) به زبان حال، همان را می گوید که قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ به زبان لفظ، و زبان حال فصیح تر و بیان آن بلیغ تر است و از همین رو بر زبان مبارکش نمایان شد که: «این کتاب صامت است و من کتاب ناطق»، پس علی (ع) در کتاب آفرینش، سوره اخلاص و توحید است و کتابی عقلی و مبین است که همسنگ کتاب نظام وجود می باشد و اسرار آیات، کلیدهای آن است نزد خداوند دانا و حکیم و رموز احادیث

و مصابیح آن در مشکات است چنان که پیامبر (ص) فرموده است، و فضلی در میان نیست مگر با قدرت الهی و هیچ گونه رستگاری در کار نیست مگر در پیروی از پیامبر (ص) و چنگ زدن به اهل بیت طاهرینش- صلوات اللّٰه علیهم و تسلیماته علیه و علیهم اجمعین-.» به این رساله چاپ شده در «اثنتی عشره رساله من رسائل میرداماد» مراجعه کنید.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۲۹۹

ای علی! تو نیز چنینی، هر کس به زبان، تو را دوست بدارد یک سوم اسلام را دوست داشته است، و هر کس با قلب و زبان تو را دوست بدارد دو سوم اسلام را دوست داشته است و هر کس با زبان و قلب و دست تو را دوست بدارد همه اسلام را دوست داشته است. سوگند به آن که مرا به حقّ به پیامبری برانیگخت اگر زمینیان تو را چونان آسمانیان دوست بدارند کسی از آن ها به آتش، عذاب نشود.

(۱) از ابو ذر «۱»- است که: پیامبر (ص) فرمود: علی در میان شما (یا گفت علی در میان این امّت) همچون کعبه است که خواه پوشیده باشد یا آشکار، نظر کردن بدان عبادت، و حجّ آن واجب است. «۲»

---

(۱) مناقب ابن مغازلی/ ۱۰۶، ح ۱۴۹.

(۲) علّامه بیاضی در صراط المستقیم ۲/ ۷۵ می گوید:

«در این سخن است وجوب رویکرد به ایشان و هر کس ایشان را پس زند بدیشان پشت کرده است.

ابن مغازلی با اسناد به ابو ذر این سخن پیامبر (ص) را آورده است که: علی در میان شما همچون کعبه است که نگریستن بدان فریضه است، و پیامبر هم بر پایه هوای و هوس سخن نمی گوید

و چیزی را به ناهمانندش مانند نمی کند، پس همان گونه که حجّ، برای مردم واجب شده ولایت علی هم بر آن ها واجب گشته است. و همان گونه که وجوب حج به سالی اختصاص ندارد وجوب ولایت علی نیز به زمانی مخصوص اختصاص نیافته، و هر کس حضرتش (ع) را چهارم بداند ظاهر نصوص را کنار زده است.» محقّق دوانی در رساله نور الهدایه چاپ شده در الرسائل المختاره/ ۱۲۷- ۱۲۵ سخنی دارد که چکیده آن چنین است:

«اگر کسی بپرسد: چنان چه علی پس از پیامبر خلیفه بلا فصل باشد لازم می آید که او پس از پیامبر (ص) مردم را به سوی خود بخواند و این برای او ثابت نشده است. ما در پاسخ به این پرسش می گوییم: دعوت در عرف دو گونه است: قولی و عملی، و در علم میزان، مبرهن است که دلالت عملی قوی تر از دلالت لفظی است، زیرا اوّلی قراردادی و دومی عقلی است. اگر فرض کنیم علی، دعوت قولی نداشته از دعوت عملی برخوردار بوده است، زیرا نشستن او در خانه به مدّت چند روز پس از تدفین پیامبر (ص) دعوتی عملی بوده است قوی تر از دعوت قولی.

با برهان و اجماع علمای دو فرقه روشن است که حضرت (ع) از روی سرکشی در خانه ننشست] بلکه به سبب پیروی از امر پیامبر (ص) چنین کرد].

در حدیث آمده است که امام همچون کعبه است و کعبه به گشتن بر دور مردم، مأمور نیست بلکه مردم به گشتن بر دور او مأمورند.»

ترجمه کشف الیقین ،ص:۳۰۰

(۱) ابن عبّاس «۱»- می گوید: پیامبر (ص) فرمود: علی برای من همچون سر است برای پیکرم.

همو «۲»- می گوید: پیامبر

(ص) فرمود: علی برای من همچون سر است برای پیکرم.

(۲) علی (ع) «۳»- می فرماید: پیامبر (ص) فرمود: حقّ علی (ع) بر مسلمانان همچون حق پدر است بر فرزندش. «۴»

---

(۱) مناقب ابن مغازلی/ ۹۲، ح ۱۳۵، و نظیر آن در مناقب خوارزمی/ ۸۷.

(۲) همان ح ۱۳۶ و همان/ ۹۱- ۹۰.

(۳) همان/ ۴۷، ح ۷۰ و نظیر آن در خوارزمی/ ۲۳۰- ۲۲۹ با سندش از عمّار بن یاسر و ابو ایّوب.

(۴) علّامه بیاضی در صراط المستقیم ۱/ ۲۴۲ می گوید:

از حقوق پدران بر فرزندان است که به هنگام پاسخ به نیازهای آن ها بر ایشان رحم گیرند.

منظور از پدر بودن، ضرورت سپاس گزاری از نعمت های پدری است و این بر پدر و مادر نسبت به فرزندان نیز ضرورت دارد ... و ابن میثم در شرح نهج البلاغه نزدیک به این معنا را بیان کرده است و در آن جا سخنی را از پیامبر (ص) روایت می کند که فرمود: «هر پیامبری انسان زمان خویش است.» پس پدری بر پیامبر و علی به مجاز صدق می کند و پیامبر (ص) جز علی کسی را به چنین مقام والایی اختصاص نداده است.» علّامه مجلسی در بحار الانوار ۳۶/ ۱۴- ۱۳ می گوید:

«اخبار در این پیرامون در باب اسامی پیامبر (ص) و کتاب امامت بیان شده و تحقیق آن چنین است که آدمی حیاتی جسمی دارد با روح حیوانی و حیاتی ابدی با ایمان و علم و کمالات روحانی که موجب دست یافتن به سعادت های جاودانه است و خداوند سبحان در جای جای قرآن کریم، کافران را مردگانی بی زندگی توصیف کرده است و مردگان مؤمنان کامل را به داشتن حیات وصف نموده است چنان که می فرماید:

وَ لا ـ تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتاً [آل عمران/ ۱۶۹؛] و می فرمایـد: فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَياةً طَيِّبَةً [نحل/ ۱۹۷؛] و آیات و اخبار دیگر. حق پـدر و مـادر حقیقی در دخـالت بیش تر آن دو در زنـدگی فـانی این دنیا برای تربیت انسانی ضـرورت می یابـد که تقویت می شود و زندگی آن دنیا را تأیید می کند و حق پیامبر و امامان- صلوات اللّه علیهم اجمعین- از هر دو جهت ضرورت می یابد: جهت اوّل این که آن ها علّت غایی ایجاد همه خلایقند و در پرتو وجود آن ها باقی می مانند و به سبب آن ها ارتزاق می شونـد و بـاران به برکت آن هـا می بارد و از برای وجود آن هاست که خداونـد، عـذاب را دور می کنـد و به خاطر آن ها خداونـد اسباب را تـدارک می بینـد، و جهت دوم، همان زندگی سترگ است که به سـبب آن ها ره می یابند و از نور آن ها برمی گیرنـد و به برکت چشـمه های علم ایشان خداونـد به آن ها حیاتی پاك ارمغان می کنـد که تا به ابد از دست نمی رود، پس ثابت شـد که آن ها پـدرانی هسـتند حقیقی و روحانی که مردم بایـد حقوق آن ها را پاس بدارنـد و از عاقّشان بپرهیزنـد- صلوات اللّه علیهم اجمعین- برخی از این مبـاحث در ابواب کتاب امامت [بحار الانوار ۲۳/ ۲۷۱- ۲۷۰] آمده است.» بنگرید به: مفردات مادّه «اب» در بیان مفاهیم ابوّت.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۳۰۱

مبحث شانزدهم: پیرامون سطل:

(۱) خوارزمی با اسنادش به انس بن مالك می گوید: پیامبر (ص) به ابو بکر و عمر فرمود:

نزد علی بروید تا از آن چه در شب برای او رخ داد با شما سخن گوید، من هم در پی شما می آیم.

انس می گوید: آن دو رفتند و من هم

همراه آن ها رفتم. پس ابو بکر و عمر اذن دخول

ترجمه کشف الیقین ،ص:۳۰۲

خواستند و علی نزد آن دو آمد و فرمود: ای ابو بکر! اتّفاقی افتاده است؟ ابو بکر گفت: نه، اتّفاقی جز خیر پیش نیامده است. پیامبر (ص) به من و عمر گفت: نزد علی روید تا پیرامون آن چه در شب برایش پیش آمده با شما سخن گوید. پیامبر (ص) نیز در این هنگام بیامد و فرمود: ای علی! پیرامون آن چه در شب برای تو پیش آمده با آن دو سخن گو.

علی (ع) عرض کرد: شرمم می آید یا رسول اللّه! پیامبر (ص) فرمود: همانا خداوند از حق آزرمی ندارد. پس علی (ع) گفت: در حالی که به صبح نزدیک می شدیم برای طهارت، آب می خواستم و ترسیدم نماز صبح را از دست بدهم. برای یافتن آب، حسن را به راهی و حسین را به راهی فرستادم و آن ها دیر کردند و این مرا غمگین ساخت. ناگاه دیدم که سقف گشوده شد و سطلی آویزان به ریسمانی پایین آمد، چون به زمین رسید ریسمان آن را گشودم و دیدم که در آن آب قرار دارد، پس برای نماز، خود را پاکیزه کردم و غسل نمودم و نماز گزاردم و سپس سطل و ریسمان بالا رفتند و سقف به هم برآمد.

پیامبر (ص) به علی فرمود: آن سطل از بهشت بوده است و آب آن از رود کوثر و ریسمان آن از دیبای بهشتی. ای علی! در این شب چه کسی همچون تو بوده است که جبرئیل خدمتش کند.

مبحث هفدهم: در توصیف حضرت به سیادت و آقایی:

(۱) خوارزمی «۱»- از ابن عبّاس روایت می کند که گفت: پیامبر (ص) به علی بن ابی طالب

(ع) نظر کرد و فرمود: تو در دنیا و آخرت آقایی، هر که تو را دوست بدارد مرا دوست داشته است و دوست من دوست خداوند سبحان است، و دشمن تو با من دشمن است و دشمن من دشمن خداوند سبحان است. وای بر کسی که پس از من، دشمنی تو در سینه داشته باشد.

(۲) اخطب بن محمّد «۲»- می گوید: پیامبر (ص) فرمود: هنگامی که در شب اسراء به آسمان برده شدم ناگاه قصری دیدم سرخ از یاقوت که می درخشد، پس در باره علی به من وحی شد که: او آقای مسلمانان و امام پرهیزکاران و جلودار پیشانی سپیدان حجله نشین است.

---

(۱) ابن مغازلی در مناقب/ ۱۰۳، ح ۱۴۵.

(۲) همان/ ۱۰۴، ح ۱۴۶.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۳۰۳

(۱) اسعد بن زراره «۱»- می گوید: پیامبر (ص) فرمود: در شب اسراء به سدره المنتهی رسیدم، پس خداوند در باره علی سه بار به من وحی کرد که: او امام پرهیزکاران و آقای مسلمانان و جلودار پیشانی سپیدان حجله نشین در فردوس برین است.

مبحث هجدهم: در این که اوست صاحب حوض کوثر و صاحب اذن در وارد شدن به بهشت و این که در روز رستخیز و در صراط پرچمدار است و دو ملک او بر ملائک می بالند:

(۲) خوارزمی «۲»- به نقل از ابن عبّاس می گوید: پیامبر (ص) فرمود: علی به روز رستخیز کنار حوض کوثر قرار دارد و هیچ کس به بهشت درنیاید مگر کسی که جواز علی (ع) را با خود داشته باشد. «۳»

(۳) جابر «۴»- می گوید: پیامبر (ص) فرمود: دو فرشته علی بن ابی طالب (ع) بر دیگر فرشتگان می بالند، زیرا پیوسته با علی هستند و هرگز به سبب چیزی که موجب خشم خدای شود نزد خدا بالا نرفته اند.

(۴) مجاهد «۵»- به نقل از ابن عبّاس می گوید: پیامبر (ص) فرمود: هنگامی که روز قیامت فرا رسد خداوند به جبرئیل (ع) دستور می دهد

بر دروازه بهشت بنشیند و هیچ کس از این دروازه وارد نشود مگر آن که جواز علی (ع) را با خود داشته باشد.

---

(۱) همان/ ۱۰۵، ح ۱۴۷.

(۲) همان/ ۱۱۹، ح ۱۵۶.

(۳) علّامه مجلسی در بحار الانوار ۳۹/ ۲۱۹ می گوید:

«بیش تر اخبار این باب را در کتاب معاد آورده ام و اندکی از آن ها را در این جا یاد کرده ام تا این مجلّد هم خالی از آن ها نباشد. برخی از آن ها را گفته ایم و برخی دیگر در ابواب بعدی خواهد آمد، و کدام فضیلت همسنگ این است که حضرت (ع) ساقی حوض کوثر و پرچمدار و نخستین کسی است که به بهشت درمی آید؟ و چگونه رواست کسی بر او مقدّم داشته شود که هیچ فضیلتی ندارد که با حضرت (ع) به سنجه درآید.»

(۴) ابن مغازلی در مناقب/ ۱۲۷، ح ۱۶۷، و نظیر آن است در مناقب خوارزمی/ ۲۲۶- ۲۲۵.

(۵) همان/ ۱۳۱، ح ۱۷۲، و همان/ ۲۲۹.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۳۰۴

جابر «۱» بن سمره می گوید: به پیامبر (ص) گفته شد: یا رسول اللّه! در روز رستاخیز چه کسی پرچمدار توست؟ فرمود: به روز رستخیز پرچمدار من همان پرچمدار من در دنیا یعنی علی بن ابی طالب است.

(۲) عبد اللّه بن انس به نقل از جدّش می گوید: پیامبر (ص) فرمود: هنگامی که روز رستخیز فرا رسد و پل بر لبه جهنّم کشیده شود، کسی از آن گذر نکند مگر آن که نامه ولایت علی بن ابی طالب (ع) را با خود داشته باشد.

مبحث نوزدهم: پیرامون فرزندان حضرت (ع):

(۳) از جمله فرزندان امیر المؤمنین (ع) دو امام، حسن و حسین- علیهما السّلام- هستند که فضایل شان از فراوانی شمرده نمی شود.

(۴) خوارزمی «۲»- به استناد خود از عبد

اللّه بن مسعود روایت می کند که: پیامبر (ص) فرمود:

حسن و حسـین دو آقای جوانان اهل بهشت اند. (۵) ابو هریره «۳»- می گوید: پیامبر (ص) می فرماید: فرشـته ای از خداوند عزّ و جـلّ اجازه خواست تا به دیـدار من آیـد، پس به من بشارت داد و آگاهم گردانیـد که فاطمه، بانوی زنان امّت من و حسن و حسین دو آقای جوانان بهشتیان اند.

(۶) یعلی عامری می گوید: پیامبر (ص) فرمود: حسـین از من است و من از حسین. هر که حسین را دوست بدارد خدا هم او را دوست دارد. حسین نوه ای است از نواده گان.

(۷) ابن عبّاس «۴»- می گوید: جبرئیل بر محمّد (ص) نازل شد و گفت: همانا خداوند عزّ و جلّ

---

(۱) همان/ ۲۰۰، ح ۲۳۷، و همان/ ۲۵۸.

(۲) نه در منـاقب خوارزمی و نه در منـاقب ابن مغـازلی به این روایت دست نیافتیم و آن را در حلیه الأولیاء ۵/ ۵۸ یافتیم که در تعلیقات احقاق الحق ۹/ ۲۴۱- ۲۲۹ و ۱۰/ ۵۸۷- ۵۴۴ از منابع بسیاری آن را نقل کرده بود.

(۳) همـان، بلکه در کنز العمّال ۱۲/ ۱۱۷ شماره ۳۴۲۷ و در مجمع الزوائـد ۹/ ۲۰۱ با اختلاف انـدکی بدان دست پیدا کردیم. این روایت در تعلیقـات احقـاق الحق ۱۰۲/ ۱۰۴- ۱۰۳ از خصـائص نسائی و تاریخ اسـلام ذهبی و دیگر منابعی نقل شـده که مجمع الزوائد، آن ها را آورده است.

(۴) این حـدیث در احقاق الحق ۱۱/ ۳۲۲ به نقل از مناقب عبـد اللّه شافعی نقل شـده که آن را از مناقب ابن مغازلی روایت می کند.

به سبب یحیی بن زکریّا هفتاد هزار تن را بکشت و به سبب پسر دختر تو حسین با هفتاد هزار

و هفتاد هزار تن بستیزید.

(۱) پیامبر (ص) می فرماید: «۱»- قاتل حسین در تابوتی از آتش قرار دارد که نیمی از عذاب اهل دوزخ و اهل دنیا بر اوست و دو دست و دو پایش با زنجیرهایی از آتش بسته شده است و در آتش سقوط می کند تا به ژرفای دوزخ رسد، و چنان بوی بدی از او به مشام می رسد که اهل دوزخ از آن به خدایشان پناه می برند، و او در دوزخ، جاودان است و چشنده عذابی دردناک که لحظه ای سستی نمی پذیرد و از چرکاب جهنّم سیراب می شود، وای بر او از عذاب خداوند عزّ و جلّ.

(۲) مصعب «۲»- می گوید: حسین (ع) بیست و پنج بار پیاده حج گزارد.

(۳) براء «۳»- می گوید: پیامبر (ص) را دیدم که حسن (ع) را در آغوش گرفته می فرماید: خدایا! همانا من او را دوست دارم، پس او را دوست بدار.

(۴) حذیفه بن یمان «۴»- می گوید: پیامبر (ص) را دیدم که دست حسین بن علی (ع) را گرفته است و می فرماید: ای مردم! این حسین بن علی است، پس او را بشناسید و مقدّمش بدارید. به خدا سوگند به سبب جدّش نزد خداوند تعالی از جدّ یوسف بن یعقوب (ع) گرامی تر است. این حسین بن علی است که جدّش و جدّه اش و مادرش و پدرش و عمویش و عمّه اش و دایی اش و خاله اش و برادرش و خودش و دوستدارانش و دوستداران دوستدارانش همگی بهشتی هستند.

---

(۱) مناقب ابن مغازلی/ ۶۶، ح ۹۵، با قدری اختلاف.

(۲) همان ۷۱، ح ۱۰۲.

(۳) تاریخ بغداد ۱/ ۱۳۹ و احقاق الحق ۱۱/ ۱۶- ۱۳.

(۴) در مناقب ابن مغازلی بدان دست نیافتیم ولی در احقاق الحق

۱۱/ ۲۸۲ به نقل از مناقب عبد اللّٰه شافعی به نقل از مناقب ابن مغازلی آورده شده است.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۳۰۶

(۱) ابو هریره «۱»- می گوید: پیامبر (ص) را دیدم که آب دهان حسن و حسین را چنان می مکد که شخص، شیر را.

(۲) اسامه بن زید «۲»- می گوید: شبی برای نیازی در خانه پیامبر (ص) را کوبیدم. پیامبر (ص) به سوی من آمد در حالی که چیزی با خود داشت که نمی دانستم چیست. چون از نیازم فارغ شدم گفتم: این چیست که با خود داری؟ ناگاه دیدم که حسن و حسین هستند که بر دو ران حضرت (ص) چسبیده اند. پیامبر (ص) فرمود: این دو پسران من و دو پسر دختر من هستند. خدایا! تو می دانی که من آن دو را دوست دارم، پس دوستشان بدار- پیامبر، این سخن را سه بار تکرار کرد.

(۳) جابر «۳»- می گوید: بر پیامبر (ص) وارد شدم در حالی که حسن و حسین را بر پشت داشت و می گفت: شتر شما چه نیکوست و شما چه بار نیکویی هستید.

(۴) ابو سعید خدری «۴»- می گوید: نزد پیامبر (ص) به سخن گفتن مشغول بودیم که نیم روز نزدیک شد و پیامبر (ص) را دیدیم که گاهی به راست نظر می کند و گاهی به چپ.

هنگامی که او را چنین دیدیم آهنگ رفتن کردیم، همین که به در رسیدیم فاطمه (س) دخت پیامبر را دیدیم. علی (ع) به او گفت: ای فاطمه! چه چیز تو را هراسان در این ساعت از خانه بیرون کشانده است؟ فاطمه (س) گفت: از صبح دو پسرت حسن و حسین را گم کرده ام و گمان می کردم نزد پیامبر (ص) هستند. علی

(ع) گفت: نزد پیامبر نیستند، باز گرد و او را آزار مده که اینک ساعت ملاقات نیست.

پیامبر (ص) سخن علی و فاطمه را شنید و در حالی که تنها لباس زیر داشت به سوی آن ها آمد و گفت: چه چیز تو را پریشان در این ساعت از خانه بیرون کشانده است؟

فاطمه (س) گفت: یا رسول اللّٰه! دو فرزندت حسن و حسین از نزد من خارج شده اند و تا این ساعت آن ها را ندیده ام و گمان می کردم نزد تو هستند و هراسی سخت به دلم افتاده

---

(۱) مناقب ابن مغازلی/ ۳۷۳، ح ۴۲۰.

(۲) همان/ ۳۷۴، ح ۴۲۱.

(۳) همان/ ۳۷۵، ح ۴۲۳.

(۴) همان/ ۳۷۷، ح ۴۲۶.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۳۰۷

است.

ابو سعید خدری می گوید: پیامبر (ص) فرمود: ای فاطمه: خداوند، سرپرست و حافظ آن دو است و به خواست خدا گم نخواهند شد. دخترم! بازگرد که ما برای گشتن شایسته تریم.

فاطمه (س) به خانه اش بازگشت و پیامبر (ص) از یک سو و علی (ع) از سوی دیگر در پی آن دو رفتند تا این که آن دو را در بیخ دیواری یافتند در حالی که آفتاب زده شده بودند و یکی از آن دو دیگری را پوشانده بود. همین که پیامبر (ص) آن دو را در این وضع دید بغض گلویش را فشرد و خود را روی آن دو انداخت و بوسیدشان و سپس حسن را بر دوش راست و حسین را بر دوش چپ نهاد و در حالی که آن ها را آورد که قدمی بر نمی داشت و گامی نمی نهاد مگر آن که از داغی شنهای تفتیده رنج می برد و نمی خواست حسن و حسین راه روند و رنجی را که او

می کشد آن ها بکشند و لذا خود را مانعی قرار داد در برابر ناراحتی آن ها.

(۱) سلیمان بن سالم «۱»- می گوید: اعمش به من حدیث کرد و گفت: ابو جعفر منصور پیکی را در پی من فرستاد. به پیک گفتم: امیر المؤمنین از من چه می خواهد؟ گفت: نمی دانم. به او گفتم: به او پیغام بده که هم اکنون می آیم، سپس با خود اندیشیدم و گفتم: او در این ساعت برای امر خیری مرا فرا نخوانده است و ممکن است پیرامون فضایل امیر المؤمنین علی (ع) از من پرسش کند، و اگر به او بگویم مرا خواهد کشت.

او می گوید: خود را تطهیر نمودم و کفن پوشیدم و حنوط کردم و وصیّت خود را نوشتم و به سوی او رفتم و عمرو بن عبید را نزد او یافتم و لذا خدای را سپاس گزاردم و گفتم: یاری صادق از اهل بصره را نزد او یافته ام. منصور به من گفت: نزدیک شو ای سلیمان. من هم نزدیک شدم و چون نزد او رسیدم به عمرو بن عبید روی کردم تا دلیل احضار را از او بپرسم. منصور بوی حنوط را از من استشمام کرد، پس گفت: ای سلیمان این بوی چیست؟ به خدا سوگند یا راست می گویی یا تو را می کشم. گفتم: یا امیر المؤمنین! پیک تو در دل شب آمده است و من با خود گفتم: امیر المؤمنین در این

---

(۱) همان/ ۱۴۳، ح ۱۸۸، با اختلاف فراوان در الفاظ، ولی در مناقب خوارزمی بدان دست نیافتیم.

ساعت مرا احضار نکرده است مگر آن که از فضایل امیر المؤمنین (ع) از من پرسش کند (۱) و اگر به

او بگویم مرا خواهد کشت و از همین رو وصیّت خود را نوشتم و کفن پوشیدم و حنوط کردم. پس او نشست در حالی که می گفت: لا ـ حول و لا ـ قوّه الّا باللَّه [العلیّ العظیم]، و سپس گفت: سلیمان! آیا می دانی نام من چیست؟ گفتم آری، یا امیر المؤمنین.

گفت: نامم چیست؟ گفتم: عبد اللَّه المنصور بن محمّد بن علی بن عبد اللَّه بن العباس بن عبد المطّلب. گفت: درست گفتی. تو را به خدا و خویشاوندی ام به پیامبر (ص) سوگند می دهم به من بگو از همه فقها چه قدر از علی فضیلت روایت کرده ای و این فضایل چه قدر است؟ گفتم: اندکی، یا امیر المؤمنین! حدود ده هزار حدیث یا بیش تر. گفت: ای سلیمان! دو حدیث در فضایل علی (ع) به تو می گویم که همه احادیثی را که از همه فقها روایت کرده ای می خورند، اگر هم اکنون سوگند بخوری که آن دو را به هیچ یک از شیعیان روایت نکنی برایت خواهم گفت. گفتم: سوگند نمی خورم، ولی به هیچ کس نخواهم گفت. پس گفت: من از بنی مروان فراری بودم و در همه شهرها می گشتم و به وسیله حبّ و فضایل علی بن ابی طالب (ع) به مردم نزدیک می شدم و آن ها به من آب و خوراک می دادند و به دیدن من می آمدند و بزرگم می داشتند و خدمتم می کردند تا آن که به بلاد شام وارد شدم. آن ها در حالی صبح می کردند که به علی (ع) در مساجدشان لعن می فرستادند، زیرا همه آن ها از خوارج و اصحاب معاویه بودند. پس روزی وارد مسجدی شدم در حالی که از آن ها در دل متنفّر بودم. نماز بر

پا شد و من نماز ظهر را خواندم و جامه ای پوسیده بر تن داشتم، پس چون امام سلام کرد بر دیوار تکیه داد در حالی که همه اهل مسجد حضور داشتند. من هم نشستم و هیچ کس را ندیدم که با احترام از امام جماعتشان سخن بگوید. ناگاه دو کودک وارد مسجد شدند. چون امام جماعت چشمش به آن دو افتاد گفت: وارد شوید، درود بر شما و آن که شما دو را به نام آن دو نامید، به خدا سوگند شما را به نام آن دو ننامید مگر به سبب حبّ محمّد و آل محمّد.

پس ناگاه دیدم یکی از آن دو حسن و دیگری حسین نامیده می شد. با خود گفتم: امروز به نیازم دست می یابم و لا قوّه الّا باللّه. جوانی کنار من نشسته بود، از او پرسیدم: این شیخ کیست و این دو کودک کیانند؟ او در پاسخ گفت: این شیخ پدر بزرگ آن دوست و در این شهر هیچ کس جز او علی را دوست ندارد و از همین رو آن دو را حسن و حسین نامیده

ترجمه کشف الیقین ،ص:۳۰۹

است. (۱) شادمان برخاستم و در آن هنگام مصمّم بودم که از مردان نترسم. نزدیک شیخ رفتم و گفتم: آیا می خواهی حدیثی به تو بگویم که چشمت بدان آرام گیرد؟ گفت: چه نیازی بدان دارم! اگر تو چشم مرا آرام گردانی من نیز چشم تو را آرام گردانم. گفتم: پدرم به نقل از جدّم و او به نقل از پدرش و او به نقل از پیامبر (ص) به من حدیث کرده است.

شیخ گفت: پدر و جدّ تو چه کسانی هستند؟ گفتم: محمّد بن

علی بن عبد اللّٰه بن عبّاس. پدر جدّ من حدیث کرده است که: با پیامبر بودیم که ناگاه فاطمه (س) گریان به سوی ما آمد.

پیامبر (ص) پرسید: فاطمه! چرا می گریی؟ فاطمه گفت: پدر جان! حسن و حسین امروز از صبح رفته اند و من در پی آن هایم و نمی دانم کجایند و علی پنج روز است که باغ و تاکستان را آبیاری می کند و من آن دو را در منزل شما جستم امّا اثری از آن ها نیافتم. ناگاه ابو بکر آمد. پیامبر (ص) فرمود: ای ابو بکر! برو در پی آرام چشم من، و سپس فرمود: ای عمر! تو نیز در پی آن دو برو. سلمان! ابو ذر! فلان و فلان همگی در پی حسن و حسین بروید. شمار افرادی که پیامبر در پی حسن و حسین فرستاد به هفتاد رسید، و همگی بدون آن که حسن و حسین را بیابند بازگشتند. پیامبر (ص) به شدّت غمگین شد.

پیامبر (ص) بر در مسجد بایستاد در حالی که می گفت: به حق دوستت ابراهیم و به حق برگزیده ات آدم، اگر آن دو آرام چشم و ثمره قلب من اند و در دریا یا خشکی گرفتارند حفظشان کن و سالمشان بدار. ناگاه جبرئیل بر حضرت (ص) نازل شد و گفت: یا رسول اللّٰه! خداوند به تو سلام می رساند و می گوید: محزون و غمگین مباش، این دو کودک در دنیا و آخرت برترند و بهشتی هستند، فرشته ای را برای آن دو گمارده ام که در خواب و بیداری حفظشان می کند. پیامبر (ص) بسیار شادمان شد و جبرئیل از سمت راست او برفت و مسلمانان پیرامون پیامبر بودند که وارد طویله بنی النّجّار شد و

به فرشته موکّل آن دو سلام کرد. پیامبر (ص) سپس بر دو زانوی خود نشست و حسن را دید که حسین را در آغوش گرفته است و هر دو به خواب رفته اند و همان فرشته یک بالش را زیر آن دو و بال دیگرش را روی آن دو افکنده است و هر یک از آن دو روانداری از مو یا پشم داشتند و آب دهانشان بر لبشان نقش بسته بود و پیامبر آن قدر آن ها را بوسید تا بیدار شدند. پیامبر (ص)، حسن را در آغوش گرفت و جبرئیل حسین را و پیامبر از طویله خارج شد.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۳۱۰

(۱) ابن عبّاس می گوید: حسن را در سمت راست پیامبر و حسین را در سمت چپ او دیدیم در حالی که پیامبر آن دو را می بوسید و می گفت: هر که شما دو را دوست بدارد پیامبر را دوست داشته است و هر که شما را دشمن بدارد پیامبر را دشمن داشته است.

ابو بکر گفت: یا رسول اللّه! بگذار یکی از آن دو را من در آغوش گیرم و بیاورم.

پیامبر (ص) فرمود: نیکو باری هستند و نیکو مرکبی دارند. چون به در طویله رسیدند عمر بن خطّاب پیامبر را دید و همان سخن ابو بکر را گفت و پیامبر (ص) هم همان پاسخی را بدو داد که به ابو بکر داده بود. حسن را دیدم که به جامه پیامبر (ص) چنگ زده بود و دست پیامبر بر سر او قرار داشت. پس پیامبر (ص) به مسجد درآمد و گفت: امروز دو پسرم را مشرّف می گردانم چنان که خداوند آن دو را مشرّف گردانیده است، و سپس فرمود:

ای بلال! مردم را نزد من بخوان، و او در میان مردم ندا در داد و آن ها گرد آمدند.

پیامبر (ص) فرمود: ای گروه یاران من! از سوی پیامبرتان به همه برسانید که ما از رسول خدا شنیدم که می گفت: آیا شما را به سوی کسی هدایت نکنم که بهترین مردمند در داشتن پدر بزرگ و مادر بزرگ؟ همه گفتند: آری، یا رسول اللّه! پیامبر (ص) فرمود: بر شما باد حسن و حسین که پدر بزرگ آن دو رسول اللّه و مادربزرگشان خدیجه دختر خویلد بانوی زنان بهشتی است. ای مردمان! آیا شما را به سوی کسی هدایت کنم که در داشتن پدر و مادر بهترین مردم است؟ گفتند: آری، یا رسول اللّه. پیامبر (ص) فرمود: بر شما باد حسن و حسین که پدرشان علی بن ابی طالب (ع) است که از آن دو بهتر است. جوانی است که خدا و رسول را دوست دارد و خدا و رسول هم او را دوست دارند و در اسلام از منفعت و منقبت برخوردار است و مادرشان فاطمه دختر پیامبر خدا و بانوی زنان بهشتی است. ای گروه مردم! آیا شما را به سوی کسی هدایت نکنم که در داشتن عمو و عمّه بهترین مردم است. گفتند: آری، یا رسول اللّه. پیامبر (ص) فرمود: بر شما باد حسن و حسین که عمویشان جعفر ذو الجناحین است که با آن دو به همراه فرشتگان در بهشت پرواز می کند و عمّه شان امّ هانی دختر ابو طالب است. ای گروه مردم! آیا شما را به سوی کسی راهنمایی نکنم که در داشتن دایی و خاله بهترین مردم است؟ گفتند: آری، یا

رسول اللّٰه. پیامبر (ص) فرمود: بر شما باد حسن و حسین که دایی آن ها قاسم بن محمّد پیامبر خدا و خاله آن ها زینب دختر پیامبر خداست. آگاه باشید ای مردمان! به آگاهی شما

می رسانم (۱) که جدّ آن دو و جدّه شان و پدرشان و مادرشان و عمو و عمّه شان و دایی و خاله شان و خود آن دو همگی بهشتی هستند. هر که دو پسر علی را دوست بدارد با ما در بهشت خواهد بود و هر که آن دو را دشمن بدارد در آتش جای خواهد داشت و از کرامت آن دوست نزد خدا که پروردگار در تورات، شبّر و شبیر نامیدشان.

شیخ چون این سخنان از من شنید پیشم داشت و گفت: وضع تو چنین است و این چنین از علی روایت می کنی.

او مرا با خلعتی پوشاند و بر استری نشاندم که صد دینار فروخته بودمش، و سپس به من گفت: تو را نزد کسی می برم که به تو نیکی می کند. در این شهر من دو برادر دارم، یکی از آن دو پیشوای قومی است و هر گاه صبح می کرد هزار بار بر علی لعن می فرستاد، ولی خداوند بدو نعمتی ارمغان کرد و او را نشانه حق طلبان قرار داد و او مرا امروز علی را دوست دارد، و برادر دیگری دارم که از شکم مادر علی را دوست می داشت، پس نزد او برو ولی پیش او توقّف نکن.

به خدا سوگند ای سلیمان! در آن روز در حالی سوار بر استر شدم که گرسنه بودم و شیخ و اهل مسجد همراه با من برخاستند تا به در خانه رسیدیم و شیخ گفت: من

منتظر تو می مانم، پس من در را کوفتم و دیگرانی که همراه من بودند رفتند و ناگاه جوانی گندمگون از در بیرون آمد و چون استر را دید گفت: خوش آمدی، به خدا سوگند ابو فلان خلعت خود را به تو نپوشانده و تو را بر استر خویش ننشانده مگر آن که تو را دوستدار خدا و رسول یافته است، اگر چشمم را آرام کنی چشمت را آرام می کنم.

به خدا سوگند ای سلیمان من با این حدیث که شنیدی و می شنوی مأنوس هستم.

پدرم به نقل از جدّم و او به نقل از پدرش به من گفت که: با پیامبر بر در خانه اش نشسته بودیم که ناگاه فاطمه (س) آمد در حالی که حسین را در آغوش داشت و به شدّت می گریست. پیامبر (ص) به سوی او رفت و حسین را از او گرفت و گفت: چه چیز تو را به گریه واداشته است ای فاطمه؟ فاطمه (س) گفت: پدر! زنان قریش بر من خرده می گیرند و می گویند: پدرت تو را به ازدواج انسان فقیری درآورده است که مالی ندارد. پیامبر (ص) فرمود: لحظه ای درنگ کن، این سخن را من نباید از تو بشنوم. من تو را به ازدواج در نیاوردم تا وقتی که خداوند از فراز عرشش تو را به ازدواج درآورد و جبرئیل هم گواه

ترجمه کشف الیقین ،ص:۳۱۲

آن است. (۱) خداوند سبحان بر دنیا نظر کرد و از میان مردمان، پدر تو را به عنوان پیامبر برانگیخت، و بار دیگر بدان نگریست و از میان خلایق، علی (ع) را برگزید و به من وحی کرد و من تو را به ازدواج او درآوردم و

او را وصیّ و وزیر خود گرفتم. علی دلاورترین مردم است و داناترین شان و شکیباترین آن ها و قدیمی ترین شان در پذیرش اسلام و بخشنده ترین شان و خوش اخلاق ترین شان. ای فاطمه! من پرچم حمد و کلیدهای بهشت را به دست گرفتم و آن ها را به علی سپردم و آدم و فرزندان او زیر لوای او هستند. ای فاطمه! فردا به روز رستخیز من علی را بر حوض کوثر می گمارم و او هر که را از امّت من بشناسد سیراب می کند. ای فاطمه! دو پسر تو حسن و حسین آقای جوانان بهشتی هستند.

و نام آن دو پیش از این در تورات موسی آمده و شبّر و شبیر نامیده شده اند و خداوند آن ها را به سبب کرامت محمّد و کرامت شان نزد خدا حسن و حسین نامید. ای فاطمه! پدر تو با دو حلّه از حلّه های بهشتی پوشانده شده و علی نیز با دو حلّه از حلّه های بهشتی پوشانده شده است و پرچم حمد در دست من است و امّتم زیر لوای من هستند و من به سبب کرامت علی نزد خدا، آن را به علی سپردم و منادی ندا در می دهد: ای محمّد! بهترین جدّ، جدّ تو ابراهیم است و بهترین برادر، برادر تو علی است و هر گاه خدای جهانیان مرا فرا می خواند علی را نیز با من فرا می خواند و هر گاه من به رکوع می روم علی هم با من به رکوع می رود و هر گاه شفاعت کنم علی نیز با من شفاعت می کند و هر گاه اجابت شوم علی نیز با من اجابت می شود و او در مقامات بالا یار من است در داشتن کلیدهای بهشت. ای

فاطمه! برخیز که علی و شیعیانش به روز رستخیز تنها رستگارانند.

راوی می گوید: در حالی که فاطمه نشسته بود پیامبر (ص) آمد و نزدیک او نشست و گفت: ای فاطمه! چرا تو را گریان و غمگین می بینم؟ فاطمه (س) گفت: یا رسول اللّٰه! چگونه نگریم و حال آن که می خواهی از من جدا شوی. پیامبر (ص) به او فرمود: ای فاطمه! گریه مکن و غمگین مباش، ناگزیر باید از تو جدا شوم. گریه فاطمه (س) فزونی گرفت، و عرض کرد: ای پدر! کجا تو را ملاقات کنم؟ تو را زیر پرچم حمد ملاقات می کنم و امّتم را شفاعت می نماییم. فاطمه (س) عرض کرد: ای پدر! اگر تو را ندیدم. پیامبر (ص) فرمود: بر صراط مرا دیدار خواهی کرد در حالی که جبرئیل در سمت راست و میکائیل در سمت چپ من قرار دارد و اسرافیل قسمت جلوی جامه مرا گرفته است و فرشتگان

ترجمه کشف الیقین ،ص:۳۱۳

پشت سر من قرار دارند (۱) و من ندا در می دهم: ای خدا! امّت من، امّت من، حساب بر آن ها آسان گیر. سپس به راست و چپ امّتم می نگرم و در آن هنگام هر پیامبری به خود مشغول است و می گوید: خدایا! من، من، و من می گویم: خدایا! امّتم، امّتم. نخستین کسانی که در روز رستخیز به من می پیوندند تو هستی و علی و حسن و حسین، و خداوند می فرماید:

ای محمّد! اگر امّت تو با گناهانی نزد من بیایند به بزرگی کوه ها آن ها را می بخشم البتّه مشروط بر آن که چیزی را شریک من نگرفته باشند و دشمن مرا یاری نرسانده باشند.

چون آن جوان این سخنان را از من شنید دستور

داد ده هزار درهم به من دهند و سی جامه به من بخشید و سپس گفت: تو از کجایی؟ گفتم: اهل کوفه ام. گفت: عرب هستی یا وابسته؟ گفتم: عرب هستم. گفت: همان گونه که چشمم را آرام کردی چشمت را آرام کنم، و سپس گفت: فردا در مسجد بنی فلان نزد من بیا و مراقب باش راه را گم نکنی.

من نزد شیخ رفتم و او در مسجد نشسته منتظر من بود. چون مرا دید به استقبالم آمد و گفت: ابو فلان چه کرد؟ گفتم: چنین و چنان. گفت: خدا به او پاداش خیر دهاد و ما و او را در بهشت گرد هم آورد.

ای سلیمان! هنگامی که صبح کردم بر استر سوار شدم و راهی را که برایم گفته شده بود در پیش گرفتم. هنوز راه زیادی نرفته بودم که راه بر من مشتبه شد و اقامه نماز را از مسجد شنیدم. گفتم: به خدا سوگند، با این قوم نماز خواهم گزارد، پس از استر پیاده شدم و به مسجد درآمدم. مردی را دیدم که قامتش همچون قامت دوست من بود. در سمت راست او قرار گرفتم. همین که به رکوع یا سجود رفتیم عمامه اش از پشت بیفتاد و با دقّت به چهره اش نگریستم و ناگاه دیدم که چهره، سر، حلق دو دست و دو پایش چونان خوک است، دیگر نفهمیدم چگونه نماز می گزارم و در نماز چه می گویم و در امر او اندیشمند بودم. امام سلام گفت و مسأله را در چهره من خواند و گفت: دیروز نزد برادرم آمدی و به تو چنین و چنان امر کرد. گفتم: آری. پس دست مرا گرفت

و بلندم کرد، چون اهل مسجد ما را دیدند در پی ما آمدند. او به غلامش گفت: در را ببند و مگذار کسی وارد شود.

سپس با دستی بر جامه خود زد و آن را بیرون کشید و ناگاه دیدم که پیکر او هم پیکر خوک است. گفتم: برادر! این چیست که در تو می بینم؟ گفت: من مؤذّن قومی بودم و هر روز هنگامی که صبح می کردم میان اذان و اقامه، علی را هزار بار لعن می کردم. او ادامه

ترجمه کشف الیقین ،ص:۳۱۴

داد: (۱) یک روز از مسجد بیرون شدم و وارد همین خانه گشتم و آن، روز جمعه بود و من علی و فرزندانش را چهار هزار بار لعن کرده بودم. به این سکّو تکیه دادم و خواب بر من چیره شد و در خواب دیدم که گویی به بهشت رفته ام و علی در آن تکیه داده است و حسن و حسین با او شادمان به یک دیگر تکیه داده اند و زیر آن ها سجّاده هایی است از نور و ناگاه پیامبر (ص) را دیدم که نشسته است و حسن و حسین در جلوی او قرار دارند و در دست حسن آبریزی و در دست حسین کاسه ای است. پیامبر (ص) به حسن فرمود:

بیاشام و او آشامید، و سپس به حسین گفت: پدرت را سیراب کن، علی نیز نوشید. سپس به حسن گفت: جماعت را سیراب کن، و همه آن ها آشامیدند، و سپس فرمود: آن مردی را که بر سکّو تکیه داده نیز سیراب کن. حسین روی از من بگرداند و گفت: ای پدر! چگونه او را سیراب کنم در حالی که هر روز هزار بار پدرم را لعن

می کنـد و همین امروز چهـار هزار بـار بر او لعن فرسـتاده است؟! پیـامبر (ص) فرمود: لعنت خـدا بر تو باد، چرا علی را لعن می کنی و به برادر من ناسـزا می گـویی؟ چرا چنین می کنی؟ لعنت خـدا بر تو بـاد، چرا فرزنـدان من حسن و حسـین را ناسـزا می گویی؟ و سپس پیامبر (ص) آب دهان بر چهره من انداخت که صورت و پیکرم را در بر گرفت. پس چون از خواب بیدار شدم موضع آب دهان پیامبر (ص) را دیدم که مسخ شده است و چنان که می بینی نشانه ای شدم برای حق طلبان.

سپس منصور گفت: ای سلیمان آیا در فضایل علی، شگفت تر از این دو حدیث شنیده ای؟ ای سلیمان حبّ علی ایمان است و بغض او نفاق، علی را کسی دوست نمی دارد مگر انسان مؤمن و او را دشمن نمی دارد مگر انسان کافر.

گفتم: یا امیر المؤمنین! امان دارم؟

گفت: امان داری.

گفتم: امیر المؤمنین چه می گوید در باره کسانی که این ها را می کشند؟

گفت: بدون تردید در آتشند.

گفتم: چه می گویی در باره کسانی که فرزندان و فرزندزادگان آن ها را می کشند؟

گفت: خداوند سرنگون شان گرداند.

سپس گفت: ای سلیمان! حکومت پدر و مادر ندارد، ولی آن چه می خواهی در فضایل

ترجمه کشف الیقین ،ص:۳۱۵

علی (ع) بگو.

(۱) صاحب کتاب نهایه الطلب و غایه السؤال حنبلی «۱»- به اسناد خود از ابن عبّاس می گوید:

نزد پیامبر (ص) بودم و پسرش ابراهیم بر ران چپ حضـرت (ص) نشسـته بود و بر ران راستش حسین بن علی (ع) قرار داشت، [و پیامبر یک بار این را و بار دیگر او را می بوسـید] که جبرئیل با وحیی از سوی خداونـد جهانیان فرود آمد و چون از پیش او رفت پیامبر

(ص) فرمود: جبرئیل از سوی خداونـد عزّ و جلّ آمـد و گفت: ای محمّـد! خداوند تبارک و تعالی به تو سـلام می رساند و می فرماید: این دو را با هم جمع نخواهم کرد، پس یکی را فدای دیگری کن. پس پیامبر (ص) به ابراهیم نگریست و گریست و به حسـین نگریست و گریست و فرمود: مـادر ابراهیم کنیز بوده است، اگر بمیرد کسـی جز من بر او محزون نگردد، در حـالی که مادر حسـین فاطمه و پدر او علی، پسر عمویم است که گوشت و خون من می باشد، و اگر حسین بمیرد دخترم و پسر عمویم و خـودم بر او محزون شـویم. من حزن خـود را بر حزن آن دو برمی گزینم. ای جبرئیـل! جـان ابراهیم را بگیر که من او را فـدای حسین کردم.

راوی می گویـد: پس از سه روز ابراهیم وفات کرد و هر گاه پیامبر (ص) حسـین را می دیـد که می آیـد او را می بوسـید و به سینه اش می چسباند و آب دهانش را می مکید و می گفت: پسرم ابراهیم را فدای تو کردم.

فضایل فرزندان علی آشکارتر از آفتاب است و فضایل فرزندان امام ایشان، آن قدر فراوان است که به شماره درنمی آید.

(۲) خوارزمی در مناقب «۲»- می گوید: ابن عبّاس نقل کرده است که: پیامبر (ص) فرمود:

اهـل بیت من در میـان شـما همچون کشـتی نوح است، کسـی که بر آن سوار شود نجـات یابـد و کسـی که از آن کنـاره گیرد هلاک گردد.

---

(۱) احقاق الحق ۱۱/ ۳۱۶، به نقـل از غایه السؤال حنبلی با آن چه در مناقب کاشـی است، و آن را در فضایل خمسه ۳/ ۳۱۷ به نقل از تاریخ بغداد خطیب ۲/ ۲۰۴ آورده است.

(۲)

مناقب ابن مغازلی/ ۱۳۲، ح ۱۷۳، نیز در همان جا/ ۱۳۴، ح ۱۷۶.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۳۱۶

(۱) ابو ذر «۱»- می گوید: پیامبر (ص) فرمود: اهل بیت من همچون کشتی نوح است، هر که بر آن سوار شود نجات یابد و هر که از آن کناره گیرد غرق گردد «۲»، و هر که در آخر الزمان با

---

(۱) همان/ ۱۳۴، ح ۱۷۷، نیز در همان جا/ ۱۳۳، ح ۱۷۵ به اختصار.

(۲) سیّد شرف الدّین در مراجعات/ ۷۷- ۷۶ می گوید:

«این نهایت توانایی است نسبت به ملزم کردن امت در پیروی از آن ها و باز داشتن شان از مخالفت با ایشان، و من در میان همه زبان های بشری در این مطلب، رساتر از این حدیث نمی یابم ...

شما می دانید که مقصود از تشبیه اهل بیت به کشتی نوح، آن است که هر کس در دین بدیشان پناهنده شد و فروع و اصولش را از امامان معصوم گرفت از عذاب آتش نجات می یابد و کسی که از آن ها کناره گرفت همچون کسی است که به روز توفان به کوهی پناه می برد تا آن کوه او را از امر الهی حفظ کند ولی در آب غرق خواهد شد و چنین کسی در دوزخ خواهد بود و پناه بر خدای می بریم.» سیّد حامد حسین در خلاصه عبقات الانوار ۴/ ۳۰ پس از ذکر ابیاتی از ابن ادریس شافعی به نقل از ذخیره المآل می گوید:

«این است گواهی شافعی- همان گونه که شنیده می شود- که به سواران این کشتی نجات بخش تصریح می کند و به این ریسمان چنگ درمی زند و سواران بر این کشتی را از گروه نجات یافته می داند و معتقد است هر کس بر ایشان

حکم بر هلاکت کند از راه عدالت دور افتاده است و به امامت خاندان فاطمه (س) خشنود است و خاندان هند و مرجانه و نظایر آن ها را نمی پذیرد، پس کجایند مقلّدان او؟!» در همین مأخذ/ ۲۱۰- ۲۰۷ آمده است:

«حدیث سفینه از چند وجه بر امامت اهل بیت (ع) دلالت دارد:

الف- ضرورت پیروی از آن ها: این حدیث دلالت دارد بر ضرورت پیروی از اهل بیت به طور کلی و پس از خدا و رسول، پیروی از هیچ کس جز امام، ضرورت ندارد و این چنان است که در وجوه دلالت حدیث ثقلین به مطلوب از آن آگاهی یافتید.

گواه ضرورت پیروی مطلق از ایشان، سخنان گوناگون علمای اهل سنّت است که از جمله آن هاست عجیلی شافعی که پاره ای از این سخنان بیان شده است.

ب- پیروی از آن ها موجب نجات است. این حدیث دلالت دارد بر این که پیروی از اهل بیت (ع) موجب نجات و رهایی است و روشن است که این دلیل عصمت آن ها نیز هست که مستلزم امامت و خلافت می باشد.

گروهی در دلالت این حدیث بر این جماعت مبارک در بیان وجه تشبیه آن ها به کشتی تصریح دارند.

واحدی می گوید: «ببین چگونه مردم را به منسوب شدن به ولایت آن ها و پیمودن راه، زیر پرچم آن ها با تمثیل کشتی نوح (ع) فرا می خواند. هراسگاه ها و خطرهای هولناک آتش آخرت را به دریایی تشبیه کرده است که دریانوردان را به زیر می کشد و آن ها را به پرتگاه مرگ می برد و جنگ و گریز بلا بر آن ها فیضان می یابد، و اهل بیت خود را موجب رهایی از این هراسگاه ها و نجات از عواملی می داند که این مشکلات را

به هم برآورده اند، و همان گونه که از دریایی توفانزده با امواجی متلاطم جز به کشتی نتوان گذشت هیچ کس از آتش در امان نخواهد بود و به نعمت اخروی دست نخواهد یازید مگر کسی که اهل بیت پیامبر (ص) را دوست بدارد و محبت و خیرخواهی اش را برای آن ها خالص و عقیده اش را در طرفداری از آن ها استوار گرداند. پس کسانی که از این کشتی باز مانند به بدی و شرّ گرفتار می آیند و از دنیا به سوی عقوبت و جهنمی روان خواهند شد که غل و قیدهای فراوان دارد، و با تمثیل کشتی نوح، آن ها را با کتاب خدا قرین کرده است. ترجمه کشف الیقین ،ص:۳۱۷

و آن ها را کتاب دوم و همسنگ تنزیل دانسته است.» [تفسیر واحدی].

سمهودی در تنبیهات الذکر الخامس می گوید: «دوم: این سخن پیامبر (ص) است که فرمود: اهل بیت من در میان شما همچون کشتی نوح است در میان قومش و چگونگی آن هم چنین است که کسانی از قوم نوح (ع) نجات یافتند که بر کشتی سوار شدند و قبلا آمده است که پیامبر در توسّل به ثقلین یعنی کتاب خدا و خاندانش (ص) تشویق می کرده است و این که این دو هرگز از هم جدا نشوند تا آن که بر سر حوض کوثر بر حضرتش (ص) وارد آیند، و این که پیامبر (ص) در برخی طرق فرموده است: خداوند لطیف و خبیر مرا آگاه کرده است و این رستگاری را برای آن ها اثبات نموده است و اهل بیت را موجب رسیدن به این نجات مقرّر فرموده است و بدین ترتیب این تمسّک کمال می یابد. نتیجه تشویق به آویختن

بر ریسمان ایشان و محبّتشان و بزرگداشتشان، شکر نعمت بزرگ ارجمندشان (ص) و فراگیری هدایت علمای ایشان و محاسن اخلاقی و رفتاری آن هاست. پس هر که آن را بگرفت از ظلمات مخالفت رهایی یافت و شکر نعمت های فراوان را گزارد و هر که از آن کنار کشید در دریای کفران و امواج طغیان غرق شد و آتش را بر خود واجب گردانید» [جواهر العقدین].

ابن حجر می گوید: «وجه تشبیه آن ها به کشتی در آن چه بیان شد چنین است که هر کس ایشان را دوست بدارد و برای سپاس گزاری از بزرگ ارجمندشان (ص) بزرگشان شمارد و هدایت علمایشان را کسب کند از ظلمت مخالفت ها برکنار ماند و هر که از آن کناره گیرد در دریای کفران نعمت ها غرق گردد و در ناکجاآبادهای طغیان به نابودی رسد» [الصواعق المحرقه/ ۹۱].

ج- دلالت این حدیث بر برتری آن ها. این حدیث دلالت دارد بر برتری مطلق اهل بیت (ع) بر مردمان دیگر، زیرا اگر کسی از آن ها برتر می بود تا با آن ها همسنگ بود پیامبر (ص) دستور می داد از آن ها پیروی کنند و در غیر این صورت لازم می آید که امّت خود را فریفته باشد و دور است که حضرتش (ص) چنین کند.

گروهی از بزرگان علمای اهل سنّت- همان گونه که بیان شد- به دلالت این حدیث بر این نکته تصریح کرده اند.

د- دلالت این حدیث بر ضرورت محبّت ایشان. این حدیث دلالت مطلق دارد بر وجوب محبّت اهل بیت (ع)، و وجوب محبّت دلیل است بر وجوب عصمت و برتری آن ها و دنباله روی از ایشان، چنان که به تفصیل در جلد مربوط به آیه مودت، آن را بیان کرده ایم،

و این ها همه مستلزم امامت است. ترجمه کشف الیقین ،ص:۳۱۸

ه- محبت آن ها موجب نجات است. این حدیث، دلالت بر آن دارد که محبّت اهل بیت (ع) موجب نجات است و این معنا مستلزم عصمت آن ها می باشد، زیرا اگر از آن ها کاری سر زند که موجب خشم الهی گردد دیگر محبّت و پیروی از آن ها هم جایز نبود- چه رسد به وجوب این محبّت و پیروی و اعتبار آن ها به عنوان سبب نجات- و این بسی روشن و معلوم است.

هر گاه عصمت آن ها (ع) به اثبات رسد دیگر در امامت آن ها تردیدی باقی نمی ماند.

و- هر که از آن ها کناره گیرد گمراه شود. این حدیث دلالت بر هلاکت و گمراهی کسانی دارد که از اهل بیت (ع) کناره بگیرند. خلفا آشکارا از آن ها کناره گرفتند و علمای برجسته ما در کتاب هایشان اثبات کردند که همین موجب ابطال جانشینی آن ها از پیامبر (ص) گشت و خلافت آقای ما امیر المؤمنین (ع) را به اثبات رساند.

ز- آن ها برای شناخت مؤمن و کافر، میزان هستند. این حدیث دلالت بر آن دارد که هر کس از آن ها پیروی کند از رستگاران نجات یافته است و هر که با آن ها به مخالفت برخیزد و ترکشان کند از کافران زیانکار خواهد بود. پس به سبب آن ها و با پیروی از ایشان است که مؤمن و کافر شناخته می شوند که این معنا نیز مقتضی امامت و ریاست عامّه آن هاست، زیرا آن از شئون عصمت است که مستلزم امامت می باشد .. و این پیش تر گفته شد.

ح- دلالت این حدیث بر لزوم وجود امام در هر عصر و زمانی. این حدیث دلالت دارد بر لزوم وجود

امـام معصوم از اهـل بیت (ع) در هر زمـانی تـا روز رسـتخیز تا امّت در همه اعصار بتواننـد بر این کشتی سوار شونـد و با آن از هلاکت نجات یابنـد. این حدیث نیز گواهی دارد بر صـحّت مذهب اهل حق و بطلان مذاهب دیگر، چنان که پوشـیده نیست.»
سخن را با بیان چند فایده به پایان می بریم:

اوّل: شیخ طوسی در تلخیص الشافی ۲/ ۲۴۰- ۲۳۹ در حجیّت اجماع اهل بیت (ع) به این حدیث استشهاد می کند.

دوم: دهلوی در «التحفه الاثنی عشـریه» پیرامون حدیث «اصحابی کالنجوم» و مخالفت آن با «حدیث سقیفه» سخن گفته و علّامه حجه سیّد حامـد حسـین در موسوعه خود: «عبقات الانوار» بـدو نیکو پاسخ داده و همان گونه که در خلاصه عبقات الانوار ۴/ ۳۰۹ آمده می گوید:

«شـگفت است از دهلوی که حـدیث «اصـحابی کالنجوم» را مخالف با «حدیث سـفینه» می داند با این که بر حسب تصـریحات حافظـان بزرگ طـایفه خود او، این حـدیثی باطـل و جعلی است. او به احـادیث فراوانی که هم کیشان او از پیامبر (ص) روایت کرده انـد توجهی ننموده است؛ احادیثی که در آن اهل بیت به نجوم تشبیه شـده انـد و اقتـدای امّت به آن ها ضـروری شـمرده شده است، و از آن جا که این احادیث بسیار فراوان است برخی از آن ها را در این جا می آوریم و برخی دیگر را به خواست خدا در جای مناسب آن ذکر خواهیم کرد.» بنگرید به: همان مأخذ/ ۲۸۳- ۲۷۹.

سپس سیّد حامـد حسـین- رحمه اللَّه- در همین کتاب ۲۸۹- ۲۸۳ به شـبهه دیگری پاسـخ می دهـد و آن نیـاز کشتی است به ستارگان برای یافتن راه. او هفت پاسخ می دهد که ما برخی

از آن ها را به عنوان چکیده می آوریم:

«الف: هدف از سوار شدن، نجات است. ترجمه کشف الیقین ،ص:۳۱۹

هدف اصلی از سوار شدن بر کشتی نوح (ع) نجات یافتن است از هلاکت و غرق شدن در طوفانی که به قوم نوح رسید، یعنی: خداوند نجات را برای کسانی که به این کشتی سوار شوند تضمین کرد و در این وضع برای نجات یافتن از هلاکت و رهایی از غرق شدن بدون تکیه بر رهیابی به وسیله ستارگان، صرف سوار شدن کفایت می کند.

همین بود مقصود پیامبر (ص) هنگامی که فرمود: «هر که بدان سوار شود نجات یابد و هر که از آن بازماند غرق گردد.

ب: وجود نوح در کشتی چونان عاملی از عوامل نجات.

وجود نوح (ع) که پیامبری بود معصوم و از پیامبران اولو العزم از عوامل نجات کشتی و سواران آن بود و رهیابی آن به ساحل نجات نیازی به راهنماهای ظاهری نداشت.

ج: اگر اهل بیت نمی بودند کشتی حرکت نمی کرد.

اهل بیت پیامبر ما (ع) دلیل حقیقی حرکت کشتی نوح و نجات اهل آن از غرق و هلاکت بود و این در حدیثی آمده است که حافظ محبّ الدین بن نجار بغدادی با سندش از انس بن مالك روایت کرده و آن را به تفصیل در این کتاب آورده است می گوید:

این ها هستند از ویژگی های کشتی نوح، و آیا این کشتی نیازی به رهیابی از ستارگان دارد؟ به خدا سوگند که چنین نیست، و اهل بیت (ع) همچون سفینه نوح هستند.

سوم: دهلوی در تأویل حدیث سفینه به مقتضای منظورش می گوید: چنین نیست که محبّت همه اهل بیت و پیروی از آن ها برای نجات، ضروری باشد، زیرا اگر کسی در

گوشه ای از کشتی قرار یافته باشد از غرق شدن نجات می یابد. او این تأویل را به برخی از علما نسبت می دهد:

سیّد حامد حسین در پاسخ به او می گوید:

«این متناسب با عقیده اهل سنّت است، زیرا آن ها به رغم این که گمان می کنند محبّت اهل بیت (ع) و دوستی ایشان را دارند، ولی با هدایت دشمنان و مخالفان ایشان مشی می کنند و در حق اهل بیت (ع)، کلمات زشتی بر زبان می آورند- که برخی از آن ها بیان شده است- و اجماع آن ها را حجّت نمی دانند و کسانی را بر ایشان مقدّم می دارند که در علم و فقه و زهد با اهل بیت مقایسه نمی شوند ...» نیز می گوید:

«شگفت است که دهلوی کشتی اهل البیت را با کشتی ای چوبی می سنجد که انسان آن را ساخته است و می توان آن را سوراخ کرد و در آن رخنه پدید آورد با آن که مسأله چنین نیست. این کشتی، ساخت خداوند سبحان است و اگر انس و جن جمع گردند تا شکافی در آن پدید آورند نخواهند توانست، اگر چه برخی، برخی دیگر را یاری رسانند» بنگرید به همان/ ۲۶۷ -۲۷۲.

«سپس میر حامد حسین- رحمه اللّه- حدیث سفینه را با احادیث دیگری نظیر حدیث ثقلین و اشباح و باب حطه و نظایر آن جمع می کند، و با همه آن ها استدلال می کند که تنها سبب نجات، فرمان بری از دوازده امام و تمسّک بدیشان و وارد شدن به دین از راه همه ایشان و نه برخی از آن ها و نه راه دیگران است، و بدین ترتیب فرقه ناجیه را از فرقه های دیگر جدا می کند و این چنان است که پیامبر (ص) در

اخبـار بسـیاری بـدان تصـریح کرده که همگی دلالت بر آن دارنـد که شـمار امامان دوازده است.» همان/ ۲۱۵- ۲۱۰ و تقریب المعارف/ ۱۲۵.

آن ها بستیزد گویی در کنار دجّال جنگیده است.

(۱) ابن عبّاس «۱»- می گوید: پیامبر (ص) به حسین (ع) فرمود: مهدی از فرزندان توست.

(۲) در کتاب فردوس «۲»- به نقل از ابن عبّاس آمده است که گفته: با دو گوش خود از

---

(۱) مـا این حـدیث را نه در منـاقب ابن مغـازلی و نه در منـاقب خوارزمی نیـافتیم، ولی در احقاق الحق ۱۳/ ۱۱۵ به نقـل از ابن مغازلی و او به نقل از مناقب عبد اللَّه شافعی (مخطوط، ص ۲۱۵) آورده است.

(۲) این حـدیث در فردوس، با خبر خطاب دیلمی ۱/ ۵۲، شماره ۳۵ آمده است و در احقاق الحق ۹/ ۱۵۷ به نقل از چند کتاب آمده است.

پیـامبر (ص) شـنیدم و کر شوم اگر دروغ بگویم: من درخت هسـتم و فـاطمه، بار آن، و علی، لقاح آن، و حسن و حسـین، میوه های آن، و دوستداران ما اهل بیت، برگ آن در بهشت هستند حقّا حقّا.

(۱) جابر بن عبـد اللَّه «۱»- می گویـد: پیـامبر (ص) فرمود: بهشت، مشـتاق چهار تن از خانـدان من است که خداونـد آن ها را دوست دارد و به من دستور داده است آن ها را دوست بدارم:

علی بن ابی طالب، حسن، حسین و مهدی- صلّی اللَّه علیهم- که عیسی بن مریم (ع) پشت سر او نماز خواهد گزارد.

(۲) پیامبر (ص) «۲»- می فرماید: در روز رسـتخیز شفاعت چهار کس کنم: آن که فرزندان مرا بزرگ دارد و نیازهای ایشان را برآورد و به هنگام اضطرار در راه سامان

به امورشان بکوشد و با قلب و زبان آن ها را دوست بدارد.

(۳) خوارزمی «۳»- به اسنادش از لیث بن سعد روایت کرده است که می گوید: سال صد و ده حج گزاردم و خانه خدا را طواف کردم و سعی بین صفا و مروه نمودم و از ابو قبیس بالا رفتم. مردی را دیدم که دعا می کرد و می گفت: خدایا! خدایا! تا دیگر نمی توانست دم برآورد [سپس می گفت: یا اللّه! یا اللّه! تا دیگر نمی توانست دم برآورد، سپس می گفت: یا حیّ! یا قیّوم! تا دیگر نمی توانست دم برآورد]، سپس می گفت: [یا ذا الجلال و الاکرام! تا دیگر نمی توانست دم برآورد،] سپس می گفت: یا ربّ! یا رب! تا دیگر نمی توانست دم برآورد. سپس گفت: بار الها! دو جامه ام پوسیده شده است، پس مرا بپوشان، من گرسنه ام، پس مرا اطعام کن. پس ناگاه سبدی دیده شد که در آن مقداری انگور بود بدون دانه و دو جامه ملقاوی، پس من به سوی او رفتم تا همراه او بخورم. به من گفت: دست نگاه دار. گفتم: من در این خیر، شریک تو هستم. گفت: برای چه؟ گفتم: هر گاه تو دعا می کردی، من هم آمین می گفتم. به من گفت: بخور و چیزی باقی مگذار، و ما خوردیم و

---

(۱) این حدیث را نه در فردوس دیلمی و نه در مناقب خوارزمی و ابن مغازلی و نه در مأخذ دیگری نیافتیم.

(۲) این حدیث در احقاق الحق ۹/ ۴۸۳- ۴۸۱ به نقل از چند کتاب اهل سنّت آورده شده است.

(۳) مناقب ابن مغازلی/ ۳۸۹، ح ۴۴۴. این حدیث در احقاق الحق ۱۲/ ۲۴۱- ۲۳۹ به نقل از مآخذ بسیار آمده است.

در آن هنگـام در منطقه مـا انگور یافت نمی شـد. با شـکم پر بازگشتیم در حالی که از سـبد چیزی کاسـته نشـده بود. او به من گفت: یکی از این دو جامه را برای خود بردار. گفتم:

نیـازی به جـامه نـدارم. گفت: از جلوی چشم من دور شو تـا آن دو جـامه را بپوشم. آن دو جـامه را پوشـید و لباس کهنه را در دست گرفت و فرود آمد. من هم در پی او به راه افتادم.

گـدایی او را دید و گفت: مرا بپوشان [خداوند تو را بپوشاند] ای پسـر دختر پیامبر خدا. او هم لباس کهنه را به گدا داد. در پی گدا رفتم و به او گفتم: این کیست؟ گفت: این جعفر بن محمّد الصادق (ع) است.

(۱) سـفیان [ثوری] سالی حـج گزارد و گفت: جعفر بن محمّد (ع) را دیدم و هیچ حاجی را نظیر او ندیده بودم که در مشـعرها بایسـتد و چنین سـخت گریه و زاری کند. چون به عرفه رسید کناری از مردم را برگزید و در آن موقف، بسیار دعا کرد. سپس انگوری از آسـمان بر او فرود آمـد و فرمود: ای سـفیان! آیا می دانی چنـد تا حاجی است؟ گفتم: خدا و پسـر پیامبرش آگاه تر است. پس فرمود: ای سـفیان! چهار صـد هزار حاجی هسـتند و تنها چهار تن از آن ها حجی صـحیح و پذیرفته دارند و خداوند حج همه را به سبب حجّ این چهار نفر می پذیرد.

اخبار در فضایل آن ها بیش از آن است که به شماره درآید.

(۲) در جمع بین صحیحین به نقل از جابر بن سمره «۱»- آمده است که گفت: از پیامبر (ص) شنیدم که می فرمود:

پس از من دوازده امیر خواهند بود که همگی از قریش هستند.

(۳) در مسند احمد بن حنبل «۲»- به نقل از مسروق آمده است که گفته: به همراه عبد اللّه بن مسعود در مسجد نشسته بودیم. مردی نزد او آمد و گفت: ای ابن مسعود! آیا پیامبرتان به شما گفته است پس از او چند خلیفه خواهد بود؟ ابن مسعود گفت: آری، به شمار پیشوایان بنی اسرائیل، (۴) و پیامبر (ص) به حسین (ع) فرموده است: این پسر من امام [برادر امام]، [پسر امام] پدر نه امام [و] نهمین شان قائم ایشان است. «۳»

---

(۱) علّامه عسکری احادیث به این مضمون را در مقدّمه خود بر مرآه العقول ۱/ ۲۴ آورده است.

(۲) مسند احمد ۱/ ۴۰۶؛ و نظیر آن در همین کتاب ۱/ ۳۹۸ آمده است.

(۳) شیخ صدوق در کمال الدین به نقل از نوبختی- از علمای بزرگ متقدّم ما می گوید:

«از روشن ترین دلایل امامت، آن است که خداوند عزّ و جلّ، نشانه پیامبر (ص) را آن قرار داد که داستان پیامبران (ع) گذشته را نقل می کرد، و از تورات و انجیل و زبور بی آن که ظاهرا کتابت بداند یا مسیحی یا یهودی ای را ملاقات کرده باشد آگاهی کامل داشت و این از بزرگ ترین معجزات حضرت (ص) بود.» او پس از اشاره به علم لدنی امامان می گوید:

«نیز گروه امامان (ع) چنین است سنّت شان در علم که هر گاه از حلال و حرام پرسیده شوند بی آنکه از کسی آموخته باشند پاسخ هایی یکسان می دهند. کدام دلیل قوی تر از این بر امامت ایشان. و دیگر آن که پیامبر (ص) آن ها را نصب کرده و تعلیم داده و علم خود و

پیامبران پیش از خود را بدیشان سپرده است. آیا معمولاً ما کسی را می بینیم که همچون محمّد بن علی و جعفر بن محمّد (ص) بی آنکه از کسی بیاموزند چنین افاضاتی داشته باشند؟.» بنگرید به: علم الیقین ۱/ ۴۱۴- ۴۱۳.

فیض کاشانی در همان مأخذ/ ۴۱۳ می گوید:

«این روایت و امثال آن در کتب عامّه، فراوان آمده است، و در نزد ما با نصوص واضح و آشکار و مفصّل به چنان تواتری رسیده که هیچ گونه تردیدی در آن راه ندارد. هر یک از امامان (ع) به امام بعدی تصریح کرده است و امامت او و نام و وصفش را به آگاهی اصحابش رسانده است، و پاکی و صداقت همه آن ها نزد تمامی معتبران مسلمان، اثبات شده است، و این از نخستین دلایل حجیّت شخص آن هاست برای کسانی که در فضل و وضع آن ها اختلاف یافته اند. نیز عصمت آن ها و ولایت الهی آن ها نزد ما ثابت است، و شرافت و فضیلت و حجیّت آن ها با کندو کاو در آثار و معارفشان چنان هویدا می گردد که دیگر جایی برای تردید باقی نمی ماند.» شیخ قندوزی حنفی در ینابیع المودّه ذیل روایت پیامبر (ص) که فرمود: «بر شما باد سنّت من و خلفای راشدین» چنان که در خلاصه عبقات الانوار ۲/ ۳۵۸- ۳۵۷ از او نقل شده است می گوید:

«احادیثی که دلالت بر آن دارد شمار جانشینان پس از پیامبر (ص) دوازده تن هستند از طرق فراوان، شهرت یافته است و با شرح زمان و تعریف کون و مکان دانسته می شود که مقصود پیامبر (ص) از حدیث خود چنین است: دوازده امام از اهل بیت و عترت او. چه، امکان ندارد این

حدیث بر اصحاب جانشین او حمل گردد که شمارشان از دوازده کمتر است، چنان که نمی شود آن را بر سلاطین اموی حمل کرد که شمارشان از دوازده بیش تر است و جز عمر بن عبد العزیز آشکارا ستم می کرده اند و از بنی هاشم هم نبوده اند،

ترجمه کشف الیقین ،ص:۳۲۴

زیرا پیامبر (ص) در روایت عبد الملک بن جابر فرموده است همه آن ها از بنی هاشم هستند، و مسکوت گذاشتن این سخن پیامبر (ص) این روایت را تقویت می کند، زیرا آن ها خلافت بنی هاشم را دوست نمی داشتند، چنان که این حدیث را نمی توان بر سلاطین عبّاسی حمل کرد که شمار آن ها نیز از دوازده تن بیش تر بوده است و اعتنایی به این آیه کریمه: قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى و حدیث کساء نداشته اند. پس ناگزیر باید این حدیث را بر دوازده امام اهل بیت و عترت پیامبر (ص) حمل کرد، زیرا آن ها داناترین و بزرگوارترین و پاکدامن ترین و پرهیزکارترین شخصیت های زمان خود بوده اند که نسبشان از همه والاتر و حسبشان از همه گرانقدرتر بوده است، نزد خداوند گرامی ترین افراد به شمار می آمده اند و علومی که از پدرانشان برگرفته بودند از راه وراثت و لدنی بودن به جدّشان پیامبر (ص) می رسد و اهل علم و تحقیق و اهل کشف و تدقیق آن ها را معرفی کرده اند. حدیث ثقلین و احادیث آمده در این کتاب و کتاب های دیگر تأیید می کنند و گواهی می دهند که مقصود پیامبر (ص)، دوازده تن از اهل بیتش بوده است، و مقصود پیامبر (ص) در روایت جابر بن سمره که: «همه امّت بر آن ها همداستان خواهند شد» این است که همه امّت به هنگام

ظهور قـائم آن هـا مهـدی- رضـی اللّه عنه- به امامت همه آن ها اعتراف خواهنـد کرد.» اربلی در کشف الغمه ۱/ ۵۸ چنان که علم الیقین ۱/ ۴۱۵- ۴۱۴ از او نقل می کند می گوید:

«این که امامان (ع) از خلافت منع شدنـد و از منصبی که خـدا بر ایشان برگزیـده بود کنار نهاده شدنـد و افراد دیگری در برابر آن ها به صـحنه آمدنـد، خدشه ای به مسأله وارد نمی کند، چنان که تکذیب مکذّبان به نبوّت پیامبران خدشه ای وارد نکرد و به سـبب انحراف منحرفان، تردیدی به دل آن ها راه نیافت و وارد کردن اشـکال از سوی جمعی چهره نیکوی آن ها را نیالود و مخالفت دشمنان و اعلان جنگ آن ها و سرکشی آشکار این جماعت، گردی بر شرافت این بزرگواران ننشاند.» شیخ مظفّر در دلائل الصدق ۲/ ۴۹۵- ۴۸۸ این سخن را روشن می کند که ما چکیده ای از آن را بیان می کنیم:

«پیامبر (ص) فرمود: پیوسته خلافت در میان قریش خواهد بود تا زمانی که از مردم تنها دو تن باقی بمانند.

مقصود از این سـخن، حصـر امـامت شـرعی است در قریش مـادامی که مردم برقرارنـد نه سـلطه ظـاهری که بیش تر از آن غیر قرشـیان بوده است، و این خود قرینه ای است بر آن که مقصود از حدیث اوّل، حصـر خلفای شرعی است در دوازده تن که جز با مذهب ما راست نمی آید.»

ترجمه کشف الیقین ،ص:۳۲۵

او همچنین می گوید:

«آن هـا بنا به این نص پیامبر (ص) خلیفه هسـتند: به شـمار پیشوایان بنی اسـرائیل و پیشوایان آن ها هم بنا به نصّ قرآنی، خلیفه بوده اند: وَ لَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثاقَ بَنِي إِسْرائِيلَ وَ بَعَثْنا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيباً [مائده/ ۱۲؛]، با وجود آن که سؤال صحابه

از پیامبر (ص) پیرامون خلفایی بوده است که با نصّ، سر کار می آینـد نه آن که بر مردم امارت می یابند یا بر آن ها چیره می شوند، زیرا این سؤال برای مردم مهم نبوده است، چرا که امارت یافتن بر مردم و چیرگی سلاطین معمولاً بر دین استوار نیست تا پرسش از آن برای صحابه مهم باشد و سلاطین بلا نص و شمار آن ها نیازی به پرسش ندارد، زیرا عادت، بر وجود چنین افرادی جاری است و در عدد خاصّی منحصر نیستند. پس روشن می شود که پرسش، پیرامون خلفای منصوص علیهم است و پاسخ پیامبر (ص) هم در باره آن هاست. این که خلفای دوازده گانه منصوص علیهم غیر از امامان ما (ع) است گوینده ای ندارد، پس مقصود از دوازده امام در این حدیث تنها ایشان هستند.» او در توضیح سخن اربلی توضیحی دارد:

«همان گونه که صحیح نیست گفته شود نبوّت پیامبر بر کنار از عملکرد سودی ندارد صحیح نخواهد بود اگر گفته شود امامت امام بر کنار از عملکرد سودی ندارد، زیرا فایده، تنها در عملکرد منحصر نیست، زیرا وجود آن ها کافی است تا حجّت، روشن گردد و راه، نمایانده شود و دانش، گسترده گردد، و حتّی اگر امکان این را هم نیابند فایده آن ها این است که وجودشان حجّت خداست بر بندگان و دفع کننده عذر آن ها، چنان که خداوند در شأن پیامبران می فرماید: لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ [نساء/ ۱۶۵؛]، پس همان گونه که پیامبر، حجّتی است که نبوّتش با حبس یا عدم حضورش باطل نمی گردد همان گونه که پیامبر ما در غار پنهان شد و موسی از قومش کناره گرفت، امام نیز چنین

است و طول غیبت یـا انحصارش به یک فرقه و گروه، تأثیری بر مسأله نمی نهـد.» بنگریـد به سـخن سیّد مرتضـی عسـکری در معالم المدرستین ۱/ ۳۴۱- ۳۳۶.

او در همین مأخذ ۱/ ۳۳۰ می گوید:

«رسول خـدا (ص) در روایات خود بر امامت امام اوّل علی بن ابی طالب (ع) بیش از دیگر ائمه تأکید کرده است و به امام آخر حضـرت مهدی (عج) بشارت داده فرموده است که شمار امامان دوازده تن است. زیرا اگر امام اوّل و آخر و شمار آن ها اثبات گردد دیگر جـایی برای تردیـد در این بـاقی نمی مانـد که این دوازده امـام کیاننـد که نخسـتین شـان امـام علی و آخرین شـان حضـرت مهـدی- سـلام اللَّه علیهـم اجمعین- است.» او پس از آوردن پـاره ای از الفـاظ این حـدیث در همین مأخـذ/ ۳۳۶ می گوید: ترجمه کشف الیقین ،ص:۳۲۶

«از آن چه گفته آمـد نتیجه می گیریم که: شـمار امامـان در این امّت دوازده تن پیاپی است و پس از این دوازده تن عمر جهان به پایان می رسد. در حدیث اوّل چنین آمده است:

«همچنـان این دین برپاست تا رسـتخیز به پا شود یا دوازده خلیفه بر شـما بگردد ..» این حـدیث، مـدّت برپایی دین را معلوم می کند و این مدّت را با فرا رسیدن رستخیز، مشخّص می سازد و شمار امامان را در این امت دوازده تن معیّن می کند.

در حدیث پنجم آمده است:

«پیوسـته این دین، موجـود است تـا دوازده خلیفه از قریش. پس هر گـاه آن هـا نـابود شدنـد زمین اهـل خود را می بلعـد.» این حدیث دلالت دارد بر پایایی وجود دین تا دوازده خلیفه که پس از آن زمین در هم کوبیده می شود.

در حدیث هشتم، شمار این خلفا منحصر در دوازده

است:

«جانشینان پس از من به شمار اصحاب موسی هستند.» این حدیث دلالت دارد بر آن که خلیفه ای پس از پیامبر نیست مگر این دوازده تن.

محتوای این روایت ها تصریح دارد بر این که شمار خلفا در دوازده منحصر است و پس از ایشان پریشانی پیش می آید و زمین، درهم کوفته می شود و رستخیز بر پا می گردد. محتوای احادیث دیگری که احتمالاـ درک نمی شود با این تصریح، روشن می گردد.

بر این اساس ناگزیر باید عمر یکی از آن ها خارق العاده باشد چنان که عملا عمر دوازدهمین امام و وصیّ پیامبر (ص) چنین شده است.»

ترجمه کشف الیقین ،ص:۳۲۸

(۱) در کتاب مناقب «۱»- به نقل از ابو سعید خدری آمده است که پیامبر (ص) فرمود: نزدیک است که فرا خوانده شوم و پاسخ گویم. من در میان شما دو امر گران سنگ نهاده ام: کتاب خدا که ریسمانی است کشیده شده از آسمان به زمین و خاندانم که همان اهل بیت منند، و خداوند لطیف خبیر، مرا آگاهانیده است که این دو هرگز از هم جدا نگردند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند. پس بنگرید بعد از من در خصوص این دو چه پیش می فرستید. «۲»

---

(۱) مناقب ابن مغازلی/ ۲۳۵، ح ۲۸۳.

(۲) سیّد حامد حسین در خلاصه عبقات الانوار ۲/ ۳۳۳- ۲۶۹ در دلالت این حدیث فصلی فراگیر را در آن چه از رجال اهل سنت در تبیین اخبار ثقلین رسیده است می آورد که ما با حذف شواهد، چکیده آن را بیان می داریم:

«این حدیث دلالت دارد بر آن چه اهل حق ادّعا می کنند و بیان آن در چند بند به شرح زیر است:

الف- محتوای حدیث، وجوب پیروی است:

محتوای

این حدیث، وجوب پیروی از اهل بیت است در همه اقوال و احکام و افعال و اعتقادات، و به نظر می رسد که این شأن از این نگاه، تصوّری ندارد مگر برای کسی که به زعامت کبری رسیده باشد و پس از رسول خدا از امامت عظمی برخوردار باشد. پس امیر المؤمنین (ع) سرور اهل بیت و همان امام و خلیفه است و کسی است که امت باید پس از پیامبر به او اقتدا کند و تنها از او پیروی نماید و از هدایت او ره بجوید و احکام را از او برگیرد و اوامرش را فرمان برد.

ب- پیروی اهل بیت همچون پیروی پیامبر:

پیامبر (ص)، پیروی از اهل بیت و اقتدای به ایشان را همچون پیروی از قرآن و تسلیم در برابر اوامر و دست کشیدن از نواهی آن در وجوب و لزوم می داند.

پیامبر (ص) در این باره حجّت را به کامل ترین شکل تمام نموده و روشن است کسی که اقتدای به او پس از پیامبر همچون اقتدای به قرآن باشد نیست مگر خلیفه و امام، و بدین ترتیب آشکار می شود که اهل بیت، تنها جانشینان پیامبر (ص) هستند، زیرا نمی توان احکام و افعال دیگران را در وجوب فرمان بری همچون احکام قرآن دانست، به علاوه آن که هیچ یک از مسلمانان مطلقا چنین چیزی را نگفته است.

با این بیان روشن شد که جانشینان پیامبر همان اهل بیت اویند و نه مردمان دیگر و به همگان دستور داده شده است از اهل بیت (ع) پیروی کنند.

ج- پیروی از اهل بیت، فریضه ای بر امّت:

محتوای این سخن پیامبر (ص): «مادامی که به این دو چنگ درزنید پس از

مـن گمراه نگردیـد» همـان وجـوب پیروی از اهـل بیـت (ع) است. پیـامبر (ص) این را بر امّت فرض شـمرد تـا پس از او گمراه نشونـد و همچون زیانکاران به قهقرا باز نگردنـد. بدون تردید واجب شـمردن پیروی از آن ها دلیلی است متین و برهانی اسـت استوار بر امامت و خلافت ایشان و به همین سبب هنگامی که خلافت و امامت را به اهل بیت (ع) تحویل ندادند و با پیامبر خدا (ص) به مخالفت برخاستند گمراه شدند و به کژراهه افتادند و به قهقرا رفتند چنان که خداوند سبحان، خود فرموده است.

د- واژه «ثقلین» دلیلی است بر وجوب پیروی.

پیامبر اکرم (ص) در این حدیث برای کتاب خدا و عترت خود، واژه «ثقلین» را به کار برده است و صـرف همین کاربرد، دلیلی روشن و برهـانی آشـکار است در وجوب پیروی از اهل بیت و عترت طاهره، و سـبب آن هم سـخن بسـیاری از پیشوایان حافظ اهـل سنّت در وجه تسـمیه این تعبیر است: تلاش و گرفتن آن دو و فرمان بری از آن دو و پاس داشت حقوق آن دو را رعایت این حقوق و آن چه برای آن دو ضرورت دارد کاری نفیس و گران است.

روشن است که گرفتن و عمل کردن به احکام قرآن، فریضه است و عترت نیز چنین است و این همان

ترجمه کشف الیقین ،ص:۳۲۹

مطلوب ماست.

ه- امر به چنگ زدن به ریسمان خدا، دلیلی بر وجوب ولاء:

جماعت از پیامبر (ص) نقل کرده انـد که فرموده است: من در میان شـما آن به یادگار می نهم که اگر پس از من بـدان چنگ زنید گمراه نگردید: کتاب خدا و عترتم، اهل بیتم.

در روایتی از جعفر

بن محمّد آمده است که او ریسمان خدا را در این سخن پروردگار: وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِیعاً تفسیر کرده است.

در این جا گفتنی است که شافعی بِحَبْلِ اللَّهِ را ولاء اهل بیت تفسیر کرده و در بیان آن این ابیات را به نظم کشیده است.

هنگامی که مردم را دیدم که مذاهبشان آن ها را به دریاهای گمراهی و نادانی می کشانند با نام خدا بر کشتی نجات نشستم که همان اهل بیت پاک خاتم پیامبران هستند.

و به ریسمان خدا چنگ در زدم که همان ولاء ایشان است چنان که دستور داده ایم به این ریسمان چنگ زنیم تا پایان ابیات.

نیز شایسته گفتن است که برخی از آن ها حبل را در آیه کریمه وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِیعاً با استناد به حدیث ثقلین به عترت طاهره تفسیر کرده اند، و حدیث به گونه ای رسیده است که آشکارا دلالت بر آن دارد که مقصود از حبل همان اهل بیت اند که خداوند دستور داده بدیشان چنگ زنند.

علاوه بر این برخی از علمای اهل سنّت حدیث ثقلین را با آیه: وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ همراه ساخته اند و بدین ترتیب در صدد اثبات چنگ زدن به اهل بیت (ع) برآمده اند.

و- واژه اخذ در حدیث، دلیل وجوب پیروی است:

در حدیث ثقلین آمده است: «من در میان شما آن به یادگار نهاده ام که اگر آن را «اخذ» کنید هرگز گمراه نگردید: کتاب خدا و عترت من اهل بیتم»، که این نیز مفید وجوب پیروی از اهل بیت (ع) است.

ز- واژه «پیروی» در برخی نصوص این حدیث:

پیامبر (ص) با بیان این سخن: «هرگز گمراه نمی شوید اگر از آن دو پیروی کنید» وجوب پیروی از اهل بیت

(ع) را روشن کرده است، و این که اهل بیت تا روز رستخیز از گمراهی جلوگیرنده هستند، و این مفهوم، ملازم است با امامت حقّه و خلافت شرعی.

ح- تکرار در حدیث دلیلی بر وجوب پیروی از اهل بیت:

این فرموده پیامبر (ص): «خدای را در باره اهل بیتم به یاد شما می آورم» امر است به امّت در فرمان بری از اهل بیت (ع) و پیروی از ایشان و چنگ درزدن بدان ها ...

ط- همراه ساختن عترت با قرآن، دلیلی بر وجوب پیروی:

پیامبر (ص) با این سخن: «این دو از یک دیگر جدا نمی شوند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد آیند» به امّت دستور می دهد به اهل بیت (ع) چنگ درزنند. ترجمه کشف الیقین ،ص:۳۳۰

ی- امر پیامبر به رعایت اهل بیت (ع):

این فرموده پیامبر (ص): «پس بنگرید در باره آن دو چه پیش می فرستید» دلیل دیگری است بر وجوب پیروی از اهل بیت (ع).

ک- قرآن و اهل بیت، دو همراه:

اگر پیامبر (ص) نمی گفت جز «من دو امر را در میان شما به یادگار می نهم، یکی از آن دو کتاب خدا و دیگری اهل بیتم» باز هم دلیلی کافی بود در امامت ایشان (ع)، زیرا آن چه به ذهن می نشیند چنین است: این دو امر را پس از من حاکم قرار دهید و خود را محکوم آن دو بدانید و از آن دو پیروی نمایید و لگام خویش به دست آن دو سپارید نه آن که بر کتاب و اهل بیت حکومت کنید و آن ها را پیرو خویش قرار دهید ... چنین دوگانگی ناپسندی هرگز بر خاطر هیچ کس گذر نمی کند.

(تکمیل و تتمیم) حدیث ثقلین همان گونه

که بر امامت دوازده امام از اهل بیت (ع) و امامت بلا‌فصل علی (ع) پس از پیامبر (ص) دلالت دارد بر وجود و بقای امام دوازدهم- عجّل اللّه تعالی ظهوره- حجّت منتظر نیز دلالت دارد.

بیان آن چنین است که این حدیث دلالت دارد بر عدم جدایی قرآن و عترت تا روز رستاخیز به هنگام ورود به حوض کوثر. پس همان گونه که قرآن تا روز رستاخیز باقی است باید کسی وجود داشته باشد که شایسته تمسّک و پیروی باشد و تا روز قیامت، امام زمان و حجّت وقت از عترت طاهره تلقّی گردد.

ل- دلالت حدیث بر عصمت امامان اهل بیت:

حدیث ثقلین بر عصمت اهل بیت (ع) دلالت دارد، زیرا:

اوّل: پیامبر در این حدیث به مسلمانان دستور داده است از اهل بیت پیروی کنند و دور است که پیامبر (ص) به پیروی از خطاکاران و مخالفان با کتاب و سنت دستور دهد.

دوم: پیامبر (ص)، اهل بیت را با کتاب خدا قرین ساخته به پیروی از هر دو با هم دستور داده است، پس همان گونه که قرآن از هر گونه باطلی بدور است اهل بیت نیز چنین هستند.

سوّم: پیامبر (ص)، چنگ در زدن به اهل بیت را همچون چنگ زدن به قرآن مانع از گمراهی دانسته و کسی که گمراهی بر خود او روا باشد نخواهد توانست مانع از آن گردد ..

چهارم: پیامبر (ص) به جدایی ناپذیری میان قرآن و عترت تصریح کرده است و این بدان مفهوم می باشد که ایشان هیچ گاه با قرآن به مخالفت برنخواهند خاست.

پنجم: پیامبر (ص)، در برخی طرق چنین تصریح دارد: «علی (ع) با قرآن است و قرآن با

علی (ع) و این دو از یک دیگر جدا نگردند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند»، و این تخصیص پس از تعمیم است ...

ششم: پیامبر (ص)، برای علی (ع) دعا کرده است، چنان که در برخی روایات آمده است: «خدایا! حق را هر کجا که علی (ع) است قرار ده.» هفتم: پیامبر (ص)، چنان که در برخی احادیث آمده فرموده است: «یاری رساننده به آن دو به من یاری رسانده است و هر که از یاری رساندن به آن دو دریغ ورزد از یاری رساندن به من دریغ ورزیده است، دوست آن دو دوست من و دشمن آن دو دشمن من است»، و آن هر دو را در عصمت همچون خویش دانسته است. ترجمه کشف الیقین ،ص:۳۳۱

هشتم: پیامبر (ص)، در برخی روایات در حقّ اهل بیت فرموده است: «آن ها هرگز شما را از دروازه هدایت خارج نمی کنند و هیچ گاه شما را به دروازه گمراهی واردتان نمی سازند.» نهم: پیامبر (ص)، در برخی از احادیث ثقلین صراحتا، عصمت اهل بیت را تبیین فرموده است، و عصمت همان گونه که در جای خود اثبات شده است مستلزم امامت می باشد.

بعضی از علمای بزرگ اهل سنّت، به مقتضای قرآن و سنت و به ویژه حدیث ثقلین به عصمت اهل البیت (ع) اعتقاد یافته اند.

م- حدیث ثقلین بر داناتر بودن اهل بیت دلالت دارد، زیرا:

اوّل: پیامبر (ص)، همراه با قرآن، آن ها را «ثقلین» خوانده است و این حکایت از داناتر بودن آن ها دارد.

از سوی دیگر علمای اهل سنّت در بیان وجه تسمیه کتاب و سنّت به «ثقلین» گفته اند: «زیرا دین به سبب آن دو صلاح و آبادانی می یابد»،

و این دلیل دیگری است بر داناتر بودن ایشان.

دوم: پیامبر (ص) در این حدیث، اهل بیت را با قرآن قرین ساخته است ...

سوم: پیامبر (ص) در این حدیث به مردم دستور داده است علم را از آن ها فرا گیرند، در حالی که اگر در میان اصحاب او و دیگران کسانی داناتر از ایشان یافت می شدند پیامبر (ص) امّت را پس از خود به آن ها ارجاع می داد و حال آن که صراحتا دستور داده است همگی باید علم را از اهل بیت فرا بگیرند.

چهارم: از محتوای این حدیث چنین به دست می آید که علوم پیامبر (ص) با وراثت به امیر المؤمنین (ع) منتقل می شود و این دلیلی است آشکار در داناتر بودن حضرت (ع).

پنجم: پیامبر (ص) در برخی از احادیث رسیده فرموده است: «این دو از یک دیگر جدا نمی شوند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد آیند، من این را از خدای خویش خواسته ام، پس بر آن دو پیشی نگیرید که هلاک شوید و از آن دو عقب هم نمانید که به نابودی کشانده شوید و به آن ها چیزی نیاموزید که از شما داناترند». علمای اهل سنّتی که حدیث پیشگفته را روایت کرده اند در پی یادآور خواهیم شد.

ن- دلالت لفظ خلافت بر امامت در این حدیث:

پیامبر اکرم (ص) در برخی از احادیث قرآن و عترت را به «دو خلیفه» تعبیر کرده است و بر این اساس در دلالت حدیث بر امامت امیر المؤمنین (ع) دیگر جایی برای تردید باقی نمی ماند.

س- پیشی گرفتن بر اهل بیت، گمراهی است:

پیامبر در حدیث ثقلین می فرماید: «از اهل بیت من پیشی نگیرید که نابود می شوید»، و این حاکی از

خلافت اهـل بیت (ع) است و دلالت بر آن دارد که پیشی گرفتن بر امیر المؤمنین (ع) در خلافت- که سرور اهل بیت است- هلاکت و گمراهی است.

شیخ نعمانی در الغیبه/ ۵۱- ۴۳ سخن مفصّلی پیرامون این حدیث دارد که ما چکیده ای از آن را در این جا می آوریم: ترجمه کشف الیقین ،ص:۳۳۲

«اوّل: وجوب فرا گرفتن علم قرآن از عترت:

قرآن با عترت و عترت با قرآن است و این دو ریسمان استوار خدایند که همان گونه که پیامبر (ص) فرمود از یک دیگر جدایی نپذیرند، و در این سخن برای آن که خداوند گوش دل او را گشوده است و حسن بصیرت در دین بدو بخشیده، دلیلی است آشکار. هر کس علم قرآن و تأویل و تنزیل و محکم و متشابه و حلال و حرام و خاصّ و عامّ را جز از کسی بجوید که خداوند فرمان بری از ایشان را واجب گردانیده و پس از پیامبر، والیان امور قرارشان داده و پیامبر (ص) به دستور الهی با قرآن قرینشان ساخته و قرآن را تنها همراه آنان گردانیده و باری تعالی، علم، شریعت، فرایض و سنّت های خویش را بدیشان سپرده است، به تحقیق گمراه و منحرف گشته، هم خود به هلاکت می رسد و هم دیگران را به نابودی می کشاند.

دوم: گمراه کنندگان و گمراه شدگان:

مردم کسانی را ترک گفتند که این است ویژگی آن ها و این است ستایش آن ها و دعوت به سوی آن ها، و در برابر، مردم از آن ها روی برتافتند و چهره درهم کشیدند و امر پیامبر (ص) را بیهوده شمردند و سخن او را لغو پنداشتند و کسی را کنار زدند که خداوند به زبان

پیامبرش فرمان بری از او و پرسیدن و بهره گرفتن از او را با این فرموده فرض کرده بود: فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ [انبیاء/ ۷؛]، و نیز با این آیه شریفه:

أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ [نساء/ ۶۰؛]، و پیامبر (ص)، نجات را با توسّل بدو و عمل به سخن او و تسلیم در برابر اوامر او و آموزش گرفتن و نور جستن از پرتو او دانسته است، ولی آن ها این همه برای دیگران ادّعا کردند و از اهل بیت به دیگران روی آوردند و به همین دیگران دل خوش داشتند و خداوند آن ها را از علم دور گردانید و هر یک بر پایه هوی و هوس خود به توجیه روی آوردند و گمان بردند با عقل و قیاس و آرای خود از امامانی بی نیازند که خداوند، آن ها را هدایتگران خلقشان قرار داده است، و خدای عزّ و جلّ هم به سبب مخالفت ایشان با امر او و عدولشان از برگزیدن پروردگار و دوری از فرمان بری خدای و فرمان بری از کسی که خداوند او را برای خویش برگزیده بود ترکشان کرد، و آن ها را به اختیار خود و آرا و عقولشان وانهاد و در نتیجه، ایشان گمراه شدند و به کژراهه های ژرف درافتادند و نابود شدند و به نابودی کشاندند و برای خود چنان شدند که پروردگار فرمود: قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمالًا الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَياةِ الدُّنْيا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً [کهف/ ۱۰۳]، گویی مردم، سخن پروردگار را که سخن ستمکاران این امّت را در روز رستخیز و به هنگام پشیمانی بر عملکرد

خود نسبت به خانـدان پیامبرانشان و کتاب خـدایشان نشـنیده انـد آن گاه که می فرماید: وَ یَوْمَ یَعَضُّ الظَّالِمُ عَلی یَدَیْهِ یَقُولُ یا لَیْتَنِی اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِیلًا* یا وَیْلَتی لَیْتَنِی لَمْ أَتَّخِذْ فُلاناً خَلِیلًا [فرقان/ ۳۲- ۳۱]، و چه کسی رسول است جز محمّد (ص)؟ و این «فلان» که به نام ناپسـندش تصـریح نشـده و منش و مصاحبت و همراهی او در جامعه با سـتم همراه است کیست؟ سـپس می گویـد: لَقَدْ أَضَلَّنِی عَنِ الذِّکْرِ بَعْدَ إِذْ جاءَنِی، یعنی پس از آوردن اسـلام و اعتراف بـدان. این ذکری که خلیل او پس از آمـدنش از آن غافلش گردانیـده است چیست؟ آیا همان قرآن و عترتی نیست که همه در ظلم بدان و طرد آن دست به دسـت هم دادند و همداستان گشتند؟ ترجمه کشف الیقین ،ص:۳۳۳

سوم: کنار گذاشتن قرآن به منزله ستم به عترت:

در میان امّتی که شـرم دارد و افترا نمی زنـد و از دروغ، روی برمی تابـد و خودسـری نمی کند اختلافی نیست که وصـیّ پیامبر خـدا امیر المؤمنین (ع) است که صـحابه را در هر دشواری و گرفتـاری راهنمـایی می کرد و آن ها نمی توانسـتند او را به سوی حق راهنمایی کننـد و او هـدایتشان می کرد و جز او کسـی هدایت نمی کرد و همه به او نیاز داشـتند و او از همه بی نیاز بود و همه علوم را در بر داشت و آن ها نمی توانسـتند به او نکته ای بیاموزند. با فاطمه (س) دخت پیامبر (ص) چنان کردند که او را به این وصیّت واداشت که شبانه به خاکش بسپارند و کسی از امّت پدرش جز آن که نامش را برد بر او نماز نگزارد.

اگر در اسلام مصیبتی پیش نمی آمد و

مسلمانان را رسوایی و عاری در بر نمی گرفت و حجّتی برای مخالفان دین اسلام باقی نمی ماند مگر آن چه به فاطمه (س) رسید تا جایی که با خشم از میان امّت پدرش ره پیمود و چنان رفتاری با حضرتش- علیها السّلام- در پیش گرفته شد که ایشان را واداشت وصیّت کند کسی بر او نماز نگزارد همین خود، فاجعه ای عظیم و دهشتناک به شمار می آید که به اهل غفلت هشدار می دهد، مگر آن کس که خداوند بر قلبش مهر زده و کورش گردانیده است که چنین پدیده ای را زشت نشمارد و بزرگش نداند و به چیزی نگیرد، ولی این وضع بر رنج یک مسلمان دامن می زند و آتش آن را بیش تر بر می افروزد و ترجیح می دهد که ای کاش او به جای فاطمه (س) و علی (ع) و فرزندان او این رنج را تحمّل می کرد و البته شأن چنین مسلمانی هم در نزد اهل بیت، بزرگ است.

چهارم: دوری گزیدن از اهل علم و چنگ زدن به قیاس و اجتهاد:

شگفت تر ادّعای کران و کورانی است در این که در قرآن کریم، علم همه فرایض کوچک و بزرگ و احکام و سنن دقیق وجود ندارد. از آن جا که این عده، علوم پیشگفته را در قرآن نیافته اند به قیاس و اجتهاد به رأی و تلاش در حاکم گردانیدن این دو نیازمند شده اند و این دروغ را به پیامبر (ص) نسبت داده اند که ایشان، اجتهاد را برای این عدّه روا شمرده است.

هر که این حقیقت را انکار کند که همه امور دنیا و آخرت و احکام و فرایض و سنن دینی و هر آن چه اهل شریعت بدان

نیـاز دارنـد در قرآنی موجود نیست که پروردگـار در باره آن فرموده است: تِبْیاناً لِکُلِّ شَیْ ءٍ [نحل/ ۸۹؛] سـخن خدای را پس زده بر مقام کبریایی اش دروغ بسته، کتابش را تصدیق نکرده است.

به جـان خودم سوگنـد آن هـا در باره خویش و پیشوایانشان در این که چنین اموری را در قرآن نمی یابنـد راست می گوینـد، زیرا اساسا اهل این کار نیسـتند و علم آن بـدیشان داده نشـده و خـدا و رسولش برای آن ها بهره ای قرار نـداده اند. تمامی این علوم را اهل بیت پیامبر (ص) به کسانی اختصاص داده انـد که علم را به آن ها بخشـیده انـد و هـدایتشان کرده اند، کسانی که بـدیشان دسـتور داده شـده از اهـل بیت سؤال کننـد تـا محلّ این نکات را در کتابی برای آن ها روشن سازنـد که ایشان خزانه داران، وارثان و بازگوکنندگان آنند. ترجمه کشف الیقین ،ص:۳۳۴

اگر آن ها به این فرمان الهی گردن نهند که: «وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَی الرَّسُولِ وَ إِلی أُولِی الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِینَ یَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ» [نساء/ ۸۳؛] و «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ إِنْ کُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ» خداوند نیز آن ها را به نور هدایت می رساند و به آن ها آن می آموزد که نمی دانند و از قیاس و اجتهاد به رأی بی نیازشان می سازد. او در همین مأخذ/ ۵۶- ۵۵ می گوید:

«چون بـا پیامبر (ص) مخالفت شـد و سـخن او را به کناری نهاده و اوامرش در باره اهل بیت (ع) با سرکشـی رو به رو گشت و مردم در برابر آن ها خود رأیی به کار زدند و حقّشان را انکار کردند و از دادن ارث شان خودداری ورزیدند و از روی تجاوز و حسادت و ستم و دشمنی به تبانی با یک دیگر پرداختند، بر

مخالفـان امر او و سـرکشان در برابر ذرّیّه او و پیروان ایشـان و هر آن که به عملکرد آن هـا خشـنود بـود تهدیـد الهی در پیش آمـدن فتنه و عذاب دردناک، ثابت گردید و خداوند با کور کردنشان در پیمودن مسـیر معتدل و اختلاف در احکام و گرایش هـا و پراکنـدگی در آرا و پرداختن به کارهـای کورکورانه، خیلی زود فتنه در دین را برایشـان پیش آورد و برای آن ها تا روز حساب در رستخیز عذابی دردناک فراهم آورد.» بنگرید به همین معنا در: طرائف/ ۱۱۷ و دلائل الصدق ۲/ ۴۷۷.

ما برخی از سخنان بزرگان در کتاب هایشان را که به این حدیث مربوط است بیان می داریم:

۱- علّامه عسکری در معالم المدرستین ۱/ ۳۶۱ می گوید:

«این روایـات را بر غیر دوازده امام اهل بیت پیامبر (ص) که عمر آخرین آن ها به درازا کشـیده شـده است و پس از آن ها دنیا نابود خواهـد شد تصدیق مکن. از آن جا که علمای مکتب خلفا به امامان اهل بیت رضایت ندادند در تفسـیر این گونه روایات صحیح سرگردان شدند و نتوانستند آن ها را چنان تفسیر کنند که خود خشنود گردند.» ۲- ابن بطریق در عمده/ ۷۳ می گوید:

«هر که مسـلمان باشـد لزوما بایـد از ثقلین یعنی قرآن و عترت پیروی کند. بر اهل بیت پیامبر لازم نیست از احدی پیروی کنند، زیرا پیـامبر (ص) وصیّت کرده است به اهل بیت او چنگ درزننـد و این را به امّتش دسـتور داده است. نیز پیامبر (ص) دسـتور داده است تا قطع شـدن تکلیف باید از این دو پیروی کرد، چه، پیامبر (ص)، تمسّک به این دو را تا ابد دانسـته است و مدّت با هم

بودن این دو را تـا هنگام ورود به حوض کوثر بر پیامبر (ص) معرفی کرده است.» ۳- ابن بطریق در همین مأخذ/ ۷۴ به حدیث تقسیم امّت به هفتاد و سه فرقه اشاره کرده است:

«بنـا به اجمـاع همه مسـلمانان خبری از زبـان پیـامبر (ص) رسـیده است که فرقه ناجیه امّت را بیان می دارد و این همان فرقه ای است که به ثقلین یعنی کتـاب خـدا و عترت رسول چنـگ در زده است، زیرا پیـامبر (ص) فرموده است: «مـادامی که به این دو چنگ درزنید هرگز گمراه نگردید»، پس تمسّک به این دو راه رستگاری و چنگ در نزدن به آن دو، راه گمراهی است.»

ترجمه کشف الیقین ،ص:۳۳۵

شریف مرتضـی بـا این شـیوه به حجّیت اجمـاع اهل بیت (ع) اسـتدلال می کنـد. مراجعه کنیـد به سـخن او در بحار الانوار ۲۳/ ۱۵۶- ۱۵۵ و تلخیص الشافی ۲/ ۲۴۰- ۲۳۹.

۴- شیخ مفید چنان که در طرائف/ ۱۲۰ آمده است در بیان این حدیث می گوید:

«هیچ سـخنی بلیغ تر از این نیست که کسی بگوید: در میان شما فلانی را نهادم، چنان که یک امیر به هنگام ترک کشور، برای مردم کسـی را به جانشـینی خویش نهد و بگوید: فلانی را در میان شـما نهادم که سـرپرستی تان کند و در بین شما جایگاه مرا داشـته باشد، یا کسـی که می خواهد از کس و کارش دوری گزیند و قصد آن داشته باشد کسی را به وکالت خویش برگزیند که امور آن ها را انجام دهد خطاب به آن ها بگوید:

فلانی را در میان شما نهادم، سخنش بشنوید و فرمانش برید.

پس این نصّ آشکار که احتمال دیگری در آن راه ندارد همین گونه است، چه، پیامبر (ص)

در میـان همه خلاـیق، اهـل بیت خود را به جانشـینی خویش برگزیـد و دسـتور داد همه از ایشـان فرمـان برنـد و سـر تسـلیم در برابرشـان فرود آورنـد، زیرا پیـامبر (ص)، خبر از عصـمت ایشـان داده بود و گفته بود که آن هـا از قرآن جـدا نمی شونـد و از حکومت صواب، پا فراتر نمی نهند.» همین سخن در بحار الانوار ۲۳/ ۱۱۳- ۱۱۲ به نقل از شیخ مفید آمده است.

۵- سیّد بن طاوس در طرائف/ ۱۳۰ می گوید:

«بنگرید به علم و اجماع و اتّفاق مسـلمانان در این که فاطمه (س)، حسن و حسـین (ع) همگی در امام و رئیس شان، همداستان بوده انـد و بـدون هیچ گونه اختلافی پیروی از علی بن ابی طالب (ع) را واجب می دانسـتند. این احادیث که همه مسـلمانان به اجمـاع آن هـا را صـحیح می داننـد به صـراحت دلیـل آن است که پیـامبر در میان آن ها علی بن ابی طالب (ع) را به جانشـینی برگزیـده و تمسّـک به او و کسـانی از ذریّه خود را که برای خلاـفت تعیین کنـد ضـروری دانسـته است و بـدین ترتیب، پیـامبر (ص)، حجّت را برای امّت آشکار ساخته است.

پس آیا پیامبر (ص) در ترک خلافت و پرداختن به مخالفت، عذری را برای مسـلمانی باقی گذاشـته است؟.» ۶- شیخ مظفّر در دلائل الصدق ۲/ ۴۷۶ با الفاظ گوناگون به این خبر اشاره می کند:

«هر یـک از این سـخنان در بطلان خلافت شـیوخ سه گانه صـراحت دارد، زیرا پیامبر (ص)، گمراه نشـدن امّت را برای همیشـه موکول به تمسّـک به ثقلین کرده و این بـدان معنـاست که ضـرورتا به سـبب اختلاـف ادیان و عملکردهای تباه، گمراهی پیش خواهد آمد. پس دانسته می شود که ایشان در آغاز

امر بـه اهـل بیـت و قرآن تمسّـک نجسـتند، و خلافـت سه خلیفه اوّل به معنـای عـدم تمسّـک به این دو است و به همین سـبب، گمراهی پیش آمد، و این سـخن، نقضی نمی پذیرد که امّت به واسطه بیعت با علی (ع) به اهل بیت، تمسّک جست ولی با این حال باز هم همین گمراهی پیش آمـد، زیرا مقصود از تمسّک به اهل بیت، همچون تمسّک به کتاب خـداست که بایـد پس از پیامبر (ص)، بلا فصل باشد، با در نظر گرفتن این که امّت به سـبب مخالفت بسیاری از مسلمانان به علی (ع) تمسّک نجستند تا جـایی که علی (ع) روزگـار خود را به جنـگ بـا امّت سپری کرد. پس کجـاست تمسّک امّت به اهل بیت و کجاست تمسّـک امّت به کتاب خدا و حال آن که علی (ع) بر سر تأویل همین کتاب با آن ها به نبرد برخاست.»

ترجمه کشف الیقین ،ص:۳۳۶

۷- سیّد شرف الدّین در مراجعات/ ۷۵ می گوید:

«برای امامان عترت طاهره همین بس که نزد خدا و رسول خدا همچون قرآن مجیدی باشـند که به هیچ روی باطلی بدان ها راه نیابد و همین حجّتی است که همه را با قدرت وامی دارد تا نسـبت به مذهب آن ها تعبّد داشـته باشند. یک مسلمان هرگز برای کتـاب خـدا جانشـینی را نمی پـذیرد پس چگـونه برای همسـنگان آن انتقـال را روا می دارد؟.» ۸- آشتیـانی در لوامع الحقائق (مبحث امامت) ۱- ۲ در ضرورت عقلی حدیث ثقلین می گوید:

«مـا در بحث نبوّت بیـان داشتیم که بایـد برای کمـال یـافتن حکمت ایجاد جهان جسـمانی و سامان یافتن امور دنیوی و اخروی مردم، عالمی حکیم وجود داشته باشد که بدون اختصاص به زمان و

عصر و قرنی، پاک و برکنار از خطا باشد. نیز در همان جا نبوّت پیامبر ما (ص) و خاتمیت او و این که پیامبری پس از او نخواهد آمد و دین و شریعت او تا روز رستخیز باقی خواهد ماند ثابت شد. ضرورتا روشن است که شارع حکیم در هر رویداد و رخدادی حکمی دارد که مردم باید بدان عمل کنند. آیات قرآنی نیز در حرمت تشریع و بدعت گذاری در دین، صراحت دارند، و روشن است قرآن کریمی که بر پیامبر (ص) نازل شد و تا روز رستخیز معجزه باقی خواهد ماند در هدایت و آموزش و به کمال رساندن مردم، کافی نیست و اختلاف های میان مسلمانان با آن از میان نمی رود، زیرا هر یک از آن ها قرآن را بر اساس رأی و مسلک خود تفسیر می کند با آن که در قرآن، آیات مجمل و متشابهی وجود دارد که فهم مقصود از آن ها به مفصِّل و مفسِّر و مبیّنی نیازمند است که با خاندان وحی و رسالت در پیوند باشد، پس پیامبر (ص) ضرورتا می بایست جانشینانی داشته باشد که پس از ارتحال او به انجام همان وظایفی کمر بندند که پیامبر (ص) در زمان حیاتش بدان ها می پرداخت؛ وظایفی همچون آموزش بندگان و به کمال رساندن ایشان و تبلیغ احکام دین و اجرای قوانین دینی و نظایر آن- که پیش تر در فواید وجود پیامبر بیان داشتیم- و اثبات حقیقت اسلام برای مسلمانان و نبوّت محمّد (ص) با براهین قطعی یا اظهار معجزات و کرامات، و تبیین آیات مجمل و متشابه قرآنی، و حفظ شریعت محمّدی از تغییر و دگرگونی.» ۹- سیّد محسن امین در الغدیر ۳/

۲۹۸ می گوید:

«حال که این حقیقت دانسته شد آشکار گشت که ممکن نیست مقصود از اهل بیت، همه بنی هاشم باشند، بلکه آن عامّی است که اختصاص زده شده است با کسانی که اختصاص شان در فضیلت و علم و زهد

ترجمه کشف الیقین ،ص:۳۳۷

و عفت و نزاهت به اثبات رسیده است یعنی همان امامان خاندان پاک و دوازده امامی که مادرشان زهرای بتول است، زیرا اجماع است در این که دیگران از عصمت بی بهره اند و وجدان نیز اقتضای خلاف آن را دارد، چه، از اعضای دیگر بنی هاشم، گناه سر می زند و بسیاری از احکام را نمی دانند و امتیازی بر دیگر خلایق ندارند و نمی توان آن ها را همسنگان قرآن در امور پیشگفته تلقّی کرد، پس باید برخی از آن ها مطرح باشند نه همگی شان، زیرا آن ها چنانند که گفتیم. امّا تفسیر زید بن ارقم که مقصود، مطلق بنی هاشم است در صورت صحّت صدور این سخن از او پس از اقامه دلیل بر بطلان آن دیگر ضرورتی در پذیرش آن وجود نخواهد داشت.» در خلاصه عبقات الانوار ۲/ ۲۴۲ سخنی مشابه از توفیق ابو علم رسیده است.

۱۰- شیخ طوسی در تلخیص الشافی ۲/ ۲۴۷- ۲۴۶ به برخی از اخبار همچون: «از کسانی که پس از من می آیند پیروی کنید» که شبهه معارض حدیث ثقلین هستند پاسخ هایی داده است که ما یکی از آن ها را می آوریم:

«نخستین سخن پیرامون این اخبار آن است که با اخبار و احادیث ما ناهمگونی دارند، زیرا اخبار ما را موافق و مخالف نقل کرده اند و مخالفان نیز آن ها را درست دانسته اند و امّت با نگاه پذیرش بدان ها نگریسته و اختلاف در تأویل و تفسیر

آن هاست، در حالی که اخبار مخالف با آن ها مسیری دیگر گونه دارند و تنها شخص مخالف آن را نقل کرده است و چیزی از آن بر نمی تابد مگر آن که پس از کشف آن و بررسی سند آن، انحراف راوی و تعصّب مدّعی آن بر ما هویدا می گردد، و پیش تر بی ارزش بودن مخالفت اخباری را که این مسیر را می پیمایند روشن ساخته ایم.» ۱۱- علّامه مجلسی در بحار الانوار ۲۳/ ۱۲۶ می گوید:

«مقصود از جدایی ناپذیر بودن قرآن و عترت آن است که خاندان پیامبر از الفاظ قرآنی و چگونگی نزول و تفسیر و تأویل آن آگاهند و گواه صحّت قرآنند چنان که قرآن نیز گواه حقانیّت و امامت ایشان است و هیچ کس به یکی از این دو ایمان نمی آورد مگر آن که به دیگری ایمان بیاورد.

در توضیح این سخن می گوییم: همان گونه که حدیث ثقلین، گواه جدایی ناپذیری کتاب و سنّت است قرآن نیز گواه جدایی ناپذیری آن با سنّت می باشد و آیاتی که این مفهوم را تفسیر می کند فراوان است و ما تنها برخی از آن ها را بیان می داریم:

الف- وَ إِذا قِيلَ لَهُمْ تَعالَوْا إِلى ما أَنْزَلَ اللَّهُ وَ إِلَى الرَّسُولِ رَأَيْتَ الْمُنافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُوداً [نساء/ ۶۱؛].

در این جا خداوند بیان می دارد که پیامبر (ص)، همسنگ قرآن است.

ب- فَلا وَ رَبِّكَ لا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيما شَجَرَ بَيْنَهُمْ [نساء/ ۶۴؛].

می بینیم که قرآن، ایمان را پس از تحکیم به پیامبر و فرمان بری از او بیان می دارد. ترجمه کشف الیقین ،ص:۳۳۸

ج- يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ، فَإِنْ تَنازَعْتُمْ فِي شَيْ ءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ [نساء/

.[۵۹؛

بازگرداندن امور به خدا یعنی پذیرش آن چه در قرآن است و بازگرداندن امور به پیامبر یعنی پذیرش حکم پیامبر و این هر دو به مساوات، شرط کمال ایمان به خدا و روز واپسین است.

د- وَ أَنْزَلْنا إِلَيْکَ الذِّکْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ ما نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَکَّرُونَ [نحل/ ۴۴؛].

قرآن، بدون تبیین پیامبر، مبهم است و «لام» در «لتبیّن» برای بیان غرض از نزول قرآن است.

ه- وَ ما أَنْزَلْنا عَلَيْکَ الْکِتابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِی اخْتَلَفُوا فِيهِ [نحل/ ۶۴؛].

این آیه در رساندن مقصود از آیه قبل، رساتر است و در آن افزایش حصر است در غرض نزول و تصریح به این که تنها در قرآن، اختلاف ممکن است و برای پیمودن این گردنه وجود پیامبر لازم است.

و- وَ کَيْفَ تَکْفُرُونَ وَ أَنْتُمْ تُتْلی عَلَيْکُمْ آياتُ اللَّهِ وَ فِيکُمْ رَسُولُهُ وَ مَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِیَ إِلی صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ [آل عمران/ ۱۰۱؛].

تلاوت آیات به سوی راه مستقیم هدایت نمی کند مگر با وجود پیامبر و تبیین او و با این دو امر است که چنگ زدن به خداوند سبحان صورت می پذیرد. ترجمه کشف الیقین ۳۳۸ مبحث نوزدهم: پیرامون فرزندان حضرت(ع): ..... ص : ۳۰۴

ز- يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا، آمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ الْکِتابِ الَّذِی نَزَّلَ عَلی رَسُولِهِ [نساء/ ۱۳۶؛].

نداشتن ایمان به یکی از آن ها ایمان را ناقص و حتّی در حقیقت از میان می برد.

ح- وَ لَوْ کانُوا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ النَّبِیِّ وَ ما أُنْزِلَ إِلَيْهِ مَا اتَّخَذُوهُمْ أَوْلِياءَ [مائده/ ۸۵؛] ط- رَبَّنا آمَنَّا بِما أَنْزَلْتَ وَ اتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاکْتُبْنا مَعَ الشَّاهِدِينَ [آل عمران/ ۵۳؛].

ی- وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّما کُنَّا نَخُوضُ وَ نَلْعَبُ، قُلْ أَ بِاللَّهِ وَ

آیاتِهِ وَ رَسُولِهِ کُنْتُمْ تَسْتَهْزِؤُنَ [توبه/ ۶۵؛].

ک- ذلِکَ جَزاؤُهُمْ جَهَنَّمُ بِما کَفَرُوا وَ اتَّخَذُوا آیاتِی وَ رُسُلِی هُزُواً [کهف/ ۱۰۶؛].

ل-: فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ النُّورِ الَّذِی أَنْزَلْنا [تغابن/ ۸؛].

مقصود از نور در این جا همان گونه که بیش تر مفسّران گفته اند قرآن است.

م- بَلْ مَتَّعْتُ هؤُلاءِ وَ آباءَهُمْ حَتَّی جاءَهُمُ الْحَقُّ وَ رَسُولٌ مُبِینٌ [زخرف/ ۲۹؛].

مقصود از حق در این جا همان گونه که بیش تر مفسّران گفته اند قرآن است.

ن- فَإِنَّما یَسَّرْناهُ بِلِسانِکَ لَعَلَّهُمْ یَتَذَکَّرُونَ [دخان/ ۵۸؛].

این آیه، مفهوم آیه تکراری در سوره قمر را تبیین می کند: وَ لَقَدْ یَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّکْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّکِرٍ، و حاکی از آن است که پیامبر تنها سبب تیسیر قرآن می باشد.

س- یا أَیُّهَا النَّاسُ قَدْ جاءَکُمْ بُرْهانٌ مِنْ رَبِّکُمْ وَ أَنْزَلْنا إِلَیْکُمْ نُوراً مُبِیناً [نساء ۱۷۴؛].

مقصود از برهان، پیامبر و مراد از نور، کتاب اوست.

ع- إِنَّا أَنْزَلْنا إِلَیْکَ الْکِتابَ بِالْحَقِّ لِتَحْکُمَ بَیْنَ النَّاسِ بِما أَراکَ اللَّهُ [نساء/ ۱۰۵؛].

این آیه حاکی از آن است که اختلاف مردم، روی نیاوردن آن هاست به سخن پیامبر در آن چه در کتاب خدا با بینش الهی آشناست و آن ها آشنا نیستند، و روی آوردن به هدایت پیامبر (ص)، امری ضروری است.

ف- قَدْ جاءَکُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَ کِتابٌ مُبِینٌ [مائده/ ۱۵؛].

مقصود از نور در این جا پیامبر اکرم (ص) است.

این آیات، عدم جدایی کتاب و پیامبر را تبیین می کند.

از آن جا که ما در این کتاب جایگاه اهل بیت را نسبت به پیامبر به ثبوت رساندیم و بیان داشتیم که آن ها همه نوری واحد و همگی جانشینان پیامبران در همه امور و شئون جز نبوّت هستند پس این آیات به اهل بیتی مربوط هستند که

حاملان قرآن و قرآن گویا به شمار می آیند.

پیامبر (ص) خود، حق عترتش را تبیین کرده می فرماید: خدایا! آن ها از من و من از آن هایم.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۳۴۳

(۱) ابن عبّاس «۱»- می گوید: هنگامی که آیه شریفه: قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی

---

(۱) همان/ ۳۰۹- ۳۰۷، ح ۳۵۲.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۳۴۴

الْقُرْبی «۱»- نازل شد، گفتند: یا رسول اللَّه! اینانی که خداوند به مودّت آن ها دستور می دهد کیانند؟ فرمود: علی (ع)، فاطمه (س) و فرزندان آن دو. (۱) هنگامی که حسن (ع) به حال احتضار افتاد گریست. حسین (ع) برادرش پرسید: آیا از ترس مرگ گریه می کنی و حال آن که یکی از دو آقای جوانان بهشتی هستی و بیست حج را پیاده گزارده ای و سه بار دارایی خود را با خدا به دو نیم تقسیم کرده ای و یک لنگه کفش را صدقه داده و لنگه دیگر آن را برای خود نگاه داشتی؟

امام حسن (ع) فرمود: من از ترس مرگ نمی گریم و گریه من به سبب دوری دوستان است. «۲»-

مبحث بیستم: پیرامون همسر امام (ع):

(۲) پیامبر خدا (ص) فاطمه (س)، همسر علی (ع) را بسیار گرامی می داشت و اجازه نداد از مردم کسی جز علی (ع) با او ازدواج کند.

پیامبر (ص) فرمود: فاطمه (س)، پاره تن من است، هر که او را آزار دهد مرا آزار داده است. «۳»-

(۳) خوارزمی «۴»- در روایتی می گوید: پیامبر (ص) فرمود: ای فاطمه! خداوند به سبب خشم تو خشم می گیرد و با خشنودی تو خشنود می شود. «۵»

---

(۱) شوری/ ۲۳؛ بگو: بر این رسالت مزدی از شما، جز دوست داشتن خویشاوندان، نمی خواهم.

(۲) این حدیث را نه در مناقب ابن مغازلی یافتیم و نه در کتاب

دیگری، و تنها در مقتل حسین خوارزمی/ ۱۳۷ حدیثی مشابه آن یافت می شود که اختلاف فراوانی در الفاظ و قدری اختلاف در معنا با این حدیث دارد.

(۳) بنگرید به: احقاق الحق ۱۰/ ۱۹۹- ۱۹۰ و ۲۱۱- ۲۰۹+ ۱۹/ ۷۸- ۷۷ و ۸۴- ۸۳.

(۴) مناقب ابن مغازلی/ ۳۵۱، ح ۴۰۱، و نظیر آن است در صفحه ۳۵۲، ح ۴۰۲.

(۵) سیّد شرف الدّین در سخنی درخشان که با الفصول المهمه/ ۲۴۴ چاپ شده است می گوید:

«آیا در میان امّت پیامبر کسی با پاره گوشت رسول و عضو پیکر او برابری می کند؟ هر خردمندی که در این حدیث ژرف اندیشی کند آن را می بیند که رو به سوی عصمت فاطمه (س) دارد، زیرا این حدیث دلالت دارد بر امتناع وقوع اذیت فاطمه (س) و تردید او و خشم و خشنودی و انقباض و انبساط او در غیر جایگاهش، همان گونه که اذیت پیامبر (ص) و تردید و خشم و خشنودی رسول (ص) و انقباض و انبساط او همین گونه می باشد و این است کنه و حقیقت عصمت، آن گونه که پنهان نیست.»

ترجمه کشف الیقین ،ص:۳۴۵

(۱) عبد اللَّه بن مسعود «۱»- می گوید: پیامبر (ص) فرمود: همانا فاطمه (س) عفّت خویش را پاس داشت و خداوند متعال، نسل او را بر آتش حرام گرداند.

(۲) پیامبر (ص) می فرماید: «۲»- دخترم را فاطمه نامیدم، زیرا خداوند عزّ و جلّ او و دوستدارانش را از آتش گرفته است چنان که نوزاد را از شیر می گیرند.

(۳) پیامبر (ص) می فرماید: «۳»- چون روز رستخیز فرا رسد منادی از آن سوی پرده ندا در می دهد که: ای جماعت! چشمان خویش فرو هلید و سرهاتان به زیر اندازید که

فاطمه (س) دخت پیامبر آهنگ گذر از صراط را دارد.

(۴) ابن عبّاس «۴»- می گوید: پیامبر اکرم (ص) فاطمه (س) را فراوان می بوسید. عایشه به پیامبر (ص) عرض کرد: یا رسول اللّٰه! تو فاطمه (س) را زیاد می بوسی. «۵»- پیامبر (ص) فرمود: جبرئیل در شب معراج مرا به بهشت درآورد و مرا از همه میوه های بهشتی خوراند، پس آبی در کمر من پدید آمد و با خدیجه همبستر شدم و او فاطمه (س) را باردار شد و من هر گاه به آن میوه ها اشتیاق می یابم فاطمه (س) را می بوسم و بدین ترتیب بوی میوه هایی را استشمام می کنم که آن ها را خورده ام.

(۵) عایشه «۶»- می گوید: پیامبر (ص) بیمار شد و فاطمه (س) نزد حضرت (ص) آمد و خود را روی پدر افکند، پیامبر (ص) در گوش او نجوایی کرد و فاطمه (س) گریست. فاطمه (س)

---

(۱) مناقب ابن مغازلی/ ۳۵۳، ح ۴۰۳.

(۲) همان/ ۶۵، ح ۹۲.

(۳) همان/ ۳۵۵، ح ۴۰۴.

(۴) همان/ ۳۵۷، ح ۴۰۶.

(۵) همان.

(۶) همان/ ۳۶۲، ح ۴۰۸.

بار دیگر خود را روی پدر انداخت و پیامبر (ص) دیگر بار در گوش او نجوایی کرد و این بار فاطمه بخندید. چون پیامبر (ص) رحلت کرد چگونگی امر را از فاطمه (س) پرسیدم و او گفت: هنگامی که خود را روی پدر انداختم به من گفت که از این بیماری می میرد و من گریستم و بار دیگر خود را بر روی او افکندم و پیامبر (ص) به من خبر داد که من زودتر از هر عضو دیگر اهل بیت به او خواهم پیوست و گفت که من بانوی زنان بهشت هستم مگر مریم دختر عمران، پس

سرم را بلند کردم و خندیدم. «۱»

(۱) انس «۲»- می گوید: پیامبر (ص) فرمود: تو را چهار زن از جهانیان کافی است: مریم دختر عمران، آسیه دختر مزاحم و زن فرعون، خدیجه دختر خویلد و فاطمه (س) دختر محمّد (ص).

---

(۱) علّامه مجلسی در بحار الانوار ۳۷/ ۴۰ ذیل خبری به همین مضمون می گوید:

«این استثنا در سخن پیامبر (ص) که «مگر آن چه خداوند برای مریم قرار داده است» با روایات اهل سنّت، همسوست و اخبار متواتر را خواهیم آورد که فاطمه (س)، بانوی زنان جهانیان است از پیشینیان تا پسینیان. و شاید مفهوم بانو بودن زنان منحصر در اوست مگر مریم که بانوی زنان جهان خود است.» اینک می گوییم: در برخی از اخبار رسیده است که پیامبر (ص) فرمود: فاطمه (س)، بهترین زن در میان امّت من است الّا آن چه مریم زاده است.

مولی محمّد مهدی نراقی در مشکلات العلوم/ ۲۱۱ ذیل همین خبر می گوید:

«به فرض درستی این خبر، آشکارتر آن است که «الّا» به مفهوم واو عاطفه باشد و واژه «الّا» در زبان عربی چنان که در «مغنی اللبیب» و جز آن تصریح شده به معنای واو آمده است و پس از آن جمله ای که «الّا» پیش از آن آمده است در تقدیر است و دلیلش هم سیاق آن می باشد و بدین ترتیب، سخن چنین خواهد بود:

«فاطمه، بهترین زن در میان امّت من است و بهترین زنان امّت، کسی است که او مریم را زایید»، و مقصود از آن که مریم او را زایید عیسی (ع) است.» شیخ علی نمازی در مستدرک سفینه البحار ۸/ ۲۵۱ سخنی دارد که چکیده آن همین است. نیز می گوییم

می توان به فرض درستی این خبر، حدیث اوّل را همین گونه تأویل کرد، پس درنگی باید.

(۲) مناقب ابن مغازلی/ ۳۶۳، ح ۴۰۹.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۳۴۷

(۱) یزیـد بن عبد الملک نوفلی «۱»- به نقل از پـدرش می گویـد که جـدّش گفته است: بر فاطمه (س) دختر پیامبر خدا (ص) وارد شدم و او در سلام بر من پیشدستی کرد و گفت:

پـدرم در زمـان حیـاتش فرمـود: هر که بر من و بر تو [فـاطمه] سه روز سـلام کنـد، بهشت از آن اوست. راوی می گویـد: به او گفتم: این در زمان حیات او و توست یا پس از مرگ او و تو؟

گفت: در زمان حیات و پس از مرگمان.

(۲) هنگامی که این آیه شـریفه نازل شـد: «۲»- لا تَجْعَلُوا دُعاءَ الرَّسُولِ بَیْنَکُمْ کَدُعاءِ بَعْضِکُمْ بَعْضاً «۳»-، فـاطمه (س) فرمود: هیبت، مرا گرفت که بگـویم ای پـدر و به او گفتم ای رسول اللّه. پس پیـامبر (ص) روی به من کرد و فرمود: دخـترکم این آیه در بـاره تو و خانواده ات نازل نشـده است، تو از منی و من از تو، این آیه برای اهل سـتم و تن آسایی و تکبّر نازل شـده است، پس بگو: ای پـدر! که این گونه خطـاب کردن تو قلب مرا خشـنودتر و پروردگار را راضـی تر می گردانـد. سـپس پیامبر (ص) پیشانی مرا بوسید و آب دهانش را بر من بسود به گونه ای که دیگر از آن پس به عطر، نیازم نیفتاد.

مبحث بیست و یکم: پیرامون اخبار مربوط به آیات نازل شده در حق علی (ع) به نقل از جمهور:

(۳) خوارزمی «۴»- به نقل از ابن عبّاس می گوید که: هیچ گاه آیه یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا نازل نشد مگر این که علی (ع) در رأس آن قرار داشت و مصداق اتمّش به شمار می آمد.

(۴)

ابن مردویه حافظ «۵»- به اسناد خود از ابن عبّاس نقل می کند که گفته است: در قرآن آیه ای نیست مگر آن که علی (ع) در رأس و پیشاپیش آن قرار دارد. «۶»

---

(۱) همان، ح ۴۱۰.

(۲) همان/ ۳۶۴، شماره ۴۱۱.

(۳) نور/ ۶۳؛ آن چنان که یک دیگر را صدا می زنید پیامبر (ص) را صدا مزنید.

(۴) مناقب خوارزمی/ ۱۸۸.

(۵) کشف الغمّه، اربلی ۱/ ۳۱۴، به نقل از مناقب ابن مردویه.

(۶) ابن بطریق در عمده/ ۲۰۴ می گوید:

«اینک که او سرور الّذین آمنوا و رئیس و شریف و امیر آن ها به شمار است در میان کسانی که ایمان آورده اند بی مانند خواهد بود، زیرا سرور و امیر و رئیس و شریف به پیش بودن، شایسته تر است از کسی که این منزلت ها برای او حاصل نیست، و به سبب این که چنین ویژگی های پسندیده و زیبایی، موجب تقدّم و سیادت است و حال که همه این اوصاف در او گرد آمده است پس پیروی از او سالم تر و دنباله روی از او به دوراندیشی نزدیک تر است.» شیخ مظفّر در دلائل الصدق ۲/ ۳۱۵ می گوید:

«این دلیل است بر امامت امیر المؤمنین، زیرا منظور از این که علی (ع) رئیس و امیر این آیه می باشد آن است که او رئیس کسانی است که مورد خطاب قرآنند که همانا مؤمنانی هستند که او امیر ایشان است.

نیز بنگرید به: صراط المستقیم ۲/ ۵۳.

(۱) او به اسناد خود «۱»- از علی (ع) نقل می کند که: قرآن در چهار بخش نازل شده است، یک چهارم آن در باره ما، یک چهارم در باره دشمنان ما، یک چهارم در باره سیره و یک چهارم در

باره فرایض و احکام و بخش های گوهرین قرآن، از آن ماست.

(۲) ابن عبّاس می گوید: «۲»- آن چه در قرآن در باره علی (ع) نازل شده در باره هیچ کس نازل نشده است.

(۳) مجاهد «۳»- می گوید: در باره علی (ع)، هفتاد آیه نازل شده است.

(۴) براء در باره این آیه: إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمنُ وُدًّا «۴»- می گوید: پیامبر اکرم (ص) به علی بن ابی طالب (ع) فرمود: ای علی! بگو: خدایا! برای من نزد خود پیمان و محبّتی قرار ده و دوستی مرا در دل مؤمنان قرار ده. پس این آیه نازل شد

---

(۱) همان.

(۲) همان.

(۳) همان.

(۴) مریم/ ۹۶؛ کسانی که ایمان آوردند و کار شایسته کردند خداوند رحمان برای آن ها دوستی قرار خواهد داد.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۳۴۹

و از طرق مختلف، رسیده است. «۱» «۲»

---

(۱) همان.

(۲) علّامه مجلسی در بحار الانوار ۳۵/ ۳۶۰- ۳۵۹ می گوید:

«اینک که بر اساس نقل مخالف و موافق ثابت شده که این آیه در حقّ علی (ع) نازل شده است، می توان آن را گواه فضیلتی سترگ برای علی (ع) دانست و می توان آن را به دلایل گوناگون در امامت علی (ع) مورد استشهاد قرار داد:

اوّل: نزول این آیه پس از دعایی که پیامبر (ص) به علی (ع) آموزش داد دلالت بر آن دارد که سخن از مودّت خاصّی در میان است نه چونان مودّت دیگر صالحان و این فضیلتی است که علی (ع) بدان اختصاص دارد و مانند آن برای دیگری ممکن نیست، پس او امام صالحان خواهد بود، زیرا قبیح است مفضول، برتری داده شود. نیز ظاهر بیش تر اخبار در این باب، دلالت بر آن دارد که

محبّت علی (ع) از لوازم و ارکان و شالوده های ایمان است.

دوم: این که «صالحات» جمع و مفید عموم است، پس دلیل عصمت علی (ع) خواهد بود که خود از لوازم امامت به شمار می آید.

سوم: دشمن داشتن تبهکاران به سبب تبهکاری شان واجب است، پس دوستی علی (ع) نیز در دل همه مؤمنان خواهد بود و خبر دادن خداوند از این امر بر بنیاد تشریف، استوار است که دلالت بر عصمت و امامت او دارد و اگر هم دلیل تلقّی نشود برای تأیید دلایل دیگر شایستگی خواهد داشت.» شیخ مظفّر در دلائل الصدق ۲/ ۱۴۴ می گوید:

«پوشیده نیست که این عنایت الهی و مژده خدایی که استحقاق یادآوری در قرآن کریم را داشته، برخاسته از شایستگی کسی است که این عنایت به او ارمغان شده و مزیت او به نزدیکی خدا و برتری او بر همه مؤمنان در فضیلت و اطاعت اوست که اختصاص به امیر المؤمنین (ع) دارد و لذا در میان صحابه، این آیه تنها در حق علی (ع) نازل شد. پس او بر پایه بزرگداشت خداوند سبحان برترین فرد در میان امّت و امام آن هاست، زیرا تعبیر الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ در باره حضرت (ع)، کنایه از آن است که او به منزله همه آن هاست در داشتن ایمان و کردار صالح، و این از آن روست که امام آن هاست و سبب ایمان و عمل صالح آن ها و لذا پیامبر (ص) در روز خندق در حق او فرمود: (تمامی ایمان، رخ نمود)، و نیز فرمود: (ضربت علی (ع)، همسنگ عبادت انس و جن است)، نیز آن گونه که در الصواعق المحرقه آمده این عنایت برای

فرزندان پاک امیر المؤمنین نیز ثابت است که به این ترتیب امامت آن ها نیز ثابت می گردد.

از آن جا که ایجاب دوستی به طور کلی مستلزم وجوب طاعت است مطلقا که آن نیز مستلزم امامت و عصمتی می باشد که شرط امامت است، پس بنا به اجماع و ضرورت این شرط از دیگران سلب می شود و امامت حضرت (ع) تعیّن می یابد.» بنگرید به: حق الیقین ۱/ ۲۷۱.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۳۵۰

(۱) پیرامون آیه وَ لِکُلِّ قَوْمٍ هادٍ «۱»- ابن عبّاس می گوید: هنگامی که آیه إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ «۲»

---

(۱) رعد/ ۷، و برای هر قومی، هدایتگری است.

(۲) ابن بطریق در خصائص/ ۱۲۳- ۱۲۲ می گوید:

«خداوند با واژه «انّما» انذار را برای پیامبر (ص)، اثبات کرد. این واژه، بی هیچ نزاعی برای تحقیق و اثبات است. سپس خداوند بدون فاصله به آن عطف کرده و فرموده: وَ لِکُلِّ قَوْمٍ هادٍ، پس به همان شیوه اثبات نبوّت برای پیامبر (ص)، امامت را برای علی (ع) به اثبات رساند، زیرا عطف برای معطوف همان حکمی را ایجاب می کند که بر آن عطف گرفته شده و این سخن پروردگار بر روشنی آن افزوده است که:

وَ لِکُلِّ قَوْمٍ هادٍ و این همه مردم را فرا می گیرد، پس در پرتو وحی، انذار برای او و نسلش تا پایان انقطاع تکلیف ثابت می شود، زیرا که فرموده است: وَ لِکُلِّ قَوْمٍ هادٍ.» علّامه مجلسی در بحار الانوار ۳۵/ ۴۰۷- ۴۰۶ می گوید:

«بر پایه دلالت این آیه و پس از رسیدن این همه اخبار، دیگر پوشیده نیست که هیچ زمانی از پیشوایی هدایتگر خالی نخواهد بود، و این که امیر المؤمنین (ع) تنها هدایتگر و جانشین پس از پیامبر (ص) است

که این نیز دلایل گوناگون دارد:

اوّل: همردیف بودن او بـا پیـامبر در این که حضـرتش (ص) منـذر و علی (ع) هادی است و انسان خردمنـدی که از شـیوه های سخن، آگـاه است به خـود تردیـدی راه نمی دهـد که همین دلیـل آن است که پس از پیـامبر (ص)، علی (ع) به انجـام امـوری خواهـد پرداخت که پیـامبر (ص) می پرداخت و چه بسـا بیش از پیامبر (ص)، چرا که پیامبر (ص)، تنها انـذار را به خود نسـبت می دهد در حالی که هدایت را که قوی تر است به علی (ع) نسبت داده است.

دوم: حصـری که از این سخن پیامبر (ص) به دست می آید: «انت الهادی»، زیرا تعریف خبر به «ال» دلالت بر حصر دارد. چنین است سـخن علی (ع): «و انا الهادی»، نیز این سـخن پیامبر (ص): «و الهادی علیّ»، زیرا تعریف مبتـدا به «ال» نیز دلالت بر حصـر دارد.

سوم: تقدیم ظرف: «بکَ یهتدی المهتدون» که آن نیز دلالت بر حصـر دارد. همچنین است الفاظی که پیش تر گفته شد. با این اخبار روشن می شود که حدیث: «اصـحاب من همچون سـتارگانند، به هر کدام که اقتدا کنید ره یافته اید» از بافته هایی اسـت که شـارح الشـفاء و ابن حزم و حافـظ زین الـدین عراقی به جعلی بودن و ضـعف راویـان آن اعتراف دارنـد.» سـید شبّر در حق الیقین ۱/ ۲۶۸ می گوید:

«عـامّه و خـاصّه به طرق گونـاگون از پیامبر (ص) روایت کرده انـد که فرموده: «انا المنـذر و علیّ الهادی و بک یا علی یهتـدی المهتـدون». پس علی (ع) امام است، زیرا خداونـد می فرمایـد: أَ فَمَنْ یَهْدِی إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ یُتَّبَعَ أَمَّنْ لا یَهِدِّی إِلَّا أَنْ یُهْدی فَما لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُونَ [یونس/

۳۵]. این آیه بر حقّانیت بیش تر امـامیه نیز دلالت دارد، زیرا بر پایه اعتقاد امامیه، هیـچ زمانی خالی از حجّتی هـدایتگر نیست.» بنگرید به: دلائل الصدق ۲/ ۱۴۸ و ۱۴۷ و لوامع الحقائق، مبحث امامت/ ۳.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۳۵۱

فرود آمد پیامبر اکرم (ص) با دسـتش به سینه علی (ع) اشاره کرد و هنگام نزول آیه وَ لِکُلِّ قَوْمٍ هادٍ با اشاره به علی (ع) فرمود: پس از من رهیافتگان از تو پیروی خواهند کرد.

(۱) در این آیه شریفه: أَ فَمَنْ کانَ مُؤْمِناً کَمَنْ کانَ فاسِقاً لا یَسْتَوُونَ «۱» «۲» منظور از مؤمن،

---

(۱) سجده/ ۱۸؛ آیا مؤمن، چونان تبهکار است، اینان برابر نیستند.

(۲) علّامه مجلسی در بحار الانوار ۳۵/ ۳۴۴ می گوید:

«بر پایه نقل خاص و عام، ثابت شـده که این آیه در حقّ علی (ع) نازل شده است و دلالت بر کمال ایمان او دارد، زیرا در برابر فسق قرار گرفته، پس مراد از آن ایمـانی است که بـا فسق و تبـاهی در نیامیخته باشـد و بر این اساس جایز نیست مؤمن با فاسـق همسـنگ شـمرده شود چه رسد به آن که فاسق، مقدّم داشـته شود! بدون تردید کسانی که علی (ع) بر آن ها مقدّم داشته شده است نه تنهـا معصوم نبوده انـد که چه بسـا پیش از خلافت فاسق بوده انـد و در کتاب امامت، پیرامون آن سـخن گفته ایم: نیز دلالـت کـافی دارد در این که کمـال ایمـان او در ثبـوت فضـل اوست که اگر به دیگر فضـایلش پیـوست شود عقلاـ نمی توان دیگری را بر او مقدّم داشت.» شیخ مظفّر در دلائل الصدق ۲/ ۲۴۱ می گوید:

«منظور از فاسق در این آیه، کافر است و لو در زمان های

گذشته، و این به قرینه مقابله آن با مؤمن است.

گفتیم «و لو در زمان های گذشته»، زیرا ولید به هنگام نزول این آیه مسلمان بود، پس دلالت آیه بر ناهم برابری کافر (در هر زمان) با مؤمن (در هر زمان) چنان که آشکار است قاعده ای کلّی به شمار می آید، و اگر آیه در مورد خاص نازل شده باشد دلالت دارد بر ناهم برابری خلفای سه گانه با امیر المؤمنین (ع) به سبب ثبوت کفر آن ها در هر زمان، و بدین ترتیب، امامت برای حضرت (ع) متعیّن می گردد.» بنگرید به خصائص/ ۱۶۷- ۱۶۶.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۳۵۲

علی (ع) و مراد از فاسق، ولید است.

(۱) در باره آیه أَ فَمَنْ کانَ عَلی بَیِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَ یَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ، «۱»- عبّاد بن عبد اللّه اسدی می گوید: از علی (ع) شنیدم که بر منبر می گفت: مردی از قریش نیست که یک یا دو آیه در حقّ او نازل نشده باشد. مردی که پای منبر نشسته بود گفت: در حقّ تو چه نازل شده است؟ حضرت (ع) خشمگین شد و فرمود: اگر تو این را در برابر سران قوم نمی پرسیدی به تو نمی گفتم: وای بر تو، آیا در سوره هود نخوانده ای که: أَ فَمَنْ کانَ عَلی بَیِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَ یَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ، پیامبر (ص) بر بیّنه است و من شاهد بر او. «۲» «۳»

---

(۱) هود/ ۱۷؛ آیا آن کس که از جانب پروردگار خویش دلیلی روشن دارد و زبانش بدان گویاست بدان شهادت داده است.

(۲) همان.

(۳) ابن بطریق در خصائص/ ۱۲۳ می گوید:

«پس پیامبر خدا از سوی خدایش بر بیّنه بوده است و علی (ع) گواه بر او. اگر لفظ «شاهد» در قرآن کریم

کـاربردی مطلق و عمومی داشت دیگری نیز در گواه بودن شـریک علی (ع) می بود، ولی از آن جـا که خـدا می خواست امیر المؤمنین (ع) را به امامت، اختصاص دهد این عمومیت را با بیان «شاهد منه» به حضـرتش (ع) تخصیص داد و همین تخصیص، امامت را برای او واجب می گردانـد و پیامبر (ص) روشن ساخته است که این آیه تنها برای تخصـیص علی به امامت نازل شده است و این همان چیزی است که خبر صحیح حاکی از آن است.» علّامه مجلسی در بحار الانوار ۳۵/ ۳۹۴ می گوید:

«اینک که ثابت شد آیه در حقّ علی (ع) نازل شده است می گوییم: بدون تردید گواه پیامبر بر مردم، دادگرترین آن هاست به ویژه اگر- همان گونه که رازی می گویـد- این گواه، افتخار آن را داشـته باشـد که بخشـی از وجود پیامبر باشـد دیگر چگونه می تواند کسـی بر او تقدّم یابد؟ این کلام پروردگار: وَ يَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ بیان می کند که امیر المؤمنین (ع) بدون هیچ فاصله ای جانشـین پیامبر است و همین دلیل، علیه کسـی است که علی (ع) را پس از سه نفر، جانشـین پیامبر (ص) بداند.» شـیخ مظفّر در دلائل الصدق ۲/ ۲۴۵- ۲۴۴ می گوید:

«این آیه بنا بر چند وجه به امامت امیر المؤمنین (ع) دلالت دارد:

اوّل: این آیه، علی را گواه می دانـد و منظور از آن گواه بر امت است به قرینه آن که او را تـالی پیامبر (ص) معرفی می کنـد و پیـامبر، همـان کسـی است که ولا-یت در امور مردم را به علی (ع) اعطـا می کنـد و این چنان است که خداونـد می فرمایـد: إِنَّا أَرْسَلْناكَ شاهِداً وَ مُبَشِّراً وَ نَذِيراً وَ يَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ

أَمَّهٍ شَهِیداً عَلَیْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ جِئْنا بِکَ شَهِیداً عَلی هؤُلاءِ.

دوم: این آیه، علی (ع) را بخشی از وجود پیامبر (ص) معرفی می کند، چنان که پیامبر (ص) می فرماید:

«علی از من است و من از علی» و این دلیلی است بر مشارکت علی (ع) در عصمت و فضیلت و دیگر صفات پسندیده که علی (ع) را در رسیدن به خلافت، شایسته تر می گرداند.

سوم: این آیه علی (ع) را تالی پیامبر (ص) معرفی می کند. ضمیر مفعول در «یتلوه» مذکّر است و ظاهرا به کسی بر می گردد که از سوی خداوند بر بیّنه بوده است نه به خود بیّنه (که مؤنث است).

بر اساس دو وجه اوّل و دوّم، تالی یا مشابه پیامبر باید امامی باشد از سوی خداوند تعالی، زیرا کسی که به بیّنه و اعجاز نیازمند است، پیامبر یا امامی است از سوی خدا یا کسی است که مشخصا به منزلت او و از سوی خدا تصریح شده است. امّا بر اساس وجه سوم، از آن جا که علی (ع) در نشر دعوت الهی پشتیبان پیامبر خدا بوده است همچون هارون برای موسی، پس برای خلافت شایسته تر خواهد بود.» بنگرید به:

حق الیقین ۱/ ۲۶۷.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۳۵۴

(۱) در باره این آیه کریمه: وَ قِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْؤُلُونَ، «۱»- ابن عبّاس می گوید: آن ها مسئولند در برابر ولایت علی بن ابی طالب (ع). «۲» «۳»

---

(۱) صافات/ ۲۴؛ و آن ها را نگه دارید که مسئولند.

(۲) همان.

(۳) ابن بطریق در خصائص/ ۱۲۵ می گوید:

«کسی که در روز رستخیز، امّت را در باره ولایت او مورد بازخواست قرار می دهند ضرورتا استحقاق آن را دارد که امّت، بدو ولاء داشته باشد، زیرا انسان پس از مرگ از

شناخت خدا و پیامبر و امامی پرسش می شود که خداوند او را ولیّ امت قرار داده است.» علّامه مجلسی در بحار الانوار ۳۶/ ۷۹- ۷۸ می گوید:

«در باره امامت امام این چنین استدلال شده است: ولایتی که در میان دیگر عقاید و اعمال تنها از آن پرسش می شود و انسان، برای آن مورد بازخواست قرار می گیرد دلالت دارد بر این که باید آن را بزرگ ترین رکن ایمان دانست که چیزی نیست مگر همان اعتقاد به امامت و خلافت علی (ع).

نیز ضرورت این ولایت عظمی که در روز رستخیز از آن پرسش می شود دلالت بر فضیلت سترگ حضرت (ع) دارد در میان صحابه و این که تقدیم مفضول عقلا قبیح است و پیرامون ولایت بارها سخن گفته ایم.» مجلسی نظیر همین سخن را در بحار الانوار ۳۵/ ۴۲۷ می آورد.

شیخ مظفّر در دلائل الصّدق ۲/ ۱۵۲ می گوید:

«به هر روی، این آیه با این مفهوم دلیل امامت علی (ع) است، زیرا امامت، نخستین چیزی است که پس از وحدانیت و رسالت از آن پرسش می شود و برای گذر از صراط، شایسته ترین مقوله برای شناخت می باشد، چه، هر کس امامت امام خود را باز نشناسد مرگی جاهلی خواهد داشت- چنان که پیش تر گفتیم- و این بر خلاف دیگر واجبات است زیرا کسی که به انجام آن ها نپردازد از دین خارج نمی شود، چرا که آن واجبات جزء اصول دین نیست و به همین سبب این آیه کریمه در لابلای ذکر کافران آمده است و از آن چه آشکار ساختیم اعتقاد به برتری او دانسته می شود (و چنان چه صحیح باشد دلیل آن است که او از اولیای خداوند تبارک است)، و کدام

عاقل این مفهوم را از این روایت می فهمد و اگر هم بپذیریم پرسش از ولایت حضرت (ع) به این معنا در میان دیگر اولیا دلیل امتیاز اوست بر آن ها در پرتو فضیلت و نزدیکی به خداوند تبارک که خود، اقتضای امامت دارد و دور است که منظور از ولایت در اخبار «دوستی» باشد، اگر چه دوستی او واجب است و پاداشی است برای رسالت، مگر آن که رساننده مفهوم ملازمت میان دوستی خالصانه و اعتراف به امامت حضرت (ع) باشد، چرا که پس از وضوح امامت ایشان، کسی آن را انکار نخواهد کرد مگر آن که از حضرت (ع) روی برتابد، با این که پرسش از دوستی او و موکول بودن گذشتن از صراط به دوستی او، دلیل آن است که حضرت (ع) در میان دیگر صحابه منزلتی بزرگ و مرتبتی سترگ دارد که به سبب برتری او بر ایشان چنین جایگاهی را برای او ضروری می سازد و البتّه شخص افضل، برای امامت، شایسته تر است.»

ترجمه کشف الیقین ،ص:۳۵۵

(۱) در باره آیه: اتَّقُوا اللَّهَ وَ کُونُوا مَعَ الصَّادِقِینَ «۱»- از ابن عبّاس رسیده است که در باره علی (ع) نازل شده است. «۲» «۳»

---

(۱) توبه/ ۱۱۹، از خدا بپرهیزید و با درستکاران باشید.

(۲) همان.

(۳) ابو الصلاح حلبی در تقریب المعارف/ ۱۲۴ می گوید:

«پس به پیروی از کسانی دستور داده که در آیه ذکر شده اند و در این میان جهت خاصّی مورد نظر نبوده است. پس باید در همه امور از آن ها پیروی کرد و این مقتضی عصمت آن هاست، زیرا قبیح است به فرمان بری از فاسق یا کسی دستور دهند که انجام فسق و تباهی از او

دور نیست و جز آن ها عصمت، برای هیچ کس ثابت نگشته و برای دیگری ادّعا نشده است، پس باید به امامت آن ها قطعیت یافت و صفت واجب امامت را به آن ها اختصاص داد، بگذریم از این که هیچ کس میان ادّعا به عصمت آن ها و امامت، تفاوتی قائل نشده است.» نویسنده نظیر همین سخن را در کشف المراد/ ۳۹۷ دارد.

ابن بطریق در خصائص/ ۲۳۹ می گوید:

«خداوند تبارک و تعالی برای هر آن که در این امر وارد آید وجود ایمان و امر او به تقوی را اثبات کرده است و سپس روشن ساخته است که ایمان و تقوی سودی ندارد مگر آن که با او باشند و این دلیل آن است که ولاء حضرت (ع)، پاک کننده اعمال است هر چند اعمال صالحه باشد و این که چنین اعمالی با همه شایستگی، جز با ولاء حضرتش (ع) و همراه بودن با ایشان، پذیرفته نیفتد. سپس خداوند روشن می فرماید که ولاء حضرت (ع) و پیروی از او و همراهی با ایشان، همان قدر واجب است که برای پیامبر (ص)، و مقام کبریایی، در وجوب امر به پیروی، میان پیامبر (ص) و علی (ع) تفاوتی ننهاده است.» ابن شهرآشوب همچنان که در بحار الانوار ۳۵/ ۴۰۹- ۴۰۸ آمده است می گوید:

«متکلّمان گفته اند: از دلایل امامت علی (ع) یکی نیز همین آیه شریفه است: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ کُونُوا مَعَ الصَّادِقِینَ، و ما این ویژگی را در علی (ع) یافتیم به سبب این فرموده پروردگار: وَ الصَّابِرِینَ فِی الْبَأْساءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ حِینَ الْبَأْسِ، یعنی جنگ، و أُولئِکَ الَّذِینَ صَدَقُوا وَ أُولئِکَ هُمُ الْمُتَّقُونَ، و لذا اجماع حاصل

شده است که علی (ع) در امامت از دیگری شایسته تر است، زیرا هرگز از یورشی نگریخت چنان که دیگران از مواضع خود گریختند.» علّامه مجلسی در اربعین/ ۳۸۸ می گوید:

«چگونگی استدلال به این آیه، آن است که خداوند به همه مؤمنان دستور می دهد با صادقان باشند و روشن است که مقصود آن نیست پیکرشان با ایشان باشد بلکه مفهوم، لزوم پیروی از شیوه، عقاید، اقوال و افعال آن هاست، و باز روشن است که خداوند دستور به پیروی از کسی نمی دهد که می داند فسق و گناه از او سر می زند- و حال آن که از ارتکاب تباهی و گناه باز می دارد- پس ناگزیر باید این گروه معصوم باشند و در امری خطا نکنند تا در همه امور، پیروی از آن ها واجب گردد. نیز امّت، اجماع دارد که خطاب قرآن، عام است و همه زمان ها را در بر می گیرد و اختصاص به زمانی خاص ندارد، پس ناگزیر باید در هر زمان، معصومی در میان باشد که امور مؤمنان هر زمان با وجود آنان سامان یابد.

او در همین مأخذ/ ۳۹۰ می گوید:

«این سخن پروردگار: یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ امر به تقوای ایشان دارد و این امر کسی را در بر می گیرد که متّقی بودن او صحیح باشد و این می تواند در باره کسی باشد که جایز الخطاست، پس آیه، دلیل آن خواهد بود که باید شخص جایز الخطا از کسی پیروی کند که عصمت او واجب است و این ها همان کسانی هستند که خداوند حکم به صداقت آن ها کرده است و ترتّب حکم در این آیه، دلیل آن است که باید جایز الخطا از چنین کسی پیروی کند

تـا مـانع از خطای جایز الخطا گردد و این مفهوم در همه زمان ها هست، پس حصول آن در همه زمان ها واجب می گردد.» او در همین مأخذ/ ۳۹۱ در پاسخ به فخر الدّین رازی که «صادقین» را همه امّت می داند نه چند شخص مشخّص، می گوید:

«منظور از صـادق» یـا صـادق به طور کلّی است که مصـداق آن همه مسـلمانان است و آنهـا ناگزیر یا در کلمه توحیـد، صادق هستند یا در همه سخنان و ممکن نیست شکل نخست، مقصود باشد، چرا که لازم می آید مسلمانان، هر یک از دیگری پیروی کنـد که این، همان ظاهر عموم جمع محلّی به «ال» است. پس شـکل دوم تعیّن می یابـد که همان لازم العصـمه است، و امّا آن چه موجب شـده «صـادقین» به شـکل جمع به کـار رود این است که آن هـا جمعـا کـاذب نیسـتند، و این سـخنی است که حتّی بیسوادی احتمال آن را نمی دهد و زبان عرب هرگز با آن مأنوس نبوده است.» مانند این سـخن را شـیخ مفید گفته که در بحار ۳۵/ ۴۱۹ از او نقل گردیده است.

شیخ مفید، چنان که در بحار الانوار ۳۵/ ۴۲۰ از او نقل شده است پس از اشاره به این سخن پروردگار:

لَیْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَکُمْ ... تا أُولئِکَ الَّذِینَ صَدَقُوا وَ أُولئِکَ هُمُ الْمُتَّقُونَ [بقره/ ۱۷۷؛] می گوید:

«مفهـوم دریـافتی از این دو آیه، آن است که از صادقـانی پیروی کنیـد که بـا دارا بـودن ویژگی هـایی که آن هـا را در ایشـان برشـمردیم بحق می توان آن ها را «صادقین» نامید و ما در میان اصـحاب رسول اکرم (ص) کسـی را جز امیر المؤمنین (ع) نمی یابیم که این ویژگی ها در او جمع باشد، پس لزوما

او همـان کسـی اسـت که در این آیه، منظـور نظر پروردگـار است و در آیه به پیروی از او و همراهی بـا او در مقتضـیات دینی دسـتور داده شده است.» او سپس همخوانی آن چه را در آیه آمده با رفتار امیر المؤمنین (ع) به تفصیل بیان می کند. بنگرید به همین مأخذ/ ۴۲۳- ۴۲۰.

شیخ مظفّر در دلائل الصدق ۲/ ۲۱۷- ۲۱۵ می گوید:

«این دلیل وجود معصومی است که پیروی از او در هر زمان، ضـروری است. این معصوم محمّـد (ص) بوده است در زمان خود و علی (ع) و امامـان طـاهر، پس از این دو بوده انـد در زمـان خود، چنـان که این اقتضـای واژه «صادقین» است به صـیغه جمع. روایت های پیش گفته اختصاص بدان دارند که باید به سبب تمام شدن زمان وجوب پیروی از پیامبر (ص)، از علی (ع) پیروی کرد که نخستین و اصل امامان است و وجوب پیروی از آن ها فرع وجوب پیروی از اوست .. و ما پیروان امام زمان خود هستیم با اعتراف به امامت او و عمل به احکامش اگر چه سعادت حضور در کنار او و دیدار سیمای درخشانش را نیافته ایم.» بنگرید به: حق الیقین ۱/ ۲۶۶- ۲۶۳.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۳۵۸

(۱) در بـاره این آیه مبارکه: الَّذِینَ یُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمْ بِاللَّیْلِ وَ النَّهارِ سِرًّا وَ عَلانِیَةً «۱»- ابن عبّاس می گویـد: این آیه در حق علی (ع) نـازل شـده است. او چهـار درهـم داشت که یـک درهم را در شب و یـک درهم را در روز و یـک درهم را پنهانی و یک درهم را آشکار صدقه داد. «۲»-

(۲) در باره آیه: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا ناجَیْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَیْنَ

يَدَىْ نَجْواكُمْ صَدَقَةً، «۳»- هيچ كس جز امير المؤمنين (ع)- نه پيش از او و نه پس از او- بدان عمل نكرده است. «۴»-

(۳) اين آيه: إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ هُمْ راكِعُونَ، وَ مَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغالِبُونَ، «۵» «۶» در حقّ على (ع)

---

(۱) بقره/ ۲۷۴؛ كسانى كه شب و روز در نهان و آشكار اموالشان را انفاق مى كنند.

(۲) همان.

(۳) مجادله/ ۱۲؛ اى كسانى كه ايمان آورده ايد، چون مى خواهيد كه با پيامبر نجوا كنيد پيش از نجوا كردنتان صدقه بدهيد.

(۴) همان.

(۵) مائده/ ۵۵؛ جز اين نيست كه دوست شما خداست و رسول او و مؤمنانى كه نماز مى خوانند و همچنان كه در ركوعند انفاق مى كنند، و هر كه با خدا و پيامبر او و مؤمنان دوستى كند بداند كه پيروزمندان، گروه خدايند.

(۶) ابن بطريق در خصائص/ ۲۱۶ در بيان اين آيه شريفه: أُولئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ مى گويد:

«كسى كه حزب خدا باشد و خداوند خبر داده باشد كه حزب او رستگارانند بايد از او پيروى كرد تا الگو از رستگاران باشد، و در اين سخن، بيش ترين هشدار است در ضرورت پيروى از او.»

نازل شده است، زيرا در حالت ركوع، انگشترش را صدقه داد. «۱»-

(۱) در باره آيه شريفه: إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ أُولئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ، «۲»- على (ع) مى فرمايد: پيامبر (ص) در حالى كه او را به سينه خود تكيه داده بودم فرمود: اى على! آيا اين سخن پروردگار را شنيده اى كه: إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ...

الآیه»؟ مقصود از این آیه تو و شیعیان توست و وعده گاه من با شما حوض کوثر است. آن گاه که امّت ها برای محاسبه آورده شوند شما در حالی فرا خوانده می شوید که پیشانی سپیدان حجله نشین هستید. «۳» «۴»

---

(۱) همان.

(۲) بیّنه/ ۷؛ کسانی که ایمان آورده اند و کار شایسته کرده اند آن ها بهترین مردمانند.

(۳) همان.

(۴) علّامه بیاضی در صراط المستقیم ۲/ ۷۱ می گوید:

«اینک که علی (ع) بر مبنای عمومیت لفظ، بهترین مردم است باید غیر او را ترک گفت و به کس دیگری تکیه نکرد، زیرا همگان بدو نیازمندند، و حال که عمل به دین اسلام، جز به تنفیذ آن حاصل نیاید که آن نیز موکول به یاری و پشتیبانی حضرت (ع) است و اوست که موجب رهایی خرد و کلان از عذاب دوزخ شمرده می شود پس پاداش او بیش تر و فضیلتش کامل تر است و انسان خیّر، کسی است که پاداش بیش تری به چنگ آورد، چرا که با شور بیش تری به انجام اعمال خیر می پردازد.» ابن بطریق در خصائص/ ۲۲۷- ۲۲۶ می گوید:

«از همین جمله است این سخن پروردگار: إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ أُولئِکَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّهِ، که خاصّ حضرت (ع) و شیعیان اوست آن هم بر پایه سخن کسی که نه از سر هوی و هوس که از روی وحی سخن می گوید. پس باید تنها او را در نظر داشت و دوستی امّت نسبت به او واجب است، زیرا او ولیّ ایشان است و بهترین مردمان، و منزلتش بر همه فزونی دارد و بر همه خلایق از برتری بهره مند است. این سخن، در بردارنده تشویق و هشدار است در وجوب پیروی بی حد و مرز از

حضرت (ع) که خود، نشانه هایی دارد برای ژرف اندیشان.» شیخ مظفّر در دلائل الصّدق ۲/ ۲۱۲ می گوید:

«بدون تردید منظور از شیعه علی (ع)، پیروان او هستند و اگر خلفای سه گانه، پیروان او بوده اند مطلوب ما حاصل است و اگر پیروان او نبوده انـد و چنان چه قوم پنداشته انـد پیشوایان او بوده انـد دیگر شیعه علی و بهترین مردمان نخواهند بود و با عقل، همخوانی نـدارد که آن ها پیشوایان علی بوده باشـند، و این آیه شـریفه بهترین دلیل در امامت اوست.» بنگریـد به: بحار الانوار ۳۵/ ۳۴۵.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۳۶۰

(۱) این آیه شریفه: فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ ما جاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَكُمْ وَ نِساءَنا وَ نِساءَكُمْ وَ أَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكاذِبِينَ، «۱»- در حق علی و فاطمه و حسن و حسین- علیهم السّلام- نازل شده است. «۲»-

(۲) در باره آیه فَاسْتَوى‏ عَلى‏ سُوقِهِ «۳»- گفته شده که: اسلام با شمشیر علی (ع) سامان یافت. «۴»-

---

(۱) آل عمران/ ۶۱، از آن پس که به آگاهی رسیده ای، هر کس که در باره او با تو مجادله کند، بگو: بیایید تا حاضر آوریم، ما فرزندان خود را و شما فرزندان خود را، ما زنان خود را و شما زنان خود را، ما خود و شما خود. آنگاه دعا و تضرّع کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان بفرستیم.

(۲) همان.

(۳) فتح/ ۲۹؛ و بر پاهای خود بایستد.

(۴) همان.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۳۶۱

(۱) اسماء بنت عمیس و ابن عبّاس در باره آیه وَ صالِحُ الْمُؤْمِنِينَ «۱»- گفته انـد: از پیامبر (ص) شنیدیم که می فرمود: صالح المؤمنین، علی بن ابی طالب (ع) «۲»- است. «۳»

---

(۱)

تحریم/ ۴؛ و مؤمنان شایسته.

(۲) همان.

(۳) مصنّف در کشف المراد/ ۴۱۸ می گوید:

مفسّـِران، اتّفاق نظر دارنـد که مقصود از صالِحُ الْمُؤْمِنِینَ علی (ع) است و مولی در این آیه، همان یاور است، زیرا قدر مشترک میـان خـدا و جبرئیـل می باشـد و حضـرت (ع) در مقـام سـوم قرار گرفتـه است و کلمه «مـولی» در هر سه مـورد در این سـخن پروردگار إِنَّ اللَّهَ هُوَ مولاه حصـر یافته است.» علّامه بیاضـی در صـراط المسـتقیم ۱/ ۲۸۷ در بیـان مفهوم «صالِحُ الْمُؤْمِنِینَ» می گوید:

«مقصود از آن «اصلـح» است. پس اینک که علی (ع)، اصـلح است مقدّم داشـتن او به صواب، نزدیک تر است، و از آن جا که کفه فضـیلت او سـنگین تر است پس اعتقاد به امامت او پرسودتر خواهـد بود.» علّامه مجلسـی در بحار الانوار ۳۶/ ۳۲- ۳۱ می گوید:

«اینـک که بنـا به نقـل خاصّ و عامّ و به طرق گوناگون دانستیـد که مقصود از «صالـح المؤمنین» در این آیه، امیر المؤمنین (ع) است و چنـان که سیّد مرتضـی- رحمه اللّه- گفته، شـیعیان در آن اجماع دارنـد پس برتری حضـرت (ع) از دو روی ثابت می گردد:

اوّل: روا نیست خداوند پس از ذکر نام خود و جبرئیل (ع)، از کسـی خبر دهد که پس از همداستانی همه علیه پیامبر (ص) بدو یـاری رسانـد مگر آن که این کس نیرومنـدترین فرد در یـاری رسانـدن به پیـامبر (ص) و نفوذ ناپـذیرترین رزمنـده در دفاع از حضـرت (ص) باشد. آیا چنین نیست که اگر حکومت سـلطانی از سوی برخی دشمنان ستیزه گرش با تهدید رو به رو شود می گوید: در من طمع نکنید و پیش خود سخن از چیرگی بر من مگویید، زیرا فلان و

بهمان یاران من هستند. او در این هنگام از کسانی نام می برد که بیش ترین یاری را بدو می رسانند و در دلاوری پرآوازه اند و برای این سلطان، نیکو پدافند می کنند و یاری جانانه ای بدو می رسانند و این خود دلیل آن است که علی (ع) دلاورترین یار و یاور پیامبر اکرم (ص) بوده است.

دوم: این سخن پروردگار: «صالح المؤمنین» دلالت بر این دارد که حضرت (ع) بنا به عرف و استعمال، از همگان اصلح است، زیرا هر گاه کسی بگوید: فلانی دانشمند مردم خود و زاهد شهروندان خویش است تنها این مفهوم از سخن او دریافت می شود که این شخص داناترین و زاهدترین آن هاست. پس اینک که برتری حضرت (ع) به این دو دلیل به اثبات رسید ثابت می گردد که روا نخواهد بود دیگری را بر او پیشی داشت.

زیرا قبیح است مفضول، پیش داشته شود.» شیخ مظفّر در دلائل الصّدق/ ۲۳۰ می گوید:

«اینک که دانستید منظور از «صالح المؤمنین» یگانه ترین آن هاست در شایستگی، خواهید دانست که حضرت (ع) شایسته ترین فرد است به امامت، زیرا امامت، منزلتی دینی است که لیاقت آن را ندارد مگر کسی که در یاری رساندن صالح ترین و نیرومندترین باشد.» او در بیان «ان تظاهرا» در آیه شریفه می گوید:

«خداوند در این آیه می خواهد دو زن پیامبر [عائشه و حفصه] را بیم دهد. بار خدایا! این دو چه قدر به سرور پیامبران (ص) آزار رساندند و چه نیرنگ های بزرگی به کار زدند تا جایی که پیامبر (ص) برای بازداشتن آن ها مجبور شد با نصرت خدا و جبرئیل و علی- که در یاری رساندن به پیامبر، سرزنش سرزنشگران را به هیچ نمی انگاشت- تهدیدشان کند، در صورتی هم

که بر صبر آن ها اعتماد ورزیم همه فرشتگان پشتیبان حضرت (ص) خواهند بود و آدمی از نفرین این جمع کثیر در امان نخواهد ماند. چه بزرگ بوده نابکاری این دو تا آن جا که خداوند دو زن نوح و لوط را برای آنان مثال آورده است. پس درنگ کن و به شگفت آی!!.»

ترجمه کشف الیقین ،ص:۳۶۲

(۱) در باره این آیه کریمه: وَ جَنَّاتٌ مِنْ أَعْنابٍ وَ زَرْعٌ وَ نَخِیلٌ صِنْوانٌ وَ غَیْرُ صِنْوانٍ یُسْقی بِماءٍ واحِدٍ «۱»-، از جابر بن عبد اللَّه رسیده است که از پیامبر (ص) شنیده است که فرمود: مردم از درختان گوناگونند و من و تو ای علی از یک درختیم، و سپس این آیه را تلاوت «۲»- فرمود. «۳»

---

(۱) رعد/ ۴؛ و باغ های انگور و کشتزارها و نخل هایی که دو تنه از یک ریشه رسته است یا یک تنه از یک ریشه و همه به یک آب سیراب می شوند.

(۲) همان.

(۳) ابن بطریق در خصائص/ ۲۵۴ می گوید:

«از آن جمله این که آن ها از یک درخت بوده اند و مردم از درختان گوناگون، و اگر این دو- علی (ع) و پیامبر (ص)- از یک درخت بوده باشند در آفرینش، همسانند، زیرا از یک ریشه اند و در وجوب فرمان بری و ولاء برابر خواهند بود، چه، خداوند می فرماید: إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِینَ آمَنُوا و پیش تر گفتیم که این آیه به حضرت (ع) اختصاص دارد، و اگر کسی در وجوب ولاء امّت همچون پیامبر (ص) باشد و چونان او در آفرینش، باید در همه موارد مانند او باشد مگر نبوّت که استثنا شده است، و در این باره، هیچ یک از مردمان،

همانند او نیستند.» علّامه مجلسی در بحار الانوار ۳۶/ ۱۸۰ پس از بیان این آیه و این فرموده پروردگار: إِنَّ اللَّهَ یَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسانِ [نحل/ ۹۰؛] و خبر نزول این دو آیه در حق علی (ع) می گوید:

«این دو از لایه های درونی این دو آیه هستند و دلالت بر آن دارند که نیروی اسلام در پرتو وجود علی (ع) بوده است و این که او و پیامبر (ص) در برخورداری از فضایل همچون نوزادان «دوقلو» در نهایت اختصاص و اشتراک بوده اند، و همین کافی است برای فضل او و در دلیل عدم جواز مقدّم داشتن دیگری بر او نزد هر آن کس که بویی از ایمان برده است.» سیّد حامد حسین در خلاصه عبقات الانوار ۵/ ۲۸۰ می گوید:

«این حدیث، حدیث نور را تأیید و صحّت آن را اثبات می کند و بر وجوب پیروی از علی (ع) و اعتقاد به امامت او دلالت دارد.» او در همین مأخذ/ ۲۸۱ پیرامون جمع این خبر و حدیث مدینه العلم می گوید:

«این که پیامبر (ص) حدیث شجره و حدیث مدینه العلم را در یک سیاق آورده حاکی از آن است «باب مدینه العلم» بودن حضرت (ع) شاخه ای است از «فرع الشجره» بودن ایشان، و دلالت حدیث شجره، همچون حدیث نور، اقتضای عالم تر بودن علی (ع) را دارد.» شیخ مظفّر در دلائل الصدق ۲/ ۲۴۹- ۲۴۸ می گوید:

«خداوند سبحان با بیان آن، مثلی آورد برای فضیلت پیامبر و امیر المؤمنین بر مردمان دیگر، اگر چه اصلی یگانه دارند ... زیرا اگر بر مشارکت علی (ع) با پیامبر (ص) و برتری بر مردم دلالت دارد، پس او را باید بهترین و شایسته ترین آن ها دانست

در رسیدن به خلافت و زیبنده ترین ایشان به امامت پس از پیامبر (ص)، که این همان مدّعاست.»

ترجمه کشف الیقین ،ص:۳۶۳

(۱) در باره این آیه کریمه: یَوْمَ لا یُخْزِی اللَّهُ النَّبِیَّ وَ الَّذِینَ آمَنُوا مَعَهُ «۱»- ابن عبّاس می گوید:

---

(۱) تحریم/ ۸؛ روزی که خداوند پیامبر (ص) و کسانی را که با او ایمان آوردند خوار نمی کند.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۳۶۴

نخستین کسی که از دیبای بهشتی پوشیده می شود ابراهیم است به سبب دوستی اش با خداوند عزّ و جلّ، و پس از او محمّد (ص)، زیرا که برگزیده خداست و سپس علی که در میان این دو به شادی به بهشت برده می شود. ابن عبّاس سپس این آیه را خواند و گفت:

مقصود علی (ع) و یاران «۱»- اوست. «۲»

(۱) این آیه شریفه: وَ یُطْعِمُونَ الطَّعامَ عَلی حُبِّهِ مِسْکِیناً وَ یَتِیماً وَ أَسِیراً «۳»- در حق علی، فاطمه، حسن و حسین- علیهم السّلام- نازل شده است. «۴»-

(۲) این آیه: مِنَ الْمُؤْمِنِینَ رِجالٌ صَدَقُوا ما عاهَدُوا اللَّهَ عَلَیْهِ «۵»- در حق علی (ع) نازل شده است. «۶» «۷»

---

(۱) همان.

(۲) علّامه مجلسی در بحار الانوار ۳۵/ ۳۵۰ پس از آوردن این خبر می گوید:

«این خبر، حاکی از نیروی ایمان و والایی مقام او در رستخیز است و این که مؤمن نیست مگر کسی که از حضرت (ع) پیروی کند و در شمار یاران او باشد، و این فضیلتی است که اگر در کنار فضایل دیگر نهاده شود مانع می گردد دیگری بر او پیشی داشته شود گرچه در نگاه شخص منصف به تنهایی نیز کافی است.» شیخ مظفّر در دلائل الصّدق ۲/ ۲۰۸ می گوید:

«منظور از «الّذین آمنوا» در این آیه، علی (ع) و یاران

اوست و مراد از یـاران او، پیروان اوست و لـذا نـام شـریف او در کنار آن ها آمـده است، و خلفای سه گانه در این جمع، جای نمی گیرنـد، زیرا چنان که قوم می پندارنـد آن ها پیشوایان علی (ع) بوده انـد و لـذا آیه آن ها را در برنمی گیرد، پس فضل و امـامت علی (ع) تعیّن می یابـد و این در حـالی است که مفهـوم کمـترینه روایت دلیـل آن است که علی (ع) جلـودار و رئیس مؤمنان است.»

(۳) انسان/ ۸؛ و با دوستی او، مسکین و یتیم و اسیر را اطعام می کنند.

(۴) همان.

(۵) احزاب/ ۲۳؛ مردان مؤمنی که بر پیمان خود با خدا راستی ورزیدند.

(۶) همان.

(۷) شیخ مظفّر در دلائل الصّدق ۲/ ۲۵۰ می گوید:

«این دلیـل امـامت اوست، زیرا مقتضـای مفهوم توصـیف مردان به «صـدقوا» این است که دیگران با خـدا پیمان نبسته انـد یا به پیمان خود وفا نکرده انـد. پس ایشان مؤمنان خاص و برگزیـدگان ایشانند. چه، تنها آن ها به این فضـیلت نسـبت داده شده اند که حکـایت دارد از فزونی معرفت آن هـا و ذوب شـدن در ذات الهی، و تردیـدی نیست که علی (ع) در میـان خواص، خاص است، و در این صورت به سـبب افضـلیتش، شایسـته ترین مردم به امامت است، به ویژه آن که صداقت در پیمان، پس از پیامبر (ص) به او اختصاص دارد و بر این اساس دیگر کسی جز او صلاحیت امامت نخواهد داشت.»

ترجمه کشف الیقین ،ص:۳۶۵

نیز این آیـات در حق علی (ع) نـازل شـده است: ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْکِتابَ الَّذِینَ اصْطَفَیْنا مِنْ عِبادِنا. «۱»- أَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَنِی. «۲»- أَ فَمَنْ یَعْلَمُ أَنَّما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ الْحَقُّ «۳»- (۱) علی (ع) می گوید: هنگامی که این آیه نازل شد:

الم، أَ حَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَ هُمْ لا يُفْتَنُونَ «۴»-، عرض كردم يا رسول اللَّه! اين فتنه كدام است؟ فرمود: اى على! فتنه براى تو كه تو مورد خصومتى، پس براى خصومت آماده باش. «۵» «۶»

---

(۱) فاطر/ ۳۲؛ سپس كتاب را به بندگانى از خود به ارث نهاديم كه برگزيديمشان.

(۲) يوسف/ ۱۰۸؛ من و كسانى كه پيروى ام كنند.

(۳) رعد/ ۱۹؛ آيا كسى كه مى داند آن چه بر تو از خدايت نازل شده، حق است.

(۴) عنكبوت/ ۲؛ الف، لام، ميم. آيا مردم گمان كرده اند همين كافى است كه بگويند ايمان آورديم و مورد امتحان قرار نمى گيرند؟

(۵) همان ۱/ ۳۱۷- ۳۱۶.

(۶) مصنف اين خبر را در نهج الحق آورده است، و شيخ مظفّر در دلائل الصّدق ۲/ ۲۵۷- ۲۵۶ در توضيح آن مى گويد:

«به طور كلّى اين روايت، دلالت دارد بر آن كه مقصود از اين آيه على (ع) است، و محبّت مؤمنان نسبت به او افراد ثابت الايمان را از ديگران و تأييدكننده او را از تكذيب كننده اش جدا مى كند. هر كه بر ايمان در امامت او پايدار بود به حقيقت مؤمن است و هر كه از آن روى برتافت ايمانى عاريتى و دروغين دارد و گواه آن همين سخن پيامبر (ص) است كه فرمود: «تو مورد دشمنى هستى پس براى دشمنى آماده شو»، و دشمنى ميان او و قومش خاستگاهى جز امامت حضرت (ع) نداشت.»

ترجمه كشف اليقين ،ص:۳۶۶

(۱) على (ع) مى فرمايد: مقصود از آيه: ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنا مِنْ عِبادِنا «۱»- ما هستيم. «۲»

(۲) امام باقر (ع) «۳»- در باره آيه: وَ شَاقُّوا الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ ما تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدى «۴»- مى فرمايد:

این آیه در «امر علی (ع) نازل شده است. «۵»

(۳) هم ایشان (ع) می فرماید: «۶»- پیامبر اکرم (ص) در باره آیه: وَ یُؤْتِ کُلَّ ذِی فَضْلٍ فَضْلَهُ، «۷»- «۸» فرموده است: مقصود من هستم و علی بن ابی طالب [و خاندان من] که پیروی ام

---

(۱) فاطر/ ۳۲؛ سپس کتاب را به بندگانی از خود به ارث نهادیم که برگزیدیمشان.

(۲) شیخ مظفّر در دلائل الصدق ۲/ ۳۵۳ می گوید:

«در این هنگام آیه دلالت بر امامت حضرت (ع) دارد، چرا که حاکی از عصمتی است که شرط امامت است و بنا به اجماع، در میان صحابه، معصومی جز حضرت (ع) نیست و از سویی به ارث بردن کتاب با گزینش در شأن جانشینان انبیاست و بر همین اساس، علی (ع) خلیفه و امام خواهد بود.»

(۳) همان.

(۴) محمّد/ ۳۲؛ و با آن که راه هدایت بر ایشان آشکار شده بود با پیامبر (ص) مخالفت ورزیدند.

(۵) شیخ مظفّر در دلائل الصّدق ۲/ ۲۵۹ می گوید:

«از «امر» علی (ع) جز خلافت او فهمیده نمی شود و آن آشکارترین امری است که در زمان پیامبر (ص) و پس از او دشواری ها بر سر آن رخ نمود. یک بار گمراهی به او نسبت دادند و بار دیگر هذیان گویی و بار سوم این سخن حارث بن نعمان فهری را که: خدایا! اگر آن چه محمّد می گوید حق است بر ما از آسمان، سنگ بباران. و چهارم آن بیعت سقیفه و پنجم وادار کردن او به بیعت و دشواری ها دیگر در زمان حیات و مرگ پیامبر (ص) که در «امر» علی (ع) پیش آمد.»

(۶) محمّد/ ۳۲؛ و با آن که راه هدایت برایشان آشکار شده بود با

پیامبر (ص) مخالفت ورزیدند.

(۷) هود/ ۳؛ و هر شایسته انعامی را نعمت دهد.

(۸) شیخ مظفّر در دلائل الصّدق ۲/ ۲۶۱- ۲۶۰ می گوید:

«مقصود از این آیه شریفه یا آن است که خداوند این نعمت را بر مردم ارزانی داشته که فضل و شناخت بدیشان ارمغان کرده است و برخی را بر برخی برتری داده است، یا مقصود چنین است که به هر با فضلی پاداش فضلش داده می شود؛ یعنی پاداش او بر حسب کم و زیادی تلاش و داشتن اخلاص، که در این هنگام مفهوم نازل شدن آن در حق علی (ع)، اعلان این حقیقت است که او ذاتا یا جزءا فاضل است و فاضل در هر یک از این دو به امامت شایسته تر خواهد بود. در صورتی که فاضل ذاتی باشد نیازی به توضیح نیست و مسأله از روشنی کامل برخوردار است و در صورت دوم از این رو خواهد بود که افزایش پاداش فرع فراوانی تلاش و داشتن اخلاصی است که هر دو از فضل ذاتی بر می خیزند- و این چنان است که بدان اشارت رفت-.»

ترجمه کشف الیقین ،ص:۳۶۷

می کنند. «۱» «۲»

(۱) این آیه شریفه: أَ فَمَنْ یَعْلَمُ أَنَّما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ الْحَقُّ «۳» «۴» در حق علی بن

---

(۱) همان.

(۲) شیخ مظفّر در دلائل الصّدق ۲/ ۲۵۴ می گوید:

«دلیل اختصاص امیر المؤمنین (ع) به این آیه، نزول آیه بیست و یکم سوره انفال می باشد که قبلا نازل شده است: یا أَیُّهَا النَّبِیُّ حَسْبُکَ اللَّهُ وَ مَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ، و همه می دانیم که دعوت همراه با بینش و کمال پیروی از پیامبر در سخن و رفتار، دو عامل انتشار دعوت به دین هستند آن گونه

که خدا می خواهد.

پس آن که پیروی کامل کند و دعوتگری باشد بر پایه بینش به منصب پیامبر (ص)، شایسته تر و به جانشینی او زیبنده تر است، به ویژه اگر پیروی مطلق، مقتضی ثبوت عصمت و موصوف شدن به اوصاف پسندیده ای همچون علم، حلم و نظایر آن است که از امام، انتظار می رود و در این صورت، امیر المؤمنین (ع)، همان امام خواهد بود.» بنگرید به بحار الانوار ۳۶/ ۵۴.

(۳) رعد/ ۱۹، آیا کسی که می داند آن چه از خدایت بر تو نازل می شود، حقّ است.

(۴) شیخ مظفّر در دلائل الصدق ۲/ ۲۵۶- ۲۵۵ می گوید:

«اگر مراد از آیه او باشد ناگزیر باید مقصود از علم پیامبر این باشد که آن چه بر پیامبر (ص) نازل می شود حق باشد، و این همان علمی است که نه تردیدی بدان راه می یابد و نه وهمی بدان نفوذ می کند، زیرا این همان علمی است که بدان ممتاز است و شایستگی ستایش بر آن می یابد، و بدون شک هر یک از مردم که نسبت به حق بودن شریعت نبوی یقین بیش تری داشته باشد شایسته ترین آن ها خواهد بود در دست یافتن بدان و پاس داشتنش، چنان که هر کس در داشتن یقین، همسنگ او نیست از نظر عقل و فضل از او پایین تر خواهد بود و لذا خداوند چنین کسی را کور خوانده است و در همین آیه می فرماید: أَ فَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّما أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمى إِنَّما يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبابِ، و پیش تر گفتیم که امامت برای شخص مفضول با وجود شخص فاضل، زیبنده نیست و صحیح نیست شخصی کور، به هر روی امام باشد و مقصود از کور،

اعم است از این که شخصی یقین نداشته باشد یا در یقینش کاستی داشته باشد که شخص کم یقین نیز به طور کلّی کور شمرده می شود.»

ترجمه کشف الیقین ،ص:۳۶۸

ابی طالب (ع) نازل شده است.

(۱) ابن عبّاس می گوید: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا نازل نشد مگر آن که علی (ع) در رأس آن قرار داشت. «۱»-

(۲) همو می گوید: «۲»- خداوند در قرآن یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا نگفت مگر آن که علی (ع) در رأس آن قرار داشت. خداوند در آیه هایی از قرآن برخی از اصحاب محمّد (ص) را نکوهیده است، ولی علی (ع) را جز به خیر یاد نکرده و به ما دستور داده برای او استغفار کنیم.

از حذیفه نقل شده است که: همیشه علی (ع)، مغز و لبّ این آیه بوده است. «۳»-

(۳) امام کاظم (ع) به نقل از امام صادق (ع) می فرماید: مقصود از آیه: فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ کَذَبَ عَلَی اللَّهِ وَ کَذَّبَ بِالصِّدْقِ إِذْ جاءَهُ «۴»- کسی است که سخن پیامبر (ص) در باره علی (ع) را رد

---

(۱) همان.

(۲) همان.

(۳) همان.

(۴) زمر/ ۳۲؛ پس کیست ستمکارتر از آن که بر خدا دروغ می بندد و سخن راستی را که بر او آمده است تکذیب می کند. آیا کافران را در جهنّم جایگاهی نیست؟

ترجمه کشف الیقین ،ص:۳۶۹

کند. «۱»-

(۱) ابو رافع در باره آیه: وَ قالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَکِیلُ فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَ فَضْلٍ لَمْ یَمْسَسْهُمْ سُوءٌ «۲»- می گوید: پیامبر (ص) علی (ع) را با گروهی در پی ابو سفیان فرستاد و در راه بادیه نشینی از خزاعه به آن ها برخورد و گفت: جماعت، بر شما بسیج شده اند، و آن ها گفتند: «حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَکِیلُ»،

پس این آیه نازل شد. «۳» «۴»

(۲) ابن مسعود این آیه شریفه را: وَ كَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتالَ «۵»- چنین می خواند: «وَ كَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتالَ بعلیّ بن ابی طالب وَ كانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيزاً» «۶» «۷».

---

(۱) همان.

(۲) آل عمران/ ۱۷۳؛ و گفتند: خدا ما را بسنده است و چه نیکو یاوری است، پس از جنگ بازگشتند در حالی که نعمت و فضل خدا را به همراه داشتند و هیچ آسیبی به آن ها نرسیده بود.

(۳) همان.

(۴) شیخ مظفّر در دلائل الصّدق ۲/ ۲۶۳ می گوید:

«همان گونه که می بینید این واقعه دلالت دارد بر عمق توکّل امیر المؤمنین (ع) و همراهان او و بینش درست آن ها و این که تهدید، تنها به ایمان آن ها افزود و از همین روی خداوند در قرآن کریم آن ها را ستوده است. و روشن است که برترین ایشان علی (ع) می باشد که منظور و اصل این رویداد به شمار می آید، زیرا رئیس و جلودار آن ها بوده و به همین سبب، نخست به او نظر می شود.»

(۵) احزاب/ ۲۵؛ و در کارزار، مؤمنان را خدا بسنده است.

(۶) همان.

(۷) ابن بطریق در خصائص ۲۲۲- ۲۲۱ می گوید:

«از آن جا که خداوند متعال در جنگ مؤمنان، وجود علی (ع) را کافی دانسته است، پس حضرت (ع) در جنگ های خود در جایگاه هر مؤمنی قرار گرفته است، زیرا همسنگ همه مؤمنان است و کسی که به امر الهی بپردازد و در جنگ، برای همه مؤمنان، بسنده باشد پس باید او را بر همه امّت، مقدّم داشت، زیرا در بسندگی امر الهی در جایگاه امّت ایستاده است و این مقامی است که در میان همه آحاد امّت، مانندی برای

آن یافت نمی شود و این نهایت درجه آگاهانیدن است در ضرورت پیروی از حضرت (ع) و کفایتی است برای یاری طلب و هدایتی برای بینش جو.» علّامه مجلسی در بحار الانوار ۳۶/ ۲۶ می گوید:

«همین خود دلالت دارد بر این که حضرت (ع) دلاورترین فرد امّت و یاورترین شخص برای پیامبر اکرم (ص) بوده است و این فضیلت بزرگی است که مانع می شود دیگری را بر او مقدّم داشت.» شیخ مظفّر در دلائل الصدق ۲/ ۲۶۵ می گوید:

«ناگزیر حضرت (ع) برترین و شایسته ترین آن هاست در رسیدن به امامت، و این از فزونی دانش و معرفت و بینش کامل ایشان به دست می آید تا جایی که استحقاق آن را یافت خداوند او را در کتاب مقدّس خود بستاید و چگونه برای جز او این جایگاه، حاصل آید.»

ترجمه کشف الیقین ،ص:۳۷۰

(۱) آیه: یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ «۱»-، در شأن ولایت نازل شده است. «۲»-

(۲) زید بن علی می گوید: هنگامی که جبرئیل (ع)، خبر ولایت را آورد پیامبر (ص) غمگین شد و فرمود: مردم من تا همین اواخر در جاهلیت می زیستند. پس این آیه نازل شد. «۳»

(۳) زرّ به نقل از عبد اللَّه می گوید: ما در زمان پیامبر (ص) این آیه را چنین می خواندیم: «یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ انّ علیّا مولی المؤمنین و إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللَّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ». «۴»-

(۴) انس به نقل از بریده در باره آیه: فِی بُیُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ «۵»- می گوید: پیامبر (ص) این آیه را تلاوت کرد تا به کلمه «الأبصار» رسید. پس مردی برخاست و گفت: یا رسول

اللّه! این خانه ها کدامند؟ فرمود: خانه پیامبران. ابو بکر گفت: آیا این خانه [یعنی خانه علی و فاطمه] هم در شـمار آن هاست؟ پیامبر (ص) فرمود: بله، از برجسته ترین این خانه ها. «۶»-

---

(۱) مائده/ ۶۷؛ ای رسول برسان آن چه را که از سوی خدایت برای تو نازل شده است.

(۲) همان.

(۳) همان.

(۴) همان ۱/ ۳۱۹.

(۵) نور/ ۳۶؛ [آن نور] در خانه هایی است که خدا رخصت داد ارجمندش دارند.

(۶) همان.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۳۷۱

(۱) در بـاره آیه کریمه: یـا أَیُّهَـا الَّذِینَ آمَنُوا لا ـ تُحَرِّمُوا طَیِّبـاتِ ما أَحَلَّ اللَّهُ لَکُمْ «۱»- گفتـه شـده است: علی (ع) به گروهی از صحابه، آهنگ آن کردند شهوت را به طور کلّی کنار نهند که این آیه نازل شد. «۲»-

قتاده می گویـد: علی (ع) همراه با گروهی از صـحابه از جمله عثمان بن مظعون تصـمیم گرفتند از دنیا کناره گیرند و زن ها را ترک گویند و رهبانیت در پیش گیرند که این آیه فرود آمد. «۳»- ابن عبّاس می گوید: آیه در حق علی (ع) و اصحابش نازل شده است. «۴»-

(۲) امام صادق (ع) روایت می کند این آیه: وَ اجْعَلْ لِی لِسانَ صِدْقٍ فِی الْآخِرِینَ «۵»- در حقّ علی (ع) نازل شده است. ولایت حضرت (ع) بر ابراهیم (ع) عرضه شد و او عرض کرد:

بارخدایا! آن را در نسل من قرار ده و خداوند چنین کرد. «۶» «۷»

---

(۱) مائده/ ۷۸؛ ای کسانی که ایمان آورده اید رزق و روزی های حلال خدا را حرام نکنید.

(۲) همان.

(۳) همان.

(۴) همان.

(۵) شعراء/ ۸۴؛ و ذکر جمیل مرا بر زبان آیندگان جاری ساز.

(۶) همان مأخذ ۱/ ۳۲۰.

(۷) شیخ مظفّر در دلائل الصّدق ۲/ ۲۶۷- ۲۶۶ در بیان این آیه می گوید:

«دلالت این آیه

بر امامت امیر المؤمنین (ع) از دوروست:

اوّل: این که آیه صراحت دارد در عرضه ولایت حضرت (ع) بر ابراهیم (ع)، و این نیست مگر از برای آن که ولایت او از قدیم و حدیث، مطلوب مقام کبریایی بوده است و این بزرگ ترین دلیل است بر فضل و امامت حضرت (ع). این مفهوم را آیه ۴۵ سوره زخرف تقویت می کند که: وَ سْئَلْ مَنْ أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنا، یعنی پیامبران (ع) بر پایه شهادتین و ولایت علی (ع) برانگیخته شده اند، و نیز آیه ۱۷۱ سوره اعراف آن را تأکید می کند که: وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِنْ بَنِی آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ.

دوم: دعای ابراهیم (ع) که آن را در نسل او قرار دهد آشکارترین سخن است در فضیلت، عمق ایمان و عظمت او نزد خداوند سبحان تا جایی که افتخار و شرف ابراهیم (ع) به شمار می آید، و کسی که چنین باشد ناگزیر باید سرور و امام امّت محمّد (ص) باشد.»

ترجمه کشف الیقین ،ص:۳۷۲

(۱) حبّه عرنی در باره آیه: وَ النَّجْمِ إِذا هَوی ما ضَلَّ صاحِبُكُمْ وَ ما غَوی وَ ما يَنْطِقُ عَنِ الْهَوی «۱»- می گوید: چون پیامبر (ص) دستور داد درهای مسجد را ببندند بر جماعت، دشوار آمد.

حبّه گفت: در آن گاه به حمزه بن عبد المطلب می نگریستم که زیر مخملی قرمز سر فرو برده بود و می گریست و می گفت: عمویت و ابو بکر و عمر و عبّاس را بیرون کردی و پسر عمویت را نگاه داشتی. در این هنگام مردی گفت: در بالا بردن پسر عمویش از هیچ چیز کوتاهی نمی کند. پس پیامبر (ص) دانست که این سخن بر آن ها گران آمده است و

نـدای نماز جماعت سـر داد و بر منبر شـد و خطبه ای خواند که هیچ کس تا آن روزگار از پیامبر (ص) خطبه ای چنین بلیغ در تحمید و توحید نشـنیده بود. پس چون از خطبه فارغ شد فرمود: ای مردم! نه من درها را بسـتم و نه من گشودم و نه من شما را بیرون کردم و نه من او را در کنار خود جای دادم. و این آیه را خواندم: وَ النَّجْمِ إِذا هَوی تا إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْیٌ یُوحی. «۲»-

(۲) ابن عبّاس در بـاره آیه وَ الْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسـانَ لَفِی خُسْـرٍ إِلَّا الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ «۳»- می گویـد: إِنَّ الْإِنْسانَ لَفِی خُسْرٍ یعنی ابو جهل، إِلَّا الَّذِینَ آمَنُوا یعنی علی (ع) و سلمان.

وَ السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ «۴»- علی (ع) و سلمان هستند. «۵»

---

(۱) نجم/ ۲۰۱؛ و ستاره آن گاه که فرود آید، یار شما نه گمراه شده و نه از روی هوی سخن می گوید.

(۲) همان.

(۳) و العصر ۲۰۱؛ سوگند به زمان، همانا انسان البتّه در زیانکاری است مگر آن ها که ایمان آوردند و شایسته عمل کردند.

(۴) توبه/ ۱۰۰؛ و پیشینیان و نخستینیان.

(۵) علّامه مجلسی این خبر را در بحار الانوار ۳۵/ ۳۳۴ به نقل از این کتاب آورده و در توضیح آن می گوید:

«اگر پیشـی گرفتن سـلمان در آوردن اسـلام مورد گفتگو قرار گیرد ممکن است مقصود از پیشی گرفتن او به حسب رتبه باشد نه به حسب زمـان. یـا گفته شود: او پیش از رسـیدن به محضـر پیـامبر (ص) مؤمن بوده است- چنان که در باب احوال او گفته آمد-، همان گونه که گفته شده: او به پیامبر (ص) رسید در حالی که پیش

از بعثت به حضرت (ص) ایمان آورده بود، و در برخی کتب معتبر آمده است که او واسطه نزدیک کردن ابو بکر به پیامبر (ص) در مکّه بود، و این چنان است که صاحب کتاب احقاق الحق بیان داشته است.»

ترجمه کشف الیقین ،ص:۳۷۳

وَ بَشِّرِ الْمُخْبِتِینَ تا وَ مِمَّا رَزَقْناهُمْ یُنْفِقُونَ «۱»- می گوید در باره کسانی است از جمله علی (ع) و سلمان. «۲»-

(۱) ابن عبّاس در باره این آیه قرآنی: وَ تَواصَوْا بِالصَّبْرِ «۳»- می گوید: این آیه در حق علی (ع) نازل شده است. «۴» «۵»

---

(۱) حج/ ۳۵ و ۳۴؛ و از آن چه روزی شان دادیم انفاق می کنند.

(۲) همان.

(۳) و العصر/ ۳؛ و یک دیگر را به شکیبایی سفارش می کنند.

(۴) همان.

(۵) مصنف، این خبر را در نهج الحق روایت کرده است. ابن روزبهان این خبر را مورد اعتراض قرار داده و گفته که صبر، تنها یک ویژگی از میان ویژگی ها هاست و از نام ها نیست تا شخص مورد نظر باشد.

علّامه مجلسی در بحار الانوار ۳۶/ ۱۸۵- ۱۸۴ به این شبهه پاسخ می دهد:

«پاسخ این است که چنین اعتراضی از بدفهمی پرسنده یا شدّت تعصّب او برمی خیزد. ظاهر آن این است که مقصود صبر بر دشواری های ولایت است که در اخبار گذشته بدان تصریح شده است، و این دو وجه را در بر دارد:

اوّل: این که مقصود از الّذین آمنوا امیر المؤمنین (ع) باشد برای بزرگداشت و تجلیل از ایشان، که در این صورت با خبر پیش گفته، همسو خواهد بود.

دوم: این که تفسیر «حقّ» باشد، یعنی حق، ولایت علی (ع) را در نظر آورد. و اگر هم تفسیر «صبر» باشد با هر دو وجه راست می آید. اوّل

این که حضـرت با کنایه به صبر یاد شده به سبب کمال حضرت (ع) در صبر که در این صورت عین این وصف گشته است، و دوم این که مقصود از صبر، ولاـیت حضـرت (ع) باشـد که جز با التزام به صبر کمال نیابـد و لـذا ولایت با کنایه، همراه گشـته است و این گونه کاربردها در کلام فصـیح به ویژه در سـخن مقام کبریایی دشوار نیست.» شیخ مظفّر در دلائل الصدق ۲/ ۲۶۹ می گوید:

«منظور ابن عبّاس از «تواصو بالصبر» علی (ع) است، ولی نه بدین معنا که علی (ع)، خود صبر است- و این کاملا وضوح دارد- و خداوند سبحان علی (ع) را برای بزرگداشت و بیان کمال شکیبایی او به صیغه جمع، یاد کرده است و این که صبر او به مثابه صبر همه مؤمنانی است که به حق سفارش می کنند و این به سـبب شدّت التزام حضـرت (ع) است نسـبت به حق، که هرگز از حضـرت (ع) خلاف صبر دیـده نمی شود؛ صبری که باید آن را دو گونه دانست: صبر بر طاعت و صبر بر معصـیت، و از همین روی حضـرت (ع) برترین فرد امّت و معصوم و امـام ایشان است.» ابن روزبهان به تأویل آیه الّـذین آمنوا در خبر پیش گفته در باره علی (ع) و سـلمان اشـکال وارد می کند و علّامه مجلسـی و شیخ مظفّر در دو مأخذ گذشته به او پاسخ داده اند. شیخ مظفّر در دلائل الصدق دو احتمال را مطرح می کند و می گوید:

«بر اسـاس این دو احتمـال اسـتثنا کردن علی (ع) و سـلمان دلیلی است در برتری آن دو و عصـمتشان در میان امّت، و تردیـدی نیست که

علی (ع) بر سلمان برتری دارد و لذا امامت او تعیّن می یابد.»

ترجمه کشف الیقین ،ص:۳۷۴

(۱) نعمان بن بشیر در باره آیه: إِنَّ الَّذِینَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنی أُولئِکَ عَنْها مُبْعَدُونَ «۱» می گوید: شبی علی (ع) این آیه را تلاوت کرد و فرمود: «من از ایشان هستم»، و هنگامی که نماز بر پا شد برخاست و گفت: «لا یَسْمَعُونَ حَسِیسَها.» «۲»- «۳»

(۲) ابو سعید در باره آیه: وَ لَتَعْرِفَنَّهُمْ فِی لَحْنِ الْقَوْلِ «۴»- می گوید: تو آن ها را در کینه نهفته در گفتارشان نسبت به علی (ع) می شناسی. «۵» «۶»

---

(۱) انبیاء/ ۱۰۱؛ کسانی که پیش از این مقرّر کرده ایم که به آن ها نیکویی کنیم، از جهنّم برکنارند.

(۲) همان.

(۳) شیخ مظفّر در دلائل الصّدق ۲/ ۲۷۳ پیرامون دلالت این آیه می گوید:

«دلالت این آیه پیرامون آن چه در آیه گذشته بدان اشاره کردیم به آسانی دریافت می شود. ما در آیه سی و دوم إِخْواناً عَلی سُرُرٍ مُتَقابِلِینَ [حجر/ ۴۷؛ دلائل ۲/ ۲۲۲- ۲۱۸] توضیح دادیم که مژده دادن به شخص معین در رسیدن به ارمغان وعده داده شده و در امان بودن از تهدید همراه با آگاهی او اقتضای بشارت به عصمت او یا چیزی نظیر آن دارد. در آن جا توضیح دادیم که خلفای سه گانه و نظایر آن ها چنین نبوده اند. پس امیر المؤمنین (ع) تنها معصومی است که بر دیگران برتری دارد و لذا همو امام خواهد بود.»

(۴) محمّد/ ۳۰، و از لحن سخن آن ها را البتّه خواهی شناخت.

(۵) همان ۱/ ۳۲۱- ۳۲۰.

(۶) ابن بطریق در خصائص/ ۱۲۶ می گوید:

«منظور خداوند از این سخن: فِی لَحْنِ الْقَوْلِ بغض نسبت به علی (ع) است و به همین سبب پیامبر (ص)

می فرمایـد: «جز مؤمن تو را دوست نمی دارد و جز منـافق به تو بغض نمی ورزد»، و کسـی که بغض نسـبت به او نشانه نفاق و دوست داشـتن او نشـانه ایمـان باشـد نیـاز امّت به او آشـکارتر و اهتمـام او به ولایت، همه جانبه تر و گواه وضع او روشن تر از آوردن استدلال خواهد بود: إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِینَ.

علّامه مجلسی در بحار الانوار ۳۶/ ۱۷۸ می گوید:

«کسـی که دوست داشتن او از پایه ها و نشانه های ایمان باشد جز پیامبر یا امام نخواهد بود که این نیز فضیلت بزرگی است که از میان صـحابه، علی (ع) بدان اختصاص یافته است و مقدّم داشتن دیگری بر او مقدّم داشتن مفضول است، به ویژه آن که این فضـیلت بـا فضایل دیگری جمع شـده است که به شـماره در نمی آیـد- چنان که آمـد و خواهـد آمـد-.» شـیخ مظفّر در دلائل الصّدق ۲/ ۱۵۵ با این سـخن اسـتدلال می کند و چنین می افزاید: «ملاک ایمان و نفاق، تنها حبّ و بغض نیست بلکه التزامات معمولی آن است که عبـارت است از اقرار به خلافت یـا انکـار آن که بـدان تصـریح شـده است. پس هر که بـدو بغض ورزد معمولا چنین است که امامت او را انکار کرده است و هر که این بغض را ایمان بنمایاند منافق است و هر که او را دوست بدارد به امامت او باور دارد.»

ترجمه کشف الیقین ،ص:۳۷۵

(۱) علی (ع) در باره آیه: مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثالِها «۱»- می فرماید: منظور از «حسنه» حبّ ما اهل بیت و منظور از «سیّئه» بغض ما اهل بیت است و هر که آن را داشته باشد خداوند او را به چهره

در آتش افکند. «۲» «۳»

---

(۱) انعام/ ۱۶۰؛ هر که حسنه ای به جای آورد ده برابرش از آن او خواهد بود.

(۲) همان ۱/ ۳۲۱.

(۳) شیخ مظفّر در دلائل الصّدق ۲/ ۲۷۶- ۲۷۵ پس از بیان برخی اخبار در این باره می گوید:

«نیز دلالت بر مطلوب ما دارد هم پیوندی میان دوستی علی و دوستی خدا و رسول و هم پیوندی میان بغض و بغض آن ها. پس چگونه می شود منظور، بیان امامت علی (ع) نباشد و حال آن که قرآن کریم از ضرورت دوستی او و حرمت بغضش سخن گفته است و این سخن، بارها نزول یافته و دوستی او به «حسنه» و دشمنی او به «سیّئه» تعبیر شده است و سنّت نبوی نیز آکنده از این دو مفهوم است.»

ترجمه کشف الیقین ،ص:۳۷۶

(۱) امام باقر (ع) در باره آیه کریمه: فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ «۱»- می فرماید: مقصود از آن علی (ع) «۲»- است. «۳»

(۲) امام باقر (ع) در باره این آیه: إِذا دَعاكُمْ لِما يُحْيِيكُمْ «۴»- می فرماید: شما را به ولایت علی بن ابی طالب (ع) فرا می خواند. «۵» «۶»

---

(۱) اعراف/ ۴۴؛ آن گاه آواز دهنده ای در آن میان آواز دهد.

(۲) همان.

(۳) شیخ مظفّر در دلائل الصّدق ۲/ ۲۷۷ روایتی را از امیر المؤمنین (ع) نقل می کند که فرموده است: «نفرین خدا بر ستمگران» یعنی: کسانی که ولایت مرا تکذیب کردند و حقّم را ناچیز شمردند. او سپس در توضیح این آیه و این خبر می گوید:

«دلالت این آیه بر مطلوب، آشکار است، زیرا مقصود از ستمگران یا مطلق سرکشان است که در این هنگام ناگزیر باید مؤذّن، معصوم باشد، چه، صحیح نیست سرکشی ندای نفرین سرکشان سر دهد، و

اگر معصومی باشد تنها و بی نظیر، همان امام خواهد بود، زیرا چنان که گفته آمد عصمت، شرط امامت است، و دور می نماید ندای نفرین، هر سرکشی را در برگیرد، و یا مقصود از ستمگران، مرتکبان گناهان کبیره همچون کفر و نفاق است که بغض به علی هم از جمله آن هاست- چنان که گفته شد-، و بدون تردید هر یک از مردم که دشمنی به او موجب نفرین گردد و چنین کسی به روز رستخیز در برابر همگان چنین ندایی را سر دهد همو امام حق است و منادی بودن او خود دلیلی است بر فضل و برتری او به امّت و شخص افضل، همان امام خواهد بود. گواه دلالت آیه بر امامت، خبر آخرین است که مقصود از ولایت در آن، امامت است، زیرا تکذیب، بدان تعلّق می گیرد نه به حبّ و دوستی، و به مقتضای اطلاق ولایت در حدیث، دیگر تفاوتی نخواهد بود میان کسی که امامت او را مطلقا تکذیب کند یا در زمانی خاص.» علّامه مجلسی در بحار الانوار ۳۶/ ۶۵ در بیان این آیه و این سخن پروردگار: طُوبی لَهُمْ وَ حُسْنُ مَآبٍ [رعد/ ۲۹؛] و بازگشت آن دو به علی (ع) می گوید:

«همین دو کافی است در فضل و استحقاق او از برای تقدیم به آدمیانی نادان، فرومایه، خشن و ناکس، و خداوند هر که را بخواهد به راه راست هدایت می کند.»

(۴) انفال/ ۲۴؛ آن گاه شما را به آن چه زنده تان می گرداند فرا می خواند.

(۵) همان.

(۶) علّامه مجلسی در بحار الانوار ۳۶/ ۱۸۶ می گوید:

«اگر مقصود از ولایت، خلافت است- چنان که به نظر می رسد- آیه، دلالت دارد بر وجوب فرمان بری

از او و اعتقـاد به خلافتش، و اگر مقصود یـاری و محبّت بـدوست باز هم دلالت بر امامت او دارد، زیرا وجوب محبّت و یاری بـدو و این که این دو عامل از عواملی است که زنـدگی جاودانه معنوی انسان را زنـده می کنـد به همراه تهدیـد و بیم دادن بر ترک آن، دلالت دارد بر فضیلت سترگی که به امام اختصاص دارد و بر این پایه- چنان که بارها گفته شد- جایز نیست کسی دیگر بر او مقدّم داشته شود.

شیخ مظفّر مانند همین مفهوم را آورده است. بنگرید به: دلائل الصّدق ۲/ ۲۷۸.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۳۷۷

(۱) جابر بن عبـد اللَّه در باره آیه فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ «۱»- می گوید: نزد پیامبر (ص) نشسته بودیم و اصحاب پیرامون بهشت گفتگو می کردنـد. پیـامبر (ص) فرمود: نخستین کسـی که به بهشت درآیـد علی بن ابی طـالب است. ابو دجانه انصـاری گفت: یـا رسول اللَّه! به مـا گفته ای که بهشت بر پیـامبران حرام است تـا آن که تو بـدان درآیی و بر امّت های دیگر، حرام تا امّت تو بـدان درآید. فرمود: آری، یا ابا دجانه. آیا نمی دانی که خداوند درفشـی از نور و سـتونی از یاقوت دارد که بر آن نور نوشته شده است: لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ، محمّد رسولی [آل] محمّد خیر البریّه، صاحب اللّواء امام القیامه و با دست خود بر دوش علی بن ابی طالب زد.

او می گوید: با این خبر، پیامبر (ص) علی (ع) را شاد کرد و علی (ع) فرمود: سپاس خدای را که به ما در پرتو وجود تو بزرگی و شرافت بخشید. پس پیامبر (ص) به او فرمود: ای علی! مژده ات

باد، بنده ای نیست که به دوستی تو منتسب باشد مگر آن که خداوند او را در روز رستخیز با ما برمی انگیزاند و سپس پیامبر (ص) این آیه شریفه را تلاوت فرمود:

فِی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِیکٍ مُقْتَدِرٍ. «۲» «۳»

---

(۱) قمر/ ۵۵؛ در جایگاه صدقی، نزد سلطانی با قدرت.

(۲) قمر/ ۵۵.

(۳) شیخ مظفّر در دلائل الصّدق ۲/ ۲۸۰- ۲۷۹ می گوید:

«چگونگی دلالت آن بر امامت امیر المؤمنین (ع) این است که خداوند از او با صیغه جمع یاد کرده و فرموده است: «إِنَّ الْمُتَّقِینَ فِی جَنَّاتٍ وَ نَهَرٍ فِی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِیکٍ مُقْتَدِرٍ»، و این دلیل آن است که علی (ع) به مثابه همه پرهیزگاران است، زیرا جان مایه و زیر ساز تقوا به شمار می آید. او بزرگ ترین و برترین فرد امّت است و لذا امام خواهد بود. نیز این آیه، شخص علی (ع) را به بهشت مژده می دهد و او از این نکته آگاه بود، زیرا علم کتاب نزد اوست، و پیش تر گفته شد که همین اقتضای عصمت و برتری او به دیگران را دارد و بر همین اساس امام خواهد بود.

او پس از نقل حدیثی که مصنف در متن کتاب آورده است- در کنار خبری دیگر- می گوید:

«از آغاز این دو حدیث چنین به دست می آید که دوست داشتن پیامبر (ص) و علی (ع) هم پیوند هستند، چنان که از این دو حدیث به دست می آید دوستی علی (ع) موجب در آمدن به بهشت است و این خود دلیل برتری اوست بر دیگر آحاد امّت. پس علی (ع) امام این امّت است، به ویژه آن که اعلان شده است او اهل بهشت و دلیل ورود دیگران

به بهشت است.»

ترجمه کشف الیقین ،ص:۳۷۸

(۱) علی (ع) در باره آیه کریمه: وَ لَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْیَمَ مَثَلًا إِذا قَوْمُکَ مِنْهُ یَصِدُّونَ «۱»- می فرماید: پیامبر (ص) فرمود: تو نمونه ای هستی از عیسی، چرا که او را جماعتی چنان دوست داشتند که به هلاکت افتادند و قومی نیز او را دشمن داشتند که به نابودی درآمدند. منافقان گفتند: نمی شد نمونه دیگری جز عیسی بیاورد! پس این آیه نازل شد. «۲»- «۳»

---

(۱) زخرف/ ۵۷؛ و چون داستان پسر مریم آورده شد قوم تو به شادمانی فریاد زدند.

(۲) همان.

(۳) ابن بطریق در خصائص ۱۷۴- ۱۷۳ در بیان دلایل امامت می گوید:

«از آن جمله است این سخن پروردگار: وَ لَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْیَمَ مَثَلًا إِذا قَوْمُکَ مِنْهُ یَصِدُّونَ، زیرا هنگامی که پیامبر (ص) به علی (ع) فرمود: «تو نمونه ای هستی از عیسی» این سخن بر گروهی از اصحاب و نزدیکان پیامبر گران آمد و گفتند: عیسی از او بهتر است، زیرا عیسی را تا دیروز خدای خود می دانستیم.

چون خداوند سخن این جماعت را شنید آن را سخنی بس باطل شمرد و انکارش کرد، چه، می فرماید:

إِذا قَوْمُکَ مِنْهُ یَصِدُّونَ، وَ قالُوا أَ آلِهَتُنا خَیْرٌ أَمْ هُوَ ما ضَرَبُوهُ لَکَ إِلَّا جَدَلًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ، و این که سخن آن ها را جدل نامیده و دشمن شان خوانده است خود، بزرگ ترین دلیل است در انکار سخن آن ها.

سپس خداوند، از حقیقت انکار سخن آن ها پرده برمی دارد و می فرماید: إِنْ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنا عَلَیْهِ وَ جَعَلْناهُ مَثَلًا لِبَنِی إِسْرائِیلَ. سپس خداوند، داستان را با بیان این که آن یک همانندگی حقیقی است توضیح می دهد و با این سخن روشن می کند که منکر آن جدلی

مسلک و دشمنی بیش نیست: وَ لَوْ نَشاءُ لَجَعَلْنا مِنْکَمْ مَلائِکَةً فِی الْأَرْضِ یَخْلُفُونَ، زیرا هنگامی که پیامبر (ص) به علی (ع) فرمود: «تو برای من چونان هارون هستی برای موسی جز آن که پیامبری پس از من نیست»، می دانست که علی (ع) پس از او زنده خواهد ماند و حال آن که هارون در زمان زندگی موسی درگذشت، و اگر پیامبر (ص)، نبوّت را از جمله منازل علی (ع) استثنا نمی کرد تمامی منزلت های هارون نزد موسی برای علی (ع) ثابت می بود و خلافت حضرت (ع) و واجب الطاعه بودن او به ثبوت می رسید.

چنین است لفظ قرآن کریم، زیرا هنگامی که خداوند سبحان، اراده همانندی و تأیید سخن پیامبر را می کند، به ویژه آن که خداوند متعال می داند ممکن است از این همانندی، نبوّت توهّم شود وضعیت خلافت را بدون نبوّت مشخص می سازد تا بدینسان خداوند وضع توهّم نبوّت را نفی کرده باشد و خلافت را برای حضرت (ع) اثبات کرده باشد، و لذا فرمود: وَ لَوْ نَشاءُ لَجَعَلْنا مِنْکُمْ مَلائِکَةً فِی الْأَرْضِ یَخْلُفُونَ، پس خداوند او را به خلافت- و نه نبوّت- اختصاص داده است، زیرا پس از محمّد (ص) پیامبری نیست، و این تعبیر پروردگار: «ملائکه» بزرگداشتی است برای خلافت حضرت (ع)، زیرا این توهّم می رود که فرشتگان از بنی بشر، برترند، و این سخن پروردگار: «منکم» بهترین دلیل است در اختصاص آن به مولانا امیر المؤمنین (ع) از سوی پیامبر (ص) به دلیل این فرموده خداوند که: وَ یَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ و نیز به دلیل این سخن پیامبر (ص) که: «علی از من است و من از علی.» علّامه مجلسی در بحار

الانوار ۳۵/ ۳۲۶- ۳۲۵ می گوید:

«پوشیده نماند آن چه به طرق گوناگون در اخبار خاصّ و عام آمده است استوارتر از احتمالاتی است که به خبری استناد ندارد، با در نظر گرفتن این که سخنان ما از آن چه آن ها گفته اند با مجموع آیه، همخوانی بیش تری دارد.

باید بدانیم که این آیه، دلالت بر فضیلت بزرگی دارد که هیچ فضیلت دیگری بدان مانند نیست، و دلالت بر این دارد که پیامبر با ستودن فراوان علی و عرضه داشتن فضایل بسیارش باز هم بسیاری از فضایل او را از هراس تندروها پوشیده گذاشت، و بر این اساس چگونه روا خواهد بود مشتی نادان و کم خرد که غثّ را از سمین تشخیص نمی دهند و از احکام دین و دنیا هیچ نمی دانند بر حضرتش (ع) پیشی گیرند خداوند ما را از کوری کوران نجات بخشد و در دنیا و آخرت با امامان پاك برانگیزاند.» مظفّر در دلائل الصّدق ۲/ ۲۸۲ می گوید:

«از آن چه گفته آمد چگونگی دلالت آن بر امامت علی (ع) روشن شد، و مثل آوردن او به عیسی دلیل آن است که فضیلت او نزد خدا چونان عیسی است چه، دشمنی با او موجب هلاکت است، پس حضرت (ع) در عظمت به عیسی (ع) می ماند و بر امّت برتری دارد و امام امّت خواهد بود، و به همین سبب منافقان گفتند: چرا عیسی را برای او نمونه آورد، به علاوه آن که دعوتگر به تندرویی در حق حضرت (ع) همچون کسی است که در حقّ عیسی (ع) به تندرویی فرا می خواند که البتّه این به سبب معجزات و کرامات شگفت انگیز ایشان بود و بدون تردید سرزدن این

گونه کرامت ها از شخص دیگر، دلیل کرامت او نزد خدا و گواه برتری او بر قوم خود است و شخص افضل، امام خواهد بود و دلیل امامت او از سوی خدا به هم پیوستگی معجزه اوست با ادّعای امامت، و در معجزات او همین ما را بس که امور غیبی را خبر می داد و خورشید در زمان حیات پیامبر (ص) و پس از رحلت ایشان برای او بازگردانده شد و با اژدها گفت و گو کرد، و کرامت های شگفت آور دیگری که از ایشان مشاهده شده است.» بنگرید به عمده ۲۱۵- ۲۱۳ و دلائل الصّدق ۲/ ۴۲۶- ۴۲۴.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۳۸۰

(۱) زاذان به نقل از علی (ع) در باره آیه: وَ مِمَّنْ خَلَقْنا أُمَّةٌ یَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ یَعْدِلُونَ «۱»- می گوید: این امّت به هفتاد و سه فرقه تقسیم می شود که هفتاد و دو فرقه در آتشند و یک فرقه در بهشت، و اینان همان کسانی هستند که خداوند در حقّ آن ها فرموده است:

وَ مِمَّنْ خَلَقْنا أُمَّةٌ یَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ یَعْدِلُونَ، و آن ها من و شیعیان من هستند. «۲» «۳»

---

(۱) اعراف/ ۱۸۱؛ از آفریدگان، گروهی هستند که به حق راه می نمایند و به عدالت رفتار می کنند.

(۲) بحار الانوار ۳۶/ ۱۸۷.

(۳) علّامه مجلسی در بحار الانوار ۳۶/ ۱۸۷ روایات گوناگونی را می آورد و در پی آن می گوید:

«آخرین روایتی که رازی نقل می کند صراحت دارد در تخصیص حقانیت شماری از امت، و واقعیت نیز همین است آن گونه که ما در باب پراکندگی امّت، ثابت کردیم، و در کنار هم نهادن این حدیث با حدیث ابن مردویه اقتضا دارد که مقصود از «قوم» آمده در آن علی

و شیعیان او باشد، و روشن است که خلفای سه گانه و پیروان سنّی آن ها بر پایه جدایی و مخالفت میان آن ها و امیر المؤمنین (ع) که اثبات کردیم از شیعیان علی نیستند پس بر باطلند، زیرا حقّ، هیچ گاه در دو جهت مختلف قرار نمی گیرد. درنگی باید.

شیخ مظفّر در دلائل الصّدق ۲/ ۲۸۴ نزدیک به همین مفهوم را می آورد و می افزاید:

«اگر علی (ع) و پیروان او همان گروه رستگاری هستند که به حق ره می یابند و بدان بازمی گردند بدون تردید علی امام خواهد بود، زیرا نمی شود او مأموم و پیرو برخی از شیعیان خود باشد، چه، شیعه به مفهوم تابعان است نه متبوعان.»

ترجمه کشف الیقین ،ص:۳۸۱

(۱) بریده در باره آیه: وَ تَعِیَها أُذُنٌ واعِیَةٌ «۱»- می گوید: پیامبر (ص) به علی (ع) فرمود:

خداوند به من دستور داده است تا تو را نزدیک کنم نه دور و بیاموزمت و تو بنیوشی و حقّ الهی است تا بنیوشی، پس این آیه نازل شد.

(۲) مکحول می گوید: پیامبر (ص)، این آیه را تلاوت فرمود و سپس به علی (ع) روی آورد و گفت: «از خدا خواسته ام آن گوش را گوش تو قرار دهد. «۲» «۳»

---

(۱) حاقّه/ ۱۲؛ و گوش هایی دقیق آن ها را می نیوشند.

(۲) همان.

(۳) ابن بطریق در خصائص/ ۱۵۷ با اشاره به این فرموده الهی: سَنُقْرِئُکَ فَلا تَنْسی می گوید:

«خداوند وضع آن دو را در حفظ وحی، یکسان قرار داده است، و اگر چنین نبود که آن دو در پیروی از هر کس دیگر شایسته تر نبودند در فراموش نکردن چیزی در وحی الهی اختصاص نمی یافتند و این بهترین دلیل است در ضرورت پیروی از کسی که نکته ای از وحی الهی را

فراموش نمی کنـد، زیرا جایگاه اوامر خداست در امر و نهی او، و این برای کسـی که درنگ کند روشن است.» علّامه مجلسـی در بحار الانوار ۳۵/ ۳۳۱ می گوید:

«این آیه به اتّفاق هر دو فرقه دلالت دارد بر کمال علم و اختصاص حضـرت (ع) در میان دیگر صحابه، و هیچ خردمندی تردید نـدارد که برتری انسان با علم است و پایه خلافتی که ریاست دین و دنیاست در پرتو علم به دست می آیـد و آیات و اخبار در این پیرامون، فراوان است ... پس ثابت می شود که علی (ع) به خلافت، شایسته تر از دیگر صحابه است و نباید دیگری را بر او برتری داد.» مظفّر در دلائل الصّدق ۲/ ۱۷۲- ۱۷۱ می گوید:

«این نه تنها بر علم و فضل او که بر اعلمیت و افضـلیتش دلالت دارد، زیرا حاکی از آن است که تنها گوش علی نیوشنده است. خداونـد می فرمایـد: لِنَجْعَلَها لَكُمْ تَـذْكِرَةً وَ تَعِيَها أُذُنٌ واعِيَةٌ، پس او برای امامت، حقّ بیش تری دارد، و این که در برخی اخبار آمده است: «و حقّ الهی است تا تو بنیوشی» خود دلیل است بر این که علی باید نیوشنده باشد و این اشاره دارد به وجوب الهی در نصب امامی با بینش، و از همین رو خداوند به پیامبرش (ص) دسـتور می دهد او را آموزش دهد- چنان که در اخبار بعدی خواهـد آمـد-، پس او امام و دیگری مأموم خواهـد بود و چگونه ممکن است فردی بـدون بینش والی امور مسـلمانان و حاکم امور دینی باشـد و فرمـان بردن از او بر کسـی واجب باشـد که گوش هایی نیوشـنده دارد: أَ فَمَنْ يَهْـدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ

لا یَهِدِّی إِلَّا أَنْ یُهْدی فَما لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُونَ.

این که واژه «اذن» در آیه، مفرد آمده است و نکره، دلالت دارد بر این که مقصود، تنها علی (ع) است، چنان که در اخبار بسیاری بر اینکه علی (ع) مقصود است تصریح شده است.

این که مقصود از «اذن واعیه» گوش علی باشد منافاتی ندارد با آن که گوش حسن و حسین نیز نیوشنده باشند، زیرا آن دو نیز از اویند و او از آن دو، یا آن دو گوش هایی نیوشنده هستند به این اعتبار که آن را از پدرشان گرفته اند چنان که پدرشان همین مقام را از پیامبر اکرم (ص) به کف آورده است.» بنگرید به: حق الیقین ۱/ ۲۷۲.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۳۸۲

(۱) این آیه شریفه: أَ جَعَلْتُمْ سِقایَهَ الْحاجِ تا أُولئِکَ هُمُ الْفائِزُونَ «۱»- در حقّ علی (ع) نازل شده است. «۲»-

(۲) امام کاظم (ع) نقل می کند: این آیه: تَراهُمْ رُکَّعاً سُجَّداً «۳»- در حقّ علی (ع) نازل شده

---

(۱) توبه/ ۲۰ و ۱۹؛ آیا آب دادن به حاجیان را ... آن ها همان رستگارانند.

(۲) همان.

(۳) فتح/ ۲۹؛ آن ها را در حال رکوع و سجده می یابی.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۳۸۳

است. «۱»-

(۱) مقاتل بن سلیمان می گوید: آیه: وَ الَّذِینَ یُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُؤْمِناتِ بِغَیْرِ مَا اکْتَسَبُوا «۲»- در حقّ علی (ع) نازل شده است، و آن هنگامی بود که گروهی از منافقان او را آزار می رساندند و به دروغ نسبتش می دادند. «۳» «۴»

(۲) ابن عبّاس می گوید: آیه وَ یَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ بِالرَّسُولِ وَ أَطَعْنا «۵»- در حقّ علی (ع) و مردی از قریش نازل شده است که زمینی از حضرت (ع) خرید. «۶»-

(۳) مقصود از آیه: وَ هُوَ

الَّذِی خَلَقَ مِنَ الْماءِ بَشَراً فَجَعَلَهُ نَسَباً وَ صِهْراً «۷»- علی و فاطمه- علیهما السّلام- است. «۸» «۹»

---

(۱) همان.

(۲) احزاب/ ۵۸؛ و کسانی که مردان و زنان مؤمن را بی هیچ گناهی می آزارند.

(۳) همان.

(۴) شیخ مظفّر در دلائل الصّدق ۲/ ۲۸۷- ۲۸۶ می گوید:

«چگونگی دلالت آن به مطلوب، همین فرموده: بِغَیْرِ مَا اکْتَسَبُوا است که گواهی است بر برائت علی (ع) از آن چه می گویند، و این که سخن آن ها بهتانی است آن گونه که خداوند در پایان آیه می فرماید: فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتاناً وَ إِثْماً مُبِیناً. روشن است توجّه آیه به برائت علی (ع) و گفتن این حقیقت که اگر کسی او را بیازارد گناهی آشکار مرتکب شده است با آن همه بهتان و آزار رساندن به مؤمنان، خود دلیلی است بر عظمت او نزد خداوند تبارك و برتری او بر دیگران، به ویژه آن که به صیغه جمع از او تعبیر شده است و آزار او همراه با آزار خدا و رسول آمده است و البتّه فرد برتر برای امامت شایستگی بیش تری دارد. منافاتی نیست میان ذکر زنان مؤمن در آیه و نزول این آیه در حقّ علی (ع) و کسانی که او را آزار می رسانند، زیرا مانعی نیست زنانی را بسان پیروان، یاد کرد، به ویژه آن که مقصود از زنان مؤمن همراه اراده علی با واژه «مؤمنان» همان فاطمه مظلومه است و بر فایده آیه در رساندن مطلوب می افزاید.»

(۵) نور/ ۴۷؛ و می گویند به خدا و رسول ایمان آوردیم و فرمان می بریم.

(۶) همان.

(۷) فرقان/ ۵۴؛ او خدایی است که از آب انسان را آفرید و او را خویش نسبی و سببی قرار داد.

(۸) همان.

(۹)

ابن بطریق در خصائص/ ۲۳۵- ۲۳۴ می گوید:

«وحی، او را از دیگر مردمان جدا کرده است، اگر چه دیگران نیز همچون او با پیامبر (ص)، خویشی داشتند و اشاره وحی گرانسنگ، به نام او امتیاز او بر دیگر مردم است و این نشانه تشویق در وجوب پیروی از اوست.» شیخ مظفّر در دلائل الصّدق /۲ ۲۱۴- ۲۱۳ می گوید:

«حاصل مفهوم آیه کریمه آن است که خداوند سبحان، آدمی را از آب بیافرید یعنی آن چه آب گشته است و نوری بوده نهاده شده در پشت آدم و بنی بشر را خویشان یک دیگر قرار داد که مقصود، همان محمّد (ص) است، زیرا او خویش فاطمه و حسنین است و برخی را داماد قرار داد که همان علی (ع) است، و بر این پایه دلالت آیه شریفه بر امامت امیر المؤمنین (ع) آشکار می باشد، زیرا یگانگی نور آن دو که بر آدم، پیشی داشته اند دلیل برتری علی (ع) است حتّی بر پیامبران، و کسی که چنین باشد امامت برای او ضرورت می یابد، به ویژه آن که در اخبار نور- که بعدا خواهیم آورد- پیامبر (ص) فرموده است: «مرا پیامبر، بیرون آورد و علی را وصیّ» و در برخی احادیث آمده است: «در من نبوّت را قرار داد و در علی (ع) امامت را»، و اگر بپذیریم که مقصود از آب در آیه غیر از نور است بدون تردید آیه شریفه، به ویژه محمّد و علی را در هر جهتی از جهات یک بشر می داند که در خارج به خویشی و دامادی تقسیم شده اند و این دلیلی است در برتری علی و این که او جان پیامبر (ص) و

همانند اوست و در رسیدن به امامت، برترین و شایسته ترین مردمان است.»

ترجمه کشف الیقین ،ص:۳۸۴

(۱) در باره آیه: وَ أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلى بِبَعْضٍ فِي كِتابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُهاجِرِينَ، «۱»- گفته شده که در حقّ علی (ع) نازل گشته است، زیرا او مؤمن و مهاجر و خویشاوند بود.» «۲» «۳»

---

(۱) احزاب/ ۶؛ و در کتاب خدا خویشان نسبی از مؤمنان و مهاجران به یک دیگر سزاوارترند.

(۲) همان.

(۳) فاضل سیوری در اللوامع الالهیه/ ۲۸۰- ۲۷۹ می گوید:

«چگونگی دلالت آن چنین است: اولویت خویشان یا در تصرّف در هر آن چیزی است که از آن میّت بوده است یا در بخشی از آن، اگر اوّلی باشد لازم خواهد آمد انتقال ولایت پیامبر (ص) به خویشان بر پایه عمومیت و اگر دومی باشد این بخش یا همان ولایت است یا جز آن، که این [جز آن] باطل است، زیرا لفظ و قرینه بر آن دلالت ندارد، پس بنا به دلالت قرینه، مقصود، همان ولایت خواهد بود، چه، خداوند می فرماید: النَّبِيُّ أَوْلى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، و روشن است مقصود از اولویت پیامبر، همان ولایت است، و اگر یک لفظ دو مفهوم داشته باشد که تنها یکی از آن دو قرینه داشته باشد همان مفهومی تعیّن می یابد که قرینه دارد، مگر آن که مفهوم دیگری دلیلی قوی تر در بر داشته باشد که چنین نیست.» قاضی نور اللّه همان گونه که در بحار الانوار ۳۶/ ۱۸۹ آمده است می گوید:

«این آیه تصریح دارد بر امامت علی (ع)، چه، دلالت دارد بر این که از میان خویشان، کسی نسبت به پیامبر، اولویت دارد که امور سه گانه را گرد آورده باشد، و همه

مسلمانان همداستانند در انحصار امامت پس از پیامبر در علی و عبّاس و ابو بکر. عبّاس اگر چه مؤمن بود و خویش ولی مهاجر نبود و از جمله طلقا به شمار می آمد و ابو بکر بر فرض صحّت ایمان و هجرت از خویشان پیامبر نبود، پس تنها علی (ع) گردآورنده امور سه گانه است و پس از پیامبر (ص) برای امامت و خلافت، شایسته تر خواهد بود.» شیخ مظفّر در دلائل الصّدق ۲/ ۲۸۹ می گوید:

«مسأله مهم، اولویت امیر المؤمنین است نسبت به ابو بکر در میراث پیامبر (ص) که برآمده از خویشاوند نبودن ابو بکر است، چنان که بر همین مفهوم دلالت دارد باز پس گرفتن سوره برائت از ابو بکر، که بر این اساس خلافت او باطل خواهد بود و حقّ با علی (ع).»

ترجمه کشف الیقین ،ص:۳۸۵

(۱) جابر به نقل از امام صادق (ع) می گوید: آیه: وَ بَشِّرِ الَّذِینَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ «۱»- در حقّ ولایت علی بن ابی طالب (ع) نازل شده است. «۲» «۳»

---

(۱) یونس/ ۲؛ و مؤمنان را بشارت ده که نزد پروردگارشان پایگاهی رفیع دارند.

(۲) همان.

(۳) شیخ مظفّر در دلائل الصّدق ۲/ ۲۹۰ می گوید:

«دلالت آیه بر امامت امیر المؤمنین روشن است، زیرا هر که قدم صدق مؤمنان به ولایت او استوار گردد و خداوند در کتاب عزیزش ثبوت این ولایت را مژده داده است باید برترین و بهترین همه آن ها باشد و لذا امام آن ها خواهد بود، و اگر مقصود از ولایت در حدیث، امامت باشد، آیه، تصریح بر آن خواهد داشت.»

ترجمه کشف الیقین ،ص:۳۸۶

(۱) ابن عبّاس در باره آیه: وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولئِکَ الْمُقَرَّبُونَ «۱»- می گوید: یوشع بن نون

پیش از دیگران به موسی بن عمران و مؤمن آل یس زودتر از دیگران به عیسی بن مریم و علی بن ابی طالب زودتر از دیگران به پیامبر (ص) ایمان آوردند. «۲» «۳»

(۲) ابو سعید می گوید: این سخن پروردگار: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ «۴»- در جریان حدیث غدیر خم نازل شد که پیامبر (ص) دست علی (ع) را بلند کرد. پس پیامبر (ص) فرمود:

---

(۱) واقعه/ ۱۰؛ و نخستینیان، نخستینیان همان نزدیکان هستند.

(۲) همان ۱/ ۳۲۳.

(۳) ابن بطریق در خصائص/ ۱۳۳ می گوید:

«او در میان این امّت در پیشی گرفتن ایمان به خدا و رسول (ص) بی مانند است، و اینک که در فرمان بری از خدا و رسول (ص) بی مانند است باید به او اقتدا کرد و از او پیروی نمود، و در لفظ قرآن کریم، اشاره و هشداری است در آن چه دلالت دارد بر اقتدار از شخص او، چه، خداوند می فرماید: وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولئِكَ الْمُقَرَّبُونَ، و همین در بردارنده تشویق بر پیروی از اوست و بر شخص دیده ور پوشیده نیست که پیروی از کسی که نزد خدا و رسول، مقرّب است ضروری تر و بایسته تر می باشد.» علّامه مجلسی در بحار الانوار ۳۵/ ۳۳۵ می گوید:

«این که علی (ع) قدیمی ترین این امت و برترین پیشی گیرندگان امّت ها و تنها مقرّب این امّت است به دلیل فرموده پروردگار: أُولئِكَ الْمُقَرَّبُونَ مانع از آن است که دیگری بر او مقدّم داشته شود و- چنان که بارها گفته شده است- کسی بر او پیشی گیرد.» شیخ مظفّر در دلائل الصّدق ۲/ ۱۵۸ می گوید:

«زمخشری در تفسیر سوره یس از پیامبر (ص) روایت می کند که فرمود: (پیشی گیرندگان امّت ها سه نفرند که حتّی چشم

به هم زدنی به خدا کفر نورزیده اند: علی بن ابی طالب، صاحب یس و مؤمن آل فرعون)، و این دلالت دارد بر فضیلت دیگر امیر المؤمنین نسبت به دیگر صحابه و آن این که با در نظر گرفتن دوران خردسالی و رشد و نمو در میان بت ها باز هم چشم به هم زدنی به خدا کفر نورزیده است، پس برای امامت، شایسته تر خواهد بود از کسی که به سبب کاستی در خرد و فراوانی جهل، در طول عمر خود، بت پرستیده است.»

(۴) مائده/ ۳؛ امروز دینتان را برایتان کامل گرداندم.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۳۸۷

اللّٰه اکبر بر کمال یافتن دین و تمام شدن نعمت و خشنودی خداوند از رسالت من و ولایت علی بن ابی طالب (ع). «۱»-

(۱) این آیه مبارکه: وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ یَشْرِی نَفْسَهُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللَّهِ «۲»- در شبی نازل شد که علی (ع) در بستر پیامبر (ص) خفت. «۳»-

(۲) عبد الغفّار بن قاسم می گوید: در آیه: أَطِیعُوا اللَّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ «۴»-، در باره «أُولِی الْأَمْرِ» از جعفر بن محمّد (ع) پرسش کردم. فرمود: به خدا سوگند، از جمله آن هاست علی (ع). «۵» «۶»

---

(۱) همان.

(۲) بقره/ ۲۰۷؛ و از مردم کسانی هستند که در راه خشنودی خدا جان خود را می فروشند.

(۳) همان.

(۴) نساء/ ۵۹؛ از خدا و پیامبر و اولو الامرتان فرمان برید.

(۵) همان.

(۶) ابو الصلاح حلبی در تقریب المعارف/ ۱۳۱ می گوید:

«خداوند سبحان، فرمان بری از اولی الامر را همان گونه واجب گرداند که فرمان بری از خود و رسولش را و این به مقتضای عطفی است که موجب پیوند حکم معطوف علیه می گردد. ما دانسته ایم که فرمان

بری از خداونـد و رسول او در همه اجسـام و ازمـان و امور، عموميت دارد، و ماننـد آن به موجب امر الهی، برای- اولی الامر، حاصـل اسـت و اين مقتضـی آن است که تعـبير «اولی الامر» خطـاب به امير المؤمنين علی (ع) باشـد، زيرا هيـچ کس قائـل به عموميت فرمـان بری از اولی الامر نيست مگر آن که را به علی (ع) و امامـان ذريّه او- عليهم السّلام- اختصـاص دهيم، و اگر فرمان بری او بر امت و ازمان و امور، عموميت يابد امامت او ثابت می شود، زيرا امّت، اجماع دارد در امامت کسی که ويژگی هايی چنين دارد و البتّه ديگری استحقاق آن را نخواهد داشت.» او در همين مأخذ/ ۱۳۳ می گويد:

«ترتيب ديگر چنين است: اطلاق فرمان بری از اولی الامر مقتضـی عصـمت آن هاست، زيرا مطلقا قبيـح خواهد بود که به فرمان بری از مواضع قبيح فرمان داده شود، و هيچ کس به عصمت اولی الامر قائل نيست.

مگر آن که علی و ذريّه پاک او (ع) را تخصيص زده باشد.» سيّد شبّر در حق اليقين/ ۲۵۴ می گويد:

«آيه دلالت دارد بر ضـرورت وجـوب فرمـان بری از اولی الامر همچـون فرمـان بری از پيـامبر و به همين سـبب ميـان آن دو با آوردن فعل، فاصـله نينـداخت، زيرا کمال اتّحاد و همانـنـدگی ميان آن دو [پيامبر و علی] است که البتّه اين در اطاعت از خدا و پيـامبر به چشم نمی خورد، زيرا ميـان خـالق و مخلوق، کمال ناهمسانی برقرار است و به همين سـبب با آوردن فعل ميان آن دو فاصله شده است، و روشن است که خداوند سبحان هيچ گاه مؤمنان، به ويژه صالحان و عالمان و

فاضـلان را به فرمان بری از هر امیر حاکمی، فرمان نمی دهـد، زیرا گاهی در میان آن ها تباهی و سـتم دیده می شود و کسانی یافت می شوند که به سرکشـی خداوند سـبحان فرمان می دهند. پس ضرورتا اولو الامر باید کسانی باشند که خداوند به فرمان بری از آن ها دستور داده است؛ کسانی همچون پیامبر در عدم صدور خطا و فراموشی و دروغ و گناه و چنین کسی بر گماشته نمی شود مگر از سوی خداوندی که به نهفته ها آگاهی دارد.» آشتیانی در لوامع الحقائق- مبحث امامت-/ ۵ می گوید:

«چگونگی دلالـت آن چنین است که خداونـد سـبحان فرمـان بری از اولی الامـر را قرین فرمـان بری از خود و پیـامبرش کرد و فرمان بری از آن ها را بر همه خلایق، فرض گرداند، و ممکن نیست خداوند اطاعت کسـی را بر همه مردم واجب گرداند مگر آن که او از هر گونه خطا، غفلت، سـهو و نسـیان در امان و به عصـمت، موصوف باشد و همه احکام شرع را بداند تا هر چه را بدان امر می کند یا از آن باز می دارد، حجیّت داشته باشد و امر و نهی او همان فرمان الهی باشد تا پیروی از همه اقوال و افعال او وجوب و ضرورت یابد.» شیخ مظفّر در دلائل الصّدق ۲/ ۲۹۱ می گوید:

«این ممکن نیست دیگر خلفـا را در بربگیرد، خواه خصوص چهار تن قصـد شود یا اعمّ آن ها را که عبارتنـد از: معاویه، یزیـد، ولید و نظایر آن ها، زیرا آیه دلالت بر آن دارد که اولو الامر از عصـمت برخوردارند و اینان- چنان که در آغاز مباحث امامت توضیح داده شد- چنین نبودند، پس ناگزیر مقصود از اولی الامر،

علی و فرزندان پاک او هستند، چرا که دیگران بنا به ضرورت و اجماع از عصمت بدورند.» علّامه عسکری در معالم المدرستین ۱/ ۱۶۴ می گوید:

«اختلاف در میان دو مکتب در کسانی است که می شود اولو الامر نامیدشان. مکتب اهل بیت، معتقد است که چون مقصود از اولی الامر، امامان می باشد پس ناگزیر باید از سوی خداوند سبحان برگماشته شده باشند و از گناه، برکنار، و تفصیل آن به خواست خدا در باب خود خواهد آمد.

مکتب خلافت معتقد است «اولی الامر» کسانی هستند که مسلمانان در حکومت با آنان بیعت می کنند، و بر همین اساس معتقدند هر که با آن ها بیعت کرده است باید فرمان برد و لذا از خلیفه یزید بن معاویه، فرمان می برند و خاندان پیامبر را در کربلا به اسارت کشیدند و شهر پیامبر (ص) را سه روز مباح شمردند و کعبه را به منجنیق بستند که به خواست خدا در جایگاه خود بیان خواهد شد.» بنگرید به الفین/ ۲۴، ۶۵، ۷۸، ۸۳، ۹۴، ۱۰۳، ۱۲۷، ۲۸۱، ۲۸۳، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۴، ۲۹۵، ۳۰۷، ۳۱۵، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۴۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۷۶، ۳۸۴، ۳۶۹، ۳۹۹، ۴۰۸، ۴۲۸، ۴۴۰، و نیز بنگرید به کشف المراد/ ۳۹۸ و ۳۹۱ و اللوامع الالهیه/ ۲۸۵.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۳۸۹

(۱) این سخن پروردگار: وَ أَذانٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ «۱»- هنگامی نازل شد که علی (ع) برخی از آیات سوره برائت را اعلان داشت.

در مسند احمد بن حنبل آمده است: هنگامی که این سوره را با ابو بکر فرستاد و علی را در پی او روان داشت فرمود: به من دستور داده شده است

که این سوره را نرساند مگر من یا کسی از من.» «۲»-

(۲) محمّد بن سیرین در باره آیه: طُوبی لَهُمْ وَ حُسْنُ مَآبٍ «۳» «۴» می گوید: مقصود از آن

---

(۱) توبه/ ۳؛ و اعلانی است از سوی خدا و پیامبرش به مردم در روز حج بزرگ.

(۲) همان.

(۳) رعد/ ۲۹؛ خوشا به حال ایشان و نیکو بازگشتنگاهی دارند.

(۴) شیخ مظفّر در دلائل الصّدق ۲/ ۲۹۳- ۲۹۲ می گوید:

«این که پیامبر (ص) ابو بکر را فرستاد مخالف شیوه عرب ها نبود و عزل او به وسیله علی (ع)، هشداری بود از سوی خدا و پیامبر او در برتری علی (ع) و این که تنها او از پیامبر (ص) است و ابو بکر شایستگی رسیدن به مقام پیامبر (ص) را ندارد، و دیگر بر این اساس چگونه ممکن است در رهبری کلان جامعه، در جای پیامبر بنشیند و حال آن که اگر از همان آغاز علی (ع) فرستاده می شد دیگر سخنی از این هشدار در میان نبود.

از آن گذشته ضمیر در حدیث (هو علی) به اذان یا مؤذّنی باز می گردد که از کلام، مستفاد است.» در همین مأخذ در خبری از علی بن الحسین (ع) آمده است که فرموده:

«و تو می دانی که نامیدن حضرت (ع) در قرآن کریم به اذانی که به خداوند عزّ و جلّ منسوب است، دلیلی است بر شرافت جایگاه او و مقام والایش و هرگز کسی که برای رساندن پیام شایستگی ندارد با حضرتش (ع) به سنجه در نمی آید.» بنگرید به خصائص/ ۱۴۹.

درختی است در بهشت که ریشه آن در خانه علی (ع) است و در بهشت خانه ای نیست مگر آن که شاخه ای از

شاخه های این درخت در آن قرار دارد. «۱» «۲»

(۱) ابن عبّاس در باره آیه: فَإِمَّا نَذْهَبَنَّ بِکَ فَإِنَّا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُونَ «۳»- آمده است که گفته: منظور از مُنْتَقِمُونَ علی (ع) است. «۴» «۵»

---

(۱) همان.

(۲) شیخ مظفّر در دلائل الصّدق ۲/ ۲۹۴ می گوید:

«دلالت این آیه بر امامت امیر المؤمنین (ع) از دوروست:

اوّل: این که آیه روشن می کند علی (ع) اهل بهشت است و پیش تر بارها گفته شده است معرفی شخص او و به این که بهشتی است مقتضی عصمت او و برتری او به دیگران است.

دوم: این که یکی بودن خانه پیامبر (ص) و ولیّ، دلیل آن است که هر دو همچون جان واحد و در یک منزلت هستند، پس علی (ع) برترین و بهترین مردم حتّی انبیاست و بر این پایه، هر آینه امام امّت خواهد بود.

(۳) زخرف/ ۴۱؛ و اگر تو را ببریم، از آن ها انتقام می گیریم.

(۴) همان.

(۵) ابن بطریق در خصائص/ ۱۵۶ می گوید:

«او کسی است که خدای خبر داده است پس از رفتن پیامبر در جایگاه او خواهد نشست و حقّ الهی را از کافران و مشرکان خواهد ستاند و در انتقام کشیدن از دشمنان خداوند شریک پیامبر (ص) است و این موجب بر پا شدن دین خداوند سبحان است و کسی در این مهم، شریک پیامبر (ص) نیست و در جایگاه او نخواهد نشست مگر آن که به دلیل نصّ قرآن کریم در ولای امّت، جای او را بگیرد.» شیخ مظفّر در دلائل الصّدق ۲/ ۲۹۶ برای کسانی که ادّعا کرده اند آیه تنها در برگیرنده کافران زمان پیامبر (ص) است چنین توضیح می دهد:

«اگر علی (ع) همان کسی است که به مقتضای این اخبار،

خداونـد وعـده داده است پس از پیامبر به وسـیله او انتقام کشد پس او همان امام خواهد بود، زیرا نشسـتن در جایگاه پیامبر در اموری که در عملکرد خلفـا و امامان مناسب تر است در امامت او آشـکار و هویـداست، و اگر بپـذیریم که آیات برای کافران نازل شـده است پس متجاوزان به حقّ امیر المؤمنین (ع) نیز از این دسـته خواهند بود، چه، امامت او را انکار کردند و امامت از اصول دین به شـمار می آیـد، به علاـوه آن که پیـامبر (ص) فرموده است: «جنگ با تو جنگ با من است»، و خداونـد در قرآن کریـم آورده اسـت: مَـنْ يَرْتَـدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَـوْفَ يَـأْتِي اللَّهُ بِقَـوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ ... الآـیه پس این آیه در حـقّ علی (ع) و کسانی نازل شـده است که با او جنگیده اند، به علاوه این که دلایل دیگری نیز در میان است که به کفر آن ها دلالت می کند و لو حکما.»

ترجمه کشف الیقین ،ص:۳۹۱

(۱) انس در باره آیه شـریفه: مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيانِ «۱»- می گویـد که مقصود علی (ع) و فاطمه (س) است، و آیه يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَ الْمَرْجانُ در حقّ حسن و حسین نازل شده است.

(۲) [ابن عبّـاس می گویـد: علی (ع) و فـاطمه (س) است و مقصود از بَيْنَهُمـا بَرْزَخٌ پیامبر (ص)، و مراد از: يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَ الْمَرْجانُ حسن و حسین- صلوات اللّه علیهم هستند]. «۲» «۳»

---

(۱) الرّحمن/ ۱۹؛ دو دریا را پیش راند تا به هم رسیدند.

(۲) همان، ۱/ ۳۲۴- ۳۲۳.

(۳) شیخ مظفّر در دلائل الصّدق ۲/ ۲۰۵ می گوید:

دلالت این سخن بر مفهوم مورد نظر ما آشکار است، زیرا خداوند سبحان، علی را به سبب

فراوانی علمش بـه دریـاماننـد کرده است و در سـخن خداونـد و گـواهی او به بنـده اش، زیـاده گـویی راه نـدارد، پس او امیر المؤمنین خواهـد بود بـا امتیازهایی انکار نشـدنی بر کسـی که مفهوم «أبّ» و «کلاله» را نمی دانـد و کسـی که بانوان، فقه از او بیش تر می دانند، پس او همان امام خواهد بود.

امّـا این که پیـامبر (ص) به برزخ و فاضـل میـان علی و فـاطمه تشبیه شـده است از آن روست که ایشان، هـدایت کننـده آن دو هسـتند و لا جرم آن دو به سبب عصمتشان، از پیامبر پیروی می کنند و هیچ یک بر حقّ دیگری تجاوز نمی کند و اراده علی و فـاطمه به دو دریـا نزدیک تر و شبیه تر است که اگر ظاهر آن دو مورد نظر باشـد برای خروج لؤلؤ و مرجان از آن دو به توسّع نیازمندیم، زیرا چنان که گفته شده است لؤلؤ و مرجان از یکی از آن دو بیرون می آید.» علّامه مجلسی در بحار الانوار ۳۷/ ۹۷ می گوید:

«شگفتی ندارد که علی و فاطمه دو دریا باشند، زیرا فضل شان گسترده و خیرشان فراوان است و بحر به سبب گستردگی «بحر» نامیده شده است.»

ترجمه کشف الیقین ،ص:۳۹۲

(۱) ابن عبّاس می گویـد: در باره آیه: قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی «۱»- از پیامبر (ص) پرسیدند: اینان کیانند که دوستی آنان بر ما واجب است؟ فرمود: علی و فاطمه و دو پسر آن ها، و این سخن را سه بار تکرار کرد. «۲»-

(۲) مجاهد می گوید: آیه: وَ الَّذِی جاءَ بِالصِّدْقِ وَ صَدَّقَ بِهِ «۳»- در حقّ علی (ع) نازل شده است. «۴»-

(۳) امام باقر (ع) می فرماید: مقصود از الَّذِی جاءَ بِالصِّدْقِ محمّد

(ص) و منظور از صَدَّقَ بِهِ علی بن ابی طالب (ع) می باشد. «۵»-

---

(۱) شوری/ ۲۳؛ بگو بر آن از شما مزدی نمی خواهم مگر دوستی نزدیکانم را.

(۲) همان ۱/ ۳۲۴.

(۳) زمر/ ۳۳؛ و کسی که سخن راست آورد و تصدیقش کرد.

(۴) همان.

(۵) همان.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۳۹۳

(۱) علی (ع) در باره آیه: وَ إِنَّ الَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَهِ عَنِ الصِّراطِ لَناکِبُونَ «۱»- می فرماید:

مقصود، منحرفان از ولایت ما هستند. «۲»-

(۲) علی (ع) در باره آیه: مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ خَیْرٌ مِنْها وَ هُمْ مِنْ فَزَعٍ یَوْمَئِذٍ آمِنُونَ وَ مَنْ جاءَ بِالسَّیِّئَهِ فَکُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِی النَّارِ «۳»- می فرماید: مقصود از «حسنه» دوستی ما و منظور از «سیئه» دشمنی با ماست. «۴» «۵»

(۳) علی (ع) در باره آیه: وَ نادی أَصْحابُ الْأَعْرافِ رِجالًا یَعْرِفُونَهُمْ بِسِیماهُمْ «۶»- می فرماید: ما اصحاب اعراف هستیم و هر که را به چهره بشناسیم به بهشت در می آوریم. «۷» «۸»

---

(۱) مؤمنون/ ۷۴؛ و کسانی که به آخرت ایمان ندارند از راه راست منحرفند.

(۲) همان.

(۳) نمل/ ۸۹ و ۹۰؛ هر کس که کار نیکی کند بهتر از آن را پاداش گیرد و نیکوکاران از وحشت آن روز در امان باشند، و آنان را که کارهای بد می کنند سرنگون در آتش اندازند.

(۴) همان.

(۵) ابن بطریق در خصائص/ ۲۲۱ می گوید:

«اگر حسـنه ای که خداوند به سبب آن، شخص را به بهشت در می آورد دوستی با حضرت (ع) و سیّئه ای که خداوند به سبب آن، شـخص را به رو در دوزخ می افکنـد دشـمنی با حضـرتش (ع) می باشـد، پس ضـرورتا خلافت بعـد از پیامبر (ص) از آن اوست و امّت باید نسبت به او دوستی داشته باشد، زیرا هدف از پیروی امّت

از امام، آن است که در پرتو پیروی او به بهشت درآیند و از آتش نجات یابند، و این نیست مگر برای کسی که امّت باید او را دوست داشته باشد چنان که باید خدا و پیامبر را، و دلیل آن هم این سخن پروردگار است که: إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ هُمْ راكِعُونَ، و چنان که پیش تر گفتیم این آیه به حضرت (ع) اختصاص دارد.

شناخت راه ورود به بهشت یعنی دوستی با حضرت (ع) و شناخت درآمدن به آتش دوزخ یعنی دشمنی با حضرت (ع) برای ما ثابت شد و تمامی آن ها با وحی الهی است که: لا يَأْتِيهِ الْباطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ.

(۶) اعراف/ ۴۸؛ و ساکنان اعراف مردانی را که از نشانی شان می شناسند آواز دهند.

(۷) همان.

(۸) شیخ مظفّر در دلائل الصّدق ۲/ ۳۳۸- ۳۳۷ می گوید:

«دلالت این آیه- همچنان که در سه آیه پیش از آن در آیه دوم و سوم و جز آن توضیح دادیم- به امامت امیر المؤمنین، آشکار است، و این با عدم صلاحیت عبّاس برای امامت با در نظر گرفتن حیات او پس از پیامبر (ص) و وضوح دلالت این خبر بر بهشتی بودن او منافاتی ندارد و این به سبب عدم آگاهی اوست به این که از اصحاب اعراف است و اگر هم علم و آگاهی او را فرض کنیم مفضول بودن او مانع از امامت اوست چه رسد به وضوح عدم عصمت او.»

(۱) در باره آیه: هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَ مَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ هُوَ عَلى صِراطٍ

مُسْتَقِيمٍ «۱»-، و سلام علی آل یس «۲»-، و وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ «۳»- و فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتابَهُ بِيَمِينِهِ «۴»- ابن عبّاس می گوید: «آل یس»، آل محمّد هستند. و ما همچون باب حطّه بنی اسرائیل هستیم، و وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ علی (ع) است. «۵»

---

(۱) نحل/ ۷۶؛ آیا او برابر است با کسی که به عدالت فرا می خواند و بر راه راست قرار دارد.

(۲) صافّات/ ۱۳۰؛ سلام بر آل یس.

(۳) رعد/ ۴۳؛ و کسی که علم کتاب، نزد اوست.

(۴) حاقّه/ ۱۹؛ و امّا کسی که کارنامه اش به دست راستش داده شود.

(۵) علّامه بیاضی در صراط المستقیم ۲/ ۷۵ می گوید:

«اینک که معتمد قرآن مجید، اوست مرجع نیاز مردم به شمار خواهد بود، زیرا اوست که حلال و حرام و دیگر احکام شرعی را روشن می سازد و اگر کاتب باید عملا طریق رستگاری را بپیماید، پس ضرورتا باید به دامان کسی چنگ در زد که علم قرآن کریم نزد اوست.» سیّد شبّر در حق الیقین ۱/ ۲۶۹ می گوید:

قُلْ كَفى بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ [رعد/ ۴۳؛]، منظور از کسی که علم کتاب نزد اوست علی (ع) است و خداوند می فرماید: وَ لا رَطْبٍ وَ لا يابِسٍ إِلَّا فِي كِتابٍ مُبِينٍ [انعام/ ۵۹؛]، و نیز می فرماید: ما فَرَّطْنا فِي الْكِتابِ مِنْ شَيْ ءٍ، پس حضرت (ع) از همه چیز آگاه است و بر همه امّت برتری دارد، پس هموست امام و خداوند او را قرین شهادت قرار داده است و بالاتر از این چیزی نیست و به شهادت دادن او اکتفا شده است و این خود دلیل عصمت حضرت (ع) است.» شیخ

مظفّر در دلائل الصّدق ۲/ ۲۰۸- ۲۰۷ می گوید:

«گواه این که علی در این آیه مورد نظر است همان که با تعبیر مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتابِ آورده شده است که این خود دلالت دارد بر احاطه علم او بر هر آن چه در قرآن کریم است که مفهوم آیه هم همین می باشد.

چه، به علم آن احاطه نـدارد مگر قرینی که پیامبر (ص) دسـتور داده است بـدو چنگ درزنند، و چنان که در الدرّ المنثور آمده است مقصود ابن سلام نیست.

اشکالی ندارد که این آیه را دلیل امامت امیر المؤمنین (ع) نیز بدانیم، زیرا آیه، مقتضـی فضیلت آشکار اوست بر دیگران و در بردارنده عصـمت حضرت (ع)، زیرا خداوند سبحان شهادت او را در ثبوت نبوّت پیامبر ما از نظر ظهور فضل و معرفت و فهم و کمـال و عصـمت و دروغ گریزی و دوری از هر گـونه کـاستی تـا جـایی قرار داده است که همسـنگ شـهادت خـداست، پس ناگزیر او باید امام باشد به ویژه آن که علم قرآن کریم نزد اوست.» بنگرید به خصائص/ ۲۱۵.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۳۹۵

و منظـور از: فَأَمَّا مَنْ أُوتِیَ کِتـابَهُ بِیَمِینِهِ «۱» علی بن ابی طـالب «۲» اسـت. و گفته شـده است ترجمه کشـف الیقین **۳۹۵** مبحث بیست و یکم: پیرامون اخبار مربوط به آیات نازل شده در حق علی(ع) به نقل از جمهور: ..... ص : **۳۴۷**

---

(۱) شیخ مظفّر در دلائل الصّدق ۲/ ۳۰۱- ۳۰۰ می گوید:

از آیه قبلی- آیه ۳۲- و جز آن، دلالت بر امامت حضـرت (ع) دانسته می شود، چرا که این آیه بدو بشارت داده و اعلان داشته است که کارنامه به دست راستش داده خواهد شد و

این که در بهشتی والا زندگی خوشایندی خواهد داشت.»

(۲) ابن بطریق در خصائص/ ۲۱۴ می گوید:

«کسی که خدای بر او درود فرستد خداوند قدر و منزلت او را بر هر قدر و منزلتی فزونی خواهد داد و به گزینش، ممتازش خواهد کرد و این خود دلیل آن است که او، همسر و فرزندانش بی مانندند.» شیخ مظفّر در دلائل الصّدق ۲/ ۲۹۹- ۲۹۸ می گوید:

«خداوند سبحان در این سوره یعنی سوره صافّات، گروه خاصّی از انبیاء را برتری داده و فرموده است:

وَ تَرَكْنا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ سَلامٌ عَلى نُوحٍ فِي الْعالَمِينَ، و نیز فرموده است: سَلامٌ عَلى إِبْراهِيمَ، و سَلامٌ عَلى مُوسى وَ هارُونَ، و سوره را با تعمیم همه پیامبران به پایان می برد و در این اثنا خاندان محمّد را به درود، مخصوص می گرداند و می فرماید: سلام علی آل یس، و این خود، دلیل منزلت شریف آن هاست و این که آن ها همسنگ پیامبران و رسولان هستند که همین دلالت بر فضیلت و امامت امت دارد.» نظیر همین سخن از رازی نیز نقل شده است.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۳۹۶

که مراد از آیه: وَ مَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ هُوَ عَلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ علی بن ابی طالب (ع) است. «۱» «۲»

(۱) در باره آیه: إِنَّما يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً «۳»- ابن مردویه حافظ، در بیش تر از صد طریق آورده است که آیه پیشگفته در حق محمّد، علی، فاطمه، حسن و حسین- صلوات اللّه علیهم اجمعین- نازل شده است. «۴»-

(۲) ابو عبد اللّه، محمّد بن عمران مرزبانی به نقل از ابو الحمراء روایت کرده است که می گوید: حدود نه یا ده ماه خدمت پیامبر (ص) می کردم.

هر بامـداد به هنگام نماز صـبح، از خانه بیرون نمی رفت مگر آن که دو لنگه در خانه علی (ع) می گرفت و می فرمود: السّـلام علیکم و رحمه اللّه و برکـاته، و فاطمه و علی و حسن و حسـین در پاسـخ می گفتنـد: و علیک السّـلام یا نبیّ اللّه و رحمه اللّه و برکاته. سپس پیامبر (ص) می فرمود: هنگام نماز است

---

(۱) همان.

(۲) شیخ مظفّر در دلائل الصّدق ۲/ ۲۹۷- ۲۸۹ می گوید:

«خداوند سـبحان، این مثل را برای خود و بت ها آورده و آن ها را لال ناتوان توصـیف کرده و خود را به علی (ع) تمثیل کرده و فرموده است: الگوهای والا از آن خداست و علی (ع) از همه آحاد امّت والاتر و برتر است و امام ایشان می باشد، و نیز دلیل است بر آن که علی (ع) بر راه مسـتقیم قرار دارد پس معصوم است، نیز به عدالت، فرمان می دهد پس به امامت، شایسـته تر از کسـی است که گفت: «به خدا سوگند من بهترین شما نیستم، آیا گمان کرده اید که من در میان شما به سنّت پیامبر خدا رفتار می کنـم که چنین نیست، چه، پیـامبر (ص)، بـا وحی حمـایت می شـد و فرشـته ای بـا او بـود و حـال آن که پیوسـته همراه من شیطانی است، پس هر گاه خشمگین شدم از من کناره گیرید که کتک تان می زنم.»

(۳) احزاب/ ۳۳؛ همانا خداوند می خواهد هر گونه پلشتی را از شما اهل بیت دور کند و پاک، پاکتان گرداند.

(۴) همان ۱/ ۳۲۵- ۳۲۴.

رحمت خدا بر شما باد إِنَّما یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً.

راوی می گوید: به دنبال این سخن، پیامبر (ص) راهی مصلای خود می شد.

-«۱»

(۱) مجاهد می گوید: آیه: أَ فَمَنْ وَعَدْناهُ وَعْداً حَسَناً فَهُوَ لاقِيهِ «۲»- در حقّ علی (ع) و حمزه نازل شده است. «۳» «۴»

(۲) گفته شده است آیه: إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ «۵»- در حقّ علی (ع) و حمزه و عبیده بن الحارث نازل شد به هنگامی که به مبارزه با همسنگان خود عتبه، شیبه و ولید به میدان رفتند، و در باره کافران این آیه نازل شد: هذانِ خَصْمانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ تا عَذابَ الْحَرِيقِ «۶»- و در باره علی (ع) و یاران او نازل شده است آیه: إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ «۷»

---

(۱) این رویداد از انس بن مالک و ابو سعید خدری نیز روایت شده و احقاق الحق از منابع فراوانی آن را نقل کرده است. بنگرید به: ۲/ ۵۱۵، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۶، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۳، ۵۳۶، ۵۴۸، ۲/ ۵۲۹، ۵۳۰، ۱۴/ ۵۱، ۵۲، ۵۷، ۵۹، ۶۷، ۶۸، ۷۹، ۸۲، ۱۰۵، ۱۸/ ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۷۱، ۳۷۵، ۳۷۶ و ۳۸۲.

(۲) قصص/ ۶۱؛ آیا کسی که به او وعده نیکو دهیم آن را می بیند.

(۳) کشف الغمّه ۱/ ۳۲۵.

(۴) شیخ مظفّر در دلائل الصّدق ۲/ ۳۳۷- ۳۳۶- با اندک تغییری در بیان- می گوید:

«از دلالت موجود در این آیه، امامت حمزه لازم نمی آید، زیرا او خود این آگاهی را نداشت که آیه در باره او نازل شده باشد، در حالی که امیر المؤمنین علی (ع) چنین نبود، به علاوه آن که حمزه، مفضول بود و با وجود فاضل، امامت مفضول جایز نیست، به علاوه آن که او پیش از پیامبر (ص) فوت کرد و

حتّی اگر قائل به امکان امامت در او باشیم مورد آن منتفی است.»

(۵) حج/ ۲۳؛ همانا خداوند کسانی را که ایمان آورده اند و عمل شایسته انجام داده اند به بهشت هایی درآورد که از زیر آن نهرها جریان دارد.

(۶) حج/ ۱۹؛ این دو گروه در باره پروردگارشان به خصومت برخاسته اند ... عذاب آتش سوزنده.

(۷) آیه هذانِ خَصْمانِ اخْتَصَمُوا فِی رَبِّهِمْ کمال مدح الهی است برای علی (ع) به دلیل آیه مبارکه: إِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ الَّذِینَ یُقاتِلُونَ فِی سَبِیلِهِ صَفًّا کَأَنَّهُمْ بُنْیانٌ مَرْصُوصٌ [صف/ ۴؛]، و این آیه تنها به ایشان اختصاص دارد و هر که محبّت خدا برای او حاصل آید به مهمّی دست یازیده است که جز پیامبر (ص)، کسی نمی تواند بدان نزدیک شود، پیامبری که به بهره مند شدن بیش تر از محبّت الهی، ویژه گشته است.» شیخ مظفّر در دلائل الصّدق ۲/ ۳۳۶ می گوید:

«دلالت این آیات بر مفهوم مورد نظر ما آشکار است، چرا که علی را به بهشت بشارت می دهد و علی (ع) خود از این بشارت، آگاه است، زیرا علم قرآن نزد اوست و او قرین قرآن، و بارها دلالت این گونه از آیات را بر امامت علی (ع) متعرّض شده ایم چنان که در آیه سی و دوم توضیح دادیم.»

ترجمه کشف الیقین ،ص:۳۹۸

(۱) ابو هریره در باره آیه: وَ نَزَعْنا ما فِی صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ إِخْواناً عَلی سُرُرٍ مُتَقابِلِینَ «۱»- می گوید: علی بن ابی طالب به پیامبر خدا عرض کرد: یا رسول اللَّه! کدام یک از ما دو نفر نزد تو محبوب ترین، من یا فاطمه؟ فرمود: فاطمه نزد من محبوب تر از تو و تو نزد من عزیزتر از اویی. گویی تو را می بینم که در

کنار حوض کوثری و مردم [بر کنار از ولایت] را از آن دور می کنی و بر این حوض جام هایی است به شمار ستارگان آسمان و تو به همراه حسن و حسین، فاطمه، عقیل و جعفر [در بهشت] همچون برادران، رو به روی هم بر اریکه هایی نشسته اید [تو با منی و شیعه تو در بهشت. سپس پیامبر (ص) آیه إِخْواناً عَلی سُرُرٍ مُتَقابِلِینَ را خواند] به گونه ای که هیچ یک، پشت دیگری را نمی بیند. «۲» «۳»

---

(۱) حجر/ ۴۷؛ هر کینه ای را از دل شان برکنده ایم، همه برادرند، بر تخت ها رو به روی همند.

(۲) همان.

(۳) شیخ مظفّر در دلائل الصّدق ۲/ ۳۰۳- ۳۰۲ پس از آوردن آیه، بیانی افزون دارد که به این حدیث مربوط می گردد:

«این حدیث در برگیرنده ویژگی های دیگری است که اقتضای امامت حضرت (ع) را دارد، و از آن جمله است این که حضرت، ساقی حوض پیامبر است و مردم را از آن دور می سازد. ظاهر این سخن اقتضای امتیاز و برتری بر همه مردم و دست کم برتری او به این امت را دارد که بر این اساس امام خواهد بود. دیگر این که شیعه او در بهشت هستند، پس اعتقاد آن ها در این که تنها او امام است بر حق است. دیگر این که مژده بهشت به شخص اوست و این همان گونه که گفته شد دلیل عصمت و برتری اوست بر شیوخ سه گانه که بشارت آن ها به بهشت صحیح نیست و لذا در میان آن ها تنها علی (ع) امامت خواهد یافت.»

ترجمه کشف الیقین ،ص:۳۹۹

(۱) امام صادق (ع) می فرماید مقصود از آیه: یُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِیَغِیظَ بِهِمُ الْکُفَّارَ «۱»- علی بن ابی طالب (ع)

است. «۲»-

(۲) ابن عبّاس در باره آیه: وَ ارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ «۳»- می گوید: این آیه به ویژه در حق پیامبر (ص) و علی (ع) نازل شده است که نخستین کسانی بودند که نماز گزاردند و به رکوع رفتند. «۴»- این همه را ابن مردویه «۵» از مسند جمهور «۶»- نقل کرده است و خوارزمی در آیه: وَ النَّجْمِ إِذا هَوى «۷»- به اسنادش از انس، سخن افزونی دارد و می گوید: (۳) در زمان پیامبر اکرم (ص)، ستاره ای فرو افتاد. پیامبر (ص) فرمود: به این ستاره بنگرید، به خانه هر که درافتد او جانشین پس از من خواهد بود. همه دیدند که این ستاره، به خانه علی (ع) درافتاد و خداوند، این آیات را نازل فرمود: وَ النَّجْمِ إِذا هَوى، ما ضَلَّ صاحِبُكُمْ وَ ما غَوى، وَ ما يَنْطِقُ عَنِ الْهَوى، إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحى «۸» «۹»

---

(۱) فتح/ ۲۹؛ و کشاورزان را به شگفتی وادارد تا آن جا که کافران را به خشم آورد.

(۲) همان.

(۳) بقره/ ۴۳؛ و با رکوع کنندگان رکوع کنید.

(۴) همان.

(۵) ابن بطریق در خصائص/ ۲۴۰ می گوید:

«این آیه، خاصّ پیامبر (ص) و علی (ع) است، و پیش از علی (ع) هیچ کس با پیامبر (ص) نماز نگزارده است و همین خود، دلیل آن است که باید از این دو نفر، یکسان پیروی کرد، و این حاکی از وجوب پیروی از علی (ع) پس از رحلت پیامبر اکرم (ص) است.»

(۶) کشف الغمّه ۱/ ۳۲۵- ۳۱۵ به نقل از ابن مردویه در مناقبش.

(۷) نجم/ ۲؛ سوگند به آن ستاره چون فرو افتد.

(۸) مناقب، ابن مغازلی/ ۲۶۶، ح ۳۱۳.

(۹) علّامه مجلسی در بحار الانوار ۳۵/ ۲۸۴

می گوید:

«خاصّه و عامّه نقل کرده اند که این آیه در حقّ علی (ع) نازل شده است، و برخی از اخبار به امامت ایشان تصریح دارد و بعضی از این اخبار به قرینه سؤال و حسد مردم به ایشان پس از این ماجرا، صراحت دارد تا جایی که پیامبر خود را به گمراهی نسبت دادند! و این دلیل آن است که مراد از وصایت، همان امامت می باشد، چنان که دلیل فضیلت کاملی است برای حضرت (ع) که مانع از آن می شود دیگری بر ایشان مقدّم گردد.» شیخ مظفّر در دلائل الصّدق ۲/ ۲۳۷- ۲۳۶ می گوید:

«ستاره ای که فرود آمد ممکن است از ستارگان آسمان باشد که خداوند آن را در جرمی خرد بسان معجزه ای به خانه علی درافکنده است تا آن را نشانه آشکاری قرار دهد برای امامت امیر المؤمنین (ع)، چنان که شقّ القمر کرد و آن را در اندازه ای کوچک به زمین فرستاد تا معجزه رسالت پیامبر (ص) باشد، و ممکن است به گونه دیگری باشد، زیرا در آیات الهی، روی دادن هیچ پدیده ممکنی دور نیست، چنان که دور نیست خلافت امیر المؤمنین (ع) در مکّه آشکار گردد تا حاجیان علیه حضرت (ع) همداستان گردند. چه، پیامبر (ص) می دانست قریش در پایان با علی (ع) چه خواهد کرد و چنان که پیامبر (ص) از بیان خلافت علی خردسال (ع) خودداری نمی کرد و لذا در آغاز رسالت خود هنگام نزول آیه: وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ با گردآوری بنی هاشم، خلافت حضرت (ع) را صراحتا اعلان داشت.» بنگرید به: خصائص/ ۶۶.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۴۰۰

(۱) جابر به نقل از امام باقر (ع) در باره آیه: أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ

عَلی ما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ «۱»- می گوید: ما همان مردم [النّاس] هستیم. «۲» «۳»

---

(۱) نساء/ ۵۴؛ یا به مردم حسد می ورزند به سبب آن چه خداوند از فضل خود، بدیشان بخشیده است.

(۲) همان/ ۲۶۷، ۳۱۴.

(۳) شیخ مظفّر در دلائل الصّدق ۲/ ۳۰۶ می گوید:

«چگونگی دلالت این سخن بر بحث مورد نظر ما روشن است. مقصود از: ما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ همان علم، هدایت، درک، حکمت و صفات و ویژگی های دیگری است که شأن محمّد (ص) و علی (ع) است، نه امور پست دنیوی، و هویداست دادن این فضیلت به علی (ع) که موجب حسادت مردم به او گشته است مقتضی افضلیت و امامت حضرت (ع) است و در غیر این صورت، حضرت (ع) مورد حسادت قرار نمی گرفت، چنان که شرکت علی (ع) با پیامبر (ص) در فضیلت- بر اساس روایت دوم- دلیل فضیلت علی (ع) است همچون فضیلت پیامبر (ص) که بدین ترتیب برای خلافت و جانشینی پیامبر (ص)، شخص افضل و احق خواهد بود.»

ترجمه کشف الیقین ،ص:۴۰۱

(۱) اصبغ بن نباته آیه: وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِنْ بَنِی آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ «۱»- را برای علی (ع) تلاوت کرد و ایشان گریست و فرمود: «به خاطر می آورم هنگامی را که خداوند «۲»- از ما پیمان گرفت.» «۳» «۴»

---

(۱) اعراف/ ۱۷۲؛ و پروردگار تو از پشت بنی آدم فرزندانشان را بیرون آورد.

(۲) همان.

(۳) همان/ ۲۷۲- ۲۷۱، ح ۳۰۱.

(۴) ابن بطریق در خصائص ۲۶۲- ۲۶۱ می گوید:

«این چنین تفسیر شده است که خداوند به ملائکه فرمود: آیا من خدای شما نیستم؟ فرشتگان گفتند:

آری، و خداوند تبارک و تعالی فرمود: من خدای شمایم و محمّد (ص) پیامبر شما

و علی امیر شما، و این پیش از زمانی بوده است که احدی از بنی آدم آفریده شده باشد، چه، فرمود: و آدم، میان روح و جسم است و علی (ع) پیش از آفرینش آدمی زاده، امیر المؤمنین نامیده شده بود و پیش از بنی آدم به امارت بر ملائکه اختصاص یافت، پس بعد از پیامبر خدا (ص)، ولای او بر امّت واجب است، زیرا خداوند تبارک، نام او را با نام خود و پیامبر (ص)، همراه ساخت و این مرتبه ای است که در گزینش، افزونی بر آن در تصوّر نمی گنجد و مانندی برای آن یافت نمی شود و در این برای صاحبدلان پندی است.» سیّد حامد حسین در خلاصه عبقات الانوار ۵/ ۲۶۴ می گوید:

«گرفتن پیمان نبوّت پیامبر ما از دیگر پیامبران، فرع بر تقدّم نبوّت پیامبر ماست و این دلالت دارد بر افضلیت پیامبر اکرم (ص)، نیز از پیش دانسته شد که تقدّم نبوّت پیامبر، متفرع است بر تقدم نسبت به خلایق، پس هر گاه فرع فرع بر افضلیت دلالت کند دلالت خواهد داشت بر اصل افضلیت بنا به اولویت قطعی.

نور علی (ع) نیز با نور پیامبر (ص) یکی است و او نیز پیش از آدم آفریده شده است، پس امام (ع) هم فضیلتی سترگ دارد که گرفتن پیمان، فرع فرع آن است، پس بدون تردید او بر همه انبیا و پیامبران، افضل است و تنها او برای جانشینی پیامبر (ص) متعیّن خواهد گشت.» او در همین جلد از کتاب/ ۲۶۹ می گوید:

«اگر این مفهوم، متفرّع باشد به تقدّم پیامبر بر خلایق و این تقدّم در میان خلایق برای علی (ع) نیز ثابت باشد او نیز پس

از پیامبر اکرم، برترین مردم خواهد بود و اوست همان امام و جانشین پس از پیامبر (ص) و روا نخواهد بود احدی از مردم بر او پیشی گیرد.

احادیث فراوانی در کتاب های ایشان صراحت دارد بر این که پیمان ولایت و امامت علی (ع) بسان پیمان نبوّت محمّد (ص) از پیـامبران و دیگران گرفته شـده است. پس هر فضـیلتی که علمـای بزرگ در پرتو احادیث مربوط به میثاق و جز آن برای پیامبر (ص) یـادآور شـده انـد برای علی (ع) نیز ثـابت اسـت، و ایـن همـان عـاملی است که زبـان سـتیزه جویـان را می برد و نفس بر معاندان تنگ می کند وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ.» او در همین مأخذ/ ۲۷۳ می گوید:

«پس هر چـه برای پیـامبر ثـابت شــده باشـد برای علی ثـابت اسـت و او بر همـه فرشــتگان برتری دارد، و اینـک کـه او بر همه پیامبران- جز پیامبر ما- و همه فرشتگان برتری دارد بر همه مردم اعم از صحابی یا جز آن برتری خواهد داشت و تنها او پس از پیامبر (ص)، جانشین خواهد بود و امیر و فرمانده.» شیخ مظفّر در دلائل الصّدق ۲/ ۲۲۷ می گوید:

«به هر حـال این روایت حـاکی از امـارت علی (ع) است حتّی بر خلفـای سه گـانه، زیرا از خود آن هـا هم بر ولا-یت علی (ع) پیمان گرفته شده است. و گرفتن پیمان به امارت علی (ع) به همراه نبوّت محمّد (ص) دلیل آن است که حضرت (ع) خلیفه بلا فصل پیامبر است و در غیر این صورت کنار گذاشتن خلفای پیش از او وجهی نخواهد داشت.»

ترجمه کشف الیقین ،ص:۴۰۲

(۱) عبد اللَّه بن مسعود در باره آیه: إِنِّی جاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِماماً «۱»- می گوید:

پیامبر اکرم (ص) فرمود: من همان دعای اجابت شده پدرم، ابراهیم هستم. عرض کردیم: یا رسول اللّه! تو چگونه دعای اجابت شده پدرت ابراهیم گشتی؟ فرمود: خداوند به ابراهیم وحی کرد که من تو را پیشوای مردم قرار می دهم. ابراهیم از این خبر، شادمان شد و فرمود: بار الها! آیا نسل من هم چونان خودم پیشوا خواهند بود؟ خداوند بدو وحی کرد: ای ابراهیم! به تو

---

(۱) بقره/ ۱۲۴؛ همانا من تو را برای مردم، امام قرار می دهم.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۴۰۵

قولی نمی دهم که بدان وفا نکنم. [ابراهیم عرض کرد: این کدام قولی است که بدان وفا نمی کنی؟] فرمود: این پیشوایی را به ستمگران از نسل تو نـدهم. در این هنگام ابراهیم عرض کرد: «خدایا! من و فرزندانم را دور بدار از این که بت ها را بپرستیم، بار الها! بت ها بسیاری از مردم را گمراه کرده انـد.» پیامبر (ص) می فرمایـد: این دعای ابراهیم در باره من و علی اجابت شد و هیچ یک از ما هرگز در برابر بتی به سجده نیفتاده است و بدین ترتیب خداوند مرا پیامبر خود و علی را وصیّ و جانشین قرار داد. «۱» «۲»

---

(۱) همان مأخذ/ ۲۷۶، ح ۳۲۲.

(۲) ابن بطریق در خصائص/ ۱۱۵ می گوید:

«هر یک از فرزندان ابراهیم (ع) که بت پرستیده باشد نسبت از او منتفی نگردد بلکه به مقتضای نفی وحی در امامت کسی که بت پرستیده باشد استحقاق امامت از آن ها منتفی است، چه، پروردگار فرمود:

لا یَنالُ عَهْدِی الظّالِمِینَ علی (ع) همان گونه که پیامبر (ص) استحقاق نبوّت دارد، شایستگی امامت یافته است، زیرا این دو هیچ گاه در برابر بتی به سجده نیفتادند و بر این اساس ثابت می شود

که این دو، اجابت دعای پدرشان ابراهیم- صلّی اللّه علیهم اجمعین- هستند.» طوسی در تلخیص الشّافی/ ۲۵۵- ۲۵۴ می گوید:

«اگر گفته شود: مراد آیه کسانی است که ستمکاری خود را استمرار دهند و کسی که از ستم خود توبه کند ستمکار نامیده نمی شود، پس چگونه آیه، پیشوایی او را نفی می کند؟ در پاسخ می گوییم: حتّی اگر بپذیریم کسی که توبه کند ستمگر نامیده نمی شود بدون تردید در حال ستمکاری، آیه او را در بر می گیرد و اگر آیه او را در برگیرد در برگرفتن آیه در همه احوال او عمومیت می یابد، زیرا تخصیص آیه به تنها یک وضع و حال، نیاز به دلیل دارد و حمل آن بر کسی که ظلمش را ادامه می دهد- نه کسی که توبه می کند- تخصیصی است بدون دلیل. دلیل آن که نام ظلم پس از توبه هم آن ها را در بر می گیرد چنین است: همه کسانی که در وعید مخالف ما هستند در آیات وعید و تهدید، توبه را شرط کرده اند و اگر توبه، آن ها را از این نام نهی می ساخت دیگر شرط کردن توبه در این آیات مفهوم معقولی نمی یافت و هیچ کس نمی تواند بگوید:

این جاری مجرای این فرموده پروردگار است که: وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ، زیرا این سخن مادام که مؤمن هستند آن ها را در بر می گیرد و هر گاه از ایمان خارج گردند دیگر آن ها را در بر نخواهد گرفت. البتّه اگر از ظاهر آیه چشم بپوشیم از فراگیری آیه خارج نمی شوند ولی دلیل، گواه آن است که استمرار ایمان، شرط آیه است که ما متعرّض آن گشتیم. ولی آیه ای که یادآور شدیم چنین نیست و دلیلی که آن

را در آیه بشارت به ایمان شرط دانستیم چنین است که ایمان، شایسته پاداش را در بر می گیرد، و کسی که ثواب او خنثی شود از شمول این آیه خارج می گردد. این شیوه مخالفان ما در اعتقادشان به «احباط» است، امّا آن گونه که ما باور داریم بشارت، در هر حال، حاصل خواهد بود.» بیاضی در الصراط المستقیم ۱/ ۸۳- ۸۲ می گوید:

«تنبیه: آن سه تن، ستمکار به شمار می آیند، زیرا کافر بودند و نمی توان آن ها را به امامت مسلمانان برگزید، چه، پروردگار می فرماید: لا- یَنالُ عَهْدِی الظّالِمِینَ. گفتند: اسلامی که می آید احکام کفر گذشته را محو می کند. گفتیم: آن زشتی که زدوده شدنش از امام، ضروری است پس از اسلام، همچنان در آن ها وجود داشت، و به همین سبب علی (ع) با طهارت و عصمتش در نهج البلاغه می فرماید: اگر کار به دست خود مردم بود هر یک از آن ها خود را برمی گزید و اگر اختیار با ابراهیم (ع) باشد آن ها را در میان ستمکاران قلمداد می کند تا جایی که خداوند او را از این کار بازداشت و فرمود: لا یَنالُ عَهْدِی الظّالِمِینَ، هر کس بت یا طاغوت یا یغوث یا نسر یا یعوق یا خورشید و ماه و سنگ و درخت پرستیده باشد یا در جهادی الهی ناکامروا گشته یا دروغ گفته یا بدگویی کرده یا به سخن چینی پرداخته یا ستمی روا داشته باشد امامتی نخواهد داشت. خداوند می فرماید: وَ لَقَدْ آتَیْنا مُوسَی الْکِتابَ، فَلا تَکُنْ فِی مِرْیَةٍ مِنْ لِقائِهِ وَ جَعَلْناهُ هُدیً لِبَنِی إِسْرائِیلَ وَ جَعَلْنا مِنْهُمْ أَئِمَّةً یَهْدُونَ بِأَمْرِنا لَمّا صَبَرُوا، پس آیا خدا آن ها را امام قرار داده است یا خود،

خویشتن را، یا مردم آن ها را به این منصب رسانده اند؟

تکمیل: شیخ ابو جعفر قمی با سندش به امام رضا (ع) می گوید: آیا آن ها قدر امامت را می دانند؟ امامت، بلند منزلت ترین، والاترین، پر اوج ترین، پهناورترین و ژرف ترین عرصه ای است که هرگز مردم نخواهند توانست با اندیشه و آرای خود بدان راه یابند یا امام را به اختیار خود بگمارند. امامت، مقامی است که خداوند، آن را پس از نبوّت و دوستی، به ابراهیم اختصاص داد و آن را چونان مرتبه ای سوم قرار داد و فضیلتی گرداندش که ابراهیم را بدان مشرّف گرداند و با آن ابراهیم را ستود و فرمود: إِنِّی جاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِماماً، و ابراهیم خلیل از سر شادی گفت: وَ مِنْ ذُرِّیَّتِی؟ و خداوند فرمود: لا یَنالُ عَهْدِی الظَّالِمِینَ. بدین ترتیب، این آیه امامت هر ستمگری را تا روز رستخیز باطل کرد.

سپس خداوند با قرار دادن امامت در نسل او و برگزیدگان و پاکان، ابراهیم را گرامی داشت و فرمود:

وَ وَهَبْنا لَهُ إِسْحاقَ وَ یَعْقُوبَ نافِلَةً وَ کُلًّا جَعَلْنا صالِحِینَ وَ جَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً یَهْدُونَ بِأَمْرِنا وَ أَوْحَیْنا إِلَیْهِمْ فِعْلَ الْخَیْراتِ وَ إِقامَ الصَّلاةِ وَ إِیتاءَ الزَّکاةِ وَ کانُوا لَنا عابِدِینَ.

سخن این دو امام، به صراحت دلالت دارد بر عدم شایستگی اهل کفر و دروغ برای امامت.» شیخ مظفّر در دلائل الصّدق ۲/ ۱۴۱- ۱۴۰ می گوید:

«دلالت آیه به ضمیمه این حدیث در امامت امیر المؤمنین (ع) از آن روست که حدیث، گواه استجابت دعای ابراهیم است در شماری از فرزندان او و امامت یافتن آن ها برای مردم، چرا که یا پیامبر بودند یا وصیّ.

نیز این حدیث دلالت بر آن دارد که دعای ابراهیم (ع) به

پیـامبر اکرم (ص) و علی (ع) رسـید و امـامت پیـامبر (ص)، چنین بود که خداونـد او را به پیامبری برگزیـد و علی (ع) را پیامبر (ص) به وصـایت انتخاب کرد و وصایت او هم ناگزیر بایـد به امامت بر مردم ختم شود، و اگر بپـذیریم که مقصود از وصایت، به ارث بردن علم و حکمت است بایـد آن را از ویژگی هـای ائمّه دانست، چه، پروردگـار می فرمایـد: أَ فَمَنْ یَهْدِی إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ یُتَّبَعَ أَمَّنْ لا یَهِدِّی إِلَّا أَنْ یُهْدی فَما لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُونَ.

این سـخن پیامبر (ص) که: «هیچ یک از ما هرگز در برابر بتی به سجده نیفتاده است» اشاره دارد به انتفای مانع نبوّت و امامت- یعنی گناه و سـتم که در آیه ذکر شده است- برای این دو نفر. در میان گونه های متفاوت ستم و گناه، بت پرستی، خاطر نشان شـده است، زیرا در انتفـا و ابتلا در میان قومش عمومیت داشـته است، و مقصود، بیان انتفای مانع از آن دو نفر است که در آیه ذکر شده است نه آن که عدم سـجده در برابر بت، علّت تامّه ای باشد در رسـیدن دعا به پیامبر (ص) تا در پی آن لازم آید که هر کس در برابر بت سجده نکرده باشد حتّی اگر نادان و سرکش باشد امامت بیابد، و نه این سخن که هر کس در برابر بت به سجده نیفتد از فضیلت منحصر به فردی در تاریخ برخوردار می شود تا گفته شود هر که در دوران اسلام زاده شده- و در برابر بتی سجده نکرده است- از این فضیلت برخوردار است، و نه این سخن که سجده نکردن در برابر بت،

سبب تامّ برتری است تا گفته شود برخی از کسانی که از کفر توبه کردند برترند از کسانی که در دوران اسلامی زاده شده اند.

از این گذشته مقصود از رسیدن دعا به این دو نفر، انحصار این دو نفر نیست، زیرا با «الی» متعدّی شده و بر این اساس امامت حسن و حسین و نه تن پس از او منتفی نخواهد بود.» علّامه عسکری در معالم المدرستین ۱/ ۲۰۷ می نویسد:

«اگر بخواهیم پیرامون دلایل امامت ایشان به پژوهش در باره تعیین جانشین پس از پیامبر (ص) بپردازیم درمی یابیم که این مسأله نه از خاطر پیامبر رفته است و نه از یاد اطرافیان حضرت (ص)، چه برخی از ایشان از پیامبر (ص) می خواستند امر جانشینی پس از خود را به آن ها واگذارد. و پیامبر (ص) پاسخ می فرمود: این امر در اختیار خداست و هر که را بخواهد برمی گزیند و در بر پا کردن جامعه اسلامی از آن ها بیعت گرفت تا اهل این مهم در آن به اختلاف برنخیزند و امام علی (ع) را در نخستین روزی که دیگران را به اسلام فراخواند به عنوان وزیر و جانشین پس از خود تعیین کرد و دیدیم که هر گاه خود به دلیلی در مدینه نبود علی (ع) را به جانشینی بر آن می گماشت، حتّی اگر فاصله پیامبر از آن یک میل یا کمتر بود.» بنگرید به: معالم المدرستین ۱/ ۱۲۷، تقریب المعارف/ ۱۳۳، اللوامع الالهیه/ ۲۸۵- ۲۸۴، لوامع الحقائق- مبحث امامت/ ۶- ۵.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۴۰۶

(۱) محمّد بن سهل بغدادی به نقل از موسی بن قاسم به نقل از موسی بن جعفر در باره آیه:

کَمِشْکاةٍ فِیها مِصْباحٌ «۱»- می گوید: از

ابو الحسن (ع) در باره این فرموده پروردگار: کَمِشْکاةٍ فِیها مِصْباحٌ پرسش کردم. فرمود: «مشکاه» فاطمه زهراست و «مصباح» حسن و «زجاجه» حسین. در باره کَأَنَّها کَوْکَبٌ دُرِّیٌ گفت: ستاره ای درخشان است در میان زنان جهان. یُوقَدُ مِنْ شَجَرَهٍ مُبارَکَهٍ شجره مبارکه، ابراهیم است. لا شَرْقِیَّهٍ وَ لا غَرْبِیَّهٍ نه یهودی است و نه مسیحی، در باره یَکادُ زَیْتُها یُضِیءُ گفت: نزدیک است که دانش از آن سخن گوید، در باره وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نارٌ نُورٌ عَلی نُورٍ گفت: امامی در پی امامی، در باره یَهْدِی اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ یَشاءُ گفت: خداوند هر که را بخواهد به سوی ولایت ما هدایت می کند. «۲» «۳»

---

(۱) نور/ ۳۶؛ چونان چراغدانی که در آن چراغی باشد.

(۲) نور/ ۳۶.

(۳) شیخ مظفّر در دلائل الصّدق ۲/ ۳۰۸ می گوید:

«حاصل مفهوم، این که مثل نور الهی همچون فاطمه عالمه است که با مصباح نور حسن و حسین که با نور فرزندان امام او چند چندان می شود پرتو می افشاند و این خود گویاترین دلیل است در امامت علی (ع) و فرزندان پاک او و چنین آمده است که ائمّه یکی پس از دیگری از فاطمه (س) هستند و تردیدی در امامت آن ها نیست و امامت آن ها شاخه ای است از امامت امیر المؤمنین (ع) و بدین ترتیب امامت او ثابت می گردد که همین مورد نظر ماست، به علاوه آن که خداوند تبارک و تعالی با آوردن مثلی برای فاطمه و فرزندان او فضیلتی آنها را آشکار ساخته است که همسنگ ندارد و افتخاری که مانندی برای آن نیست و شکّی نیست که فضیلت آن ها از فضیلت علی (ع) برمی خیزد، پس او برترین فرد

امت است و برترین فرد امّت، همان امام خواهد بود.»

ترجمه کشف الیقین ،ص:۴۰۷

(۱) در باره آیه: وَ لا تَقْتُلُوا أَنْفُسَکُمْ إِنَّ اللَّهَ کانَ بِکُمْ رَحِیماً «۱»- ابن عبّاس می گوید منظور چنین است که: اهل بیت پیامبرتان را نکشید. «۲» «۳»

---

(۱) نساء/ ۲۹؛ خودتان را نکشید که خداوند نسبت به شما مهربان است.

(۲) همان/ ۳۱۸، ح ۳۶۲.

(۳) شیخ مظفّر در دلائل الصّدق ۲/ ۳۱۰- ۳۰۹ می گوید:

«به این استدلال از این دیدگاه باید نگریست که نباید کشته شدن خاندان پیامبر (ص) همچون کشت و کشتار مردم عادی تلقّی شود، زیرا در هم شکستن هسته مرکزی فتنه و حفظ جان ها به وجه شرعی موکول است به امامان معصوم، و در این صورت آیه دلیلی است بر امامت و عصمت آن ها که این آیه قرآنی آن را تقویت می کند: إِذا دَعاکُمْ لِما یُحْیِیکُمْ [انفال/ ۲۴؛ دلائل ۲/ ۲۷۸] یعنی شما را به ولایت علی (ع) می خواند و مقصود از «انفس» در آیه، مفهوم حقیقی آن است، ولی به صورت کنایه کشتن «انفس» را برای کشتن اهل بیت (ع) به کار برده است، چرا که حفظ جان ها به آن ها بستگی دارد، چنان که ممکن است مجازا نسبت دادن قتل به «انفس» برای نسبت دادن آن به اهل بیت باشد، چونان که این احتمال نیز وجود دارد که مراد، مجاز در مفرد باشد و مجازا «انفس» به «اهل بیت» اطلاق شده باشد تا به این مطلب اشاره گردد که آن ها در وجوب حفظ و رعایت از سوی همه مردم بسان «انفس» هستند، زیرا زندگی اهل بیت از هر نظر همچون زندگی «انفس» است، چرا که از نظر رستاخیز، آنان هدایتگرانند و

رستگاری در پرتو وجود آن ها به دست آمدنی است، و از نظر دنیا هم از این رو که حفظ جان ها بدان ها بستگی دارد و سعادت و برکت، با وجود آن ها رخ می نماید، و به همین سبب سلمان فارسی- رضی اللّه عنه- می گوید: «اگر از علی (ع) فرمان برید از بالای سر و زیر پا به شما رزق و روزی خواهد رسید»، و احتمال دارد مجاز در مفرد باشد و مقصود از «انفس» اهل بیت (ع) باشد و مراد از قتل ایشان، غصب خلافت آن ها باشد، چه، این غصب، به کشتن آن ها می انجامد چنان که دریافت ما حاکی از آن است.»

ترجمه کشف الیقین ،ص:۴۰۸

(۱) ابن عبّاس در باره آیه: وَعَدَ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَ أَجْراً عَظِیماً «۱»- می گوید: جماعتی از پیامبر (ص) پرسیدند: یا رسول اللّه! این آیه در باره چه کسی نازل شده است؟

فرمود: چون روز رستخیز فرا رسد درفشی از نور سفید فراهم آید، و ناگاه منادی ندا در دهد: سرور مؤمنان و کسانی که پس از بعثت پیامبر (ص) به همراه او ایمان آوردند برخیزند. پس علی بن ابی طالب (ع) برمی خیزد و آن پرچم نورانی سپید به دست او داده می شود که همه مهاجران و انصار نخستین در زیر آن گرد آیند و دیگران به جمع آن ها راه نیابند تا آن جا که حضرت (ع) بر منبری نشیند که از نور ربّ العزّه است و همگان، فرد فرد به ایشان عرضه می شوند و حضرت (ع) پاداش و نور خود را بدیشان می دهد. هر گاه کار به آخری رسد به آن ها گفته می شود: جایگاه خود را در بهشت

دانستیـد، پروردگارتان می فرمایـد: [انّ لکم] عنـدی مَغْفِرَةً وَ أَجْراً عَظِیماً یعنی بهشت. پس علی بن ابی طالب (ع) در حالی که مهـاجران و انصار به همراه او زیر پرچم قرار دارنـد برمی خیزد تا آن که ایشان را وارد بهشت می کنـد و سـپس به منبر خویش باز می گردد و مؤمنان، یک یک به ایشان عرضه می گردند و هر یک بهره خود از بهشت را می ستانند و گروهی نیز به آتش درمی افتند و این همان سخن پروردگار است که: الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ أَجْرٌ عَظِیمٌ

---

(۱) فتح/ ۲۹، خداوند به آنانی که ایمان آورده اند و کار شایسته کرده اند مغفرت و پاداش بزرگی وعده داده است.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۴۰۹

وَ نُورُهُمْ «۱»- یعنی نخستین مؤمنان و اهل ولایت حضـرت (ع)، وَ الَّذِینَ کَفَرُوا [وَ کَذَّبُوا] بِآیاتِنا أُولئِکَ أَصْحابُ الْجَحِیمِ «۲»-، یعنی ولایتی که حقّ علی (ع) است و این که رعایت حقّ علی (ع) بر جهانیان واجب است. «۳» «۴»

(۱) این چکیـده احـادیثی بـود که از طریق جمهور به دست مـا رسـیده است و در این جـا احـادیثی را که امـامیه نقـل کرده اند نیاوردیم. «۵»

---

(۱) اشـاره است به آیه مبارکه ۱۹ در سوره حدیـد: وَ الَّذِینَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُـلِهِ أُولئِکَ هُمُ الصِّدِّیقُونَ وَ الشُّهَـداءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَ نُورُهُمْ.

(۲) مائده/ ۸۶؛ کسانی که ایمان آورده اند و عمل شایسته کرده اند اجر و درخشش خود را دارند.

(۳) همان/ ۳۲۳- ۳۲۲، ح ۳۶۹.

(۴) شیخ مظفّر در دلائل الصّدق ۲/ ۳۱۲ می گوید:

«دلالت این آیه بر امامت حضرت (ع) از چند روست: یکی این که ایشان، سرور مسلمانان است و مؤمنان به همراه ایشان و زیر پرچم حضرتش (ع)

به بهشت درمی آیند و دیگر آن که همگی به حضـرتش (ع) عرضه می شوند و این اقتضای امامت حضرت را دارد، چرا که بر برتری حضـرت (ع) دلالـت می کنـد و البتّه فرد برتر، همان امام است، به ویژه این که در پایان حـدیث تصـریح شـده است که مراعـات حقّ حضـرت (ع) بر جهانیان واجب است و به این نکته تصـریح شـده است که اهل ولایت حضـرت (ع) همان کسانی هسـتند که به خدا و رسولش ایمان آورده اند و نپذیرندگان ولایت او در شـمار کافران هسـتند، و این نه تنها بر امامت حضرت (ع) دلالت دارد بلکه گواه آن است که امامت، از اصول دین است، چه، هر که غیر اصول را انکار کند کافر نمی شود.»

(۵) شیخ مظفّر در دلائل الصّدق ۲/ ۳۱۷ می گوید:

«در ینـابیع المودّه طبرانی به نقل از ابن عبّاس می گویـد که گفته است: در سـتایش علی بیش از سـیصد آیه نازل شـده است و شما می دانید که فراوانی ستایش کسی در قرآن مجید- و لو به هر مناسبت- دلیل برتری او بر دیگران و عظمت او نزد خداوند سبحـان است و فرد برتر، همـان امـام خواهـد بود، به ویژه آن که آیات با بیان های گونه گونی آمـده است که برخی از آن ها حاکی از تفضـیل حضرت (ع) و برخی گواه عصمت حضرت (ع) و شماری دلیل وجوب پیروی از ایشان و تعدادی بیان کننده این است که شخص، پیرامون ولایت حضرتش، پرسش خواهد شد.»

ترجمه کشف الیقین ،ص:۴۱۰

مبحث بیست و دوم: این که نسل پیامبر (ص) از پشت علی (ع) است و او تقسیم کننده بهشت «۱» و دوزخ است:

(۱) خوارزمی «۲»- به اسناد خود از جابر روایت می کند که گفته است: پیامبر (ص) فرمود:

«خداوند تبارک و تعالی نسل هر پیامبری را در پشتش قرار داده و

نسل محمّد (ص) را در پشت علی (ع) قرار داده است.

(۲) عبد اللّه بن عبّاس می گوید: من و پدرم عبّاس بن عبد المطّلب نزد پیامبر (ص) نشسته بودیم که علی (ع) وارد شد و سلام کرد و پیامبر (ص) پاسخ سلام او را داد و به او خوشامد گفت و به سوی او رفت و در آغوشش گرفت و میان دو چشمش را بوسید و در سمت راست خود نشاندش. عبّاس عرض کرد: یا رسول اللّه! او را دوست داری؟ فرمود:

ای عموی رسول خدا! به پروردگار سوگند، از خود بیش تر دوستش دارم. همانا خداوند نسل هر پیامبری را در پشت او می نهد و نسل مرا در پشت علی (ع) نهاده است. «۳»-

---

(۱) شیخ طبرسی در اعلام الوری/ ۱۸۹ از جمله مناقب حضرت را آن می داند که خداوند او را بدین افتخار مشرّف گرداند که آتش را فرمانبر او قرار داد.

علّامه مجلسی در بحار الانوار ۳۹/ ۲۱۰ می گوید:

«دلیل بر این سخن در باب های پیشین آورده شد و در باب های پسین نیز آورده خواهد شد و بیش تر آن را در کتاب معاد بیان داشته ایم و در تواتر آن تردیدی وجود ندارد و هیچ عاقلی شک نمی کند در این که هر کس قسمت کننده بهشت و دوزخ باشد از دیگری پیروی نمی کند و چگونه یک خردمند تجویز می کند که امام در وارد شدن به بهشت، به اجازه رعیّت خود نیاز داشته باشد؟ با در نظر گرفتن این که بر شخص منصف، آثار پیاپی پوشیده نیست که کسانی بر او پیشی یافتند که دشمنان او بودند، و این اخبار حاکی از آن است که حضرت (ع)، دشمنان خود را به

آتش وارد خواهد کرد. پس سپاس خدایی را که ولایت او و ولایت امامان از نسل برگزیده او را بهره ما گرداند.»

(۲) مناقب ابن مغازلی/ ۴۹، ح ۷۲.

(۳) بنگرید به: مناقب ابن مغازلی/ ۴۹، ح ۷۲. او در این کتاب به اسناد خود از جابر بن عبد اللّه انصاری روایت می کند که گفته است: پیامبر (ص) فرمود: همانا خداوند نسل هر پیامبری را در پشتش قرار داده است و نسل محمّد را در صلب علی بن ابی طالب نهاده است.

مصحّح این مأخذ در حاشیه همان صفحه می گوید:

همین سند را علّامه قندوزی در ینابیع المودّه/ ۲۶۶ و حافظ هیثمی در مجمع الزوائد ۹/ ۲۷۲ و ابن حجر هیثمی در الصواعق المحرقه/ ۷۴ و سیوطی در الجامع الصغیر ۱/ ۲۳۰ ذکر کرده اند و آغاز حدیث چنین است: «من و عبّاس نزد پیامبر نشسته بودیم (و حدیث همچنان که آوردیم ادامه می یابد) او سپس می گوید:

خطیب در تاریخ خود ۱/ ۳۱۶ به اسناد ابن عبّاس می گوید: من و پدرم عبّاس نزد پیامبر نشسته بودیم- حدیث همچنان که آوردیم پیش می رود- محبّ طبری در ذخائر العقبی ۶۷ و الریاض النضره ۲/ ۱۶۸ و ذهبی در میزان الاعتدال ۲/ ۱۱۶ و ابن حجر در لسان خود ۳/ ۴۲۹ و علّامه زرقانی در شرح المواهب ۲/ ۶ همین را آورده اند.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۴۱۱

(۱) پیامبر (ص) به علی (ع) فرمود: تو قسمت کننده دوزخی و تو در بهشت را می کوبی و بدون حساب بدان درمی آیی. «۱»-

مبحث بیست و سوم: پیرامون خبر منا شده: «۲»-

(۲) از اخبار مشهوری که از طریق خاصّه و عامّه، به حد تواتر نقل شده، خبر مناشده است که خوارزمی و دیگران از عامر بن واثله «۳»- روایت

کرده اند که گفته است: در روز شوری در خانه، نزد علی (ع) بودم و شـنیدم که به آن ها می گفت: چنان با شما استدلال کنم که نه عرب های شما بتواند آن را باطل کند و نه عجمی از شما.

سپس فرمـود: ای جمـاعت! شـما همـه را به خـدا سوگنـد می دهم آیـا در میـان شـما کسـی هست که پیش از من خـدای را به یگانگی پرستیده باشد؟ گفتند: به خدا سوگند نه.

فرمود: شما همه را به خدا سوگند می دهم آیا در میان شما کسی جز من هست که

---

(۱) همان/ ۶۷، ح ۹۷، و مناقب خوارزمی/ ۲۰۹.

(۲) مناشده آن است که برای مطالبه حقّی، فردی دیگران را به خدا سوگند دهد تا به حقّ، گواهی دهند- م.

(۳) مناقب خوارزمی/ ۲۲۲، مناقب ابن مغازلی/ ۱۱۲، احقاق الحق ۲۱/ ۱۲۱- ۹۴ و ۶/ ۳۴۰- ۳۰۵ و مآخذ بسیار دیگر.

برادری چون برادر من جعفر طیّار داشته باشد که در بهشت همراه فرشتگان باشد؟

گفتنـد: به خدا سوگند نه. (۱) فرمود: شـما را به خدا سوگند، آیا در میان شـما جز من کسـی هست که عمویی همچون حمزه، شیر خدا و شـیر رسول خدا داشته باشد؟ گفتند: به خدا سوگند نه. فرمود: شما را به خدا سوگند، آیا کسی در میان شما جز من همسـری همچون فاطمه دختر محمّد سـرور زنان بهشتی دارد؟ گفتند: به خدا سوگند نه. فرمود: شـما را به خدا سوگند، آیا در میان شـما جز من کسـی هست که دو پسـر همچون حسن و حسـین دو سـرور جوانان اهل بهشت داشـته باشـد؟ گفتنـد: به خدا سوگند نه. فرمود: شما را به خدا سوگند آیا جز من کسی

در میان شـما هست که ده بار با رسول خـدا نجوا کرده باشـد و هر بار صـدقه پرداخته باشـد؟ گفتند: به خدا سوگند نه. فرمود: شما را به خدا سوگند، جز من در میان شـما کسـی هست که پیامبر (ص) در باره او فرموده باشد: «هر که من مولا و سرور اویم علی مولا ـ و سـرور اوست، خـدایا دوست بـدار آن کس را که دوسـتش دارد و دشـمن بـدار کسـی را که دشـمنش می دارد و حاضـران این خبر را به آگاهی غایبان برسانند»؟ گفتند به خدا سوگند نه. فرمود: شما را به خدا سوگند، آیا در میان شما کسی هست که پیامبر (ص) در حقّ او گفته باشـد: «خدایا کسـی را نزد من فرست که پیش تو و من محبوب ترین است و تو و من را بیش تر از هر کسـی دوست دارد تـا این پرنـده را بـا من بخـورد» و جز من کسـی نزد او رفته باشـد و آن پرنـده را بـا او خورده باشد؟ گفتند: به خدا سوگند نه. فرمود: شـما را به خدا سوگند، آیا جز من در میان شما کسی هست که پیامبر (ص) در باره او فرموده باشد: «فردا پرچم را به کسی خواهم سپرد که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش هم او را دوست دارند و باز نخواهد گشت مگر آن که خداوند به دست او گشایش، پیش آورد»، و هر کسی جز من شکست خورده بازگشت؟ گفتند: به خدا سوگند نه. فرمود: شما را به خدا سوگند، آیا جز من در میان شما کسی هست که پیامبر به بنی ولیعه در باره او فرموده

باشد: «یا از این اعمال دست می شویید یا مردی را به سوی شما خواهم فرستاد همچون خود که فرمانبری از او چونان فرمانبری از من و سرکشی در برابر او بسان سرکشی در برابر من است و شما را با شمشیر به سختی درهم کوبد»؟ گفتند: به خدا سوگند نه. فرمود: شما را به خدا سوگند، آیا جز من کسی در میانتان هست که پیامبر در حقّ او فرموده باشد: «دروغ گفته است

کسی که گمان می کند مرا دوست دارد و علی (ع) را دشمن می شمارد»؟ گفتند: به خدا سوگند نه. (۱) فرمود: شما را به خدا سوگند، آیا جز من در میان شما کسی هست که در یک ساعت سه هزار فرشته به او سلام کرده باشند که از جمله آن هاست: جبرئیل و میکائیل و اسرافیل، آن گاه که از چاه برای پیامبر (ص) آب آوردم؟ گفتند: به خدا سوگند نه. فرمود:

شما را به خدا سوگند، آیا در میان شما جز من کسی هست که آسمانیان در حقّ او این ندا را سر داده باشند: «نیست شمشیری چون ذو الفقار و نیست جوانمردی همچون علی»؟

گفتند: به خدا سوگند نه. فرمود: شما را به خدا سوگند، آیا در میان شما کسی جز من هست که جبرئیل به او گفته باشد: «او مظهر برابری است»، و پیامبر (ص) فرموده باشد:

«او از من است و من از او»، و جبرئیل گفته باشد: «و من از شما دو نفر»؟ گفتند: به خدا سوگند نه. فرمود: شما را به خدا سوگند، آیا در میان شما کسی جز من هست که پیامبر (ص) در حقّ او فرموده باشد: «من

بر سر تنزیل قرآن جنگیدم و تو بر سر تأویل آن خواهی جنگید»؟ گفتند: به خدا سوگند نه. فرمود: شما را به خدا سوگند آیا در میان شما کسی جز من هست که با ناکثان و قاسطان و مارقان، به گفته پیامبر (ص)، ستیزیده باشد؟

گفتند: به خدا سوگند نه. فرمود: شما را به خدا سوگند، آیا در میان شما کسی جز من هست که خورشید برای او بازگشته باشد تا نماز عصر را بهنگام بخواند؟ گفتند: به خدا سوگند نه. فرمود: شما را به خدا سوگند، آیا در میان شما کسی جز من هست که پیامبر (ص) به او دستور داده باشد سوره برائت را از ابو بکر بازستاند و ابو بکر به او گفته باشد: آیا در باره من چیزی نازل شده و پیامبر (ص) به او بفرماید: از من پیامی نمی رساند مگر علی (ع)؟ گفتند: به خدا سوگند نه. فرمود: شما را به خدا سوگند، آیا در میانتان کسی جز من هست که پیامبر (ص) در حقّ او فرموده باشد: «تو برای من همچون هارون هستی برای موسی جز آن که پیامبری پس از من نیست»؟ گفتند: به خدا سوگند نه. فرمود: شما را به خدا سوگند، آیا کسی جز من در میان شما هست که پیامبر (ص) در باره او فرموده باشد: «تو را جز مؤمن کسی دوست ندارد و جز کافر دشمنت نمی شمارد»؟ گفتند: به خدا سوگند نه. فرمود: شما را به خدا سوگند، می دانید که پیامبر دستور داد [در مسجد] همه درهایتان را ببندید و تنها در من باز ماند و شما اعتراض کردید و پیامبر (ص) فرمود:

«نه من درهای

شما را بستم و نه در علی (ع) را باز گذاردم و این خدا بود که درهای آن ها

را بست و در علی را باز گـذاشت»؟ گفتنـد: به خدا سوگند چنین بود. (۱) فرمود: شـما را به خـدا سوگند، آیا می دانید که در روز طائف پیامبر (ص) تنها با من به تفصـیل نجوا کرد، و شـما اعتراض کردیـد که چرا تنها با من نجوا می کند، و پیامبر (ص) فرمود: نه من که خـدا با او نجوا کرد. گفتنـد: به خـدا سوگند چنین بود. فرمود: شـما را به خدا سوگند، آیا می دانید که پیامبر (ص) فرمود: «حق با علی است و علی با حق و حق، پیوسـته با علی در گردش است»؟ گفتند: آری، به خدا سوگند چنین است. فرمود: شـما را به خـدا سوگنـد، آیـا می دانیـد که پیـامبر (ص) فرمود: «من در میـان شـما دو گران بهـا می نهم، کتـاب خـدا و خانـدانم، تا آن گاه که به آن دو چنگ درزنیـد گمراه نگردیـد و این دو از هم جدا نشوند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد آیند»؟ گفتند: به خدا سوگند چنین است. فرمود: شـما را به خدا سوگند، آیا در میان شـما جز من کسـی هست که خود را سپر بلای پیامبر در برابر مشـرکان کرده باشد و در بستر او خفته باشد؟ گفتند: به خدا سوگند نه. فرمود: شـما را به خدا سوگند، آیا در میان شـما جز من کسی هست که به مبارزه طلبی عمرو بن عبد ودّ عامری پاسخ مثبت داده باشد؟ گفتند: به خدا سوگند نه. فرمود: شما را به خدا سوگند، آیا جز من در

میان شما کسی هست که خداوند آیه تطهیر را در حقّ او نازل کرده باشد:

إِنَّما يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً؟ گفتند: به خدا سوگند نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند، آیا در میان شما کسی جز من هست که پیامبر (ص) او را سرور عرب نامیده باشد؟ گفتند: به خدا سوگند نه. فرمود: شما را به خدا سوگند، آیا در میان شما کسی جز من هست که پیامبر در حقّ او فرموده باشد: «از خدا برای خود چیزی نخواستم مگر آن که مانند آن را برای تو مسألت کردم»؟ گفتند: به خدا سوگند نه.

مبحث بیست و چهارم: پیرامون دعا برای حضرت (ع):

(۲) خوارزمی «۱»- به نقل از عبد اللَّه بن سلمه روایت می کند که گفته است: شنیدم که علی (ع) فرمود: پیامبر (ص) نزد من آمد در حالی که از درد می نالیدم و می گفتم: خدایا! اگر اجل من فرا رسیده است راحتم کن و گر نه شفایم ده، و اگر بلایی در میان است شکیبایم گردان. پس پیامبر با پایش به من زد و گفت: چه گفتی: و من سخنم را تکرار کردم. پس

---

(۱) مناقب ابن مغازلی/ ۱۲۳، ح ۱۶۱.

فرمود: خدایا شفایش ده، یا فرمود: خدایا خدایا لباس عافیت بدو بپوشان. علی (ع) می فرماید: دیگر از دردی شکایت نکردم.

(۱) امّ عطیه «۱»- می گوید: پیامبر (ص) لشکری را گسیل داشت که علی بن ابی طالب هم در میان آن ها بود. شنیدم که پیامبر (ص) در حالی که دو دستش را بلند کرده بود چنین دعا می فرمود: خدایا! مرا نمیران تا وقتی که چهره علی بن ابی طالب را نشانم دهی.

(۲) عبد اللَّه بن حارث «۲»-

به نقل از علی (ع) می گویـد: درد شدیـدی داشـتم که نزد پیامبر (ص) آمـدم. پس او مرا در جای خود قرار داد و گوشه جامه اش را بر من افکنـد و سـپس برخـاست و نمـازی گزارد، و در پی آن فرمود: ای علی! دیگر غم مخور که بهبود یافتی. من برای خـود چیزی نخواسـته ام مگر آن که نظیر آن را برای تو طلب کرده ام، و دعـایی نکرده ام مگر آن که مسـتجاب شـده است. یا فرمود: هر چه خواسته ام در اختیارم نهاده شده مگر آن که پیامبری پس از من نیست.

مبحث بیست و پنجم: پیرامون بیم دادن به کسی که بغض علی (ع) در دل داشته باشد:

(۳) خوارزمی «۳»- از معمّر و او از زهری و او از عکرمـه و او از ابـن عبّاس روایت کرده که گفته است: پیـامبر (ص) فرمـوده: خداوند عزّ و جلّ به سـبب بدگمانی بنی اسـرائیل نسبت به پیامبران و اختلاف در دین، اجازه نداد آسمان بر آن ها ببارد و این امّت را به سبب بغض نسبت به علی بن ابی طالب به خشکسالی گرفتار کرد.

(۴) معمّر می گویـد: «۴»- زهری برایم حـدیثی گفت، امّا در آن بیماری که بـدان گرفتار شـد روایتی از عکرمه برایم باز گفت که نه قبلا و نه پس از آن برایم نگفته بود. چون از بیماری اش بهبود یافت پشـیمان شـد و به من گفت: ای یمانیّ (زهری)! این حدیث را پوشیده دار و آن را در هم پیچ که اینان (بنی امیه) در یاد و نام علی، عذری را نمی پذیرند. «۵»

---

(۱) همان/ ۱۲۲، ح ۱۶۰، و نظیر آن با اختصار در مناقب خوارزمی/ ۳۰ آمده است.

(۲) همان/ ۱۳۵، ح ۱۷۸. مانند آن در مناقب خوارزمی/ ۶۱ آمده است.

(۳) همان/ ۱۴۱، ح ۱۸۶.

(۴) همان

و حدیث، ص ۱۴۲.

(۵) ابن شهرآشوب در مناقب ۲/ ۲۲۶ می گوید:

«دعای پیامبر (ص) دریافتن پیروزی و ولایت جایز نیست مگر برای ولیّ امر و بدین ترتیب امامت ایشان آشکار می گردد.

علّامه بیاضی در صراط المستقیم ۲/ ۸۰ در ذیل خبر دعای پیامبر در حقّ اهل بیتش چنین آورده است:

«و هر که وصیّت مرا در حقّ آنان تباه سازد بهشت را بر او حرام ساز.» «دعای پیامبر (ص) مستجاب است، زیرا نیرویی قوی پشتیبان اوست، چه، پروردگار می فرماید: وَ ما یَنْطِقُ عَنِ الْهَوی [نجم/ ۳؛].

ترجمه کشف الیقین ،ص:۴۱۶

گفتم: یا ابا بکر [کنیه زهری] چگونه با شنیدن این حدیث از عکرمه که در برگیرنده فضیلتی از فضایل علی است و برای من بازگفتی با این قوم همکاری می کنی و آن را در دل نگه داشتی؟ گفت: کافی است که بدانی آن ها ما را در دنیای خود شریک ساختند و ما در برابر، به ورطه هوی و هوس آن ها فرو افتادیم.

(۱) انس «۱»- روایت می کند که پیامبر (ص) فرموده است: خداوند، آفریده هایی دارد که نه از فرزندان آدم هستند و نه از فرزندان ابلیس و دشمنان علی بن ابی طالب را نفرین می کنند.

عرض شد: یا رسول اللَّه! آنان کیانند؟ فرمود: پرندگانی قنبره نام که سحرگاهان بر سر درختان ندا درمی دهند که لعنت الهی بر دشمنان علی بن ابی طالب، «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ، وَ سَلامٌ عَلی عِبادِهِ الَّذِینَ اصْطَفی» (۲) جابر بن عبد اللَّه انصاری «۲»- می گوید: شنیدم که علی (ع) می فرمود: سه سال با پیامبر نماز گزاردم پیش از آن که احدی از مردم با او نماز گزارد. و از علی شنیدم که می فرمود: از جمله، قول هایی که

پیامبر به من داد این است که هیچ کافری مرا دوست نخواهد داشت و هیچ مؤمنی مرا دشمن نخواهد شمرد. آگاه باشید به خدا سوگند نه دروغ می گویم و نه به من دروغ گفته اند و نه گمراه شده ام و نه کسی به سبب من گمراه شده است.

(۳) جابر بن عبد اللّٰه «۳»- می گوید: چون علی بن ابی طالب (ع) برای فتح خیبر آمد پیامبر (ص)

---

(۱) همان/ ۱۴۲، ح ۱۸۷.

(۲) همان/ ۱۹۴، ح ۲۳۰.

(۳) همان/ ۲۳۷، ح ۲۸۵.

به او فرمود: ای علی! اگر چنین نمی بود که گروهی از امّت من در حقّ تو همان سخنی را می گفتند که مسیحیان در حقّ عیسی بن مریم (ع) گفتند در باره تو آن می گفتم که کسی بر تو گذر نمی کرد مگر آن که از خاک پای تو و غساله ات شفا می جستند، ولی تو را همین بس که برای من همچون هارونی برای موسی جز آن که پیامبری پس از من نیست و تو ذمّه مرا پاک می کنی و عورت مرا می پوشانی و در راه بر پا داشتن سنّت من می ستیزی، و تو در روز رستخیز، نزدیک ترین مردمان به من خواهی بود و بر سر حوض کوثر، جانشین من هستی، و پیروان تو بر منبرهایی از نور خواهند بود با چهره هایی سپید که پیرامون من هستند و در بهشت، همسایگان من، [بی آنکه از شمار اصحاب من کاسته شود]، جنگ با تو جنگ با من، صلح با تو صلح با من و سرشت تو سرشت من است. فرزندان تو فرزندان من هستند و تو دین مرا ادا می کنی و وعده مرا بر می آوری و حق، بر زبان تو

و در قلب تو و با تو و در کنار تو و در برابر دیدگان توست. ایمان، با گوشت و خون تو درهم آمیخته چنان که با گوشت و خون من درهم آمیخته است. بدخواه تو بر سر حوض کوثر بر من وارد نشود و دوستدار تو از آن کنار گذارده نشود. پس علی (ع) به سجده افتاد و فرمود:

سپاس مر خدایی را که با اسلام بر من منّت نهاد و به من قرآن آموخت و بهترین مردمان و ارجمندترین آفریدگان و گرامی ترین آسمانیان و زمینیان، خاتم انبیا و سرور رسولان و برگزیده خدا در میان همه جهانیان را به سبب نیکی به من و تفضّل بر من، محبوب دلم گرداند. پیامبر (ص) به او فرمود: ای علی! اگر تو نمی بودی پس از من، مؤمنان شناخته نمی شدند. خداوند، نسل هر پیامبری را در پشت او نهاده است و نسل مرا در پشت تو گذارده است. ای علی! تو برای من عزیزترین و گرامی ترین مردم هستی و دوستدار تو ارجمندترین فرد در میان امّت من است که بر سر حوض کوثر به من وارد می شود.

مبحث بیست و ششم: پیرامون داستان اصحاب کهف و گفت و گوی حضرت (ع) با یهود:

(۱) ابو اسحاق احمد بن محمّد بن ابراهیم ثعلبی در کتاب عرائس «۱»- آورده است که:

هنگامی که عمر بن خطّاب به خلافت رسید گروهی از دانشمندان یهود نزد او آمدند و

---

(۱) عرائس التیجان/ ۵۷۴- ۵۶۶.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۴۱۸

گفتند: ای عمر! تو پس از محمّد، ولیّ امر مسلمانان هستی، ما آهنگ آن داریم که پیرامون مسائلی از تو پرسش کنیم، اگر پاسخ ما را بدهی خواهیم دانست که اسلام، حق است و محمّد، پیامبر و اگر نتوانی پاسخمان دهی خواهیم دریافت که

اسلام باطل است و محمّد، پیامبر، نیست. عمر گفت: آن چه به نظرتان می رسد بپرسید. گفتند: به ما بگو: قفل های آسمان ها کدام است و کلیدهای آن کدام؟ و آن کدام قبر بود که صاحب خود را حرکت داد؟ و آن کدام غیر انسان و غیر جنّی بود که قوم خود را انذار کرد؟ پنج چیز به ما بگو که روی زمین راه رفتند بی آنکه در رحمی قرار گرفته باشند. به ما بگو درّاج در فریادش و خروس در آوازش و اسب در شیهه اش و قورباغه در صدایش و چکاوک در نغمه اش چه می گویند؟ عمر سر به زیر انداخت و گفت: بر عمر عیبی نیست که اگر از مسأله ای از او پرسند که نداند بگوید نمی دانم. یهودیان برجهیدند و گفتند: گواهی می دهیم که محمّد، پیامبر نبوده، اسلام بر باطل است.

سلمان فارسی- رضی اللّه عنه- از جای خود پرسید و به یهودیان گفت: اندکی درنگ کنید و سپس به سوی علی بن ابی طالب (ع) رفت تا بر او وارد آمد و عرض کرد: یا ابا الحسن! به داد اسلام رس. حضرت (ع) فرمود: چه شده است؟ و سلمان، جریان را به آگاهی او رساند. حضرت (ع) در حالی که برده پیامبر (ص) را بر دوش می کشید بیامد.

همین که چشم عمر به حضرت (ع) افتاد از جای خود پرید و او را در آغوش گرفت و گفت: ای ابو الحسن! تو به هنگام هر دشواری و شدیده ای فرا خوانده می شوی. علی (ع) به یهودیان فرمود: آن چه به نظرتان می رسد بپرسید. همانا پیامبر (ص)، هزار در از دانش را به من آموخته که از هر یک هزار

در گشوده می گردد. آن ها پرسش های خود را مطرح کردند. علی (ع) فرمود: من با شما شرطی دارم. آیا اگر چنان پاسخ شما را دهم که در توراتتان آمده است به دین ما در می آیید و به پیامبر ما ایمان می آورید؟ گفتند: چنین باشد.

فرمود: یک یک بپرسید. گفتند: قفل های آسمان کدام است؟ فرمود: قفل های آسمان، شرک به خداست، زیرا اگر زن و مرد بنده ای مشرک باشند عملشان به آسمان نمی رسد.

گفتند: کلید آسمان ها کدام است؟ فرمود: کلید آن، شهادت به «لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ و محمّد عبده و رسوله» است. یهودیان به یک دیگر نگریستند و گفتند: این جوان درست می گوید: گفتند:

کدام قبر، صاحب خود را به حرکت درآورد؟ فرمود: آن نهنگی که یونس بن متّی (ع) را

ترجمه کشف الیقین ،ص:۴۱۹

بلعید (۱) و او را در دریاهای هفتگانه بگرداند. گفتند: به ما بگو کدام غیر انسان و غیر جنّی بود که قوم خود را انذار کرد؟ فرمود: مورچه سلیمان آن گاه که گفت: یا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَساكِنَكُمْ لا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمانُ وَ جُنُودُهُ وَ هُمْ لا يَشْعُرُونَ «۱»- گفتند: نام پنج چیز را برای ما ببر که بر زمین راه رفته اند بی آنکه در رحم، قرار گرفته باشند. فرمود: آدم، حوّاء، ناقه صالح، قوچ ابراهیم و عصای موسی. گفتند: به ما بگو درّاج در فریادش چه می گوید؟ فرمود:

می گوید: رحمان بر عرش قرار گرفت. گفتند: به ما بگو خروس در آوازش چه می گوید؟

فرمود: می گوید: به یاد آورید ای غافلان. گفتند: به ما بگو اسب در شیهه اش چه می گوید؟ فرمود: می گوید: هر گاه مؤمنان به سوی کافران رفتند بار خدایا! بندگان مؤمنت را بر کافران یاری رسان. گفتند: به ما

بگو دراز گوش در عرعرش چه می گوید: فرمود:

گمرک چی را نفرین می کند و در چشم شیاطین عر می زند. گفتند: به ما بگو قورباغه در صدایش چه می گوید؟ فرمود: می گوید: پاک است خدای معبود من و در اعماق دریاها تسبیح می شود. گفتند: به ما بگو چکاوک در نغمه اش چه می گوید؟ فرمود: می گوید: بار خدایا! دشمنان محمّد و آل محمّد را لعنت کن.

دو نفر از این سه نفر یهودی گفتند: نشهد أن لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ و انّ محمّدا عبده و رسوله. عالم سوم برخاست و گفت: ای علی! در دل یاران من همان ایمان و تصدیقی گذشت که در دل من، و اینک یک پرسش مانده است که از تو می پرسم. حضرت (ع) فرمود: آن چه می خواهی بپرس. گفت: مرا آگاه کن از قومی که در اوّل الزّمان سیصد و نه سال بمردند و سپس خداوند آن ها را زنده کرد. داستان آن ها چه بود؟ علی (ع) فرمود: ای یهودی! اینان اصحاب کهف بودند و خداوند تبارک و تعالی در قرآن ویژگی های آنان را بر پیامبر ما نازل کرده است که اگر بخواهی برایت می خوانم. یهودی گفت: قرآن شما را بسیار شنیده ایم، اگر می دانی ما را از نام آنان و نام پدرانشان و نام شهرشان و نام سلطانشان و نام سگشان و نام کوهشان و نام غارشان آگاه کن و داستان ایشان را از آغاز تا انجام بر ایمان بازگو.

علی (ع) ردای پیامبر (ص) را به خود پیچید و فرمود: ای برادر یهودی! حبیب من

---

(۱) نمل/ ۱۸؛ ای مورچگان! به لانه های خود بروید تا سلیمان و لشکریانش شما را بی خبر درهم نکوبند.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۴۲۰

(۱) محمّد (ص) به

من فرمود: در سـرزمین روم، شـهری بود که به آن افسوس یـا طرسوس گفته می شـد، [نـام آن در جاهلیت افسوس بود و چون اسـلام بـدان جا راه یافت طرطوس نامیدندش.] آنان سـلطانی شایسـته داشـتند و چون این سـلطان بمرد رشـته کارهایشان از هم گسـست و بـدین ترتیـب خـبر بـه سـلطان ایران رسـید که دقیـانوس نامیـده می شـد و حـاکمی بـود زورگـو و حـق پـوش. او با لشـکریانش به راه افتاد تا به افسوس رسید و آن جا را پایتخت خود گرفت و کوشکی در آن بر پا ساخت. یهودی از جای خود پرید و گفت: اگر می دانی آن کوشک و جایگاه های آن را برایم توصـیف کن. فرمود: ای برادر یهودی! او کوشـکی از مرمر برافراشت که طول آن یک فرسنگ بود در یک فرسنگ از مرمر صاف و صیقلی و در آن چهار هزار ستون از طلا و هزار آویز طلا-یی به کـار زده شـده بود که زنجیرهـایی از نقره از آن آویزان بود و هر شب این زنجیرهـا با روغنهای خوشـبویی که بـدان مالیده می شد چراغانی می گشت. شرق آن دویست پنجره و غرب آن نیز دویست پنجره داشت و خورشید از هنگام برآمدن تا هنگام فرو شدن همان گونه که چرخش داشت در این کوشک می گردید. او اریکه ای از طلا برای خود فراهم آورده بود که طول آن هشـتاد ذرع و عرضـش چهل ذرع بود و جواهر بر آن نشانده بودند. در سـمت راست اریکه، هشتاد تخت از طلا نهاده شده بود که مقامات روحانی بر آن می نشستند و در سمت چپش نیز هشتاد تخت که پهلوانان [و قاضیان] بر آن می نشستند. او سپس بر

اریکه می نشست و تاج بر سر می نهاد. یهودی از جای خود پرید و گفت: ای علی! اگر راست می گویی به من بگو تاج او از چه فراهم آمده بود؟ حضرت (ع) فرمود: ای یهودی! تاج او از طلای خالص بود که هفت پره داشت و بر هر پره، مرواریدی درخشان، آن گونه که چراغی در شب پرتو افشاند. او پنجاه پسر بچه از فرزندان روحانیون را برگزیده بود که کمربندهای حریر سرخ به میان بسته بودند و شلوارهای ابریشم سبز بر پای داشتند. هر یک از آن ها تاجی بر سر، دستبندی بر دست و خلخالی بر پای داشتند. هر یک از آن ها با فانوسی طلایی بر دست، نزدیک سر سلطان ایستاده بودند. او شش پسر نوباوه از فرزندان علما را برگزیده، وزیر خود قرارشان داده بود و بدون نظر آن ها تصمیمی نمی گرفت، سه تن از ایشان در سمت راست و سه تن در سمت چپ او قرار داشتند.

یهودی از جای خود برخاست و گفت: ای علی! اگر از حال آنان آگاهی به من بگو نام سه

ترجمه کشف الیقین ،ص:۴۲۱

تنی که در سمت راست او و سه تنی که در سمت چپ او قرار داشتند چه بود؟ (۱) حضرت (ع) فرمود: حبیب من رسول خدا به من فرمود: نام سه تنی که در سمت راست او قرار داشتند تملیخا و مکسلمینا و محسیمینا و نام سه تنی که در سمت چپ او قرار داشتند مرطلیوس و کشطوش و سادنیوس بود و او در همه امور با ایشان رایزنی می کرد.

همه روزه هنگامی که او در صحن حیاط قصر می نشست و مردم در حضورش گرد می آمدند از در

خانه سه پسر بچه وارد می شدند که در دست یکی شان جامی از طلاـ پر از مشک و در دست دیگری جامی از نقره پر از گلاب و در دست سومی پرنده ای بود که بر آن صیحه می زدند و آن به پرواز در می آمد تا بر جام گلاب می نشست و در آن غوطه می خورد و سپس بال و پر خود را می تکاند و بار دیگر بر آن صیحه می زدند و آن به پرواز درمی آمد تا بر جام مشک می نشست و در آن غوطه می خورد و سپس بال و پر خود را می تکاند و برای بار سوم بر آن صیحه می زدند و آن به پرواز در می آمد تا بر تاج سلطان می نشست و پر و بال خود را با مشک و گلابی که داشت بر سر سلطان می تکاند [و گلاب و مشک بر سر او می فشاند]. این سلطان سی سال بر مسند حکومت بود بی آنکه نه سرش درد گیرد یا ناراحتی یابد یا به تبی گرفتار آید یا آب دهان یا بینی او سرازیر شود. او چون خویش را چنین نیرومند یافت سرکشی و طغیان و زورگویی در پیش گرفت و در برابر خدا، ادّعای خدایی کرد و سران قومش را به سوی خود خواند، پس هر که از ایشان پاسخش می داد بدو بخشش می کرد و عطایایش می داد و خلعتش می بخشید و هر که بدو پاسخ نمی داد و پیروی اش نمی کرد به قتلش می رساند. آن ها همه پاسخش دادند و مدّتی در سرزمین او، به جای خدا عبادتش می کردند.

یک بار که در عید بر اریکه خود جلوس داشت و تاج بر سر، یکی از روحانیان نزدش بیامد و به

او خبر داد که سپاهیان ایران بدو نیرنگ زده اند و آهنگ کشتن او در سر دارند.

او از ایـن خـبر چنـان محزون شـد کـه تـاج از سـرش بیفتـاد و از اریکه بر زمین غلتیـد. در این هنگـام یکی از سه نوجـوانی که خردمند هم بود و در سمت راست او قرار داشت و تملیخا نامیده می شد بدو نگریست و نزد خود اندیشه ای کرد و گفت: اگر این دقیانوس آن گونه که خود می پنـدارد خـداست نه غمگین می شد نه می خوابید نه بول می کرد و نه تغوّط، چه، این ها از ویژگی های خدا نیست. این شش نوجوان همه روزه در خانه یکی از آن ها با

ترجمه کشف الیقین ،ص:۴۲۲

هم گرد می آمدند (۱) و آن روز نوبت تملیخا بود. آن ها نزد او گرد آمدند و خوردند و آشامیدند، ولی تملیخا نه خورد و نه آشامید. دوستانش به او گفتند: ای تملیخا! چرا نمی خوری و نمی آشامی! او در پاسخ گفت: برادران! گمانی در دلم پیدا شده که مرا از خواب و خوراک، محروم کرده است. آن ها گفتند: این چه گمانی است؟ گفت: پیرامون آسـمان، بسیار اندیشیده ام و پیوسته با خود می گویم: چه کسـی آن را همچون سقفی محفوظ بی هیچ پیوندی با بالا یا پایه ای از زیر، برافراشته است، و چه کسـی خورشـید و مـاه آن را به جریـان انـداخته است و چه کسـی بـا اختران، آن را آراسـته است؟ پیرامون زمین نیز بسـیار اندیشه کرده ام و پیوسته با خود می گویم: چه کسی آن را بر پشت دریای توفنده، چنین هموار ساخته، و چه کسی آن را نگاه داشته و به کوه های سر به فلک کشیده پیوندش داده است تا لرزه بر آن

نیفتد؟ پیرامون خود نیز فراوان اندیشیده ام و پیوسته با خود می گویم: چه کسی مرا به گاه نوزادی از شکم مادرم بیرون آورد و تغذیه ام کرد و پرورد؟ برای تمام این امور، سازنده و گرداننده ای است جز دقیانوس سلطان. نوجوانان به پای او افتادند و آن را غرق بوسه ساختند و گفتند: ای تملیخا! در دل ما همان گذشته که در دل تو، پس ما را راه بنما. تملیخا گفت: برای خود و شما راهی نمی یابم مگر آن که از شرّ این ستمگر به سوی خدای آسمان ها و زمین بگریزیم. گفتند: نظر، نظر توست.

تملیخا با شتاب مقداری خرما از باغی که داشت کند و آن را به سه درهم فروخت و پول ها را در جامه خود پنهان کرد و همگی بر اسبان خود سوار شدند و رفتند و چون به سه میلی شهر رسیدند تملیخا بدیشان گفت: برادران! دست سلطان دنیا از ما کوتاه شده است و دیگر تحت امر او نیستیم، پس از اسبانتان فرود آیید و پیاده راه بپیمایید شاید که خداوند گشایش و گریزگاهی در کارتان پیش نهد.

آن ها از اسب های خود فرود آمدند و هفت فرسنگ، پیاده، ره پیمودند تا پاهایشان به خونریزی افتاد، زیرا آن ها به راه رفتن عادت نداشتند، در راه به چوپانی برخوردند و گفتند: ای شبان! آیا نوشیدنی یی از آب یا شیر نزد تو یافت می شود؟ چوپان پاسخ داد: هر چه بخواهید نزد من یافت می شود، ولی من چهره شما را بسان چهره سلاطین می بینم، و گمان می کنم گریخته باشید، داستان خود را به من بازگویید. آن ها گفتند: ای مرد! ما به دینی درآمده ایم که گفتن دروغ بر ما

روا نیست. آیا راستی و درستی ما را نجات می دهد؟

ترجمه کشف الیقین ،ص:۴۲۳

(۱) چوپان گفت: آری، و آن ها داستان خویش بدو بازگفتند. چوپان به پای آن ها افتاد و بوسه بر پایشان می زد و می گفت: در دل من نیز همان می گذرد که در دل شما. همین جا منتظر من بمانید تا گوسفندان را به صاحبشان بازگردانم و نزد شما بازگردم. آن ها منتظر چوپان ماندند و او گوسفندان را تحویل داد و در حالی که سگی دنبال او می آمد به شتاب به قرارگاه رسید.

در این هنگام مردی یهودی ایستاد و گفت: ای علی! اگر راست می گویی مرا از نام و رنگ آن سگ آگاه کن. علی (ع) فرمود: ای برادر یهودی! حبیب من محمّد (ص) به من گفته است رنگ آن سگ سفید و سیاه و نام آن قطمیر بود. چون نوجوانان به سگ نگریستند یکی از آن ها به دیگران گفت: می ترسیم این سگ با پارس کردن ما را لو دهد، لذا با سنگ او را راندند و چون سگ دید آن ها در راندن او پا می فشارند روی دم خود نشست و دست هایش را تکان داد و با زبانی شیوا و رسا گفت: ای قوم! مرا از خود مرانید که من گواهی می دهم خدایی جز اللّه نیست و تنهاست بی هیچ انبازی. بگذارید شما را در برابر دشمنانتان پاسداری کنم و با این کار به خدا نزدیکی جویم. آن ها او را رها کردند و به راه خود ادامه دادند. چوپان آن ها را از کوهی بالا برد و بر غاری فرودشان آورد. در اینجا مرد یهودی از جای خود پرید و گفت: ای علی! نام این کوه و آن

غار چه بود؟

علی (ع) فرمود: ای برادر یهودی! نام آن کوه نیکلوس بود و نام آن غار وصید، و در صحن آن غار درختان میوه و چشمه ای جوشان قرار داشت. آن ها از آن میوه خوردند و از آن آب نوشیدند تا آن که شب شد و ایشان در همان غار پناه گرفتند و سگ در مدخل غار به پاسبانی مشغول شد و دو دست خود را بر مدخل نهاد. خداوند به ملك الموت دستور داد جان آن ها را بگیرد و برای هر یك از ایشان دو فرشته مأمور کرد که آن ها را از این پهلو به آن پهلو کند و به خورشید فرمان داد تا در هر بامداد و عصر به آن غار بتابد و آن نیز بر اساس مأموریت خود هنگام طلوع و غروب بر آن غار می تابید.

هنگامی که دقیانوس سلطان از مراسم عید بازگشت از این نوجوانان جویا شد و به او پاسخ دادند که ایشان خدایی جز او را برگزیده اند و گریخته اند. او به همراه هشتاد هزار سواره به راه افتاد تا مگر رد پایی از آن ها بیابد و از همان کوه هم بالا رفت و به نزدیکی غار رسید و دید که همه آنان آرمیده اند و گمان برد که ایشان در خوابند و لذا به اطرافیانش

ترجمه کشف الیقین ،ص:۴۲۴

(۱) گفت: هر کیفری که بخواهم در باره آن ها اجرا کنم آن ها خود، به بدتر از آن خویش را کیفر کرده اند. بنّاها را نزد من آورید. بنّاها را نزد او آوردند و آن ها مدخل غار را با آهك و سنگ مسدود کردند. او سپس به اطرافیانش روی کرد و گفت: به آن ها بگویید

اگر راست می گویند از خدای خود در آسمان بخواهند از این وضع، نجاتشان بخشد.

آن ها سیصد و نه سال به همین حال بودند تا آن که خداوند بار دیگر در آن ها روح دمید و از خواب بیدار شدند آن گونه که خورشید، درخشیدن می گیرد. آن ها روی به یک دیگر کردند و گفتند: امشب از عبادت خدا غافل شدیم. بیایید به کنار آب برویم، و همین که برخاستند ناگاه چشمشان به چشمه افتاد که خشک شده بود و درختان که پژمرده شده بودند، پس گفتند: در وضع شگفت آوری قرار گرفته ایم، چنین چشمه ای و چنین درختانی یک شبه خشک شده اند. خداوند، آن ها را گرسنه گرداند، پس گفتند:

کدام یک با این پول به شهر می رود و برای ما خوراکی خریداری می کند، هر که می رود باید مراقب باشد خوراکی خریداری نکند که با چربی خوک فراهم شده باشد. [این همان سخن پروردگار است که: فَابْعَثُوا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ فَلْيَنْظُرْ أَيُّها أَزْكى طَعاماً «۱»-، یعنی خوراک حلال تر و بهتر و پاک تر].

تملیخا گفت: برادران! کسی جز من نمی تواند چنین خوراکی بیاورد، و تو ای چوپان جامه خود به من ده و جامه مرا بگیر. او جامه چوپان بر تن کرد و رفت. او از جاهایی می گذشت که نمی شناخت و راهی که با آن آشنایی نداشت، تا به دروازه شهر رسید و ناگاه بر دروازه، پرچم سبزی را دید که بر آن نوشته شده بود: خدایی جز اللّه نیست و عیسی پیامبر خداست. جوان، همی می نگریست و چشمش را می مالید و با خود می گفت: آیا من در خواب هستم؟

پس از آن که مدّتی به این وضع باقی بود به شهر

وارد شـد و در راه بـه مردمی گـذر می کرد کـه انجیـل می خوراندنـد و آدم هـایی را در پیش روی خـود می دیـد کـه نمی شناختشان تا آن که به بازار رسید و بر در نانوایی ایستاد و گفت: ای نانوا! نام این شهر چیست؟ گفت:

افسوس. پرسید: نام سلطانتان چیست؟ پاسخ داد: عبد الرحمن. تملیخا گفت: اگر راست

---

(۱) کهف/ ۱۹؛ پس یکی از خود را با این پول به شهر فرستید و او بنگرد خوراکی پاک تر بیابد.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۴۲۵

بگویی وضعم بسی شگفت آور است. (۱) با این پول قدری نان به من بده. پول رایج دوران دقیانوس، سنگین وزن بود. نانوا از دیـدن درهم هـای تملیخا تعجّب کرد. در این لحظه، مرد یهودی از جای خود پریـد و گفت: ای علی! اگر می دانی به من بگو وزن یـک درهم آن چه قـدر بـود؟ علی (ع) فرمـود: ای برادر یهودی! حـبیب من پیـامبر (ص) به من فرمود: هر درهم از آن ده درهم و یک سوم درهم وزن داشت. نانوا به او گفت: ای مرد! تو به گنجی دست یافته ای یا مقـداری از آن را به من بـده یا تو را نزد سـلطان خـواهم برد. تملیخـا بـه او گفت: من به گنجی دست نیـافته ام، این بهـای خرمـایی است که سه روز پیش به سـه درهم فروختم و من در حالی از این شـهر خارج شدم که مردم، دقیانوس سـلطان را می پرستیدند. نانوا خشـمگین شد و گفت: آیـا نه تنهـا نمی خواهی بخشـی از گنجی که یافته ای به من دهی بلکه مرا مسـخره هم می کنی و نام مرد زورگویی را نزد من می بری که ادّعای خدایی می کرده و سیصد و نه سال

پیش مرده است، سپس او را گرفت و مردم گرد آمدند. آن ها تملیخا را نزد سلطانشان بردند که مردی خردمند و دادگر بود. او به آن ها گفت: داستان این جوان چیست؟ گفتند: به گنجی دست یافته است. سلطان به او گفت نترس، پیامبر ما به عیسی دستور داده از گنج ها تنها خمس آن را بگیریم، خمس این گنج را به من بده و سالم برگرد. تملیخا گفت: ای سلطان! در کار من درنگ کن، من گنجی نیافته ام و من خود، اهل این شهرم. سلطان به او گفت: تو اهل این شهری؟ تملیخا گفت:

آری. سلطان گفت: کسی از اهالی این شهر را می شناسی؟ گفت: آری. سلطان پرسید: او را نام ببر، و تملیخا حدود هزار نفر را برای او نام برد که آن ها حتّی یکی از این عدّه را نمی شناختند، پس به او گفتند: ای مرد! ما این اسامی را نمی شناسیم، این اسامی افراد هم روزگار ما نیست. آیا تو در این شهر خانه ای داری؟ گفت: آری، کسی را با من روانه کن تا آن را نشانت دهم. سلطان کسی را با او روانه کرد و مردم همراه ایشان همی می رفتند تا آن که تملیخا آن ها را به مرتفع ترین خانه شهر برد و گفت: این خانه من است و در را کوبید. پیرمردی در را گشود که از پیری و افتادگی ابروهایش به روی چشم هایش افتاده بود. پیرمرد گفت: ای مردم! شما را چه شده است؟ فرستاده سلطان گفت: این نوجوان گمان می کند این خانه، خانه اوست. پیرمرد خشمگین شد و رو به تملیخا کرد و [از روی تحقیق] پرسید: نام تو چیست؟ گفت: تملیخا فرزند

فسطین. پیرمرد گفت: دوباره تکرار

ترجمه کشف الیقین ،ص:۴۲۶

کن (۱) و تملیخا دوباره تکرار کرد. پس ناگاه پیرمرد بر دست و پای او بیفتاد و غرق بوسه اش کرد و گفت: به خدای کعبه سوگند او جدّ من است و یکی از جوانانی است که از شرّ دقیانوس زورگو به سوی خداوند آسمان ها و زمین بگریخت و عیسی داستان آن ها را نقل کرده، پیشاپیش خبر داده که آن ها زنده خواهند شد. خبر به سلطان رسید و خود سواره نزد ایشان آمد و چون تملیخا را دید از اسب پیاده شد و تملیخا را بر دوش خود نهاد و مردم دست و پای او را می بوسیدند و می پرسیدند: ای تملیخا! یاران تو چه کردند؟

تملیخا به آن ها گفت: که یارانش در غار هستند. در این زمان سرپرستی شهر افسوس در اختیار یک مسلمان و یک مسیحی بود. آن دو تن با یاران خود بر مرکب هایشان سوار شدند و همراه تملیخا تا نزدیکی غار رسیدند. تملیخا به آنان گفت: در این جا توقّف کنید، چه، از آن می هراسم که اگر صدای پا و زنگوله لگام اسبانتان را بشنوند گمان برند دقیانوس محاصره شان کرده است و همگی از ترس، خرقه تهی کنند. اندکی درنگ کنید تا من داخل شوم و آن ها را از موضوع آگاه کنم. مردم ایستادند و تملیخا بر آن ها وارد شد و جوانان به سوی او شتافتند و در آغوشش گرفتند و گفتند: سپاس خدایی را که تو را از شرّ دقیانوس رهایی بخشید. تملیخا گفت: من و دقیانوس را رها کنید. شما چه مدّت در این جا بوده اید؟ گفتند: یک روز یا کمتر. تملیخا گفت: شما سیصد

و نه سال در این جا بوده اید و دقیانوس مرده است و قرن ها سپری شده است و مردم شهر به خدای بزرگ ایمان آورده اند و اینک نزد شما آمده اند. آن ها گفتند: ای تملیخا! می خواهی ما را فتنه جهانیان کنی؟ تملیخا گفت: می خواهید چه کنید؟ گفتند: تو و ما دستانمان را بالا می بریم و پس از آن که دستانشان را بالا بردند گفتند: خدایا! به حق شگفتی هایی که بر ما نمودی جان ما را بگیر تا هیچ کس بر ما آگاهی نیابد. خداوند نیز به فرشته مرگ فرمان داد روح آن ها را بستاند و در غار را از میان برد. و آن دو سرپرست، هفت روز پیرامون غار می گشتند ولی برای آن نه دری یافتند و نه منفذی و نه راهی و در این هنگام به لطف صنع خدای کریم یقین پیدا کردند و دریافتند که وضع ایشان پندی بوده که خداوند بدیشان نموده است. مرد مسلمان گفت: بر اساس دین من آن ها مرده اند، من در کنار در این غار مسجدی بنا می کنم، و مرد مسیحی گفت: بر اساس دین من نیز آن ها مرده اند ولی من دیری بر پا خواهم کرد. آن دو به جنگ با یک دیگر پرداختند و مسلمان، مسیحی را

شکست داد (۱) و بر در آن مسجدی بر پا کرد. [و این همان سخن پروردگار است که فرمود:

قالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلى أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ مَسْجِداً «۱»-. ای مرد یهودی! این بود داستان آن ها. سپس فرمود: تو را به خدا سوگند ای یهودی! آیا این داستان با آن چه در تورات شما آمده است همخوانی دارد؟ یهودی پاسخ داد: نه حرفی

افزودی و نه حرفی کاستی ای ابا الحسن، و دیگر مرا یهودی مخوان. من گواهی می دهم که خدایی جز اللّٰه نیست و محمّد رسول خداست و تو عالم این امّتی.

مبحث بیست و هفتم: پیرامون قرار گرفتن حضرت (ع) بر شانه پیامبر (ص):

(۲) خوارزمی «۲»- به نقل از ابو هریره روایت می کند که پیامبر (ص) روز فتح مکّه به علی بن ابی طالب فرمود: آیا این بت را در کعبه می بینی؟ عرض کرد: آری، یا رسول اللّٰه.

پیامبر (ص) فرمود: من تو را بر دوش می گیرم تا دستت بدان رسد. علی (ع) عرض کرد:

من شما را به دوش می گیرم یا رسول اللّٰه! پیامبر (ص) فرمود: اگر قبیله ربیعه و مضر می کوشیدند در زمان حیات من تنها عضوی از اعضای مرا از زمین حرکت دهند نمی توانستند. و اینک تو بایست ای علی، پس پیامبر (ص) دو ساق پای علی را گرفت و او را چنان از زمین بلند کرد که سفیدی زیر بغلش هویدا شد و سپس گفت: چه می بینی ای علی؟ علی (ع) عرض کرد: خداوند عزّ و جلّ را می بینم که مرا به سبب تو شرافت بخشیده است تا جایی که اگر بخواهم آسمان را لمس کنم می توانم. پیامبر (ص) به او فرمود: ای علی! بت را بگیر و علی (ع) بت را گرفت و آن را به زمین انداخت. سپس پیامبر (ص)، خود را از زیر پای علی (ع) کنار کشید و علی به زمین افتاد و خندید. پیامبر (ص) پرسید:

چرا می خندی؟ علی (ع) عرض کرد: از بالای کعبه سقوط کردم و هیچ آسیبی ندیدم.

پیامبر (ص) فرمود: چگونه می خواهی آسیب ببینی و حال آن که محمّد تو را بالا برد و جبرئیل پایینت آورد! «۳»

---

(۱) کهف/ ۲۱،

کسانی که بر آن ها چیره شدند گفتند مسجدی بر آن خواهیم برگرفت.

(۲) مناقب ابن مغازلی/ ۲۰۲، ح ۲۴۰.

(۳) ابن شهرآشوب در مناقب ۲/ ۱۴۲ می گوید:

«این خود، دلایل ظاهری است در این که علی نزدیک ترین و خاصّ ترین فرد به پیامبر بوده است و پس از او جانشین و وصیّ ایشان بر امّت به شمار می آمده است، و این که پیامبر (ص) هیچ یک از شیوخ را جز آن چه در باره ابو بکر نقل می شود به نمایندگی خود برنگزید. پیامبر (ص) ابو بکر را بنا به قول عایشه به نمایندگی خود برگزید و گفت: به ابو بکر دستور دهید امامت مردم را در نماز به عهده گیرد و این محلّ اختلاف است. علی بن ابی طالب امتیازاتی دارد و پیامبر (ص) هیچ کس را بر او ولایت نداد و او را به محلّی نفرستاد و در میان قومی نگذاشتش مگر آن که بر آن ها ولایتش بخشید در صورتی که شیخین تحت ولایت اسامه و عمرو بن العاص و دیگران بوده اند.» این سخن از ابن شهر آشوب در بحار الانوار ۳۸/ ۷۹ نیز نقل شده است.

شیخ مظفّر در دلائل الصّدق ۲/ ۴۵۶- ۴۵۵ می گوید:

«وجه دلالت این رویداد به نکته مورد نظر ما در این که پیامبر (ص)، تنها از علی خواست تا در این امر مهم با او همراه گردد دلیلی است در برتری علی (ع) بر دیگران، به ویژه آن که پای بر دوش پیامبر (ص) نهاد نه عیوق و سر فرشتگان. شافعی این رویداد را با ستایشی از علی، آن گونه که در ینابیع المودّه [باب ۴۸] آورده است چنین نقل می کند:

به من می گویند علی

را بستای که نام او آتش فروزان را بر می نشاند گفتم من چگونه مردی را بستایم که خردمندان تا بدان جا گمراه شده اند که او را می پرستند و پیامبر مصطفی به ما گفت در شب معراج هنگامی که به آسمان رفت خداوند دست خود را به پشت من نهاد و قلبم احساس کرد به آرامش دست یازیده است و علی پای خود را در جایی نهاد که خداوند دست خود را در آن جا نهاده بود می گویند: این حدیث بنا به وجه دیگری نیز مفید امامت امیر المؤمنین (ع) است و آن این که ضعف علی در به دوش کشیدن پیامبر (ص) اگر چه مخالف نیروی سترگی است که علی داشته است، ولی دلالت بر این حقیقت دارد که حضرت (ع) می خواسته مقام نبوّت را مراعات کند، چه، اگر پیامبر (ص) می خواست به آسمان دست یازد در پرتو مقام والای نبوّت می توانست چنین کند و لازم نبود بر دوش علی سوار شود ولی پیامبر (ص) این را برای شریک امر خود و کسی می خواست که همچون خود او بود و جانشین ایشان در میان امّتش.» بنگرید به: بحار الانوار ۳۸/ ۸۴- ۸۲.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۴۲۹

مبحث بیست و هشتم: در این که یاد کردن و نگاه کردن به علی (ع)، عبادت است:

(۱) خوارزمی «۱»- به نقل از عایشه روایت کرده که گفته: پیامبر (ص) فرموده است: یاد علی عبادت است.

(۲) او با اسناد خود به معاذ بن جبل روایت می کند که گفته است: پیامبر (ص) فرمود: نگاه کردن به چهره علی (ع) عبادت است. «۲» «۳»

---

(۱) مناقب خوارزمی/ ۲۶۱، و مناقب ابن مغازلی/ ۲۰۶، ح ۲۴۳.

(۲) مناقب ابن مغازلی/ ۲۰۶، ح ۲۴۴، و نظیر آن در صفحه ۲۰۸ همین مأخذ، ذیل

حدیث ۲۴۷.

(۳) جزری در نهایه [۴/ ۱۵۵] در توضیح این خبر می گوید:

«در حدیث عمران بن حصین آمده که گفته است: پیامبر (ص) فرمود: نگاه کردن به چهره علی (ع) عبادت است.» گفته شده معنای این سخن آن است که هر گاه علی ظاهر شود مردم بگویند که لا اله الّا اللّه چه شریف است این جوان! لا اله الّا اللّه چه کریم است این جوان! لا ـ اله الّا اللّه چه داناست این جوان! لا ـ اله الّا اللّه چه دلاور است ای جوان! و دیدن او مردم را به ادای کلمه توحید وامی دارد.» علّامه مجلسی در بحار الانوار ۳۸/ ۱۹۵ در پاسخ به او می گوید:

«این ناصبی می خواهد منقبت علی را نفی کند ولی چندین برابر آن را اثبات کرده است. انگیزه چنین کاری چیست؟ و این که محض نگریستن به حضرت (ع) عبادت است چه استبعادی دارد؟.»

ترجمه کشف الیقین ،ص:۴۳۰

همین حدیث از عایشه «۱» و عمران بن حصین «۲» و جابر «۳» و واثله بن اسقع «۴» با اسنادهای گوناگونشان از پیامبر (ص) روایت شده است.

(۱) عبد اللّه بن مسعود می گوید: «۵» پیامبر (ص) فرمود: نگاه کردن به چهره علی (ع) عبادت است.

(۲) عایشه «۶» می گوید: ابو بکر را دیدم که به چهره علی (ع) زیاد می نگریست. به او گفتم:

ای پدر! می بینم به چهره علی (ع) زیاد می نگری؟ گفت: دخترم! از پیامبر (ص) شنیدم که می فرمود: نگاه کردن به چهره علی عبادت است.

(۳) عایشه می گفت: مجالس خود را با یاد علی (ع) زینت بخشید. «۷»

مبحث بیست و نهم: در این که علی (ع) در روز رستخیز میان پیامبر (ص) و ابراهیم (ع) قرار دارد:

(۴) خوارزمی به نقل از عبد الرحمن و او به نقل از سهل بن ابی حثمه و او به نقل از

پدرش روایت کرده است که می گوید: پیامبر (ص) فرمود: چون روز رستخیز فرا رسد خداوند سمت راست عرش را با قبّه ای از طلای سرخ برای من بیاراید و برای ابراهیم (ع) قبّه ای از طلای سرخ را بیاراید و میان این دو برای علی (ع) قبّه ای از طلای سرخ بیاراید، پس چه گمان می کنی در باره حبیبی میان دو خلیل؟ «۸»

---

(۱) همان/ ۲۰۷، ح ۲۴۵ و نظیر آن در صفحه ۲۱۰ همین مأخذ، ح ۲۵۳، مناقب خوارزمی/ ۲۶۱.

(۲) مناقب ابن مغازلی/ ۲۰۷، ح ۲۴۶، نظیر آن در صفحه ۲۰۸ همین مأخذ، ح ۲۴۷، و صفحه ۲۱۱، ح، ۲۵۴ و مناقب خوارزمی/ ۲۶۱- ۲۶۰.

(۳) همان/ ۲۰۹، ح ۲۴۸.

(۴) همان/ ۲۱۰، ح ۲۵۱.

(۵) همان/ ۲۰۹، ح ۲۴۹.

(۶) همان/ ۲۱۰، ح ۲۵۲ و ۲۵۳، مناقب خوارزمی/ ۲۶۱.

(۷) همان/ ۲۱۹، ح ۲۶۵.

(۸) ابن بطریق در خصائص/ ۲۲۶ می گوید:

«از آن جمله است این که حضرت (ع) به روز رستخیز، نخستین کسی است که جامه پوشانده می شود و با شادی راهی بهشت می گردد در حالی که میان خلیل خدا و حبیب او قرار دارد و هر که در پرتو وحی الهی به چنین جایگاهی دست یازد بی مانند و منحصر به فرد خواهد بود.» علّامه بیاضی در صراط المستقیم ۱/ ۲۹۵ می گوید:

«آن دو [محمّد و ابراهیم، علی نبیّنا و آله و علیه السّلام] را در کرامت، همانندی برقرار نیست مگر آن که از منزلت امامت برخوردار باشد.»

ترجمه کشف الیقین ،ص:۴۳۱

مبحث سی ام: پیرامون این که پیامبر (ص) دستور داده از علی (ع) ره بجوییم و این که او همان وسیله است:

(۱) خوارزمی «۱» به اسناد خود از زید بن ارقم روایت می کند که گفته است: در حضور پیامبر (ص) نشسته بودیم، پس فرمود: آیا شما را به سوی کسی هدایت بکنم که اگر

از او ره جوییـد هرگز گمراه نشویـد و به هلاـکت نرسـید؟ گفتنـد: آری، یـا رسـول اللّه. فرمود: او همین است و به علی بن ابی طـالب اشـاره کرد و فرمود: با او برادری کنیـد و یاری اش رسانیـد و به او راست بگوییـد و خیرش را بخواهیـد. آن چه به شـما گفتم جبرئیل به آگاهی من رسانده است. (۲) حارث «۲»- می گوید: پیامبر (ص) فرمود: در بهشت، درجه ای است که وسیله نامیـده می شود و آن برای یـک پیامبر است که امیـدوارم من او باشم و هر گاه آن را خواستیـد برای من بخواهیـد. گفتنـد: چه کسی با شما در آن سکونت دارد؟ فرمود: فاطمه و شوهرش و حسن و حسین علیهم السّلام.

مبحث سی و یکم: پیرامون [حدیث] دینار:

(۳) خوارزمی «۳»- به نقل از ابو سـعید خـدری روایت می کنـد که گفته است: علی (ع) بسـیار نیازمند شد در حالی که چیزی نـداشت. پس از خـانه بیرون رفت و در راه دینـاری یـافت و آن را به آگاهی همگان رسانـد ولی صاحبی برای آن یافت نشـد. حضرت (ع) به

---

(۱) مناقب ابن مغازلی/ ۲۴۵، ح ۲۹۲.

(۲) همان/ ۲۴۷، ح ۲۹۵.

(۳) همان/ ۳۶۶، ح ۴۱۴.

فاطمه (س) گفت: چگونه است که این دینار را برای خود برداری و با آن قـدری آرد خریـداری کنی و اگر صاحبش آمد آن را بدو پس می دهی. راوی می گوید: حضرت (ع) برای خرید آرد از منزل خارج شد و با مردی آرد فروش رو به رو گشت و به او فرمود: یـک دینـار آرد چه قـدر می شود؟ آرد فروش گفت: فلان قـدر. حضـرت (ع) فرمود: بکش، و آن مرد یک دینار آرد کشید و حضرت (ع) خواست

دینـار را بـه دو دهـد. آرد فروش گفـت: بـه خـدا سوگنـد دینـار را نمی گیرم. راوی می گویـد: حضـرت (ع) نزد فـاطمه (س) بازگشت و او را از ماجرا آگاه ساخت. فاطمه (س) گفت: سبحان اللّه، آرد مرد را گرفتی و دینار را پس آوردی! حضرت (ع) فرمود: او سوگند خورد که دینار را نخواهد گرفت، من چه کنم؟

راوی می گویـد: حضـرت (ع) همچنـان وجـود ایـن دینـار را به آگـاهی همگـان می رسانـد در حـالی که آرد را همچنـان می خوردند تا آن که آرد تمام شد و هیچ کس برای گرفتن دینار نیامد. حضرت (ع) باز با همان دینار برای خرید آرد بیرون رفت و ناگاه همان مرد آرد فروش را دید. باز پرسید: یک دینار آرد چه قدر می شود و او گفت: فلان قدر.

حضرت (ع) فرمود: بکش و آن مرد یک دینار آرد کشید، و حضرت (ع) خواست دینار را بدو دهد که باز آرد فروش سوگند خورد که دینار را نخواهد گرفت و حضرت (ع) با دینار و آرد بازگشت و ماجرا را به آگاهی فاطمه (س) رساند. فاطمه گفت: سبحان اللّه، باز با آرد و دینار بازگشتی! فرمود: چه کنم؟ سوگند خورد دینار را از من نخواهد ستاند.

فاطمه (س) گفت: تو می بایست پیش دستی می کردی و او را سوگند می دادی. راوی می گوید: حضرت (ع) همچنان وجود این دینار را به آگاهی همگان می رسانـد در حالی که آرد را می خوردنـد تا آن که باز آرد، تمام شد، و حضـرت (ع) دوباره برای خرید آرد بیرون رفت و باز به همان آرد فروش برخورد و از او پرسید: یک دینار آرد چه قدر می شود و او در پاسخ

گفت: فلان قدر، و حضرت (ع) فرمود: بکش، و او یک دینار آرد کشید. علی (ع) به او فرمود: تو را به خدا سوگند می دهم بهای آرد را بستانی و دینار را به سوی او انداخت و بازگشت. رسول اکرم به علی (ع) فرمود: مسأله دینار چه شد؟ و حضرت (ع) ماجرا را به آگاهی پیامبر (ص) رساند. پیامبر (ص) فرمود: آیا می دانی آن مرد که بود؟ او جبرئیل بود و آن رزقی بود که خداوند، بهره شما ساخته بود. سوگند به آن که جان من در ید قدرت اوست اگر او را سوگند نمی دادی مادام که دینار را در دست داشتی او به تو آرد

ترجمه کشف الیقین ،ص:۴۳۳

می داد.

(۱) ابو سعید خدری «۱»- می گوید: علی (ع) و فاطمه (س) به بی توشه گی گرفتار آمدند و فاطمه (س) به علی (ع) گفت: چیزی در خانه نداریم، خوب است که برای طلب چیزی از خانه بیرون شوی. راوی می گوید: حضرت (ع) می رفت که در راه دیناری یافت.

حضرت (ع) آن قدر این دینار را به آگاهی مردم رساند که خسته شد و هیچ صاحبی برای آن یافت نگشت. راوی می گوید: حضرت (ع) نزد فاطمه (س) بازگشت. فاطمه (س) به حضرت گفت: آیا می توانی در برابر آن دیناری قرض کنی و فعلا ما را از این وضع نجات دهی؟ راوی می گوید: حضرت (ع) به بازار رفت و پیرمردی را دید که آرد می فروشد. پس آرد از او خرید و دینار بدو داد ولی پیرمرد دینار را به حضرت (ع) بازگرداند. حضرت (ع) نیز آن را گرفت و فاطمه (س) را از ماجرا آگاه ساخت. فاطمه (س) گفت: خداوند بر این

پیرمرد رحمت گیرد، لا بد به خویشاوندی تو با پیامبر (ص) آگاه شده و دینار را از تو نستانده است. آنها آرد را به مصرف رساندند، و باز فاطمه (س) گفت: آیا دیناری دیگر قرض نمی کنی؟ حضرت (ع) به بازار آمد و باز همان پیرمرد را دید که آرد می فروشد.

حضرت (ع) از او یک دینار آرد خرید ولی او باز هم دینار را به حضرت (ع) پس داد، و حضرت (ع) ماجرا را به آگاهی فاطمه (س) رساند و این آرد را هم به مصرف رساندند و برای بار سوم بازگشت و از او آرد خرید ولی این بار سوگندش داد که دینار را از او بگیرد.

ابو هارون [عبدی] می گوید: ابو سعید خدری این حدیث را به من گفت و من از نزد او بیرون آمدم که به مردی از انصار برخوردم. او گفت: ابو سعید به شما چه گفت؟ و ما حدیث را به او بازگفتیم. او گفت: اگر راز نگه دار باشید به شما می گویم آن پیرمرد چه کسی بود؟ او جبرئیل (ع) بود.

مبحث سی و دوم: در بیان این که پیامبر (ص)، علی (ع) را یاور خود معرفی می کند و این که چگونه حضرت (ع)، فاطمه (س) را دیدار کرد:

(۲) خوارزمی «۲»- از ابو سعید خدری روایت می کند که فاطمه (س) فرمود: خدمت پیامبر

---

(۱) همان/ ۳۶۸، ح ۴۱۵، و نظیر آن در مناقب خوارزمی/ ۲۳۰ آمده است.

(۲) همان/ ۳۷۹، ح ۴۲۸.

رسیدم و عرض کردم: سلام بر تو ای پدر. فرمود: و سلام بر تو دختر عزیزم. فاطمه عرض کرد: یا رسول اللّه! به خدا سوگند در خانه علی خوراکی یافت نمی شود و پنج روز است که لبان او به خوردن نجنبیده است، و ما نه گوسفندی داریم و نه شتری و هیچ حبوباتی در منزل

نیست. پیـامبر به او فرمود: نزدیـک من آی، و فاطمه نزدیک پیامبر (ص) رفت و پیامبر به او فرمود: دسـتت را بر پشت من نه، و فاطمه دست بر پشت پیامبر نهاد و ناگاه سنگی دید میان دو کتف پیامبر (ص) که با عمامه اش به سینه اش بسته شده بود.

فاطمه فریادی بلند کشید. پیامبر فرمود: دو ماه است که در خانه محمّد اجاقی برای خوراک افروخته نشده است. سپس پیامبر به فـاطمه فرمود: آیا می دانی منزلت علی نزد من چه قـدر است؟ او در حالی برای انجام امور من بسـنده بود که دوازده سال بیش تر نـداشت و زمانی در پیش روی من شمشـیر زدن آغازیـد که شانزده ساله بود و هفده ساله بود که در میدان نبرد، قهرمانان را به خاک و خون می کشـید و بیست و دو ساله بود که غم از من می زدود در حالی که پنجاه مرد با او بودند. چهره فاطمه (س) درخشـید و هنوز قـدم از قـدم برنداشـته بود که علی (ع) بیامد و خانه را دید که از نور چهره فاطمه (س) درخشـش یافته است. علی به فاطمه گفت: ای دختر محمّد! هنگامی که از خانه بیرون می رفتم حالتی چنین نداشتی. فاطمه گفت: پیامبر مرا از فضـل تو آگاه کرد.

(۱) عمران بن حصین «۱»- می گوید: نزد پیامبر آمدم و به او درود فرسـتادم، و حضرت (ص)، درود مرا پاسخ داد و فرمود: ای عمران! تو نزد ما منزلت و مقامی داری. آیا می آیی به دیـدن فاطمه برویم؟ عرض کردم: آری، پـدر و مادرم فدایت باد. پیامبر (ص) به همراه من برخاست و به در خانه فاطمه رفتیم. فرمود: سلام بر

تو دختر عزیزم، آیا داخل شوم؟

فاطمه گفت: داخل شو یا رسول اللّٰه. پیامبر فرمود: من و همراهم؟ فاطمه گفت: چه کسی همراه توست یا رسول اللّٰه؟ پیامبر فرمود: عمران بن حصین خزاعی همراه من است.

فاطمه گفت: سوگند به خدایی که تو را به حق برانگیخت جز چادرکی بر خود ندارم.

پیامبر (ص) فرمود: دخترکم! آن را چنین به خود ببند، و با دست چگونگی آن را نشان داد. فاطمه گفت: یا رسول اللّٰه! پیکر خود را با آن پوشاندم. سرم را چه کنم؟ پیامبر (ص)

---

(۱) همان/ ۳۹۸ ح ۴۵۳.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۴۳۵

روپوش کهنه خود را به سوی او افکند و فرمود: دخترکم! این را به سرت بپیچ. سپس فاطمه اذن دخول داد و من با پیامبر (ص) وارد شدیم. پیامبر (ص) فرمود: دختر عزیزم! چگونه صبح کردی؟ عرض کرد: یا رسول اللّٰه! قدری کسالت دارم و افزون بر آن، ناراحتی ناشی از گرسنگی است و طعامی برای خوردن نمی یابم و این گرسنگی مرا بی تاب کرده است. پیامبر (ص) گریست و من هم با او گریستم. پیامبر (ص) فرمود: ای فاطمه! مژده ات باد و چشمت روشن و غمت مباد، سوگند به خدایی که به حق مرا به پیامبری برانگیخت سه روز است که خوراکی نچشیده ام در حالی که من نزد خدا گرامی تر از توام و اگر بخواهم می توانم از خدا تقاضا کنم مرا خوراك و نوشیدنی رساند ولی من آخرت را بر دنیا برگزیدم. دخترکم! بیتابی مکن، سوگند به خدایی که مرا به حق به پیامبری برانگیخت تو سرور زنان جهانیانی. فاطمه، دست خویش بر سر نهاد و گفت: ای کاش فاطمه می مرد، پس کجاست آسیه زن

فرعون و مریم دختر عمران؟ پیامبر (ص) فرمود:

آسیه، سرور زنان روزگار خود بود و مریم نیز چنین و خدیجه نیز سرور زنان دوران خود و تو سرور زنان جهان خودت هستی. شما چهار زن در خانه هایی فراهم شده از مروارید و زبرجد سکونت خواهید داشت که هیچ آزار و اذیّتی به شما نرسد. فاطمه عرض کرد:

یا رسول اللّٰه! خانه های از مروارید و زبرجد کدام است؟ فرمود: مرواریدی درون تهی از جنس زبرجد که آزار و اذیّتی بدان نفوذ نکند. راوی می گوید: پیامبر با دست خود به شانه فاطمه زد و فرمود: دختر عزیزم! سوگند به خدایی که مرا به حق برانگیخت، تو را به ازدواج مردی درآوردم که در دنیا و آخرت، سرور و سالار است.

مبحث سی و سوم: علی در شب معراج:

(۱) ابو عمر زاهد به نقل از پیامبر می گوید که فرمود: در شب معراج به جماعتی گذر کردم که فکّشان درهم ریخته بود. به جبرئیل گفتم: اینان کیانند؟ گفت: اینان کسانی هستند که غیبت مردم می کردند. پیامبر (ص) می گوید: به جماعتی گذر کردیم که غوغا و جنجال می کردند. به جبرئیل گفتم: اینان عدّه چه کسانی هستند؟ گفت: این عدّه کافرانند.

پیامبر (ص) می گوید: از همان راه بازگشتیم و چون به آسمان چهارم رسیدیم علی را دیدم که نماز می گزارد. به جبرئیل گفتم: ای جبرئیل! این علی است که بر ما پیشی گرفته است؟

جبرئیل گفت: نه این علی نیست. گفتم: پس کیست؟ جبرئیل پاسخ داد: فرشتگان مقرّب و

ترجمه کشف الیقین ،ص:۴۳۶

کرّوبیان چون فضایل و ویژگی های علی را شنیدند و شنیدند که تو در باره او گفته ای: «تو برای من همچون هارونی برای موسی، جز آن که پس از من پیامبری نیست»

مشتاق شدند که علی را ببینند و خداوند عزّ و جلّ برای آن ها فرشته ای آفرید به چهره علی که هر گاه به دیدن علی اشتیاق یابند نزد این فرشته می آیند و در این حال گویی علی را دیده اند. «۱»

(۱) ابن عبّاس «۲»- می گوید: پیامبر (ص) فرمود: شبی که به آسمان عروج کردم بر در بهشت چنین نوشته دیدم: **لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، علیّ ولیّ اللَّه، الحسن و الحسین صفوه اللَّه، فاطمه امه اللَّه، علی باغضیهم لعنه اللَّه.

مبحث سی و چهارم: در این که رسول خدا (ص) به علی (ع) می فرمود: پدرم فدای تو باد و باغ های بهشتی بدو بشارت می داد.

(۲) در کتاب مناقب «۳»- به نقل از عایشه آمده که گفته است: پیامبر (ص) را دیدم که علی را بغل کرده، می بوسد و به او می گوید: پدرم فدای شهیدی باد که تنها و بی یاور است. (۳) در همین جا «۴»- از علی (ع) روایت شده که فرموده است: در یکی از کوچه های مدینه با پیامبر (ص) می رفتیم که به بستانی رسیدیم [باغی با درختان سرسبز]. عرض کردم: یا رسول اللَّه! چه بستان زیبایی است! پیامبر (ص) فرمود: آری، چه زیباست! ولی در بهشت، بستان تو زیباتر از آن است. سپس به بستان دیگری رسیدیم. عرض کردم: یا رسول اللَّه! این نیز بستان زیبایی است. فرمود: بستان تو در بهشت، زیباتر خواهد بود، تا به هفت باغ رسیدیم و عرض کردم: یا رسول اللَّه! چه قدر زیباست، و پیامبر (ص) فرمود: بستان تو در

---

(۱) سیّد حامد حسین در خلاصه عبقات الانوار ۵/ ۲۸۴ در پی این خبر می گوید:

«این دلیل آن است که فرشته آفریده شده از نور علی به چهره امیر المؤمنین (ع) از دیگر فرشتگان، برتر است و چه جای شکّی که امیر المؤمنین

(ع) از نور آفریده شده، پس از پیامبر اکرم از همه خلایق، برتر است؟.»

(۲) مناقب خوارزمی/ ۲۱۴، مقتل الحسین/ ۱۰۸ با اسنادش به علی بن ابی طالب به نقل از رسول اللّه با اختلافی در الفاظ.

(۳) همان/ ۲۶.

(۴) همان.

بهشت، زیباتر از آن هاست. چون به خلوت رسیدیم مرا بغل کرد و گریه اش گرفت. عرض کردم یا رسول اللّه! چرا می گریی؟ فرمود: کینه هایی در دل جماعتی نهفته است که پس از مرگ من آن را آشکار خواهند ساخت. عرض کردم: در راه سلامت دینم؟ فرمود: آری در راه سلامت دینت.

مبحث سی و پنجم: در این که خداوند به پیامبر (ص) دستور داد فضایل علی (ع) را به دیگران ابلاغ کند:

(۱) جابر بن عبد اللّه انصاری «۱»- روایت می کند که: پیامبر (ص) فرمود: جبرئیل بر من نازل شد و گفت: خداوند به تو دستور می دهد در برتری علی برای اصحابت سخنرانی کنی تا آن ها نیز آن را از سوی تو به دیگران برسانند. خداوند به همه فرشتگان دستور داده است سخنان تو را بشنوند. خداوند به تو وحی می کند که ای محمّد! هر که در باره علی با تو مخالفت کند آتش از آن اوست و هر که در باره علی تو را فرمان برد بهشت، جایگاه او خواهد بود. پس پیامبر (ص) دستور داد که منادی ندا در دهد: نماز جماعت.

مردم گرد آمدند و پیامبر (ص) بر منبر قرار گرفت و چنین آغاز سخن کرد: اعوذ باللّه من الشّیطان الرّجیم بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ و سپس فرمود: ای مردم! من بشیرم و نذیر و پیامبر امّی. من از سوی خداوند سبحان حقیقتی را پیرامون کسی به شما می رسانم که گوشت او گوشت من و خون او خون من است. او جایگاه دانش است

و همان کسی است که خداوند او را از میان این امت برگزیده، رهش نموده و ولایتش بخشیده است. خدا او و مرا آفرید، مرا به رسالت تفضیل داد و او را به تبلیغ رسالت من برتری اش بخشید. مرا شهر علم گرداند و او را در آن. خداوند، او را گنجینه دار علم و برگیرنده احکام از آن قرار داد و به وصایت، ویژه اش گرداند، و امرش را آشکار کرد و نسبت به دشمنی با او هشدار داد و یار او را نزدیک گرداند و پیروانش را بخشود و همه مردم را دستور به فرمانبری از او داد. خداوند می فرماید: هر که با او دشمنی کند با من دشمنی کرده است و هر که دوستش بدارد مرا دوست داشته است و هر که به او دشنام دهد به من دشنام داده است و

---

(۱) امالی طوسی ۱/ ۱۱۹- ۱۱۸ و کشف الغمّه ۲/ ۹ به نقل از امالی طوسی. ما گمان می کنیم آنچه علّامه- رحمه اللَّه- نقل کرده با واسطه کشف الغمّه از امالی برگرفته است. بنگرید به همان مأخذ، آغاز جلد دوم.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۴۳۸

هر که با او به مخالفت برخیزد با من به مخالفت برخاسته است (۱) و هر که در برابر او سرکشی کند در برابر من سرکشی کرده است و هر که او را آزار دهد مرا آزار رسانده است «۱» و هر که به او کینه توزد به من کینه ورزیده است و هر که به او محبّت کند به من محبّت کرده است و هر که آهنگ او کند آهنگ من کرده است و هر که با او بستیزد با

من ستیهیده است و هر که به او یاری رساند به من یاری رسانده است. ای مردم! سخن مرا در آن چه فرمانتان می دهم بنیوشید و فرمان برید. من عذاب خدا را به شما هشدار می دهم: یَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ ما عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَراً وَ ما عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَها وَ بَيْنَهُ أَمَداً بَعِيداً وَ يُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ «۲»- پیامبر (ص) سپس دست علی (ع) را گرفت و فرمود: ای مردمان! او مولای مؤمنان و حجّت خدا بر همه خلایق و مجاهد در برابر کافران است. خدایا! من پیام تو را در برابر بندگانت رساندم و تو در اصلاح آن ها توانایی، پس ای ارحم الراحمین به رحمت خودت آن ها را اصلاح کن. از خدا برای خود و شما طلب آمرزش دارم.

پیامبر (ص) سپس از منبر به زیر آمد و جبرئیل به خدمتش رسید و گفت: همانا خداوند به تو سلام می رساند و می فرماید: خداوند برای این تبلیغ به تو پاداش خیر دهاد.

رسالت خدایت را رساندی و امّت را نصیحت کردی و مؤمنان را خشنود گرداندی و چشم کافران را کور کردی. ای محمّد! پسر عموی تو امتحان می شود و از عهده امتحان برمی آید. ای محمّد! در همه وقت بگو: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَ

---

(۱) شیخ مظفّر در دلائل الصّدق ۲/ ۴۴۶- ۴۴۵ می گوید:

«این خود، مقتضی وجوب فرمانبری از علی (ع) است، زیرا سرکشی از او ضرورتا آزارش خواهد رساند و وجوب اطاعت از او به طور کلّی مقتضی عصمت و امامت اوست. و اگر این حدیث را در کنار این آیه شریفه: إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَ

رَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَهِ وَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذاباً مُهِیناً بنهیم وضع ناکثان و قاسطان را درخواهیم یافت.» او سپس می گوید: «تردیدی در صحّت این روایات نیست، چرا که پیش تر گفتیم بغض نسبت به علی (ع) نشانه نفاق است و روشن است که منافق، حکم یهودی و مسیحی را دارد.»

(۲) آل عمران/ ۳۰، روزی که هر کس کارهای نیک و کارهای بد خود را در برابر خود حاضر بیند، آرزو کند که ای کاش میان او و کردار بدش فاصله ای بزرگ بود. خداوند شما را از خودش می ترساند.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۴۳۹

مُنْقَلَبٍ یَنْقَلِبُونَ «۱»- (۱) ابن عبّاس «۲»- می گوید: از پیامبر (ص) شنیدم که می فرمود: خداوند به من پنج چیز داد و به علی پنج چیز، به من جوامع الکلم (سخنان جامع و پر معنی) داد و به علی جوامع العلم (مجموعه دانش)، به من نبوّت و به علی وصایت داد، به من کوثر و به علی سلسبیل ارمغان کرد، به من وحی فرستاد و به علی الهام، مرا به سوی خود به معراج برد و برای او درهای آسمان و حجاب ها را گشود تا جایی که او مرا دید و من او را دیدم و سپس پیامبر (ص) گریست. عرض کردم: پدر و مادرم فدایت باد چرا می گریی؟ فرمود: ای ابن عبّاس! نخستین کلمه ای که خداوند به وسیله آن با من سخن گفت این بود که فرمود:

ای محمّد! به زیر خود بنگر. و دیدم که حجاب ها دریده شده اند و درهای آسمان را دیدم که گشوده شده است، و علی را دیدم که به سوی من سر می افرازد، پس خدا با من سخن گفت

و من نیز با او سخن گفتم. عرض کردم: یا رسول اللّه! خداوند به تو چه گفت؟ گفت:

به من فرمود: ای محمّـد! علی را وصـیّ تو قرار دادم [و وزیر تو و خلیفه پس از تو]، پس این را به آگاهی او برسان که صدایت را می شـنود، و من آن را در حالی به آگاهی علی رسانـدم که در حضور خداونـد سـبحان بودم، و علی پاسخ داد: می پذیرم و فرمان می برم. خداوند به فرشـتگان دسـتور داد بر او درود فرسـتند و آن ها نیز چنین کردند. [و حضرت (ع) پاسخ درود آن ها را داد]، و فرشـتگان را دیدم که به هم مژده می دادند، و به گروهی از آن ها گذر نکردم مگر آن که به من تبریک می گفتند و اظهار می داشتند: ای محمّد! سوگند به خدایی که تو را به حق برانگیخت این که خداوند پسر عمویت را جانشین تو قرار داد در دل همه فرشـتگان سـرور افکنده است. من حاملان عرش را دیدم که سـر به زیر انداخته بودند، علّت را از جبرئیل (ع) جویا شـدم و او در پاسـخ گفت: آن ها از خداوند اجازه می خواهند بدو نظر کنند و خداوند هم به آن ها اجازه داد. پس چون فرود آمـدم من او را از مـاجرا آگـاه می ساختم و او مرا آگاه می ساخت. آن گاه دانسـتم پای بر جایی ننهاده ام مگر آن که بر علی معلوم بوده است. ابن عبّاس می گوید: عرض کردم: یا رسول اللّه! مرا توصیه ای کن. فرمود:

---

(۱) شعراء/ ۲۲۷، و ستمکاران به زودی خواهند دانست به چه مکانی بازمی گردند.

(۲) امالی طوسی ۱/ ۱۰۵- ۱۰۲ و کشف الغمّه ۲/ ۶.

طالب را دوست بدار. (۱) عرض کردم: یا رسول اللَّه! دیگر چه سفارشی داری؟

فرمود: به علی بن ابی طالب مودّت ورز. سوگند به خدایی که مرا به حقّ به پیامبری برانگیخته است خداوند هیچ حسنه ای را از بنده ای نمی پذیرد مگر آن که از حبّ علی بن ابی طالب از او پرسش کند و خداوند، آگاه تر است. اگر در حالی به روز رستخیز آمد که ولایت علی را با خود داشت که خداوند هر چه هم کرده باشد عمل او را مپذیرد و اگر ولایت او را نداشت دیگر خداوند از اعمال او پرسشی نمی کند و فرمان می دهد به آتش دراندازندش. ای ابن عبّاس! سوگند به خدایی که مرا به حق به پیامبری برانگیخت، آتش بر کسی که نسبت به علی کینه توزد بیش تر شعله خواهد کشید تا کسی که برای خدا فرزند قائل باشد. ای ابن عبّاس! اگر همه فرشتگان مقرّب و پیامبران مرسل بر بغض به علی همداستان شوند (که هرگز نمی شوند) خداوند آن ها را با آتش، عذاب خواهد کرد.

عرض کردم: یا رسول اللَّه! آیا کسی به او کینه می توزد؟ فرمود: ای ابن عبّاس [آری، جماعتی به او کینه می توزند که گفته می شود از امّت من هستند ولی خداوند بهره ای از اسلام برای آن ها قرار نداده است، ای ابن عبّاس] نشانه بغض آن ها به علی برتری دادن کسی است که از علی پایین تر است. سوگند به خدایی که مرا به حق به پیامبری برانگیخت، خداوند پیامبری نیافریده که نزد او ارجمندتر از من باشد و جانشینی خلق نکرده است که نزد او عزیزتر از علی (ع) باشد.

ابن عبّاس می گوید: من همان گونه که پیامبر

(ص) به من دستور داده بود و مرا به مودّت علی توصیه می کرد دوستدار او بودم و این نزد من، بزرگ ترین کار به شمار می آید.

ابن عبّاس می گوید: زمانی از این ماجرا گذشت و پیامبر اکرم (ص) در آستانه رحلت قرار گرفت که خدمتشان شرفیاب شدم و عرض کردم: پدر و مادرم فدایت باد یا رسول اللّٰه! زندگی شما رو به پایان است، مرا به چه دستور می دهید؟ فرمود: ای ابن عبّاس! با هر که مخالف علی بود مخالفت کن و برای آن ها پشتیبان و یاور مباش. عرض کردم: یا رسول اللّٰه! چرا مردم را به ترک مخالفت او دستور نمی دهی؟ پیامبر (ص) آن قدر گریست که از هوش رفت، و سپس فرمود: ای ابن عبّاس! قلم، بر این رفته است و علم خداوند بدان تعلّق گرفته است. سوگند به خدایی که مرا به حقّ به پیامبری برانگیخته است هیچ یک از مخالفان علی که حقّش را انکار کرده از دنیا نمی رود مگر آن که خداوند نعمت

او را دگرگون سازد. ای ابن عبّاس! اگر می خواهی در حالی خدا را دیدار کنی که از تو راضی باشد راه علی بن ابی طالب را در پیش گیر و به هر جا که او گرایید بگرای و به امامت او خشنود باش و دشمنش را دشمن بدار و دوستش را دوست. ای ابن عبّاس، مباد که در باره او شکّی به تو راه یابد که شکّ در باره علی کفر است نسبت به خدا.

(۱) سلمان «۱»- می گوید: با پیامبر (ص) بیعت کردیم که در خیرخواهی مسلمانان کوتاهی نکنیم و علی بن ابی طالب را امام بدانیم

و از او طرفداری کنیم.

(۲) جعفر بن محمّد (ع) «۲»- به نقل از پدرانش می فرماید: پیامبر (ص) فرمود: چون شب معراج به آسمان رفتم و به سدره المنتهی رسیدم ندا دادند: یا محمّد! برای علی سفارش خیر کن که او سرور مسلمانان و امام پرهیزگاران و جلودار سپیدرویان حجله نشین به روز رستخیز است.

(۳) عبد الرحمن انصاری «۳»- می گوید: پیامبر اکرم (ص) فرمود: در باره علی نه فضیلت به من ارزانی شده است که سه در دنیا و سه در آخرت است و دو تای آن را برای علی امید می برم و از یکی بر او می ترسم. امّا سه تای در دنیا این که: پوشاننده عیب من و پردازنده به امور خانواده من و جانشین من است در میان آن ها، و سه تای آخرت این که: به من در روز رستخیز پرچم حمد دهند و من او را به علی می سپارم تا برای من حمل کند و در مقام شفاعت به علی تکیه می کنم و در آوردن کلیدهای بهشت یاری ام می رساند، و دوتایی که برای علی امید می برم این که: پس از من به راه گمراهی باز نگردد و کفر نورزد، و آن چه بر او می ترسم این که قریش پس از من در حقّ او نیرنگ به کار برد.

(۴) عبد الرحمن بن ابو لیلی می گوید: «۴»- پدرم نقل می کرد: در روز خیبر، پیامبر (ص)، پرچم را به علی سپرد و او را روز غدیر خم بر دست بالا برد و به مردم اعلان داشت که او سرور هر زن و مرد مؤمنی است، و فرمود: تو از منی و من از تو، و فرمود: تو

بر سر تأویل قرآن

---

(۱) امالی طوسی ۱/ ۱۵۵ و کشف الغمّه ۲/ ۱۵.

(۲) همان ۱/ ۱۹۶ و کشف الغمّه ۲/ ۱۷.

(۳) همان ۱/ ۲۱۲.

(۴) همان ۱/ ۳۶۲ و کشف الغمّه ۲/ ۲۴.

خواهی جنگید چنان که من بر سر تنزیل قرآن جنگیدم، و به علی فرمود: تو برای من همچون هارونی برای موسی [مگر آن که پس از من پیامبری نیست]، و به او فرمود: من با هر که با تو صلح کند صلح می کنم و با هر که با تو بجنگد می جنگم، و به او فرمود: تو ریسمان استوار الهی هستی، و نیز فرمود: تو پس از من هر آن چه را که بر ایشان مشتبه گردد روشن می کنی. نیز فرمود: تو پس از من امام و سرور زنان و مردان مؤمن هستی. نیز فرمود: تو همان کسی هستی که خداوند در حقّ تو آیه: وَ أَذانٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ «۱»- را نازل کرد. نیز فرمود: تو در پیش گیرنده سنّت من و مدافع آیین منی. نیز به علی فرمود: من نخستین کسی هستم که در روز قیامت زمین برایم شکافته می شود و سر از گور برمی دارم و تو همراه منی. نیز فرمود: من نزد حوض کوثرم و تو همراه من. نیز فرمود: من نخستین کسی هستم که به بهشت درمی آید و تو همراه من هستی با حسن و حسین و فاطمه. نیز فرمود: خداوند به من وحی کرد که در میان مردم پرده از فضیلت تو برگیرم و من در میان مردم چنین کردم و آن به مردم رساندم که خداوند، مرا مأمور رساندنش کرده بود.

نیز فرمود: بپرهیز از کینه هایی که در سینه ها برای تو نهفته است و آشکار نشود مگر پس از مرگ من، آنان کسانی هستند که خدا و نفرین کنندگان نفرینشان می کنند و سپس پیامبر گریست. عرض شد: چرا می گریید یا رسول اللّه! فرمود: جبرئیل به من خبر داد که آن ها به علی ستم می کنند و از حقّش باز می دارند و به جنگ با او می پردازند و فرزندانش را می کشند و پس از او به فرزندانش ستم می کنند. جبرئیل از سوی خداوند عزّ و جلّ به من خبر داد که این ستم به هنگام ظهور قائم شان از میان می رود و سخن آن ها رواج می یابد و امّت بر محبّت ایشان همداستان می گردند و دشمنان شان کاستی می گیرد و متنفّران از آن ها خوار می شوند و ستایشگران شان رو به فزونی می نهد و این زمانی است که سرزمین ها دگرگون شود و بندگان، ضعیف شوند و دیگر امید گشایش نبرند، در این هنگام قائم آن ها ظهور می کند.

سپس پیامبر (ص) فرمود: نام او همچون نام من و نام پدرش همچون نام پدر من است.

او از فرزندان دختر من فاطمه است که خداوند به سبب آن ها حق را آشکار می سازد و

---

(۱) توبه/ ۳؛ در روز حجّ بزرگ از جانب خدا و پیامبرش به مردم اعلان می شود.

باطل را با شمشیر ایشان درهم می کوبد و مردم هم یا از سر رغبت یا از بیم، از آن ها پیروی می کنند. در این هنگام گریه پیامبر (ص) آرام گرفت و فرمود: ای گروه مؤمنان! بشارت گشایشتان باد که وعده الهی تخلّف ناپذیر است، و قضا و قدر او حتمی، و اوست حکیم و خبیر، و گشایش خدا نزدیک

است. خـدایا! آن هـا خانـدان من هسـتند پس پلشتی را از آن ها دور بـدار و پاک، پاکشان کن. خـدایا! رزقشان رسان و تحت عنـایت خود قرارشان ده و با آن ها باش و یاری شان رسان و مـددشان کن و ارجمنـدشان بـدار و خوارشان مگردان و در میان آن ها به جای من باش که تو بر هر چیز توانایی.

(۱) به امّ سـلمه خبر رسـید که برده اش از قـدر و قیمت علی می کاهـد و دشـنامش می دهد. او را احضار کرد و گفت: پسـرم! شنیده ام که تو از ارزش علی می کاهی. برده پاسخ داد: آری.

امّ سـلمه گفت: بنشـین- مادرت به سوگت نشیند- تا حدیثی را برای تو بازگویم که از پیامبر اکرم (ص) شنیده ام و پس از آن هر چـه خواسـتی بگـو. در آن شب و روزی که پیـامبر (ص) در حجره ام بـود نزدش رفتم و اجـازه دخـول خواسـتم و گفتم: یا رسول اللّٰه! داخل شوم؟

فرمود: خیر، و من از شـدّت ناراحتی پایم سـست شـد و به زمین افتادم و ترسـیدم که مباد مرا از خشم باز می گرداند یا در باره من آیه ای از آسـمان نازل شـده است. برای بار دوم آمدم و این بار نیز اذن دخول نداد. برای بار سوم آمدم ولی این بار به من اجازه دخول داد و فرمود: داخل شو و من داخل شدم و علی را دیدم که در برابر او به زانو نشسـته بود و عرض می کرد: پدر و مادرم فدایت یا رسول اللّٰه اگر چنین و چنان باشد چه دسـتورم می دهی؟ فرمود: به شکیبایی. علی، سخن را تکرار کرد و پیامبر (ص) فرمود: به شکیبایی. علی برای بار سوم همان سخن را

بر زبان آورد و پیامبر (ص) فرمود: ای علی! اگر از آن ها چنین دیدی شمشیرت را بکش و آن را حمایل کن و گام به گام آن ها را گردن بزن تا آن هنگام که مرا با شمشیر آخته ات که خون آن ها از آن می چکد دیدار کنی. سپس پیامبر (ص) رو به من کرد و گفت: تو چرا غمگینی ای امّ سلمه؟ عرض کردم: چرا مرا بازگرداندی یا رسول اللّٰه؟ فرمود: به خدا سوگند تو را برای ناراحتی باز نگرداندم و تو از سوی خدا و رسولش بر خیر و خوبی هستی ولی زمانی آمدی که جبرئیل در سمت راست و علی در سمت چپ من نشسته بودند و جبرئیل اخبار و رویدادهای پس از من را به آگاهی می رساند و به من دستور داد پیرامون این رویدادها به علی رهنمون دهم. ای

ترجمه کشف الیقین ،ص:۴۴۴

امّ سلمه! گوش کن و گواه باش، او علی بن ابی طالب است، برادر من در دنیا و آخرت. ای امّ سلمه! گوش کن و گواه باش، او علی بن ابی طالب است و وزیر من در دنیا و آخرت. ای امّ سلمه! گوش کن و گواه باش، او علی بن ابی طالب است در دست دارنده پرچم من در دنیا و پرچمدار حمد، فردا به روز قیامت. ای امّ سلمه! گوش کن و گواه باش، او علی بن ابی طالب است وصیّ و جانشین پس از من و از میان برنده دشمنانم و مدافع حوض کوثر.

ای امّ سلمه! گوش کن و گواه باش، او علی بن ابی طالب است، سرور مسلمانان و امام پرهیزگاران و جلودار پیشانی سپیدان حجله نشین و

کشنده ناکثان و قاسطان و مارقان.

عرض کردم: یا رسول اللّه! ناکثان کیانند؟

فرمود: کسانی که در مدینه بیعت می کنند و در بصره بیعت می شکنند.

عرض کردم: قاسطان کیانند؟ فرمود: معاویه و یاران شامی او. عرض کردم: مارقان کیانند؟ فرمود: اصحاب نهروان. غلام امّ سلمه گفت: گره از قلبم گشودی، خداوند گره از قلبت گشاید، به خدا سوگند دیگر هرگز او را دشنام ندهم. «۱»-

مبحث سی و ششم: پیرامون اخباری که زبیر بن بکّار «۲»- نقل کرده است:

(۱) زبیر بن بکّار بن عبد اللّه بن مصعب بن ثابت بن عبد اللّه بن زبیر بن عوّام از ستیزه گرترین افراد نسبت به امیر المؤمنین (ع) بود. (۲) ابن عبّاس «۳»- روایت کرده می گوید: من در یکی از کوچه های مدینه به همراه عمر بن خطّاب می رفتم که ناگاه به من گفت: ای ابن عبّاس! من دوست تو را مظلوم می بینم. با خود گفتم: به خدا سوگند، پیش از هر چیز پاسخ او را خواهم داد و لذا پاسخ دادم که: یا امیر المؤمنین! مظلومیت او را از میان ببر. پس دست

---

(۱) امالی طوسی م/ ۴۰- ۳۹ و کشف الغمّه ۲/ ۲۷- ۲۶.

(۲) بنگرید به: کشف الغمّه ۲/ ۴۲ و پس از آن.

گفته شده: زبیر بن بکّار عالم به اخبار و انساب و آثار و اشعار قریش بوده است. او در حجاز به دنیا آمد و رشد کرد و در ذی القعده سال ۲۵۶ در سن هشتاد و چهار سالگی در مکّه درگذشت. پدرش قاضی مکّه بود که متوکّل پس از مرگ پدرش که او نیز قاضی بود قضای مکّه را بدو سپرده بود. از جمله آثار اوست کتاب «موفقیات» (مراجعه کنید به اعلام زرکلی ۳/ ۴۲).

(۳) کشف الغمّه ۲/ ۴۵.

خود

را از دست من کشید و رفت و ساعتی [با جبرئیل] همهمه کرد. سپس ایستاد و من به او رسیدم. پس گفت: ای ابن عبّاس! من گمان می کنم دلیل مظلومیت او این است که کوچکش می شمارند. با خود گفتم: به خدا، این بدتر از اوّلی است، و پاسخ دادم: به خدا سوگند، خداوند او را کوچک نشمرد آن گاه که دستور داد سوره برائت را از رفیق تو (ابو بکر) بازستاند. این بار روی از من برتافت.

(۱) احمد بن ابو طاهر به سند خود از ابن عبّاس در تاریخ بغداد «۱»- روایت می کند که: در اوایل خلافت عمر بر او وارد شدم در حالی که یک ظرف خرما در پیش روی او قرار داشت. او مرا به خوردن دعوت کرد و من یک خرما خوردم و او هم شروع به خوردن کرد تا جایی که دیگر خرمایی نماند و از کوزه ای که نزد او بود آب نوشید و بر بالشش تکیه داد و گفت: ای عبد اللّه! از کجا می آیی؟ گفتم: از مسجد. گفت: پسر عمویت را چگونه رها کردی؟ من گمان کردم مقصود او عبد اللّه بن جعفر است. گفتم: او را در حالی ترک کردم که با همسن و سال هایش بازی می کرد. گفت: مقصود من این نبود. منظورم بزرگ شما اهل بیت است. گفتم: نخل هایش را با دلو آب می داد. در حالی که قرآن تلاوت می کرد.

گفت: ای عبد اللّه! خون شترهای قربانی بر گردن تو باد اگر پاسخ این پرسشم را کتمان کنی. آیا هنوز در امر خلافت چیزی در خاطر او می گذرد؟ گفتم: آری. گفت: آیا گمان می کند پیامبر (ص) خلافت را

برای او قرار داده است؟ گفتم: آری، و اضافه می کنم که از پدرم در این پیرامون پرسش کردم و او گفت راست می گوید. عمر گفت: پیامبر (ص) گاهی سخنان والایی بر زبان می آورد که هیچ حجّت و برهانی آن را ثابت نمی کند و عذری را از میان بر نمی دارد. او گاهی این موضوع را خاطرنشان می ساخت و می خواست در بستر مرگ صراحتا نام او را ببرد، ولی من از باب احتیاط و هراس بر اسلام او را جلو گرفتم.

سوگند به خدای این خانه [کعبه] هرگز قریش بر این امر [خلافت علی] اجتماع نمی کرد و اگر خلافت بدو می رسید عرب ها از جای جای سرزمین های عرب نشین بر او می تاختند.

پس پیامبر (ص) دانست آن چه را در دل دارد من نیز می دانم و لذا از این کار دست شست

---

(۱) همان ۲/ ۴۶؛ به نقل از شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید [۱۲/ ۲۱- ۲۰]، به نقل از تاریخ بغداد احمد بن طاهر.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۴۴۶

و خداوند ابا دارد جز کاری که محتوم کرده امری را جاری سازد. این اشاره عمر است به روزی که پیامبر (ص) فرمود: دوات و کاغذی به من دهید و عمر در پاسخ گفت: پیامبر هذیان می گوید.

(۱) اینک به روایت زبیر بن بکّار بازمی گردیم که گفت: عمویم مصعب به نقل از جدّم عبد اللَّه بن مصعب گفته است که: وکیل مؤنسه، طرف مقابلش را به دادگاه، نزد شریک بن عبد اللَّه قاضی فرا خواند و در مسأله ای که با هم نزاع داشتند از او شکایت کرد. در این میان وکیل مؤنسه که موقعیت خود را برتر می دید به دشمن موکّلش یورش برد و بر

او درشتی کرد. شریک به او گفت: دست بردار بی مادر. او گفت: به من چنین می گویی؟ من وکیل و کار فرمای امور مؤنسه هستم. قاضی به غلامش دستور داد برای تأدیب او سیلی اش زنند و غلام ده سیلی به صورت او نواخت و او خوار و نزار بازگشت و بر مؤنسه وارد شد و از عملکرد شریک نسبت به او به مؤنسه شکایت کرد. مؤنسه، نامه ای به مهدی نوشت و از شریک و عملکرد او نسبت به وکیلش شکایت کرد، مهدی هم قاضی را عزل کرد، و پیش از عزل او با خشونت و عتاب به او گفت: آیا باید همچون تویی احکام مسلمانان را در دست داشته باشد؟ قاضی گفت: چرا؟ یا امیر المؤمنین! مهدی گفت: به سبب مخالفت تو با نظر جماعت پیرامون خلافت. قاضی گفت: من دینی نمی شناسم مگر از جماعت، پس چگونه با آن ها به مخالفت برخیزم در حالی که دین خود را از آن ها ستانده ام. امّا در باره امامت و خلافت باید بگویم که من امامی نمی شناسم مگر کتاب خدا و سنّت پیامبر (ص) و این دو هستند امامان من که با آن ها پیمان بسته ام. امّا این که امیر المؤمنین می گوید: همچو منی احکام مسلمانان را در کف دارد این همان است که بر شما وارد است که اگر در این کار خطایی مرتکب شده اید باید آمرزش بطلبید و اگر به صواب رفته اید باید بدان ملتزم باشید و قاضی را در مقام قضاوت ابقا کنید. مهدی گفت:

در باره علی بن ابی طالب (ع) چه می گویی؟ قاضی گفت: همان که جدّ تو عبّاس و عبد اللّٰه گفتند. مهدی پرسید: آن ها چه

گفته اند؟ قاضی گفت: عبّاس با این اعتقاد مرد که علی از همه صحابه برتر است و تا پایان عمر، بر این باور بود، چه، بزرگان صحابه و مهاجران در حلّ مسائل پیچیده و رویدادها به او نیاز داشتند و او به کسی نیازی نداشت. عبد اللّه ابن عبّاس هم که با دو شمشیر حضرت را همراهی می کرد و جنگ های او را درک کرده

ترجمه کشف الیقین ،ص:۴۴۷

بود و در این جنگ ها حضرت، فرماندهی بود که دستورهایش بی چون و چرا به اجرا در می آمد و اگر امامت او بر پایه ستم بود نخستین کسی که از همکاری با او سر برمی تافت پدر تو بود زیرا به دین خدا و فقه احکام الهی آگاهی داشت. مهدی ساکت شد و شریک بیرون رفت. میان این نشست و عزل او یک هفته بیش تر طول نکشید.

(۱) زبیر می گوید: پسر زبیر به ابن عبّاس گفت: با امّ المؤمنین و حواریون پیامبر (ص) جنگیدی و فتوا به متعه دادی. ابن عبّاس گفت: تو به همراه پدر و دایی ات او [عایشه] را به جنگ کشاندید و او به سبب مؤمنانی همچون ما امّ المؤمنین نامیده شد و ما بهترین فرزندان او بودیم [خدا از سر تقصیرات او بگذرد] و تو به همراه پدرت با علی جنگیدید.

اگر علی مؤمن بود که شما با جنگ با او در شمار گمراهان بوده اید و اگر کافر بوده است که با گریز خود از صحنه نبرد به خشم خدا [و رسول] گرفتارید. متعه را ما روا می شماریم. من از پیامبر (ص) شنیدم که آن را حلال می شمرد و اجازه می کرد و من هم فتوا بدان دادم.

(۲) زبیر «۱»- به

نقل از مطرف بن مغیره بن شعبه می گوید: با ابو مغیره بر معاویه وارد شدم.

پدرم نزد او می رفت و با او سخن می گفت و سپس به سوی من بازمی گشت و از معاویه می گفت و از آن چه از او می دید اظهار شگفتی می کرد. شبی آمد و از خوردن شام خودداری کرد و او را غمگین یافتم. ساعتی منتظر شدم گمان بردم میان من و او سوء تفاهمی پیش آمده است. گفتم: امشب تو را غمگین می بینم. گفت: پسرم! امشب از نزد پلیدترین مردم نزد تو می آیم. گفتم: چه شده است؟ گفت: در حالی که خلوت کرده بودیم به او گفتم: یا امیر المؤمنین! از تو سنّی گذشته است، اگر می خواهی عدالت آشکار کنی و خیر بگسترانی اینک که سنّی از تو گذشته خوب است به برادرانت از بنی هاشم نظر کنی و صله رحم به جای آری. به خدا سوگند دیگر آن ها امروز خطری برای تو ندارند که از آن ها بهراسی. او گفت: هیهات، هیهات. فردی از بنی تمیم (ابو بکر) حکومت کرد و با عدالت رفتار نمود و کرد آن چه را که باید بکند، ولی به خدا سوگند از میان رفت چنان که نامش، و اگر گهگاهی از او یاد می شود، تنها می گویند «ابو بکر». سپس کسی از

---

(۱) همان ۲/ ۴۴.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۴۴۸

تیره بنی عدی (عمر) حکومت کرد و ده سال آستین همّت بالا زد و کوشید. به خدا سوگند او هم هلاک شد چنان که نامش، و اگر گهگاهی از او یاد می شود تنها می گویند «عمر». سپس عثمان بر سر کار آمد که در نسب هیچ کس همچون او نبود و

کرد آن چه کرد، امّا به خدا سوگند دیری نگذشت که از دنیا رفت و تنها نامی و نشانی از او و عملکردش باقی ماند. امّا این برادر بنی هاشم که حکومت به دستش افتاد روزانه پنج بار نامش با عظمت بر مأذنه های مساجد برده می شود: «اشهد انّ محمّدا رسول اللّه». ای بی مادر! دیگر چه باقی می ماند؟ نه، هرگز، مگر آن که این نام دفن شود.

این سخن در حقّ پیامبر (ص) دلالت دارد بر سستی اعتقاد او پیرامون پیامبر.

(۱) زبیر از رجال «۱»- حدیث خود نقل کرده است که: محقن بن ابی محقن ضبّی بر معاویه وارد شد و گفت: ای امیر المؤمنین! از نزد لئیم ترین، بخیل ترین، ناتوان ترین سخنورترین و ترسوترین مرد عرب نزد تو آمده ام. گفت: او کیست ای برادر بنی تمیم؟ گفت: علی بن ابی طالب. معاویه گفت: ای شامیان! گوش فرا دهید برادر عراقی شما چه می گوید. در مهمان کردن و بزرگداشت او بر یک دیگر پیشی گیرید. چون مردم پراکنده شدند معاویه به او گفت: تو چه گفتی؟ و او سخن خود را تکرار کرد. معاویه به او گفت: وای بر تو ای نادان، چگونه است لئیم ترین فرد عرب در حالی که پدر او ابو طالب و جدّ او عبد المطلب و زن او فاطمه دختر پیامبر اکرم است؟ و چگونه است بخیل ترین فرد عرب که به خدا سوگند اگر دو خانه داشته باشد یکی از کاه و دیگری از زر، خانه زرّین را پیش از خانه کاهی بخشش کند؟ و چگونه است ترسوترین فرد عرب که به خدا سوگند اگر دو گروه متخاصم رویاروی یک دیگر قرار گیرند تنها سوار

دلاوری که بی باکانه به دشمن یورش می برد جز علی کسی نیست؟ و چگونه ناتوان ترین سخنور در میان عرب است که به خدا سوگند جز او کسی بلاغت را در میان قریش بنیان ننهاد؟ سپس گفت: آن که مادر محقن او را بزاد از نظر نسب، پست تر، بخیل تر، ترسوتر، و در سخن گفتن ناتوان تر است. به خدا سوگند اگر آن چه را می دانی در میان نبود سر از تنت جدا می کردم. نفرین خدا بر تو باد.

بنگر که تا دیگر چنین سخنانی را تکرار نکنی. محقن گفت: به خدا سوگند، تو ستم

---

(۱) همان ۲/ ۴۷.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۴۴۹

پیشه تر از منی، چه، می دانی جایگاه او کجاست و با این حال با او جنگیدی. معاویه گفت:

من به سبب این انگشتری [ریاست] با او جنگیدم تا با آن به مقاصدم دست یابم. محقن گفت: آیا این در برابر خشم الهی و عذاب دردناک او برای تو کافی خواهد بود؟ معاویه گفت: نه، ای ابن محقن! ولی من از خدا آن می دانم که تو نمی دانی، چه، خداوند می فرماید: وَ رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْ ءٍ «۱»- (۱) زبیر بن بکّار «۲»- به اسنادش از عمّار بن یاسر نقل می کند که گفته است: پیامبر (ص) فرموده است: «به هر که به خدا ایمان آورده و مرا تصدیق کند، ولایت علی بن ابی طالب سفارش شده است، هر که ولایت او را بپذیرد ولایت مرا پذیرفته و هر که ولایت مرا بپذیرد ولایت خدا را پذیرفته است، و هر که او را دوست بدارد مرا دوست داشته است و هر که مرا دوست بدارد خدای را دوست داشته است.

مبحث سی و هفتم: پیرامون حدیث فتوّت:

(۲) همگان در این حقیقت، همداستانند

که جبرئیل (ع) در جنگ احد فرود آمد و چنین ندا سر داد: «لا سیف الّا ذو الفقار و لا فتی الّا علیّ».

(۳) خوارزمی «۳»- و دیگران «۴»- به نقل از محمّد بن عبید اللّه بن ابی رافع روایت می کنند که:

منادی به روز احد ندا در داد که: «لا سیف الّا ذو الفقار و لا فتی الّا علی.» «۵»

---

(۱) اعراف/ ۱۵۶؛ رحمت من هر چیز را در بر می گیرد.

(۲) همان ۲/ ۵۲.

(۳) مناقب ابن مغازلی/ ۱۹۷، ح ۲۳۴.

(۴) تاریخ طبری ۲/ ۵۱۴؛ میزان الاعتدال ذهبی ۳/ ۳۲۴، شماره ۶۶۱۳ و لسان المیزان عسقلانی ۴/ ۴۰۶، شماره ۱۲۴۱.

(۵) علّامه مجلسی در بحار الانوار ۴۲/ ۶۷ پس از نقل خبر امام رضا (ع) در باره «ذو الفقار» می گوید:

«پس او را به حق و حرمت سوگند داد که آیا شمشیری که مأمون از حضرت (ع) گرفت همان شمشیر رسول اللّه (ص) است؟ پس امام پاسخ فرمود که آن شمشیر پیامبر (ص) نیست، زیرا شمشیر او تنها نزد امام است.» شیخ مظفّر در دلائل الصّدق ۲/ ۴۶۷ می گوید:

«تردیدی نیست که این ندا از سوی جبرئیل بوده است، و اگر در یکی از این سه جایگاه بوده باشد که صراحت دارد بر نفی فتوّت- به معنای بخشش- از غیر علی (ع)، دلالت بر آن خواهد داشت که حضرت (ع)، سخی ترین مردم بوده است برای خدا و فرمانبرترین فرد در دستورهای الهی و فضیلت فرمانبری، فرع بر فضیلت ذاتی است، و شخص افضل برای امامت شایسته تر خواهد بود، و گواه فضیلت ذاتی امام (ع) این حدیث نبوی است که: «او از من است و من از او» و این سخن جبرئیل

که «و من از شما دو نفرم.»

ترجمه کشف الیقین ،ص:۴۵۰

این روایت از طرق متعدّد نقل شده است. «۱»-

(۱) ابو عمر زاهد به اسناد خود از ابن عبّاس می گوید: محمّد مصطفی (ص) یک روز که شادمان بود فرمود: «منم آن جوانمرد، فرزند جوانمرد و برادر جوانمرد.» این سخن پیامبر (ص) که: «من جوانمردم» زیرا که جوانمرد عرب بود به اجماع یعنی سرور همه آن ها به شمار می آمد، و این سخن ایشان که «پسر جوانمردم» اشاره دارد به ابراهیم خلیل در این آیه شریفه: قالُوا سَمِعْنا فَتًى يَذْكُرُهُمْ يُقالُ لَهُ إِبْراهِيمُ، «۲» و این که فرمود: «برادر جوانمردم» یعنی برادر علی (ع) هستم، و این همان مفهوم سخن جبرئیل است در روز بدر که خبر پیروزی را به آسمان برد در حالی که از شادی فریاد می کرد: «لا سیف الّا ذو الفقار و لا فتی الّا علیّ.»

(۲) ابن عبّاس می گوید: ابو ذر را دیدم که خود را به پرده کعبه آویخته بود و می گفت: هر که مرا شناخت که شناخت و هر که مرا نشناخته من ابو ذر هستم. اگر آن قدر روزه بگیرید که پیکرتان چونان نخ شود و اگر آن قدر نماز بگزارید که پشتتان خمیده گردد بدون دوستی علی سودی نرساندتان.

اینک که چنین روایتی را زاهدترین مردم در میان اهل سنّت یعنی ابو عمر زاهد نقل می کند دیگر چگونه می توان امام (ع) را نادیده گرفت، مگر آن که محبّت دنیا و ریاست طلبی در کار باشد.

---

(۱) احقاق الحق ۶/ ۲۳- ۱۲.

(۲) انبیاء/ ۶۰؛ گفتند: شنیده ایم جوانی به نام ابراهیم از آن ها سخن می گفته است.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۴۵۱

فصل چهارم پیرامون فضایلی که پس از وفات حضرتش (ع) برای ایشان ثابت است

ترجمه کشف الیقین ،ص:۴۵۳

(۱) شیخ دانشمند ابن بابویه

که مردی فاضل بود از اعقاب مصنّف کبیر شیخ معظم، الصّدوق ابو جعفر محمّد بن بابویه «۱»- کتابی در بیان فضایل مولانا امیر المؤمنین (ع) تصنیف کرده است و خود را ملتزم کرده در این کتاب چهل حدیث نقل کند که هر حدیث را چهل نفر نقل کرده باشند و در آن داستان شگفتی را نقل می کند. «۲»- او می گوید: شاعری به نام ببغا «۳»- بر یکی از سلاطین وارد شد. او هر ساله بر این سلطان وارد می شد و سلطان را در

---

(۱) او منتجب الدّین ابو الحسن علی بن الشیخ موفق الدّین عبید اللّه بن الشیخ شمس الدّین ابو محمّد الحسن، معروف به «حسکا» بن الحسین بن الحسن بن الشیخ الفقیه الحسین (برادر شیخ صدوق) بن ابی الحسن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه قمی، از علمای بارز سده ششم است، و این کتاب او «الاربعین عن الاربعین من الاربعین فی فضایل امیر المؤمنین» بدین مفهوم است که: چهل حدیث را از چهل شیخ به نقل از چهل صحابی آورده که به تازگی در قم به چاپ رسیده، و مدرسه امام مهدی (ع) به تحقیق و نشر آن همّت گماشته است. او پس از نقل چهل حدیث، چهارده حکایت لطیف در مناقب حضرت (ع) ذکر می کند.

(۲) همان/ ۱۰۰- ۹۸. علّامه مجلسی در بحار ۴۲/ ۱۹- ۱۵ در شماره ۱۲ به نقل از علّامه حلّی در کشف الیقین آن را می آورد. شکل این حدیث در این مأخذ و کشف الیقین با یک دیگر اختلاف دارد. بهتر است بدان رجوع شود.

(۳) او ابو الفرج عبد الواحد بن نصر مخزومی معروف به «ببغا» است. او شاعری

بوده ادیب که دیوان و ستایش سروده هایی دارد برای سیف الدوله. او در شهرها می گشت و به ستایش بزرگان می پرداخت. در شعبان سال ۳۹۸ هجری قمری درگذشت. (به حاشیه همین مأخذ بنگرید).

ترجمه کشف الیقین ،ص:۴۵۴

حال شکار می یافت. (۱) پس وزیر به سلطان نامه ای می نوشت و خبر آمدن ببغا را به آگاهی او می رساند و سلطان دستور می داد او را در یکی از خانه ها اسکان دهند. بر در یکی از این خانه ها اتاقی بود که ببغا شب ها را در آن جا به صبح می رساند. این اتاق مشرف به جاده بود. هر شب نگاهبان، نیمه شب بیرون می آمد و با صدای بلند فریاد می زد: ای غافلان! خدا را به یاد آورید [بر دشمنان معاویه لعنت خدا] «۱»-. ببغا شاعر این صدا را خوش نمی داشت.

شبی این شاعر در خواب پیامبر اکرم- صلی اللّه علیه و آله و سلّم- را دید که به همراه علی علیه السّلام به این جاده آمدند و پیامبر این نگاهبان را یافت و به علی (ع) فرمود:

سیلی ای به چهره او بنواز که او امروز چهل سال است تو را دشنام می دهد.

امیر المؤمنین (ع) ضربه ای به میان دو کتف او زد که شاعر، پریشان از خواب پرید، و سپس منتظر صدایی ماند که همیشه از نگاهبان می شنید، ولی صدایی به گوشش نرسید.

او از این وضع، شگفت زده شد. در این هنگام مردان و فریاد زنانی را دید که، رو به سوی خانه نگاهبان دارند. خبر را جویا شد. گفتند: ضربه ای به قدر کف دست بر میان دو کتف او پدید آمده که رنجش می دهد و قرار را از او گرفته است. هنوز صبح نشده بود

که این نگاهبان مرد و چهل نفر گواه او در این وضع بودند.

در موصل هم شخصی بود که او را حمدان بن حمدون بن حرث عدوّی می نامیدند. او نسبت به امیر المؤمنین (ع) بغض و کینه بسیار داشت. یکی از اهالی موصل، آهنگ حج کرد و برای خداحافظی نزد او آمد و گفت: آهنگ رفتن به حج دارم، اگر در آن جا نیازی داری بگو تا آن را برآورم. حمدان به او گفت: نیاز مهمّی دارم که برآوردن آن برای تو بسیار آسان است. آن مرد گفت: دستور بده تا آن را برای تو انجام دهم. حمدان گفت:

هر گاه حج گزاردی و وارد مدینه شدی و حرم پیامبر را زیارت کردی از سوی من به او بگو: یا رسول اللّٰه! چه چیز علی تو را خوش آمد که دخترت را به ازدواج او درآوردی، شکم گنده او یا ساق های باریکش یا طاسی سرش؟ حمدان این مرد را سوگند داد و از او

---

(۱) در نسخه ج و أ همین مقدار است ولی در نسخه های دیگر آمده است که: سپس بر علی- درود بر او- ناسزا می گفت. در بحار هم همین طور است و محقق آن را بر مبنای مأخذ تصحیح کرده است.

قول گرفت که این پیام را برساند. (۱) آن مرد هنگامی که وارد مدینه شد و کارهایش را انجام داد این سفارش حمدان را فراموش کرد. پس امیر المؤمنین (ع) را در خواب دید و حضرت (ع) به او فرمود: آیا به سفارش فلانی عمل نمی کنی؟ مرد از خواب بیدار شد و بلافاصله روانه حرم پیامبر (ص) شد، و پیام حمدان را به

پیامبر (ص) رساند و هنگامی که خوابش برد دوباره در خواب، امیر المؤمنین (ع) را دید که دست او را گرفت و هر دو به خانه حمدان رفتند و در، خود به خود گشوده شد و حضرت (ع) کاردی را بر داشت و او را سر برید و سپس با ملحفه ای که آن جا بود چاقو را تمیز کرد و آن را زیر خرابه های سقف پنهان کرد و از منزل خارج شد. حاجی، پریشان بیدار شد و خواب را برای دوستانش تعریف کرد و تاریخ این خواب را ثبت نمود.

[نیمه شب در خانه حمـدان در موصل صـدای شـیون به حـدّی بالا گرفت] که حاکم موصل از خواب بیـدار شد. به او گزارش دادند که صاحب منزل را در رختخوابش سـر بریده اند. حاکم دسـتور داد برای تحقیق و بررسـی واقعه، همسایگان و کسانی را که به آن ها مشکوک بود دستگیر و بازداشت کنند. مردم موصل از کشته شدن او شگفت زده شدند، زیرا نه رخنه ای یافتند و نه ردّ پـایی بر دیوار بود و نه دری بـاز و نه قفلی شکسـته شـده بود. حـاکم همچنان شـگفت زده در مسأله می نگریست و نمی دانست چه کنـد. با این شـرایط محال بود کسـی بتوانـد از بیرون به این خانه درآید به علاوه آن که کالایی هم از خانه سـرقت نشده بود.

همسایگان و دیگران همچنان در زنـدان بودنـد تا هنگامی که این حاجی از مکّه آمد و همسایگان را در زندان یافت و دلیل را جویا شد. به او گفتند: در فلان شب فلانی را سـر بریده در خانه اش یافته اند و هنوز قاتل او شناخته نشده است. حاجی تکبیری زد

و به دوستانش گفت: تاریخ خوابی را که برای شما تعریف کردم ببینید. آن ها تاریخ را بیرون آوردند و بدان نگریستند و دیدند تاریخ خواب، همان شبی بوده است که حمدان را به قتل رسانده اند. او به همراه همه مردم روانه خانه مقتول شدند و دستور داد ملحفه را بیرون آوردند و او نشانی های خونی را که بر آن بود داد و آن ها با شگفتی دیدند که همان گونه است. سپس دستور داد خرابه های سقف را درهم بریزند و بدین ترتیب چاقوی قتل از زیر سقف پیدا شد و بدین ترتیب دانستند که خواب او راست است.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۴۵۶

زندانیان آزاد شدند و مردم موصل به ایمان نسبت به اهل بیت بازگشتند. این از الطاف خداوندی بود در حق ذرّیّه پاک پیامبر (ص).

(۱) ابو دلف هم فرزندی داشت. روزی دوستان او در باره حب و بغض به علی با یک دیگر سخن می گفتند. برخی از آن ها از پیامبر (ص) نقل می کردند که فرموده است: ای علی! تو را دوست ندارد مگر مؤمن متّقی و تو را دشمن نمی داند مگر منافق شقی که زاده زنا و حیض است. فرزند ابو دلف گفت: نظر شما در باره حرم ابو دلف چیست؟ آیا ممکن است کسی قصد بدی به او داشته باشد؟ گفتند: خیر. او گفت: به خدا سوگند، من کینه توزترین مردمانم نسبت به علی بن ابی طالب. در این حال پدرش با خشم رسید و جویای ماجرا شد. گفتند: چنین و چنان، و سخنان فرزندش را باز گفتند. او گفت: به خدا سوگند، این خبر حق است، به خدا سوگند او زاده زنا و حیض [با هم]

است. من در خانه برادرم، سه روز تب دار و بیمار بودم. کنیز او برای انجام وظیفه ای نزد من آمد و من از او آن تقاضای دیگر کردم. او نپـذیرفت و گفت: من حیض هستم. ولی من ستیزه گری کردم و با او جمع شـدم و او این فرزنـد را باردار شـد لذا او زاده زنا و حیض [با هم] است.

(۲) پدرم- رحمه اللّه- نیز حکایت می کرد که روزی به همراه دوسـتانم از یکی از راه های بغداد گذر می کردیم که تشـنگی شدیدی بر من غالب آمد. به یکی از دوسـتانم گفتم: از یکی از خانه ها آب بخواه. او در طلب آب رفت و من و دیگر دوستان منتظر آب ماندیم.

در آن جـا دو کـودک بـازی می کردنـد. یکی از آن دو می گفـت: امـام، همـان علی (ع) است و دیگری ابـو بکر را امـام می دانست. با خود گفتم: پیامبر (ص) راست گفت آن گاه که فرمود:

ای علی! جز مؤمن تو را دوست نمی دارد و جز زاده حیض [یا زنا] تو را دشـمن نمی شمارد. پس ناگاه زنی با آب پیش آمد و گفت: تو را به خـدا آن چه را گفتی به من نیز بگو. گفتم: حـدیثی بود از پیـامبر (ص) که دیگر نیـازی به بـازگفت آن نیست. دوبـاره از من خـواست و من حـدیث را برای او روایت کردم. گفت: سـرورم! به خـدا سوگنـد این خبـر، صـحیح است. این دو فرزندان من هسـتند، آن که علی را دوست دارد فرزند دوره پاکی من است و آن یکی که علی را دشـمن می دارد زاده دوران حیض من. پدرش نزد من آمد و به من اصرار همی کرد در حالی که

من حیض بودم و با من درآمیخت و من این کودک را باردار شدم که علی را دشمن می دارد.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۴۵۷

(۱) باز یکی از زاهدان مردم را پند می داد. روزی هنگام پند آن قدر ثنای علی (ع) گفت که دیگر آفتاب می رفت که غروب کند و افق تاریک شد. او به شعر خورشید را چنین مخاطب قرار داد:

ای خورشید! غروب مکن تا تمام شود ثنای من از همسنگ مصطفی و فرزند او اگر طالب شنیدن ثنای اویی عنان خود را باز گردان آیا فراموش کرده ای روزی را که برای او عنان خود را باز گرداندی اگر ایستادن تو برای مولا بوده است.

امروز هم به خاطر یاران و ملتزمان رکاب او بایست پس ناگاه خورشید بازگشت و افق روشنایی یافت تا ستایش او پایان گرفت. این رویداد، در پیش دیدگان گروهی فراوان صورت پذیرفت که خبر را به حدّ تواتر می رساند. این واقعه در میان خواصّ و عوام، شهرت دارد. «۱» «۲»

(۲) و در حلّه، شخصی می زیست اهل دین و صلاح که پیوسته قرآن کریم تلاوت می کرد و جنّیان از روزنه ها و پنجره های بسته به طرف او سنگ پرتاب می کردند و او را سنگباران می نمودند و آزارش می رساندند. من خود جاهایی را که سنگ از آن ها می آمد دیده بودم. او در بهره بردن از دعاها و تعویذات کوتاهی نمی کرد و آن ها را در خانه ای قرار

---

(۱) تذکره الخواص/ ۵۵. علّامه مجلسی در بحار ۴۱/ ۱۹۱ آن را به نقل از کشف الیقین می آورد.

(۲) علّامه امینی در الغدیر ۵/ ۲۴ می گوید:

«آیا نتیجه گیری یک پژوهشگر از این رویداد آن است که ایمان آورد اسماعیل، نزد خداوند از پیامبر

عظیم الشأن و وصیّ او امیر المؤمنین، منزلتی بیش تر دارد؟ چه، باز گرداندن خورشید یک بار به دعای علی (ع) بوده و یک بار به دعای پیامبر اکرم (ص)، در حالی که اسماعیل به خدمتگزار خود دستور داد به خورشید فرمان دهد بایستد و سپس به او دستور داد از اسارت آزادش کند و خورشید به حال خود بازگردد، شاید هم خود او به خورشید، دستور ایستادن داده و خورشید در پی فرمان او از حرکت باز ایستاده است.

این همه عظمت و تقرّب در صورتی است که خواب و خیال ها درست باشد، ولی عقلا می دانند و راویان آن نیز نیکو آگاهند که این داستان کی پرداخته و به هم بافته شده و چرا شکل گرفته است؟.»

ترجمه کشف الیقین ،ص:۴۵۸

می داد که قرآن در آن جا تلاوت می کرد ولی هیچ گاه سنگسار او قطع نمی شد. روزی به خاطرش رسید خوب است کنار دری بایستد که سنگ از آن سو می آمد. او به این جنّیان که نمی دیدشان چنین گفت: به خدا سوگند اگر از این کار دست نکشید شکایت شما نزد علی بن ابی طالب (ع) می برم. در دم سنگباران قطع شد و دیگر تکرار نگشت.

(۱) همچنین در حلّه امیری بود که روزی به صحرا درآمد و بر قبّه «مشهد الشمس» پرنده ای دید. پس بازی را برای شکار آن بفرستاد. پرنده شکست خورده گریخت و باز به دنبال او تا جایی که پرنده به خانه ابن نمای «۱»- فقیه درافتاد و باز خود را روی آن افکند. امّا باز شکاری ناگاه از حرکت باز ماند و دو پا و بالش به لرزه افتاد و در جا خشک شد.

یکی از اطرافیـان امیر بیامـد و بـاز شـکاری را در این وضع یافت و خبر نزد اربابش برد. ارباب این واقعه را بزرگ شـمرد و علوّ منزلت این مشهد را دریافت و باز سازی و تعمیر آن را آغازید.

(۲) باز ابن جوزی که حنبلی مذهب بود در کتاب تذکره الخواص «۲»- نقل می کند که:

عبـد اللّه بن مبارک، یک سال حـج می کرد و یک سال در جنگ شـرکت می جست و پنـج سال بدین منوال سپری شد. یک سال روانه حـج شـد و با خود پانصـد دینار برداشت تا از محلّه شتر فروش های کوفه شتری را برای رفتن به حج خریداری کند. پس زنی علویه را در آن جـا دیـد که بر کنار زباله ها نشسـته و پرهای یک مرغابی را می کنـد. او می گویـد: به سوی این زن علویه رفتم و به او گفتم: چرا چنین می کنی؟ زن گفت: ای عبـد اللّه! از آن چه که به تو ارتباطی نـدارد پرسـش نکن. عبد اللّه گفت: از سخن او طرحی به ذهنم ره یافت و بر پرسش خود اصرار کردم. آن زن گفت: ای عبد اللّه! تو مرا وامی داری پرده از سرّم بر گیرم.

من زنی علویه هستم و چهار دختر یتیم دارم که پدرشان چندی پیش مرده است و این

---

(۱) شایـد او همـان محمّـد بن جعفر بن هبه اللّه بن نمـا الحلّی نجم الـدّین از دانشـمندان بزرگ و والامقـام صاحب کتاب «مثیر الا-حزان» باشـد که به مقتـل ابن نمـا شـهرت دارد و در آن شـرح انتقـام گیری مختار را آورده است. او از مشایـخ علّامه حلی- رحمه اللّه علیهما- بوده است.

(۲) تذکره الخواص/ ۳۲۸، که علّامه مجلسی در بحار الانوار ۴۲/

۱۱، شماره ۱۲، آن را به نقل از کشف الیقین آورده است.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۴۵۹

چهارمین روزی است که چیزی نخورده ایم و لذا گوشت مرده بر ما حلال است و من این مرغابی را تمیز کردم تا برای خوردن، نزد دخترانم ببرم. با خود گفتم: وای بر تو ای ابن مبارك، تو کجا و این زن کجا! به او گفتم: دامنت را بگشای و دینارها را در یک طرف دامنش ریختم در حالی که او به من توجّه نداشت و چشمانش را به زمین دوخته بود.

عبد اللّٰه می گوید: من به سوی خانه رفتم و خداوند در آن سال محبّت حج از دلم برکند. سپس به شهر خود رفتم و در همان جا بودم تا مردم حجّ گزاردند و بازگشتند. من برای دیدار همسایگان و دوستان بیرون آمدم و به هر که می گفتم: حجّت مقبول و سعیت مشکور، به من پاسخ می داد: تو نیز چنین، ما با تو در فلان جا و فلان مکان با هم بودیم.

بیش تر مردم همین سخن را به من می گفتند. من به فکر فرو رفتم. شبی پیامبر (ص) را در خواب دیدم که به من می فرمود: ای عبد اللّٰه! شگفت مکن. تو خاطر یکی از فرزندان مرا از غم زدودی و من از خدا خواستم فرشته ای را به چهره تو بیافریند که تا روز رستخیز به جای تو حج کند. اگر خواستی به حج می روی و اگر نه، نه.

(۱) ابن جوزی در همین کتابش «۱»- روایت می کند که: در کتاب «ملتقط» که نوشته جدّ من ابو الفرج بن جوزی است خوانده ام که: در بلخ، مردی علوی سکونت داشت که همسری داشت و دخترانی.

این مرد درگذشت. زنش می گوید: دختران را از ترس نکوهش دشمنان به سمرقند بردم و هنگامی آن جا رسیدیم که هوا بسیار سرد بود. دختران را به مسجدی بردم و در آن جا بودم تا برای آنها توشه ای فراهم کنم. مردم را دیدم که پیرامون شیخی گرد آمده اند. در باره او پرسش کردم. گفتند: این شیخ شهر ماست [پیش رفتم] و شرح حالم را به او باز گفتم. شیخ گفت: برای من دلیلی بیاور که تو علویه هستی، و توجّهی هم به من نکرد. از او نومید شدم و به مسجد بازگشتم. در راه شیخی را دیدم که بر سکّویی نشسته بود و اطرافش جماعتی بودند. پرسیدم: او کیست؟ گفتند: کفیل شهر است و مجوسی. گفتم: شاید موجب گشایشی گردد، [پیش رفتم] و شرح حال و ماجرای خود را با شیخ بدو بازگفتم [و این که دخترانم در مسجدند و توشه ای ندارند.]

او با صدای بلند خدمتگزارش را فرا خواند و گفت: به بانوی خود بگو لباسش را

---

(۱) همان/ ۳۳۰، بحار الانوار ۴۲/ ۱۲ همین حدیث را به نقل از کشف الیقین نقل کرده است.

بپوشد. (۱) خادم به اندرونی رفت و با زنی خارج شد که کنیزکانی هم همراه او بودند.

مجوسی به آن زن گفت: با این زن به فلان مسجد می روی و دخترانش را به خانه می آوری. آن زن به همراه من آمد و دختران را به خانه آورد، و اتاقی خاص در اختیار ما نهادند [او ما را به حمام فرستاد و لباس های فاخری بر تنمان کرد، و انواع و اقسام خوراکی در پیش رویمان نهاد و نیکوترین شب را پشت

سر نهادیم]. چون نیمه شب شد شیخ مسلمان شهر در خواب دید که گویی رستخیز به پا گشته است و رسول اکرم زیر پرچم حمد قرار دارد و در آن حال قصری از زمرّد سبز را تماشا می کرد. پس پرسید این قصر از آن کیست؟ گفتند: برای مسلمانی موحّد. شیخ خواست خدمت رسول اللّه (ص) رسد که پیامبر (ص) از او روی برتافت. شیخ عرض کرد: یا رسول اللّه! چرا از من که مسلمانم روی برمی تابی؟ رسول اللّه (ص) فرمود: دلیلی بیاور که مسلمانی، و شیخ، حیران ماند. پیامبر (ص) به او فرمود: فراموش کردی به آن زن علویه چه گفتی؟ این کوشک، از آن مردی است که آن زن هم اینک در خانه او به سر می برد.

شیخ از خواب بیدار شد در حالی که سیلی بر چهره خود می نواخت و می گریست. او در جست و جوی آن زن علویه غلامان خود را در شهر بگستراند و خود در پی یافتن او روان شد. به او گفتند که این زن در خانه مجوسی است. شیخ نزد او رفت و گفت: آن زن علویه کجاست؟ مجوسی گفت: نزد من. شیخ گفت: آن زن را می خواهم. مجوسی گفت:

تو به او دست نخواهی یافت. شیخ گفت: این هزار دینار را بگیر و او را به من تحویل ده.

مجوسی گفت: به خدا سوگند اگر صد هزار دینار هم بدهی او را به تو نخواهم داد. چون شیخ اصرار کرد مجوسی به او گفت: همان خوابی که تو دیدی من نیز دیدم و قصری که تو دیدی برای من آفریده شده است و تو مرا به اسلام ره نمودی. به

خـدا سوگند هیچ کس در این خانه نخفته مگر آن که به دست این زن علویه اسـلام آورده است و او برای ما برکت به ارمغان آورده اسـت و در خـواب دیـدم کـه پیـامبر (ص) به من فرمـود: به سـبب آن چه بـا این زن علـویه کردی این قصـر از آن تـو و خانواده ات خواهد بود و شما بهشتیانی هستید که خداوند شما را از روز ازل مؤمن آفریده است.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۴۶۱

(۱) در همین کتاب «۱»- به نقل از ابن ابی الدّنیا روایت شده است که: کسـی پیامبر (ص) را در خواب دید و رسول اکرم به او فرمود: پیش فلان مجوسی برو و به او بگو: دعایت اجابت شد. مرد از انجام این دستور سر باز زد تا مباد مرد مجوسی گمان برد که او می خواهد خود را به مرد مجوسـی که مرد توانگری بود بنمایاند. مرد برای بار دوم و سوم پیامبر اکرم (ص) را در خواب دیـد و چون صـبح شـد نزد مجوسـی آمـد و در خلوت به او گفت: من پیـک پیامبر خـدا برای تویم. پیامبر (ص) فرموده است: دعای تو مستجاب شد.

مجوسـی گفت: آیا تو مرا می شناسی؟ مرد گفت: آری. مجوسی گفت: من دین اسلام و پیامبری محمّد را انکار می کنم. مرد گفت: من این را می دانم ولی پیـامبر چنـدین بـار از من خواسـته این پیام را نزد تو آورم. مجوسـی در دم، شـهادتین را بر زبان جـاری سـاخت و به خانواده و یارانش روی کرد و گفت: من تاکنون بر کژراهه بودم و اینک به راه حق بازمی گردم. شـما نیز اسلام آورید. هر که از شما اسلام آورد

هر چه در اختیار دارد از آن او خواهد بود و هر که از پذیرش اسلام سر باز زند حق تصرّف در مال مرا ندارد. یاران و خانواده او اسلام آوردند. او دختری داشت که به ازدواج پسرش درآورده بود و با آوردن اسلام از آن دو را از یک دیگر جدا کرد. سپس مجوسی به این مرد گفت: آیا می دانی دعای من چه بوده است؟ گفتم: به خدا سوگند نه و هم اینک می خواستم از تو بپرسم. مرد مجوسی گفت: هنگامی که دخترم را به ازدواج درآوردم طعامی فراهم کردم و مردم را دعوت کردم و آن ها هم آمدند. در همسایگی ما مردمی آبرومند می زیستند که در فقر و نداری به سر می بردند. به خدمتکاران خود دستور دادم حصیری در وسط حیاط پهن کند، و در آن هنگام صدای دختر بچه ای را شنیدم که به مادر خود می گفت: این مجوسی با بوی خوراکی که به راه انداخته ما را می آزارد. من طعام فراوانی به همراه جامه و دینار برای همه آن ها فرستادم. چون چشمشان به هدایا افتاد همان دختر بچه به دیگران گفت:

به خدا سوگند از این طعام نمی خوریم مگر آن که برای این مرد دعا کنیم. پس همگی دستشان را بلند کردند و گفتند: خداوند تو را با جدّ ما رسول اللّه (ص) محشور کند و دیگران به این دعا آمین گفتند و این همان دعایی بود که اجابت شد.

---

(۱) همان/ ۳۳۱. بحار الانوار ۴۲/ ۱۲ همین حدیث را از کشف الیقین نقل کرده است.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۴۶۲

(۱) همچنین ابن جوزی در همین کتاب «۱»- به نقل از جدّش ابو الفرج به اسناد

او از ابن خصیب روایت می کند که: من کاتب مادر متوکّل بودم. یک روز که در دیوان مشغول کار بودم ناگاه پسر بچه خدمتگزاری از پیش او آمد در حالی که کیسه ای محتوی هزار دینار در دست داشت. او به من گفت: بانو به تو می گوید: این پول را در میان مستحقّان پخش کن که این مبلغ از پاک ترین اموال من است، و نام کسانی را که این پول را میان آن ها پخش کردی بنویس تا در نوبت های بعد نیز اگر مالی به دستم رسید میان آن ها توزیع کنم.

کاتب می گوید: به خانه رفتم و آشنایان خود را گرد آوردم و اسامی افراد مستحق را از آن ها گرفتم، آن ها هم اشخاصی را نام بردند و من سیصد دینار میان آن ها توزیع کردم و باقیمانده پول تا نیمه شب همچنان در دست من بود که ناگاه کسی در خانه مرا کوبید.

گفتم: کیستی؟ گفت فلان علوی. او همسایه من بود. [با خود گفتم: این همسایه من است که مدّتی است به دیدن من نیامده است]. به او اجازه ورود دادم [و خوشامد گفتم] و از او پرسیدم کارش چیست؟ گفت: من گرسنه ام، و من از آن پول ها دیناری به او دادم. هنگامی که نزد همسرم باز گشتم از من پرسید: در این وقت شب که بود و از تو چه می خواست؟

گفتم: از فرزندان پیامبر (ص) بود و من چون خوراکی در اختیار نداشتم دیناری به او دادم و او سپاس گزارد و بازگشت. زنم با شنیدن این سخن گریه کنان به سوی در رفت و می گفت: آیا شرم نمی کنی که چنین فردی نزد تو آید و تو تنها

دیناری بدو دهی. من می دانم که او مستحق است، همه پول ها را به او بده. سخن او در دل من نشست و کیسه پول را برداشته پشت سر او به راه افتادم و آن مرد پول را گرفت و بازگشت. چون به خانه رسیدم پشیمان شدم و پیش خود گفتم: هم اینک خبر به متوکّل که با علویان دشمنی دارد می رسد و دستور قتل مرا صادر می کند. همسرم به من گفت: نترس، به خدا و جدّ آن ها توکّل کن. همچنان مشغول سخن گفتن با یک دیگر بودیم که ناگاه خدمتکارانی مشعل به دست در زدند و پس از گشودن در به من گفتند که بانو تو را احضار کرده است. هراسان برخاستم و اندکی که ره می پیمودم پیکی دیگر به آن ها اضافه می شد. چون به سراپرده بانو رسیدیم خدمتگزار به من گفت: بانو در آن سوی این پرده است.

---

(۱) همان.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۴۶۳

کاتب می گوید: صدای گریه او را می شنیدم که شیون می کرد و می گفت: ای احمد! خدا تو را پاداش خیر دهد و به همسرت نیز. هم اینک خواب بودم که پیامبر (ص) را در خواب دیدم. ایشان به من فرمودند: خداوند به تو و همسر ابن خصیب پاداش خیر دهد.

مفهوم این سخن چیست؟ و من جریان را به آگاهی او رساندم در حالی که او می گریست.

او به من دینار و جامه فراوان داد و گفت: این برای آن علوی، این برای همسرت و این هم برای خودت. کاتب می گوید: مقدار پولی که به من داد صد هزار درهم بود. پول را ستاندم و راه خانه آن علوی را در پیش گرفتم. در را کوفتم،

او از داخل منزل فریاد زد: ای احمد آن چه با خود داری بیاور و به سوی من آمد در حالی که می گریست. دلیل گریه اش را جویا شدم. گفت: هنگامی که از خانه شما به خانه خود آمدم همسرم گفت: چه با خود داری و من داستان را به او باز گفتم. همسرم گفت: برخیز تا نماز بگزاریم و برای بانو احمد و همسرش دعا کنیم، ما نیز نماز گزاردیم و دعا کردیم. سپس به خواب رفتم و پیامبر را به خواب دیدم که می فرمود: آن ها را بر کارشان سپاس گزاردم، اینک برای تو چیزی می آورند، آن را از ایشان بپذیر.

در این مختصر به همین قدر بسنده می کنیم. هر که بخواهد همه فضایل حضرتش (ع) را برشمارد آهنگ محالی کرده است، زیرا فضایل حضرت- علیه افضل الصّلاه و السّلام- از فراوانی به شماره درنمی آید. سپاس می نهیم خدای را که آفریننده جهانیان است و درود خدا بر سرور پیامبران محمّد نبی و خاندان پاکش.

[در محرّم سال هفتصد و ده در شهر سلطانیه- که خداوند آبادش گرداند- از نگارش آن فراغت یافتم. حسن بن یوسف بن مطهر، مصنّف این کتاب در حالی آن را نگاشته که خدای را سپاس می گزارده، و بر سرور ما محمّد و خاندانش درود می فرستاده است.

این تصویر خطّ مصنّف است: بنده نیازمند به خدای بی نیازی که محتاج گذشت و خشنودی اوست. محمّد بن علی بن حسن جبّاعی- که خداوند به روز هراس بزرگ او را ایمن گرداند و امامان او را توشه او در محشر قرار دهد- این را از نسخه ای که به دست مصنّفش- رحمه اللّه- نگاشته شده به روز سه شنبه

ماه شعبان سال هشتصد و پنجاه و دو نوشته است. سپاس خدایی را که پرونده جهانیان است و درود او بر سرور ما محمّد نبی

و خاندان پاک و پاکیزه اش]. «۱»-

[از نوشتن آن در محرّم سال هفتصد و ده در شهر سلطانیه- که خداوند آبادش گرداند. فارغ شدم. حسن بن یوسف بن مطهّر، مصنّف این کتاب در حالی آن را می نوشته که خدای را سپاس می نهاده، و بر سرور ما محمّد و خاندانش درود می فرستاده است و نیازمندترین خلایق خدا و کمترین بندگان او، ضعیف و آه بر سینه و مطرود، محمّد بن مرحوم محمّد شریف الشریف معروف به سعید- که خداوند به روز رستخیز بار از دوششان برگیرد و پوزششان را بپذیرد- به نوشتن آن تشرّف جسته است و در نیمه ربیع الآخر سال یک هزار و دویست و سی هجری در مشهد الرضا- بر مشرفش هزاران گونه درود- از آن فراغت جستم. سپاس از آن خدای جهانیان است و درود خدا بر محمّد و خاندان پاک و پاکیزه اش]. «۲»-

[نوشتن کتاب موسوم به «کشف الیقین فی فضائل امیر المؤمنین- صلّی اللّه علیه الی یوم الدّین- برای طلب پاداش الهی و دست یافتن به خشنودی خدا در عصر روز دوشنبه یازدهم ماه جمادی الثّانی سال یک هزار و هشتاد و شش پایان یافت. خداوند، نویسنده آن و هر که را بر او رحم گیرد و زنان و مردان مؤمن را به حرمت امیر المؤمنین (ع) و پسر عمویش (ص) بیامرزاد. (او در حاشیه نسخه می نویسد: نویسنده فقیر و حقیر، مؤمن ابن عبد الجواد کاظمی)]. «۳»-

[نوشتن کتاب موسوم به «کشف الیقین فی فضایل امیر

المؤمنین- صلّی اللَّه علیه الی یوم الدّین- برای طلب پاداش الهی و دست یافتن به خشنودی او در ظهر روز شنبه، دهم ماه رجب المرجب سال یک هزار و ده پایان گرفت. خداوند، نویسنده آن و هر که را بر او رحم گیرد و زنان و مردان مؤمن را به حرمت امیر المؤمنین و پسر عمویش (ص) بیامرزاد.

(او در حاشیه این نسخه می نویسد: کار به یاری خداوند ملک متعال به پایان رسید و درود

---

(۱) پایان نسخه ج.

(۲) پایان نسخه أ.

(۳) پایان نسخه ش.

ترجمه کشف الیقین ،ص:۴۶۵

خدا بر محمّد و خاندان او که بهترین خاندان هاست)]. «۱»-

[در روز سه شنبه اوّل ماه ربیع الاوّل سال یک هزار و دویست و نود و هشت هجری نبوی- بر مهاجر آن هزاران درود- از نگارش آن فراغت حاصل شد و در چاپخانه جناب فخر الحاج حاجی ابراهیم تبریزی به چاپ رسید و علّامه فهّام و فاضل اقیانوس وش جناب میرزا محمّد علی آقا- که خداوند او و ما را موفّق و مؤیّد بدارد- آن را کاملا مقابله کرده است، و من بنده گنه پیشه محمّد هاشم هستم. درود بر هر که ره هدایت در پیش گیرد]. «۲»-

---

(۱) پایان نسخه د.

(۲) پایان نسخه م.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


WWW


www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹